

كتاب الزوار

في امامه الائمه الطهار

كتوری حامد حسین بن محمد قلی

جلد ۱۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

میر حامد حسین الموسوی الکھنؤی النیشابوری

ناشر چاپی:

جماعه المدرسین فى الحوزه العميّه بقم موسسه النشر الاسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار جلد هفدهم

مشخصات کتاب

سرشناسه : کتوری حامدحسین بن محمدقلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدیدآور : عيقات الانوار في اثبات امامه الائمه الاطهار / تاليف مير حامد حسین الموسوی اللکھنؤی النیشابوری تحقيق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردي مشخصات نشر : قم الجماعه المدرسین في الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۴ .
فروست : (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰)

شابک : بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

يادداشت : کتاب حاضر رديه‌اي و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیزبن احمد دھلوی يادداشت : عربی
يادداشت : کتابنامه عنوان دیگر : التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه
الاثنی عشریه — نقد و تفسیر

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و رديه‌ها

موضوع : امامت -- احادیث موضوع : محدثان شناسه افزوode : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح
شناسه افزوode : مولانا بروجردي غلامرضا، مصحح شناسه افزوode : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی
کنگره : BP212/5 د9/218 ۱۳۷۴

رده بندی دیویی : ۴۱۷/۴۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم‌ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری
قمری در بلده میره لکھنؤ هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶هـ ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کرمعلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر
ایشان خود عهده‌دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ استادی دیگر رفت.
مقامات حریری و دیوان متبّی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه
را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه
در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشانأخذ کرد که حواشی وی بر آن
کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می‌باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به أمر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصنیف پدر
بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقيیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن - که رذیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد. هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تأليف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تأليف کتاب عظیم عقبات الأنوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمين شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدی که هیچ یک از معاصران و متاخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانة الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقایق عمر شریفش در تأليفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتداده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاهت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عبقات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری. وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق اليقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنه موجود است.

۲- والد صاحب عبقات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دو شنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعاظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محققی بی‌نظیر بود و تأثیفات ارزشمندی از خود بهجا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنه به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزانگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تأثیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربی و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ ربیع شده است. ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تأثیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحاص در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تأثیفات ایشان می‌توان به «شنور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الكتب والاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به تتمیم عبقات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دارفانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عیقات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عیقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد استاد بر جسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتاری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پربار در لکھنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاه برده و در صحن شریف و در مقبره میرزا شیرازی به خاک سپرده‌نده.

*تألیفات: ابتدا

۱- عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحاص و استيفاء الانتقام في نقض منتهى الكلام (۱۰ مجلد) طبع في ۱۳۱۵ هـ. ق بحث في تحريف الكتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...]

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات في حل المشكلات

۵- العضب التبار في مبحث آية الغار

۶- افحام اهل المين في رد ازاله الغين (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب في مسئلة الحاجب في الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة في المکاتیب و المنشآت العریبة

۹- زین الوسائل الى تحقيق المسائل (فيه فتاویه الفقہیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فيه ما سمح له في سفره إلى الحج و زيارة ائمۃ العراق سلام الله عليهم) ۱

۱۱- الذرائع في شرح الشرائع في الفقه (لم يتم)

۱۲- الشريعة الغراء (فقه كامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجوالة (بحث فيه احراق المصاحف على عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له في رثاء الحسين سيد الشهداء عليه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعة ألغاز و معانيات

۱۶- صفحة الالماس في احكام الارتماس (في الغسل الارتماسي)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فيه عشرة مسائل مشكلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسي)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنصود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

۲۱- درء التحقیق ۳

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهنَّ»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عقبات او را با عنوان شاهصاحب خطاب می‌کند کتابی را در رد اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانتداری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراءات خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت احمد خان کشمیری در کتاب التزهه الاثنی عشریه که در رد تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقته از کتاب صواعق موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغیراتی به فارسی برگردانده است.^۴ وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکئه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المضلالات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیة العلم عقبات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عقبات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزاجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواعق) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولد وی بنابر حروف ابجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محی الدین اسلامی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ هـ. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می‌شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاھور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اماً به مصدق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متكلمين شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنج عقبات الانوار در این میان به سبب تبع فراوان و زحمات طاقت‌فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ هـ. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است.

محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در رد شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملتزم دانسته که تنها به مسلمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملو از افراط و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دھلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر(ع) استناد می‌کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می‌کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است.

فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلییس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء(ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثة و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوہام- تعصبات- هفوّات)

۱۲- در تولا و تبری (مشتمل بر مقدمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعددی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به رد سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردیه های تحفه

آنچه که در رد همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- النزهه الاشی عشریة فی الرد علی التحفه الاشی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است. و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می شود.

۲- سيف الله المسلول علی مخربی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقّد الفجّار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبي نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲ ه. ق) فارسی و در رد بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در رد آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجيش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق) نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در رد یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سيف ناصري: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در رد باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در رد این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجویة الفاخرة فی الرد علی الأشاعرة را نوشت و پاسخ مفصلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیله های شیعیان:

۲- تقیل المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲ ه. ق) چاپ شده است. باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه النزهه الاشی عشریه به رد این بخش تعلق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إلهآبادی (به زبان فارسی) چاپ هند همچنین یکی از مجلدات چاپی النزهه الاشی عشریه نیز مربوط به رد همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهيات فی قطع شباهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

كلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزهه الائمه عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.
باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می‌رود آثار گرانبهایی تصویف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق المویقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقّت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجه البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعاده: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العقریه: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتاری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شباهت مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنّه و امامه البدعه بطعن الأسنّه: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.
دفتر هشتم النزهه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزهه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شباهت و حل مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگر صاحب نزهه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزهه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقّت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.
باب دهم: در مطاعن

۱- تشید المطاعن و کشف الصغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعه مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمين: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الزماح نگاشته شده است.
باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از

باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکة العمریة - که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شباهتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شباهات را پاسخ
داده است.

- ۲- الوجیزة فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دال بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعربض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجھولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

- ۳- تصحیف المنحة الالهیه عن النفتة الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ هـ. ق)

- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ هـ. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحة الالهیه دارد.

- ۵- الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکھنؤی

- ۶- التحفه المنقلبة: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقبات الانوار

اشارة

- (۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاھکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دھلوی - که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

- عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدعیات دھلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

- از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد) چون دھلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می کند اشاره
کرده است)

- (۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عبقة به معنای چیزی است که بوى خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دستنوشتها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من کنت مولاًه فهذا علی مولاًه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه وتابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوای خبر و وجوه دلالی و قراین پیجیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شباهات دھلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴). ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلام رضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام «فیض القدیر از شیخ عباس قمی در قم ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمتزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث متزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش استناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکھنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصد مین سالگرد در گذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن عليا مني و أنا منه، و هو ولیٌّ كُلَّ مؤمنٍ بعدي» معروف به حدیث ولايت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائنی بأشح خلقک إلیک کیا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بربیان و آمدن حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکھنو به چاپ رسیده است. (طبعه بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینة العلم و علیٰ بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح... فينظر إلى علیٰ» معروف به حدیث تشییه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکھنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنوس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیٰ نوراً بین يدی الله قبل أن يخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکھنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عقبات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلای حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکھنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خبیر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علیٰ مع الحق و الحق مع علیٰ (ع)» که دست نوشت ناقصی از پیش نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من يقاتل على تأویل القرآن كما قاتلت على تنزيله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است.
در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی استناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنه سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده درباره عقاید و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقاید الانوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میر حامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

- ۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت
- ۴- حدیث تشییه از نظر سند و دلالت
- ۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

- ۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

- ۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)
 - ۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)
- البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر - که توسط فرزند و نوه میر حامد حسین انجام شده است - را به نام مرحوم میر حامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بیانگذار عقاید آن را ترسیم کرده و رئوس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقاید نوشته شده عبارتست از:

- ۱- تذییل عقاید به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف
- ۲- تعریف جلد اول حدیث «مدینة العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنه
- ۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریف تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلید از منهج دوّم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از روایان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جواجم حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شباهات و اعترافات واردۀ از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیل از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلیدات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطیه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای اقارب است و لازمه‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدققاً نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبیع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است.

ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلایلات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواعق - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عقبات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اماً بدان عمل نکرده است.

الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاؤت پرداخته و نظر صحیح یا أحسن را انتخاب نماید.

مرحوم میر حامد حسین در عقبات پس از خطبه کتاب عین عبارت دھلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دھلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مذکور مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللئی و الـتـی

دلالت بر مدعای ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدعای خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بداند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عقایق در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی الترام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بستّی و سَنَةُ الْخَلْفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي وَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عقایق همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسته نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبي بكر و عمر»- که در مقابل حدیث «طبری» نقل کرده‌اند- مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بيتي و انهم لى يفترقا حتى يردا على الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به طور کامل

همانطور که قبل اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.
ب: بحث و تحقیق همه جانبی

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدر این جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عقایق ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند- حتی ضعیف- برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عقایق در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشی کند دھلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دھلوی صواعق نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنborی- صاحب المرافق- به آن افروزده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایة المطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «... اولاً ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبع افتراات و اسمج اختلاقات و اوضوح کذبات و افضح خزعبلات- تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثرب از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقاً دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحةً افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواح الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوفاً من الخزى و الخسنان گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملاً أحکمه. امالی صدق- ص ۳۴۴]

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دھلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولاً مستند نصر الله کابلی است که دھلوی هم از کابلی مطالب خود راأخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن...» سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...»

پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحده

ه: ذکر موارد مخالف الترام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دھلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دھلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلاً به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عقبات در ردّ مطالب دھلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می‌کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عقبات زمانی که وارد بحث از احادیث می‌شد آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می‌دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می‌کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدد استدلال مخالفین را با موارد مشابه - که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند - نقض می‌کند.

مثال زمانی که دھلوی در جواب حدیث غدیر می‌گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می‌گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عقبات آن را با حدیث «الائمه من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می‌کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می‌کند.

لذا استدلال دھلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فأبیهم اقتدیتم اهدیتم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنة وارد شده نقض می‌کند.

ابعاد مختلف عقبات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکنیهای آن را جران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مأخذ و اطلاعات وسیع می‌رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می‌کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشه‌های واھی و بی‌ریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف‌نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شور انسانی را به نمایش می‌گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می‌شود در حقیقت تحیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم درستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می‌کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می‌نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می‌کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم - به صورت صحیح آن منتهی می‌گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقليدي. چون اين بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگریهای علمی و پژوهش‌های بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر اديان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردن و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سرداشت گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتداء

یقینا اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بیکرانی که در راه خدماتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود برنمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اكتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیة الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی - رحمة الله عليه - نوشتند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگ‌گوارش که بعدا به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد - می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تأییفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تأییف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می‌شده است) نمی‌نوشه است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصلولاً دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عقبات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته‌اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عقبات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده‌اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه‌هایی که در حیات صاحب عقبات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عقبات چنین می‌نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیقه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می‌شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فن کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصاً کتاب عقبات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدين لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاه کلمه حق و ادھاض باطل شود که خدمتی شایسته‌تر از این بطریقه حقه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه‌ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می‌گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده‌اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغپروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه‌های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه‌هایی به بزرگان هند می‌نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می‌کند و آنان را تشویق می‌نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می‌گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متنانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سرنزده و تصنیفی در اثبات حقیقت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حر خیری صادر و ظاهر نگشته. از عقباتش رائجه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می‌نویسد:

« وجود آنچنان از آیات الهیه و حجج شیعه اثنتی عشریه بود هر کس کتاب مستطاب عیقات الانوار که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نیرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتایید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد هفدهم

حدث نور

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق النبي والوصي من نور واحد وجعل اتحاد نورهما على المساواة والمضاهاة التامة اصدق شاهد و صلى الله على نبيه و آل المزينين للمكارم والمحامد المسلم لكمال فضلهم و ظهارتهم الاقرب والاباعد وبعد فيقول العبد المفتاق حامد حسين بن العلامة السيد محمد قلی بن السيد محمد حامد صانه الله عن شر كل حاسد و حاقد و حماه ضير كل متعصب مارد ان هذا هو المجلد الثامن من المنهج الثاني من كتاب عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار نقضت فيه على ما ذكر المولى عبد العزيز بن ولی الله في التحفة المنحوة من الكلمات المدخلة والشبهات المعلولة في الجواب عن الحديث عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳

الثامن من الاحاديث الاثني عشر التي ذكرها في باب الامامة و حصر استدلال الشيعة على امامية علي عليه السلام فيها جسارة على العضيّة المنكرة المغسولة و الله ولی التوفيق و هو الصائن عن الاقتحام في المهالك المهوّلة

سند حديث النور

اشاره

قال المحدث التحرير حديث هشتم روایت کنند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزءین فجزء انا و جزء علی بن ابی طالب

و این حديث باجماع اهل سنت موضوع است و فی اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذب و قال الدارقطنی متروک لم یختلف احد فی کذبه و یروی من طریق آخر و فیه جعفر بن احمد و کان راضیا غالیا کذابا و ضاما و کان اکثر ما یضع فی قدح الصحابة و سبّهم و بر تقدیر فرض صحت معارضت بر روایتی که ازین روایت فی الجمله بهترست و در اسناد او متهمین بالکذب و الواقع واقع نشده‌اند و هو ما

روی الشافعی باسناده الى النبي صلی الله علیه و سلم انه قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکتنا ظهره و لم نزل ننتقل فی الاصلاح الطاهره حتی نقلنی الله تعالی الى صلب عبد الله و نقل ابا بکر الى صلب ابی قحافه و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل علیا الى صلب ابی طالب و مؤید این روایت حديث دیگر هم هست که مشهورست الارواح جنود مجندہ ما تعارف منها ایتف و ما تناکر منها اختلف و بعد اللیا و التی دلالت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴

بر مدعى ندارد زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمی‌شود و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر ان تنشیند و دونه خرت القتاد و در قرب نسب حضرت امیر بانجناب بحثی نیست اما کلام درینست که این قرب موجب امامت بلا-فصلست یا نه و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می‌شد حضرت عباس اولی می‌بود بامامت و خلافت لکونه عمه و صنوایه و العم اقرب من ابن‌العم عرفا و شرعا و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد‌المطلب منقسم شد در عبد‌الله و ابو طالب دیگر پسران او را نصیبی نرسید گوییم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نورست پس حسین اولی و احق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت اما قوت پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصه پیغمبر به پیغمبر رسید از همان حصه انشعاب حسین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند در حصه پیغمبر و پر روشنست که حصه پیغمبر صلی‌الله‌علیه و سلم از نور اقواست از حصه غیر او و اما کثرت پس از آنجهت که حسین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی و الاثنان اکثر من الوحد قطعاً اقول مستعيناً بلطف الملهم الخبر جناب مخاطب فخور و متحذلق جسور در انکار و ابطال تکذیب حدیث نور بدستور قدیم دور از زور و عادت دیرینه و شنشه مستحکمه مخالفت خدعاً و غرور و غریزه راسخه مجانب فتور و قصور راه رفته و مشابه صنیع بدیع جواب حدیث تشییه تسویل و تمویه بر روی کار آورده یعنی بقول خود روایت کنند چنان ظاهر ساخته که چنانچه بزعم او حدیث تشییه از روایات سنیه نیست همچنین حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵

نور هم از روایات این حضرات نیست بلکه روایت آن مخصوص بشیعه است بلکه من وجه توھینشان این حدیث شریف زیاده از توھین حدیث تشییه نموده زیرا که بجواب حدیث تشییه نسبت علامه حلی این حدیث شریف را به بیهقی ذکر کرده گو بجواب آن راه مزید صدق و امانت پیموده انکار روایت بیهقی آن را بکمال مبالغه و اغراق نموده و ذکر حواله شیعه حدیث نور باهل سنت بوجه من الوجه ننموده لا فی مقام الجواب و لا فی مقام الجواب و استناد آن بیکی از علمای سنیه و لو بتعقیبه بالردد و الانکار هم نکرده تا ظاهر شود که این حدیث بمشابهه بی‌اصلست که شیعه هم استناد آن باهل سنت نمی‌کنند بلکه خود روایت آن می‌کنند و باز استدلال بآن بر اهل سنت می‌نمایند شبابش و آفرین این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اگر چه جناب مخاطب که رئیس المحدثین و فخر المحققین و صدر النقادین و بدر المستندین و عمدة المشايخ الاساطین الواصلين الى الدقائق و امام الجهاده الماهرين الخائضين في الدقائقست بجواب حدیث ولايت و حدیث طير و حدیث مدینه العلم بسبب کمال و لا و بلند پروازی و مزید حلم تکذیب و ابطال و رد و توھین و تهجهین آن آغاز نهاده داد تحقیق و تنقید و اظهار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶

تبھر و مهارت و حدق و بصارت داده لکن بجواب حدیث تشییه و حدیث نور طرح نو انداخته یعنی بسبب برایت از اضطرام نار عناد و احتدام سعیر لداد و اشتداد و احتداد مواد اضغان و احتقاد بجواب حدیث تشییه یکسر انکار بودن آن از احادیث اهل سنت و انکار وجود آن در کتابی از کتب اهل سنت و لو بطريق ضعیف آغاز نهاده و حدیث نور را بحسب روایت انسیعه اظهار عدم استسعاد سنیه بر روایت آن فرموده بر محض کذب و ابطال آن مثل تکذیب حدیث ولايت و نقل تکذیب حدیث طير و تکذیب حدیث مدینه العلم از بعض علمای متخصصین اهل نحله خود اکتفا نفرموده زبان حقائق ترجمان را بدعوى اجماع سنیه بر وضع آن آلوه و بر متبع خبیر و ناقد نحریر انهمماک مخاطب معصوم النظر در نهايیت احتراز از کذب و تزویر و غایت اجتناب از تدلیس و تلبیس پر تشویر و عدم تقصیر در تخدیع و تغیر و کمال متأنث درین تقریر و تحریر و نهايیت رزانت این تزویق و تحیر و اقصای جسارت و تهور درین ابطال و رد و نکیر و منتهای صفا و ولای او با جناب امیر کل امیر علیه آلاف التحیة من الملك القدير ظاهر و مستنیرست بوجوه

عده‌دیده که عنقریب بعون الله الطیف البصیر می‌شود و قبل ذکر آن اسمای صحابه و تابعین و علمای ناقلین این حدیث شریف مذکور می‌شود که بمجرد ملاحظه آن غرابت مزعوم مخاطب عمدۀ القروم متیقن و معلوم گردد

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧

صحابه ای که حدیث نور را روایت کرده‌اند

اما صحابه که روایت این حديث شریف نموده‌اند پس اول و افضل ایشان خود جناب علی بن أبي طالب عليه السلام هستند و حدیث نور را بروایت آن حضرت صالحانی و کلاعی و سید محمد بن جعفر مکی و ابراهیم وصابی و محمد واعظ هروی و محمد صندر عالم ذکر نموده‌اند دوم حضرت ابو عبد الله الحسین بن علی بن أبي طالب عليه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و ابنائے الطاھرین آلاف سلام رب العالمین روایت آن حضرت راعاصمی و اخطب خوارزم و مطرزی و شهاب الدین احمد نقل نموده‌اند سوم حضرت سلمان و روایت اوشان را أحمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و نظری و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر و حموینی و شرف الدین محمود طالبی و علی همدانی و محمد بن یوسف کنجی و محبت الدین طبری و ابراهیم بن عبد الله وصابی و محمد واعظ هروی و محمد صدر عالم ذکر نموده‌اند چهارم ابو ذر غفاری روایت اوشان را ابن المغازلی نقل نموده‌اند پنجم جابر بن عبد الله انصاری و روایت اوشان را ابن المغازلی نقل کرده ششم ابن عباس و روایت اوشان را خطیب بغدادی و نظری و محمد بن یوسف کنجی و حموینی و زرندی و شهاب الدین احمد و جمال الدین محدث ذکر کرده‌اند هفتم ابو هریره

^٨ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٨

روايت او را ابو المؤيد ابراهيم بن محمد الحمويني ذكر كرده هشتم انس بن مالك روایت او را ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمي و رزين الفتى في شرح سوره هل اتي ذكر نموده

تابعینی که حدیث نور را روایت کرده‌اند

و اما تابعین که از صحابه روایت این حدیث شریف نموده‌اند و صدق و صلاح‌شان از اعتراف خود مخاطب در باب مکايد همین کتاب تحفه ثابت و متحققت است پس اسمای ایشان این است امام زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب علیهم السلام و تعدید آن حضرت در تابعین بنابر اصطلاح اهل سنت است و چون آن حضرت از اهليت طاهرين علیهم السلام است و اهل بيت علیهم السلام افضل هستند از صحابه و نيز حسب دلائل ساطعه و براهين قاطعه عصمت اين حضرات ثابت است پس تنها روایت آن حضرت کافي و وافي باشد و زادان ابو عمر الكندي المتوفى سنة اثنين و ثمانين و ابو عثمان زري و سالم بن أبي الجعد الاشجعى المتوفى سنة سبع او ثمان و تسعين او مائة و ابو زير محمد بن مسلم بن تدرس الاسدى المكى المتوفى سنة ست و عشرين و عكرمة بن عبد الله البربرى مولى ابن عباس المتوفى سنة سبع و مائة و عبد الرحمن بن يعقوب الجهنى المدنى و ابو عبيده حميد بن أبي حميد الطويل البصرى المتوفى سنة اثنين او ثلث و اربعين

علمایی که حدیث نور را روایت کرده‌اند

اما اسمای علمای کبار و ناقدین آثار و عاملین اخبار و کاشفین اسرار و فضلای عالی تبار و نبهای جلیل الفخار که بروایت و نقل این حدیث شریف حیات شرف جمیل و احراز فضل جزیل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٩

نمودهاند اينست احمد بن محمد بن حنبل بن اسد الشيباني و ابو حاتم محمد بن ادریس بن المندب الحنظلي الرازی و عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشيباني و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسو الدیلمی الهمدانی و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورۃ هل اتی و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النظری و ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه المعروف بابن الدیلمی و ابو الموید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب خوارزم و ثقہ الدین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر و نور الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی تلمیذ ابی موسی المدینی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی و ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی و عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الرافعی و ابو الربيع سلیمان بن موسی بن سالم البلننسی الكلاعی المعروف بابن سعی و محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایة الطالب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠

و محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری و ابو المؤید ابراهیم بن محمد الحموینی و شرف الدین محمود بن محمد بن محمود الدرگرینی الطالبی القرشی و محمد بن یوسف الزرندی و سید محمد بن یوسف الحسینی المعروف بگیسودراز و سید محمد بن جعفر الحسینی المکی و عمدة عرفائهم جلال الدین البخاری و رأس اولیائهم السید علی بن شهاب الدین الهمدانی و جلال الدین احمد الخجندی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاوی الدویل آبادی الملقب بملک العلماء و احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی و احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی صاحب کتاب الاکتفاء و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله العلوی الجعفری صاحب کنز البراهین الکسیبیه و الاسرار الوهییه الغیییه لсадات مشايخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعیییه و شیخ محمد الواعظ الھروی و سید محمد بن سید جلال ماه عالم و محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معارج العلی فی مناقب المرتضی و حسان الھند غلامعلی آزاد البلگرامی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١١

اثبات توادر حديث نور

و مخفی نماند که چون این حدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده و آن حضرت حسب ادله زاهره و برایهین قاهره و بنابر افاده والد ماجد مخاطب جلیل الفخار و اعتراف خود مخاطب عالی تبار معصومست برای ثبوت و تحقق آن روایت آن حضرت کفایت می کند و قطع نظر از ان چونکه هفت کس دیگر از صحابه روایت این حدیث شریف نمودهاند توادر آن کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکار گردید ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر حدیث موضوع مروا ابا بکر فلیصل بالناس گفته و اعلم ان هذا الحديث متواتر فانه ورد من حدیث عائشة و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن ذمیعه و ابی سعید و علی بن ابی طالب و حفصة ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر ادعی توادر حدیث امامت ابی بکر در صلاة می نماید بزعم آنکه هشت کس از صحابه آن را روایت کردهاند و چون حدیث نور را هم سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هفت کس از صحابه روایت کردهاند و با آن جناب عدد ثمانیه تمام می شود توادر آن هم حسب افاده ابن حجر كالصبح إذا اسفل روشن و اظهر و مسلم اهل فهم و نظر و مقبول ارباب اثر باشد و ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم در محلی در مسئله عدم جواز بیع ماء بعد نقل روایات منع

بعی از چار صحابه گفته فهولاء اربعه من الصحابة رضي الله عنهم فهو نقل تواتر لا تحل مخالفته ازین عبارت ظاهرست که نقل چهار صحابه نقل تواترست پس این حدیث شریف که بروایت ضعف این عدد مرویست بالا ولی متواتر خواهد بود و خود مخاطب در باب دهم همین کتاب بجواب طعن دوازدهم از مطاعن أبي بکر گفته و آنچه گفته‌اند که فاطمه را بجز یک کس که خودش بود جواب داد دروغ محض است

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٢

زیرا که این خبر در کتب اهل سنت بروایت حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو دردا و ابو هریره و عباس و علی و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقاص صحیح و ثابتست و اینها اجله صحابه‌اند و بعضی ازیشان مبشر به بهشت‌اند و در حق حذیفه ملا عبد الله مشهدی در اظهار الحق حدیث پیغمبر آورده که

و از جمله اینها مرتضی علیست که با جماعت شیعه معصوم و با جماعت اهل سنت صادق است و روایت عائشة و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتبار نسبت

أخرج البخاري عن مالك بن أوس بن الحدثان النصري أن عمر بن الخطاب قال بمحضر من الصيحة به فيهم على و العباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و الزبير بن العوام و سعد بن أبي و قاص انشدكم بالله الذي باذنه تقوم السماء و الارض أتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لا نورث ما تركناه صدقة قالوا اللهم نعم ثم اقبل على علي و العباس و قال انشد كما بالله هل تعلم ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال ذلك قالا اللهم نعم

پس معلوم شد که این خبر هم برابر آیت است در قطعیت زیرا که این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقینست چه جای این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوماند و روایت معصوم برابر قرآنست در افاده یقین نزد ایشان انتهی ازین عبارت سراسر غرابت که وجوده خلل و زلل آن از کتاب مستطاب تشیید المطاعن واضحست

ابات قطعیت حدیث نور

بچند وجه کمال ثبوت تحقق حدیث نور ساطع و لامع می شود اول آنکه از ان ظاهرست که خبر یکی ازین جماعت صحابه که اسمایشان ذکر کرده و از جمله شان ابو هریره است برابر آیت قرآنی و مفید یقین است

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣

و چونکه ابو هریره راوی حدیث نور نیز هست این خبر هم برابر آیت قرآنیه مفید یقین باشد دوم آنکه بهر وجهی که خبر دیگر مذکورین یعنی زبیر و عبد الرحمن و سعد و امثالشان مفید یقین و مساوات آن با آیه قرآنیه خواهد بود همان وجه یا اولی از ان برای افاده روایت این صحابه که حدیث نور روایت کردند متحقّق خواهد شد سوم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم روایت حدیث نور فرموده و افاده روایت آن حضرت قطعیت خبر و مساوات را با آیه قرآنی از کلامش ظاهرست پس حدیث نور مساوی آیه قرآنی و مفید نهایت قطع و ایقان و مثمر اقصای حتم و اذعان باشد چهارم آنکه مزیّت و خصوصیّت امیر المؤمنین علیه سلام رب العالمین در باب افاده روایت آن حضرت برای قطع و یقین و مساوات یا کلام میین احسن الخالقین از کلامش ظاهر لکن تقیید خصوصیّت آن حضرت باعتقاد اهل حق ظاهر ساخته و چون عصمت آن حضرت از کلام والد ماجد او و تفہیمات و افادات او درین کتاب و تفسیر واضح و اشکارست خصوصیّت آن حضرت نزد والد مخاطب و خود و دیگر هم ثابت باشد پنجم آنکه از کلامش ظاهرست که روایت این صحابه که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابو هریره از ایشانند بالاتر از روایت عائشه و ابو بکر و عمرست پس حدیث نور که آن را جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابو هریره و دیگران روایت کرده‌اند بالاتر از روایت عائشه و

ابو بكر و عمر باشد

وجوه مفصل اثبات حديث نور و ابطال ادعای اجماع بوضع آن

اشارة

اما وجوه مفصله ابطال و توهين مزعوم مخاطب فطين پس جمله از ان بعون الله الموقق المعين ببيان متين و تقرير رزين مذكور می شود

وجه اول: روایت احمد بن محمد بن حنبل

وجه اول آنکه حدیث نور را امام احمد بن حنبل که یکی از اركان اربعه سنیانست روایت نموده چنانچه ابو المظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه در فضائل جناب امير المؤمنین علیه السلام گفته عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص ۱۴:

حدیث فيما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن خالد بن معدان عن زادان عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم كنت انا و على بن أبي طالب نوراً بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه ألف عام فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء على و في روایه خلقت انا و على من نور واحد

و روایت این سند همه ممدوحین ثقات و ائمه عالی درجات اند فضائل و محمد عبد الرزاق و معمر و زهری نهايت ظاهر است ارباب صحاح سنته کافه کاسه ليس و زله چين و خوش بردار از خرمن افادات این حضرات می باشند و روایات کثیره از ایشان در صحاح خویش آورده و آن را صحیح دانسته اند پس طعن بر ایشان در حقیقت طعن و قد حست در صحاح سنته که از جمله آنست صحیح بخاری و صحیح مسلم پس چگونه کسی حرف تشکیک رکیک بر زبان توان آورد مگر اینکه بگویند که گو روایات این روایت همه جا مقبول است لیکن هر گاه نوبت بفضائل علویه رسید آن همه توثیق و تعدیل برگشت و اعتماد از اقوال ارباب رجال و ائمه تنقید و اصحاب صحاح که روایات شان مدار دین و ایمانست برخاست و قواعد اصولیه هم باطل گردید و لعبه اطفال و ضحکه نسوان شد فلا حول ولا قوّة الا بالله در مجلد حدیث تشییه بیان کردیم که عبد الرزاق بن همام حافظ همام و متبحر قمقام و محدث عالی مقام و از اکابر حذاق اعلام و امثال مشایخ عظام بلکه امام ائمه فخار و شیخ اساطین اسلام است اصحاب صحاح سنته از روایات او صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات او دامنهای خود پر نموده و اکابر منقادین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را می ستایند تا آنکه می گویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مثل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص ۱۵:

رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیافعی در مرآه الجنان و عبرة اليقطان فی معرفة حوات الزمان گفته و فی السنة المذکورة أى سنة احدى عشرة و مائتين توفی الحافظ العلامہ المرتحل إلیه من الآفاق الشیخ الامام عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعنی الحمیری صاحب المصنفات عن ست و ثمانين سنة روی عن معمر و ابن جریح و الاوزاعی و طبقتهم و

رحل إليه الأئمة إلى اليمن قيل ما رحل الناس إلى أحد بعد رسول الله صلّى الله عليه و سلم مثل ما رحلوا إليه روى عنه خلاائق من أئمة الإسلام منهم الإمام سفين بن عيينة والامام احمد و يحيى بن راهويه و على المديني و محمود بن غيلان و عبد الكريم بن محمد سمعاني در انساب گفته ابو بکر عبد الرزاق بن همام الصناعي قيل ما رحل إلى أحد بعد رسول الله صلّى الله عليه و سلم مثل ما رحل إليه و حافظ عبد الغنى بن عبد الواحد المقدسى الجماعىلى الحنبلى در كتاب الكمال از محمد بن اسماعيل فرارى نقل کرده بلغنا و نحن بصناعة عند عبد الرزاق ان يحيى بن معين و احمد بن حنبل و غيرهما ترکوا حديث عبد الرزاق و كرهوه فدخلنا من ذلك غم شديد فقلنا قد انقضنا و تعينا و آخر ذلك سقط حدیثه فلم ازل في غم من ذلك الى وقت الحج فخرجت من صناعة الى مكة فوافيت بها يحيى بن معین فقلت يا ابا زکریا ما الی ذی بلغنا انکم ترکتم حدیثه و رغبتم عنه فقال ابا صالح لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما ترکنا حدیثه و نیز در کمال گفته و رویانا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مکه فمکثت ثلاثة ایام لا یجیئنی اصحاب الحديث فمضیت و طفت و تعلقت باستار الكعبه

^{١٦} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص:

فقلت يا رب ما لي أكذاب أمدلس أنا فرجعت إلى البيت فجاءوني قال ابن خيمه سئل يحيى بن معين عن أصحاب الثوري فقال أما عبد الرزاق والفريابي وعييد الله بن موسى وابو احمد الزبيري وابو عاصم وطبقهم كلهم في سفيان قريب بعضهم من بعض وهم دون يحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدي وكيع وأبي نعيم وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل أرأيت احدا احسن حديثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت حدثه قال البخاري مات سنة 211 احدى عشرة ومائتين روى له الجماعة انتهت نقلـاـ عن اصل الكمال من نسخة عتيقة صحيحة عليها خط بعض اهل الكمال والحمد والمنية للرب المتعال وديگر عبارات رشاقت آيات متضمن بدائع و محمد عبد الرزاق در مجلد حدث تشبيه شنیدی فارجع إلیه و عبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام فی زيارة خير الانام در مقام توثيق سند حدث من زار قبری وجبت له شفاعتی که حدث اوّل از باب اوّل كتابست گفته و موسی بن هلال قال ابن عدى ارجو انه لا باس به و اما قول أبي حاتم الرازى فيه انه مجهول فلا يضره فإنه اما ان يريد جهالة العين او جهالة الوصف فان أراد جهالة العين و هو غالب اصطلاح اهل هذا الشأن في هذا الاطلاق فذلك مرتفع عنه لأنّه قد روی عنه احمد بن حنبل و محمد بن جابر المحاربی و محمد بن اسماعيل الاحمسی و ابو أمیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی و عیید بن محمد الوراق و الفضل بن سهل و جعفر بن محمد المروزی و برویه الاثنین یتنفسی جهالة العین فكيف برواية سبعه و ان أراد جهالة الوصف فروایه احمد عنه یرفع من شأنه

^{١٧} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج٧، ص:

لا سيما ما قاله ابن عدى فيه و ممن ذكره في مشايخ احمد ابو الفرج بن الجوزي و ابو اسحاق الصريفييني و احمد رحمه الله لم يكن يروى الا عن ثقة و قد صرّح الخصم يعني ابن تيمية بذلك في الكتاب الذي صنفه في الرّد على البكري بعد عشر كراريس منه قال ان القائلين بالجرح و التعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم يرو الا عن ثقة عنده كمالك و شعبه و يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدي و احمد بن حنبل و كذلك البخاري و امثاله و قد كفانا الخصم بهذا الكلام مؤنة تبيين ان احمد لا يروى الا عن ثقة و حينئذ لا- يبقى له مطعن فيه اذين عبارت ظاهرست که حسب اعتراف ابن تيمية امام احمد بن حنبل روایت نمی کند مگر از ثقه و علامه سبکی باین اعتراف ابن تیمیه احتجاج و استدلال بر وثوق موسی بن هلال کرده و آن را کافی مؤنت توثیق و وافی برای سلوك طریق تحقیق دانسته پس وثوق عبد الرزاق بمجرد روایت احمد ازو حسب افاده ابن تیمیه و علامه سبکی ظاهر و باهر گردید و حاجت بوجهی دیگر باقی نماند اماً معمراً پس محمد عظیمه و مناقب فخیمه او در مجلد حدیث تشییه شنیدی بعض عبارات در این جاهم مذکور می شود ذهبي در کاشف گفته عمر بن راشد ابو عروءة الازدي مولاهم عالم اليمن عن الزهرى و همام و عنه غندر و ابن المبارك و عبد الرزاق قال معمراً طلبت العلم سنة مات الحسن ولی اربع عشرة سنة و قال احمد لا تضم عمراً الى احد الا وجدته

يتقدّمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال عبد الرزاق سمعت منه عشرة آلاف حديث توفي في رمضان سنة ثلث وخمسين و مائة باليمن اما زهرى پس معالى زاهره و محاسن باهره و ما آثر عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٨

جليله و مفاخر نبile او هم در مجلد حديث تшибه بتفصيل تمام شنيدی درین مقام اکتفا و اقتصار بر بعض عبارات می رود ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عیید الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن کلاب القرشی الزهری و کنیته ابو بکر الفقیه الحافظ متفق علی جلالته و اتقانه وهو من رؤس الطبقه الرابعة مات سنة خمس و عشرين و قیل قبل ذلك بسنة او سنتین اما خالد بن معدان پس فقيه راشد جليل الشأن و نهايت وثوق و عظمت و نباہست او متفق عليه بين الأعیان و غایت جلالت و نبالت او غير محتاج باقامت شاهد و اعداد برهان بل مصداق عیان را چه بیان و چگونه چنین نباشد که او هم مثل ثلیثه سابقه از روات صحاح سنه سنیانست ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته خالد بن معدان بن أبي کریب الكلاعی یروی عن أبي امامه و المقدم بن معاذکرب و بقی سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کنیته ابو عبد الله و كان من خیار عباد الله قدم العباس بن الولید والیا على حمص فحضر يوم الجمعة الصلوة و خالد بن معدان فی الصف فلما رآه إذا على العباس ثوب حریر فقام إليه خالد و شق الصیغوف حتى اتاہ و قال يا ابن اخی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهى الرجال عن لبس هذا فقال يا عَمْ هلا قلت اخفي من هذا فقال والله لا سكنت بلدا انت فيه فخرج منها و سکن طرطوس فكتب العباس الى ایه بخبره فكتب إليه يا بنی لحقة بعطائه اینما کان فانا نأبی ان یدعو علينا بدعاوه فنهلک فاقام طرطوس متبعدا مرابطا الى ان مات سنة اربع و مائة و قد قیل سنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٩

ثمان و مائة و يقال سنة ثلاثة و مائة و ذهبي در کافیه خالد بن معدان الكلاعی عن معاویه و ابن عمر و عبد الله بن عمر و ثوبان و عنه بحیر و ثور و صفوان بن عمر و فقيه کبیر ثبت مهیب مخلص یقال کان یستبح فی اليوم اربعین الف تسییحه توفی سنة اربع و مائة یرسل عن الكبار و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته خالد بن معدان بن أبي کریب الكلاعی ابو عبد الله الشامی الحمّصی یروی عن ثوبان و ابن عمر و عتبة بن عبد السلمی و معاویه بن أبي سفین و المقدم بن معاذکرب و أبي امامه و ذی مخبر ابن اخی النجاشی و عبد الله بن مروان بن أبي الحجاج الیمانی و له ادراک و عبادة بن الصامت و أبي الدرداء و لم یذكر سماعا منهما و جبیر بن نفیر و عبد الله بن أبي بلال و حجر بن حجر الكلاعی و ربيعة بن العامر و غيرهم و ارسل عن معاذ و أبي عبیدة بن الجراح و أبي ذر و عائشة و عنه بحیر بن سعد و محمد بن ابراهیم بن الحرف التیمی و ثور بن یزید و حریز بن عثمان و عامر بن الجشیب و حسان بن عطیة و فضیل بن فضاله و جماعة قال یعقوب بن شیعه لم یلق ابا عبیدة و هو کلاعی یعد من الطبقه الثالثة من فقهاء الشامیه بعد الصیحابة و قال العجلی شامی تابعی ثقہ و قال یعقوب بن شیعه و محمد بن سعد و ابن جریر و النسائی ثقہ و قال ابو مسهر عن اسماعیل بن عیاش حدثنا عبدة بنت خالد بن معدان و أم الضحاک بنت راشد ان خالد بن معدان قال ادرکت سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٠

بقیه عن بحیر بن سعد ما رایت احدا زم للعلم منه کان علمه فی مصحف له أزرار و عرى و قال بقیه کان الاوزاعی يعظم خالدا فقال انا اله عقب فقلنا له ابنة فقال ائتها فسلوها عن هدى ابیها قال فکان بعد ذلك بیت له ایاما عندها و قال اسماعیل بن عیاش عن صفوان بن عمر و رایت خالد بن معدان إذا کثرت حلقته قام مخافه الشهرة و قال یزید بن هارون مات و هو صائم قال ابن سعد اجمعوا على انه توفی سنة ١٥٣ و قال رحیم وغيره مات سنة ١٤٠ و قال یحیی بن صالح عن اسماعیل بن عیاش مات سنة ٥٠ و قیل عن اسماعیل سنة ٦٠ و قال ابو عبیده و حلیفه سنة ١٥٨ قلت و ذکرہ ابن حبان فی الثقات و قال کان من خیار عباد الله مات سنة ٤٠ و قیل

سنة ۸۵ و قيل سنة ۱۵۳ و قال ابن أبي خيثمة عن ابن معين خالد عن ابن ثعلبة الخشنى مرسل و قال ابن أبي حاتم فى المراسيل عن ابيه لم يصح سماعه من عبادة بن الصامت و حديثه عن معاذ مرسل ربما كان بينهما اثنان و ادرك ابا هريثه ولا يذكر سماعا و قال احمد لم يسمع من أبي الدرداء و قال ابو زرعة لم يلق عائشة و قال ابو نعيم فى الحليل لم يلق ابا عبيد و قال الإسماعيلي بينه وبين المقدم بن معدىكرب جابر بن نفير قلت و حديثه عن المقدم فى صحيح البخارى و شيخ عبد الحق در رجال مشكاة گفته خالد بن معدان بفتح الميم و سكون العين و تحريف الدال المهملتين بن أبي كريب الشامي الكلاعى بفتح الكاف تابعى فقيه كبير ثبت مهيب مخلص و يقال كان يسبح فى اليوم اربعين الف تسبيحة كنته ابو عبد الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱

كان يرسل عن الكبار من اهل حمص عن معاویة و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و ثوبان و عنه بحیر و ثور و صفوان بن عمر و قال لقيت سبعين رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم و كان من ثقات الشاميين مات بطرسوس سنة اربع و مائة و قيل سنة ثلث و اما زادان پس او هم از تابعین بالاحسان و ممدوح و موثق اکابر رفع المکانست مسلم ترمذی و نسائی و ابن ماجه ازو در صحاح خود روایت می کنند ذهبي در کاشف گفته زادان ابو عمر الکندي مولاهم الضرير البزار عن علی و ابن عمرو يقال سمع عمر و عنه عمر بن مرءة و المنھال بن عمر و ثقة توفی و ابو الفضل محمد بن طاهر المقدسى در كتاب اسماء رجال صحیحین در بيان افراد مسلم از تفاریق باب الزای گفته زادان الکندي مولاهم الكوفی کنته ابو عمرو و يقال ابو عبد الله سمع ابن عمر فی ملک الیمن و الاشربه روی عنه صالح بن ذکوان و عمرو بن مرءة و از صدر کتاب اسماء رجال صحیحین مقدسی و اضحت که حفاظ حدیث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرد داند حدیث او حجتست بسبب روایت شیخین ازو در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده‌اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سنّ او و مولد او سمع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا بر این یقینا و قطعا ظاهر می شود که حدیث زادان نزد ائمه سنّیه که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصا ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجّت ست و خود او ثقه و عدل و حافظت و جلالت قدر و رفعت شان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۲

حضرت سلمان فارسی اعلى و ارفع از انس است که محتاج بتوثيق فلان و بهمان باشد لكن توضيحا لجایه الحال بعض عبارات علمای مشتمل بر نبذی از احادیث سرور انس و جان صلی الله عليه و آله ما اختلف الجیدان برای شرح صدور اهل ایقان مذکور می شود حافظ ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی در استیعاب گفته سلمان بن الفارسی ابو عبد الله يقال مولی رسول الله صلی الله عليه و سلم و یعرف بسلمان الخیر الى ان قال و كان خيرا فاضلا حبرا عدلا زاهدا متقدسا و ذكر هشام بن حسان عن الحسن قال كان عطاء سلمان خمسة آلاف و كان إذا خرج عطاوه تصدق به و يأكل من عمل يده و كانت له غياءة يفترش بعضها و يلبس بعضها ذكر ابن وهب بن نافع عن مالک قال كان سلمان يعمل الخوص بيده فيعيش منه و لا يقبل من احد شيئا قال فلم يكن له بيت انما كان يستظل بالجدد و الشجر و ان رجلا قال له الا ابني لك بيتا تسکن فيه فقال ما لي به حاجة فما زال به الرجل و قال له انی اعرف الیتی یوافقک قال فصیفه لی قال ابني لك بيتا إذا انت قمت فيه اصاب راسک سقفه و ان انت مررت فيه رجلیک اصابهما الجدار قال نعم فبی له و

روی عن النبی صلی الله عليه و سلم من وجوه آنه قال لو كان الدين بالشیرا لناله سلمان

و فی روایة اخرى لئاله رجال من فارس و روينا عن عائشة أم المؤمنين قالت كان لسلمان مجلس من رسول الله صلی الله عليه و سلم يتفرد به بالليل حتى كاد به يغلبنا على رسول الله صلی الله عليه و سلم

و روی من حدیث ابن بریده عن ایه عن النبی صلی الله عليه و سلم آنه قال امرني ربی بحب اربعة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٣

و اخبرنى انه بحجهم على و أبو ذر الغفارى و المقداد و سلمان

و روى قتادة عن خيمه عن أبي هريرة قال سلمان صاحب الكتاين قال قتادة يعني الفرقان و الانجيل حدثنا خلف بن قاسم حدثنا ابن المفسر حدثنا احمد بن على بن سعيد حدثنا عثمان بن أبي شيبة حدثنا جرير عن الاعمش عن عمرو بن مزه عن أبي البختري عن على انه سال عن سلمان فقال علم الاول و الآخر هو بحر لا ينفر هو من اهل البيت هذه رواية أبي البختري عن على

وفي رواية زاذان عن على قال سلمان الفارسي مثل لقمان الحكيم

ثم ذكر مثل أبي البختري وقال كعب الاخبار سلمان حشى علما و حكمة و ذكر مسلم

حدثنا بهز حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن معاوية بن قرة عن عائذ بن عمرو ان ابا سفيان انى على سلمان و صهيب و بلال في نفر فقالوا ما اخذت سيف الله من عنق عدو الله مأخذها فقال ابو بكر يقولون هذا الشيخ قريش و سيدهم و اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر لعلك اغضبتهم لئن كنت اغضبتهم لقد اغضبت ربكم فاتاهم ابو بكر فقال يا اخواته اغضبتكم فقالوا لا يا ابا بكر يغفر الله لك و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم أخي بينه وبين أبي الدرداء و كان إذا نزل الشام نزل على أبي الدرداء فروى ابو جحيفة أن سلمان جاء يزور أبي الدرداء فرأى أم الدرداء مبتذلة فقال ما شانك فقالت إن اخاك ليس لي حاجة في شيء من الدنيا قال فلما جاء ابو الدرداء رحب لسلمان و قرب له طعاما قال سلمان اطعم قال أني صائم قال اقسمت عليك الا ما طعمت انى لست بأكل حتى تطعم قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٤

وبات سلمان عند أبي الدرداء فلما كان الليل قام ابو الدرداء فحبسه سلمان فقال يا ابا الدرداء ان ربكم عليك حقا و لجسدك عليك حقا فاعط كل ذي حق حقه فلما كان وجه الصبح قال قم الان فقاما فصليا ثم خرج الى الصيلوة فلما صلي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام إليه ابو الدرداء فاخبره بما قال سلمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما قال سلمان ذكر على بن المديني عن جعفر بن عون عن أبي العمييس عن عون بن أبي جحيفة عن ابي

وله اخبار حسان و فضائل جمه رضي الله عنه توفى سلمان في آخر خلافة عثمان سنة خمس و ثلاثين و قيل بل توفى سنة ست و ثلاثين في أولها و قيل بل توفى في خلافة عمر و الاول اكثر و الله اعلم و قال الشعبي توفى سلمان في عيله لابي قرة الكندى بالمداين و روى عنه من الصحابة ابن عمرو ابن عباس و انس بن مالك و ابو الطفيل يعد في الكوفيين روينا عن سلمان انه تلا هذه الآية الذين آمنوا ولم يلبسوا إيمانهم بظلم

قال له زيد بن صوحان يا ابا عبد الله و ذكر الخبر و على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى در اسد الغابة گفته بدع سلمان الفارسي ابو عبد الله و يعرف بسلمان الخير مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم و سئل عن نسبة فقال انا سلمان بن الاسلام الى ان قال و اول مشاهده مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الخندق و لم يختلف عن مشهد بعد الخندق و آخر رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه وبين أبي الدرداء

اخبرنا عبد الله بن احمد بن عبد القاهر قال اخبرنا ابو محمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٥

جعفر بن احمد القارى اخبرنا الحسن بن احمد بن شاذان اخبرنا احمد بن عثمان بن احمد بن السيماك اخبرنا يحيى بن جعفر اخبرنا حماد بن مسعدة اخبرنا ابن أبي ذئب عن سعيد بن أبي سعيد عن عبد الله بن وديعة عن سلمان الفارسي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اغسل يوم الجمعة فتطهر بما استطاع من الطهر ثم ادهن من دهن او من طيب بيته و لم يفرق بين اثنين فاذا خرج الامام انصت غفزة ما بينه وبين الجمعة الاخرى رواه آدم بن أبي ایاس عن ابن أبي ذئب عن سعيد عن ابيه عن ابن وديعة عن سلمان و رواه ابن

عجلان عن سعيد عن ابن وديعة أبي ذرٍ و اخربنا ابراهيم بن محمد بن مهران و اسماعيل بن على بن عبد الله و ابو جعفر عبيد الله بن احمد بن على بساندهم الى محمد بن عيسى السلمي قال حدثنا سفين بن وكيع اخربنا أبي عن الحسن بن صالح عن أبي ربيعة الياidi عن الحسن عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الجنة تشთاق الى ثلاثة الى على و عمر و سلمان و كان سلمان من خيار الصحابة و زهادهم و فضلائهم و ذوى القرب من رسول الله صلى الله عليه وسلم
قالت عائشة كان لرسول الله لسلمان مجلس من رسول الله صلى الله عليه وسلم بالليل حتى كاد يغلبنا على رسول الله و سئل على عن سلمان فقال علم الاول و علم الآخر و هو بحر لا ينرف و هو من اهل البيت و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد آخى بين سلمان و أبي الدرداء و سكن ابو الدرداء

٢٦، ج ١٧، ص: عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار

رسول الله صلى الله عليه وسلم بحفر الخندق لما جاءت الاحزاب
الشام و سكن سلمان العراق فكتب ابو الدرداء الى سلمان سلام عليك اما بعد فان الله رزقني بعدك مالا و ولدا و نزلت الارض
المقدسة فكتب إليه سلمان سلام عليكم اما بعد فانك كتبت الى ان الله رزقك مالا و ولدا فاعلم ان الخير ليس بكثرة المال و الولد و
لكن الخير ان يكثر حلمك و ان ينفعك علمك و كتبت الى انك نزلت الارض المقدسة و ان الارض لا تعمل لاحد اعمل كما ترى
و اعدد نفسك من الموتى و قال حذيفة لسلمان ألا نبني لك بيتك قال لم ليجعلنى ملكا و تجعل لي دارا مثل بيتك الذى بالمدائن قال
لا- و لكن نبني لك بيتك من قصب و نسقه بالبردى إذا قمت كاد ان يصيب راسك و إذا نمت كاد ان يصيب طرفيك قال فكأنك
كنت في نفسى و كان عطاوه خمسة آلاف فاذا خرج عطاوه فرقه و اكل من كسب يده و كان يسف الخوض و هو الذى اشار على

فَلَمَّا أَمْرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَفْرِهِ احْتَجَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ فِي سَلْمَانَ وَكَانَ رَجُلًا قَوِيًّا فَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ سَلْمَانَ مَنْ أَوْ
قَالَ الْأَنْصَارُ سَلْمَانَ مَنْ أَوْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَلْمَانَ مَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ

يعلى الموصلى اخربنا محمد بن الصّبّاح حدّثنا جرير عن منصور عن ابراهيم عن علقةٌ
ابو منصور بن الشّيخي اخربنا ابو البركات محمد بن خميس اخربنا ابو نصر بن طوق اخربنا ابو القاسم بن المرجى اخربنا ابو
روى عنه ابن عباس و انس و عقبة بن عامر و ابو سعيد و كعب بن عجرة و ابو عثمان النهدي و شرحيل بن السّلط و غيرهم اخربنا

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٢٧

عن قرطع الصبى عن سلمان الفارسى قال قال لى رسول الله صلی الله عليه و سلم هل تدرى ما يوم الجمعة قال قلت الله و رسوله اعلم قال هو الذى جمع الله عز و جل فيه آباءكم او اباك آدم عليه السلام ما من عبد يتطهر يوم الجمعة ثم يأتي الجمعة لا يتكلم حتى يقضى الامام صلاته الا كان كفارة لما قبلها

توفى سنة خمس و ثلاثين فى آخر خلافة عثمان و قيل اول سنة ست و ثلاثين و قيل توفي فى خلافة عمر و الاول اكثرا قال العباس بن يزيد قال اهل العلم عاش سلمان ثلاثمائة و خمسين سنة فاما مائتان و خمسون فلا يشكون فيه قال ابو نعيم كان سلمان من المعمر بن يقال انه ادرك عيسى بن مريم و قرأ الكتابين و كان له ثلات بنات بنت باصبهان و زعم جماعة انهم من ولدتها و ابنتان بمصر اخرجه الثلاثة و هر گاه بعنایت الہی نهایت اعتماد و اعتبار و صحّت اسناد این حدیث بحلیه ثبوت متھلی گردید باو نخوت و خیلا و تغطرس و تکبر و تبخیر و تمطی و غرور بسبب انکار و ابطال حدیث نور که در سر مخاطب جسور و کابلی مقهور پیچیده بود را کد و نار تخدیع و ازلال و شعله تلمیع و اضلال شان باین سرد متین النضد خامد و اتباع و اشیاع آن هر دو امام الصبح الرزاع باین تبیان بالغ الاسbag و افی الاشیاع ساكت و جامد و صامت و هامد گردیدند و به سر حد ضربت علیهم الذلة و المسکنه رسیدند فله الحمد علی ظهور بطلان خرافات اهل الزور و ثبوت صحّه حدیث التور کالثور علی شاهق الطور و لكن من لم يجعل الله له نورا فما له من

نور و لقد صدق الله تعالى فإنها لا تعمي الأبصار و لكن تعمي القلوب التي في الصدور

و لعمری

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٨

لا يجرئ على تكذيب مثل هذا الحديث الصحيح والنص الصریح الا تائه جائز عن قصد السبيل حائز مقتاحم في اودية التضليل مفتون لابس رداء الخداع والتسلیل قامش للبدعات موثر للضلالات غار في اغباش الفتنة نازح من العقل والفتنة مرتو من آجن متصلع من آسن مهیئ؟؟ للحسو والرث وملقى للغلو والغث خاتل خباط جهله عاش ركب عشوارات فانه قد انهارت دعائم الخداع واللبس وانهارت افنان الخلل والالبس درست سبل الجحود والتکذیب وعفت شرك العناد المعیب وانحنى ظهر المکابرة والتعلیل وارتعدت فرائض المجادلة والتهویل وانتکث فیل التلمیح والمذق وانجزم نجر الازلال الترق وانجابت السرائر لاهل البصائر ووضحت محییة الحق لطالها وسطعت حییة الضیدق لراغبها ولمعت آیة الصواب لرائدها واستنارت امارة الرشد لصادمها واسفر الصیبح لذی عینین وهمدت زعاعز المین وركدت قعاقع الشین وحمدت نوایر البهت والرین وانقضعت ظلمات والریغ والغین فالعجب من المخاطب الناقب كيف ذهب به المذاہب و تاه به الغیاہب و خدعته الكواذب فاقتض آثار النواصب و صدف عن اللقم الللاحب وتنکب عن اقصد المآرب وتنحی عن احمد المطالب ورمي بسهم افوق ناصل ذی سهم خائب ولم يزيل الخاثر من الذائب وصرم اوداج الانصاف بسکین قاضب فاحمد لله في الصباح والرّواح حيث ظهر و باح و انصرح و لاح بهذا البيان المونق

٢٩ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص:

المورث للشفاء والانسراح المحيي لرميم الاشباح بالارتياح ان الحق واضح كفلق الصباح وان ابطال المخاطب كهشيم تذروه الرياح و انه كذب صراح وبهت بوح و من اشنع الصيّاح و انكر الباح فلا يمترى في الحق البين الواضح الا حائدون حائرون هم اشباح بلا ارواح و ارواح بلا اشباح و نساك بلا صلاح و تجّار بلا ارباح و مثل كلام المخاطب المزّوق الذي لا يخاف عذلا ولا ملاما كمثّل عيّثْ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَأْتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً

و^جه دوم: استدلال بفضل احمد بر عدم جواز تكذيب روایت او

وجه دوم آنکه بعد ملاحظه نفائس مدائع و مفاحر و جلائل فضائل و مآثر احمد بن حنبل هرگز کسی از عقلاً و ارباب حیا جسارت نمی‌تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام انام و رکن عظیم اسلام را از قبیل مفتیات و مختلفات کذا بین اغثام قرار دهد و نبذی از مناقب و محمد احمد بن حنبل از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و حلیة الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی و کتاب الاكمال ابو نصر علی بن هبۃ الله المعروف بابن ماکولا و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غیر ذہبی و مرآة الجنان یافعی و تتمة المختصر ابن الوردي و رجال مشکاة ولی الدین الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و کتاب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبد الرؤوف بن تاج العارفین مناوی و شرح مواهب لدینیه محمد بن عبد الباقی زرقانی

٣٠ : ص ، ج ١٧ ، الاطهار ، امامه الائمه الانوار في

و رجال مشکأه شیخ عبد الحق و انصاف شاه ولی الله در مجلد حدیث تشبیه میین شد فلتکن منک علی ذکر و نهایت مدح و ثنای احمد آنس است که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در تهذیب الأسماء ظاهرست که ابراهیم بن الحرف که از اولاد عباده بن الصامت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر تو هم قائم می شدی و می گفتی آنچه احمد گفت خوب می بود

بشهر حافي گفت که من بین امر قادر نیستم بتحقیق که احمد قائم شد مقام انبیا پس چگونه ممکنست که روایت شخصی که قائم مقام انبیاء علیهم السلام باشد در فضل جناب امیر المؤمنین لائق احتجاج و استدلال نباشد بار الها مگر آنکه بگویند که در باب فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام العیاذ بالله ارشاد خود انبیاء علیهم السلام را قبول نمی کنم پس چگونه روایت کسی را که قائم مقام انبیاء علیهم السلام باشد در فضل نفس رسول قبول کنیم و بیخ و بنیاد فضائل مصنوعه و مناقب منحوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از رواعی بدائع آنست که ابن المدینی امام ائمه سنیه علی التحقیق حضرت احمد بن حنبل افیق را بر حضرت صدیق و شیخ عتیق ترجیح و تفضیل داده چنانچه شیخ عبد الحق در رجال مشکاة گفته قال المیمونی قال قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابو بکر قد قام فی الرّدّة قلت بای شیء قال انّ ابا بکر وجد انصارا و انّ احمد لم یجد ناصرا پس جای سر بر سنگ زدنشت که روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار غار دامن کش از انواع شنار و عار ترجیح دارد بمقابلہ اهل حق موضوع و مخلوق و مکذوب و مفتری و آن هم با جماعت اهل سنت و ائمه و حظ و افراز کمال استحیا و انصاف و شرم و آزم ربایند

^{٣١} عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

فالعجب كيف يدعى المخاطب التحرير وضع هذا الحديث الشريف المستثير مع ان الامام احمد بن حنبل البصیر الذى قام عندهم مقام الانبياء في مقاساة المحنۃ و البلاء بل فاق و تقدم على الشیخ التیمی الكبير اعنی ابن أبی قحافہ الحائز عندهم لأنواع العلم و الفضل و الشرفه یرویه بسند صحيح و يعده من مناقب المنصوص عليه يوم الغدیر عليه آلاف سلام الملك القدير فهل يخرج المخاطب الوحید هذا الامام الرشید و الرکن السید عن اهل الشیئه و الصواب و يولجه في زرافة الھالکین المبتدعين الاوشاب الاقشاب حتی يتم له دعوى اجماع اهل الشیئه على وضع هذا الحديث المستطاب و ان كان لا يتم الا باخراج جمع كثير و جم غفير من الشیئه العالیة النصاب بل و لا يتم بعد ذلك ايضا لعدم ثبوت الاجماع بتقول واحد او اثنين او جمع من المتعصبین الداخلين في العلم من غير باب و الله ولی التوفیق فی المبدأ و المآب و هر چند معالی زاهره و مکارم باهره احمد بن حنبل که سابقا در مجلد حدیث تشبیه مذکور شده برای تکلیل و تحجیل مخاطب نبیل کافی و وافیست لکن بعضی از آن علاوه بر ما سبق درینجا هم مسطور می شود پس باید دانست که احمد بن محمد بن عثمان ذهبی در کتاب سیر النباء در مدح و اطراء و وصف و ثناء احمد بن حنبل قریب شانزده جزء نوشته چون ایراد آن بال تمام و الکمال موجب املال است ناچار بر بعض آن اكتفا می رود قال الذهبی فی الكتاب المسطور الامام احمد بن حنبل هو الامام حقا و شیخ الاسلام صدق ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن انس

٣٢: عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة بن صعب بن على بن بكر بن وائل الذهلي الشيباني المروزى ثم البغدادى أحد الآئمة الاعلام هكذا ساق نسبه ولده عبد الله واعتمدته ابو بكر الخطيب فى تاريخه وغيره الى ان قال رحلته وحفظه قال صالح سمعت أبي يقول خرجت الى الكوفة فسكنت فى بيت وتحت رأسى لبنيه فحملت فرجعت الى امى فلم اكن استاذتها و قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول تزوّجت وانا ابن اربعين سنة فرزق الله خيراً كثيراً

قال ابو بكر الخلال في كتاب اخلاق احمد و هو مجلد اولى على زهير بن صالح بن احمد قال تزوج جدّي عباسه بنت الفضل من العرب فلم يولد له منها غير أبي و توفيت فتزوج بعدها ريحانه فولدت عبد الله عمّي ثم توفيت فاشترى أمّ حسین فولدت أمّ على زينب و ولدت الحسن و الحسين توأمين و ماتا بقرب ولادتهما ثم ولدت الحسن و محمدًا فعاشا حتى صارا من السن إلى نحو من أربعين سنة ثم ولدت سعيداً قيل كانت والدته عبد الله عوراء و اقامت معه سنتين قال المروزي قال لي ابو عبد الله اختلفت الى الكتاب ثم اختلف الى الديوان و انا ابن اربع عشرة سنة و ذكر الخلال حكايات في عقل احمد و حياته في المكتب و ورعيه في الصغر

فوق صلنا الكوفة يعني في سنة ثلاثة وثمانين فاتينا ابا معاویة وعنه الخلق فاعطى الاعرابي حجۃ

^{٣٣} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

بستين درهما فخرج و تركني في بيت وحدى فاستوحشت و ليس معى الاجراب فيه كتبى كنت اضعه فوق لبنة واضع رأسى عليه و
كنت اذا كر و كيما بحديث الثورى و ذكر مرءة شيئا فقال هذا عند هشيم فقلت لا و كان ربما ذكر العشر احاديث فاحفظها فاذا قام قالوا
لـى فامليها عليهم

و ابنا عبد الله بن احمد قال لى أبي خذ أى كتاب شئت من كتب وكيع من المصنّف فان شئت ان تسألنى عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد و ان شئت بالاسناد حتى اخبرك بالكلام و ابنا عبد الله بن احمد سمعت سفيان بن وكيع يقول احفظ عن ابيك مسئلة من نحو اربعين سنة سئل عن الطلاق قبل النكاح فقال

يروى عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ عَلَيْهِ وَابن عَبَّاسٍ وَنَيْفٍ وَعَشْرِينَ مِنَ التَّابِعِينَ لَمْ يَرَوَا بِهِ بَاسًا فَسَأَلَتْ أُبَيْ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ صَدِقْ كَذَا قَلْتُ قَالَ وَحَفِظْتَ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَ بْنَ أَبْيَ شَيْبَةَ يَقُولُ لَا يَقُولُ لَاهْمَدُ بْنُ حَبْلَ مِنْ أَيْنَ قَلْتُ

و سمعت ابا اسماعيل الترمذى يذكر عن ابن نمير قال كنت عند وكيع فجاءه رجل او قال جماعة من اصحاب أبى حنيفة فقالوا له ه هنا
رجل بغدادى يتكلم فى بعض الكوفيين فلم يعرفه وكيع فيينا نحن إذ طلع احمد بن حنبل فقالوا هذا هو فقال وكيع ه هنا يا ابا عبد الله
فافر جوا يجعلوا يذكرون عن أبى عبد الله الذى ينكرون وجعل ابو عبد الله يحتج بالاحاديث

٣٤ ص: ج١٧، الاطهار، الائمة الانوار في امامه

قول له ثم قال ليس القول الا كما قلت يا ابا عبد الله فقال القوم لو كيغ خدعك و الله البغدادي قال عارم وضع احمد عندي نفقة
فقلت له يوما يا ابا عبد الله بلغنى انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين فلم يزل يدافعنى حتى خرج ولم يقل لي شيئا
قال الحال انبى المروزى ان ابا عبد الله قال ما تزوجت الا بعد الاربعين وعن احمد الدورقى عن أبي عبد الله قال نحن كتبنا الحديث
من ستة وجوه وسبعة ولم نضبطه فكيف يضبطه من كتبه من وجه واحد قال عبد الله بن احمد قال لي ابو زرعة ابوك يحفظ الف
الف الحديث فقيل له و ما يدرىك قال ذاكرته فاخذت عليه الابواب فهذه حكاية صحيحة في سعة علم أبي عبد الله و كانوا يعدون في
ذلك المكرر والاثر وفتوى التابعى وما فسر و نحو ذلك والا فالمتون المرفوعة القوية لا تبلغ عشر معاشر ذلك قال ابن أبي حاتم
قال سعيد بن عمرو يا ابا زرعة انت احفظ أم احمد قال بل احمد قلت كيف علمت قال وجدت كتبه ليس في اوائل الاجزاء اسماء
الذين حدثوه فكان يحفظ كل جزء ممن سمعه وانا لا اقله على هذا و عن أبي زرعة قال حرزت كتب احمد يوم مات بلغت اثنى
عشر حملـاـ و عدلاـ ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان ولا في بطنه حدثنا فلان كل ذلك كان يحفظه وقال حسن بن منهـ
سمعت ابا زرعة يقول اخرج الى ابو عبد الله اجزاء كلها سفيان سفيان ليس على حديث منها ثنا فلان فظننتها عن رجل واحد فانتخبـ
منها فلما قرأ ذلك علمـ حـعاـ يقول ثـناـ و كـعـ و بـحـ و اـنـاـ فـلـانـ فـعـيـحـ و لـمـ اـقـدـرـ اـنـاـ عـلـمـ هـذـاـ

٣٥ : ص ١٧ ، ح ٤ ، م ٢ ، ج ١ ، س ٦ ، ف ٣

قال ابراهيم الحربي رأيت أبا عبد الله كان الله جمع له علم الأولين الآخرين وعن رجل قال ما رأيت أحداً أعلم بفقه الحديث و معانيه من احمد احمد بن سلمة سمعت ابن راهويه يقول كنت اجالس احمد و ابن معين و نتذاكر فاقول ما فقهه ما تفسيره فيسكنون الا احمد قال ابو بكر الخالل كان احمد قد كتب كتاب الرأي و حفظها ثم لم يلتفت إليها قال ابراهيم بن شناس سألنا وكيعا عن خارجة بن مصعب فقال نهاني احمد ان احدث عنه قال العباس بن محمد الخالل أني ابراهيم بن شناس سمعت وكيعا و حفص بن غياث يقولان

ما قدم الكوفة مثل ذاك الفتى يعنيان احمد بن حنبل و قيل انَّ احمد اتى حسينا الجعفى بكتاب كبير يشفع فى احمد فقال حسين يا ابا عبد الله لا- تجعل بينى وبينك منعما فليس تحمل علىٰ واحد الله و انت اكبر منه الخلال ابنا المروزى ابنا خضر المروزى بطرسوس سمعت ابن راهويه سمعت يحيى بن آدم يقول احمد بن حنبل امامنا الخلال ابنا مُحَمَّد بن علىٰ ثنا الاثرم حدثى بعض من كان مع أبي عبد الله انهم كانوا يجتمعون عند يحيى بن آدم فيتشاراغلون عن الحديث بمناظرة احمد يحيى بن آدم ويرتفع الصوت بينهما و كان يحيى بن آدم واحد اهل زمانه فى الفقه الخلال ابنا المروزى سمعت مُحَمَّد بن يحيى القطان يقول رأيت أبي مكرما لاحمد بن حنبل لقد بدل له كتبه او قال حديثه و قال القواريري قال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل و يحيى بن معين و ما قدم علىٰ من بغداد احب

٣٦ ص: ج ١٧، الاطهار، ائمة الانوار في امامه

الى من احمد بن حنبل وقال عبد الله بن احمد سمعت أبي يقول شق على يحيى بن سعيد يوم خرجت من البصرة عمرو بن العباس سمعت عبد الرحمن بن مهدي ذكر اصحاب الحديث فقال اعلمهم بحديث الثورى احمد بن حنبل قال فا قبل احمد فقال ابن مهدي من أراد ان ينظر الى ما بين كتفى الثورى فلينظر الى هذا قال المروزى قال احمد عنيت بحديث سفيان حتى كتبه عن رجلين حتى كلامنا يحيى بن آدم فكلم لنا الاشجعى فكان يخرج إلينا الكتب فنكتب من غير ان نسمع و عن ابن مهدي قال ما نظرت الى احمد الا ذكرت به سفيان قال عبد الله بن احمد سمعت أبي يقول خالف وكيع ابن مهدي في نحو من ستين حديثا من حديث سفيان فذكرت ذلك لابن مهدي و كان يخفيه عن عباس الدورى سمعت ابا عاصم يقول لرجل بغدادى من تعلدون عندكم اليوم من اصحاب الحديث قال عندنا احمد بن حنبل و يحيى بن معين و ابو خيثمة و العيطى و السويدى حتى عدله جماعة بالكونفء ايضا وبالبصرة فقال ابو عاصم قد رأيت جميع من ذكرت و لجهوا الى و لم ار مثل ذاك الفتى يعني احمد بن حنبل قال شجاع بن مخلد سمعت ابا الوليد الطيالسى يقول ما بالمصرين رجل اكرم على من احمد بن حنبل و عن سليمان بن حرب انه قال لرجل سل احمد بن حنبل ما يقول في مسئلة كذا فانه عندنا امام الخلال ابنا على بن سهل قال رأيت يحيى بن معين عند عفان و معه احمد بن حنبل فقال ليس هنا اليوم حديث فقال يحيى تردد احمد بن حنبل وقد جاء فقال الباب مقفل و الجارية ليست

٣٧، ص: ج ١٧، ائمۃ الاطهار، الانوار في امامۃ الانوار

هنا قال يحيى انا افتح فتكلم على القفل بشيء ففتحه فقال عفان و قشاش ايضا و حدثهم قال و ابنا المروزى قلت لاحمد أكانت اغمى عليك او غشى عليك عند ابن عينه قال نعم في دهليزه زحمي الناس فاغمى على و روى ان سفيان قال يومئذ كيف احدث وقد مات خير الناس و قال مهنا بن يحيى قد رأيت ابن عينه و كيما و بقية و عبد الرزاق و ضمرة و الناس ما رأيت رجالا اجمع من احمد في علمه و زهره و ودنه و ذكر اشياء وقال نوح بن حبيب القومسي سلمت على احمد بن حنبل في سنة ثمان و تسعين و مائة بمسجد الخيف و هو يفتى فتيا واسعة و عن شيخ انه كان عنده كتاب بخط احمد بن حنبل فقال كنا عند ابن عينه سنة ففقدت احمد بن حنبل ايا ما فدللت على موضوعه فجئت فإذا هو في شيه بكهف في جباد فقلت سلام عليكم ادخل فقال لا ثم قال ادخل فدخلت و إذا عليه قطعه لبد خلق فقلت لم حجبتني فقال حتى استر فقلت ما شانك قال سرت ثيابي قال فبادرت الى متزل فجئته بمائة درهم فعرضتها عليه فامتنع فقلت فرضا فابي حتى بلغت عشرين درهما فابي و قلت ما يحل لك ان تقتل نفسك قال ارجع فرجعت فقال أليس قد سمعت معى من ابن عينه قلت بلى قال تحب ان انسخه لك قلت نعم قال اشترا لي ورقا قال فكتب بدرهايم اكتسى منها بثوابين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٨

أبي يقول قدمت صناعهانا و يحيى بن معين فمضيت الى عبد الرزاق قدمته و تخلف يحيى فلما ذهبت ادق الباب قال لى بقال تجاه داره مه لا تدق فان الشیخ یهاب فجلست حتى، اذا كان قبل المغرب خرج فوشت إليه و في بدی احادیث ابتعتها فسلمت و قلت حدثی

بهذه رحمة الله فاني رجال غريب قال و من انت و زيرني قلت انا احمد بن حنبل قال فتقاصر و ضمني إليه و قال بالله انت ابو عبد الله

ثم اخذ الاحاديث و جعل يقرؤها حتى اظلم للبقاء هلم المصباح حتى خرج وقت المغرب و كان عبد الرزاق يؤخر صلاة المغرب
الخلال ابن الرمادي سمعت عبد الرزاق و ذكر احمد بن حنبل فدمعت عيناه فقال ان نفقته نفدت فأخذت بيده فاقمته خلف الباب و ما
معنا احد فقلت له انه لا يجتمع عندنا الدنانير إذا بعنا الغلة اشغناها في شيء و قد وجدت عند النساء عشرة دنانير فخذها و أرجو ان لا
تفقها حتى يتهدى شيء فقال لي يا بكر لو قبلي من احد شيئاً قبلت منك ثم قال الذبي بعد نحو من ورقة قال احمد بن سنان
القطان ما رأيت يزيد لاحد اشد تعظيمها منه لاحمد بن حنبل ولا اكرم احدا مثله كان يقعده الى جنبه و يوقره ولا يمازحه و قال عبد
الرزاق ما رأيت احدا افقه و لا اروع من احمد بن حنبل قلت قال هذا و قد رأى مثل الثوري و الملك و ابن جريج وقال حفص بن
غياث ما قدم الكوفة مثل احمد و قال ابو اليمان كنت اشبه احمد بارطاء بن المنذر و قال الهيثم بن جمیل الحافظ ان عاش احمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۹

سيكون حجة على اهل زمانه و قال قتييبة خير اهل زماننا ابن المبارك ثم هذا الشاب يعني احمد بن حنبل و إذا رأيت رجلاً يحب
احمد فاعلم أنه صاحب سنة و لو ادرك عصر الثوري و الاوزاعي و الليث لكان هو المقدم عليهم فقيل لقتيبة تضم احمد الى التابعين
قال الى كبار التابعين و قال قتييبة لو لا الثوري لمات الورع و لو لا احمد لا حدثوا في الدين امام الدنيا قلت قد روى احمد في
مسنده عن قتييبة كثيراً و قيل لابي مسهر الغساني تعرف من يحفظ على الامامة امر دينها قال شاب في ناحية المشرق يعني احمد قال
المزنى قال الى الشافعى رأيت ببغداد شاباً إذا قال انبأ قال الناس كلهم صدق قلت و من هو قال احمد بن حنبل و قال حرمته سمعت
الشافعى يقول خرجت من بغداد فما خلفت بها رجلاً افضل و لا اعلم و لا افقه و لا اتقى من احمد بن حنبل و قال الزعفرانى قال الى
الشافعى ما رأيت اعقل من احمد و سليمان بن داود الهاشمى و قال محمد بن اسحاق بن راهويه حدثني أبي قال الى احمد بن حنبل
تعال حتى اريک من لم تر مثله فذهب بي الى الشافعى قال أبي و ما رأى الشافعى مثل احمد بن حنبل و لو لا احمد و بذلك نفسه
لذهب الاسلام يريد المحنة و روى عن اسحاق بن راهويه قال احمد حجّة بين الله و بين خلقه و قال محمد بن عبدويه سمعت على بن
المدينى يقول احمد افضل عندي من سعيد بن جبير في زمانه لأنّ سعيداً كان له نظراً و عن ابن المدينى قال اعز الله الدين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰

بالصديق يوم الردة و باحمد يوم المحنة و قال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقهم و ذكر الحكاية و قال ابو
عبيد انى لا ترين بذكر احمد و ما رأيت رجلاً اعلم بالسنة منه و قال الحسن بن الربيع ما شبهت احمد بن حنبل الا بابن المبارك في
سمته و تقاه الطبراني انبأ محييى بن الحسين الانماطي قال كنا في مجلس فيه يحيى بن معين و ابو خثيمه فجعلوا يشنون على احمد بن
حنبل فقال رجل بعض هذا فقال يحيى و كثرة الثناء على احمد تستنكر لو جلسنا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكمالها و روى عباس
عن ابن معين قال ما رأيت مثل احمد و قال التفيلي كان احمد بن حنبل من اعلام الدين و قال المروزى حضرت ابا ثور سئل عن مسئلة
فقال قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا و امامنا فيها كما و كما و قال ابن معين ما رأيت من يحدّث الله الا ثلاثة يعلى بن عبيد و
العيني و احمد بن حنبل و قال ابن معين ارادوا ان اكون مثل احمد و الله لا اكون مثله ابداً و قال ابو خثيمه ما رأيت مثل احمد و لا
اشد منه قلباً و قال على بن خشرم سمعت بشر بن الحارث يقول انا اسأل عن احمد بن حنبل ان احمد دخل الكير فخرج ذهباً احمر و
قال عبد الله بن احمد قال اصحاب بشر الحارث له حين ضرب أبيه لو انك خرجت فقلت اني على قول احمد فقال أتریدون ان اقوم
مقام الانبياء القاسم بن محمد الصائغ سمعت المروزى يقول دخلت على ذى النون السجن و نحن بالعسكر فقال أى شيء حال سيدنا
يعنى احمد بن حنبل و قال محمد بن حماد الطهرياني سمعت ابا ثور الفقيه يقول

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۱

احمد بن حنبل اعلم وافقه من الثوري وقال نصر بن على الجهمي احمد افضل اهل زمانه قال صالح بن على الحلبى سمعت ابا همام السكونى يقول ما رأيت مثل احمد بن حنبل ولا رأى هو مثله وعن حجاج بن الشاعر قال ما رأيت افضل من احمد بن حنبل وما كنت احب ان اقتل فى سبيل الله ولم اصل على احمد بلغ والله في الامامة اكثرا من مبلغ سفيان ومالك و قال عمرو الناقد إذا وافقني احمد بن حنبل على حديث لا ابابلى من خالفنى قال ابن أبي حاتم سألت أبي عن على بن المدينى و احمد بن حنبل ايهمما احفظ فقال كانا في الحفظ متقاربين و كان احمد افقه إذا رأيت من يحب احمد فاعلم انه صاحب سنة و قال ابو زرعة احمد بن حنبل اكبر من اسحاق وافقه ما رأيت احدا اكمل من احمد و قال محمد بن يحيى الذهلي جعلت احمد اماما فيما بيني وبين الله تعالى او قال محمد بن مهران الحمال ما بقى غير احمد قال امام الائمة ابن خزيمة سمعت محمد بن سحنويه سمعت ابا عمير بن النحاس الرملی و ذكر احمد بن حنبل فقال رحمة الله عن الدنيا ما كان اصبره و بالماضين ما كان اشبهه وبالصالحين ما كان الحقه عرضت له الدنيا فابها و البدع فنفاها قال ابو حاتم كان ابو عمير من عباد المسلمين قال لى امل على شيئا عن احمد بن حنبل و روى عن أبي عبد الله البوشنجي قال ما رأيت اجمع في كل شيء من احمد بن حنبل ولا اعقل منه و قال ابن وارة كان احمد صاحب فقه صاحب حفظ صاحب معرفة وقال النسائي جمع احمد بن حنبل المعرفة بالحديث

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٢

و الفقه والورع والزهد والصبر و عن عبد الوهاب الوراق ش قال لما قال النبي صلى الله عليه وسلم فرذوه الى عالمه رددناه الى احمد بن حنبل و كان اعلم اهل زمانه و قال ابو داود كانت مجالس احمد مجالس الآخرة لا يذكر فيها شيء من امر الدنيا ما رأيته ذكر الدنيا قط قال صالح بن محمد جزء افقه من ادركت في الحديث احمد بن حنبل قال على بن خلف سمعت الحميدي يقول ما دمت بالحجاز و احمد بالعراق و ابن راهويه بخراسان لا يغلبنا احد الخلال أبناؤنا محمد بن ياسين البلدي سمعت ابن أبي اويس و قيل له ذهب اصحاب الحديث فقال ما ابقى الله احمد بن حنبل فلم يذهب اصحاب الحديث و عن ابن المدينى قال امرني سيدي احمد بن حنبل ان لا احدث الا من كتاب الحسين بن احسن ابو معين الرازى سمعت ابن المدينى يقول ليس في اصحابنا احفظ من احمد و بلغنى انه لا يحدث الا من كتاب و لنا فيه اسوة و عنه قال احمد اليوم حجة الله تعالى على خلقه اخبرنا عمر بن عبد المنعم عن أبي اليمن الكندى ابنا عبد الملك بن أبي القاسم ابنا ابو اسماعيل الانصارى ابنا ابو يعقوب القراب ابنا محمد بن عبد الله الجوزى سمعت ابا حامد الشرقي سمعت احمد بن سلمة سمعت احمد بن عاصم سمعت ابا عبيد القاسم بن سلام يقول انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقيهم فيه و الى ابن شيبة و هو احفظهم و الى على بن المدينى و هو اعملهم به و الى يحيى بن معين و هو اكتبهم له اسحاق المنجنيقى ابنا القاسم بن محمد المودب عن ابي بشر قال اتيت احمد بن حنبل في مسئلة فقال ايت عبيدا فان له

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٣

لا تسمعه من غيره فاتيته فشفاني جوابه فاخبرته يقول احمد ف قال ذاك رجل من عمال الله نشر الله تعالى رداء علمه و ذخر له عنده الزلفى اما تراه محبيا مألفا ما رأيت عيني بالعراق رجلا اجتمع فيه خصال هي فيه فبارك الله تعالى له فيما اعطاه من الحلم و العلم و الفهم فانه لكما قيل يريك إذا ما غاب عنك فان دنا رأيت له وجهها يريك مقتلا يعلم هذا الخلق ما شدّ عليهم من الادب المجهول كهفا و معقلا و يحسن في ذات الله إذا رأى مضيما لاهل الحق لا يسامي البلاء و اخوانه الادنوون كل موفق بصير بامر الله يسمو على العلام و باسنادى الى أبي اسماعيل الانصارى ابنا اسماعيل بن ابراهيم ابنا نصر بن أبي نصر الطوسي سمعت على بن احمد بن حشيش سمعت ابا الحديث الصيوفى بمصر عن ابيه عن المزنى يقول احمد بن حنبل يوم المحنة و ابو بكر يوم الردة و عمر يوم السقيفة و عثمان يوم الدار و على يوم صفين قال احمد بن محمد الرشيدى سمعت احمد بن صالح المصرى يقول ما رأيت بالعراق مثل هذين احمد بن حنبل و محمد بن عبد الله بن نمير رجلين جامعين لم ار مثلهما بالعراق و روى احمد بن سلمة النيسابورى عن ابن وارة قال

الرازى سمعت ابا جعفر النفيلى يقول كان احمد بن حنبل من اعلام الدين وعن محمد بن مصعب العابد قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٤

سوط ضرب به احمد بن حنبل في الله تعالى اكبر من ايام بشر بن الحارث الحافى قلت بشر عظيم القدر كاحمد و لا ندرى وزن الاعمال انما الله تعالى يعلم ذلك قال ابو عبد الرحمن الهاوندى سمعت يعقوب الفسوى يقول كتبت عن الف شيخ حجتى فيما بينى وبين الله رجالن احمد بن حنبل و احمد بن صالح و بالاسناد الى الانصارى شيخ الاسلام ابنا ابو يعقوب ابنا منصور بن عبد الله الذهلى ابنا محمد بن الحسن بن على البخارى سمعت محمد بن ابراهيم البوشنجى و ذكر احمد بن حنبل فقال هو عندى افضل و افقه من سفيان الثورى و ذلك ان سفين لم يمتحن بمثل ما امتحن به احمد و لا علم سفين و من تقدم من فقهاء الامصار يعلم احمد بن حنبل لانه كان اجمع بها و ابصر باغاليل لهم و صدوتهم و كذوبهم قال و لقد بلغنى عن بشر بن الحارث انه قال قام احمد مقام الانبياء و احمد عندنا امتحن بالسراء و الضراء فكان فيهما معتصما بالله تعالى قال ابو يحيى الناقد كنا عند ابراهيم بن عرعرة فذكروا على بن عاصم فقال رجل احمد بن حنبل يضعفه فقال رجل و ما يضره إذا كان ثقة فقال ابن عرعرة و الله لو تكلم احمد فى علقة و الاسود لغيرهما و قال الخشنى سمعت اسماعيل بن الخليل يقول لو كان احمد بن حنبل فى بنى اسرائيل لكان آية و عن على بن شعيب قال عندنا المثل الكائن فى بنى اسرائيل من ان احدهم كان يوضع المنشار على مفرق راسه ما يصرفه ذلك عن دينه و لو لا ان احمد قام بهذا الشأن لكان عارا علينا ان قوما شبکوا فلم يخرج منهم

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٥

احد قال ابن اسلم سمعت محمد بن نصر المروزى يقول صرت الى دار احمد بن حنبل مرارا و سأله عن مسائل فقیل له أ کان اکثر
حدیثا أم اسحاق قال بل احمد اکثر حدیثا و اورع احمد فاق اهل زمانه قلت کان احمد عظیم الشأن رأسا في الحديث و في الفقه و
في التأله المذى عليه خلق في خصومة فما لظن باخواته و اقرانه و کان مهیبا في ذات الله حتى قال ابو عبید ما هبت احدا في مسئلة ما
هبت احمد بن حنبل و قال ابراهیم الحربی عالم و قته سعید بن المسیب في زمانه و سفیان الثوری في زمانه و احمد بن حنبل في زمانه
قرأت على اسحاق الاسدی اخبركم ابن خلیل ابنا اللبان عن أبي على الحداد ابنا ابو نعیم ابنا ابو بکر بن مالک ابنا محمّد بن یونس
حدثنى سليمان الشاذکونی قال يشبه على بن المدينه باحمد بن حنبل هيئات ما اشبه السکك باللک لقد حضرت من ورעה شيئا بمکة
انه رهن سطلا عند فامی فاخذ منه شيئا ليقوته فجاء فاعطاوه فکاکه فاخرج إلیه سطلين فقال انظر ایهما سطلک فقال لا ادری انت في
حلّ منه و مما اعطيتك و لم يأخذه قال الفامی و الله انه سطله و انما اردت ان امتحنه فيه و به الى أبي نعیم ابنا سليمان بن احمد ابناها
الابار سمعت محمد بن یحيی النیسابوری حين بلغه وفاة احمد يقول ينبغي لكل اهل دار بغداد ان يقيموا عليه النياحة في دورهم قلت
تكلم الذھلی بمقتضی الحزن لا بمقتضی الشرع قال احمد بن القاسم المقری سمعت الحسین الکراییسی مثل الذين یذکرون احمد بن
حنبل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٦

مثل قوم يجتمعون الى أبي قيس يريدون ان يهدموا بنعالهم الطبراني ابنا ادريس بن عبد الكريم المقرى قال رأيت علمانا مثل الهيثم بن خارجة و مصعب الزبيري و يحيى بن معين و أبو بكر بن أبي شيبة و أخيه و عبد الأعلى بن حماد و ابن أبي الشوارب و على بن المديني و القواريري و أبو خيثمة و أبو عمر و الوركاني و احمد بن محمد بن ايوب و محمد بن بكار و عمرو الناقد و يحيى بن ايوب المقابرى و شريح بن يونس و خلف بن هشام و أبو الربيع الزهرانى فيمن لا احصيهم يعظمون احمد و يجلونه و يوقرونها و يجلونه و يقصدون للسلام عليه قال ابو على بن شاذان قال محمد بن عبد الله الشافعى لما مات سعيد بن احمد بن حنبل جاء ابراهيم الحربي الى عبد الله بن احمد فقام إليه عبد الله فقال تقوم الى قال والله لو رأك أبو لقام إليك والله لو رأى ابن عيينة باك لقام

إليه قال محمد بن أيوب العكبري سمعت ابراهيم الحربي يقول التابعون كلهم و آخرهم احمد بن حنبل و هو عندي اجلهم يقولون من حلف بالطلاق ان لا يفعل شيئا ثم فعله ناسيا كلهم يلزمونه الطلاق و عن الاثرم قال ناظرت رجلا فقال من قال بهذه المسئلة قلت من ليس في شرق ولا غرب مثله قال من قلت احمد بن حنبل وقد اثنى على أبي عبد الله جماعة من اولياء الله تبركوا به روى ذلك ابو الفرج ابن الجوزي وشيخ الاسلام ولم يصح سند بعض ذلك اخبرنا اسماعيل بن عميرة ابنا ابن قدامة ابنا ابو طالب ابنا خضير ابنا ابو طالب اليوسفي ابنا ابو اسحاق البرمكي ابنا على بن عبد العزيز ابنا عبد الرحمن بن أبي حاتم

٤٧، ص: ج١٧، الائمة الاطهار، الانوار في امامية

ابن ابو زرعة و قيل له اختيار احمد و اسحاق احب إليك أم قول الشافعى قال بل اختيار احمد و اسحاق ما اعلم في اصحابنا اسود الرأس افقه من احمد بن حنبل و ما رأيت احدا اجمع منه الى آخر ما ذكر الذهبي من الفضائل الجميلة و المحاسن الطويلة

وچه سوم: روات احمد حدیثی را دلیل ثبوت و تحقق آن می‌باشد

وجه سوم آنکه مجرد روایت احمد بن حنبل حدیثی را دلیل ثبوت و تحقق و مزید اعتماد و اعتبار و قبول آن نزد محققین فحولست
اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر فضائل امیر المؤمنین أبي الحسن علی بن أبي طالب بل ذکر
شیء منها إذ ذکر جمیعها یقصر عنہ باع الا حصائل ذکر اکثرها یضيق عنہ نطاق طاقة الاستقصاء یدلّک علی صدق ما ذکرت ما
ابنائی الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی و قاضی القضاۃ الامام الاجل نجم الدين ابو منصور
محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قال ابنانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینی رحمة
الله عن الامام محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان قال حدثنا المعافی بن زکریا ابو الفتوح عن محمد بن احمد بن اللیث
عن الحسین بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطّان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجز حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن أبي طالب علیه السلام
و بهذا الاسناد

عن ابن شاذان قال حدثني أبو محمد الحسن

٤٨ عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

بن احمد بن مخلد المخلدي من كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمد بن زكريا عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن امير المؤمنين علي بن طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل لاخى على فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيله من فضائله مقرها بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخير و من كتب فضيله من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابة رسم و من استمع الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر الى علي بن أبي طالب عبادة و ذكره عبادة و لا يقال الله ايمان عبد الا به لاته و الماء من اعدائه و انانا ابو العلاء الحافظ هذا

قال اخربنا الحسن بن احمد المقرى اخربنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان حدثنا على بن محمد النخعى القاضى حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عيسى بن عبد الله عن ابيه عن جده قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب على و فضائله انى لاحسبها ثلث آلاف فقال ابن عباس او لا تقول انها الى ثلثين الفا اقرب قال رضى الله عنه و يدلل على ذلك ايضا ما يروى عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو كما عرف اصحاب الحديث فى علم الحديث فزيغ اقرانه و امام زمانه و المقتدى به فى هذا الفن فى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٩

ابيانه و الفارس الذى يكتب فرسان الحفاظ فى ميدانه و روايته فيه رضى الله عنه مقبولة و على كاھل التصديق محمولة لما علم ان الإمام احمد بن حنبل و من احتذى على مثاله و نسج على منواله و حطب فى جبله و انضوى الى حفلة مالوا الى تفضيل الشیخین رضوان الله عليهما فجاءت روايته فيه كعمود الصیباح لا يمكن ستره بالراوح و هو ما رواه الشیخ الامام الزاهد فخر الائمه ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفربندي الخوارزمي رحمة الله تعالى إجازة قال اخبرنا الشیخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد السمرقندی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبدالطار و اسماعيل بن أبي نصر عبد الرحمن الصابوني و احمد بن الحسين البیهقي قالوا جميعا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت القاضی الامام ابا الحسن على بن الحسين و ابا الحسن محمد بن المقطر الحافظ يقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هارون الحضرمي يقول سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول سمعت احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما جاء على بن أبي طالب ازین عبارت سراسر رشاقت بلاغت شعار و اشارت سراپا بشارت متنانت و ثار بر ناظر سليم الاعتبار و متامل هوشیار هویدا و اشکارست که روایت احمد بن حنبل در باب جناب امیر المؤمنین عليه السلام مقبول و بر کاھل تصدیق محمولست زیرا که احمد بن حنبل و اتباعه و اشیاع او از مفضلین شیخین اند پس امام همام محل ارتیاب و اتهام اصحاب و ساووس و اوہام نیست پس روایت او در حق جناب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠

امیر المؤمنین عليه السلام من الله الملك العلام مثل عمود صباح در کمال وضوح و افصاحت که ممکن نیست ستر آن براحت فاطف المصباح فقد طلع بحمد الله الفتاح المتألم الصیباح و انقضی سحاب التشکیک و ازراح و انکشف ضباب الارتیاب و راح و لمع نور الحق و لاح و سطع ضیاء الصیدق و باح و ثبت ان همّهمنا منکرین من اشنع الصیایح و انکر الباح و محمد بن یوسف کنجی در کفاية الطالب گفت ذکر فضائل امیر المؤمنین علی بن أبي طالب من آیات القرآن لا- يمكن جعله الیا فی کتاب واحد و ذکر جمیعها یقصّر عنہ باع الاحصاء و یدلک علی صدق ما ذهب إلیه مؤلف الكتاب محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی عفا الله عنه ما

اخبره الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن برکة الكتبی بالموصل عن الامام الحافظ صدر الحفاظ أبي العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار عن الشیف الاجل نور الهدی أبي طالب الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان حدثنا المعافی بن زکریا عن محمد بن احمد بن علی الثلوج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطّان عن جریر عن الليث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان العیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علی بن أبي طالب و بهذا الاسناد

عن ابن شاذان قال حدثني ابو محمد الحسن بن احمد المخلدی من كتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن زکریا
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١

عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علی بن الحسین عن امير المؤمنین علی بن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلۃ من فضائله مقرأ بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و من كتب فضیلۃ من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقی لتلك الكتابة رسم و من استمع الى فضیلۃ من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر الى علی عبادة و ذکرہ عبادة و لا يقبل الله ايمان عبد الله بولایته و البراءة من اعدائه قلت ما كتبناه الا من حدیث ابن شاذان رواه الحافظ الهمدانی فی مناقبه و تابعه الخوارزمی

و اخبرنا ابو اسحاق ابراهيم بن يوسف بن بركه الكتبى بالموصل عن الحافظ أبي العلاء الحسن بن احمد اخبارنا الحسين بن احمد المقرى اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ اخبرنا الحسين بن احمد بن يعقوب المهرجان حدثنا على بن محمد النخعى القاضى حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عيسى بن عبد الله عن ابيه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب على وفضائله انى لاحسبها ثلاثة آلاف فقال ابن عباس او لا تقول انها الى ثلثين الفا اقرب خرج هذا الاثر عن ابن عباس الائمه فى كتبهم قلت ويدلك على ذلك ما روينا

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٥٢

عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحديث في علم الحديث قريع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به في هذا الفتن في ابیانه و الفارس الذى يكتب فرسان الحفاظ في ميدانه و روايته مقبولة و على كاھل التصديق محمولة ولا يتهم في دینه ولا يشك انه يقول بتفضیل الشیخین أبی بکر و عمر فجاءت روايته فيه کعمود الصیباح لا يمكن ستره بالراح و هو ما اخبرنا العلامہ مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد بن جميل الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو المظفر عبد المنعم بن الامام عبد الكیریم اخبرنا الحافظ علی التحقیق احمد بن الحسین البیهقی قال سمعت محمد بن عبد الله الحافظ يقول سمعت القاضی ابا الحسن علی بن الحسن الجراحی و ابا الحسین محمد بن المظفر الحافظ يقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هارون الحضرمی يقول سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول سمعت الامام احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ما جاء لعلی بن ابی طالب قال الحافظ البیهقی و هو اهل کل فضیله و منقبة و مستحق لكل سابقة و مرتبة و لم يكن احد في وقته احق بالخلافة منه قلت هكذا اخرجه الحافظ الدمشقی في ترجمته من التاريخ و يوسف بن قرع على سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بجواب قدح حديث مواخات مروى از مجذوح بن زید الباهلي گفته و احمد مقلد في الباب متى روی حدیثا وجب المصیر الى روايته لانه امام زمانه و عالم اوانه و المیرز في علم النقل على اقرانه و الفارس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٥٣

الذى لا يجاري فى ميدانه و هذا هو الجواب عن جميع ما يرد فى الباب فى احاديث الكتاب انتهى فثبت بحمد الله الوهاب الموفق للصواب من هذا الكلام الرشيق المستطاب المزيف لكل شبهة و ارتياح الفائز منه نشر المسك و الملاب ان احمد مقلد و متبع لذوى الابصار و الالباب فى هذا الباب متى روى حديثا وجب المصير إليه و متى نقل خبر الزم الاعتماد عليه لأنّه امام زمانه و ملاذ اوانه و المبرز الفائق فى علم النقل على امثاله و اقرانه و الفارس الذى لا يجاري فى ميدانه و لا يبارى فى وهانه و هذا جواب كاف و تحقيق شاف لتسخيف جميع تشكيات المنكرين و توهين عامة شبّهات المبطلين فى الروايات التى روها احمد الفطين فى شان امير المؤمنين عليه سلام الملك الحق المبين فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين

وجه چهارم: توثیق سبط ابن الجوزی رجال سند حدیث نور

وجه چهارم آنکه علامه نحریر و ناقد بصیر و محقق خبیر سبط ابن الجوزی جزاه اللہ خیراً بعد نقل این حدیث شریف از احمد رد توهم تضعیف آن و تصریح به اینکه رجال آن ثقات‌اند و اثبات عظمت و جلالت عبد الرزاق بکمال ظهور ووضوح نموده منت عظیم بر اهل حق نهاده و او احراق قلوب منکرین و ایجاد صدور جاحدين داده چنانچه در تذکره خواص الامه گفته حدیث فيما خلق منه قال احمد في الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهرى عن خالد بن معدان عن راذان عن سلمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی اللہ تعالیٰ قبل ان یخلق آدم باربعه آلاف عام فلما

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٤

خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علیٰ

و في روایة خلقت انا و علی من نور واحد

فإن قيل، فقد ضعفوا هذا الحديث فالجواب أنَّ الحديث الذي ضعفوه غير هذه الالفاظ و غير هذا الاسناد أما اللفظ

خلفت انا و هارون بن عمران و سحابة بن زكريا و علي بن أبي طالب من طينة واحدة

و في روایة خلقت انا و على من نور و كننا عن يمين العرش قبل ان يخلق الله آدم بالفی عام فجعلنا نتقلب في اصلاح الرجال الى عبد المطلب

و ما الاسناد فقالوا في اسناده محمد بن خلف المروزى و كان مغفلا و فيه ايضا جعفر بن احمد بن بيأن و كان شيعيا و الحديث الذى رويناه يخالف هذا اللفظ و الاسناد لأن رجاله ثقات فان قيل بعد الرزاق كان يتshireع قلنا هو اكبر شيخ احمد بن حنبل و مشى الى صنعاء من بغداد حتى سمع منه و قال ما رأيت مثل عبد الرزاق ولو كان فيه بدعة لما روى عنه و ما زال الى ان مات يروى عنه و معظم الاحاديث التي في المسند رواها من طريقه وقد اخرج عنه في الصحيحين انتهى فهذا سبط ابن الجوزى قد نصب نفسه لارغام انف جده فالبالغ في رده و فعل شبا حده و قصر منكر تطاوله و مده و اضعف قاصر اغرقه و شده و لم يال جهدا في الانتهاء و الانتداب لخلافه و ايثار ضده و الابانة عن فظيع استنكافه و شينع صدده و سبط ابن الجوزى از افاخم ثقات اعيان و اعظم اثبات اركان و مذهب حذاء، ابن شان و حائط فضا تنقد و اتقانه و فائض بم ته عاليه تتحققه و ع فانست و سوار

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٥

از اکابر ائمّه سنیه او را بمحامد ناصعه و مناقب بارعه و فضائل رائعه ستوده‌اند مثل ابو المویّد محمد بن محمود الخوارزمی و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان و یوسف بن احمد بن عثمان و موسی بن محمد بن أبي الحسین الیونسی ۹۹۹

البعلكي و ابو الفداء اسماعيل بن على بن محمود الايوبي و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردي و محمد بن احمد الذهبي و عبد الله بن اسعد اليافعي و مجد الدين ابو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزآبادی الشیرازی و محمد بن على الداودی المالکی تلمیذ جلال الدین السیوطی و محمود بن سلیمان الکفوی و از نیقی صاحب مدینة العلوم و على بن سلطان محمد القهاری و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی و غیر ایشان اما مدح و ثنای ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی سبط ابن الجوزی را پس در جامع مسانید ابی حینیه گفته اما المسند الاول و هو مسند الاستاذ ابی محمد الحارثی البخاری فقد اخبرنی به الایمۃ بقراءتی علیهم الامام اقضی قضاۃ الانام اخطب خطباء الشام جمال الدین ابو الفضائل عبد الكریم بن عبد الصمد بن محمد بن ابی الفضل الانصاری الحرستانی و الشیخ الثقة تقی الدین اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی الدّاجی القرشی المقدسی بقراءتی علیهما بجامع دمشق و الشیخ الامام شمس الدین یوسف بن عبد الله سبط الامام ابی الفرج بن الجوزی بقراءتی علیه الخ ازین عبارت ظاهرست که ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بوصف شیخ و امام می ستاید و حظ وافر از تعظیم و تبجلی او می رباید و چرا چنین نباشد که سبط ابن الجوزی شیخ و استاد ابو المؤید است که پر او مسند ابو حینیه خوانده و او را از مأخذ این مسند که جهد بیلغ در جمع اشتات آن فرموده گردانیده و نیز

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٦

ابو المؤيد در جامع المسانيد بمقام جواب از لحن أبي حنيفة گفته و الجواب الثانى انه ذكر الامام الحافظ سبط ابن الجوزى انه افتراء على أبي حنيفة و انما المنقول عنه بابى قيسى كذا قاله الثقات من ارباب النقل و نيز ابو المؤيد در ذكر مواطن از تفضیح و تقبیح خطیب لیب بجزای تحقیر و تعیر او حضرات أبي حنيفة را گفته و المانع الثالث ان سب الخطیب و ذکر ما قیل فیه اشتغال بما لا یعنینا وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء تركه مالا یعنینه و من احبت ان یعرف سريرة الخطیب عفا الله عنہ فلیطالع ترجمته من کتاب تاریخ الکبیر لدمشق الذی جمعه الحافظ ابو القاسم علی بن الحسین بن هبة الله الشافعی و کتاب الانتصار

لامام أئمّة الامصار الذى جمعه الحافظ يوسف سبط ابن الجوزى رح فيري من سيرته و سيرته ما يقضى منه العجب كيف يتكلم مثله فى الامام أبي حنيفة رضي الله عنه اما مدح و ثنای احمد بن محمد المعروف بابن خلکان سبط ابن جوزى را پس در وفيات الأعیان بعد ذكر عبد الرحمن بن على المعروف بابن الجوزى گفته و كان سبطه شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزعلى الواقع المشهور حنفي المذهب و له صيت و سمعة في مجالس و عظه و قبول عند الملوك و غيرهم و صنف تاريخا كبيرا رأيته بخطه في اربعين مجلدا سماه مرآة الزمان في تاريخ الأعیان و توفى ليلة الثناء الحادى و العشرين من ذى الحجّة سنة اربع و خمسين و ستمائة بدمشق بمنزله بجبل قاسيون و دفن هناك و مولده في سنة احدى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٧

و ثمانين و خمسمائة ببغداد و كان هو يقول اخبرتني امى ان مولدى سنة اثنتين و ثمانين رحمه الله تعالى انتهى نقا عن اصل نسخة عتيقة من تاريخ ابن خلکان و نيز ابن خلکان بترجمه حسين بن منصور الحاج كه در ان ذكر ابن المقفع استطرادا وارد نموده گفته قلت ذكر صاحبنا شمس الدين ابو المظفر يوسف الواقع سبط الشیخ جمالی الدين أبي الفرج بن الجوزی الواقع المشهود في تاريخه الكبير الذي سماه مرآة الزمان اخبار ابن المقفع و ما جرى له و قتلته في سنة خمس و اربعين و مائة و من عادته ان يذكر كل واقعة في السنة التي كانت فيها فيدل على ان قتله في السنة المذكورة و نيز ابن خلکان در وفيات الأعیان بترجمه يحيى بن محمد بن هبيرة الشیانی گفته و ذكر الشیخ شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزعلى بن عبد الله سبط الشیخ جمال الدين أبي الفرج الجوزی في تاريخه المذکور زوجه بنت الشیخ أبي الفرج المذکور فاولدها شمس الدين المذکور انه سمع مشایخه ببغداد يحكون ان عون الدين قال كان سبب ولایتی المحن انی ضاق ما بیدی حتى فقد القوت ایاما فاشار علی بعض اهلى ان امضی الى قبر معروف الكرخی رضی الله عنه و اسأل الله تعالى عنده فان الدّعاء عنده مستجاب قال فاتیت قبر معروف فصلیت عنده و دعوت ثم خرجت لأقصد البلد يعني بغداد فاجترت بقطقا و هي محله من محال بغداد قال فرأیت مسجدا مهجورا فدخلت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٨

لأصلی فيه رکعتین و إذا بمریض ملقی على باریه فقدعت عند راسه قلت ما تستهی فقال سفرجلة قال فخرجت الى بقال هناك فرهنت عنده مثری على سفرجلتين و اتیته بهما فاکل من السفرجلة ثم قال اغلق باب المسجد فغلقته ففتحی عن الباریه وقال احفر هنا فحفرت فإذا بکوز فقال خذ هذا فانت احق به فقلت له أ ما لك وارت فقال لا و انما كان لی اخ و عهدی به بعيد و بلغنى انه مات و نحن من الرصافه قال فينما هو يحدّثی إذ قضی فغسلته و كفته و دفنته ثم اخذت الكوز و فيه مقدار خمسمائة و اتیت الى دجلة لأعبرها فإذا بملاح في سفينه عتيقة و عليه ثیاب رثه فقال معی فنزلت معه فإذا انه من اکثر الناس شبها بذلك الرجل فقلت من این انت فقال من الرصافه و لی بنات و انا صعلوک قلت فما لك احد قال لا كان لی اخ و لی عنه زمان و ما ادری ما فعل الله به قال فقلت ابسط حجر ک فبسطه فصبت المال فيه فبھت فحدثه الحديث فسألني ان آخذ نصفه فقلت والله ولا حبه ثم صعدت الى دار الخليفة و كتبت رقعة فخرج عليها اشرف المخزن ثم تدرجت الى الوزارة و جلالت و نبالت و براعت و حذافت و مهارت و وثاقت و مزيد اعتبار و اعتماد و علو مقدار و سمو فخار و نقد و اتقان ابن خلکان بر ناظر اسفر محققوں کبار هویدا و آشکارست شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبي در خبر في خبر من غير بمدح او در سنہ احدی و ثمانين و ستمائة گفته ابن خلکان قاضی القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بکر الاربلي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٩

الشافعی ولد سنہ ثمان و ستمائة و سمع البخاری من ابن مکرم و اجاز له المویید الطوسی و جماعة و تفقه بالموصل على الكمال بن یونس و بالشام على ابن شداد و لقى کبار العلماء و برع في الفضائل و الآداب و سکن مصر مدة و ناب في القضاء ثم ولی قضاء الشام

عشر سنين و عزل بابن الصاغ سنه تسع و سين فاقم سبع سنين معزولا بمصر ثم رد الى قضاء الشام و كان كريما جوادا سريا ذكيا اخباريا عارفا باخبار الناس توفى في رجب و ابو الفداء عماد الدين اسماعيل بن على در مختصر في اخبار البشر در سنه مذكوره گفته وفيها توفى القاضي الفاضل المحقق شمس الدين احمد بن محمد بن أبي بكر بن خلakan البرمكي و كان فاضلا عالما تولى القضاة بمصر و الشام و له مصنفات جليله مثل وفيات الأعيان في التاريخ و غيره و كان مولده يوم الخميس بعد صلاة العصر حادى عشر ربيع الآخر سنه ثمان و ستمائه بمدينه اربيل بمدرسه سلطان مظفر الدين صاحب اربيل نقلت ذلك من تاريخه في ترجمة زينب في آخر حرف الزاء و عمر بن مظفر بن محمد الشهير بابن الوردي الشافعى در تمه المختصر في اخبار البشر در سنه مذكوره گفته وفيها توفى القاضي شمس الدين احمد بن محمد بن أبي بكر بن خلakan البرمكي و كان فاضلا عالما تولى القضاة بمصر و الشام و له مصنفات جليله مثل وفيات الأعيان في التاريخ و غيرها و مولده يوم الخميس بعد العصر حادى عشر ربيع الآخر سنه ثمان و ستمائه باربيل بمدرسه سلطانها مظفر الدين صاحب اربيل و صلاح الدين خليل بن ايک الصفدي و روافي

عقارات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٦٠

بالوفيات كفته احمد بن محمد بن ابراهيم بن خلukan قاضى القضاة شمس الدين ابو العباس البرمكى الاربلى الشافعى ولد باربل سنة
ثمان و ستمائة و سمع بها صحيح البخارى من أبي محمد هبة الله بن مكرم الصوفى و اجاز له المويد الطوسي و عبد العز الheroى و
زينب التغريه روى عنه المزى و البرزالى و الطبيقة و عبد العز الheroى و زينب التغريه و كان فاضلا بارعا متفقها عارفا بالذهب حسن
الفتاوى جيد القرىحة بصيرا بالعربية علامه بالأدب و الشعر و ا أيام الناس كثير الاطلاع حلوا المذاكرة وافر الحرمة فيه رياسه كثيرة له
كتاب وفيات الأعيان و قد اشتهر كثيرا و له مجاميع ادبيه قدم الشام فى شبيته و قد تفقه بالموصل على كمال الدين بن يونس و اخذ
بحلب عن القاضى بهاء الدين بن شداد و غيرهما و دخل مصر و سكنتها مده و ناب بها فى القضاة عن القاضى بدر الدين السنجاري
الخ و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على اليافعى اليمنى الشافعى در مرآة الجنان كفته سنة احدى و ثمانين و ستمائة توفى قاضى
القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد الاربلى الشافعى المعروف بابن خلukan صاحب التاريخ ولد سنة ثمان و ستمائة و سمع
البخارى من ابن مكرم و اجاز له المويد الطوسي و جماعة و تفقه بالموصل على الكمال بن يونس و بالشام على ابن شداد و لقى كبار
العلماء و برع فى الفضائل و الآداب و سكن مصر مده و ناب فى القضاة ثم عشر سنين بعد ولاية عز الدين ابن الصانع و تلقاه يوم
دخوله نائب السلطنة و اعيان البلد و كان

عقارات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦١

يوماً مشهوداً قل ان رئي قاض مثله و كان عالماً بارعاً عارفاً بالمذهب و فنونه سديد الفتاوي جيد الفريحة و قورا رئيساً حسن المذاكرة حل المحاضرة بصيراً بالشعر جميل الأخلاق سرياً ذكياً اخبارياً عارفاً ب أيام الناس له كتاب وفيات الأعيان و هو من احسن ما صنف في هذا الفن قلت و من طالع تاريخه المذكور اطلع على كثرة فضائل مصنفه و ما رأيته يتبع في تاريخه إلا الفضلاء و يطيب في تعدد فضائلهم من العلماء خصوصاً ذوى الأدب و الشعراء و اعيان أولى الولايات و كبراء الدولة من الملوك و الوزراء و الامراء و من له شهرة و صيت لكنه لم يذكر فيه احداً من الصحابة رضي الله عنهم و لا من التابعين رحمهم الله الا جماعة يسيرة تدعو حاجة كثير من الناس الى معرفة احوالهم كذا قال في خطبته قال و كذلك الخلفاء لم اذكر احداً منهم الخ و عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي الشافعى السبكى در طبقات شافعية و سطى على ما نقل گفته شمس الدين قاضى القضاة ابن خلكان الاربلى الشافعى هو احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بكر بن خلكان بن يامك بن عبد الله بن شاكك بفتح الكاف بن الحبر بن مالك بن جعفر بن يحيى بن خالد البرمكى كان احنف و قته حلماً و شافعى زمانه علماء و حاتم عصره الا انه لا يقاس به حاتم من بقایا البرامكة الكرام و السادة الذين لينوا جانب الدهر العرام و كان زمنه مثل ذلك الزمان الذهاب و على منوال ذلك الاحسان و تلك الموهاب مع التخلق بتلك

الخلائق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٢

التي كائناً بات يشبّ عنبرها او اصبح يتخيّر من اكليل جواهر الشريّا جوهرها بعلم ما داوى معاویة سورة غضبه بمثله و لا داري بشبهه ابو مسلم في مكايده و فعله و كرم ما دانى السفاح غمامه و لا دان به المامون وقد طلب الامامه هذا الى ادب خفّ به جانب الخفاجي واستصغر الوليد و طوى ذكر الطائي مع اتقان في ذكر الواقع و حفظ البدائع احد علماء عصره المشهورين و سيد ادباء دهره المذكورين الخ و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوي الشافعى در طبقات شافعيه گفته شمس الدين احمد صاحب التاريخ المعروف و هو ولد الشهاب محمد المذكور قبله و بيته كما تراه من اجل البيوت لكن لعب الدهر بناه ما بين لهوب و خبوت و تقلب بتذكرة ما بين ظهور و خفوٌ و قد اوضح هو حاله في تاريخه المعروف في مواضع فقال انه ولد بمدينه اربيل سنة ثمان و ستمائة ثم انتقل بعد موت والده إلى الموصل و حضر درس الشيخ كمال الدين بن يونس ثم انتقل إلى حلب فقرأ الفقه على قاضيها ابن شداد التي ذكره و النحو على ابن يعيش ثم قدم دمشق و اخذ عن ابن الصيلاح ثم ارتحل إلى مصر و ناب في الحكم بالقاهرة عن بدر الدين السنجاري ثم ولـى قضاة المحلة ثم قضاة القضاة بالشام سنة تسع و خمسين و عزل بابن الصائغ في سنة تسع و ستين قال وكانت مدة تلك الولاية عشر سنين لا تزيد يوماً ولا تنقص يوماً ثم عزل ابن الصائغ بعد سنين و اعيد هو إليها ثم عزل ايضاً مرة أخرى بابن الصائغ و استمر معزولاً مدرساً بالامينية و النجيبة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٣

إلى ان توفي يوم السبت عشية السادس والعشرين من رجب سنة احدى وثمانين وستمائة بالمدرسة النجيبة ذكره الذهبي في العبر والتاريخ و كان رحمة الله خيراً ديننا كريماً وقوراً و من مؤفاته التاريخ المشهور والله در القائل ما زلت تلهج بالآموات تكتبها حتى رأيتها في الآموات مكتوباً و تقى الدين ابو بكر بن احمد دمشقى اسدى در طبقات شافعيه گفته احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بكر بن خلكان قاضى القضاة شمس الدين ابو العباس البرمكى الاربلى ولد باربيل سنة ثمان وستمائة تفقه بالموصل على كمال الدين بن يونس و اخذ بحلب عن القاضى بهاء الدين بن شداد و غيرهما وقرأ النحو على أبي البقاء يعيش بن على النحوى و سمع من جماعة و قدم الشام فى شبيته و اخذ عن ابن الصيلاح و دخل الديار المصرية و سكّتها و ناب فى القضاة عن القاضى بدر الدين السجادي ثم قدم الشام على القضاة فى ذى الحجة سنة تسع و خمسين منفرداً بالامر ثم اقيم معه القضاة الثلاثة فى سنة اربع و ستين ثم عزل سنة تسع و ستين ثم اعيد بعد سبع سنين فى اول سنة سبع و سبعين ثم عزل ثانياً فى اوائل سنة ثمانين و استمر معزولاً و بيده الامينية و النجيبة قال الشيخ تاج الدين الفزارى فى تاريخه كان قد جمع حسن الصورة و فصاحه المنطق و غزاره الفضل و ثبات الجاش و نزاهة النفس و قال قطب الدين فى تاريخ مصر و كان اماماً اديباً بارعاً و حاكماً عادلاً و مورخاً جاماً و له الباع الطويل فى الفقه و النحو و الادب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٤

غزير الفضل كامل العقل قال و اخبرني من اثق به عنه انه قال احفظ سبعة عشر ديواناً من الشعر وقال البرزالي في معجمه احد علماء عصره المشهورين و سيد ادباء دهره المذكورين جمع بين علوم جمّهُ فقه و عربية و تاريخ و لغة و غير ذلك و جمع تاريخاً نفيساً اقتصر على المشهورين من كل فن و كانت له يد طولى في علم اللغة لم ير في وقته من يعرف ديوان المتتبّى كمعرفته و كان مجلسه كثير الفوائد و التحقّيق و البحث و قال الذهبي كان اماماً فاضلاً بارعاً متقدناً عارفاً بالمذهب حسن الفتاوي جيد القرىحة بصيراً بالعربة علامه في الادب و الشعر و ا أيام الناس كثير الاطلاع حلو المذاكرة و افر الحرمة من سروات الناس كريماً جوداً ممدحاً و قد جمع كتاباً نفيساً في وفيات الأعيان توفى في رجب سنة احدى وثمانين وستمائة و دفن بالصالحيّة و جمال الدين يوسف بن تغري بردي در نجوم زاهره في تاريخ مصر و القاهرة گفته السنة الرابعة من ولاية المنصور قلاوون على مصر و هي سنة احدى وثمانين وستمائة فيها توفى قاضى القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بكر بن خلكان بن يامك بن عبد الله بن شاكلة بن

الحر بن مالك بن جعفر بن يحيى بن خالد بن برمك البرمكي الشافعى قاضى قضاة دمشق و عالمها و مورخها مولده فى ليلة الاحد حادى عشر جمادى الآخرة سنة ثمان و ستمائة باربيل وبها نشأ ذكره ابن العديم فى تاريخه فقال من بيت معروف بالفقه و المناصب الدينية و قال غيره كان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٥

اما عالما فقيها اديبا شاعرا مفتنا مجموع الفضائل معدوم النظير فى علوم شتى حججه فيما ينقله محققا لما يورده منفردا فى علم الادب والتاريخ و كانت وفاته فى شهر رجب و له ثلث و سبعون سنة قلت و هو صاحب التاريخ المذكور المشهور وقد استوعبنا من حاله نبذة جيدة فى تاريخنا المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى انتهى و كان ولى قضاء دمشق مرتين الاولى فى حدود الستين و ستمائة و عزل و قدم القاهرة و ناب فى الحكم بها عن قاضى القضاة بدر الدين السنجاري و افتى بها و درس و دام بها نحو سبع سنين ثم اعيد الى قضاء دمشق بعد عز الدين بن الصائغ و سر الناس بعوده و مدحه الشعراe بعد قصائد من ذلك ما انشده الشيخ رشيد الدين عمر بن اسماعيل الفارقى فقال انت فى الشام مثل يوسف فى مصر و عندي ان الكرام جناس و لكل سبع شداد و بعد الشیع عام فيه يغاث الناس و قال فيه ايضا نور الدين على بن مصعب رايت اهل الشام طرًا ما فيهم غير راض اتاهم الخير بعد شر فالوقت بسط بلا انقاض و عوضوا فرحة بحزن قد انصف الدهر فى التقاضى و سرّهم بعد طول غم قدومن قاض و عزل قاض فكلهم شاكر و شاك لحال مستقبل و ماض و جلال الدين عبد الرحمن بن الكمال السيوطي در حسن المحاضرة گفته ابن خلكان قاضى القضاة شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بكر الاربلى الشافعى صاحب وفيات الأعيان ولد سنة ستمائة و اجاز له المؤيد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٦

الطوسى و تفقه بابن يونس و ابن شداد و لقى كبار العلماء و سكن مصر مدة و ناب فى القضاة بها ثم ولى قضاء الشام عشر سنين ثم عزل فاقام بمصر سبع سنين ثم رد الى قضاء الشام قال فى العبر كان سريًا ذكيا اخباريا عارفا بآيات الناس مات فى رجب سنة احدى و ثمانين و ستمائة و فاضل معاصر مولوى حيدر على در كتاب متهى الكلام در مقام حماية يحيى مصمودى بعد نقل عبارت بستان المحدثين گفته دوم آنکه تحقيق و تنقیح قاضى القضاة شمس الدين بن خلكان اسکنه الله بحبوحة الجنان در كتاب وفيات الأعيان درباره توثيق و تعديل و ستایش مصمودى زیاده ترازین کلام و در دلالت سابق الاقدامست حيث افاد و اجاد ابو محمد يحيى بن يحيى بن کثیر بن وسلام و قیل و سلام بن شمال بن منقایا الليثی اصله من البربر من قبیله يقال لها مصمودة مولی بنی لیث فنسب إليهم و جده کثیر يکنی ابا عیسى و هو رحل الى الاندلس و سکن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف بسيطون القرطبي راوی موطأ مالک بن انس رضی الله عنه الخ اما مدح و ثنای يوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سبط ابن الجوزی را پس در منظر الانسان ترجمه وفیات الأعيان بعد ذکر ترجمه ابن الجوزی گفته و نیز شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قرعی سبط ابو الفرج مذکور واعظ مشهور حنفی مذهب با جاه بود نزدیک ملوک و اکابر رواج سخن داشت کتابی در تفسیر و کتابی در تاريخ تصنیف کرد و نام تاريخ مرآة الزمان داشت مصنف گوید من آن را بخط او در چهل مجلد دیدم مولد او سنة اثنین و ثمانين و خسمائة و وفات او شب سه شنبه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧

بست و يکم ماه ذى الحجه سنة اربع و خمسين و ستمائة اما مدح و ثنای قطب الدين موسى بن محمد بن أبي الحسين اليونيني البعلبکی سبط ابن الجوزی را پس در ذیل مرآة الزمان که ذهبي در معجم مختص حكم باجادت آن نموده بترجمه يوسف بن قرعی گفته و كان له القبول التام عند الخاص و العام من ابناء الدنيا و ابناء الآخرة و نیز قطب الدين يونینی كتاب مرآة الزمان سبط ابن الجوزی را بمدح عظيم و اطراف خیم که مثبت افضلیت ان از جمیع تواریخست یاد نموده چنانچه در ذیل مرآة الزمان بعد ذکر تواریخ گفته فرایت اجمعها مقصد او اعذبها موردا و احسنها بيانا و اصحها روایة مرآة الزمان و قطب الدين يونینی از اعظم مشاهير و

اجله ائمه و اکابر روسائی حائزین محمد جمیه است ذهبي در معجم مختص گفته موسى بن محمد بن أبي الحسين الامام المورخ قطب الدین ابن الشیخ الفقیه سمع من ایه و بدمشق من ابن عبد الدائم و شیخ الشیوخ و بمصر من ابن صارم و اختصر مرآة الزمان و ذیل عليه فاجاد روی الکثیر بعلبک ولد سنه اربعین و ستمائة و توفی فی شوال سنه ٤٢٦ و کان رئیسا محترما و عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در سنه ست و عشرين و سبعمائه گفته و مات بعلبک شیخها الصدر الكبير قطب الدین موسى بن الفقیه الشیخ محمد الیونینی صاحب التاریخ سمع و اخبر من جماعة و در کشف الطنون بعد ذکر مرآة الزمان گفته و اختصره قطب الدین موسى بن محمد بعلبکی المورخ المتوفی سنه ٤٢٦ ست و عشرين و سبعمائه و ذیلہ فی اربع مجلدات اوّل ذیلہ الحمد لله مصرف الدهور الخ قال رایت ان اجمع التواریخ مقصد او اعذبها

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٨

مورداً مرآة الزَّمَان فشرعت في اختصاره فوجدها قد انقطع إلى سنة ٦٥٤ اربع و خمسين و ستمائة و هي التي توفى المصنف في اثنائها فاشرت ان اذيله بما يتصل به الى حيث يقدرها الله تعالى من الزَّمَان و لعل بعض من يقف عليه ينتقد الاطالله في بعض الاماكن و الاختصار في بعضها و انما جمعته لنفسه و اذكر ما اتصل بعلمى و سمعته من افواه الرجال و نقلته من خطوط الفضلاء اما مدح و ثناء ابو الفداء اسماعيل بن علي سبط ابن الجوزي رايس در مختصر في اخبار البشر كه عمر بن مظفر المعروف بابن الوردي در ذیلش که مسماست به تتمة المختصر بوصف آن گفته و بعد فيقول الفقير المعتبر بالتنصیر عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس الوردي المغری الشافعی أنسج الله مسعاہ و اصلاح له امر آخرته و دنياه انی رأیت المختصر في اخبار البشر تالیف مولانا السلطان الملك المؤید صاحب حماۃ قدس الله سره و اکرم مثواه من الكتب التي لا يقع مثلها و لا يسع جهلها فانه اختاره من التواریخ التي لا تجتمع الـ للملوک و نظمه في سلوک الحسن بحسن السلوک فانجلی كالعروس التي حسنها المغرب و جمالها الكامل و ثغراها العقد و ضراتها الدول المنقطعة و خيالها لذة الاحلام و لفظها المنتظم و خدّها ابن أبي الدم و محبتها تجارب الامم و حсадها بنو اسرائیل و نظرها مفرج الكروب و دلالها وفيات الأعيان و وصلها الأغانی و قربها مروج الذهب و عطرها من اليمن و ذكرها مجاوز في المشرق اصفهان و في المغرب القیروان و فصاحتها البيان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٩

ووجهها مرآة الزمان رتبه رحمة الله تعالى ترتيباً رفع به اسماعيل القواعد من البيت الأيوبي و شيد و ضمّنه كنوزاً و هل يعجز عن الكنوز من هو ملك مؤيد و مصطفى بن عبد الله القدسية ذكر آن باب نهج نموذج المختصر في اخبار البشر في مجلدين للملك المؤيد اسماعيل بن على الايوبي المعروف بصاحب حماه المتوفى سنة ٧٣٢ اثنتين و ثلثين و سبعماهه اوله الحمد لله الذي حكم على الاعمار بالأجال الخ اورد فيه اشياء من التوارييخ القديمه و الاسلاميه ليكون تذكرة و مغنية عن مراجعه الكتب المطولة و اختصره من الكامل و غيره من نحو عشرين مجلدا و رتب التوارييخ القديمه على مقدمه و خمسه فصول و التوارييخ الاسلاميه على السنين حسب تاليف الكامل الخ در سنه اربع و خمسين و ستمائه گفته و فيها توفي الشيخ شمس الدين يوسف سبط جمال الدين بن الجوزي و كان من الوعاظ الفضلاء الـ١٠٠ تاریخا جاما سماه مرآة الزمان انتهى ما في مختصر أبي الفداء و علامه ابو الفداء حائز انواع فضل و علا و حاوي اقسام شرف و سنا و از مشاهير اساطير كبراء و اعظم سلاطين نبلاست عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى در تمه المختصر في اخبار البشر در سنه اثنتين و ثلثين و سبعماهه گفته و مات السلطان الملك المؤيد اسماعيل بن الملك الافضل على صاحب حماه و له تصانيف حسنة مشهورة منها اصل هذا الكتاب ونظم الحاوي و شرحه شيخنا قاضي القضاة شرف الدين بن البارزى شرح حسنا و له كتاب تقويم البلدان و هو حسن في بابه

^{٧٠} عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

تسلط بحماء في أول سنة عشرين بعد نيايتها رحمة الله تعالى و كان سخياً محبًا للعلم و العلماء مفتناً يعرف علوماً و لقد رأيت جماعة

من ذوى الفضل يزعمون انه ليس في الملوك بعد المامون افضل منه رحمة الله تعالى و محمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبى در روض المناظر گفته سنة اثنين و ثلثين و سبعمائه توفى السلطان الملك المويد اسماعيل بن الملك الافضل على بن المظفر محمود بن المنصور محمد بن السلطان المظفر عمر بن شاهنشاه بن ايوب بن شادى كان من اعيان الامراء قائما بامر السلطنه فى مهماتها حضر فتح المرقب فى خدمة الملك المنصور قلاوون سنة اربع و ثمانين و ستمائه و فتح قلعة الروم فى خدمة الملك الاشرف خليل بن قلاوون و فتح طرابلس و فتح عكا ثم صار نائبا لحماء ثم سلطانا كما حكينا و كان عالما اديبا له اليد الطولى فى الرياضيه و الهندسه و الهيئة و اخذ ذلك عن الشيخ اثير الدين الابهرى و امتدحه الشعراء من البلاد و وفدواعليه و اجرى عليهم الجواز الى ان قال بعد ذكر نبذ من الاشعار و للشيخ جمال الدين أبي بكر محمد بن نباتة المصرى كتب مفردة فى مدائنه منها منتخب الهدية فى المدايم المويدية لم ينظم مثله بعده فى طبقته و للسلطان عماد الدين رحمة الله تعالى عدة مؤلفات فى انواع العلوم و اشعار رائقه فمن مؤلفاته نظم الحاوی الصغير و شرحه قاضى القضاة شرف الدين ابو القاسم هبة الله بن البارزى و منها كتاب نوادر العلم فى مجلدين و منها كتاب الكناس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١

في مجلدين و كتاب تقويم البلدان و كتاب الموازين و كتاب التاريخ المسمى بالمحضر فى اخبار البشر و غيرها و صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در كتاب فوات الوفيات كه ذيل تاريخ ابن خلkanست گفته الملك المويد اسماعيل بن على الامام الفاضل العالم السلطان الملك المويد عماد الدين ابو الفداء ابن الافضل بن المنصور صاحب حماء و بعد ذكر سلطنت او گفته كان الامير سيف الدين تنكر رحمة الله تعالى يكتب إليه يقبل الارض بالمقام العالى الشريف المولوى السلطانى الملكى المؤيدى العمادى و فى العنوان صاحب حماء و يكتب إليه السلطان و اخوه محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالى السلطان الملكى المؤيدى العمادى بلا مولوى و كان الملك المويد فيه مكارم و فضائل تامة من فقه و طب و حكمه و غير ذلك و اجود ما كان يعرفه علم الهيئة لأنه اتقنه و ان كان قد شارك فى سائر العلوم مشاركة جيدة و كان محبا لاهل العلم مقربا لهم الخ و تقى الدين ابو بكر بن احمد اسدى در طبقات شافعى گفته اسماعيل بن على بن محمود بن نجم بن شاهنشاه بن ايوب بن شادى العالم العلام المفقن المصنف السلطان المويد عماد الدين ابو الفداء ابن الملك الافضل نور الدين ابن الملك المظفر تقى الدين ابن الملك المنصور ناصر الدين بن المظفر تقى الدين ايوبى مولده فى جمادى الاول سنة اثنين و سبعين بتقاديم السين و ستمائه كما ذكره فى تاريخه و اشتغل فى العلوم و تفنن فيها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٢

و صنف التصانيف المشهورة منها التاريخ فى ثلث مجلدات و العروض و الاطوال و الكلام على البلدان فى مجلد و له نظم الحاوی الصغير و كتاب الكناس مجلدات كثيرة ولـى مملكة حماء فى سنة عشرين و حج مع السلطان سنة تسع عشرة فلما عاد خلع عليه و مشى كبار الامراء فى خدمته و لقبه بالمؤيد و كان يلقب اولا بالصالح و رسم ان يخطب له على منابر حماء و اعمالها و استمر على ذلك الى ان توفي و كان الملك الناصر يكرمه و يحترمه و يعظمه و له شعر حسن و كان جوادا ممدحا امتدحه غير واحد قال ابن كثير له فضائل كثيرة فى علوم متعددة من الفقه و الهيئة و الطب و غير ذلك و له مصنفات عديدة و كان يحب العلماء و يقصدونه لفنون كثيرة و كان من فضلاء بنى ايوب الاعيان منهم و ذكر له الاسنوى فى طبقاته ترجمة عظيمة و كان جاما لاشتات العلوم اعجوبة من اعاجيب الدنيا ماهرا فى الفقه و التفسير و الاصيلين و النحو و علم المقيمات و الفلسفه و المنطق و الطب و العروض و التاريخ و غير ذلك من العلوم شاعرا ماهرا كريما الى الغاية صنف فى كل علم تصنيفا حسنا توفي فى المحرم سنة اثنين و ثلثين و سبعمائه الخ و احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى كه محامد زاهره و مدائنه شاهرا او از ضوء لامع سخاوى و طبقات الحفاظ و نظم العقيان و حسن المحاضرة سيوطى واضح و ظاهرست و درر كامنه گفته اسماعيل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب الملك

المويّد عماد الدين ابن الأفضل بن المظفر بن المنصور تقى الدين الايوبي السلطان عماد الدين صاحب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣

حمة ولد سنة بضع و سبعين و بخط المؤرخ بحلب سنة اثنين و أمر بدمشق فخدم الناصر لما كان بالكرك فبلغ فلما عاد الى السلطنة و عده بسلطنة حمة ثم سلطنه بعد مدة يفعل فيها ما يشاء من قطاع وغيره ولا يوم ولا ينهى الا ان جرد من الشام و مصر عسکر فانه مجرّد من مدینته و اركب فى القاهرة بشعار المملكة و ابهة السلطنة و مشى الناس فى خدمته حتى ارغون النائب فمن دونه و جهزه كريم الدين بجميع ما يحتاج إليه و لقب اولا الصالح ثم المويّد و اذن ان يخطب له بحمة و اعمالها و قدم سنة ست عشرة فائز للكبش و اجريت عليه الرواتب و بالغ السلطان فى اكرامه الى ان سافر و قدم مره اخرى ثم حجّ مع السلطان سنة تسعة عشرة فلما عاد عظم فى عين السلطان لما رآه من آدابه و فضائله و اركبه فى المحرّم سنة عشرين بعد العود من المنصورية بين القصرين بشعار السلطنة و بين يديه يجلس السلاطين دار بالسلاطين و الدويدار الكبير بالدواء و الغاشية و العصائب و جميع دست السلطنة فطلع الى السلطان و جلس راس الميمنة و لقبه السلطان يومئذ المويّد و كان جملة ما وصل الى اهل الدولة بسببه فى هذا اليوم مائة و ثلاثين تشريفا منها ثلاثة عشر اطلس و توجه فى سنة ٢٢ مع السلطان الى الصعيد و كان يزوره بمصر كل سنة غالبا و معه الهدايا و التحف و امر السلطان جميع النواب ان يكتبوا له يقبل الارض و كان السلطان يكتب إليه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٤

و كان جوادا شجاعا عالما فى عده فنوننظم الحاوی فى الفقه و صنف تاریخه المشهور و تقویم الابدان و نظم الشعر و الموسحات و فاق فى معرفة علم الهيئة و اقتنى كتابا نفيسا و لم يزل على ذلك الى ان مات فى المحرّم سنة ٧٣٢ ولم يكمل السين و رثاه ابن نباته و غيره و من شعره ما انشدنا ابو البشر بن الصائغ إجازة انشدنا خليل بن ايک انشدنا جمال الدين بن نباته انشدنا المقرى محمود بن حماد انشدنا الملك المويّد لنفسه فى وصف فرس احسن به طرفا افوت به القضاء ان رمته فى مطلب او مهرب مثل الغزاله ما بدلت فى مشرق الـما بدت انوارها فى المغرب قال الذهبي كان محبا للفضيلة و اهلها له محسن كثيرة و له تاريخ علقت منه اشياء انتهى و لا اعرف فى احد من الملوك من المدائح ما لابن نباته و الشهاب محمود و غيرهما فيه الـسيف الدولة فقد مدح الناس غيرهما من الملوك كثيرا لكن اجتمع لهذين من الكثرة و الاجادة من الفحول ما لم يتتفق لغيرهما و لما بلغ السلطان موته اسف عليه جدا و حزن عليه و قرر ولده الافضل محمدا فى مكان ابيه و كان المويّد كريما فاضلا عارفا بالفقه و الطب و الفلسفة و له يد طولى فى الهيئة و مشاركة فى عده علوم و كان يحب اهل العلوم و يقربهم و يؤويهم إليه و انقطع إليه الامين الابهري عبد الرحمن بن عمر فاجرى له ما يكفيه و كان لابن نباته عليه راتب فى كل سنة يصل إليه سوى ما يتحفه به إذا قدم عليه و كان الناصر يكتب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٥

إليه اخوه محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالى السلطاني الملكي المويّدى العمامى و كان تنكر يكتب إليه يقبل الارض بالمقام الشريف العالى المولوى و اما غير تنكر فيكتابه يقبل الارض و ينهى و قدم مره القاهرة و معه ولده فمرض فامر السلطان جمال الدين بن المغربي رئيس الاطباء بملازمه فحى انه لازمه بكرة و عشيا فكان المويّد يبحث معه و يستحضر ذلك المرض و يقرر معه الدواء و يباشر طبixe بيده حتى كان ابن المغربي يقول والله لو لا امر السلطان ما لازمته فإنه لا يحتاج الى ثم عوفى الولد فافرط المويّد فى الاحسان لابن المغربي و اعطاه فرسا بكىيوش زركش و عشرة آلاف و اعتذر إليه مع ذلك و عده انه إذا توجه الى حمة تكافيه و لما مرض فرق كثيرا من كتبه و وقف بعضها و له وقف على جامع ابن طولون و هو خان كامل بحوائنه بدمشق رحمه الله و جمال الدين يوسف بن تغري بردى در نجوم زاهره در سنة اثنين و ثلاثين و سبعمائة گفته و توفى الملك المويّد عماد الدين ابو الفداء اسماعيل صاحب حمة بن الملك الافضل على بن الملك المنصور محمد بن الملك المظفر محمود بن الملك المنصور عمر بن شاهنشاه بن ايوب الايوبي فى ثالث عشرى المحرّم و تولى حمة بعده ابنه الملك الافضل وقد تقدم ذكر قدوته على الملك

الناصر و ولادته لحمةً بعد وفاة أبيه المويد هذا انتهى و كان مولد الملك المويد في جمادي الاولى سنة اثنين و سبعين و ستمائة و
حفظ القرآن العزيز و عدّه كتب و برع في الفقه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٦

و الاصول العربية و التاريخ و الادب و الطب و التفسير و الميقات و المنطق و الفلسفة مع الاعتقاد الصحيح و كان جاماً للفضائل و
صار من جملة امراء دمشق الى ان خدم الملك الناصر محمد عند خروجه من الكرج في سلطنته الثالثة فلما تم امره انعم عليه بسلطنه
حماية بعد الامير استدمر كرجي وقد تقدم ذلك كله في صدر ترجمة الملك الناصر و جعله صاحب حماة و سلطانها و قدم على
الملك الناصر القاهرة غير مرأة و حجّ معه و حظى عنده الى الغاية حتى ان الملك الناصر رسم الى نواب البلاد الشامية بان يكتبوا يقبل
الارض فصار تنكر مع جلاله قدره يكتب له يقبل الارض بالمقام الشريف العالى المولوى السلطانى العمادى الملكى المويدى صاحب
حماية و يكتب السلطان الملك الناصر و اخوه محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالى السلطانى المويدى العمادى بلا
مولوى و كان الملك المويد مع هذه الفضائل عاقلاً متواضعاً جواداً و كان للشعراء به سوق نافق و هو ممدوح الشيخ جمال الدين بن
نباته مدحه بغير القصائد ثم رثاه بعد موته الخ اما مدح و ثنای زين الدين ابو حفص عمر بن مظفر المعرى الحلبي الشهير بابن الوردى
سبط ابن الجوزى را پس در تتمه المختصر که خود ابن الوردى در اول ان بعد ذکر مختصر فی اخبار البشر بوصف آن گفته
فاختصرتہ فی نحو ثلثیه اختصارا زاده حسنا و کفل بوجازة اللفظ و کمال المعنی اقامت به اعرابه و ذلكت صعابه و نمقتہ اعیانا و کللت
حلته بجواهر و کملت روپته بازاهر و اودعته شيئاً من نظمی و نثری

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٧

ورجوت دعوة صالححة عند ذكرى و حذفت منه ما حذفه اسلم و قلت في اول ما زدته قلت و في آخره و الله اعلم و حاج مصطفى بن عبد الله چلبي در کشف الطعون بعد ذکر مختصر فی اخبار البشر ذکر آن باین نهج نموده و اختصره الشیخ الامام زین الدین عمر بن المظفر المعروف بابن الوردي الشافعی قال رایت المختصر فی اخبار البشر من الكتب التي لا يقع مثلها و لا يسع الانسان جهلها فانه اختاره من التواریخ التي لا تجتمع الا للملوك فاختصرته فی نحو ثلثیه اختصارا زاده حسنا و الحقته اعیانا و حذفت منه ما حذفه اسلم و قلت في اول ما زدته قلت و في آخره و الله سبحانه و تعالی اعلم و ذیله من حيث وقف المصنف الى آخر سنة ٧٢٩ تسع و عشرين و سبعمائه در وقائع سنة ست و خمسين و ستمائة گفته و فيها توفی الشیخ شمس الدین یوسف سبط جمال الدین بن الجوزی واعظ فاضل له مرآة الزمان تاریخ جامع قلت و له تذكرة الخواص من الاماء في ذکر مناقب الائمه و الله اعلم انتهى ما في تتمة المختصر و ابن الوردي از اکابر واردين مرابع فضل و کمال و اتقان و اجله و افادین مشارع نقد و تحقيق و عرفانست ابن حجر عسقلانی در درر کامنه في اعیان المائة الثامنة گفته عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس المعری زین الدین ابن الوردي الفقيه الشافعی الشاعر المشهور نشا بحلب و تفقه بها ففاق الاقران و اخذ عن القاضی شرف الدین البارزی بحماء و عن الفخر خطیب خبر بن بحلب و نظم البهجه الوردية في خمسة آلاف بیت و ثلث و ستین بیتا الخ و تلقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شبھته

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٨

در طبقات شافعیه گفته عمر بن المظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس بن على الامام العلّامة الاديب المورّخ زين الدّين ابو حفص المعّرى الحلبي الشهير بابن الوردى فقيه حلب و مورّخها و اديبها تفقه على الشيخ شرف الدين البارزى له مصنفات جليلة نظماً و نثراً من تلك البهجة نظم الحاوی الصغیر و مقدمة في التّسوی اختصر فيها الملحة سماها النفحۃ و شرحها و له تاريخ حسن مفید و ارجوزة في تعییر المناصات و دیوان شعر لطیف و مقامات مستظرفة و ناب في الحكم في حلب في شبیته عن الشیخ شمس الدین بن النقبی ثم عزل نفسه و حلف الا لیلی القضاة لمنام رآه و كان ملازماً للاشغال و التصنيف شاع ذکرہ و اشتهر بالفضل اسمه ذکر له الصیلاح الصفدي في تاريخه ترجمة طویلة و قال احد فضلاء العصر و فقهائه و ادبائه و شعرائه تفنن في العلوم و اجاد في متشره و منظومه شعره

اسحر من عيون الغيد و ابهى من الوجنات التوريد و قال السبكي في الطبقات الكبرى و شعره أحلى من السكر المكرر و اعلا قيمة من الجوهر توفي بحلب شهيدا في آخر سنة ٧٤٩ تسع و اربعين و سبعمائة اما مدح و ثنای محمد بن احمد ذهبی که حسب افاده صاحب صواعق و مخاطب منيع البدائع امام اهل حدیث ست سبط ابن الجوزی را پس در کتاب العبر فی خبر من غیر در وقایع سنة اربع و خمسین و ستمائة گفته ابن الجوزی العلّامة الواعظ المؤرخ شمس الدّین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الترکی ثم البغدادی العونی الهبیری الحنفی سبط الشیخ جمال الدّین أبی الفرج بن الجوزی اسمعه جدّه منه و من ابن کلیب و جماعة و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٩

فوعظ بها و حصل له القبول العظيم للطف شمائله و عنوبيه و عظه و له تفسير في تسعه و عشرين مجلداً او شرح الجامع الكبير و جمع مجلداً في مناقب أبى حنيفة و درس و افتى و كان في شببته حنبلياً توفي في الحادى و العشرين من ذى الحجّة و كان وافر الحرمة عند الملوك و بمفاد كل الصيد في جوف الفرا محض مدح و ثنا و وصف و اطراي ذهبی باهر السنّا کافی و بسندست در دفع توهمات ارباب مکابرہ و مراء و موجب نهایت تسليه و ارواء و سبب کمال اطمینان و شفا و برای از احده داء و سواس انفع و انجع دوا و الله الموفق لسلوک سبیل السوا و المنقد من الاقتحام في مجاهل الردى و الايضاع في سباب الهوى اما مدح و ثنای عبد الله بن اسعد يافعی سبط ابن الجوزی را پس در مرآة الجنان گفته العلّامة الواعظ المؤرخ شمس الدّین ابو المظفر یوسف الترکی ثم البغدادی المعروف بابن الجوزی سبط الشیخ جمال الدّین أبی الفرج بن الجوزی اسمعه جدّه منه و من جماعة و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة فوعظ بها و حصل له القبول العظيم للطف شمائله و عنوبيه و عظه و له تفسير في تسعه و عشرين مجلداً او شرح الجامع الكبير و جمع مجلداً في مناقب أبى حنيفة و درس و افتى و كان في شببته حنبلياً و لم يزل وافر الحرمة عند الملوك و نیز یافعی در مرآة الجنان در وقایع سنّه ست و تسعین و خسمائة بعد ذکر ابن الجوزی گفته و كان سبطه شمس الدّین ابو المظفر یوسف الواعظ المشهور له صیت و سمعه في مجالس و عظه و قبول عند الملوك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٠

و غيرهم و صنف تاریخا کبیرا قال ابن خلکان رایته بخطه في اربعین مجلداً سماه مرآة الزّمان في تاريخ الأعیان اما مدح و ثنای مجد الدّین ابو طاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی شیرازی صاحب قاموس سبط ابن الجوزی را پس در مختصر جواهر مضیه که مصطفی ابن عبد الله قسطنطینی ذکر آن در کشف الظنون بعد ذکر طبقات الحنفیه شیخ عبد القادر قرشی باین نهج نموده و فی هامش نظم الجمیان بخط بعض العلماء ان الشیخ مجد الدّین اختصر طبقات الحافظ عبد القادر فهو مختصر لا مبتکر لكنه زاد عليه قلیلاً و هذا الرجل يعني ابن دقماق لم یزد على ذلك الا قلیلاً. انتهى على ما نقل عنه على القاری بترجمه سبط ابن الجوزی گفته كان والده مملوکاً للوزیر عون الدّین بن هبیره بمنزلة الولد فاعتقه و خطب له ابنة الشیخ جمال الدّین فلم یمکنه الا اجابته فولدت یوسف المذکور فاشغله جدّه و فقهه و طلع اوحد زمانه في الوعظ ترق له القلوب و تذرف بسماع کلامه العيون و فاق فيه من عاصره و کثیراً ممن تقدم و كانت مجالسه ترهة القلوب و الابصار يحضرها الصلحاء و العلماء و الامراء و الوزراء و لا يخلو مجلس من مجالسه من جماعة يتوبون و فی کثير من مجالسه یسلم اهل الذمّة و کان النّاس یبیتون في مسجد دمشق من لیله یعظ من غدھا یتسابقون الى موضع الجلوس و کان حنبلي المذهب فلیمَا تکرر اجتماعه بالملك الاعظم اجتبه إلیه و نقله الى مذهب أبى حنيفة و کان الملك المعظم شدید الثانی في المذهب اما مدح و ثنای شمس الدّین محمد بن على بن احمد الداود المالکی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٨١

تلیمیذ سیوطی سبط ابن الجوزی را پس در طبقات المفسرین گفته یوسف بن قزعلی الواعظ المؤرخ شمس الدّین ابو المظفر سبط الحافظ ابن الجوزی روی عن جدّه و طائفه و الف کتاب مرآة الزّمان و له تفسیر القرآن العظيم في سبعه و عشرين مجلداً و شرح

الجامع الكبير و كان في شبيبه حنبليا ثم صار حنفيا و كان بارعا في الوعظ و له القبول التام عند الخاص و العام من ابناء الدنيا و ابناء الآخرة مات بدمشق سنة اربع و خمسين و ستمائه اما مدح و ثناء محمود بن سليمان الكفوبي سبط ابن الجوزي رايس در كتائب اعلام الاخيار كفته يوسف بن قزعلى بن عبد الله البغدادي سبط الحافظ أبي الفرج بن الجوزي الحنبلي صاحب مرآة الزمان في التاريخ ذكره الحافظ شمس الدين في معجم شيوخه كان والده من موالي الوزير عون الدين بن هبيبة و يقال في والده قر على بحذف القاف وبالقاف اصح ولد في سنة احدى و ثمانين و خسمائة بغداد و تفقه و برع و سمع من جده لامه و كان حنبليا فتحنبل في صغره لتربيه جده ثم دخل الى الموصل ثم رحل الى دمشق و هو ابن نيف و عشرين سنة و سمع بها و تفقه على جمال الدين الحصيري و تحول حنفيتا لما بلغه ان قزعلى بن عبد الله كان على مذهب الحنفية و كان اماما عالما فقيها واعظا جيدا نبيها يلقط الدرد من كلمه و يتناثر الجوهر من حكمه يصلح المذنب القاصي عند ما يلفظ و يتوب الفاسق العاصي حينما يعظ يصدع القلب بخطابه و يجمع العظام النخرة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٢

بحنابه لو استمع له الصيغة لانفاق و الكافر الجحود لامن و صدق و كان طلق الوجه دائم البشر حسن المجالسة مليح المحاورة يحكى الحكايات الحسنة و ينشد الاشعار الملحة و كان فارسا في البحث عديم النظير مفترط الذكاء إذا سلك طريقا ينقل فيها اقوالا و يخرج اوجهها و كان من وحداء الدهر لوفور فضله و جودة قريحته و غزاره علمه و حدة ذكائه و فطنته و له مشاركة في العلوم و معرفة بالتاريخ و كان من محاسن الزمان و توارييخ الايام و له القبول التام عند العلماء و الامراء و الخاص و العام و له تصانيف معتبرة مشهورة منها شرح الجامع الكبير و كتاب ايثار الانصاف و تفسير القرآن العظيم و منتهى السؤول في سيرة الرسول و اللوامع في احاديث المختصر و الجامع و له كتاب التاريخ المسمى بمرآة الزمان مات ليلة الثلاثاء الحادي و العشرين من ذي الحجة سنة اربع و خمسين و ستمائة بحبل قاسيون و صلى عليه السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن محمد بن الملك الطاهر غازى بن يوسف بن ايوب تفقه عليه و اخذ العلوم عنه ابنه عبد العزيز بن يوسف بن قزعلى فدرس بعده مكانه بالمدرسة المعروفة التي تعرف بالميدان الكبير و مات في سلح شوال سنة ٦٦٦ ست و سين و ستمائة و دفن عند ابيه يجل قاسيون الخ اما مدح و ثناء ازنيقي سبط ابن الجوزي رايس در مدينة العلوم كفته شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزعلى الواقع المشهور حنفي المذهب و له صيت و سمعة في مجالس و عظه و قبول عند الملوك و غيرهم روى عن جده ببغداد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٣

و سمع ابا الفرج بن كلبي و ابن طبرزد سمع بالموصل و دمشق و حدث بها و بمصر و له كتاب ايثار الانصاف و منتهى السؤول في سيرة الرسول و اللوامع في احاديث المختصر و الجامع و تفسير القرآن العزيز و صنف تاريخا كثيرا قال ابن خلkan رايته بخطه في اربعين مجلدا سماه مرآة الزمان قلت انا رأي في ثمان مجلدات ضخام و بخط دقيق و توفى في الحادي و العشرين من ذي الحجة سنة اربع و خمسين و ستمائة بدمشق و مولده في سنة احدى و ثمانين و خسمائة بغداد و كان يقول اخبرتني أمني ان مولدي سنة اثنين و ثمانين اما مدح و ثناء على بن سلطان محمد القاري سبط ابن الجوزي رايس در اثمار جتيه في اسماء الحنفية كه در اول آن كفته الحمد لله رب الأرض و السماء ذى الفضل و الطول و النعماء رفيع الدرجات في الصفات و الاسماء و رافع مراتب العلماء من الانبياء و الاولياء و الصديقين و الشهداء و الصيام و الشهادة و الصلاة و السلام على سيد الانبياء و سند الاصفباء و على آله و صحبه نجوم الاهتداء و على اتباعهم بحسن الاقتداء في الملة الحنفية الشمام اما بعد فيقول الواثق بكرم رب الباري على بن سلطان محمد القاري انى لما وفقتني الله سبحانه بلطفه الخفي و توفيقه الوفي على كتابة مسند الانعام شرح مسند الامام احببت ان اذكر بعض مناقبه و اشهر نبذة من مراتبه تنبيها للجاهلين بمقامه و الغافلين عن دقائق مرامه و اذيله بذكر اصحابه العلية المشاهير من طبقات الحنفية و ما لهم من اللطائف الخفية و

العوارف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٤

الجليّة والمعارف السّيّئة رجاء ان أتخلق بفوائد اخلاقهم و اترّزق من موائد ارزاقهم فعند ذكر الصالحين تنزل الرحمة و ببركاتهم تحصل النعمّة و تزول التّقّمة گفته يوسف بن قرعى البغدادى سبط الحافظ أبي الفرج بن الجوزى روى عن جده ببغداد تفقه على الشيخ محمود الحصيري و اعطى القبول بين الملوك و الامراء و المشايخ و العلماء في الوعظ و غيره ذكر في مرآة الزّمان له ان الشيخ موقف الدين بن قدامة الحنبلي حضر مجلس وعظه و له تصانيف منها شرح الجامع الكبير و له ايشار الانصاف و له كتاب ضخم في مناقب أبي حنيفة مات سنة اربع و خمسين و ستمائة الى ان قال بعد ما يجيء نقله وقد ذكر مجد الدين الشيرازي في طبقاته ان والده كان مملاً كا للوزير عون الدين بن هبيرة بمنزلة الولد فاعتّقه و خطب له ابنه الشيخ جمال الدين فلم يمكنه الا اجابته فزوجها منه فاولدها يوسف المذكور فاشغله جده و فقهه و اسمع و طلع اوحد زمانه في الوعظ و حسن الآداب ترق له القلوب و تدرّف بسماع كلامه العيون و فاق فيه من عاصره و كثيراً من تقدمه و كانت مجالسه نزهه القلوب و الابصار يحضرها الصلحاء و العلماء و الملوك و الامراء و الوزراء و لا يخلو مجلسه من جماعة يتوبون إلى الله تعالى و في كثير من مجالسه يحضر من يسلم من اهل الذمّة فانتفع بمجالسه خلق كثير و كان الناس يبيتون في مسجد دمشق ليله يعظ من غدتها يتسابقون إلى مواضع الجلوس و كان يجري فيه من الطرف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٥

والرّاقق الغريّة المهيّجة المستحسنة ما لم يتفق في مجالس من سواه من معاصريه هذا مع الحرمّة الوفّرة و الوجاهة التّامة و كان حنبلي المذهب فلما تكرّر اجتماعه بالملك المعظم عيسى اجتبه إليه و نقله إلى مذهب أبي حنيفة و كان الملك المعظم شديد التّغالى في المذهب انتهى و من شعره

عليك اعتمادي يا مفرج كربتي و يا مونسي في وحدتى عند شدتى
و يا من نقضت العهد بيني و بينه مرارا فلم يظهر على فضيحتى
اغشى فانى قد عصيتك جاهلا اغشى فقد طالت بذنبي بليتى
فلو انّ لي عينا تسحّ بدمعة لسحت على نفسي و طالت نياحتى
ولكن ذنوبى اخْفَتْنِي جراحها فقلّت دموعى من شقائى و قسوتى
فاصبحت ماسورا بذنبي مقيدا فيا سوء حالى من بلاى و غفلتى

اما مدح و ثنای میرزا محمد بن معتمد خان البخشی سبط ابن الجوزی را پس در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا بعد ذکر حدیث رد شمس گفته قال العلامه يوسف بن قرعى سبط ابن الجوزی و في الباب حکایة عجیّة حدثی بها جماعة من مشايخنا بالعراق انهم شاهدوا ابا منصور المظفر بن اردشير العبادی الواقع ذکر بعد العصر هذا الحديث و نمّمه بالفاظه و ذکر فضائل اهل البيت رضی الله عنهم فغطّت سحابة الشمس حتى ظنّ الناس انّها قد غابت فقام على المنبر و اوما الى الشمس و اشد

لا تغربی يا شمس حتى ينتهي مدحی لآل المصطفی و لنجله

واثنی عنانک ان اردت ثناءهم أنسیت إذ كان الوقوف لاجله عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٦

ان كان للمولی وقوفك فليکن هذا الوقوف لخیله و لرجله

قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طلعت و محتجب نماند که صفدي و ذهبي حسب عادت خود که اکابر ائمه و اساطين خويش را زير مشق طعن و قدح و جرح می سازند در حق سبط ابن الجوزی هم زباندراري اغاز نهاده اند لكن علامه کفوی و على قاری و مصطفی بن عبد الله القدسینی كما ينبغي در رد و ابطال ان مسامعی جميله بتقدیم رسانیده اند چنانچه کفوی در کتاب اعلام الاخیار بعد عبارت سابقه گفته قال الشيخ صلاح الدين الصّفدي بعد ان اثنی على أبي المظفر يوسف بن قزعلى و هو صاحب مرآة الزّمان و

انا ممن حسده على هذه التسمية فانها لائقه بالتاريخ كان الناظر في التاريخ يعاين من ذكر فيه في مرآة الا ان المرأة فيه صدء و المجازفة منه رح في اماكن معروفة انتهى وقال الذهبي في كتابه المسمى بالميزان ان يوسف بن قرع على الف مرآة الزمان فتراء ياتي بمناقير الحكايات وما اظنه بثقة بل يحيف ويجازف ثم انه يترفض وقال في موضع آخر كان حنبليا و تحول حنفيلا للدنيا و اعلم ان صاحب مرآة الزمان قد كان ناقلا عن تقدمه في التاريخ و وظيفته الرواية و العهدة على الرّاوي و نسبة الى المجازفة جور عليه فان غالب التاريخ لا يشترط فيه الاسانيد التي لا غبار عليها على ان صلاح الدين الصيفي و الشيخ الحافظ شمس الدين الذهبي و من بعدهما تطلّلوا على تاريخه و نقلوا من مرآة الزمان شيئاً كثيراً فان لم يكن ثقة لهم ليسوا بثبات اذين عبارت ظاهرست كه نسبت مجازفات بسبط ابن الجوزي جورست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٧

و نيز صلاح الدين صيفي و ذهبي و كسانی که بعد ایشان اند تطفّل کرده‌اند بر تاریخ او و نقل نموده‌اند از مرآة الزمان شیء کثیر را پس اگر سبط ابن الجوزی ثقه نباشد صيفی و ذهبي و امثالشان هم ثقات نباشد پس بكمال وضوح و ظهور محقق گردید که بقدح سبط ابن الجوزی قیامت عظمی بر سر حضرات سینه قائم می‌گردد یعنی قدح و جرح و عدم و ثوق صيفی و ذهبي و دیگر اکابر علماء که ناقل از سبط ابن الجوزی اند لازم می‌آید و نيز سابقاً دانستی که خود ذهبي در عبر سبط ابن الجوزی را بمدائح جليله و محاسن جمیله ستوده لكن در میزان الاعتدال انحراف از میزان انصاف و اعتدال نموده یافه‌درای در حق چنین امام جلیل الشأن اغاز نهاده و او تناقض و تهافت داده و على قاری در اثمار جنیه في اسماء الحنفیه در ترجمه سبط ابن الجوزی گفته قال الذهبي في المیزان و الف مرآة الزمان فتراء ياتي بمناقير الحكايات وما اظنه بثقة فيما ينقله بل يحيف ويجازف ثم انه يترفض و له مولف في ذلك انتهى و هذا بعيد جداً كما لا يخفى و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در کشف الظنون بعد نقل قدح ذهبي و صيفي در مرآة الزمان گفته قال في الذيل وهذا من الحسد فانه في غایة التحریر و من ارّخ بعده فقد تطفّل عليه لا سيما الذهبي و الصيفي فان نقولهما منه في تاریخهمما و علاوه برین همه بعنایت الهی اعتماد و جلالت سبط ابن الجوزی از کلام مقتدای شاهصاحب اعنی خواجه کابلی و کلام خودشان و کلام قاضی سناء الله و رشید الدين خان باثبتات می‌رسانم و لسان کلام معاندین و مکابرین از اصل مقطوع می‌سازم که بعد اذین اگر آسمان بزمین دوزند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٨

و مدت عمر دماغ خود سوزند کلامی در اعتبار و وثاقت سبط ابن الجوزی نتوانند کرد پس مخفی نماند که نصر الله کابلی در صواعق بجواب طعن درء حد از مغیره بن شعبه گفته و دعوى اهل البصرة على مغيرة كما ذكره ابن جرير الطبرى و الامام البخارى و الحافظ عماد الدين بن كثیر و الحافظ جمال الدين ابو الفرج بن الجوزی و الشيخ شمس الدين ابو المظفر سبط ابن الجوزی فى تواریخهم ان مغيرة كان امير البصرة الخ و سناء الله پانی پتی در سیف مسلول در جواب این طعن گفته حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن الجوزی و سبط ابن الجوزی در تواریخ خودها نقل کرده‌اند الخ اذین هر دو عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی نزد صاحب صواعق و سناء الله پانی پتی معتمد و معتبرست که او را قرین دیگر ائمه کبار خود مثل بخاری و طبری و ابن الجوزی کرده بروایت او احتجاج و استدلال نموده‌اند و خود شاهصاحب در جواب طعن ششم از مطاعن عمر فرموده‌اند که ابن جریر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ جمال الدين ابو الفرج بن الجوزی وشيخ شمس الدين ابو المظفر سبط ابن الجوزی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده‌اند که مغیره بن شعبه امير بصره بود و مردم بصره باو بد بودند الخ اذین عبارت ظاهرست که خود شاهصاحب هم بروایت سبط ابن الجوزی احتجاج و استدلال می‌نمایند و او را قرین بخاری و ابن جریر و ابن الجوزی گردانیده بر دیگر مورخین ثقات تقديم می‌بخشنند و فاضل رشید در شوکت عمریه گفته حافظ ابو المؤید خوارزمی در اوائل مسند امام اعظم در جوابات اشکالات خطیب بغدادی می‌فرماید و اما قوله ان ابا حنيفة لحن حيث قال في مسئلة القتل بالمثل والقتل ولو رماه بأبا

قييس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٨٩

فالجواب عنه بوجوه ثلاثة الاوّل انه ذكر الامام الحافظ سبط ابن الجوزى انه افتراء على أبي حنيفة الخ اذين عبارت فاضل رشيد ظاهرست که نزد او سبط ابن الجوزى ثقة و معتمدست و امامت و جلالتش نزدش مسلم که افاده ابو المويد خوارزمی که مشتمل بر وصف او بلفظ امام و اعتماد و وثوق بر کلام اوست نقل کرده بر خود می بالد و آن را دافع طعن از امام اعظم می گرداند و نیز فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال گفته ای ناظران فن قویم سیر و حدیث و ای ماهران قول قدیم و حدیث برای خدا اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی و سبط او و قاضی ابو يعلى و حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدين البخاری و ملک العلماء شهاب الدين عمر دولت آبادی و علامه سعد الملة و الدين تفتازانی و غيرهم که مصرح بکفر و لعن مطرود معهود بودند از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود و قریب العهد بمخاطب شامخ المجد بودند یا از ائمه دین و قدماً معتمدین نزد اهل سنت و جماعت انتهی اذین عبارت ظاهرست که حسب افاده فاضل رشید سبط ابن الجوزی مثل امام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن الجوزی و قاضی ابو يعلى و حماد بن علقمه و امثال شان از ائمه دین و قدماً معتمدین نزد اهل سنت و جماعتس و از افادات صاحب ازاله الغین هم اعتماد و اعتبار و وثوق سبط ابن الجوزی و تسليم امامتش و اعتقاد بجلالت او و اضحت چنانچه در ازاله الغین گفته اما طعنی که بر عربیت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوطست بچند وجه اوّل آنکه سبط ابن الجوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول أبي حنيفه را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٩٠

ولو رماه بابی قیيس بر طبق مذهب جمهور نحات بحرف يا نقل کرده‌اند نه بواو و الف و خلاف این نقل هر چند محکیست لیکن قابل اعتبار نیست و برین تقدیر حاجت بتجمیم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمه الله نمی‌افتد و باطل می‌شود آنچه حضرت مخاطب در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دائرة بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده‌اند زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که غیر ثقات این حکایت آورده‌اند که ابو حنیفه با قیيس بالف فرموده و نیز در ان گفته و حال این نقل در اکثری از کتب خصوصاً کتاب علامه امام شیخ الاسلام رئیس الفضلاء المحققین راس العلماء الراسخین ابو البقاء بهاء الدين این ست ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افتری على أبي حنيفة الخ و مولوی صدیق حسن خان سبط ابن الجوزی را بمذاع عظیمه و محامد فخیمه یاد فرموده و اعتنا بقدح و جرح ذهبي در حق او نموده چنانچه در ابجد العلوم گفته سبط ابن الجوزی شمس الدين ابو المظفر یوسف بن قرعی الواعظ المشهور حنفی المذهب له صیت و سمعاً في مجالس و عظه و قبول عند الملوك و غيرهم روی عن جده بغداد و سمع ابن طبرزد و سمع بالموصل و دمشق و حدث بها و بمصر و له تاريخ مرآة الزمان قال ابن خلکان رایته بخطه فی اربعین مجلداً و قال صاحب مدینة العلوم وانا رایته فی ثمان مجلدات لكن ضخام بخط دقیق و له کتاب ایثار الانصار و منتهی السؤال فی سیرة الرسول و اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع و تفسیر القرآن توفی سنہ ٦٥٤ بدمشق و مولده فی سنہ ٥٨١ ببغداد و كان يقول اخبرتني

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٩١

امی ان مولدی سنہ اثنین و ثمانین و الله اعلم و مصنفات سبط ابن الجوزی معروف و مشهورست بعض آنها را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون یاد کرده چنانچه گفته الانتصار لاماً ائمّة الامصار مجلدین لا بی المظفر یوسف بن عبد الله سبط ابن الجوزی المتوفی سنہ ٦٥٤ اربع و خمسین و ستمائے و نیز در ان گفته اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع لا بی المظفر یوسف بن قزلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنہ ٦٥٤ اربع و خمسین و ستمائے و نیز در کشف الظنون در ذکر مصنفین مناقب أبي حنیفه گفته و الشیخ المورخ ابو المظفر یوسف بن قزلی البغدادی الـف کتاباً فی ترجیح مذهبی علی غیره و ذکر فیه ان من قلده کان احوط له و

احفظ لدینه و ذکر الرّد علی من يخالفه فجاء مشتملاً على نيف و ثلثين بابا ليس له نظير فيه و صنف ايضاً كتاب الانتصار لامام ائمّة الامصار في مجلدين كبارين كما ذكره ابن وهباني في اول منظومته و نيز در کشف الظنون در ذکر شروح جامع كبير أبي عبد الله محمد بن الحسن الشيباني الحنفي گفته و منها شرح أبي المظفر يوسف بن قز على المعروف ببسط ابن الجوزي الحنفي المتوفى سنة ٦٥٤ اربع و خمسين و ستمائة و نيز در ان گفته ایثار الانصاف لابی المظفر يوسف بن قز على المعروف ببسط ابن الجوزي المتوفى سنة ٦٥٤ اربع و خمسين و ستمائة و نيز در ان گفته تفسیر ابن الجوزي المسمى بزاد المسیر یاتی فی الزاء و لسبطه شمس الدّین ابو المظفر يوسف بن قز على الحنفي المتوفى سنة ٦٥٤ اربع و خمسين و ستمائة و تفسیر کبری فی سبعه و عشرین

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٩٢

مجلّداً و نیز در ان گفته منتهی السؤل فی سیرة الرسول لابی المظفر یوسف بن قرعی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ٦٥٤ اربع
خمسین و ستمائه و محمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد ذکر مرآة الزمان سبط ابن الجوزی نموده و اسناد متصل اجازه
روایت آن که برای او حاصل شده وارد نموده چنانچه گفته و اما مرآة الزمان لسبط ابن الجوزی فارویه بالسیند المتقدّم الى الحافظ
ابن حجر عن احمد بن أبي بکر المقدّسی عن سلیمان عن یوسف بن قزعی سبط ابن الجوزی و علاوه برین همه علمای عالیشان و
مهره اعیان از کتب سبط ابن الجوزی در تصانیف دینیه نقلها می آرند آنفا شنیدی که ابن خلکان در وفیات الأعیان و مراza محمد
بدخشنانی در مفتاح النجا ازو نقل نموده‌اند و علی‌امه صفتی در وافی بالوفیات در ترجمه محمد بن کرام بن عراق ابن حتزابه
السجستانی گفته قال سبط ابن الجوزی فی المرآة کان بالقدس رجل یقال له هجّام یحبّ الکرامیة و یحسن الظن بهم فنهاد الفقیه نصر
بن ابراهیم المقدسی عنهم الخ و سمهودی در جواهر العقیدین در ذکر روایات دالله بر اسعاف معاونین اهل بیت علیهم السلام گفته و
من ذلک ما رواه سبط ابن الجوزی بسنده الى عبد الله بن المبارک و کان یحجّ سنّه و یغزو سنّه فلما کان السنّه التي حجّ فيها خرجت
بخمسمائه دینار الى موقف الجمال بالکوفة لاشتری جمالاً فرأیت امرأة على بعض المزابل تنتف ریش بطّة منتهیة فتقدّمت إليها فقلت
لم تفعلین هذا فقالت يا عبد الله لا تسأل عما لا

^{٩٣} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص:

يعنيك قال فوقع فى خاطرى من كلامها شىء فالححت عليها فقالت يا عبد الله قد الجأتى الى كشف سرى إليك انا امرأة علوية ولى اربع بنات يتامى مات ابوهن من قريب وهذا اليوم الرابع ما اكلنا شيئا وقد حللت لنا الميتة فاخذت هذه البطة اصلاحها واحملها الى بناتى فتكلها فقلت فى نفسى ويحك يا ابن المبارك اين انت من هذه قلت افتحى حجرك ففتحته فصبت الدنانير فى طرف ازارها وهى مطرقة لا تلتفت قال ومضيت الى المنزل ونزع الله من قلبي شهوة الحجج ذلك العام ثم تجهزت الى بلادى واقمت حتى حجج الناس وعادوا فخرجت اتلقى جiranى واصحابى فجعلت كل من اقول له قبل الله حجتك وشكر سعيك يقول وانت قبل الله حجتك وشكر سعيك اما قد اجتمعنا بك فى مكان كذا وكذا و اكثر على الناس فى القول بفت متفكرا فى ذلك فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى المنام وهو يقول يا عبد الله لا تعجب فإنك أغثت ملهوفة من ولدى فسألت الله ان يخلق على صورتك ملكا يحيى عنك فى كل عام الى يوم القيمة فان شئت ان تحجج قال سبط ابن الجوزى عقبه وقد روى لنا من طريق آخر ان ولدا صغيرا لا بن المبارك دخل بيت بعض الاشراف فوجدهم يأكلون لحما ولم يطعموه فجاء الى ابن المبارك وهو يبكي فسألته فقال دخلت بيت فلان وهم يأكلون لحما فلم يطعموني و كانوا جيرانه فارسل اليهم ابن المبارك

٩٤ عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

يعتبهم فارسلت إليه العجوز تقول له قد أحو جتنا إلى كشف أحوالنا قد مات صاحب الدّارة و خلف ايتاماً ولنا خمسة أيام ما أكلنا طعاماً و أتنى قد خرجت إلى مزبلةٍ فوجدت عليها بطةٌ ميتةٌ فأخذتها و أصلحتها و دخل ابنك و نحن نأكل فما جاز لى أن أطعمه و هو يجد الحلال و يقدر إليه فبكي ابن المبارك فبعث إليهم بخمسمائة دينار و لم يحتج في ذلك العام و رأى في المنام الخ و نيز در جواهر

العَقَدِيْنَ دَرَ ذَكْرَ روایات مسْطُورَه گفته و مِنْ ذَلِكَ ما رواه سبط ابن الجوزي ایضاً قال قرأت على عبد الله بن احمد المقدّسى سنه اربع و ستمائة قال وجدت في كتاب الجوهرى عن ابن أبي الدنيا انَّ رجلاً رأى رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي منامه و هو يقول امض الى فلاذ الم蛟وس و قل له قد اجيئت الدّعوَةُ لِخَ و نَيْزَ در جواهر العقدین گفته و من ذلك ما رواه سبط ابن الجوزي قال حدّثني محمّد بن عبد الوهاب المقرى قال حدّثني جار لي قال كان لى صاحب من اولاد الحسين و كان رقيق الحال فكنت ابره قال فحجّ في بعض السنين فعاد و قد حسنت حاله فسألته عن ذلك الخ و نيز در جواهر العقدین گفته و قال ابن الجوزي فيما حكاه عنه سبطه ليس العجب من قتال ابن زياد للحسين و انما العجب من خذلان يزيد و ضريبه بالقضيب ثانياً للحسين و حمل آل رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبَايَا عَلَى اقْتَابِ الْجَمَالِ الخ و نور الدّين على بن ابراهيم برهان الدّين الحلبي الشافعى در انسان العيون فى سيره الامين المامون در

٩٥ ص: ج١٧، الاطهار، ائمة الانوار في امامية ائمة الانوار

ذكر حفر بئر زمزم كفته كانت جرهم قد دفتها أى فان جرها لما استخفت و في مرآة الزّمان ان هاتين الغزالتين اهديهما للكعبة و كذا السيف سasan اول ملوك الفرس الثانيه و ردّ بان الفرس لم يحكموا على البيت و لا حجره هذا كلامه و فيه ان هذا لا ينافي ذلك فليتأمل و كانت بئر زمزم نصب مأوهاً أى ذهب فحفرها مضاض بالليل و اعمق الحفر و دفن فيها ذلك أى و دفن الحجر الاسود ايضاً كما قيل و طمّ البئر و اعتزل قومه فسلط الله تعالى عليهم خزاعةٌ فاخرجتهم من الحرم و تفرقوا و هلكوا كما تقدم ثم لا زالت زمزم مطمومة لا يعرف محلها مدةٌ خزاعةٌ و مدةٌ قصى و من بعده الى زمن عبد المطلب و رؤياه التي امر فيها بحفرها و نيز در ان كفته و نقل سبط ابن الجوزي ان عبد الله لم يتزوج قط غير آمنةٍ و لم يتزوج آمنةٌ قط غيره و نيز در ان كفته و في كلام سبط ابن الجوزي و سبب غناء عثمان بن عفان ان اباه عفان و عبد المطلب و ابا مسعود الثقفي لما هلك ابرهة و قومه كانوا اول من نزل مخيم الحبشة فأخذوا من اموال ابرهه و اصحابه شيئاً كثيراً و دفونه عن قريش فكانوا اغنى قريش و اكثراهم مالاً و لما مات عفان و رثه عثمان رضى الله عنه و محمد بن علي بن الحصكفي نيز تشبت بذيل سبط ابن الجوزي در حماية امام اعظم نموده و حصكفي از اعظم و اجله اعلام سنیه است محمد امين الشهیر بابن عابدين در رد المحتار بمدح او كفته و هو رحمة الله تعالى كما في شرح ابن عبد الرزاق على هذا الشرح محمد بن علي بن محمد

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٩٦

بن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن جمال الدین بن حسن بن زین العابدین الحصني الا-ثري المعروف بالحصکفی صاحب التصانیف فی الفقه و غيره منها هذا الشرح و شرح المتنقی و شرح المنار فی الا-صول و شرح القطر فی النحو و مختصر الفتاوی الصوفیة و الجمع بین فتاوی ابن نجیم جمع القرتاشی و جمع ابن صاحبها و له تعلیقہ علی صحيح البخاری تبلغ نحو ثلثین کراسا و علی تفسیر البیضاوی من سورة البقرة الی سورة الاسراء و حواش علی الدرر و غير ذلک من الرسائل و التحریرات وقد اقر له بالفضل و التحقیق مشایخه و اهل عصره حتی قال الشیخ خیر الدین الرملی فی اجازته له وقد بدأنى بطائف اسئلة و قفت بها علی کمال روایته وسعة ملکته فاجتبه غیر موسع علیه فکر علی ما هو اعلى فزدته فراد فرایت جواد رهانه فی غایة المکنة و السبق فبعدت له الغایة فاتاه مستریحا لا يخفق و مستبصر لا يطرق فلما تبیّن لی انه الرّجل الّذی حدثت عنه وصلت به الى حالة يأخذ منی و آخذ منه الى ان قال فی شانه فیا من له شک فدونک فاسئل تجد جبرا فی العلم غير مخلخل بیاري فحول الفقه فيما یروننه و یبرز للميدان غير مزلزل یقشر عن لب العلوم قشوره و یاتی بما یختاره من مفصل و یقوی علی الترجیح فيه بثاقب من الفهم والادراک غير محول و فکر إذا ما حاول الصخر حلّه و ان رمت حلّ الصعب فی الحال ینجلی و ما قلت هذا القول الا بعید ما سبرت خبایا بافحتم مقول و قال

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٩٧

شيخه العلامة محمد افندى المحاسنى فى اجازته له ايضا و انه ممن نشأ و الفضائل تعلّم و تنهله و الرغبة فى العلم تقرب له ما يحاوله

من ذلك و تسهّله حتّى نال من قداح الكمال القدح المعلّى و فاز بما وشح به صدر النباهة و حلّى و كان لى على الغوص على غدر الفوائد اعظم معين ففاذ و استفاد و فهم و أجاد انتهی و ترجمه تلميذه خاتمه البلغاء المعجّى في تاريخه فقال ما ملخصه انه كان عالماً محدثاً فقيها نحوياً كثير الحفظ و المرويات طلق اللسان فصيغ العبارة جيد التقرير و التحرير و توفى عاشر شوال سنة ١٠٨٨ عن ثلات و سنتين و دفن بمقبرة باب الصغير و هرّ كاه مدائح منيفه و محمد حصيفه حصيفي شنیدی پس باید دانست که همین حصيفی در ردّ مختار که محمد امین الشهیر بابن عابدین در اوّل ردّ المختار بمدح آن گفته اماً بعد فيقول احوج المفترقین الى رحمة ارحم الراحمین محمد امین الشهیر بابن عابدین ان کتاب الدر المختار شرح تنوير الابصار قد طار فى الاقطار و سار فى الامصار و فاق فى الاشتئار على الشمس فى رابعة النهار حتّى اکب الناس عليه و صار مفزعهم إليه و هو الحرّى بان يطلب و يكون إليه المذهب فانه الطراز المذهب فى المذهب فلقد حوى من الفروع المنقحة و المسائل المصححة ما لم يحوه غيره من کبار الاسفار و لم تتسع على منواله يد الافکار عبيد انه لصغر حجمه و وفور علمه قد بلغ في الإيجاز الى حدّ الالغاز و تمنع باعجاز المجتاز في ذلك المجاز عن انجاز الا فراز بين الحقيقة و المجاز وقد كنت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٩٨

صرف فى معاناته برهة من الدهر و بذلك له مع المشقة شقة من جديد العمر و اقتنضت بشبكة الافهام اجل شوارده و قيدت باوتاد الاقلام جل اوابده و صرت فى الليل و النهار سميره حتى اسر الى سره و ضمميره و اطلعنى على حوره المقصورات فى الخيام و كشف لى عن وجوه مخدراته اللثام فطافت او شيء صحائفه اللطيفة بما هو فى الحقيقة بياض للصيحة ثم اردت جمع تلك الفوائد و بسط سلط هاتيك الموائد من متفرقات الحواشى و الرقاق خوفا عليها من الضياع الخ مى فرمأيد و روى الجرجانى فى مناقبه بسنده لسهيل بن عبد الله التسترى انه قال لو كان فى امة عيسى مثل أبي حنيفة لما تهودوا و لما تنصروا و مناقبه اكثر من ان تحصى و صنف فيها سبط ابن الجوزى مجلدين كبيرين و سماه الانتصار لاما أئمة الامصار و محمد امين الشهير بابن عابدين بشرح اين قول در رد محتر كفته قوله و سماه الانتصار انما سمي بذلك لأن الامام رضى الله عنه لما شاعت فضائله و عممت الخافقين فوافصله جرت عليه العادة القديمة من اطلاق السنة الحاسد بن فيه حتى طعنوا في اجتهاده و عقيدته بما هو ميراً منه قطعا لقصد أن يُطْفِئُ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبِيَ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورَهُ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الائِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٧، ص: ٩٩
كما تكلّم بعضهم في مالك وبعضهم في الشافعى وبعضهم في احمد بل تكلمت فرقه في أبي بكر و عمر و فرقه في عثمان و علي و فرقه قد كفرت كل الصحابة ومن انتصر للإمام رحمة الله تعالى العلامة السيوطي في كتاب سماه تبييض الصحيفة

و العالمة ابن حجر في كتاب سماه الخيرات الحسان و العالمة يوسف بن عبد الهادى الحنبلي في مجلد كبير سماه تنوير الصيحة و ذكر فيه عن ابن عبد البر لا تتكلم في أبي حنيفة بسوء و لا تصدقن احدا يسىء القول فيه فانى و الله ما رأيت افضل و لا اورع و لا افقه منه ثم قال و لا يغتر احد بكلام الخطيب فانّ عنده العصبية الزائدة على جماعة من العلماء كابي حنيفة و الامام احمد و بعض اصحابه و تحامل عليهم بكل وجه و صنف فيه بعضهم السهم المصيب في كيد الخطيب و اما ابن الجوزى فانه تابع الخطيب وقد عجب سبطه منه حيث قال في مرآة الرّمان و ليس العجب من الخطيب فانه طعن في جماعة من العلماء و انما العجب من الجدّ كيف سلك اسلوبه و جاء بما هو اعظم قال و من المتعصّبين على أبي حنيفة الدارقطنى و ابو نعيم فانه لم يذكره في الحلية و ذكر من دونه في العلم و الزهد الخ و هر چند بعد ثبوت صحت اين حديث شريف و آن هم به سندی که روات آن همه ثقات و از روات صحاح سنیه‌اند و آن هم بروایت امام احمد بن حنبل حاجتی بطرف ذکر دیگر طرق حديث شريف و نقل آن از دیگر اجله و اعظم محدثین باقی نماند لکن بحمد الله و حسن توفیقه بنابر مزید تحقیق و تصدیق و نهایت ابطال تزویر و تزویق ارباب تعزیر و تلفیق در وجوه آتیه طرق دیگر هم مذکور و مسطور می‌شود و مصدقان نور على نور بوضوح و ظهور می‌رسد

وچہ پنجم: روایت ابی حاتم

وجه پنجم آنکه ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلی الرازی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه احمد بن محمد العاصمی در زین الفتی فی شرح سوره هل اتی گفته

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠٠

بن محمد قال حدثنا عبد الله بن أبي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن ادريس الرازى قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى قال حدثني حميد الطويل عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و على بن أبي طالب من نور واحد نسبح الله عز و جل في يمنه العرش قبل خلق الدنيا و لقد سكن آدم الجنة و نحن في صلبه و لقد ركب نوح السفينة و نحن في صلبه و لقد قذف ابراهيم في النار و نحن في صلبه فلم نزل يقلبنا الله عز و جل من اصلاب طاهرة الى ارحام طاهرة حتى انتهى بنا الى عبد المطلب فجعل ذلك النور بنصفين فجعلني في صلب عبد الله و جعل عليا في صلب أبي طالب و جعل في النبوة و الرسالة و جعل في على الفروسيه و الفصاحة و اشتق لنا اسمين من اسمائه فرب العرش محمود و انا محمد و هو الاعلى و هذا على فهذا الجهد العلامه ابن ادريس امام اهل التحقيق و التاسيس قد روى هذا الحديث الشريف فضا حجاب التلليس و ابطل كيد كل مدغل منهمك في التلليس و ايد الحق السديد النفيس و نصر الصدق الصحيح على رغم كل جاحد خسيس و زعزع اركان التعميس و اخزى سعي كل من في قلبه حب الباطل رسيس و ذر القذى في عين كل من رام التخدع و التدليس و محاسن فاخره و مناقب زاهره و محامد باذخه و ما ثر شامخه ابو حاتم را از زبان اکابر و اعاظم و اجله و افخم سنته معترض و اساطين نقاد و محققين والا نژادشان از بحر زاخر فصل باهر او

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠١

مغترف و نبذی از مدائیح او در مجلد حدیث تشییه شنیدی و بکنه جلالت و عظمت او وارسیدی و کفی له شرفا آنه کان جاریا فی
مضمار البخاری العالی النجّار کما صرّح به غير واحد من ائمّتهم الكبار

وجه ششم: روایت عبد الله بن حمد

وجه ششم آنکه عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در زوائد مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف والد خود علی ما نقل عنه گفته
حدّثنا الحسن قال حدّثنا احمد بن المقدام البجلي قال حدّثنا الفضيل بن عياض قال حدّثنا ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبي رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت أنا و على نورا بين يدي الله عز و جل قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك التور جزئين فجزء أنا و جزء على انتهي
فهذا عبد الله الخلف السعید و البخل الرشید لا حمد الامام القرم الصيّد الفارع صھوۃ التحقیق و التنقید العائز للشرف الطارف و التلید قد حدا حذو والده المجيد و اقتفى اثره السید فروی الحدیث الشریف عن خالد العمید من طریق آخر جدید مؤید الافادة شیخه و امامه المجيد و کسر فقرات ظهر کل منکر جاحد عنید و حصد نواجم شرور کل متغصّب مرید و قطع من کل حاقد متعسّف الورید و اقحمه في العذاب الویل الشدید و اذاقه عزل الحمیم و مضض الصدید فالعجب کل العجب کیف یدعی المخاطب العمید

هذا الاجماع المنكر الباطل، الْطَّرد و لا يدرى

^{١٠٢} عبقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

ما يعلم شناعته كل من القى السّيّم و هو شهيد فاستبصر و استيقن و لا تزال قدّمك عن المنهج الحميد فقد دلّناك على الصّواب الظاهر بابلغ التأييد و كشفنا عنك غطاءك فبصرك اليم حديد و فضائل و محمد عبد الله فرزند ارجمند امام احمد از افادات اکابر أئمّه ما هرین و اجله اساطین حاذقین و افاحم محدثین منقدین و اعظم شیوخ محقّقین ظاهرست در مجلد حدیث غدیر شنیدی که علامه حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبلي مقدسی در کمال فی معرفة الرجال گفتہ عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن الشیبانی البغدادی سمع اباه و یحیی بن معین و ابا بکر و عثمان ابی شیبہ و ابا خیثمة الی ان قال ابو بکر الخطیب کان ثقہ ثبتا فهما و قال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد جهبد ابی جهبد و قال ابو الحسین بن المنادی لم يكن فی الدّنیا اروی عن ابیه منه لانه سمع المسند و هو ثلثون الفا و التفسیر و هو مائة و عشرون الفا سمع منها ثمانين الفا و الباقی و جاده و الناسخ و المنسوخ و التاریخ و حدیث شعبه و المقدم و المؤخر فی كتاب الله تعالی و الجوابات فی القرآن و المناسك الكبير و الصغیر و حدیث الشیوخ و غير ذلک قال و ما زلنا نرى اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة الرجال و علل الحديث و الاسماء و الکنی و المواظبة علی طلب الحديث فی العراق و غيرها و یذکرون عن اسلافهم الاقرار له بذلك حتی ان بعضهم یسرف فی تعریفه ایاه بالتعرف و زیادة السّماع للحديث علی ابیه اخبرنا ابو الیمن الکندي ابنا ابو منصور ابنا

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠٣

ابو بكر الخطيب حدثني ابو يعلى محمد بن الحسين الفراء قال وجدت على ظهر كتاب رواه ابو الحسن السوسيجردي عن اسماعيل الخطبي قال بلغنى عن أبي زرعة انه قال قال لى احمد بن حنبل ابنى عبد الله ممحظوظ من علم الحديث و من حفظ الحديث لا يكاد يذاكرنى الا- بما احفظ و به انبأ الخطيب حدثني محمد بن على الصورى انبأ عبد الرحمن بن عمر ثنا محمد بن اسحاق الملحمى حدثنى ابراهيم بن محمد قال سمعت عباسا الدورى يقول كنت يوما عند أبي عبد الله احمد بن حنبل فدخل عليه ابنه عبد الله فقال لى احمد يا عباس ان ابا عبد الرحمن قد وعى علما كثيرا و قال عبد الرحمن بن أبي حاتم سمعت معه من ابراهيم بن ملك و كتب الى بمسائل ابيه و بعلل الحديث و قال ابو احمد بن عدى عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن نبل بايه و له في نفسه محل في العلم فاحيى علم ابيه من مسنده الذى قرأه عليه ابوه خصوصا فلم يقرأه على غيره و ممّا سال اباه عن رواة الحديث فاخبره به ما لم يطاله غيره و لم يكتب عن احد الا من امره ابوه ان يكتب عنه و قال ابو على الصواف ولد عبد الله بن احمد سنة ثلاث عشرة و مائتين و مات سنة تسعين و مائتين و قال اسماعيل الخطبي صلى عليه زهير بن صالح بن اخيه و دفن في مقابر باب التين و كان الجمع كثيرا فوق المقدار و ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در تذكرة الحفاظ كفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الامام الحافظ الحجاجة

^{١٠٤} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

ابو عبد الرحمن محدث العراق ولد امام العلماء أبي عبد الله الشيباني المروزى الاصل البغدادى ولد سنة ثلاثة عشرة و مائتين و سمع من ابيه فاكثر و من يحيى بن عبديه صاحب شعبه و الهيثم بن خارجه و محمد بن أبي بكر المقدمي و شيبان بن فروخ و طبقتهم و منعه ابوه السيماع من على بن الجعد حدث عنه النسائي و ابو بكر النجاد و دعلج و اسحاق الكادى و ابو على بن الصواف و ابو بكر الشافعى و احمد بن محمد البانى و ابو بكر القطبي و خلاائق قال الخطيب كان ثقة ثبتنا فيما و قال احمد بن المنادى فى تاريخه لم يكن احدا روى فى الدنيا عن ابيه من عبد الله بن احمد لانه سمع منه المسند و هو ثلثون الفا و التفسير و هو مائة و عشرون الفا سمع ثلاثة و الباقى و جادة و سمع منه التاريخ و الناسخ و المنسوخ و حديث شعبة و المقدم و المؤخر من كتاب الله و جوايات القرآن و المنسك الكبير و غير ذلك و حديث الشيوخ و مازلت نرى اكابر شيوخنا يشهدون لعبد الله بمعرفة الرجال و معرفة عمل الحديث و الاسماء و المواظبة على الطلب حتى افطر بعضهم و قدمه على احمد قلت كم سمعت من ابيك قال مائة الف و بضعة عشر الفا و

يروى عن زرعة قال لى احمد ابنى عبد الله محظوظ من علم الحديث لا يذاكرنى الا بما احفظ قال عباس الدورى قال لى ابو عبد الله
 Abbas قد وعى عبد الله علما كثيرا وقال ابو على بن الصواف عنه قال كل شىء اقول قال أبي قد سمعته منه مرتين او ثلاثة و اقله مرّة
 قلت

^{١٠٥} عبقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

مات عبد الله في سنّ أبيه في شهر جمادى الآخرة سنة تسعين و مائتين و كان جنازته مشهودة رحمة الله تعالى و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب كفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيباني ابو عبد الرحمن البغدادى روى عن ايه و ابراهيم بن الحجاج السامي و احمد بن منيع البغوى و أبي ابراهيم اسماعيل بن ابراهيم الترجمانى و الحسن بن حماد سجادة و الحكم بن موسى و داود بن رشيد و أبي الربيع الزهرانى و داود بن عمر و الصبى و عبد الاعلى بن حماد النرسى و عبيد الله بن معاذ العنبرى و شريح بن يونس و أبي بكر بن أبي شيبة و كامل بن طلحة الجحدري و الهيثم بن خارجة و يحيى بن عبدويه مولى ابن المهدى و منصور بن أبي مزاحم و محمد بن جعفر الوركاني و محمد بن الصيّاح الدوّلابي و يحيى بن معين و خلق كثير روى عنه النسائي حديثين و ابو بكر بن زياد و ابو بكر التجاد و احمد بن كامل و المحاملى و ابو القسم البغوى و يحيى بن صاعد و محمد بن مخلد و دعلج بن احمد و ابو بكر الشافعى و ابو سهل بن زياد القطان و ابو الحسين بن المنادى و ابو القسم الطبرانى و ابو احمد العسّال الاصبهانى و ابو عوانة الاسفراينى و ابو على الصواف و ابو بكر القطيعى و جماعة قال عباس الدورى سمعت احمد يقول قد وعى عبد الله علمًا كثيرة وقال الخطبى بلغنى أبي عن زرعة قال لى احمد ابني عبد الله ممحظوظ من علم الحديث لا يكاد يذاكر الا بما لا احفظ و قال ابو على الصواف قال عبد الله بن احمد كل شيء اقول قال أبي فقد سمعته

^{١٠٦} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

مرتين او ثلاثة و قال ابن أبي حاتم كتب الى بمسائل ابيه و بعلل الحديث و قال ابو الحسين بن المنادى لم يكن في الدنيا احداً روى عن ابيه منه لانه سمع منه المسند و هو ثلثون الفا و التفسير و هو مائة و عشرون الفا سمع منه ثمانين الفا و الباقي و جادة و الناسخ و المنسوخ و التاريخ و حدث شعبة و جوابات القرآن و المنساك و غير ذلك من التصانيف و حدث الشيوخ قال و ما زلنا نرى اكابر شيوخنا يشهدون له بمعرفة الرجال و عمل الحديث و الاسماء و الكتب و المواظبة على الطلب حتى ان بعضهم اسرف في تقريره ايات بالمعرفة و زيادة السيماع على ابيه و قال ابن عدى نبل بابيه و له في نفسه محل في العلم و لم يكتب عن احد الا من امره ابوه ان يكتب عنه و قال بدد بن أبي بدر البغدادي عبد الله بن احمد جهيد بن جهيد و قال الخطيب كان ثقة ثبتا فهما و قال ابو علي الصواف ولد سنة ٢١٣ و مات سنة ٩٠ و كذا ارّخه اسماعيل الخطبي و زاد في جمادى الآخرة قلت و قال النسائي ثقة و قال السلمي سالت الدارقطنى عن عبد الله بن احمد و حنبل بن اسحاق فقال ثقنان نبيلان و قال ابو بكر الخلال كان عبد الله رجلا صالحا صادقا للهجة كثير الحياة و ذهبي در عبر در وقائع سنة تسعين و مائتين گفته وفيها توفي الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذهلي الشيباني ببغداد في جمادى الآخرة و له سبع و سبعون سنة كابيه و كان اماما خيرا بالحديث و علل مقدما فيه و كان من اروى الناس عن ابيه

^{١٧} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠٧

وقد سمع من صغار شيوخ ايه و هو الّذى رتب مسند والده و يافعى در مرآة الجنان در وقائع سنة تسعين و مائتين گفته و في السنة المذكورة الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن حنبل الشيباني كان اماما خيرا بالحديث و علله مقدمًا فيه و سوطى در طبقات الحفاظ گفته عبد الله بن احمد بن حنبل البغدادى الحافظ روی عن ايه و ابن معین و خلق و عنه النسائی و ابن صاعد و ابو عوانة و الطبراني و ابو بکر التّحیار و القطیعی و ابو بکر الشافعی و خلق قال ابو زرعة قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من علم الحديث لا یکاد یذاکرني الا بما لا احفظ قال ابن عدی نیل بايه و له فی نفسه محل فی العلم فاحی علم ایه و لم یكتب عن احد الـ

عَمِّنْ امْرَهُ ابُوهُ اَنْ يَكْتُبْ وَقَالَ الْخَطِيبُ كَانَ ثَقَةً ثَبَّا فَهُمَا وَلَدَ سَنَةً ثَلَاثَ عَشَرَةً وَمَائِتَيْنِ وَمَاتَ سَنَةً تِسْعَيْنِ وَمَائِتَيْنِ

وجه هفتم: روایت ابن مردویه

وجه هفتم آنکه این حديث شریف را احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی که از اعاظم و افاحم اساطین محدثین سیه است روایت نموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنا شهردار هذا إجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابه حدثنا الشریف ابو طالب الجعفری حدثنا ابن مردویه الحافظ حدثنا اسحاق بن محمد بن علی بن خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابو طهمان حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسین بن اسماعیل بن حماد عن ایهه عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ایهه عن جده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت انا و علی نور این

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠٨

یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک التور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الى صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه نصفین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب أبي طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احبه فبحبی احبه و من ابغضه فيبغضی ابغضه فهذا ابن مردویه امام الحفاظ رئيس الصدر والایقاظ بالغ فی الارشاد والتنبیه والایقاظ حيث روى الحديث الشریف ناصرا للحق سالکا سوی الصراط مرغما اناف ارباب الجحود والالطاط محترزا عن الزیغ والاختلاط غير معرج على مجازفات الانکاس السیقاط فالله ولی التوفیق والصائل عن الاختباط

وجه هشتم: روایت ابن عبد البر

وجه هشتم آنکه حافظ ابو عمر یوسف بن عبد البر النمری القرطبی در کتاب بهجهة المجالس و انس الجالس که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی چلپی در کشف الظنون گفته بهجهة المجالس و انس الجالس للحافظ أبي عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنة ثلث و ستین و اربعمائه و هو فی مجلد من الكتب المعتبرة فی المحاضرات مرتب على مائة و اربعه و عشرين بابا اوّله اما بعد فان اولی الخ بعد ذکر فضائل عدیده جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از جمله آن حديث طیرست گفته و

قال صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد نسبح الله تعالی یمنه العرش قبل ان یخلق آدم بالفی عام فلما انتھی النور الى عبد المطلب جعله نصفین نصف فی عبد الله و نصف فی صلب أبي طالب و شق لنا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٠٩

من اسمه فالله محمود و انا محمد و الله الا على

و هذا على فلله در ابن عبد البر حيث صدق و بروا بان عن صحة هذا الحديث الشریف الذى هو قدی عین کل معاند نایح هر فظاهر ان المنکر له و الراذ عليه و المکذب له لا یميز الهر من البر و انه بهذه الخسارة و الجسارة اعظم جريرة جروا فحش طعن على نفسه جر و خدع معتقدیه بتلییس الحق و تدلیس الباطل و غر و ما نفعهم بهذا التلمیع بل اعظم ضرر ضر و انه و ان سرّهم ظاهرا و لكنه حقيقة أخراهم و اقحهم فی الوبر و النکال و ما سرّ فیا للعجب من المخاطب الحاذق و الفاضل الماهر الصادق کیف یدعی اجماع السنیة

على وضع هذا الحديث الشريف و ابن عبد البر امامهم الفائق الواصل الى الحقائق المدرک للدقائق يظهر صحته بنسبته حتماً و جزماً الى افضل الخلاائق عليه و آله افضل صلاة و سلام ما ذر شارق و برق بارق و اضاء بازق و جنّ غاسق فهل يقول اتباع المخاطب ان ابن عبد البر و العياذ بالله متهوّر مائق او متھجّم فاسق او معاند مارق لاجماع السنتيّة خارق او يندمون على كذبه و فريته و افترائه فيرجعون الى الحق الحقيق بالاتّباع الواثق

وجه نهم: روایت خطیب

وجه نهم آنکه ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی این حدیث شریف را در تاریخ بغداد که ممدوح ائمّه نقّادست روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف الکنجی در کفاية الطالب فی مناقب علی بن أبي طالب گفته الباب السابع و الثمانون فی ان علیا خلق من نور النّبی اخیرنا

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٠

ابراهيم بن بركات الخشوعى بمسجد الربوءة من غوطه دمشق اخبرنا الحافظ على بن الحسن اخبرنا ابو القسم هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا على بن محمد بن عبد الله العدل العدلى اخبرنا ابو على الحسن بن صفوان حدثنا محمد بن سهل العطار حدثى ابو ذكوان حدثى حرب بن بيان الضرير من اهل قيسارية حدثى احمد بن عمرو حدثى احمد بن عبد الله عن عبيد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزرى عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم خلق الله قضيما من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعشى فشق منه نصفا فخلق منه نبیکم فالنصف الآخر على بن أبي طالب

قلت هكذا اخرجه امام اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه و هو في كتابهما في للعجب العجيب يروى هذا الحديث الشريف
النَّقَادُ الْخَطِيبُ الَّذِي هُوَ إِمَامُهُمْ الْبَارِعُ الْحَسِيبُ وَ مَلَأُوهُمْ بِالْجَهِيدِ الْمُحَقِّقِ الْأَرِيبِ وَ مُنْتَجِعُ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَ فَخْرُ أَرْبَابِ السَّيِّرِ وَ التَّنْقِيرِ وَ
التَّنْقِيبِ وَ مَمْيَزُ السَّلِيمِ وَ مُزَيِّلُ الْمُقْبُولِ مِنَ الْمُعِيبِ وَ هُوَ الشَّافِي لِلْكَذْبِ عَنِ الدِّينِ الْحَنِيفِ وَ الشَّرِعِ الشَّرِيفِ ثُمَّ يَكُونُ
مَوْضِعًا بِاجْمَاعِ السَّيِّئَةِ عِنْدَ الْمُخَاطِبِ الْلَّبِيبِ هُلْ هَذَا إِلَّا بَهَتْ غَرِيبٌ وَ عَدْوَانٌ مُثِيرٌ لِلْقَلْقَ وَ الْوَجِيبُ فَاللَّهُ الْقَرِيبُ الْمَجِيبُ هُوَ الْمَجَازِيُّ
عَلَى اعتدائهم و جفائهم و هو حسيب و محامد فاخره و مدائح زاهره و مناقب عقيله و فضائل جليله و اطراءات جميله تاريخ بغداد

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١١١

هـ، القلمون، سـ، فـ لا تعلـ

وجه دهم: روایت ابن المغازلی

وجه دهم آنکه ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلاّبی المعروف بابن المغازلی این حدیث شریف را بسته طریق روایت نموده عبقات الانوار فی امامۃ الانئمۃ الاطھار، ج ۱۷، ص: ۱۱۲

چنانچه در کتاب مناقب امیر المؤمنین علیه السلام که نسخه آن جناب الحبر الهمام عمده‌الکرام مولوی سید شریف حسین خان ادام الله المنان برای حقیر از حدیده خرید فرموده آوردند گفته قوله علیه السلام کنت انا و علی نور این یدی الله

خبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل التّحوى رحمه الله قال اخبرنا ابو الحسن على بن منصور الحلبى الاخبارى قال حدثنا على بن محمد الغدوى السمساطى قال حدثنا الحسن بن على بن زكريا قال حدثنا احمد بن المقدام العجلى قال حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسى قال سمعت حبيبي محمدا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول كنت انا وعلى نورا بين يدي الله عز و جل يسبح الله ذلك النور و يقدسه قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي على الخلافة

خبرنا ابو طالب محمّد بن احمد بن عثمان قال حدّثنا محمد بن الحسن قال حدّثنا عبد الله بن محمد العكبري قال حدّثنا عبد الله بن محمد بن حسان الھروی قال حدّثنا جابر بن سهل بن عمر بن حفص حدّثني أبي عن الاعمش عن سالم بن أبي الجعد عن أبي ذر قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول كنت انا و على نورا عن يمين العرش يسبح الله ذلك النور و يقدسه قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلم ازل انا و على في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٣
خبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل التحوى نا ابو عبد الله محمد بن على بن مهدي السفطى الواسطى املا قال اخبرنا احمد بن على القواريرى الواسطى نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصطفانا بقية بن الوليد عن سويد بن عبد العزيز عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه و سلم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنتها في صليب آدم فساقها حتى قسمها جزءا في صلب عبد الله و جزءا في صلب أبي طالب فاخر جنبي نبأنا و اخر جعلنا و صبيتا

فهذا ابو الحسن الجلّابي المغازلى الحاوی لمحاسن الفضائل و مکارم المعالى قد اثبت حتما هذا الحديث الشریف رغم لأنف المنکرین الجاحدين و نصف الرّماد على وجوه الحائدين عن الدين و اوجع قلوب الرّاذین المبطلين و اغاظ صدور الصّاذین المدغلین فانما ث بسعی الجلّابي ملح تزویقات المخاطب الخالب الجالب انواع الخل انمياثا و صار هو فی غزله و نسجه کالی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا و مخفی نماند که در آخر نسخه حاضره مناقب ابن المغازلى این عبارت مسطورست قال فی النسخة التي نقلت منها هذه قال فی الام قال فی نسخة الفقيه بهاء الدین علی بن احمد الاکوع فرغ من نسخها ابو الحسن علی بن محمد بن الحسن بن أبي زیار بن الشرقیه بواسط العراق فی ثانی عشر من شوال من سنہ خمس و ثمانین و خمسماٹه و اللہ ولی التوفیق ثم قال فی الام و فرغت من نسخها فی جمادی الآخرة

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٤
من سنة ثلث وعشرين وستمائة وكتب عمر بن الحسن بن ناصر بن يعقوب ختم الله له بخير وقال في أم هذه النسخة يوم تاسع عشر من شهر المحرم الحرام من سنة احدى وتسعين وتسعمائة سنة بمدينه ثلا حماه الله بالصالحين من عباده وكتب مالكه مملوك آل محمد سعيد بن عبد الله بن صالح عفا الله عنه وحشره في زمرةهم وفرغت انا من تحصيل هذه النسخة المباركة وانا الفقير الى مغفرة

الله و كرمه والعائد به من اليم عذابه و نعمه الحسين بن عبد الهادى بن احمد بن صلاح ثبته الله بالقول الثابت فى الدنيا والآخرة آخر نهار الخميس خامس شهر جمادى الآخرة سنة سبع و ثلثين و الف سنة بمدينته ثلا حرسها الله تعالى بالصالحين من عباده و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين هذا و انا اسأل من اطلع على هذا الكتاب واستوصيه ان يدعولى بما امكن من الدعاء لا سيما لحسن الخاتمة و العقبى و بالله التوفيق و الاعانة و هو حسبي و نعم الوكيل و نيز در آخر نسخه مذكوره مسطورست قال فى آخر النسخة التى نقلت منها هذه ما لفظه حكاية حسنة من المناقب مسموعة فى فضل اهل البيت قال ابو الحسن على بن محمد بن الشرقيه حضر عندي فى دكانى بالوراقين بواسط يوم الجمعة الخامس ذى القعدة من سنة ثمانين و خمسمائه القاضى العدل جمال الدين نعمة الله بن على بن احمد العطار و حضر ايضا عندي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٥

الامير شرف الدين ابو شجاع بن العبرى الشاعر فسائل شرف الدين القاضى جمال الدين ان يسمعه المناقب فابتدا بالقراءة عليه من نسختى التى بخطى فى دكانى يومئذ و هو يرويها عن جدّه العلامه العدل المعمر محمد بن على المغازلى عن ابيه المصنف فهما فى القراءة وقد اجتمع عليهما جماعة إذ اجتاز ابو مصر قاضى العراق و ابو العباس ربيعة و هما ينجزان بالعدل فوتفقا يغوغيان و ينكران عليه قراءة المناقب و اطيب قاضى العراق فى التهزم و المجنون و قال فى جملة مقالية على طريق الاستهزاء أى قاضى اجعل لنا وظيفه كل يوم جمعة بعد الصلاة تسمعنا شيئا من هذه المناقب فى المسجد الجامع فقال لهم القاضى نعمة الله بن العطار ما انتما من اهلها انتما قد حضرتما فى درب الخطيب و ذكرتما ان عليا ما كان يحفظ سورة واحدة من كتاب الله تعالى و المناقب تتضمن انه ما كان فى الصيحة اقرأ من على بن أبي طالب فما انتما من اهلها فاكثرا الغوغاء و التهزم فضجر القاضى نعمة الله بن العطار و قال بمحضر جماعة كانوا وقوفا اللهم ان كان لاهل بيت نبيك عندك حرمك و متزلا فاخسف به داره و عجل نكايته بفات فى ليلته تلك و فى صيحة يوم السبت من سنة ثمانين و خمسمائه خسف الله تعالى بداره فوقعت هي و القنطرة و جميع المستأء الى دجلة و تلف منه فيها جميع ما كان يملك من مال و اثاث و قماش فكانت هذه المنقبة من اطرف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٦

ما شوهد يومئذ من مناقب آل محمد صلوات الله عليهم فقال على بن محمد بن الشرقيه فى ذلك اليوم فى هذا المعنى يا ايها العدل الذى هو عن طريق الحق عادل متوجبا سبل الهدى و الى سبيل الغى مائل يمثل اهل البيت يا مغورو ويحك انت هازل دع عنك اسباب الخلاء و استمع منى الدلائل بالامس حين جحدت من افضالهم بعض الفضائل و جريت فى سنن السخر و لست تسمع عذر عاذل نزل القضاء على ديارك فى صباحك شر نازل اضحت ديارك سابحات فى الثرى خسف الزلازل و بقيت يا مغورو فى الدارين لم تحظ بطائل هذا الجزاء بهذه الدنيا فعد لهم غدا ما انت قائل قال على بن محمد بن الشرقيه و قرأت المناقب التى صنفها ابن المغازلى بمسجد الجامع بواسط الذى بناه الحجاج بن يوسف الثقفى لعنه الله و لقاء ما عمل فى مجالس ستة اولها الاحد رابع صفر و آخرهن عاشر صفر سنة ثلاثة و ثمانين و خمسمائه فى امم لا تحصى عددهم و كتب قاريتها بالمسجد الجامع على بن محمد بن الشرقيه و ظاهرست كه كابلي امام المستكبرين و مخاطب قمقام المتهوكين در بي ابطال و توهين تكذيب و تهجين حديث ولايت و حديث طير و حديث انا مدینة العلم و حديث تشبيه و حديث نور كه همه در مناقب ابن المغازلى مذكورست افتادند و زبان را بانواع خرافات و مكابرات و اصناف هفوات و مجازفات گشادند پس مخاطب عمدة الحذاق و ابن الجوزى كثير الشقاق و كابلي فاقد الخلاق و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٧

امثال ايشان از ارباب مکابر و اصحاب اخفاق مثل قاضى عراق در استحقاق عذاب و تنكيل و عنف سياق و عقاب اردا و ابياق و نهک و هتك و برجم و صلم و اخلاق و خسف و رجف و نسف و اغرار و اتلاف مال و خسران مآل و سخط ايزد خلاق ربي

نماند و اگر در دار دنیا بخسف و غرق مبتلا شدند اوشان را چه سود و ما را چه ضرر و ان عذاب الآخرة ادھی و أمر

وجه یازدهم: روایت دیلمی

وجه یازدهم آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسر و الدیلمی الهمدانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که اصل نسخه آن پیش فقیر حاکسار حاضرست گفته سلمان کنت انا و علی نورا بین يدی الله مطیعاً یسبّح الله و يقدسه قبل ان يخلق آدم باربع عشر الف سنّة فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه و لم یزل فی شيء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی بن أبي طالب و نیز دیلمی در باب الخاء گفته سلمان قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان يخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم نزل فی شيء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فی النبّوّة و فی علی الخلافة فهذا شیرویه بن شهردار شهر سيف الانتقام و الاصطلام علی المنکرین الاغاثام و الجاحدين الاقرام وصال علی زرافه المکابرین صولة الصّراغم حيث اثبت برؤایه هذا الحديث اجل فصیله لعلی علیه السلام و ابان کذب الحاکمین بالوضع و المنهمکین فی الخداع علی سائر اولی الالباب

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١١٨

و الافهام بذكر هذا الحديث الشريف في كتابه الذى مدحه بنفسه و مدحه غيره من الاعلام الفخام

وچه دوازدهم: روایت عاصمی

وجه دوازدهم آنکه ابو محمد احمد بن علی العاصمی در زین الفتی شرح سوره هل اتی حدیث نور را بطرق متعدده روایت کرده و بر مشابهت آن حضرت با حضرت آدم عليه السلام در خلق استدلال کرده و روایات دیگر هم مؤید آن وارد کرده و هذه عبارته ذکر مشابه اینجا آدم عليه السلام فانه قد وقعت المشابهة بين المرتضى وبينه عليه السلام بعشرة اشياء اولها بالخلق و الطينة و الثاني بالملك و المدّة و الثالث بالصاحبـة و الزوجـة و الرابع بالتزويـج و الخامـس بالخلـعـة و الخامس بالعلم و الحـكمـة و السادس بالذـهن و الفـطـنة و السابع بالامر و الخـلـافـة و الثامـن بالاعـداء و المـخـالـفة و التاسـع بالـلوـفـاة و الوـصـيـة و العـاشر بالـاـولـاد و العـتـرـة اما الخـلـق و الطـيـنة فـانـ آدم عليه السـيـلام خـلـق من الطـيـنـ و خـلـط طـيـنـه بـنـور الـيـقـيـنـ فـكـان طـيـنـا دـيـتا و كـذـلـكـ المرـضـى خـلـقـ منـ الطـيـنـ الطـاهـرـة و التـربـةـ الزـكـيـةـ الـزـاهـرـةـ و لـذـلـكـ

قال المصطفى خلقت من اطيب الطين و خلق محبّي من اسفلها ثم خلطت العلیاء بالسفلى فلو لا النبوة و الرسالة لکنت رجلا من امّتي
و الذي يُؤنّد ما قلنا ما

الخبرنى به محمد بن أبي زكريا الثقة قال أخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا اسحاق بن محمد بن علي بن خالد الهاشمى بالكونفة قال حدثنا احمد بن زكى بن طهمان قال حدثنا محمد بن خالد الهاشمى قال حدثنا الحسن

^{١١٩} عقائد الانوار في امامية الانبياء والاطهار، ج ١٧، ص:

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت أنا و علمي نوراً سن سدي الله عز و جل من قبا، إن بخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما

خلق الله آدم نقل ذلك التور من صلبه فلم يزل ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصيير قسمى في صلب عبد الله و قسم على في صلب أبي طالب فعلى مني وانا منه لحمه من لحمي و دمه من دمي فمن احتجه بمحبتي احبه و من ابغضه فيغضبني ابغضه

و اخبرنا محمد بن يحيى قال اخبرنا ابو محمد حاج بن نذير المحاربى الكوفى القاضى بكوفة قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن على بن دحيم الشيبانى قال حدثنا ابو عبد الله الحسين بن الحكم الحميرى قال حدثنا ابراهيم بن اسحاق الضبّى قال حدثنا عمرو بن ثابت عن أبي حمزة الثمالي عن سعيد بن جبیر عن أبي الحمراء عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لما اسرى بی الى السیماء نظرت الى ساق العرش الایمن فإذا عليه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به

و اخبرنا محمد بن أبي زكرياء قال اخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا سعيد بن خالد المطوعي بنيسابور قال حدثنا محمد بن احمد بن أبي يحيى الترمذى قال حدثنا موسى بن عيسى قال حدثنا ايوب بن زهير و كان من البكائين عن عبد الله بن عبد الملك عن مالك بن انس عن نافع

^{١٢٠} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

عن ابن عمر قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس ذات يوم ببطحاء مكة إذ هبط عليه جبريل الروح الامين قال يا محمد ان رب العرش يقرأ عليك السلام ويقول لك لما اخذ ميثاق النبین اخذ ميثاقك في صلب آدم فجعلك سید الانبياء وجعل وصيتك سید الاوصياء على بن أبي طالب ويقول يا محمد وعزمتني لو سألتني ان ازيل السموات والارض لازلتها لكرامتك على وذكر الحديث قال لم فكتب من حديث مالك بن انس الا عن هذا الشيخ و

خبرنا الشيخ ابو عبد الله الحسين بن محمد البستي الارغندى قال حدثنا ابو محمد عبد الله بن أبي منصور قال حدثنا ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى قال حدثنا محمد بن عبد الله بن انس بن مالك الانصارى قال حدثنى حميد الطويل عن انس بن مالك عن النبى صلى الله عليه و سلم قال كل مولود يولد فهو فى سرته و انا و على بن أبي طالب خلقنا من تربة واحدة اخبرنا الحسين بن محمد قال حدثنا عبد الله بن أبي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى قال حدثنى حميد الطويل عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلقت انا و على بن أبي طالب من نور واحد يسبح الله عز و جل فى يمنه العرش قبل خلق الدنیا و لقد سكن آدم الجنة و نحن فى صلبه و لقد ركب نوح السفينة و نحن فى صلبه و لقد قذف ابراهيم فى النار و نحن فى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٢١

صلبه فلم ينزل يقلبنا الله عز وجل من اصلاح طاهرة الى ارحام طاهرة حتى انتهى بنا الى عبد المطلب فجعل ذلك النور بنصفين
 يجعلنى في صلب عبد الله وجعل عليا في صلب أبي طالب وجعل في النبوة والرسالة وجعل في على الفروسيّة والفصاحة واشتق لنا
 اسمين من اسمائه فرت العرش محمود و إذا محمد و هو الاعلى و هذا علي

فهذه الأحاديث تدل على صحة ما أشرنا إليه ورجحان ما دللتا عليه فهذا العاسمي قد جهد جهداً بليغاً كافياً ووكلاً وكذا سديداً شافياً في إثبات هذا الحديث الشريف من طرق متعددة ووجوه متنوعة ثم استدل بها واحتج فانقد المرتابين والمشككين من اللجاج وكشف فتام العناد والزهاج وأسرع لاحراق المعاندين لهما شديد الوهج

وجه سیزئهم: روایت نطنزی

وجه سیزدهم آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطّیزی در خصائص علویه علی ما نقل گفته

ابننا ابو على الحسن بن الحسن الحداد قال حدثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ قال حدثنا احمد بن يوسف بن خلاد النصيبي بيغداد قال حدثنا العبرت بن أبي أسامة التميمي قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدثنا قيس بن الربيع عن عباد بن كثير عن أبي عثمان الزازى عن سلمان الفارسى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خلقت انا و على بن أبي طالب من نور عن يمين العرش نسبح الله و نقدسه من قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باربع عشرة آلاف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٢٢

الى اصلاح الرجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب و قسمنا بنصفين فجعل النصف فى صلب أبي عبد الله و جعل النصف فى صلب أبي طالب فخلقت من ذلك النصف و خلق على من النصف الآخر و اشتق الله لنا من اسمائه اسما و الله محمود وانا محمد و الله الاعلى و اخي على و الله فاطمة و الله محسن و ابني الحسن و الحسين فكان اسمى فى الرسالة و النبوة و كان اسمه في الخلافة و الشجاعة فانا رسول الله و على سيف الله

فهذا ابو الفتح فتح باب الصواب برواية هذا الحديث الشريف الكاشف للحجاب المميز للقشر من اللباب فسد خواه التشكيك و الارتياج و ززع اركان المدعى الاوшиб و اقام على الحق حجۃ متنیة لاولى الالباب و نیز نظری در خصائص گفته

خبرنی علی بن ابراهیم القاضی بفرات قال اخربنی والدی قال اخربنی جدّی قال حدثنا حجاج بن روبه عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عبیاس رضی اللہ عنہ قال لما خلق اللہ عزّ و جل آدم و نفح فیہ من روحه عطس فالهمہ اللہ الحمد لله رب العالمین فقال له ربہ یرحمک ربک فلما سجد له الملائکة تداخله العجب فقال يا رب خلقت خلقا هو احباب إلیک متنی فلم یجب ثم قال الثاني فلم یجب ثم قال الثالثة فلم یجب ثم قال الرابعة فقال اللہ عزّ و جلّ له نعم ولو لام ما خلقتک فقال يا رب فارینهم فاوھی اللہ عزّ و جل الی ملائکة الحجب ان ارفعوا الحجب فلما رفعت إذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش فقال يا رب

^{١٢٣} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

من هولاء قال يا آدم هذا نبئي و هذا على امير المؤمنين ابن عم النبي و هذه فاطمة بنت نبئي و هذان الحسن و الحسين ابنا علي و ولد نبئي ثم قال يا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اتى فاطمة بنت نبئي قال يا رب اسالك بمحمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين لما

غفرت لى فغفر الله له فهذا الذى قال الله عز و جل فتلقى آدم مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ فلما اهبط الى الارض صاغ خاتما فنقش عليه محمد رسول الله و يكىنى آدم بابى محمد

و فضل و جلالت و عظمت و نبالت نظری بر متبع از عبارت کتاب الانساب سمعانی که سابقا در مجلد حدیث تشییه مذکور شد ظاهرست که نظری شیخ و استاد سمعانیست و او افضل اهل خراسانست در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی بر او علم ادب خوانده و ازو استفاده نموده و نیز ظاهرست که سمعانی گاهی باو ملاقات نکرده مگر اینکه ازو کتابت کرده و اقتباس نموده و آخرا بمرو ازو سمعای حدیث فرموده و از افاده علّامه ابن النجّار تابانست که او نادره فلک و نابغه دهر بوده و در بعض فضائل بر اهل زمان خود فائق بود و خلیل صفتی در وافی بالوفیات افاده نموده که او از بلغاء اهل نظم و نثر بود سفر بلاد نموده و باکابر ملاقات کرده و او کشیر المحفوظ و محب علم و سنت و زیاده کننده صدقه و صیام بود صحبت کرد با ملوک و سلاطین و نزد ایشان برای او وجاهتی عظیم بود و او بر ایشان بسیار تکبر می کرد و بر اهل علم از سر تواضع پیش می آمد

وجه چهاردهم: روایت شهردار دیلمی

وجه چهاردهم آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عمارات آته اخطب خوارزم ظاهر و یاهر خواهد شد

١٢٤ عيقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و ابراهيم بن محمد الحمويني در فرائد السبطين گفته

ابناني ابو طالب بن الحسين الخازن عن ناصر بن أبي المكارم إجازة قال انبانا ابو الموئيد الموفق بن احمد إجازة ان لم يكن ساما انبانى العزيز بن محمد عن والده أبي القاسم بن عبد الكريم إجازة قال اخبرنا شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى إجازة انبانا عبدالوس بن عبد الله حدثنا ابو علي محمد بن احمد العطشى حدثنا ابو سعيد العدوى الحسن بن علي حدثنا احمد بن المقدم العجلى ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبي المصطفى محمدا صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و علي نورا بين يدي الله عز و جل مطينا يسبح الله ذلك النور و يقدسه قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف سنة فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك التور في صلبه فلم نزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علي

فهذا شهردار الجليل الفجاري قد روى الحديث الشريف الظاهر الاعتبار فوضع الحق ببرؤايته و الباطل بار و ظهر ان الابطال و الانكار ناش من الحقد و الضغط المعقب للخسار و آت من التهور و التحير الجالب للهوان و الصغار

وچه یانزدهم: روایت اخطب خوارزم

وجه پانزدهم آنکه ابو المؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المعروف با خطب خوارزم این حدیث شریف را روایت فرموده
چنانچه در کتاب المناقب که نسخه آن در سفر عراق بدست این عبد مفتاق رسیده می‌فرماید
خبرنی شهردار هذا إجازة أخبرنا عبدوس بن عبد الله الهمданى كتابه حدثنا
عقبات الانوار فى امامه الانئمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۲۵

ابو الحسن علی بن عبد الله حَدَّثَنَا ابو علی مُحَمَّدٌ بْنُ اَحْمَدَ الطَّوْشَى حَدَّثَنَا ابو سَعِيدَ الْعَدْوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلَى حَدَّثَنَا اَحْمَدَ بْنُ المَقْدَامَ
الْعَجْلَى حَدَّثَنَا ابو الاشْعَثَ حَدَّثَنَا الفَضِيلُ بْنُ عَيَاضٍ عَنْ ثُورِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ زَادَانَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ حَبِيبِي
الْمَصْطَفَى مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كَنْتُ اَنَا وَعَلَى نُورٍ بَيْنَ يَدِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُطِيعاً يَسْبِحُ اللَّهَ ذَلِكَ النُّورُ وَيَقْدِسُهُ قَبْلَ اَنْ
يَخْلُقَ آدَمَ بَارِبَعَةَ عَشَرَ الفَعَامَ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ رَكَبَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقَا فِي صَلْبِ عَبْدِ
الْمَطَّلِبِ فِي جَزْءِ اَنَا وَجَزْءِ عَلِيٍّ

و اخبرنى شهردار هذا إجازة اخربنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمданى كتابة حديثنا الشريف ابو طالب الجعفرى حدثنا ابن مردويه الحافظ حدثنا اسحاق بن محمد بن على بن خالد حدثنا احمد بن زكرياء حدثنا ابن طهمان حدثنا محمد بن خالد الهاشمى حدثنا الحسين بن اسماعيل بن حماد عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمد بن على بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا و على نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور فى صلبه فلم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره فى صلب عبد المطلب فقسمه نصفين قسمًا فى صلب عبد الله و قسمًا فى صلب أبي طالب فعلى مثني وانا منه لحمه لحمي و دمه دمي فمن احنه فيحيى احنه و من ابغضه فيغصى ابغضه

و نيز اخطب در كتاب المناقب گفته اخبرني سيد الحفاظ ابو منصور شهدار بن شيريويه بن شهردار الديلمي الهمданى فيما كتب الى من همدان اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدالوس الهمدانى كتابه حدثنا الشيخ الخطيب ابو الحسن صاعد بن محمد بن الغيث الدامغانى حدثنا ابو يحيى محمد بن عبد العزيز البسطامي

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٢٦

حدّثنا ابو بكر القرشى حدّثنا ابو سعد الحسن بن على بن زكريا حدّثنا هدبة بن خالد القيسى عن حماد بن ثابت البانى عن عبيد بن عمير اللّى عن عثمان بن عفّان قال عمر بن الخطّاب انَّ اللّه تعالى خلق ملائكته من نور وجه علىٰ بن أبي طالب فهذا ابو المؤيد موفق المؤيد الموفق لاحقاق الحقّ و ازهاق الباطل المزوق قد روی هذا الحديث الشريف المحقق من طريقين و عزّزهما بثالث فرمى اکباد المنكرين بسهم مفوق وقد ظهر ظهوراً لاماً ووضحاً وضوحاً ساطعاً من صدر كتابه هذا ان ما يرويه فيه يسير من كثیر وغرة من بحر غزير فلا ينكر روایاته و اخباره و لا يبطل احادیثه و آثاره الا كلّ متعصّب حنق غرير و اللّه ولئن توفيق و التبصیر و الصّائن عن همزات كل خادع عن رویه الحق حسیر

وجه شانزدهم: روایت این عساکر

وجه شانزدهم آنکه علی بن الحسن بن هبہ الله المعروف بابن عساکر این حديث شریف را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کفاية الطالب گفت

خبرنا ابو اسحاق الدمشقی اخبرنا ابو القاسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البناء اخبرنا ابو محمد الجوهری اخبرنا ابو علی بن محمد بن احمد بن یحیی حدثنا ابو سعید العدوی حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول كنت انا و علی نورا بین يدی الله مطیعا یسبّح ذلك النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتى افترقا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی

قلت هكذا أخرجه محدث الشام في تاريخه في الجزء الخمسين بعد الثلاثمائة قبل نصفه ولم يطعن في سنته ولم يتكلم عليه وهذا يدل على ثبوته فهذا ابن عساكر الإمام الماهري والناقد المحقق الفاخر ذو الفضل الراهن والبل الباهر الذي فنيت في الشاء والاطراء عليه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٢٧

پرقه في تيار بحر زاخر

وچه هفدهم: روایت صالحانی

وجه هفدهم آنکه این حدیث شریف را نور الدّین ابو الرّجاء محمد بن محمّد الصّالحانی روایت نموده چنانچه شهاب الدّین احمد در توضیح الدلائل علیٰ ترجیح الفضائل گفته

عن علي بن حسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا و علي نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله ينkleه من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسم قسمان في صلب عبد الله و قسمان في صلب أبي طالب فعلى مني و انا منه لحمه لحمي و دمه دمي و من احبه فبحبي احبه و عن جابر رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه و آله و بارك و سلم كان بعرفات و على كرم الله وجهه تجاهه فقال يا علي ادن مني ضع خمسك في خمسي يا علي خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق

بغصن منها ادخله الجنة

روی الحديث الاول الامام الصالحانى نور الدين ابو الرجاء محمود بن محمد الذى سافر و رجل و ادرك المشايخ و سمع و اسمع و
صنف فى كل فن و روی عنه خلق كثير و صحب بالعراق ابا موسى المدينى الامام و من فى طبقته باسناده الى الامام الحافظ أبي بكر
بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا و الحديث الثانى الامام الحافظ الورع أبي نعيم الاصفهانى و روی الاول ايضا الامام شمس الدين
محمد بن الحسن بن يوسف الانصارى الزرندى المحدث بالحرم الشريف النبوى المحمدى و هر چند مناقب شامخه و مدارج باذخه
صالحانى از همین عبارت ظاهرست لكن سابقا شنیدی که صاحب توضیح الدلائل در مقامات دیگر بمدح و ثناء و وصف و اطراء او
پرداخته گاهی بامام عالم ادیب محلی بسجایی مکارم و ملقب در میان

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٢٨

ائمه اعلام بمحبی السّنّه و ناصر الحديث و مجدد الاسلام عالم ربانی و عارف سبحانی یاد کرده و گاهی بمحبی السّنّه صالحانی و گاهی با مام صالحانی تعبیر کرده کما لا یخفی علی ناظره

وجه هجدهم: روایت مطرزی

وجه هیجدهم آنکه ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت سابقه حموینی در روایت شهردار واضح و آشکار شد و نیز حموینی در فرائد السمطین گفته

انبانی الشیخ ابو طالب بن الحسین بن عیید اللہ عن محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار إجازة عن برهان الدین أبي الفتح ناصر بن أبي المکارم المطرزی إجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم قال ابنا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فيما کتب الى انبانا ابو الفتح کتابه انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه حدّثنا اسحاق بن محمد حدّثنا احمد بن زکریا بن طهمان حدّثنا محمد بن خالد حدّثنا الحسن بن اسماعیل عن ایه عن زياد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ایه عن جده صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم كنت انا و علی نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك التور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسمًا في صلب عبد الله و قسمًا في صلب أبي طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احبه فبحبی احبه و من ابغضه فيبغضی ابغضه

فهذا المطرزی ابو الفتح ناصر للحق الزاهر فاتح باب الصیدق الباهر مطرز للصواب بالطراز الفاخر کاسر ظهر کل معاند فاجر هادر راس کل منکر خاسر فالحمد لله فی الاٰول و الاٰخر و له الشکر فی الباطن و الظاهر علی توالي انعامه المتوافر و تواتر افضاله

المتكاثر

وچه نوزدهم احتجاج قاسم خوارزمی بحديث نور

ووجه نوزدهم آنکه ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی در شرح دیوان ابو العلاء در شرح عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطھار، ج ۱۷، ص: ۱۲۹

له الجوهر السارى يوھم شخصه يجوب إلیه محتدا بعد محتد

می فرماید هذا من

قوله كنت انا و على نورا بين يدي الله عز و جل من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم نقل ذلك التور الى صلبه فلم ينزل ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصيير قسمى في صلب عبد الله و قسم على في صلب أبي طالب فعلى مني و انا منه

فهذا العالم الحازم ابو محمد القاسم الذى هو لشاعر الفضل و البراعة راسم و بتحقيقه و تنقيذه لوساوس الخاطفين حاسم قد حسر القناع و شمر الذيل و كشف عن ساق الجد و الاجتهد فى تشييد مبانى السداد و الرشاد و بلغ فى نصرة الحق اقصاه و وصل فى تاييد الصدق منتهاءه و اثبت الحديث الشريف قطعا و جزما و يقينا و حتما فلم يدع مقالا لقائل و لا مساغا لمكابر مجادل فجرع المنكريين مرارات الغصص و ضيق عليهم الفرض و اذا قفهم الشع النغض فهم مكابدون لأنواع العزل و المضض مقاسون صنوف النصب و الجرض قد اظلمت من تفاقم القلق و تراكم الحق فى اعينهم الدنيا المشرقة و وقعوا من الحيرة و السدم فى المهامه المردية و المجاهل الموبقه و عقائل محمد و نفائس مفاحر و روائع ما ثر و جلالئ فضائل صدر الافضل بر متبعين افادات محققين امثال مخفى نيسىت ياقوت حموى در كتاب معجم الأدباء گفته القاسم بن الحسين بن محمد ابو محمد الخوارزمي صدر الافضل حقا و واحد الدهر في علم العربية

عقبات الانوار في امامية الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٠
صدق ذو الخاطر الوقاد و الطبع التقاد و القرىحة الحاذقة و النحيرة الصادقة برع في علم الادب و فاق في نظم الشعر و نثر الخطاب فهو انسان عين الزمان و غرة جبهة هذا الاواني سالته عن مولده فقال مولدي في الليلة التاسعة من شعبان سنة خمس و خمسمائة و خمسين و خمسمائة و حضرت في منزله بخوارزم فرأيت منه صدرا يملأ الصدر ذا بهجة سنية و اخلاق هنية و بشر طلق و لسان ذلق فملا قلبي و صدرى و اعجز وصفه نظمي و نثري و استندته من قوله فانشدني لنفسه بمنزله في خوارزم في سلح ذى القعدة سنة ست عشرة و ستمائة يا زمرة الشعراء دعوة ناصح لا تاملوا عند الكرام سماحة ان الكرام باسرهم قد اغلقوا باب السماحة و ضيغوا المفاتحة و رايته شيخا بهي المنظر حسن الشيبة كيرها سمينا بدينا عاجزا عن الحركة و كان له في حلقة حوصلة كبيرة و قلت له ما مذهبك فقال حنفي و لكن لست خوارزميا لست خوارزميا يذكرها انما اشتغلت بنجارة فأرى اهلها نفي عن نفسه ان يكون معتزليا رحمة الله ثم قال ياقوت بعد نقل بعض اشعاره و قال بعض الفضلاء الخراسانية في الامام صدر الافضل يمدحه ان للعالمين فخرا و زينا و جمالا يجعل عن كل شين يفتى وافي العلوم نقاب مثله ما رأيت قط بعيني ليس ذاك الفتى المبرّز الا افضل الناس قاسم بن الحسين و عبد القادر حنفي

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣١
در جواهر مضيئه گفته القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمى النحوى ولد سنة خمس و خمسين و خمسماهه تفقه على أبي الفتح ناصر بن عبد السيد المطربى واخذ عنه العربية و له تصانيف شرح المفصل سماه التحبير ثلث مجلدات و شرح سقط الزند والتوضيح فى شرح المقامات والزوايا والخنایا فی النحو و له بداعی الملحق قتله التتار سنة سبع عشرة و ستمائة و جلال الدين سیوطی در بغية الوعاء گفته قاسم بن الحسين بن محمد ابو محمد الخوارزمی قال ياقوت صدر الافضال حقا و اوحد الدهر فی علم العربية صدق الواقاد و الطبع النقاد برع فی علم الادب و فاق فی نظم الشعر و نثر الخطب فهو انسان عین الزمان و غرة جبهه هذا الاوان ولد تاسع شعبان سنة خمس و خمسماهه و كان حفريا سنيا ذا بهجهه ستيه و اخلاق هنيهه و بشر طلق و لسان ذلق صنف التحبير فی شرح المفصل بسيط السیکه فی شرحه متوسط المحترء فی شرحه صغير شرح سقط الزند شرح المقامات شرح الانموذج السیر فی الاعراب شرح الابنیه الزوايا والخنایا فی النحو المحصل فی البيان وغير ذلك و نیز سیوطی در اشباء و نظائر گفته قال ياقوت حدثني صدر الافضال قال كتب الى الصوفی المعروف بالصواب يسألنى عن قول حسان رضي الله تعالى عنه فمن يهجو رسول الله منكم و يمدحه و ينصره سواء و قولهم ان فيه ثلاثة عشر مرفوعا فاجبته افدى اماما و ميض البرق منصرع من خلف خاطره الوقار حين خطأ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٢

يعنى الصواب لدينا من مباحثه و ما درى ان ما يعد الصواب خطا الذى يحضرنى فى هذا البيت من المرفوعات اثنا عشر فمنها قوله فمن يهجو فيها ثلاث مرفوعات المبتدأ و الفعل المضارع و الضمير المستكן و منها المبتدأ المقدر فى قوله و يمدحه و المعنى و من يمدحه فيكون هنا على حسب المثال الاول ثلاث مرفوعات ايضا و منها المرفوعات فى قوله و ينصره احدهما الفعل المضارع و الثاني الضمير المستكן فيه و منها المرفوعات الاربعة فى قوله سواء اثنان من حيث انه فى مقام الخبر من المبتدئين و اثنان اخران من حيث ان فى كل واحد ضميرا راجعا الى المبتدأ فهذا يا سيدى جهد المقل و غير مرجو قطع المدى من الكل و محمود بن سليمان كفوى در كتاب اعلام الاخيار گفته الشيخ الكامل الفاضل القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمى النحوى ولد سنة خمس و خمسين و خمسمائة تفقه على أبي الفتح برهان الدين ناصر بن المكارم عبد السيد المطرزى و اخذ عنه عن أبي المويد موفق بن احمد المكى عن نجم الدين عمر النسفي عن أبي اليسير البذوى عن أبي منصور الماتريدى عن أبي بكر الجوزجانى عن محمد بن عبد الله حنيفه رحمهم الله تعالى و اخذ العربية عنه عن الزمخشري و له تصانيف منها شرح المفصل للعلامة الزمخشري فى النحو سماه التحبير فى ثلاث مجلدات و شرح سقط الزند و التوضيح فى شرح المقامات و الزوايا و الخبايا فى النحو و له بدائع الملح قتله التتر سنة سبع عشرة و ستمائة و على بن سلطان محمد الحنفى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٣

القارى در اثمار جنية گفته القاسم بن الحسن الخوارزمى النحوى له تصانيف منها شرح المفصل سماه التحبير ثلاث مجلدات و شرح سقط الزند و التوضيح فى شرح المقامات و الزوايا و الخبايا فى النحو و له بدائع الملح قتله التتار سنة سبع عشرة و ستمائة

وجه بيستم: روایت رافعی

وجه بيستم آنکه امام الدین ابو القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن محمد الحموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته اخربنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف البرزالی بقراءتی علیه بسفح جبل قاسیون مما میلی عقبه دمر ظاهر مدینه دمشق المحروسة قلت له اخربک الشیخ احمد بن الفرج بن علی بن الفرج الاسمی إجازه فاقر به و اخربنی الشیخ جمال الدین احمد بن محمد بن محمد المعروف بدکویه القزوینی و غیره إجازه بروایتهم

عن الشیخ الامام امام الدین ابی القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی إجازه انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن ابی صالح الجبلی قال انبانا ابو البرکات هبة الله بن موسی السیفطی قال انبانا القاضی ابو المظفر هناد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسی بن کریب قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن یزید القاضی حدثنا الليبیب بن سعید عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابی هریره عن النبي صلی الله علیه و سلم انه قال لما خلق الله تعالى ابا البشر و نفح فیه من روحه التفت آدم یمنه العرش فاذ انور خمسة اشباح سجدا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٤

و رکعا قال آدم يا رب هل خلقت احدا من طين قبلى قال لا يا آدم قال فمن هؤلاء الخمسة الذين اراهم في هيئتي و صورتى قال هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائهم لولاهم ما خلقت الجنّة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السیماء و لا الارض و لا الملائكة و لا الانس و لا الجن فانا محمود و هذا محمد و انا العالى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسين آليت بعزّتى انه لا ياتيني احد بمثقال حبة من خردل

من بعض احدهم الا ادخلته ناري و لا ابالى يا آدم هؤلاء صفوتي بهم أنجيمهم و بهم اهلكهم فإذا كان لك الى حاجة فهو لاء توسل فقال النبي صلّى الله عليه و سلم نحن سفينه النجاة من تعليق بها نجى و من حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجة فليسأل بنا اهل البيت فهذا عبد الكرييم بن محمد الرافع رافع لواء الفضل و النقد و الفقاھة امام ائمۃ النبل و المجد و النباء رئيس اصحاب الشرف و الظرف و الواجهة

روى الحديث الشريف ارغاما لآناف ارباب الانكار و الجحود و حسمما لعضيهات ائمۃ الفريء و الكثود و جزما لشافه اهل المدق و التخليط و هدما لدار المنهمكين في التعميس والتخييط

وجه بيست ويكم: نظم عطار مشتمل بر حديث نور

وجه بيست ويكم آنکه شیخ فرید الدین محمد العطار النیسابوری در اسرار نامه گفته
تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا گردد بتو اسرار آسان
فهذا فرید الدین العطار و هو فرید دهره و وحید عصره و قریع
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۳۵

زمانه و عمید اوانيه قد تعطرت الاکوان بروائح مأثره و تنفتح العوالم بنفحات مفاخره قد درأ في صدور الفاجرين الرائغين و دفع في نحور الخاسرين الزائغين و جعل سعى المبطلين للحديث الشريف كرماد اشتدت به الزريح و وجہ الى الجاحدين المکابرین سهما مصمیا لا۔ یشوی من التقریع و التقبیح حيث اثبت قطعا و جزما و بتا و حتما اتحاد نور النبی و الوصی صلوات الله و سلامه عليهمما و الهمما ما اختلف الابکار و العشی فرغم انف كل منکر جاحد حاقد غوى و شید بنسیان الحق المشرق الوضی

وجه بيست و دوم: روایت ابوالریبع کلاعی

وجه بيست دوم آنکه ابوالریبع سلیمان بن موسی بن سالم الكلاعی البلنی المعروف بابن سبع این حديث شریف را در کتاب الشفاء که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه بذکر آن گفته شفاء الصدور لابن سبع الامام الخطیب أبي الریبع سلیمان البستی روایت نموده چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الاکتفاء گفته و عنه أى عن علىّ بن أبى طالب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم خلقت أنا و على من نور واحد يسّع الله على متن العرش من قبل ان يخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الى مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم قسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب أبي طالب فاختارنی بالنبؤة و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و اشتق لنا اسماء من اسمائه فالله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۳۶

محمود و انا محمد و الله الاعلى و هذا على اخرجه ابن الاسبوع الاندلسي في كتابه الشفاء انتهى
فهذا ابن سبع الكلاعی الذي منکر فضلہ يستحق السبّ الشیّباع و جاحد نبله یلیق القصب و القذاع کلأ اتباعه عن الجنوح و الزیغ الى فطیع الانکار و صانهم عن الاقتحام و التردی في هوة الخسار و البوار حيث روی الحديث الشريف في كتابه الشفاء الشافی لارباب الالباب و الابصار و سلیمان بن موسی بن سالم از مشاهیر حفاظ اعاظم و نحاریر محدثین افاحم و اجله معتبرین ذوی المکارم و اعلام اثبات حائزین مغانم است صاحب تصانیف عدیده و مدون توالیف مفیده و بقیه اعلام اثر و یادگار اکابر ذوی الخطر بوده و مهارت و

بصارت در حديث داشته و علم حفظ و جمع و معرفت جرح و تعديل افراسته و مواليد و وفيات اکابر عالي درجات را ذاکر و بر اهل زمان خود خصوصاً متاخرین درین باب متقدم و ماهر و خط او در اتقان و ضبط بی نظیر و بتعديل و خودش در تبحیر در ادب و بلاغت و انشاء رسائل فرد و بی مثیل و بجودت نظم و خطبه خوانی و پرگوئی و ادراک مقصود و حسن سرو و لطف سیاق موصوف و بتکلم از جانب ملوک در مجالس شان و تبیین مرادات شان بر منابر در محافل معروف الى غير ذلك ذہبی در تذكرة الحفاظ گفته الكلاعی الامام العالی الحافظ البارع محدث الاندلس و بلیغها ابو الریبع سلیمان بن موسی بن سالم بن حسان الحمیری الكلاعی البنی و لد سنۃ خمس و ستین و خمسماۃ قال ابو عبد الله الابار سمع بنسیة ابا العطاء بن البرید و ابا الحجاج بن ایوب و ارتحل فسمع ابا القاسم بن حبیش و ابا بکر بن الجد و ابا عبد الله بن زرقون و ابا عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٧

بابن النجار و ابا محمد عبید الله و ابا محمد بن نوبه و ابا الولید بن راشد و ابا محمد الفرس و ابا عبد الله بن عروس و ابا محمد بن جمهور و نخبه بن یحیی و خلقاً سواهم و اجاز له ابو العباس بن مضاء و ابو محمد عبد الحق الاژدی صاحب الاحکام و آخرون و عنی اتم عنایة بالتنقید والروایة و كان ااماً في صناعة الحديث بصیراً به حافظاً حافلاً عارفاً بالجرح و التعديل ذاكراً للمواليد والوفيات يتقدم اهل زمانه في ذلك و في حفظه اسماء الرجال خصوصاً من تأخر زمانه و عاصره كتب الكثیر و كان خطه لا نظير له في الاتقان و الضبط مع الاستبخار في الادب والاستهثار بالبلاغة فرداً في انشاء الرسائل مجیداً في النظم خطيباً فصیحاً مفوّهاً مدركاً حسن السرد و المساق لما ينقله مع الشارة الانیقة والزی الحسن و هو كان المتكلّم عن الملوك في زمانه في المجالس المبين عنهم لما يرومونه في المحافل على المنابر ولی خطابة بنسیة في اوقات و له تصانیف مفيدة في فنون عدیده الف المكتفى في مغازی المصطفی و الثلة الخلفاء في اربع مجلدات و له مؤلف حافل في معرفة الصیحاء والتّابعین و كتاب مصباح الظلم يشبه الشهاب و كتاب اخبار البخاری و كتاب الأربعين و غير ذلك و إليه كانت الرحله للأخذ عنه انتفع به في الحديث كل الانتفاع اخذت عنه كثيراً قلت حدث عنه ابو العباس احمد بن العماد قاضی تونس و طائفه قال ابن مسدي لم الق مثله جلاله و نبلاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٨

و ریاسه و فضلاً و كان ااماً مبرزاً في فنون من منقول و معقول و موزون و مثبور جامعاً للفضائل برع في علوم القرآن و التجوید اماً الادب فكان ابن نجده و هو ختام الحفاظ ندب لدیوان الانشاء فاستعنی اخذ القراءات عن اصحاب ابن هذیل و ارتحل و اختص بابی القاسم بن حبیش بمرسیة اکثرت عنه قال الابار كان رحمه الله ابداً كان يحدّثنا انّ السبعین منتهی عمره لرؤیا رآها و هو آخر الحفاظ و البلوغ بالاندلس استشهد بكاییه تنسیه على ثلثة فراسخ من مرسیة مقبلًا غير مدبر في العشر من ذی الحجه سنۃ اربع و ثلثین و ستمائے قال الحافظ المنذری توفی شهیداً بید العدو و كان مولده بظاهر مرسیة في مستهل رمضان سنۃ خمس و ستین سمع بنسیة و مرسیة و اشیلیة و غرناطه و شباطه و مالقه و سنته و دانیة و جمع مجالس تدلّ على غزاره علمه و كثرة حفظه و معرفته بهذا الشأن كتب إلينا بالاجازة سنۃ اربع عشره و نیز ذہبی در عبر فی خبر در وقایع سنۃ اربع و ثلثین و ستمائے گفته و ابو الریبع الكلاعی سلیمان بن سالم البنی الحافظ الكبير صاحب التصانیف و بقیه اعلام الاثر بالاندلس و لد سنۃ خمس و ستین و خمسماۃ سمع ابا بکر بن الجد و ابا عبد الله بن زرقون و طبقتهما قال الابار كان بصیراً بالحديث حافظاً حافلاً عارفاً بالجرح و التعديل ذاكراً للمواليد والوفيات يتقدم اهل زمانه في ذلك خصوصاً من تأخر زمانه و لا نظير لخطه في الاتقان و الضبط مع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٣٩

الاستبخار في الادب والبلاغة كان فرداً في انشاء الرسائل مجیداً في النظم خطيباً مفوّهاً مدركاً حسن السرد و المساق مع الشارة الانیقة و هو كان المتكلّم عن الملوك من مجالسهم و المبين لما يريدون على المنبر في المحافل ولی خطابة بنسیة و له تصانیف في عدّه فنون استشهد بكاییه تنسیه بقرب بنسیه مقبلًا غير مدبر في ذی الحجه و يافعی در مرآة الجنان در وقایع سنہ مذکوره گفته الحافظ ابو

الربيع الكلاعى سليمان بن موسى البنسى صاحب التصانيف و بقية اعلام الاثر توفى بالandalus قال البار و كان قد فاق اهل زمانه و تقدم على اقرانه عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد و الوفيات لا نظير له فى الاتقان و الضبط مع الادب و البلاغة و كان فردا فى انشاء الرسائل مجیدا فى النظم خطيبا مهيبا مفوها مدركا حسن السيرد و السياق مع الشارة الانیقة متتكلما عن الملوك فى مجالسهم مبينا لما يريدونه على المنابر فى المحافل ولى الخطابة و له تصانيف فى عده فنون استشهد مقبلا غير مدبر فى ذى الحجّة و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو الربيع الامام الحافظ البارع محدث الاندلس و بلغها سليمان بن موسى بن سالم بن حسان الكلاعى الحميرى البنسى ولد سنة ٥٦٥ و سمع ابا القاسم بن حييش و خلقا و اجاز له ابن مضاء و ابو محمد عبد الحق صاحب الاحكام و اعنى بهذا الشأن اتم عناية و كان اماما فى صناعة الحديث بصيرا به حافظا عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ١٤٠

و الوفيات مقدم اهل زمانه في ذلك و في حفظ اسماء الرجال مع الاستبخار في الادب و الاستهتار بالبلاغة فردا في الانشاء له الاكتفاء في المغازى و كتاب في معرفة الصيحة و التابعين حافل و غير ذلك ولد سنة ٥٦٥ مستهل رمضان و مات شهيدا بيد العدو في عشرى ذى الحجّة سنة ٦٣٤ اجاز له المنذرى و محمد بن يوسف شامي در سبل الهدى در ذكر شرح رموز كتاب خود گفته او ابا الربيع فالثقة الثبت سليمان بن سالم الكلاعى و احمد بن محمد المقرى در نفح الطيب عن غصن الاندلس الرطيب گفته و كانت وقعة اينجعه التي قتل فيها الحافظ ابو الربيع الكلاعى رحمه الله تعالى يوم الخميس لعشر بقين من ذى الحجّة سنة اربع و ثلاثين و ستمائة و لم يزل رحمه الله تعالى متقدما امام الصنوف زحفا الى الكفا مقبلا على العدو ينادي بالمنهزمين اعن الجنة تفرون حتى قتل صابرا محتسبا برد الله تعالى مضجعه و كان دائما يقول ان منتهى عمره سبعون سنة لرؤيا رآها في صغره فكان كذلك و رثاه تلميذه الحافظ ابو عبد الله بن البار بقصيدته الميمية الشهيرة التي اولها التما باشلاء العلاء و المكارم تقد باطراف القنا و الصوارم و عوجا عليها مادبا و مفازة مصارع خصت بالطلى و الجمامج نحيي وجوها في الجنان و جيهه مجاسد من نسج انطبا و اللهازم و هي طويله و من شعر الحافظ أبي الربيع المذكور توالى ليال للغواية جون و وافي صباح للرشاد مبين ركاب شباب أزمعت عنك رحله

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٤١

و جيش مشيب جهزته منون و لا اكذب الرّحمن فيما اجنه و كيف و لا يخفى عليه جنин و من لم يخل ان الرياء يشينه فمن مذهبى ان الرياء يشين لقد ريع قلبي للشباب و فقده كما ريع بالعلق الفقير ضئين و المني و خط المشيب بلمّتى فخطت بقلبي للشجون فنون و ليل شبابى كان انصر منظرا و انفق مهما لاحظه عيون فآها على عيش تكدر صفوه و انس خلا منه صفا و حجون و يا ويح فودى او فوادى كلّما تزيد شيبى كيف بعد يكون حرام على قلبي سكون بعزة و كيف مع الشّيب الممض سكون و قالوا شباب المرء شعبه جنة فما لى عراني للمشيخ جنون و قالوا ش JACK الشّيب حدثان ما اتى و لم يعلموا ان الحديث شجون و قال ايضاً مولى الموالى ليس غيرك لى مولى و ما احد يا رب منك بذا اولى تبارك وجه وجهت نحوه المني فاوزعها شكراء و اوسعها طولا و ما هو الا وجهاك الدائم الذى اقل حلى عليائه يخس القولا- تبرأت من حولي إليك و قوتي فكن قوتى فى مطلبى و كن الحولا و هب لى الرضا ما لى سوى ذاك مبتغى و لو لقيت نفسى على نيله الهولا- و كان رحمة الله تعالى حافظا للحديث مبرزا فى نقهه تام المعرفة بطرقه ضابطا الاحكام اسانيده ذاكرا الرجاله ديان من الادب خطب بيلنسية و استفضلي و كان مع ذلك من اولى الحزم و البساله و الاقدام و الجزالة حضر الغزوات و باشر القتال بنفسه و ابلى بلاء حسنا

^{١٤٢} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

روى عن أبي القسم بن حبيش و طبقته و صنف كتاباً منها مصباح الظلم في الحديث والاربعون عن اربعين شيخاً لاربعين من الصحابة والاربعون الشياعية والشياعيات من حديث الصدفي و حلية الامالي في المواقف والعوالى و تحفة الزواد و نجعة الوراد و

المسنونات و الاكثارات و كتاب الاكتفاء في مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم و مغازي الثالثة الخلفاء و ميدان السابقين و حلبة الصيادين المصادقين في عرض كتاب الاستيعاب ولم يكمله المعجم فيمن وافقت كنيته زوجته من الصحابة و الاعلام باخبار البخاري الامام و المعجم في مشيخة أبي القاسم بن حبيش و برنامج روایاته و جنى الرّطب في سنى الخطب و نكتة الامثال و نفثة السحر الحلال و جهد النصيح في معارضه المعروى في خطبة الفصيح و الامثال لمثال المبهج في ابتداع الحكم و اختراع الامثال و مفاوضة القلب العليل و منابذة الامل الطويل بطريقة المعروى في ملقي السبيل و مجازفة اللحن للاحن الممتحن مائة مسئلة ملغزة و نتيجة الحب الصميم و زكاة المنشور و المنظوم في مثال النعل النبوية على لابسها الصلوة و السلام قال ابن رشيد لو قال و زكاة النثير و النظيم لكان احسن و له كتاب الصحف المنشورة في القطع العشرة و ديوان رسائله سفر و ديوان شعره سفر و تاج الدين دهان مكي در كفایه المتطلع که در ان مرویات شیخ خود حسن عجمی جمع نموده گفته كتاب الاكتفاء في مغازي المصطفی و الثالثة الخلفاء تالیف امام أبي الربيع سليمان بن موسى بن سالم الكلاعی اخیر به عن الشیخ احمد بن

^{١٤٣} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص :

محمد القشاشى عن العلامتين الشمس محمد بن احمد الرملى و الشيخ عبد الرحمن بن الشیخ عبد القادر بن فهد فالثانى عن عمّه العلامه محمد جار الله بن الحافظ عبد العزيز بن والده الحافظ عبد العزيز بن الحافظ عمر بن فهد و الاول عن العلامتين قاضى القضاة زكريا بن محمد الانصارى و الرحمة شرف الدين عبد الحق بن محمد السنباطى قال ثلثتهم انابه الامام الحافظ ابو الفضل محمد بن النجم محمد بن فهد المکى العلوى اذنا عن العلامه برهان الدين ابراهيم بن موسى بن ايوب الانباسي و أبي اليمن محمد بن احمد الطبرى إجازة قال انابه ابو عبد الله محمد بن جابر بن محمد بن قاسم الوادى شيء اذنا قال انابه قاضى الجماعة ابو العباس احمد بن محمد بن الحسن الغمار سمعا لجميعه الا يسيرا منه فأجازه قال انابه مؤلفه الامام ابو الريبع سليمان بن موسى الكلاعي سمعا لما فيه من سيره ابن اسحاق و إجازة لباقيه ان لم يكن سمعا لجميعه لضياع مني فذكره

وجه بیست و سوم: روایت کنجدی

وجه بست و سوم آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی این حدیث شریف را بدو طریق در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده و بابی خاص برای آن و ذکر مؤیدات عدیده آن عقد فرموده و تصریح صریح بثبوت آن کرده چنانچه در کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گفته الباب السابع و الشمانون فی انّ علیاً خلق من نور التّبی صلی اللّه علیه و سلم اخیرنا ابراهیم بن یوسف کات الخشوعی بمسجد الربوہ من غوطہ دمشق اخیرنا الحافظ علی بن الحسن اخیرنا ابی القسم

^{١٤٤} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا على بن محمد بن عبد الله العدل اخبرنا ابو على الحسن بن صفوان حدثنا محمد بن سهل العطار حدثني ابو ذكوان حدثني حرب بن بيان الضرير من اهل قيسارية حدثني احمد بن عمر و حدثنا احمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزرى عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي خلق الله قضيما من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعشى فشق منه نصفا فخلق منه نبيكم و النصف الآخر على بن أبي طالب ع اخرجه امام اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه

و هو في كتابيهما و أخبرنا أبو إسحاق الدمشقي أخبرنا أبو القسم الحافظ أخبرنا أبو غالب بن البناء أخبرنا أبو محمد الجوهرى أخبرنا أبو على محمد بن أحمد بن يحيى حدثنا أبو سعيد الترمذى حدثنا أبو الأشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سليمان قال سمعت رسول الله يقول كنت أنا و علي نورا بين يدي الله مطينا بيسير ذلك النور و يقدسه قيل إن

يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقت في صلب عبد المطلب فجزء أنا و جزء على قلت هكذا أخرجه محدث الشام في تاريخه في الجزء الخمسين بعد الثلاثمائة قبل نصفه ولم يطعن في سنته ولم يتكلم عليه وهذا يدل على ثبوته عندنا

عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٤٥

بابن المقير البغدادي بدمشق عن أبي الفضل محمد الحافظ اخبرنا ابو نصر بن على حدثنا ابو الحسن على بن محمد المؤدب حدثنا ابو الحسن الفارسي حدثنا احمد بن سلمة النمرى حدثنا ابو الفرج غلام فرح الواسطى حدثنا الحسن بن على عن مالك بن انس عن أبي سلمة عن أبي سعيد قال سال ابو عقال النبي صلی اللہ علیہ و سلم فقال يا رسول اللہ من سید المسلمين و ساق الکنجی الروایہ بطولها و فی آخرها فقلت يا رسول اللہ فایهم احبت إلیک قال على فقلت و لم ذلک قال فقال لاني خلقت انا و على بن أبي طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته آخر القوم قال ويحك يا با عقال أليس قد اخبرتك انى خير النبین وقد سبقونی بالرسالة و بشرونی من قبلی فهل ضرّنی شيء إذ كنت آخر القوم انا محمد رسول اللہ و كذلك لا يضر علیا إذا كان آخر القوم ولكن يا با عقال فضل على على سائر الناس كفضل جبرئيل على سائر الملائكة

قلت هذا حديث حسن عال و فيه طول انا اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه

ابن الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي بحلب اخبرنا محمد بن اسماعيل الطرسوسي اخبرنا ابو منصور

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٤٦

محمد بن اسماعيل الصيرفى اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبرنا الحسين بن ادريس التسترى حديثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصيرفى البصري حدثنا فضال بن جبير حدثنا ابو امامه الباهلى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقنى و علينا من شجرة واحدة فانا اصلها و على فروعها و فاطمة لفاحها و الحسن و الحسين ثمرها فمن تعلق بعصب من اغصانها نجا و من زاغ عنها هوى و لو ان عبد الله بين الصفا و المروءة الف عام ثم الف عام ثم لم يدرك محبتنا اكبه الله على منخريه في النار ثم تلا-قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى قلت هذا حديث حسن عال رواه الطبرانى في معجمه كما اخرجهنا و رواه محدث الشام في كتابه بطرق شتى فمن ذلك ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعيد بن الموقف الخازن النيسابورى ببغداد و ابراهيم بن عثمان الكاشغرى بنهر معلى قالا- اخبرنا الحافظ ابو القسم على بن الحسن الشافعى اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن فارس بن كردى اخبرنا ابو البركات احمد بن عبد الله بن على المقرى اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزهرى الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن موسى بن زنجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله

١٤٧ ص: ج١٧، الاطهار، ائمۃ الانوار في امامۃ الانوار

يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات و على تجاهه فاومنى الى على فاتينا النبي صلى الله عليه وسلم و هو يقول ادن مني يا على فدني منه على فقال ضع خمسك في خمسى يعني كفتك في كفى يا على خلقت انا و انت من شجرة اانا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها دخل الجنة يا على لو ان امتى قاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كالاوثار ثم ابغضوك لاكبهم الله في النار

رواه في ترجمة على من كتابه و أخبرني الشیخان النیسابوری و الكاشغری عن الحافظ ابو القسم اخبرنا ابو بکر محمد بن الحسین المقری و غيره قالوا اخبرنا ابو الحسین بن المهدی اخبرنا ابو الحسن علي بن عمر الحربي حدثنا ابو العباس اسحاق بن مروان القطان

حدّثنا أبي حدّثنا عبيد بن مهران العطار حدّثنا يحيى بن عبد الله بن الحسن عن أبيه و عن جعفر بن محمد الصادق عن أبيهما عن جدهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن في الفردوس لعيناً أحلى من الشهد وألين من الزبد و أبرد من الثلج و أطيب من المسك ففيها طينة خلقنا الله تعالى منها و خلق منها شيعتنا من لم يكن من تلك الطينة فليس منا و لا من شيعتنا و هي الميثاق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ١٤٨

الذى اخذ الله عز و جل عليه ولاية على بن أبي طالب عليه السلام

قلى

قال الخطيب عقیب هذا الحديث فی كتابه قال عیید فذکرت لمحمد بن حسین هذا الحديث فقال صدقک یحیی بن عبد الله هکذا اخیرنی أبی عن جدی عن النبی صلی الله علیه و سلم اخیرنا یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی بحلب و الحافظ محمد بن محمود بن الحسن النجاشی ببغداد و الحافظ خالد بن یوسف النابلی بدمشق اخیرنا الامام ابو الیمن زید بن الحسن الکندی بدمشق اخیرنا القزار اخیرنا الحافظ احمد بن علی بن ثابت الخطیب اخیرنی ابو القاسم علی بن عثمان الدقاقد حدّثنا محمد بن اسماعیل الوراق حدّثنا ابو اسحاق ابراهیم بن الحسین بن داود القطان سنّة احدی عشر و ثلاثمائة حدّثنا محمد بن خلف المروزی حدّثنا موسی بن ابراهیم المروزی حدّثنا موسی بن جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه قال قال رسول الله خلقت انا و هارون و عمران و یحیی بن زکریا و علی

قلت هذا حديث حسن: هكذا، وإن حافظ العادة، فكتابه وتابعه محلّث الشام كما أخوه حنّان سوء فهذا الكتبجـ صالحـ كفـاية الطالـبـ

^{١٤٩} علاقات الانهار، فـ. امامية الانتماء الاطهار، ٢١٧، صـ.:

الحادي عشر لجميل الفضائل والمناقب المرتقبى بفضله وكماله الى رفع المناصب قد اثبت الحديث الشريف عيضاً القلب كلّ منكر عاشر
خائب و ايقاعاً لصدر كلّ ممادق عن الحقّ ذاهب و ثبوت اين حديث شريف چنانچه از تصريح علامه کنجی درین عبارت و ذکر
مؤیدات عدیده و شواهد سدیده آن ظاهرست همچنان از صدر کتابش لائح و واضح است که در ان تصريح کرده باانکه درین کتاب
احادیث صحیحه نقل کرده چنانچه در کفاية الطالب بعد حمد و صلاة گفته یقول العبد الفقیر محمد بن یوسف بن محمد الکنجبی
اما بعد فانی لما جلست يوم الخميس لست ليال بقين من جمادی الآخرة سنة ٦٤٧ سبع و اربعين و ستمائة بالمشهد الشريف بالحسباء
من مدينة الموصل و دار الحديث المهاجرية حضر المجلس صدور البلد من النقباء والمدرسين و الفقهاء و ارباب الحديث فذكرت
بعد الدراس احاديث و ختمت المجلس بفصل في مناقب اهل البيت عليهم الصَّلَوةُ و السَّلَامُ فطعن بعض الحاضرين بعدم معرفته بعلم
النقل في حديث زيد بن ارقم في غدير خم

وفي حديث عمّار في قوله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن أحبك و صدق فيك فدعتنى الحمية لمحبتهم على
املاء كتاب يشتمل على بعض ما رويانا عن مشايخنا في البلدان من احاديث صححه من كتب الائمة والحافظ في مناقب امير المؤمنين
على الذي لم نيل رسول الله صلى الله عليه وسلم فضيله في آبائه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ١٥٠

و طهارة في مولده ألا هو قسيمة فيها تأسيا بما

رويناه عن علي بن عبد الصمد السخاوي امام القراء بجامع دمشق و على بن هبة الله بن سلامة بن الجميزي الخطيب بمصر و عبد الله بن الحسين بن رواحة بحلب و غيرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد السيلفي انبنا القاضي ابو المحسن عبد الواحد بن اسماعيل الروياني اخبرنا ابو غانم احمد بن علي الكراعي انباء عبد الله بن الحسين التضري انباء الحرف بن أبي أسامة حدثنا محمد بن كنافة ثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يحب القوم ولئن يلحق بهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب

و في روایة رجل يجالس المصلين و لا يصلی الا قليلا و يجالس الصائمين و لا يصوم الا قليلا و يجالس المجاهدين و لا يجاهد الا قليلا فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم اولئک قوم لا يشقى بهم جليسهم
وابتدانا بما وقع التزاع فيه فلما تم الاملاء بعون الله و توفيقه بيضناه برسم خزانة اشرف بنيه في عصرنا الذي علا الناس بضرامته و بهرهم بر جاحتهم و ساهمهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم شرف آل رسول الله صلی الله عليه و سلم تاج الدين أبي المعالى محمد بن نصر نصیر المؤمنین اسبغ الله عليه ظلّ المواقف الشريفة بمحمد و آله الطاهرين وقد وسمته بكفاية الطالب في مناقب امير المؤمنین على بن أبي طالب و كنجي از مشاهير حفاظ اعلام و ثقافت

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٥١

ایقاظ فخام و اثبات کملای عظام و معاریف نجای عالی مقامست نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن الصباغ در فصول مهمه فی معرفة الائمه از کتاب کفایة الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ ستوده چنانچه گفته و من کتاب کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبي طالب تالیف الامام الحافظ أبي عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنہما ان سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیت او مثل ابن الصیاغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون گفته کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبي طالب للشیخ الحافظ أبي عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی المتوفی سنۃ ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ أبي عبد الله محمد بن یوسف الکنجی المتوفی سنۃ ۶۵۸ ثمان و خمسین و ستمائے و لقب حافظ که ابن صباغ و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کنجی را ملقب باں ساخته اند لقب عظیم و مدح فخیم است ذهبي در تذكرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جرجایا گفته و الحافظ اعلى من المفید فی العرف كما ان الحجۃ فوق الثقة و نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در مجمع الوسائل فی شرح الشمائل گفته الحافظ المراد به حافظ الحديث لا- القرآن کذا ذکره میرک و یحتمل انه کان حافظا للكتاب و السینة ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة الف حدیث متنا و استنادا و الطالب هو المبتدی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ١٥٢

الراغب فيه والمحدث والشيخ والأمام هو الاستاذ الكامل والحجج من احاط علمه بثلاثمائة الف حديث متناول اسنادا واحوال رواته
جرحا و تعديلا و تارياخا و الحاكم هو الذى احاط علمه بجميع الاحاديث المروية كذلك وقال ابن الجوزى الرواى ناقل الحديث
بالاسناد والمحدث من تحمل روایته و اعتنى بدرایته و الحافظ من روی ما يصل إلیه و وعی ما يحتاج لدیه ازین عبارت واضحت
که در اصطلاح محدثین حافظ کسیست که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حديث را از روی متن و اسناد و کفی به شرف و
جلاله و شیخ ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشراوی که از اجله مشايخ اجازه شاه صاحبیت و محمد و فضائل او در مجلد
حديث مدینه العلم شنیدی در کتاب لواقع الانوار فی طبقات السادة الاخیار که سه تا نسخه عتیقه آن که یکی از آن محسیست بخط
میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار نزد این خاکسار موجودست بترجمه جلال الدین سیوطی گفته و کان الحافظ
ابن حجر يقول الشروط التي إذا اجتمع في الإنسان سمى حافظا هي الشهرة بالطلب والأخذ من افواه الرجال والمعروفة بالجرح و
التعديل لطبقات الرواية و مراتبهم و تمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك أكثر مما لا يستحضره مع استحضاره
الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ پس بنا بر این عبارت کنجی از اکابر مشهورین بطلب و اخذ از افواه رجال و
معروف بجرح و تعديل طبقات روات و مراتب شان و تمييز صحيح از سقیم بوده و مستحضرات او

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ١٥٣

درین یا ب زائد از غیر مستحضرات او بوده و میرزا محمد بن معتمد خان پدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحافظ یطلق هذا الاسم

على من مهر فى فن الحديث بخلاف المحدث حسب اين عبارت هم ظاهرست که گنجى از ماهرين در فن حديث بوده و لقب شيخ که صاحب کشف الظنون کنجى را بان ستوده نيز از القاب جليله و صفات جميله است که در اصطلاح اهل حديث استاد کامل را می گويند چنانچه حاجى محمد بلخى خليفه سيد على همدانى در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشيخ الحافظ گفت شيخى که حافظت و شيخ در اصطلاح اهل حديث استاد کامل را می گويند و حافظ کسى را می گويند که محيط باشد علم او بصد هزار حديث از روی متن و اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از اجله مشاهير و اکابر نحاريست و اعظم سنّيه بافادات او جابجا تمسک می نمایند غلام على از او بلگرامی که فضائل و مناقب او از اتحاف النباء مولوى صديق حسن خان و غيره ظاهرست در سبحة المرجان فى آثار هندوستان گفته الفصل الثاني فى ذكر العلماء اعلى الله مراتبهم قال صاحب کشف الظنون و هو الفاضل الحاج المعروف بالكاتب الجلى الاستبولي المتوفى سنة سبع و ستين و الف و من الغريب الواقع ان علماء الملة الاسلامية فى العلوم الشرعية و العقلية اكثراهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوى حيدر على نيز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در منتهى الكلام گفته و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسمى الكتب و الفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبرجين بتخریج احادیث کتاب مذکور کمر همت بر میان جان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۵۴

بسته‌اند حيث قال و خرج احادیث الهدایة فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنین و خمسین و ثمانمائه فی مولف متوسط الحجم سماه بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیه انه استووب ما وجده فیه من الاحادیث والاثار و نظر فی اسانیده و كان شافعی المذهب منصفا قليلاً للاعتراض بین دلیل مذهبہ و دلیل مذهب الحنفیة و ذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمه الکرام الاسلاف من غير اعتراض ولا تشنج بل بطريق الانصاف و بویه ابوابا و ذکر فی كل باب ما يناسبه من الاثار الى غير ذلك و هذا مؤلف مقبول و علق المولی ابوالسعید بن محمد العمادی عليه حاشیة ذکر فیها جل الاحادیث التي اخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابوحنیفة النعمان العالم الربانی فرغ من تاليفها سنة اثنین و ثمانین و تسعمائه و لقد اجاد فيها و افاد و سلک طریق السیداد من غير تعنت و عناد و قال فیه ايضا و خرج احادیثه الشیخ محی الدین عبد القادر بن محمد القرشی المصری المتوفی سنة سبع و ثلاثین و سبعمائه فی مؤلف لطیف سماه التفریعات لاحادیث الهدایة البیانات و اشتهر اسمه بالعنایة فی معرفة احادیث الهدایة انتهى و قال فیه ايضا و خرج احادیثه محی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنة خمس و سبعین و سبعمائه فی مؤلف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۵۵

ضم الحجم سماه العناية و نيز در منتهي الكلام گفته درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروح صحيح بخاری که در صحت و اعتبار ان هرگز ریبی پیرامون خواطر محدثین نمی گردد و خاصیة مجلدی از شرح کرمانی بمحض تایید آسمانی بهمرسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء و اوصله الى احسن ما تمّنه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثيق نوشته‌اند هر گاه بمطالعه آن مشرف شدم معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حديث جابجا تحقيق علامه خطابی را که شرح او مسمی باعلام السنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر شروح دیگر متقدّم است و وفاتش در سنه ۳۸۸ سیصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطعم نظر دارد و در مقامات متعدد عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اوّل که متعلق بغرضست آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتدین الرّدة عن الاسلام و لذلك قيده على اعقابهم و معناه التخلف عن الحقوق الواجبة كقوله ارتد فلان على عقيبه إذا رجع الى ورائه و لم یرتد بحمد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاء الاعراب الذين دخلوا في الاسلام رغبة و رهبة كعینیه بن حصین و نحوه انتهى و عبد الله بن محمد المطیری هم تمسک بافادات کنجی نموده و او را بلقب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره فی فضل آل بیت النبی و عترته الطّاهرہ گفته قال الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی

الشافعى في كتابه البيان في أخبار صاحب الزمان من الدلالة على كون المهدى

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٥٦

أبو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعى فى ذلك كتابا سماه بالبيان فى اخبار صاحب الزمان

وَحْدَةُ بَسْتَ وَجَهَادِمٍ: رِوَايَةُ مُحَمَّدٍ طَرَبِي

وجه بست و چهارم آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله الطبری در کتاب ریاض النصره فی فضائل العشره که خود شاه
صاحب درین کتاب در باب المطاعن از آن نقلها می‌آرند و والد ماجد شان هم از ان در ازاله الخفا در فضائل خلفا روایات بسیار
نقل کرده این حدیث را از مناقب و فضائل آن حضرت شمرده و با وصف نهایت تعصّب که بعض جا در احادیث شهیره صحیحه
مثل حدیث سدّ ابواب و غیره قدح کرده در ان جرجی نکرده بلکه فصلی خاص برای ذکر آن منعقد ساخته و عنوانی علیحده برای
آن نوشته چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانه قسم النبي صلی اللہ علیه وسلم فی نور کانا علیه قبل خلق الخلق
عن سلمان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم يقول كنت انا و على نورا بين يدي اللہ تعالیٰ قبل ان يخلق آدم باربعه عشر
الف عام فلما خلق اللہ آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء على اخرجه احمد في المناقب
فهذا محب الدین ابو العباس اظهر الحق و ازاح الشک و الوسواس و نضا نقاب

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٥٧

نقاب الارتباط و الالتباس و نكس رأس كلّ مهذار يتفوّه بما يأبه الفهم و القياس فاضاء في طرق المحائزين اضوء نبراس

وجه بیست و پنجم: روایت حموینی

ووجه بست و پنجم آنکه ابراهیم بن محمد بن بکر بن ابی الحسن بن محمد بن حمویه الجوینی این حدیث شریف را بطرق متعدده و اسانید متنوعه روایت نموده چنانچه در فرائد السلطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین گفته اخربنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف البورانی بقراءتی علیه بسفح جبل قاسیون مما یلی عقبة دمر ظاهر مدینة دمشق المحروسة قلت له اخربک الشیخ احمد بن الفرج الاموی إجازة فاقربه ح و اخربنی الشیخ الصالح جمال الدین احمد بن محمد بن محمد المعروف بدکویه القزوینی و غیره إجازة برروایتهم

عن الشيخ امام الدين أبي القسم عبد الكريم الرافعى القزوينى إجازة قالا انبانا الشيخ العالم عبد القادر بن أبي صالح الجبلى قال انبأ ابو البركات هبة الله بن موسى السبطى قال انبأ القاضى ابو المظفر هناد بن ابراهيم النسفى قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسى بن كريبا قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن يزيد القاضى حدثنا الليب سعيد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لما خلق الله تعالى ابا البشر و نفخ فيه من روحه التفت آدم يمنه العرش فإذا نور خمسة اشباح سجدا و ركعا قال آدم يا رب هل خلقت احد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٥٨

من طين قبلى قال لا يا آدم قال فمن هولاء الخمسة اللى اraham في هيئتي و صورتى قال هولاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك

هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من اسمائي لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا محمود وهذا محبب وانا العالى وهذا على وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن وانا المحسن وهذا الحسين آليت بعزمتى انه لا ياتنى احد بمثقال حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته نارى ولا ابابلى يا آدم هؤلاء صفوتي بهم أنجحهم واهلكرهم فإذا كان لك الى حاجة فهو لاء توسل فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن سفينه النجاة من تعلق بها نجى و من حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجة فليسأل بنا اهل البيت

ابناني ابو اليمين عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الدمشقى بمكة شرفها الله قال انبانا المؤيد بن محمد بن على الطوسي كتبه
انبانا عبد الجبار بن محمد الخوارى البىهقى انبانا الامام ابو الحسن على بن احمد الواحدى قال انبانا ابو محمد عبد الله بن يوسف انبانا
محمد بن حامد بن الحرت التميمى حدثنا الحسن بن عرفة حدثنا على بن قدامة عن ميسرة بن عبد الله عن عبد الكريم الجزرى عن
سعید بن جبیر عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول لعلى خلقت انا و انت من نور الله تعالى
اخبرنى السيد النسابة عبد الحميد بن فخار الموسوى ره
عقبات الانوار فى امامه الانمأة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٥٩

الحافظ قال حدثنا احمد بن يوسف بن خلاد النصيبي ببغداد قال حدثنا الحارث بن أبي أسامة التميمي قال حدثنا داود بن المحرر بن محمد قال حدثنا قيس بن الربيع عن عباد بن كثير عن أبي عثمان الرزى عن سلمان الفارسي رضى الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خلقت أنا و على بن أبي طالب من نور عن يمين العرش يسبح الله و يقدسه قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الى اصلاح الرجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب و قسمنا نصفين فجعل النصف في صلب أبي عبد الله و جعل النصف في صلب عم أبي طالب فخلقت من ذلك النصف و خلق على من النصف الآخر و استق الله تعالى من اسمائه اسما فالله عز و جل محمود وانا محمد و الله الاعلى و اخي على و الله فاطر و ابنتي فاطمة و انه حسن و ابني الحسن و الحسين و كان اسمى في الرسالة و النبوة و كان اسمه في الخلافة و الشجاعة فانا رسول الله و على سيف الله

ابناني ابو طالب بن الحسين الخازن عن ناصر بن أبي المكارم إجازة قال ابنا ابو المؤيد الموفق بن احمد إجازة ان لم يكن ساما عا
ابناني العزيز بن محمد عن والده أبي القسم بن عبد الكرييم إجازة قال اخربنا شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي
إجازة ابنا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو علي محمد بن احمد العطشى حدثنا ابو سعيد العدوى الحسين بن علي
علاقت الانوار بانواع الامان - ١٧ -

حدّثنا احمد بن المقدام العجلی ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیی المصطفیٰ محمدًا صلی اللہ علیہ وسلم يقول كنت انا و علی نورا بین يدی اللہ عز و جل مطیعاً یسیح اللہ ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق اللہ تعالیٰ آدم باربعۃ عشر الف سنۃ فلما خلق اللہ تعالیٰ آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عد المطلب فجزء انا و جزء علی

و بهذا الاسناد الى شهردار إجازة قال ابنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمданى كتابه ابنا الشريف ابو طالب الجعفري
نبأنا ابن مردویه الحافظ حدثنا اسحاق بن محمد بن علي خالد حدثنا احمد بن زكريّا حدثنا ابن طهمان حدثنا محمد بن خالد
الهاشمي حدثنا الحسن بن اسماعيل بن عباد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كتانا و على نورا بين يدي
الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينطلق
من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسمًا في صلب عبد الله و قسمًا
في صلب أبي طالب فعله متي وانا منه لحمه لحمي و دمه دمي و من احثه فحيي احثه و من اغضبه فبغضه ابغضه

ابناني الشيخ ابو طالب بن الحسين بن عبد الله عن محب الدين محمد بن محمود بن الحسن بن التجار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٦١

إجازة عن برهان الدين أبي الفتح ناصر بن أبي المكارم المطربى إجازة قال ابنا ابو المؤيد الموفق بن احمد المكى اخطب خوارزم
قال ابنا سيد الحفاظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي فيما كتب الى ابنا ابو الفتح كتابه ابنا الشريف ابو طالب
ابنا الحافظ ابن مردویه حدثنا اسحاق بن محمد حدثنا احمد بن زكرياء بن طهمان حدثنا محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسماعيل
عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت انا و على
نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك التور في صلبه فلم يزل الله
تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسمًا في صلب عبد الله
و قسمًا في صليب أبي طالب فعلى مني و انا منه لحمه لحمي و دمه دمي فمن احبه فبحبى احبه و من ابغضه فيبغضى ابغضه
وهذا الحمويني الحامى للإسلام و الايمان الذى اسلم على يده ملك غازان قد اوضح لكم الصواب و الايقان و قشع زين الزيف و
العدوان حيث روى هذا الحديث الشريف من طرق دثرة و اسانيد جمه تسر ارباب العرفان و تكمد اصحاب الاحقاد و الاضغان و
تنهى الممنونين بالحق و الشئان و الله الموفق للصواب و هو المستعان

وچہ بیست و ششم: روایت محمود طالبی

وجه بست و ششم آنکه شرف الدین محمود بن محمد الدر کزینی الطالبی القرشی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٦٢

این حدیث شریف را در کتاب نزل السائرين فی احادیث سید المرسلین روایت کرده چنانچه علی بن ابراهیم در بحر المناقب گفته و در نزل السائرين و مناقب اخطب از سلمان فارسی رحمة الله مروی است که گفت
سمعت حبیبی المصطفی محمدًا صلی الله علیه و سلم يقول كنت انا و علی نورا بین يدی الله عزّ و جلّ مطیعاً یستبح الله ذلك النور و
یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم ینزل فی شيء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی بن أبي طالب
فهذا شرف الدین محمود الطالبی العالم الصالح فی اثبات الحق بروایة هذا الحديث الشريف مجد کادح و موقع قلب کلّ متعنت
قادح و مقرح صدر کلّ متعصب جارح فهو کاسمه فی هذا الصنیع الجميل محمود الطالبی طالب لا يضاح الحق ببذل المجهود فلیم
غیظا کل منکر حقوقد و لیدیس نفسه هونا فی التراب کل جاحد عنود و مخفی نماند که محمود طالبی محمود علماء امجاد و ممدوح
اساطین نقاد و فضل و جلالت و حذق و نبالت او مشهور بین الاغوار و الانجادات عبد الرحیم بن حسن بن علی الاسنوى الشافعی در
طبقات شافعیه گفته شرف الدین محمود بن محمد بن محمد القرشی الطالبی المعروف بالدرّ کزینی کان عالما زاهدا کثیر
العبادة شدید الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العاّمیه و الخاصّیه الملوك و العلماء فمن دونهم و كان طویلاً جداً جهوری

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٦٣

حسن الخلق و الخلق جوادا من بيت علم و دين و له اولاد علماء صلحاء صنف في الحديث كتابا سماه نزل السائرين في مجلد واحد و شرح كتاب منازل السائرين في جزئين توفى يوم الجمعة الحادى عشر من شعبان سنة ثلث و اربعين و سبعمائه و له في عشر المائة ثلث سينين و دفن بدر كزير و هي بدار مهممه مفتوحة ثم زاء مكسورة ثم راء ساكنة ثم كاف مكسورة ثم زاء معجمة بعدها ياء و نون يلد من همدان ينهما

اثنا عشر فرسخاً و أبو بكر اسدى در طبقات شافعىه گفته محمود بن محمد بن محمود العالم الصالح شرف الدين القرشى الطالبى الدر كزىنى ذكره الاسنوى وقال كان عالماً زاهداً كثير العبادة شديد الاتباع للسنة صاحب كرامات اجمع عليه العامة و الخاصة و الملوك و العلماء فمن دونهم و كان طويلاً جداً جهورى الصوت حسن الخلق و الخلق جواداً من بيت علم و دين صنف فى الحديث كتاباً سماه نزل السائرين فى مجلد و شرح منازل السائرين فى جزئين توفى فى شعبان سنة ثلث و اربعين و سبعمائة عن ثلث و تسعين سنة بدر كزىن و دفن بها و هى بدار مهملة مفتوحة ثم راء ساكنة ثم كاف مكسورة ثم زاء معجمة بعدها ياء مثناء من تحت ثم نون بلدة من همدان يينهما اثنا عشر فرسخاً

وجه بیست و هفتم: روایت زرندی در نظم

وجه بست و هفتم آنکه جمال الدین محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن المدنی الزرندی این حدیث شریف را در اشعار بلاعث شعار نظم فرموده تسوید

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٦٤

وجوه منكرين و جاحدين و مبطنين و حائدين بابلغ وجوه نموده چنانچه در نظم درر السبطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البطلول و السبطين گفته اخو احمد المختار صفوه هاشم ابو الساده الغز الميامين بالمنن و صهر امام المرسلين محمد علی امير المؤمنين ابو الحسن هما ظهرا شخصين فالنور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن هو الوزر المامول في كل خطبه و ان لا تنجينا ولا ياته فمن عليهم صلاة الله ما لاح كوكب و ما هب عراص النسيم على القلن و نيز محمد بن يوسف زرندي در نظم درر السبطين گفته روی ابن عباس رضی الله عنهمما قال سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول كنت انا و علی نورا بين يدی الله تعالى من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف سنة فلما خلق الله تعالى آدم سلک ذلک في صلبه و لم یزل الله تعالى ینقله من صلب الى صلب حتی اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسّمه قسمين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب أبي طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احنه فحی احنه و من اغضه فبغضی ابغضه

و هذا الحديث هو المشار إليه في البيت المتقدم بقوله بنصّ حديث النفس و التور فاعلمن و از صدر کتاب نظم درر السعطین کمال اعتماد و اعتبار و جلالت و عظمت احادیث ان بغايت وضوح و ظهورست چه زرندي در ان افاده کرده که او جمع کرده است درین کتاب احاديسي که وارد شده در فضائل اهلیت علیهم السلام

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۶۵
و نقل کرده‌اند آن را علما و ائمه و نیز از ان ظاهرست که این احادیث فوائد اخباریست که از دریا فضائلشان برآورده شده است و فوائد آثاری هست که در سلک شمائل ایشان با خلاص منظوم و مزینست آگاه می‌کند بنص خود از آنچه که خداوند عز و جل خاص نموده است بان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اهل بیت آن حضرت را از فضائل متالله الانوار و مناقب علیه المنار و ماشر کریمه الاثار و مکارم فائضه التیار و مناچ فائحة الازهار و مقامات ظاهره القدار و کرامات وسیعه الاقطار و مراتب رفیعه الاخطمار که آن حسن ریاض فضائل و مفاخرست و اولین و آخرین بفضل آن مفرد معترف‌اند و متعطر می‌شود آفاق بفوائح نشر آن و مبتهج می‌شود ارواح و قلوب بمشاهده لوائح بشر آن و تشهنه نزدیک ذکر و وصف آن سیراب می‌شود و عرائس مفاخر بیگانه گهرها و حسن آرائش آن متتوجو شود و خیره می‌کند چشمها حاسدین را شعاع آن و چه قدر خوشست نزد محب سمع آن و نیز از ان ظاهرست که این فضائل را زرندی نزد اهل بیت علیهم السلام سبب متین و برهان میین و اعتقاد صافی و یقین و دیدن و داب و دین خود قرار داده و نیز از آن ظاهرست که زرندی از خداوند عز و جل سؤال می‌کند که سعی او را در نظم این در رو جمع

این غرر خالص برای وجه کریم خود نماید و نفع دهد بآن او را و کسی را که بسبب او جمع آن کرده و آن را عده و ذخیره نماید برای او نزد اهل بیت علیهم السلام روزی که سرائر آزموده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضمائر منکشف خواهد شد الی غیر ذلک پس چگونه عاقلی بعد سماع این مناقب زاهره و مفاخر باهره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۶۶

تجویز تکذیب و توهین و ابطال و تهجین حدیث نور می تواند کرد فتعوذ بالله من التعصب القائد الى الخسار و البوار و التصلب السائق الى العار و الشعار حالا عبارت صدر نظم درر السقطین باید شنید و بکنه فضاعت انهم اک مخاطب عالی تبار در اطفائی فضائل اهليت اطهار علیهم السلام الله الملک الغفار باید رسید قال فی صدر الكتاب المذکور و جمعت فيه ما ورد فی فضائلهم من احادیث ممّا نقلها العلماء والائمه تنبیها علی عظم قدرهم و شرفهم و موالاتهم الواجبة علی جميع الامم فان الله تعالى جعل محبتهم مشرمة السعادات فی الاولی و العقبی و انزل فی شانهم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فی الْقُربَی

وقد قال الشافعی فی وصفهم متبها علی هذا المعنی فی فضلهم يا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن نزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم يصل علیکم لا صلاة له هم القوم من اصفاهم الحب مخلصا تمسک فی اخراه بالسبب الاقوى هم القوم فاقروا العالمین مآثرا محاسنها تعلو و آیاتها تروی موالاتهم فرض و حبکم هدی و طاعاتهم قربی و ودکم تقوی ثم ان هذه الاحدیث فوائد اخبار من بحر فضائلهم مستخرجه و فرائد آثار فی سلک شمائلهم بالاخلاص منظومة مدججة تنبی بنصها عما خص الله به رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل بیته من الفضائل المتلالة الانوار و المناقب العلیة المنار و الماثر الكريمة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۶۷

الاشار و المکارم الفائضه التبار و المنائح الفائحة الازهار و المقامات الظاهرة الاقدار و الکرامات الوسيعه الاقطار و المراتب الرفيعه الاخطار هی بهاء رياض المزايا و المفاخر و يقر بفضلها و يعترف الاول و الآخر مما يتعرّض الآفاق من فوائح نشرها و يتنهج الارواح و القلوب بمشاهدة لوائح بشرها و يرتوى الظماء عند سماع ذكرها و وصفها و تتوج عرائس المفاخر بفرائد دررها و حسن رصفها و بیهر ابصار الحاسدين شعاعها و يا حیذا عند المحب سمعها دراري صدق ضمها درر العلي و ليس يولی مثلها يد مسند نظائر انس فی حظائر قدست بذكر هداه الدين من بعد احمد فصوص نصوص فی ذوى الفضل و التقى شموس على ذرت لا شرف محتد لهم فی سماء المجد اشرف موضع و هم فی عراض الدین اکرم مرصد نظمت جواهرها فی هذا الكتاب فی سلکین و سلکت دررها فی فی سقطین و قسمت احادیثها علی شطرين و اتخاذتها لأنقال الذنوب فی لحج بحار رجاء الغفران فلکین و سمیته كتاب نظم درر السقطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتوی و السبطین جعلت لی عندهم سبیا میتنا و برهانا میتنا و اعتقادا صافیا و یقینا و دیدنا و دبابا و دینا ارجو النجاة بهم یوم المعاد و ان جنت یدای من الذنب الا فانینا قوم لهم متنی و لا خالص فی حالة الاعلان و الاسرار انا عبدهم و ولیهم ولاؤهم سوری و موضع عصمتی و سواری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۶۸

فعليهم منی السیلام فانهم اقصی منای و منتهی ایثاری الى ان قال و اسئل الله تعالى ان يجعل سعیی فيما نظمت فيه من الدرر و جمعت فيه من الغرر خالصا لوجهه الکريم و ینفعنی و یشفعنی بها و من جمعت بسبیه منه العظیم و لطفه العمیم و یجعلها عدّه و ذخیره لنا عندهم يوم تبلی السرائر و تظهر المخیّرات و تتكشف الصّمائیر لنفوز بمحبتهم و نكون فی شفاعتهم و نحشر فی زمرتهم و ندخل بولائهم دار السلام فأنه غایة المرام و هو ولی الفضل و الانعام و التکرم و الکرام و هو حسبنا و نعم الوکيل و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم و انا اشرع فی ابتداء الكتاب مستعينا بالله العزیز الوهاب سائلا منه الهدایة فیه الى الصّواب غایر غال فیه و لا مقصرا عما ینبغی لهم من ابراز خافیه فمنه کل خیر و هو قادر علیه و الاستعانة به و المصیر إلیه

وجه بيست و هشتم: روایت زرندی در معارج الاصل

وجه بيست هشتم آنکه زرندی این حدیث شریف را در معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول و البتوال روایت نموده چنانچه گفته

روی ابن عباس رضی الله عنهمما قال سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول كنت انا و على نورا بين يدي الله عز و جل من قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله عز و جل آدم سلك ذلك النور في صلبه ولم يزل الله عز و جل ينقله من صليب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسّمه قسمين قسمًا في صلب عبد الله و قسمًا في صلب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٦٩

أبی طالب فعلی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

فلله الحمد و المن العظيم الزاهر حيث وضح من افادات الزرندی الفاخر ان حديث التور حديث ثابت صالح للاستدلال و الاحتجاج دافع دارء شین ارباب المراء و اللجاج فلا يرميه بالكذب و الوضع الا من اتسخ بدرن العصيّة و الاعوجاج و مخفی نماند که کمال اعتماد و اعتبار اخبار و آثار كتاب معارج الوصول از صدر آن مثل صدر نظم درر السقطین ظاهر و باهرست قال الزرندی في اول معارض الوصول الى معرفة فضل آل الرسول و البتوال الحمد لله العظيم الآلاء الواسع العطاء المبدى بالسخاء الى ان قال و سمیته كتاب معارض الوصول الى معرفة فضل آل الرسول و البتوال جعلته لی عندهم سببا مبينا و برهانا مبينا و اعتقادا صافيا و يقينا و دیدنا و دبابا و دینک حب النبي و اهل البيت معتمدی إذ الخطوب اساءت رايها فيما ارجو النجاة بهم يوم المعاد و ان جنت يدای من الذنب الا فانينا کشفت فيه عن بعض ما خصّهم الله تعالى به من الفضائل المتلازمة الانوار و المناقب العالية المنار و المقامات الظاهرة القدر و الكرامات الواسعة الاقطار و المراتب الرفيعة الاخطار و المنائح الفائحة الاذهار و المكارم الفائضة التيار و الماثر الكريمة الاثار الخ و محمد بن يوسف بن الحسن المدنی عالم زرند محدث ارجمند و حائز مقام بلندست فضل و جلال شرف و نبالت او معروف و مشهور و بر ناظر افادات اکابر صدور در نهایت وضوح و ظهور و استناد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧٠

و تشبت بافادات و روایات او در کتب اکابر و اساطین قوم واقع و نقل از مصنفات او در میان ائمه سنیه شائع ابن حجر عسقلانی در کتاب درر کامنه في اعيان المائة الثامنة گفته محمد بن يوسف بن الحسن بن محمود بن الحسن الزرندی الحنفی شمس الدین اخو نور الدین على قرأت في مشيخة الجنيد اللبناني تخريج الحافظ شمس الدين الجزری الدمشقی نزيل شیراز انه كان عالما و ارخ مولده سنة ٦٩٣ و وفاته بشیراز سنه بضع و خمسين و سبعماهه و ذكر انه صنف السقطین فيمناقب السبطین و بغية المرتاح جمع فيها اربعين حدیثا باسانیدها و شرحها قال و خرج له البرزالی في مشیخته من مائة شیخ قلت مات البرزالی قبله باکثر من ثلاثين سنه و درس بعد ابیه بالمدینه و صنف کتبیا عدیده و درس فی الفقه و الحدیث ثم رحل الى شیراز فولی القضاe بها حتى مات سنه سبع او ثمان و اربعين ذکرہ ابن فرحون و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصیباغ در فصول مهمه گفته قال الشیخ الامام العلامه المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الدین محمد بن يوسف الزرندی فی کتابه المسما بدرر السقطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتوال و السبطین ان الامام معظم و الحبر المکرم احد الائمه المتبعین المقتدى بهم فی امور الدين محمد بن ادريس الشافعی المطّلبي رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة منقلبه و مثواه لما صرّح بمحبة اهل البيت و انه من شیعهم قیل فیه هذا فقال و هو السيد الجلیل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧١

مجیبا عن ذلک إذا نحن فضّلنا علیا فانّا رواضی بالتفضیل عند ذوى الجهل الى آخر الاشعار و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل

بعد نقل حدیث نور و

حديث انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها

الحاديـث كـفته روـى الحـديث الـاول الـاـمام الصـالـحـانـي ابو حـامـد مـحـمـودـ بنـ مـحـمـودـ الذـي سـافـرـ وـ رـحلـ وـ اـدرـكـ المـشـايـخـ وـ سـمعـ وـ اـسـمهـ صـنـفـ فـي كـلـ فـنـ وـ روـىـ عـنـهـ خـلـقـ كـثـيرـ وـ صـحـبـ بـالـعـرـاقـ اـبـا مـوسـىـ المـديـنـيـ الـاـمـامـ وـ منـ فـيـ طـبـقـتـهـ باـسـنـادـهـ الـىـ الـاـمـامـ الـحـافـظـ الـورـعـ اـبـيـ نـعـيمـ الـاصـفـهـانـيـ وـ روـىـ الـاـولـ ايـضاـ الـاـمـامـ شـمـسـ الدـيـنـ مـحـمـيدـ بنـ الـحـسـنـ بنـ يـوـسـفـ الـاـنـصـارـيـ الـزـرـنـدـيـ الـمـحـدـثـ بـالـحـرـمـ الشـرـيفـ الـنـبـوـيـ الـمـحـمـدـيـ بـرـوـاـيـةـ اـبـنـ عـبـاسـ رـضـىـ اللـهـ عـنـهـماـ وـ مـحـمـدـ بنـ يـوـسـفـ شـامـيـ درـ سـبـيلـ الـهـدـىـ وـ الرـشـادـ فـيـ سـيـرـةـ خـيـرـ الـعـبـادـ كـفـتـهـ مـشـرـوـعـيـةـ السـيـفـ لـ زـيـارـةـ قـبـرـ التـبـيـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ قـدـ الـفـ فـيـهاـ الشـيـخـ تـقـىـ الدـيـنـ السـبـكـيـ وـ الشـيـخـ كـمـالـ الدـيـنـ الزـمـلـكـانـيـ وـ الشـيـخـ دـاـوـدـ اـبـوـ سـلـيـمانـ كـتـابـ الـاـنـصـارـ وـ اـبـنـ جـمـلـهـ وـ غـيـرـهـمـ مـنـ الـأـنـثـءـ وـ رـدـوـاـ عـلـىـ الشـيـخـ تـقـىـ الدـيـنـ بنـ تـيـمـيـةـ فـاـنـهـ اـتـىـ فـيـ ذـلـكـ بـشـىـءـ مـنـكـرـ لـ تـغـسلـهـ الـبـحـارـ وـ مـنـ رـدـهـ عـلـيـهـ مـنـ اـئـمـيـةـ عـصـرـهـ العـلـامـةـ مـحـمـدـ يـوـسـفـ الـزـرـنـدـيـ الـمـدـنـيـ الـمـحـدـثـ فـيـ بـغـيـةـ الـمـرـتـاحـ الـىـ طـلـبـ الـاـرـبـاحـ وـ مـفـتـىـ صـدـرـ الدـيـنـ خـانـ درـ مـنـتـهـيـ المـقـالـ كـفـتـهـ قـالـ الشـيـخـ الـاـمـامـ مـحـمـدـ بنـ يـوـسـفـ الـزـرـنـدـيـ الـمـدـنـيـ الـمـحـدـثـ فـيـ بـغـيـةـ الـمـرـتـاحـ الـىـ طـلـبـ الـاـرـبـاحـ وـ مـمـاـ يـدـلـ عـلـىـ جـواـزـ السـفـرـ لـ زـيـارـةـ الـقـبـورـ

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧٢

قوله صلى الله عليه وسلم زور و القبور و في لفظ آخر كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها و امره صلى الله عليه وسلم بزيارةتها دليل على جوار السفر والرحلة إليها إذا كانت بعيدة و لا يختص ذلك بكونها في البلد او بقربها انتهى علماء كبار و كمالاً عالى فخار و اعلام محققين و فحول مدققين و اعيان ثقات و اكابر اثبات اهل سنت بروايات زرندي جابجا تمسك و استناد مى فرمائيند و از كتب او مثل نظم درر السقطين و معراج الوصول و اعلام نقل مى كتنى و خود او را باللقب جليله و اوصاف جميله مثل امام و حافظ ياد مى كتنى على بن عبد الله السمهودى در جواهر العقدین گفته و فى رواية ذكرها الحافظ جمال الدين محمد الرندي عن صدى قال بينما انا العب و انا غلام عند احجار الزيت إذا قبل رجل على بغير فوق يسب عليا رضي الله عنه فحف به الناس ينظرون إليه فيينما هم كذلك إذ طلع سعد يعني ابن أبي وقاص فقال ما هذا قالوا يشتم عليا فقال اللهم ان كان هذا يشتم عباد صالح افار المسلمين خزيه قال فما لبث ان تعثر به بغيره فسقط و اندقت عنقه و خبط بغيره فكسره و قتله و نيز در جواهر العقدین بعد ذكر اختلاف در وجوب صلاة بر آل نبى گفته و مما يدل على ان الخلاف في ذلك من قول الشافعى لا من اختلاف اصحابه كما اقتضى كلام الروضه و اصلها ترجيحه ان في كلام الطحاوى في مشكله ما يدل على ان حرمله نقل الوجوب عن الشافعى و استدل بتعليم النبى صلى الله عليه وسلم الكيفية بعد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧٣

السؤال عنها قلت و يشهد له قول الحافظ أبي عبد الله محمد بن يوسف الزرندي المدنى فى اوائل كتاب معراج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول صلى الله عليه و عليهم و سلم ما لفظه وقد قال الامام الشافعى رحمة الله تعالى فى هذا المعنى مشيرا الى وصفهم و منبها على ما خصّهم الله تعالى به من رعاية فضلهم يا اهل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن انزله كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا صلاة له

وقد قال الحافظ ابو عبد الله محمد المذكور في كتابه نظم درر السمعطين انه روى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلى بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه إذا هالك امر فقل اللهم صل على محمد و على آل محمد اللهم آني اسالك بحق محمد و آل محمد ان تكتفيني ما اخاف و احذر فانك تكفي ذلك الامر ولم ينسبة الحافظ المذكور لمخرجته و نيز در جواهر العقدين كفته

روى الحافظ جمال الدين الزرندي في كتابه نظم درر السمحان عن ابراهيم بن شيبة الانصاري قال جلست الى الاصبع بن نباتة فقال الا

اقرؤك ما املأه علىٰ بن أبي طالب رضي الله عنه فاخراج صحيفه فيها مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى به محمد صلى الله عليه و سلم اهل بيته و امته اوصى اهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته و اوصى امته بلزم اهل بيته و اهل بيته يأخذون بحجزه النبي و ان شيعتهم

^{١٧٤} عبقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

يأخذون بحجزهم يوم القيمة و انهم لن يدخلوكم باب ضلاله و لن يخرجوكم من باب هدى
و نيز در جواهر العقدین گفته

قال الحافظ جمال الدين الزرندى عقب حديث من كنت مولاه فعلى مولاه

قال الإمام الوحدى هذه الولاية التي اثبتها النبي صلى الله عليه و سلم مسئول عنها يوم القيمة

وروى في قوله تعالى وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ

أي عن ولائية عليٰ و اهل البيت

لأنَّ اللَّهَ امْرَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَعْرِفَ الْخَلْقَ أَنَّهُ لَا يَسَّالُهُمْ عَنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُربَى
وَالْمَعْنَى أَنَّهُمْ يَسْأَلُونَ هَلْ وَالْوَهْمُ حَقُّ الْمَوَالَةِ كَمَا أَوْصَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْ اضْسَاعُوهَا وَاهْمَلُوهَا فَيَكُونُ عَلَيْهِمُ الْمَطَالِبُ
وَالتَّبَعَةُ انتَهَىٰ وَنِيزْ در جواهر العقدین گفته و قال الجمال الزرندي عقب نقله لذلك عن الشافعی و قال ايضا يعني الشافعی رحمة الله
قالوا ترفضت قلت كلاما الرفض ديني ولا اعتقادی لكن توليت غير شک خير امام و خيرها دان كان حب الولي رفضا فانتي ارفض
العياد و نيز در جواهر العقدین گفته و

قال الحافظ جمال الدين الزرندي عن ابن عباس رضى الله عنهما لما نزلت هذه الآية إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرَّةِ

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعِلَيْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هُوَ أَنْتَ وَشَيْعَتْكَ تَاتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَنْتَ وَشَيْعَتْكَ رَاضِيَنَ مَرْضِيَنَ وَيَاتِي عَدُوكَ غَصَابَا
مَقْمَحِينَ فَقَالَ مَنْ عَدُوِيَ قَالَ مَنْ تِبَأْ مِنْكَ وَلَعْنَكَ

و نیز در جواهر العقدين گفته الذکر التاسع ای من القسم الثاني ذكر الدلالة على ما شرع من حبهم و وجوب ودهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧٥

من الكتاب العظيم قال الله تعالى في سورة حمزة خطاباً لبنيه صلى الله عليه وسلم قل لا أشئكم على أجراً إلا الموعدة في القربى
روى أبو الشيخ بن حيان و من طريقه الواحدى من حديث أبي هاشم الرمانى عن زادان عن على رضى الله عنه قال فينا في آل حم آية
لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن ثم قرأ قل لا أشئكم على أجراً إلا الموعدة في القربى

وَعَنْ أَبِي الطَّفْلِيْلَ قَالَ خَطَّبَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَاقْتَصَرَ الْخُطْبَةُ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ قَالَ مَنْ عَرَفْنِي فَقَدْ عَرَفْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَإِنَّا الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةُ وَاتَّبَعَتْ مَلَهَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ثُمَّ اخْذَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّا بْنَ الْبَشِيرِ إِنَّا بْنَ النَّذِيرِ إِنَّا بْنَ الدَّاعِيِ إِلَى الْحَقِّ بِذَنْبِهِ وَإِنَّا بْنَ السَّرَّاجِ الْمُنِيرِ وَإِنَّا بْنَ الَّذِي أَرْسَلَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَإِنَّا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا وَإِنَّا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مُؤْدَّهُمْ وَلَا يَتَّهِمُ فَقَالَ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُؤْدَّةُ فِي الْقُرْبَى

رواه الطبراني في الأوسط والكبير باختصار والبزار بنحوه وبعض طرق البزار والطبراني في الكبير حسان ورواه الحافظ جمال الدين الزرندي عن أبي الطفيلي وعمر بن حيّان قال لما قُتِلَ عَلَى رضي الله عنه وفرغ منه قام الحسن بن علي رضي الله عنهما خطيباً فذكره بنحوه ألا آنه قال وانا من اهل البيت الذين كان جبرئيل عليه السلام ينزل

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧٦

فينا و يصعد من عندنا وانا من اهل البيت افترض الله مودتهم على كل مسلم و انزل الله فيهم قل لا اسئلكم عليه أجرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ
في القربى
وَمَنْ يَقْرِفْ حَسَنَةً نِزْدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا
و اقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت
و نيز در جواهر العقدین گفته و

قال الحافظ جمال الدين الزرندي يروى ان على بن الحسين رضي الله عنه قال ايها الناس ان كل صمت ليس فيه فكر فهو عي و كل كلام ليس فيه ذكر الله فهو هباء الا ان الله عز و جل ذكر اقواما بابائهم فحفظ الابناء للآباء قال تعالى و كان أبوهمما صالححا ولقد حدثني أبي عن آبائه انه كان التاسع من ولده و نحن عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الراوى فرایت الناس يكون من كل جانب قلت و احذر ان تمنى النفس في بغضهم بما يرى من بعضهم من الابتداع و مجانية الاتباع فهذا لا يخرجهم من دائرة الذريءة ولا النسبة النبوية و قل كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَكِلِهِ و نيز در جواهر العقدين گفته قال الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي المدنى فى نظم درر السقطين لم يكن احد من العلماء المجتهدین والائمه المهدیین المرشدین الا و له فى ولایة اهل البيت عليهم السلام الحظ الوافر و الفخر الزاهر كما امر الله عز و جل بذلك فى قوله قل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي التَّقْرِبِ و تجده فى الدين معولا عليهم متمسكا بولايتهم منتهيا إليهم فقد كان الامام الاعظم ابو حنيفة رحمه الله من المتمسسين بولايتهم و المشكين بولادهم

وكان يتقرّب بالانفاق على المستررين منهم والظاهرين حتى نقل آنه بعث الى المستر منهم في زمانه اثنى عشرة الف درهم دفعه واحدة لكرامه و كان يامر اصحابه برعاية احوالهم و تحقيق آمالهم و الاقتفاء لآثارهم و الاقتداء بانوارهم و الامام الاعظم ابو عبد الله محمد الشافعى رحمه الله صرّح بأنه من شيعة اهل البيت حتى قيل فيه كيت و كيت فقال مجبيا عن ذلك و ذكر من شعره ما قدّمناه في رابع تنبيهات الذكر الرابع و نيز در جواهر العقدین بعد ذكر و

ذكر الجمال الزرندي في كتابه مراج العصول أن الحافظ أبا نعيم روى هذا الحديث بسنده عن أهل البيت يعني المذكورين إلى على بن أبي طالب سيد الأولياء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيد الانبياء قال حدثني جبريل سيد الملائكة قال قال الله تعالى إِنَّمَا أَنَا لِلَّهِ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُنِي فمن جاءنى منكم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنى ومن دخل حصنى امن من عذابى قال وفي رواية غير أبي نعيم قال الله تعالى كلمة لا اله الا الله حصنى الحديث ثم نقل ما قاله الاستاذ القشيري و

زاد عقب قوله و تصديقى بان محمدا رسول الله صلى الله عليه و سلم و كتابتى
هذا الحديث بالذهب تعظيما له و احتراما و نيز در جواهر العقدین گفته و رواه أى حديث أم سلمة الذى فيه بكاء النبى صلى الله عليه
و آله و سلم على قتل الحسين عليه السلام حين
اخبره جبرئيل الحافظ محمد بن يوسف الزرندي فى كتابه الدرر عن أم سلمة
عيقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ١٧٨

و قال فيه فقال صلی الله عليه و سلم ان جبرئيل كان عندى الفا فقال ان امتك سقتله بارض بعدك يقال لها كربلا تريد ان اريك تربته يا محمد فتناول جبرئيل من ترابها فاراه النبي صلی الله عليه و سلم و دفعه إليه قالت أم سلمه فاخذته فجعلته في قارورة فاصبته

يوم قتل الحسين وقد صار دما

و في رواية ثم قال يعني جبرئيل الا اريك تربة مقتله فجاء بحصيات فجعلهن رسول الله صلى الله عليه و سلم في قارورة فلما كان ليلة قتل الحسين سمعت قائلًا يقول ايها القاتلون جهلا حسينا ابشووا بالعذاب و التذليل قد لعنتم على لسان ابن داود و موسى و حامل الانجيل قالت فبكى و فتحت القارورة فإذا الحصيات قد جرت دما

قال الجمال الزرندي وقال له أى للرضا عليه السلام المامون باى وجه جدك على بن أبي طالب قسيم الجنة والنار فقال يا امير المؤمنين ألم ترو عن ابيك عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حب على ايمان وبغضه كفر فقال بلى قال الرضي فقسمة الجنة والنار اذن كان على حبه وبغضه فقال المامون لا ابقاني الله بعدك يا ابا الحسن اشهد انك وارث علم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو الصيل عبد السلام بن صالح الهروي فلما رجع الرضي الى بيته قلت له يا اين رسول الله ما احسن ما اجيت به امير المؤمنين فقال يا ابا الصيل انما كلمنته

^{١٧٩} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

من حيث هو ولقد سمعت أبي يحذّث عن علی رضی اللہ عنہ قل قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انت قسیم الجنة و النار فیوم القيمة تقول للنار هذا لي وهذا لك

و نيز در جواهر العقدين گفته قال الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي عقب ذكر نحو ذلك و هذا كما زين لقوم آخرين معارضه هؤلاء في فعلهم فاتخذوا هذا اليوم عيدها و اخذدوا في اظهار الفرح و السرور اما لكونهم من التواصب المتعصبين على الحسين رضى الله عنه و اهل بيته و اما من الجهال المقابلين للفاسد بالفساد و الشر بالشر و البدعه فاظهروا الزينة كالخضاب و لبس الجديد من الشياطين و توسيع النفقات و طبخ الاطعمه الخارجه عن العادة و يفعلون فيه ما يفعلون في الاعياد و يزعمون ان ذلك من السنة المعتمد و السنة ترك ذلك فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه و لا اثر صحيح يرجع إليه قال وقد سئل بعض العلماء الأعيان المشار إليه في علم الحديث و علم الأديان عمما يفعله الناس يوم عاشوراء من الاتصال و الاغتسال و الحناء و طبخ الحبوب و لبس الشياطين و اظهار السرور و غير ذلك فقال لم يرد في ذلك حديث صحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم و لا عن أصحابه و لا استحب أحد من أئمه المسلمين لا الائمه الاربعة و لا غيرهم و لم يرووا أهل الكتب المعتمدة في ذلك شيئاً عن النبي صلى الله عليه وسلم و لا عن الصحابة و لا عن التابعين لا صحيحاً و لا ضعيفاً و ما

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٨٠

عن بعض المتأخرین فی ذلک ان من اکتحل فی یوم عاشورا لم یر مد فی ذلک العام و من اغتسل لم یمرض ذلک العام و من وسیع
علی عیاله فیه وسیع اللہ علیه سائر سنته
و امثال ذلک مثل

فضل صلاة يوم عاشورا و ان توبه آدم و استواء السفينة على الجودي و انجاء ابراهيم من النار و فداء الذبيح بالكبش و رد يوسف على يعقوب كان فيه

فكّله كذب موضوع لكن حديث التوسيع على العيال مرفوع من حديث سفيان بن عيينة عن ابراهيم بن محمد بن المنشري عن ابيه محمد بن المنشري كان من اهل الكوفة وقد تكلّم فيه فصار هؤلاء لجهلهم يتذذلون يوم عاشوراً موسم العياد والافراح و أولئك يتذذلونه ماتما يقيمون فيه الاحزان والاتراح وكلا الطائفتين مخطئة خارجة عن السنة متعرضة للحرج والجناح انتهي وشهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كفته عن مسروق رضي الله تعالى عنه قال شامت اصحاب محمد صلى الله عليه و آله

و بارك و سلم فوجدت علمهم انتهى الى عمر و علي و عبد الله بن مسعود و أبي الدرداء و معاذ بن جبل و زيد بن ثابت ثم شامت السيدة فوجدت علمهم انتهى الى اثنين على و عبد الله فشامت الاثنين فتفرد به على رواه الصالحاني باسناده و فيه الحافظ ابن مردويه و رواه الزرندي و نيز در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته و عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه انه سمع النبي صلی الله عليه و سلم يقول الناس

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٨١

من شجرة شتى وانا وانت يا على من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم و من الارض قطع متباورات حتى بلغ يسقى بماء واحد رواه الصالحانى باسناده الى الحافظ ابن مردویه و رواه ايضا الشيخ شمس الدين الزرندي و احمد بن الفضل بن محمد باكثیر در وسیله المآل گفته قال الحافظ جمال الدين الزرندي عقب

حدیث من کنت مولاه فعلی مولاہ

الاتى قال الامام الواحدى هذه الولاية التى اثبتها النبى صلى الله عليه و سلم مسئول عنها يوم القيمة اى عن ولائه على و اهل البيت لأن الله تعالى امر نبئه صلى الله عليه و سلم ان يعرف الخلق انه لم يسألهم على تبليغ الرسالة اجرا الا-المودة فى القربى و المعنى انهم يسألون هل و الوهم حق الموالاة كما اوصاهم النبى صلى الله عليه و سلم ام اضاعوها و اهملوها فتكون عليهم المطالبة و التبعه انتهى و مولوى سلامه الله در معركة الآراء گفته و

فی تاریخ الخلفاء و اخرج ابن عساکر عن علی رضی اللہ عنہ ما علمت احدا هاجر الـا مختفیا الـا عمر بن الخطاب فانہ لـما هم بالهجرة
تقلد سیفه و تنکب قوسه و انتضی فی یده اسهمـا و اتی الکعبـة و اشرف قریش فطاف سبعا ثم صلی رکعتین عند المقام ثم اتی حلقهم
واحدة واحدة فقال شاهـت الوجـوه من أراد ان تشکله امه و یؤتم ولـده و یرمل زوجـته فلیلقـتی وراء هذا الوادـی فـما تـبعـه منـهم اـحد و
اخرج عن البراء قال اول من قدم علـیـنا مصـعب بن عـمـیر ثم ابن مـکـتـوم ثم عمر بن الخطـاب فـی عـشـرـین رـاـکـبا

^{١٨٢} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

فقلنا ما فعل رسول الله قال هو على اثرى ثم قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر

و اخرج التّویی شهد عمر مع رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم المشاهد کلها و کان ممن ثبت معه یوم احمد انتهی هکذا فی تاریخ الاعلام و نیز در ان گفته پوشیده نخواهد بود که از منطق صریح تاریخ الاعلام و تاریخ کازرونی کالشمس فی رابعه النّهار ظاهر و باهرست که حضرت شیخین بل بمقتضای تاریخ طبری عثمان ذی التّورین هم در غزوه حنین تخلف نورزیدند و بمعیت آن حضرت صلی اللّه علیه و سلم مثل علی و عباس و معدودی چند ثابت قدم ماندند و نیز در آن گفته و آنچه از بخاری اثبات گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای ابی قتاده ذکر کرده جوابش از ملاحظه ما سبق پیداست چه ثبات قدم شیخین بل خلفای ثلاثة در غزوه حنین بتصریح صاحب مواهب لدیه و تاریخ الاعلام و تاریخ کازرونی و ترجمه تاریخ طبری که تفضیلش گذشت ثابتست انتهی و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در منتهی الكلام بعد کلامی گفته پس در ما نحن فیه محتملست که عند الاستفسار از دفن ام المؤمنین بمقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد اللّه محمد الانصاری ابن مولانا عز الدّین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند و بظاهر بجناب مقدس صدیقه مسلک حسن اعتقاد می بیمودند حاضر باشند و نیز فاضل معاصر در منتهی الكلام گفته و لا- نسلم که واقعه جمل بمرضی اکابر طرفین بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود که او باش لشکر باعث شدند و پرداختند با آنچه پرداختند چنانچه در تاریخ طبری و ترجمه آن کتاب

^{١٨٣} عقارات الانهار، في: امامية الانئمة الاطهار، ج١٧، ص: ٢١٧.

اعلام و مانند آن مفصلست انتهی ازین عبارت پیداست که فاضل معاصر در ادعای انجامیدن واقعه جمل بصفا بتاریخ طبری و کتاب اعلام متعلق گشته و نیز فاضل معاصر در منتهی، **الکلام** گفته و از افعال شریف نبی صلی اللہ علیه وسلم بعد از تصفح روایات چنان

ثبت می شود که آن جناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امّتی نماز نگذارد انتهی ازین عبارت ظاهر است که فاضل معاصر بحدیثی که در کتاب اعلام مروی است متمسّک شده درین باب که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی پیش نیامده قبل از آنکه پس امّتی نماز نگذارد

وجه بیست و نهم: اثبات سید محمد گیسو دراز حدیث نور را

وجه بست و نهم آنکه سید محمد بن یوسف الحسینی الدھلوی المعروف بگیسو دراز حدیث نور را ثابت نموده چنانچه در کتاب الاسمار در سمر چهل و هفتم گفته

حدیث خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق اللہ آدم باربعة آلاف سنّة فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب

دلیل برین کرد کمالی که در آدم بود در محمدست کذلک کمال نوح و موسی کلیم اللہ خلیل اللہ و روح اللہ در محمد صلی اللہ علیه و سلم بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد صلی اللہ علیه و سلم نشد

وجه سی ام: احتجاج سید محمد گیسو دراز بحدیث نور

وجه سی ام آنکه نیز سید محمد گیسو دراز در کتاب الاسمار در سمر هفتاد و هفتم در ذکر تمیه ادراک و وجه صدور الامور المضادة عن الواحد الاحد و حصول الياس عن ذلک من جانب اللہ گفته بیشتر جبرئیل بصورت وحیه کلیی از غیب بر رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۸۴

شاهد شدی نه این چنین بود که از صورت خود کشته بدنی صورت شدی و نه این بود که این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاد علی الاطلاق این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین هم می گویند که جبرئیل عقل محمد صلی اللہ علیه و آله است که صورتی تمثیل کرده و وضع اشیا مواضعها واقع شدی هر چند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقليست نفى فلک افلاک عقل کل اينجا باید شاید ترا ظفری بدان بود و نظری بر ان دارای بسیار اسرار در فهم تو آید همین که خلقت انا و علی من نور واحد

ازينجا که علی اخ نبی است آخر بین کل نوعين و شكلين همین معنی داشت فی النبّوة و فیه الخلافة همین اشارت کرد
انت منی کهارون من موسی

همین فقه را حدیث می کند کلامنا اشاره و عند من له فهم عباره انتهی

وجه سی و یکم: فهم سید محمد گیسو دراز از حدیث نور

وجه سی و یکم آنکه نیز سید محمد گیسو دراز در کتاب اسмар در سمر صد و یکم گفته فهم کن که چه می گوییم مسترشد را نظر بر مرشد باید و توجه بدلو علی و محمد علی همچو ماه محمد همچو آفتاب و هر دو را یک نور

خلقت انا و على من نور واحد

سنایی می گوید آنکه گویند صوفیانش آن توئی عليك عین الله فهذا السيد گیسودراز الّذی انواع الشرف حاز و بدرجۀ العرفان و الایقان فاز و عن قنطرة المجاز الى الحقيقة جاز و الصحيح عن الفاسد بنور بصیرته ما ز قد اثبت الحديث الشريف مکررا حتما و جزا رغما لائف من جعل بيته و بين اقتداء الحق ردما فجسم اس الباطل حسما و قسم ظهور اهل التحامل قصما و مخفی نماند که بذکر مناقب و محمد سید محمد گیسودراز اعظم معتمدین و افاحم مستندین ستیه رطب اللسان و عذب البيان می باشند شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۸۵

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدھلوی خلیفه راستین شیخ نصیر الدین محمود چراغ دھلیست جامع ست میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبی منیع و کلامی عالی دارد او را در میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص است در اوائل حال هم بدھلی تشریف داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت اهل این دیار همه منقاد و مطیع او گشتند و هم در ان دیار از دنیا انتقال فرمود او را سید محمد گیسودراز گویند و وجه شهرت او باین لقب بدانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشته بودند در وقت برداشتن گیسوی سید بسبب درازی که داشت در پایه پالکی بند شد و او بسبب رعایت ادب و استغراق عشق و محبت شیخ به برآوردن گیسو مقید نشد و هم بر ان وضعی که واقع شد مسافت بعيد قطع کرد بعد از آنکه شیخ را بر این معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صنیعت او آفرینها کرد و هم در حال این بیت فرمودی هر کو مرید سید گیسودراز شد و الله خلاف نیست که او عشق باز شد خدمت میرزا ملفوظات ست مسمی بجواب الكلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع کرده در آنجا می نویسد و بعد این شیخ عبد الحق از ملفوظات او بعض فواید نوشت و در آخر گفته و یکی از تصنیفات مشهور می رسید محمد گیسودراز کتاب اسمارت است که در ان حقائق و معارف بزبان رمز و ایما و الغاز و اشارت بیان کرده سمری از ان نوشه می شود الخ

وجه سی و دوم: روایت محمد بن جعفر مکی

وجه سی و دوم آنکه سید محمد بن جعفر مکی در بحر الانساب می فرماید
قال على کرم الله وجهه سمعت رسول الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۸۶

صلی الله عليه و سلم انه قال انا و على من نور واحد ف تكون واحدا الى عبد المطلب فنزل نوری في جبهه عبد الله فهو انا و نزل نور الولاية في جبهه أبي طالب فهو على فانا و على واحد في النبوة والولاية فهذا السيد محمد بن جعفر العالم الاخر قد روی حديث النور لاثبات شرف على عليه السلام فرغم انف كل من جحد و انكر و قرع العصا لكل مسترشد استبصر و زحزح حجاب الریب عن الحق الابلچ الغرر واستحصل شافه العناد و الغرر و درء کل تشکیک رکیک و دحر و افنان التلمیع و التسولی خرم و هصر و فضائل جلیله و مناقب جميله و محمد اصلیه و مدائح اشیله سید محمد بن جعفر مکی بر متبع خیر و ناقد بصیر مخفی و محتجب نیست شیخ عبد الحق دھلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاست در آنچه او از احوال ظاهر و باطن خود نوشه است عقل حیران است اگر اینها همه بی شایه تاویل و صرف ظاهر مراد است پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره او را تصنیفیست مسمی ببحر المعانی در وی بسیاری از حقائق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده سخن را مستانه می گوید و بدو کتاب دیگر یکی

دقائق المعانی و دیگر حقائق المعانی نیز و عده می کند خدا داند آنها نیز تصنیف یافته‌اند یا نی و او را تصنیفات دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح و رساله‌ایست مسمی به پنج نکات و بحر الانساب که در آنجا بیان نسب اهلیت رسالت کرده است و نسبت آبا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعویست و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق می‌شود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۸۷

که دعوی او حقست عمر دراز یافته بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد مت加وز بود آباء کرام آواز شرفای مکه‌اند بعد از ان بدھلی آمده و در سرهنگ اقامت کرده الحال مقام او در همان شهرست و در بحر المعانی می‌گوید مدت شصت سال در علم ظاهر بود و در کسب کمالات می‌کوشیدم و از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم مدت سی سال است که می‌بینم آنچه دیده می‌نماید و می‌شنوم آنچه گوش می‌شوناند الخ

وجه سی و سوم: روایت جلال الدین بخاری

وجه سی و سوم آنکه جلال الدین البخاری المعروف بمخدوم جهانیان این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ملک العلماء دولت آبادی در هدایة السعدا گفته و فی الخزانة الجلائیه بهذه العبارة فصار نصفان نصف الى عبد الله و نصف الى أبي طالب فخلقت انا من جزء و على من جزء فالانوار كلها من نوری و نور على و المراد من الانوار اولاده او متابعوه فهذا جلال الدین المخدوم مقتدى اکابرهم الفحول و ملاذ امثالهم القروم الذى فضله و ورעה و مجده و تقاه عندهم معلوم و جلاء کماله و عرفانه و غایه اتقانه و ایقانه غير مكتوم و لا- يجحد علوم مرتبته و سمو منزلته الا کل مخدول مشوم قد نصر الحق على رغم کل جاحد بکتمان الصدق منهوم فجعل سعی المدعليین كالبیت المہشوم و منا المکابرین و المجادلين بالسدم والوجوم و رجم عفاریت العصیۃ و العصیہ اشد رجوم و فضائل و محامد سنته مخدوم جهانیان در جهانیان مشهور و بر السنه اعلام و فخام مذکور مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی در جامع السلاسل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۸۸

گفته ذکر مخدوم جهانیان قدس سرہ نام وی سید جلالست از سادات عظام بخاراست هم آغوش دانش صوری و آگاهی معنوی بود تاریخ آمدنش از عالم غیب بملک شهادت شب پانزدهم شعبان هفص و هفت سال بازگشت او نیز به بنگاه وجوب از تاریک سرای امکان عید قربان سال هفص و هشتاد و پنج بود مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی و خلیفه نصیر الأولیاء چراغ دهیست یکچند مصاحبیت با امام عبد الله یافعی صاحب تاریخ نیز داشت در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست فراوان سودمند گزارش از امام بر نگاشته مرید او شیخ جمال که بزرگ و دانشمندان زمان بود گفتار فروغ نمودار بیواسطه و بواسطه شنفته او را بدستیاری خامه فراهم آورده و بزرگنامه پرداخته جامع العلوم جلالی نامیده است از جمله کلمات دلاویز اوست که گفت شریعت پاک گردانیدن اعضای بدن بوسیله او امر بجائی آوردن و پرهیز از نواهی کردن و طریقت دل فروع آگین ساختن بپای مردی تهذیب اخلاق و حقیقت روشنگری نمودن نفس ناطقه بواسطه زدودن ما سوی زنگار از آینه روح بود بنا بر این تحقیق از کوههای کارکرد شرعیه که آراستگی کالبد و تماساگه خلقت است یک ذره از لمعات آفتاب طریقت و حقیقت که به وارستکی درون وابستگی دارد و نظرگاه ایزد بی‌همالست بهتر و بزرگتر باشد زیرا که شریعت بگناهگاری و تباہ‌سنگی و کفر درونی و شرک پنهانی در یک تن فراهم آید بخلاف طریقت و حقیقت که روشنی دل و فروع‌مندی روحست بجز پیراستی و درستی و یگانگی و یکرنگی و آراستگی و پرهیزگاری و یک دیدن و یک اندیشیدن صورت نپذیرد و این سه روش را بر زبان تصوّف تزکیه و تصفیه و تجلیه خوانند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۸۹

در نامهای فراوان مردم درست گزارش نوشته دیدند چاشت عید قربان ملک الموت نزد مخدوم پیغام امانت گذاری آورد فرمود باز گرد و تا پیشین شکیبائی پیش گیر که فرزندان جلال را سور صبح عید شام ماتم نگردد چون مردم از آئین شکفتہ کاری عید فارغ شدند او سفر معنوی برگزید مصراج باد عید جان او دیدار حق سید شرف الدین مشهدی در رساله‌های خود نگاشته که مخدوم خرقه خلافت از چهارصد و چهل تن داشت از آنجلمه آنچه بصحت پیوسته و در شجره نوشته دید بخامه یادداشت سپرده شماره خرقه خلافت مخدوم قدس سره آنچه بصحت گزارش پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری و این سلسله آبای کرام او بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منتهی می‌شود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابو الفتح این دو خانواده بشیخ بهاء الدین زکریا می‌رسد چهارم از شیخ الاسلام محمود شاه تسری زاد یوم شورگاه مسکن از دار الملک فارس مخدوم در سال هفصه و چهل و هشت که عمر شاه در ان سال یکصد و سی و دو بود بملازمت رسید و خرقه خلافت گرفت و عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید او عوارف را بخدمت مصنف خوانده بود سر رشته این سه خانواده بشیخ الشیوخ سهوردی می‌کشد پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین مغربی اب می‌خورد ششم از شیخ عبید غیبی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طرابلسی این دو سند بسید محیی الدین عبد القادر جیلی قدس الله ارواحهم پیوند دارد هشتم بشیخ فرید الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین قدس سره دهم از مولانا شمس الدین یحیی او دهی یازدهم از نصیر الأولیاء چراغ دهلي و چهار چمن از نوبهار ارشاد خواجه

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۰

معین الدین اولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی و این سلسله از شیخ ابو عبد الله خصیف شیرازی به سلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی می‌گردد سیزدهم از سید جلال اوچوی و این دو دمان ارشاد بشیخ نجم الدین کبری روشنی دارد چهاردهم از سید حمید الدین چشتی سمرقندی و این خانواده بخواجه مودود چشی می‌رسد پانزدهم از شیخ نجم اصفهانی و این خانواده بشیخ ابو بکر نساج آخر می‌شود قدس اسرارهم اجمعین و آنچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت بگزارش از صد مت加وز است و سید شرف الدین مشهدی در تذکره خود نگاشته که از چهارصد و چهل تن خداشناس رهنما و دانشور نشأتین را مخدوم ملازمت نموده خلعت خلافت و قبض و فیروزی در برگرفته بود و آنچه به بذل مجهد نزدیک بپایه تحقیق رسید نگارش سپرده اگرچه در سالهایی که نسبت آن بتصنیف مخدوم بدرستی نانجامیده در بعضی کمتر ازین و در برخی بیشتر ازین هم مسطور است انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید جلال الدین بخاری لقب او مخدوم جهانی است جامع است میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام شیخ رکن الدین ابو الفتح فریشیست قدس سره و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام عبد الله یافعی رحمة الله عليه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست از وی بسیار نقل می‌کند سیاحت بسیار کرده و از بسیاری از اولیا نعمت و برکت یافته و مشهور است که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آن کس داشتی بستدی یعنی چندان توجه و خدمت کردی که آن کس بی اختیار می‌شد در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ محمدی می‌نویسد که وی اوّل خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کلاه

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۱

ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ عفیف الدین عبد الله المطري در حرم شریف نبوی علیه السلام و التحیة پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود که مقراض راندن شما موقوف است در کازرون چون سید بکازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام امین الحق و الدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری قصد ملاقات من کرده از اچه و ملتان می‌آمد شیطان در اثناء راه او را دروغ باز نموده که شیخ امین الدین از سرای مستعار بدار القرآن

خرامید سید جلال بخاری طرف مکه مبارک راه رفته است وقت مراجعت در کازرون خواهد رسید او را سلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدودهی و مجاز و خلیفه من گردانی شیخ امام الدین همچنین کرد سید السادات از ان پیر باجازه انواع استفاده کرد و بازگشت و از شیخ الاسلام رکن الحق والدین خرقه تبرک پوشیده و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقه محمدی در سیستان با مضامین مخصوص گشت و بعد از چند گاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز کرات از محروسه آنچه در حضرت ذهلي آمد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجا می آورد مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبتست و در خزانه جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی و لمن رای من رآنی و لمن رای من رای من

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۲

رآنی و وی قطبست و صادقت درین قول مرا امیدواری بسیارست که بموجب این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از ان سلسه را که بیک بواسطه بشیخ شهاب الدین سهروردی می رسد غیر از سلسه شیخ بهاء الدین زکریا ذکر می کند و می گوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را نقلست که وی روزی نشسته بود آتش از جای برخاست مشتی خاک برگرفت و نام شیخ عبد القادر را باواز بلند برخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکمله فارسی که در دیارها مشهورست یکی از مریدان مخدوم تکمله کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی را ترجمه کرده است ولادت مخدوم جهانیان شب برات سنه سبع و سبعماهه وفات او روز عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعماهه و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنبده است که امیر سید علی همدانی قدس سره بدیدن مخدوم جهانیان رفت و بر در حجره مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب کسی نیست این را گفتند و ایشان را درون نظریه نداشتند کوچتی ازین معنی بخاطر شریف میر رسید برگشت و باین تقریب رساله در بیان معنی همدان نوشت اما در رساله همدانیه دیده شده است که منکر این نام اند غایت رد و تشنج کرده است که نه لائق عظمت و جلال مخدوم جهانیانست و الله اعلم و شاه ولی الله دلهی در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته طریقه چشیه را شعب بسیارست اشهر آنها سه شعبه است نصیریه و سراجیه و صابریه و این فقیر را بهر یکی از این سه ارتباط واقع است پس ارتباط این فقیر از حیثیت بیعت در تلقین و اجازت و خرقه و صحبت والد بزرگوار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۳

خدوست شیخ عبد الرحیم قدس سره و ایشان را خرقه و اجازت از شیخ عظمه الله اکبر ابادیست عن ایه عن جده عن الشیخ عبد العزیز و ایضا وصیت و اجازت اشغال از جد ابو الام خودش است شیخ رفع الدین محمد عن ایه الشیخ قطب العالم بن شیخ عبد العزیز عن الشیخ نجم الحق السهوی عن الشیخ حسن بن طاهر عن السید راجی حامد شه عن الشیخ حسام الدین ناکپوری عن الشیخ نور قطب العالم عن ایه الشیخ علاء الحق عن الشیخ سراج عثمان الاودهی عن الشیخ نظام الدین اولیا و الثانية عن السید عبد الوهاب البخاری عن ایه السید محمود عن ایه صدر الدین راجو عن جلال الدین مخدوم جهانیان عن الشیخ نصیر الدین چراغ دلهی عن الشیخ نظام الدین اولیا الخ و فاضل رشید در ایضاح لطفه المقال گفته ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت ابادی رحمه الله در رساله مناقب السادات در باب دهم که برای لعن ملعون معهود معقود نموده است می فرماید عدالت و دیانت حماد بن علقمه و سید جلال الحق والدین بخاری و مولانا سعد الدین معلوم است که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان برو لعنت کردند فتوی بر رخصت لعنت وی اولی باشد انتہی و صدیق حسن خان معاصر در کتاب الفرع النامی من الاصل السامی گفته سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش شب برات در سنه هفتصد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پدرس در هفت سالگی او را نزد شیخ جمال خجندي که از مریدان شیخ بهاء

الدين زکریا بود بده بدمت بوس او مشرف ساخت شیخ جمال گفت توان پسری که خاندان خود را عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۴

تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالمی متبحر بود در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید با آن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع ننماید می گفت جمیع مشایخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبی و حظی باید ریود از پدر خود خرقه خلافت یافت و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج نمود از آنجمله شش حج اکبر نمود در مدینه منوره سلطان العلماء استاد المحدثین شیخ عفیف الدین یافعی یمنی را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده نسخه عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رسید الدین ابو القاسم محمد صوفی پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین محمود الحسینی سمرقندی رسیده از وی خرقه و فیض ریود و وی از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین در اثنای سیر و سلوک سیصد و چند اهل کمال را دریافت و از همکنان فیض کلی نصیش گشت ای قوله و کمالات و حالات وی رح در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده ای قوله مجدها بزیارت سرور کائنات سرفراز گشته گفت اللہ اسلام علیک یا جدی او از شنید و علیک السلام یا ولدی و پس از ان برگشته چون با وجه رسید در هفتاد و هفت سالگی مريض شده روز بروز ضعیف می گشت تا روز عید قربان بعد از ادائی دو گانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نمود و بهمان بلده مدفون گشت انتهی ملخصا در ملفوظ ایشان نوشه که نعمتهاي باطنی و اجازت خرقه از بست مشایخ یافته‌اند من جمله آنها یکی سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۵

سید بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ قوام الدین و شیخ نصیر الدین چراغ دهلي و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله مطري و شیخ ابو اسحاق کازرونی و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری ای غیر ذلک من العلماء و المشایخ و بسیب سیاحت دنیا و کثرت اساتذه و شیوخ معروف شدنده بمخدوم جهانیان جهان گشت و احوال تفصیلی ایشان در کتب سیر صوفیه مسطورست و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشته و جز آن و شهرت ایشان مستغایست از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند می گویند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پایی مصطفوی که در دهليست آورده ایشانست لیکن روایتی از سنت صحیحه نزد محدثین ثابت نشده که در خور اعتماد و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پایی مبارک بر سنگی چسبیده باشد اما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکسنده در اثبات این قسم بجداند و الله اعلم وفات سید جلال الدین دهم ذی حجه سنه هفتاد و هشتاد و پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین محمد و مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات دهلي بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد الله لا ولد بمرد و اولاد سید محمد اکبر در روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سنند و هندست و اگر چه ولادت ایشان در آچه ملتان بوده اما مشهور ببخاری هستند نسبت باصل وطن و این نسبت بسیار خوبست زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحيح از آنجا برخاسته که امیر المؤمنین بود در علم حدیث اگر چه وی عجمی الاصل

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۶

و ایشان عربی المحتد هستند فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود

بسیست وجه سی و چهارم آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظمای علمای اهل سنت است و بخدمت چهارصد ولی رسیده و از بار کمالات و مقامات بدست عرفان و ایقان چیده و نبندی از مناقب فاخره و مدائح زاهره و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبالت او از خلاصه المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتاب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و فواتح حسین بن معین الدین میذی و سمط مجيد شیخ احمد قشاشی و رساله انتباہ شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و غیر ان واضح و ظاهرست حدیث نور را روایت فرموده چنانچه در کتاب موذه القربی که فاضل رشید آن را از ان کتب شمرده که اهله است آن را در مناقب اهله است عليهم السلام تصنیف کرده‌اند و باین وسیله ولای اهل نحله خود با اهله است عليهم السلام ثابت کرده و مباحثات بر آن نموده می‌فرماید الموذه الثامنة فی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و علیه من نور واحد و فيما اعطی علی من الخصائص ما لم يعط احدا من العالمين و بعد ذکر بعض فضائل آن حضرت می‌فرماید

عن سلمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت أنا و على من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي على الخليفة

و عنـه رضي اللـه عنه قال قال رسـول اللـه صـلـى اللـه عـلـيه و سـلـمـ كـنـت اـنـا و عـلـى نـورـا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ١٩٧

يَدِ اللَّهِ مطِيعاً يَسِّحَّ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهَ آدَمَ بارْبَعَةِ عَشَرِ الْفَعَامِ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهَ آدَمَ رَكِبَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صَلْبِهِ فَلَمْ يَزِلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقَا فِي صَلْبِ عَبْدِ الْمُطَلَّبِ فَجَزَءُهُ اَنَا وَجَزَءُهُ عَلَيْهِ وَعَنْ ابْنِ عَتَّابٍ قَالَ، قَالَ، سَوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَا وَعَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَاحِدَةٌ وَالنَّاسُ مِنْ اَشْجَارٍ شَتَّى

عنه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقنى و علينا من شجرة واحدة فانا اصلها و على فروعها و الحسن و الحسين اثمارها و اشياعنا اوراقها فمن تعلق بها نجى و من زاغ عنها هوى عن أبي ذر (رض) قال انى سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الله تعالى ايد هذا الدين بعلى و انه مني و انا منه و فيه انزل أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّهِ* الآية

عن عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و على من نور واحد
فهذا العارف الرباني و المحقق الصيّادي صاحب الفضل الشعشعاني و النبل التوراني على الهمданى الذى هو من مشايخ إجازة والد
المخاطب العثماني المروانى الحاقد الشانى لفضائل الوصى الحقانى عليه آلاف سلام منزل السبع المثانى قد جهد جهدا لا يشوبه فتور
في اثبات حديث النور فجعل هفوّات المنكريين كالرماد و اظهر كونها من اسمج التعصب و افحش العناد

وجه سی و پنجم: سید علی شهاب الدین همدانی در روضه الفردوس

وجه سی و پنجم آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب روضه الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمیست و نسخه آن که از نسخه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۸

عقيقه منقولست پيش فقير موجور گفته الباب الثالث عشر ما روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب فنی النبوة و في على الخلافة و نیز در ان مسطورست

وعنه أى عن سلمان قال قال عليه السلام كنت انا و على بين يدي الله نورا مطينا يسبح الله ذلك النور و يقدسه قبل ان يخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء على

و در این جا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبه روضه الفردوس ذکر کرده مناسب می نماید که عظمت و جلالت احادیث مذکوره در ان واضح شود و هو هذا يقول اضعف عباد الله و احرقهم الفقیر الى رحمه الله العلی الكبير على بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامه قدوة المحققین و حججه المحدثین شجاع الملء و الدين ناصر السنة أبي المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله على روحه سجال الرحمة الربانی وجدته بحرا من بحور الفرائد و کنزا من کنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویه مخزونا في حدائق فصوله دقات الانوار المصطفویه و مع کثرة فوائده و شمول

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۱۹۹

موائده کاد ان تنطفی انواره و تندرس آثاره لما فيه من التطويل والزيادات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اکثر اهل العصر عن معرفة الكتاب و السنة و استغلالهم بالعلوم المزخرفة التي تتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحکایات و لو لا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر و زمان بمشیئه رب العزّة يحولون حول حمى السنة و يدلون عن جناب قدسه شوائب زیغ اهل البدعه لقال من شاء ما شاء فجزی الله أئمّه هذا العلم عنّا و عن المسلمين خيرا فدعنتی بواعث خواطري الى استخراج لباه و استحضار ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ و تیسیر الدرک الحفاظ فاستخرجت من قعر تلك البحور اشرف جواهرها و جنیت من اغصان ریاضها انفس زواهرها و سمیت کتابی روضه الفردوس مبوبه على عشرين بابا کل باب منها ينفرد برواية صحابی لا غير انتهي کلام الهمدانی في خطبة الفردوس این کلام سید علی همدانی نص صریحت در آنکه فردوس دیلمی بحریست از بحور فوائد و کنیست از کنوز لطائف و مشتمل بر احادیث نبویه و آثار مصطفویه و کتابیست کثیر الفائدہ عمیم العائده و مصنف آن از کسانی بود که حفظ و حمایت سنت شریف می کرد و شوائب زیغ اهل بدعا مندفع می ساخت و بجهت وجودش قضیه قال من شاء ما شاء کسوت وجود ببر نگرفت پس کدام عاقل تجویز توانکرد که در چنین تصنیف خبری مندرج باشد که اهل سنت بر وضع و کذب آن اجماع دارند و نیز سید علی همدانی این احادیث منتخب خویش را

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۰۰

از اشرف جواهر و انفس زواهر ان کتاب گفته پس آیا اشرف جواهر و انفس زواهر همین موضوعات را می نامد و بر حفظ و استحضار آن حث و ترغیب می فرماید و لعل ذلك لا يرضی به جاہل فضلا عن فاضل

وجه سی و ششم: سید علی شهاب الدین همدانی

وجه سی و ششم آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواقست در شرح شعر لها البدر

کاس و هی شمس تدیرها هلال و کم بیدو إذا مزجت نجم گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احادیث و دعای حقیقت محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذوالجلال و موصل متعطشان فیا فی امال بمورد زلال وصال اوست که

انا مدینة العلم و علی بابها

و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جز وی ازوست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم است که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتراج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارق اذواق اعیان اولیاء ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفيما فرموده که

انا و انت ابوا هذه الامة

اشارت بدین معناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که

انا المنذر و علی الہادی و بك يا علی یهتدی المہتدون

چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکاهه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابع

غیری از احوالیست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۰۱

وجه سی و هفتم: جلال الدین احمد الخجندي

وجه سی و هفتم آنکه جلال الدین احمد الخجندي حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه و هو منی

که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام واردست ذکر کرده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامه مطلع الكشف والكرامة جلال الدین احمد الخجندي يقال فلان منی و انا منه و يراد بيان غایه الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین وقد يجيء من بمعنى البدل أَرَضِيْتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ

أى بدل الآخرة

انا منه و هو منی

أى انا بدله و هو بدلی أى کل منهما قائم مقامه الا فيما استثناه الدليل و يجوز ان يكون المعنى هو منی فی الکمال و انا منه اظهر ما اريد من الخير و الکمال و الکمال و من يجيء بمعنى فی ماذا خلقوا من الارض أى هو فی امری و انا فی أمره و من يجيء بمعنى الباء أى انا افعل به ما اريد و انا منه و هو بی أى فی بی و بقی بی و يجوز ان يكون المراد بقوله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا منه و هو منی

ما قيل انه

ورد فی الحديث انا و علی من نور واحد

أى کل منا مما منه الآخر مضى کلامه فهذا جلال الدین احمد عارفهم الجليل و جهبدهم النبیل قد هتك ستر التلمیع و التسویل حيث ذکر هذا الحديث الشريف و جوّز تفسیر

الحديث انا منه و هو مني

بهذا الشرف المنيف فطاح الانكار و الابطال و ظهر انه لم ينشأ الا من الانهماك في المحرقة و المحال و الاستهتار بالتحامل و الاحتيال و جلال و امامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۰۲

توضیح الدلائل واضحت لکن از دیگر عبارات آن هم کمال علو مرتب و همو منزلت و عظمت قدر و سناء فخر او ظاهرست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامه منبع الكشف و العرفان و الكرامة جامع علمي المعقول و المنقول المشهود له بالصدقه العظمى من اهل اليقين و الوصول جلال الملئه و الشريعة و الصدق و الطريقة و الحق و الحقيقة و الدين احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس روحه في بعض مصنفاته اعلم انه قد ورد في بعض الآثار الصدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنہ و قد ورد في بعض الآثار اطلاق الصدیق الاکبر على المرتضی رضی الله تعالی عنہ و کرم وجهه و ما ورد اطلاق الصدیق الاکبر على غيرهما الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشراط و الطرائق و الحقائق جلال الملئه و الدين احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه و انا له كل مقام سنه وقد نشأ يعني علينا كرم الله تعالی وجهه و ربی فی حجر النبی صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم من الصغر الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته عن معاویة بن ثعلبة قال قام رجل الى أبي ذر رضی الله عنه و هو في مسجد رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال يا أبو ذر ألا تخبرني بأحب الناس إليك فأنا اعرف ان احـب الناس إلـيـك احـبـهـمـ إلـيـهـ رسول الله صلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـهـ الـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ قـالـ أـيـ وـ رـبـ الـكـعبـةـ اـحـبـهـمـ إـلـيـهـ رسول الله صـلـيـ اللهـ عـالـیـ عـلـیـهـ وـ الـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ هوـ ذـاـکـ الشـیـخـ وـ اـشـارـ إـلـیـ عـلـیـ کـرمـ اللهـ وـ جـهـهـ رـوـاهـ الطـبـرـیـ وـ قـالـ اـخـرـجـهـ الـمـلاـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۰۳

في سيرته قال الشیخ العارف اسوه ذوى المعرف جلال الدین احمد الخجندی قدس الله سره بعد رواية عائشة و معاویة و أبي ذر رضی الله عنهم كما سبق و هذه الآثار عاصده حدیث الطیر إذ لا يكون احد احـبـهـ رسول الله تعالی عليه و على الـهـ و بـارـكـ و سـلـمـ الا ان يكون ذلك احـبـهـ الى الله عـزـ وـ جـلـ وـ نـیـزـ درـ تـوـضـیـحـ الدـلـائـلـ گـفـتـهـ قالـ الشـیـخـ الـمـرـضـیـ وـ الـامـامـ الرـضـیـ جـلالـ الدـینـ الخـجـنـدـیـ رـحـمـهـ اللهـ تعالـیـ وـ قـدـ ثـبـتـ اـنـهـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ اـمـرـ بـسـدـ الـابـوـاـبـ الشـارـعـةـ إـلـىـ الـمـسـجـدـ الـمـاـ بـابـ عـلـیـ الخـ وـ اـزـ تصـانـیـفـ هـمـیـنـ جـلالـ الدـینـ خـجـنـدـیـسـتـ شـرـحـ قـصـیدـهـ بـرـدـهـ كـهـ مشـهـورـ وـ مـعـرـوـفـتـ درـ كـشـفـ الـظـنـونـ درـ ذـكـرـ شـرـوحـ قـصـیدـهـ بـرـدـهـ گـفـتـهـ وـ منـ شـرـوـحـهـ شـرـحـ الشـیـخـ جـلالـ الدـینـ الخـجـنـدـیـ نـزـیـلـ الـحـرمـ المـتـوفـیـ سـنـةـ اـوـلـهـ الـحـمدـ للـهـ الـمـذـیـ اـکـرـمـاـنـ بـدـینـ الـاسـلـامـ وـ هوـ شـرـحـ مـخـتـصـرـ جـمـعـهـ بـعـضـ تـلـامـذـتـهـ مـنـ اـمـلـائـهـ فـیـ الـحـرمـ النـبـوـیـ

وجه سی و هشتم: شهاب الدین احمد

وجه سی و هشتم آنکه این حدیث شریف را سید شهاب الدین احمد روایت نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفت

عن محمد بن علی بن الحسین عن ایه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم كنت انا و علی نورا بین يدی الله تعالی من قبل ان يخلق الله سبحانه آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالی ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسمًا في صلب عبد الله و قسمًا في صلب أبي طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۰۴

دمي و من احنه فيجي احنه و من ابغضه فيبغضي ابغضه

عن جابر رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم كان بعرفات و على كرم الله وجهه تجاهه فقال يا على ادن مني ضع خمسك في خمسى يا على خلقتانا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها من تعلق بغضن منها ادخله الله الجنة

روى الحديث الاول الامام الصالحانى ابو حامد محمود بن محمد الذى سافر و رحل و ادرك المشايخ و سمع و اسمع و صنف فى كل فن و روی عنه خلق كثیر و صحاب بالعراق ابا موسى المدينى الامام و من فى طبقته باسناده الى الامام الحافظ أبي بكر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا و الحديث الثانى الى الامام الحافظ الورع أبي نعيم الاصفهانى و روى الحديث الثانى الامام شمس الدين محمد بن الحسن بن يوسف الانصارى الزرندى المحدث بالحرم الشريف النبوى المحمدى برواية ابن عباس رضى الله عنهما فهذا شهاب الدين العماد قد شمر عن ساق الجد و الاجتهاد فى اثبات حديث النور و نقله عن الشيخ النقاد الذى شاع فضلهم فى الاغوار و الانجاد فنسف على وجوه الجاحدين اكدر الرماد و اظهر كونهم هائمين فى سباب الخزى و العناد ممتظين صهوة الخبط و اللداء

وجه سی و نهم: اثبات ملک العلماء حدیث نور را و احتجاج با آن

وجه سی و نهم آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر دولت آبادی در هدایة السعدا فی جلوة الشعرا که برای احراق حق و ابطال باطل از سه صد کتب اهل سنت جمع ساخته و آن را

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٠٥

رساله معتبر و معتمد وانموده و مرکب باقوال سلف و مقبول آراء خلف در بيان هدایت سعد او جلوه شعرا و از شبهه و اعتراض بعيد و باعتقداد قریب دانسته چنانچه فرموده اما بعد عرضه می دارد بنده در گاه نبوی و مولای بارگاه مصطفوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقول است از درون سیصد کتب لیحق الحق و بیطل الباطل و لو کره الکافرون و از شبهه و اعتراض بعيد و باعتقداد قریب باشد و مرکبست باقوال سلف و مقبول آراء خلف در بيان هدایت سعدا که السعید من سعد فی بطْن أَمَّهُ و جلوه شعرا که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان بر زبان هر مصلی در قعده اخیره هر نماز فریضه الى قیام قیامت جاری می فرماید الجلوة الثانية فيما اعز النبی صلی اللہ علیه و سلم لعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ باخ یعنی عمزادگان رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم بسیار بودند از جمله ایشان علی ولی را برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نوراند و این چنین هیچ یکی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر هم درین بدايه گفته شد و

فِي الْمَصَابِحِ وَالْمَشَارِقِ وَالْخَزَانَةِ الْجَلَالِيَّةِ وَالدُّرْرِرِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلَى أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ
أَيْ أَنْتَ مِنْ نُورِي وَأَنَا مِنْ نُورِكَ وَ

في التمهيد في فضائل الصحابة قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم لعلى مرحبا باخى و ابن عمى و الذى خلقت انا و هو من نور واحد عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٠٦

وجه چهلم: اثبات ملک العلماء اتحاد نور علوی بانور نبوی را

وجه چهلم آنکه نیز در بدایه السعدا گفته سؤال سیادت این پنجتن بحکم حدیث مشهور ثابتست یا نه جواب سیادت ایشان بحکم

الرابع
حادي ثابتت و انكار حديث كفر و كافريست اثبات سيادت مصطفى صلی الله عليه و سلم في الدّرر و في كتاب الشفاء في الفصل

عن عبد الرحمن السلمي عن جعفر الصادق رض في تفسير يس
أراد به يا سيد

و في الحديث المتواتر يا سيد ولد آدم في سيادة على كرم الله وجهه
و آن بوجوهه است اول آنکه بحديث مشهور

و هو يا على انا سيد المرسلين و انت سيد المسلمين من كنت مولاه فعلى مولاه يا على انا سيد ولد آدم و انت سيد ولد هاشم
و في الصحائف قالت عائشة كنت جالسة عند النبي صلى الله عليه و سلم إذ اتى على فقال هذا سيد العرب فقالت قلت بابي انت و
أمي لست سيد العرب فقال انا سيد العالمين و هو سيد العرب

و این حدیث متواتر و مشهور است پس کسی که گوید علی سید نیست و مصطفیٰ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود که علی سید است پس او مصطفیٰ را تکذیب می‌کند و تکذیب رسول اللَّهِ کفر دوم آنکه علی از نور محمد است و هم نور محمد سید است سوم آنکه علی از شجره محمد است

انَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلَيَا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ
وَهُمْ شَجَرَةٌ مُحَمَّدٌ سَيِّدُسْتُ فَهَذَا مَلْكُ الْعُلَمَاءِ الْجَهِيدُ النَّاقِدُ الْحَاتِزُ لِنَفَائِسِ الْمُحَامِدِ فِي اثْبَاتِ هَذَا الْحَدِيثِ الشَّرِيفِ كَادِحُ جَاهِدٍ
مُنْكِسٌ رَاسٌ كَالْمُجَادِلِ جَاهِدٍ

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٠٧

فاظنگا ت - زبان فارسی - نوشتہ آنستیت اسلامی

فاصله ظهر کل لجوج حاقد فطاح بحمد الله ادعاء الاجماع الذي هو جماع الاثم ادراج الزیاح و وضع حق الاتضاح انه بهت صراح و
قرف بواخ لا- يطور به الـ من مـ الانفس في تنفيق الصـلال الواضـاح و شهـاب الدـین دولـت آبـادـی عـالـم مشـهـور و معـروـفـتـ و بـغـرـ
صفـاتـ سـنـیـهـ موـصـوفـ و اـکـابرـ اـعـیـانـ بـذـکـرـ مـحـامـدـ عـلـیـهـ اوـ مشـغـوفـ شـیـخـ عـبـدـ الحـقـ دـھـلـوـیـ درـ اـخـبـارـ الـاـخـیـارـ گـفـتـهـ قـاضـیـ شـهـابـ الدـینـ
رسـالـهـ دـارـدـ مـسـمـیـ بـمـنـاقـبـ السـادـاتـ درـ آـنـجـاـ دـادـ عـقـیدـتـ وـ مـحـبـتـ باـهـلـیـتـ نـبـوتـ سـلامـ اللـهـ عـلـیـهـمـ اـجـمـعـینـ دـادـهـ سـرـمـایـهـ سـعادـتـ وـ
موـجـبـ نـجـاتـ وـیـ درـ آـخـرـتـ آـنـ خـواـهـدـ بـودـ اـنـشـاءـ اللـهـ تـعـالـیـ باـعـثـ تـصـنـیـفـ آـنـ رسـالـهـ رـاـ چـنانـ گـوـینـدـ کـهـ درـ زـمانـ اوـ سـیـدـیـ بـودـ کـهـ اوـ
راـ سـیـدـ اـجـمـلـ مـیـ گـفـتـندـ اـزـ اـکـابرـ وقتـ بـودـ وـ لـیـکـنـ جـمـالـ نـسـبـشـ اـزـ حـلـیـهـ عـلـمـ وـ فـضـلـ عـاطـلـ بـودـ غالـبـاـ قـاضـیـ رـاـ باـ وـیـ درـ بعضـیـ مـحـافـلـ
ملـوـکـ درـ تـقـدـیـمـ وـ تـاـخـیـرـ مـجـلـسـ نـزـاعـیـ شـدـهـ بـودـ درـ اوـلـ قـائـلـ شـدـ باـ فـضـیـلـ عـالـمـ وـ تـقـدـیـمـ اوـ برـ عـلـوـیـ عـامـیـ بعدـ اـزـ انـ بـتـسوـیـهـ عـالـمـ
غـیرـ عـلـوـیـ باـ عـلـوـیـ غـیرـ عـالـمـ وـ درـینـ بـابـ رسـالـهـ نـوـشتـ وـ گـفـتـ کـهـ عـالـمـیـتـ ماـ مـشـخـصـ وـ مـتـیـقـنـسـتـ وـ عـلـوـیـتـ شـماـ مشـکـوـکـ پـسـ ماـ رـاـ
تقـدـیـمـ وـ تـرـجـیـحـ برـ شـماـ ثـابـتـ باـشـدـ استـادـ قـاضـیـ شـهـابـ الدـینـ رـاـ اـینـ معـنـیـ اـزـ وـیـ نـاخـوـشـ آـمـدـ وـ مـزـاجـ حـالـشـ اـزـ وـیـ منـحـرـفـ گـشـتـ
قـاضـیـ اـزـینـ معـنـیـ بـرـ گـشـتـ وـ درـ مـنـاقـبـ سـادـاتـ وـ اـفـضـلـیـتـ اـیـشـانـ رسـالـهـ نـوـشتـ وـ اـزـ آـنـچـهـ گـذـشـتـهـ بـودـ اعتـذـارـ نـمـودـ وـ بـعـضـیـ گـوـینـدـ کـهـ
حضرـتـ سـرـورـ کـائـنـاتـ رـاـ عـلـیـهـ اـفـضـلـ الـصـلـوـاتـ وـ اـکـمـلـ التـحـیـاتـ بـخـوـابـ دـیدـ کـهـ اوـ رـاـ اـزـینـ معـنـیـ تـنـیـهـ مـیـ فـرمـایـدـ وـ بـرـ اـسـترـضـایـ سـیدـ

٢٨٣- مقالات الأذن في أيام العادة الظاهرة

و غلام على آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدوّلatabادی نور الله ضریحه ولد القاضی بدولت آباد دهلي و تلمذ على القاضی عبد المقتدر الدهلوی و مولانا خواجهکی الدهلوی و هو من تلامذہ مولانا معین الدین العمرانی رحمهم الله تعالى و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان القاضی عبد المقتدر يقول في حقه یاتینی من الطلبة من جلدہ علم و لحمه علم و عضمه علم و لم یأتی توجیه الموکب التیموری الى الهند و خرج مولانا خواجهکی قبل وصولہ الى دهلي منها الى

کالبی خرج القاضی شهاب الدین صحبت استاذه الى کالبی فاقام مولانا خواجکی بکالبی و ذهب القاضی الى دار الخیور جونفور فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی و الى جونفور وروده و نصر سقاہ اللہ بسحائب الاحسان وروده و عظمہ بین الكباء و لقبه ملک العلماء فرین القاضی مسند الافادہ و فاق البرجیس فی افاضۃ السعادۃ و الف کتبہ سارت بها رکبان العرب و العجم و اذکری سرجا اهدی من النار الموقدة علی العلم منها البحر الموج تفسیر القرآن العظیم بالفارسیة و الحواشی علی کافیۃ النحو و هی اشهر تصانیفه و الارشاد و هو متن فی النحو الترم فی تمثیل المسئلہ فی ضمن تعریفها و بدیع المیزان و هو متن فی فن البلاغۃ بعبارات مسجعۃ و شرح البزوڈی فی اصول الفقه الى بحث الامر و شرح بسیط علی قصیدہ بانت سعاد و رسالتہ فی تقسیم العلوم بالعبارة الفارسیة و مناقب السادات بتلک العبارة و غيرها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۰۹

توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنة تسع و اربعین و ثمانمائه و دفن بجونفور فی الجانب الجنوبي من مسجد سلطان ابراهیم الشرقی و نیز غلام علی از او در تسليه الفواد فی قصائد آزاد بعد ذکر قاضی عبد المقتدر گفته و من تلامذة القاضی عبد المقتدر قدس سره ملک العلماء القاضی شهاب الدین الدولت آبادی طاب ثراه و رایت ذکرہ مناسباً بهذا المقام لجلالة قدره و شهرة تصانیفه بین الانام فاقول القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزوالی الدولت آبادی نور اللہ ضریحه ولد بدولت آباد دھلی و تلمذ علی مولانا خواجکی الدھلی و القاضی عبد المقتدر رحمهما اللہ تعالیٰ و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان القاضی عبد المقتدر يقول فی حقه یاتینی من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمہ علم و لما توجه الموکب التیموری الى الهند و خرج مولانا خواجکی قبل وصوله الى دھلی منه الى کالبی خرج القاضی شهاب الدین صحبت استاذه الى کالبی فاقام مولانا خواجکی بکالبی و ذهب القاضی الى دار الخیور جونفور فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی و الى جونفور وروده و نصر سقاہ اللہ بسحائب الاحسان وروده و عظمہ بین الكباء و لقبه بملک العلماء فرین القاضی مسند الافادہ و فاق البرجیس فی افاضۃ السیعادۃ و الف کتبہ سارت بها رکبان العرب و العجم و اذکری سرجا اهدی من النار الموقدة علی العلم منها البحر الموج تفسیر القرآن العظیم بالعبارة الفارسیة و الحواشی علی کافیۃ النحو و هی اشهر تصانیفه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۰

والارشاد و هو متن فی النحو الترم فی تمثیل المسئلہ فی ضمن تعبیرها و بدیع المیزان و هو متن فی فن البلاغۃ بعبارات مسجعۃ و شرح البزوڈی فی اصول الى بحث الامر و شرح بسیط علی قصیدہ بانت سعاد و رسالتہ فی تقسیم العلوم بالعبارة الفارسیة و مناقب السادات بتلک العبارة و غيرها توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنة ۸۴۹ تسع و اربعین و ثمانمائه و دفن بجونفور فی الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهیم الشرقی رحمه اللہ تعالیٰ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزوالی ولد بدولت آباد دھلی و تلمذ علی القاضی عبد المقتدر و مولانا خواجکی الدھلی و هو من تلامذة مولانا معین الدین العمراںی و فاق اقرانه و سبق اخوانه و كان استاذه القاضی يقول فی حقه اتّانی من الطلبة من جلده علم و عظمہ علم و لما توجه موکب التیموری الى الهند خرج الشهاب فی صحبت استاذه خواجکی الى کالبی فاقام هو بها و ذهب الشهاب الى جونفور بلدہ من صوبۃ الہ آباد و كانت دار الخلافۃ للسلطانین الشرقیۃ خرج منها جمع من اهل العلم و الشیخوخۃ فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی قدومہ و لقبه بملک العلماء و هو درس هناك و الف و افاد و حرر و اجاد و من مؤفاته البحر الموج بالفارسیة و الحواشی علی کافیۃ النحو و الارشاد متن فی الترم تمثیل المسئلہ فی ضمن تعبیرها و بدیع المیزان فی البلاغۃ و شرح البزوڈی فی اصول الفقه و شرح قصیدہ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۱

بانت سعاد و رسالتہ فی تقسیم العلوم و مناقب السادات و غير ذلك توفی فی سنہ ۸۴۹ و دفن بجونفور فی الجانب الجنوبي من مسجد

السلطان ابراهيم الشرقي و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون گفته ارشاد في النحو ايضا للشيخ أبي محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستويه النحوى المتوفى سنة ٣٤٧ سبع و اربعين و ثلاثمائة و للشيخ الفاضل شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندي الدولت آبادي شارح الكافية و هو متن لطيف تعمق في تهذيه كل التغمق و تائق في ترتيبه حق التائق اوله الحمد لله كما يحب و يرضي الخ و على متن الهندي شرح ممزوج للفاضل العلامه أبي الفضل الخطيب الكازروني المحسنى و ولی الله والد ماجد شاهصاحب در مقدمه سنیه فی الانتصار للفرقه الشیتیه بعد ذکر دخول خواجه معین الدین چشتی در هند و انشعاب مشایخ چشتیه به سه شعب و حصول ارتباط برای خودش از هر سه شعبه گفته و نشأ فیهم امور ینکرها الفقهاء كصلة المعکوس و دوام الصيام و القيام و منها الجهر بذكر الله تعالى فأنه لا يجوز عند علماء ماوراء النهر و منها سماع الأغاني و لو مع بعض المعارف و منها غلوّهم في محبة شيوخهم حتى منهم من كان يسجد سجدة التحيّة و منها اشارات تميل إلى الاتحاد و الحلول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا و لهم في كل ذلك تاویلات و مباحثات لا- يخفى على من تتبع كتبهم فلم يزل الفقهاء ینکرون عليهم اشد الانكار و هم لا يبالون بانکارهم و يرون ان ما عندهم احسن مما عند هولاء نحن بما عندنا و انت بما

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٢١٢

عندک راض و الرای مختلف و مباحثات ملا ضیاء الدین السنامی مصنف كتاب نصاب الاحتساب الّذی لم یسبق فی بابه الى مثله مع الشیخ نظام الدین الدھلوي و مناظرات القاضی شهاب الدين الدولت آبادي صاحب البحر المواجه فی التفسیر الذي لم یسبق الى مثله فی بيان اعجاز القرآن من جهة الفصل و الوصل و الارشاد في النحو الّذی التزم فيه ان یعّبر کل قاعدة بما يصلح مثلا لها و حاشیه الكافية التي لا- نظير لها في كثرة السؤال و الجواب مع الاستقامه و سلامه التقرير و بدیع البیان فی المعانی الّذی نهج فی منهجا لم یسلک قبله فی ترتیب القواعد و تنقیحها مع الشیخ نور قطب العالم مشهوره معروفة الخ و آنفا بترجمه سبط ابن الجوزی شنیدی که فاضل رشید ملك العلماء دولت آبادي را از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت وانموده و نیز در ایضاح لطافه المقال بعد عبارت على حزین مشتمل بر ذکر اسامی جمعی از علماء که در مناقب تصنیف کرده‌اند گفته و سؤال اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظامی اهل سنت رسائل منفرده در فضائل اهلیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولت آبادي و مفتاح التجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و موده القریبی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن أبي طالب از جزری و فضائل اهلیت از بزار و جواهر العقدین فی فضل اهلیت النبی و شرفهم العلی لللامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٢١٣

او شده و غير اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هر گاه جناب بمقابلہ این رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهلیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احرقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته‌اند خواهد پرداخت و نیز فاضل رشید در عزه الراشدین بعد ذکر توجیه تشییع ظاهري در خصوص قول بظهارات خمر گفته و این توجیه ما از توجیه جناب معتبرض تحریر اشبه است چرا که از توجیه ما لازم می‌آید که اکثر رؤسای علمای اهل سنت مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدين تفتازانی و ملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولت آبادي و غيرهم که از اکابر مهره کتاب و سنت بودند در خصوص قولی متسبع باشند و هو مستکره جدا الخ و نیز رشید الدين خان در عزه الراشدین گفته مخفی نماند که بطلان ادعای معتبرض یعنی قائل بودن جميع اهل سنت بایمان یزید اظهر من الشمس و این من الامسست چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهري و باطنی بودند تصريح بکفر و لعن آن بیدین کرده‌اند مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولت آبادي الخ و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثنا در مواضع بسیار بافادات ملك العلماء استناد و احتجاج نموده در اینجا اكتفا بر بعض عبارات کرده می‌آید قال فی ایضاح لطافه المقال

و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در مناقب السادات می فرماید امام حسن شیبانی می گوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه را که شب زنده داشتی و بروز صائم بودی و به نیت زیارت محمد مصطفیٰ صلی الله عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۴

علیه و سلم و بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آمدی و فتوحات بمجاور آن دادی و خود جاروب زدی انتهی و نیز نافلا عن تفسیر سوره یوسف للامام ضیاء الدین السنامی می گوید علوی را تعزیر بحر و حبس جائز نیست زیرا که شرف او اصلی و ذاتیست و بشرف مصطفیٰ صلی الله عليه و سلم و ما بالذات لا یزول الخ و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و نیز ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در رساله مناقب السادات فرموده روی ابن رستم عن محمد در جمیع کارها اولاد رسول را بر خود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلاً عن التشریح للامام الرازی می فرماید لا یجوز للرجل العالم و المتفق ان یجلس فوق العلوی الامی و ایه الامی لأنّه اساءة فی الدين انتهی و نیز می فرماید می آرنند که خواجه فرید الحق و الدین گنجشکر رحمة الله را باستدعا می آمدندی فرمودی که بیک شرط قبول کنیم که سادات را پیش در آرنند و در صدر جای ایشان کنند و فتوح شکرانه پیش آرنند انتهی و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی بابی برأسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات عقد کرده پاره از ان منقول می شود می فرماید باب هشتم در بیان آنکه هیچکس از اولاد رسول صلی الله عليه و سلم باصرار بر کفر نمیرد قوله تعالیٰ إنما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا و بعد آن می فرماید و اعلم حکم مصطفیٰ و اولاد وی بابنای دیگر قیاس نتوان کرد فضلی که مصطفیٰ صلی الله عليه و سلم را بود هیچ مخلوقی را نبود کفش کسی که مفخر عرش باشد فرزندان ویرا فرزندان نوح چگونه قیاس راست آید و بعد ان می فرماید

الحدیث الاول فی الكشاف

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۵

رواه على بن أبي طالب کرم الله وجهه قال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا على اول من يدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسين و ازواجنا عن ايماننا و شمائنا و ذریاتنا خلف ازواجا

و بعد ان می فرماید اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول صلی الله عليه و سلم با ایمان اید خلف زوجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل حرامست لانه اقصر من القاصره و اگر چه مجتهدين تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر این قدر روا داریم در قول رسول صلی الله عليه و سلم تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا که در بشارت احتمال مبرّاست و ازین تاویل این آیه ان أبا بكر فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل و حکم آنست که در حال نزع ایمان ایشان زائل نشود کذا حاصل التمهید و عبارت دستور القضاة لا یجوز زوال الایمان عن الانیاء و العشرة المبشرة و اولاد الرسول و ازواجه صلی الله عليه و سلم و اهل البدر و الحدیبیه و امثالهم و بعد آن می فرماید الحدیث الرابع

فی المشارق ان الله لا یجمع بینی و بین عدوی فی محل واحد

عبارت حدیث در باب کدبانوی قیامتست و اشارت در حق جمیع فرزندان رسول صلی الله عليه و سلم ایشان با کافران در دوزخ نیایند و چون جای کافران در دوزخ نباشند چه گمان تراست ابو طیب حجام از آشامیدن خون رسول الله صلی الله عليه و سلم که مضر بود بر عوام خوردن ان حرام از دوزخ سبب مخلصی او باشد کسی که از خون جگر و نور دو چشم و مخ دو ساق محمد صلی الله عليه و سلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۶

و من گمان چنین برم که اگر قطره خون مصطفیٰ صلی الله عليه و سلم در دوزخ اندازند همه آتش دوزخ بوستان شود انتهی ما اردا نقله و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و از آنچمله آنست آنچه ملک العلماء در رساله مناقب السادات می گوید الحدیث الاول

فى الكشاف الاـ و من مات على حبـ آل محمـد مات مؤمنا الاـ و من مات على حبـ آل محمـد مات مستكمـل الـايمـان الاـ و من مات على حبـ آل محمـد مات شـهـيداـ الاـ و من مات على حبـ آل محمـد يـزـفـ الىـ الجـنـةـ كماـ يـزـفـ العـروـسـ الىـ بـيـتـ زـوـجـهـ الاـ و من مات على حبـ آل محمـد مات علىـ السـنـةـ وـ الجـمـاعـةـ الاـ وـ منـ مـاتـ عـلـىـ حـبـ آلـ مـحـمـدـ جـعـلـ اللـهـ قـبـرـهـ مـزارـ مـلـائـكـةـ الرـحـمـةـ اـنـتـهـىـ وـ نـيـزـ درـ ايـضـاحـ لـطـافـةـ المـقـالـ گـفـتـهـ وـ اـزـ آـنـجـمـلـهـ اـسـتـ آـنـچـهـ مـلـكـ الـعـلـمـاءـ شـهـابـ الدـيـنـ بـنـ عـمـرـ دـوـلـتـ آـبـادـيـ درـ رسـالـهـ منـاقـبـ السـادـاتـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ كـهـ اـگـرـ كـسـىـ جـمـيعـ اـمـورـ شـرـائـعـ نـبـىـ رـاـ بـتـنـ مـعـمـولـ دـارـدـ وـ باـهـانـتـ عـلـوـىـ رـاـ عـلـوـيـكـ وـ يـاـ موـىـ مـصـطـفـىـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ رـاـ موـيـكـ گـوـيـدـ كـافـرـ گـرـددـ وـ نـعـوذـ بـالـلـهـ اـنـتـهـىـ وـ نـيـزـ نـقـلـاـعـنـ مـصـايـحـ الدـيـنـ مـىـ گـوـيـدـ اـگـرـ كـسـىـ عـلـوـىـ رـاـ باـهـانـتـ عـلـوـيـكـ گـوـيـدـ كـافـرـ شـوـدـ وـ بـعـضـيـ گـوـيـنـدـ اـگـرـ عـلـوـيـكـ بـتـعـظـيمـ گـوـيـدـ كـافـرـ نـشـوـدـ لـانـ التـصـغـيرـ لـتـعـظـيمـ اـبـوـ القـاسـمـ گـوـيـدـ اـگـرـ درـ حـالـ غـضـبـ گـوـيـدـ كـافـرـ شـوـدـ وـ درـ رسـالـهـ مـوـلـانـاـ ضـيـاءـ الدـيـنـ بـرـقـىـ مـىـ گـوـيـدـ عـلـمـاـ فـتـوىـ دـادـهـاـنـدـ كـهـ اـهـانـتـ وـ اـيـذـاـيـ آـلـ رـسـولـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ كـفـرـتـ وـ كـافـرـيـ پـسـ چـونـ درـ عـلـوـيـكـ كـفـرـ بـودـ لـاـ سـيـماـ درـ قـتـلـ وـ اـنـضـاحـ بـرـ اوـلـيـ كـفـرـ باـشـدـ اـنـتـهـىـ وـ نـيـزـ درـ ايـضـاحـ لـطـافـةـ المـقـالـ گـفـتـهـ وـ مـلـكـ الـعـلـمـاءـ شـهـابـ الدـيـنـ بـنـ عـمـرـ دـوـلـتـ آـبـادـيـ رـحـمـهـ اللـهـ درـ رسـالـهـ منـاقـبـ السـادـاتـ درـ بـابـ دـهـمـ كـهـ بـرـايـ لـعـنـ مـلـعونـ مـعـهـودـ وـ مـعـقـودـ نـمـودـهـ استـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ عـدـالـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۷

وـ دـيـانتـ حـمـادـ بـنـ عـلـقـمـهـ وـ سـيـدـ جـلـالـ الـحـقـ وـ الـدـيـنـ بـخـارـىـ وـ مـوـلـانـاـ سـعـدـ الدـيـنـ مـعـلـومـستـ كـهـ درـ وـرـعـ وـ تـقـوىـ پـيـرانـ عـصـرـ بـودـنـ چـونـ اـيـشـانـ بـرـ لـعـنـتـ كـرـدـهـاـنـدـ فـتـوىـ بـرـ رـخـصـتـ لـعـنـ وـىـ اوـلـىـ باـشـدـ اـنـتـهـىـ وـ چـونـ اـسـامـىـ مـجـوزـينـ لـعـنـ اوـ اـزـ عـلـمـاـيـ کـبـارـ اـهـلـ سـنـتـ بـسـيـارـ لـهـذاـ روـماـ لـلـاختـصـارـ بـمـقـتضـاـيـ خـيرـ الـكـلامـ ماـ قـلـ وـ دـلـ بـرـ جـمـلـهـ مـجـملـيـ اـخـتـتـامـ کـلامـ مـىـ نـمـاـيـدـ وـ مـىـ گـوـيـدـ کـهـ مـلـكـ الـعـلـمـاءـ شـهـابـ الدـيـنـ بـنـ عـمـرـ دـوـلـتـ آـبـادـيـ درـ رسـالـهـ منـاقـبـ السـادـاتـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ کـهـ تـصـفحـ کـتـبـ کـرـدـيـمـ درـ مـنـعـ لـعـنـ روـايـتـ کـهـ بـتـصـرـیـحـ اـزـ اـمـامـانـ مـذـاـهـبـ اـرـبـعـهـ وـ تـلـامـيـذـ اـيـشـانـ باـشـدـ نـيـافـتـيـمـ وـ درـ جـواـزـ لـعـنـ وـىـ اوـزـ سـلـفـ کـبـارـ اـقوـالـ رـسـيـدـهـ اـنـتـهـىـ وـ نـيـزـ درـ ايـضـاحـ لـطـافـةـ المـقـالـ گـفـتـهـ حـالـ مـعـادـاتـ اـكـثـرـ اـئـمـهـ اـهـلـ سـنـتـ وـ جـمـاعـتـ باـمـطـرـدـ وـ مـعـهـودـ آـنـفـاـ مـعـلـومـ شـدـهـ وـ اـگـرـ سـامـعـ رـاـ ذـوقـ سـمـاعـ کـلـمـاتـ دـيـگـرـ اـزـ بـعـضـ عـلـمـاـيـ کـبـارـ اـهـلـ سـنـتـ کـهـ ذـکـرـشـانـ آـنـفـاـ گـذـشـتـهـ وـ غـيرـشـانـ باـشـدـ بـشـنـوـدـ کـهـ مـلـكـ الـعـلـمـاءـ شـهـابـ الدـيـنـ بـنـ عـمـرـ دـوـلـتـ آـبـادـيـ درـ رسـالـهـ بـدـيـعـ الـبـيـانـ ذـکـرـ نـامـ مـلـعونـ مـعـلـومـ رـاـ مـثـلـ ذـکـرـ نـامـ مـسـيـلـمـ کـذـابـ اـزـ مـکـرـوهـاتـ طـبـ سـامـعـينـ گـفـتـهـ حـيـثـ قـالـ وـ تـعـيمـهاـ أـيـ تـعـيمـ الـکـراـهـةـ فـيـ السـمـعـ يـتـناـولـ کـلـ ماـ يـکـرـهـ الـبـشـرـ مـثـلـ اـسـمـ الـبـغـيـضـ وـ الـمـسـتـفـحـشـ وـ الـمـسـتـقـدرـ وـ إـنـ التـرمـ ذـلـکـ فـيـ الـاـخـيـرـيـنـ مـنـ حـيـثـ انـ صـرـيـحـهـاـ لـمـ يـسـتـعـمـلـ فـلاـ يـکـادـ يـمـكـنـ جـداـ انـ يـلـتـرمـ فـيـ النـوعـ الـاـولـ حـيـثـ جـاءـ ذـکـرـ الـبـغـضـاءـ کـمـسـيـلـمـ وـ يـزـيدـ فـيـ کـلامـ الـبـلـاغـهـ اـنـتـهـىـ وـ فـيـ حـاشـيـتـهـ الـمـتـعـلـقـهـ بـقـولـهـ اـسـمـ الـبـغـيـضـ فـاـنـ طـبـ الـبـشـرـ يـتـنـفـرـ عنـ سـمـاعـ اـسـمـ الـبـغـيـضـ کـمـسـيـلـمـ وـ يـزـيدـ وـ يـنـبـوـ عـنـهـ اـنـتـهـىـ وـ نـيـزـ درـ ايـضـاحـ لـطـافـةـ المـقـالـ گـفـتـهـ وـ مـلـكـ الـعـلـمـاءـ شـهـابـ الدـيـنـ بـنـ عـمـرـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۱۸

دولـتـ آـبـادـيـ درـ رسـالـهـ منـاقـبـ السـادـاتـ مـىـ گـوـيـدـ سـؤـالـ چـونـ قـتـلـ مـؤـمـنـ نـزـدـ اـهـلـ سـنـتـ وـ جـمـاعـتـ فـسـقـسـتـ وـ قـتـلـ حـسـينـ عـلـيـهـ السـلاـمـ چـگـونـهـ کـفـرـ بـودـ جـوابـ اـزـ آـنـکـهـ اـيـداـ وـ اـهـانـتـ حـسـينـ بـمـصـطـفـىـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ سـرـاـيـتـ مـىـ کـنـدـ کـمـاـ بـيـنـاـ مـنـ قـبـلـ غـيرـ مـرـءـ وـ اـيـداـ وـ اـهـانـتـ مـصـطـفـىـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ بـالـاـتـفـاقـ کـفـرـسـتـ وـ اـيـنـ چـنـانـچـهـ نـصـاـ وـ ذـهـاـ وـ حـسـنـاـ وـ عـقـلـاـ ثـابـتـ کـرـدـيـمـ اـنـتـهـىـ پـسـ اـتـجـاهـ طـعنـ باـيـنـ قولـ نـاـمـحـمـودـ وـ مـذـهـبـ مـرـدـودـ بـرـ جـمـهـورـ اـهـلـ سـنـتـ وـ جـمـاعـتـ هـوـشـربـايـ اـهـلـ خـبـرـتـ باـشـدـ وـ نـيـزـ درـ ايـضـاحـ لـطـافـةـ المـقـالـ گـفـتـهـ سـومـ آـنـکـهـ مـذـهـبـ غـرـالـىـ درـ بـابـ کـبـيرـهـ بـودـنـ قـتـلـ اـمـامـ شـهـيدـ نـزـدـ عـلـمـاءـ کـبـارـ اـهـلـ سـنـتـ بـمـرـتبـهـ بـيـ اعتـبارـتـ کـهـ آـنـ رـاـ بـطـرـيقـ شـبـهـ ذـکـرـ کـرـدـهـ دـفـعـ مـىـ نـمـاـيـنـدـ چـنـانـچـهـ آـنـفـاـ اـزـ تـكـمـيلـ الـاـيـمـانـ شـيـخـ مـحـقـقـ عـبـدـ الـحـقـ درـ رسـالـهـ منـاقـبـ السـادـاتـ اـزـ مـؤـلـفـاتـ مـلـكـ الـعـلـمـاءـ شـهـابـ الدـيـنـ بـنـ عـمـرـ دـوـلـتـ آـبـادـيـ نـقـلـ آـنـ گـذـشـتـهـ وـ مـذـهـبـ غـرـالـىـ درـ بـابـ تـرـحـمـ عـلـىـ مـنـ لـاـ.ـ يـرـحـمـهـ اللـهـ بـغـایـتـ شـاذـ وـ مـتـرـوـكـ وـ مـدـسـوسـ عـلـيـهـ اـسـتـ وـ طـعنـ بـرـ فـرقـهـ باـقـوالـيـ کـهـ درـ انـ فـرقـهـ بـيـ اعتـبارـ وـ بـغـایـتـ شـاذـ وـ مـتـرـوـكـ وـ مـدـسـوسـ عـلـيـهـ باـشـدـ مـطـعـونـ فـيـهـمـ رـاـ اـغـواـ

نmodنست بر اينكه آنها بر طاعن بمثل ذات او پيش آيند و نيز در ايضاح لطافه المقال گفته قوله و الاعتذار باجماع اهل الكوفه على مسلم غير مسلم على حسب مقرراتهم الخ اقول لا- يحتاج الى التثبت بمثل هذا الاعتذار لأن علماءنا الكبار صرّحوا بكون سيدنا الحسين اماما و الخروج عليه حراما و ايضا صرّحوا بكون الملعون المعلوم خارجا على ذلك الإمام متغلبا على جنابه العلي المقام كما قال الفاضل الكامل المرتضى الصفات

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢١٩

شهاب الدين عمر في رسالته مناقب السادات ناقلاً عن التشريح أن يزيد كان باغياً متغلباً خروجياً والخروج على الإمام حرام في الأديان كلهاً ويزيد اللعين خرج على الحسين بلا تاويل و قتله بالحرب انتهى و ايضاً ذكر بعيد هذا ناقلاً عن التشريح أول باغ في الدنيا معاویة وهو باغ مأول فلماً قتل على بن أبي طالب كانت الخلافة للحسن بن على ثم للحسين رضي الله عنهما وبغى في عهد الحسين يزيد بن معاویة بغياً فتسليسل البغاء المتغلبة انتهى ما اردنا نقله وقال الشيخ المحقق عبد الحق الدهلوi قدس سره في رسالة تكميل الإيمان بعد نقل قول من تفوه بامامة الملعون في رده ما حاصله هذا نعوذ بالله من القول والاعتقاد بكونه اماماً مع وجود سيدنا الحسين في البين إلى آخر ما نقله آنفاً و ايضاً قال صاحب الصواعق في خاتمة كتاب اواخر ذكر الملعون المنافق و مات سنة اربع و ستين لكن عن ولد صالح شاب إلى ان قال و من صلاحه الظاهر انه لما ولى العهد صعد المنبر وقال ان هذه الخلافة جبل الله و ان جدى نازع الامر اهله و من هو احق به منه على بن أبي طالب ركب لكم ما تعلمون حتى انتهت منيته فصار في قبره رهيناً بذنبه ثم قلد الى الامر فكان هو غير اهل له و نازع ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقصص عمره و ابتر عقبه و صار في قبره رهيناً بذنبه انتهى و لمّا صرّح علماؤنا الكبار بكون سيدنا الحسين

٢٢٠، ص: ١٧، ج ١٧، عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار

اما و کون الخروج عليه حراما و صرحا بالتعوذ عن اعتقاد امامه الملعون المنهمک فى الشناعة و الشین مع وجود سیدنا الحسین و جعلوا تشنیع ابنه الصالح النبیه رحم الله عليه دون ایه على الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله و کونه ابتر قصیر العمر رهینا بذنبه لاجل هذه المنازعة و امثالها من جمله صلاحه الظاهر فھینئذ أى حاجة لنا الى تجشم الاعتذار و نیز فاضل رشید در عزّة الراشدین گفته بلکه اکثری از علمای اهل سنت قائل بکفر و لعن ان بدیختاند چنانکه کتب متداوله ایشان بر ان دلالت دارد قال العلامه سعد الملء و الدین التفتازانی قدس سرّه فی شرح العقائد الحنفیة فی حق یزید فانه کفر حین امر بقتل الحسین و ایضا گفته و نحن لا- نتوقف فی شأنه بل فی ایمانه لعنة الله عليه و علی سائر اعوانه و ابن جوزی که از اکابر علمای حدیثست درین باب رساله تالیف کرده و نام او ردّ علی المتعصب العنید من منع ذم یزید نهاده و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در رساله مناقب السادات برای اثبات لعن ان شقی بابی علیحده ترتیب داده و از امام احمد بن حنبل مشهورست که می فرمود قلت لا بی ان قوما نسبونا الى تولی یزید فقال يا بنی هل يتولی یزید احد یؤمن بالله و رسوله و لا- یلعن من لعنه الله الى آخره و همچنین اقوال اکثر علمای کرام و عرفای عالی مقام ناطق بر کفر و لعن آن بدیختاند لیکن چونکه این مقام محل بیان آن نیست لهذا بر اندکی از بسیار و یکی از هزار اکتفا نموده شد و نیز در عزّة الراشدین گفته

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٢١

و ملک العلماء در رساله مناقب السادات از تشریح نقل فرموده اوّل باغ فی الدنیا معاویة و هو باغ مأول فلما قتل علی کانت الخلافة للحسن بن علی و باغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغایا تغلیبا فتسلسل البغاء المتغلبة و فاضل معاصر در ازاله الغین در ذکر لاعنین یزید گفته و از آنجلمه است ملک العلماء شهاب الدین عمر دولت آبادی و نیز در ازاله الغین گفته و ملک العلماء شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بتحقیر علویک گوید کافر گردد چنانچه مصنّف عزه الراشدین هم نقل

نحو ده

وجه چهل و یکم: ابن حجر عسقلانی

وجه چهل و یکم آنکه این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس فی مختصر مسند الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس باین نهج نموده و اختصره آئی مسند الفردوس الشیخ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی و سماه تسدید القوس فی مختصر مسند الفردوس و نسخه عتیقه آن در کتبخانه بعض فضلای حیدرآباد موجودست در حرف الخاء فرموده

حدیث خلقت انا و علی من نور واحد

الحاديـث سـلـمان رـضـي اللـه عـنـه و نـيـز در تـسـدـيد القـوس در حـرـف الـكـاف گـفـته

حدیث کنت انا و علی نورا بین یدی الله

الحاديـث سـلـمان الـفـارـسـي رـضـي اللـهـ عـنـهـ فـانـظـرـ رـحـمـكـ اللـهـ وـصـانـكـ عـنـ اـقـتـحـامـ الـخـطـرـ إـلـىـ هـذـاـ الـعـلـمـ الـجـلـيلـ الـخـطـرـ وـالـجـهـبـدـ الـعـظـيمـ
الـقـدـرـ الـمـحـدـقـ لـلـبـصـرـ الـمـصـوـبـ لـلـنـظـرـ اـمـيرـهـمـ وـقـدـوـتـهـمـ إـبـنـ حـجـرـ كـيـفـ الـقـمـ الـحـجـرـ فـمـ مـنـ جـهـدـ وـالـكـرـ

٢٢٢ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و اقحم المتعصّب الذى عبس و بسر فى قحّمات السقر حيث ذكر الحديث الشريف من طريقين عن خير البشر صلى الله عليه و آله ما سطح صبح و طلع قمر

وجه چهل و دوم: احمد بن محمد حافی حسینی

وجه چهل و دوم آنکه احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را روایت نموده چنانچه در تبر المذاب فی بیان ترتیب
الاصحاب گفته و

روى أى احمد ايضا فى الكتابين المذكورين يعني المسند و المناقب ان النبى صلى الله عليه و سلم قال كنت انا و على نورا بين يدي الله عز و جل قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلم ما خلق آدم قسم ذلك فيه و جعل ذلك جزئين فجزء انا و جزء على و زاد صاحب كتاب الفردوس ثم انتقلنا حتى صرنا في عبد المطلب و كان لى النبوة و لعلى الوصيّة

فهذا الحافى صاحب التبر المذاب قد احفى فى اثبات الحق و اظهار الصواب و اقحم كل جاحد مرتاب و سكّت بكل معمس خابط لا يخاف يوم الحساب حيث روى الحديث الشريف عن احمد ذلك الامام الكبير و اثبت انه رواه في المناقب و المسند الشهير و قد دريت في مجلد حديث الولاية من جلائل المناقب و نفائس المحامد لهذا المسند الخطير على لسان الائمة التحارير ما يعني الناقد البصير و لا ينبعك مثل خير فلا يدفع الحق الغير الخافي بعد تصريح الحافى الجافى و لا يكدر هذا المشرع الصافى الا اللجوح العنود المنافي فلينسف اولياء الجاحدين على روسهم تراب المهامه و الفيافي فقد ذرت تلميغاتهم السوافى و ضاقت عليهم الارض بما رحبت و اعينهم مسجعات القوافي

وجه چهل و سوم: ابراهیم بن عبد الله و صابی

وجه چهل و سوم آنکہ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٢٣

ابراهيم بن عبد الله الوصايبى اليمنى الشافعى اين حديث شريف را روایت نموده و بایی خاص برای ان و امثالش معقود فرموده چنانچه در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء گفته الباب الخامس فيما جاء من قول النبی صلی الله علیه و سلم فی علی انه کنفسه و انه کراسه من بدنه و انهما کانا نورین بین يدی الله تعالی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام و قوله لا يودی عنی الا انا او علی

عن سلمان الفارسی ره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول كنت انا و علی نورا بین يدی الله تعالی قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجزء انا و جزء علی بن أبي طالب اخرجه الامام احمد فی المناقب و نیز گفته و

عن رضی الله عنه ای عن علی بن أبي طالب قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد فسبح الله علی متن العرش من قبل ان يخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم عليه السلام صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصالب الى مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب أبي طالب فاختارنی بالتبؤ و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحه و اشتق لنا اسماء فالله محمود و انا محمد و الله الاعلى و هذا على اخرجه ابن سبوع الاندلسی فی كتابه الشفاء

فهذا الوصايبى الجليل الشرف و الحسب قد ابتلى المنكرين و الصادقین عن الحق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٢٤

بانکر الوصب و اقحمهم فی ضنك الشجب و العطب و ساق إليهم الهم منهک و مکمد النصب حيث روی الحديث الشريف من طریقین و عقد له و لا مثاله بابا متین السبب فالعجب کل العجب ممن عاند و جحدوا حل علیه الغضب و رکب للعدوان اخشن قتب

وجه چهل و چهارم: جمال الدين محدث

وجه چهل و چهارم آنکه جمال الدين بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازی النیسابوری المعروف بجمال الدين المحدث که از مشایخ اجازه مخاطب عالی تبارست این حديث شريف را روایت فرموده چنانچه در اربعین خود که در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تالیف نموده می گوید الحديث الأول

عن ابن عیاس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول كنت انا و علی نورا بین يدی الله عز و جل من قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلك النور فی صلبه و لم یزل الله ینقله من صلب الى صلب حتى اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسمًا فی صلب عبد الله و قسمًا فی صلب أبي طالب فعلی منی و انا منه فمن احبه فحبی احبه و من ابغضه فیبغضی ابغضه

وهذا الحديث هو المشار إليه في الـبیت المتقـدم ذكره في دیباجة الكتاب اعني قوله هما ظهرا شخصین و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن و سابق ازین در خطبه اربعین گفته اخو احمد المختار صفوہ هاشم ابو الساده الغرّ المیامین موتمن وصی امام المرسلین محمد علی امیر المؤمنین ابو الحسن هما ظهرا شخصین و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن فهذا جمال الدين المحدث الكبير الذي هو من مشایخ إجازة المخاطب التحریر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٢٥

قد هدم دار الكذب و التزویر و ززع اركان التسویل و التغیر حيث روی هذا الحديث الشريف الشهیر و اثبت به و امثاله فضل وصی

البشير النذير عليهما و الهمما آلاف سلام الملك القدير و مخفي نماند که از خطبه اربعين جمال الدين محدث کمال عظمت و جلال احادیث آن ظاهر می شود و نیز از آن بتصریح تمام و اضحت که محدث مذکور این احادیث اربعین را از کتب معتبره و اسفار معتمده جمع نموده چنانچه می فرماید الحمد لله شکرا لا شريك له البر بالعبد الباقي بلا امد نحمدہ على ما اسبغ علينا من نعمته الباطنة و الظاهره و نشكروه على ما اولانا و هدانا الى محیة محمد بن المصطفی و الله و عترته الطیبه الطاهرة و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة توصلنا الى دار السیلام و جنات النعیم و نشهد ان محمداما عبده و رسوله الّذی ارشدنا الى سواء السبيل و الصراط المستقیم صلی الله علیه و آله و عترته الائمه ال�ادین المهدیین صلاة شاملة و تحیة عامة كاملة دائمة الى يوم الدین و بعد فيقول العبد الفقیر الى الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسینی احسن الله احواله و حق بجوده العیم آماله هذه اربعون حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمين و راس الاولیاء و الصدیقین و مبین مناهج الحق و الیقین کاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدق فی المحراب فارس میدان

٢٢٦ ص: ١٧، ج ١٧، الاطهار، ائمۃ الانوار في امامۃ الانوار

الطعام وضراب المخصوص بكرامة الاخوة والانتخاب المنصوص عليه بانه لدار الحكمة ومدينه العلم بباب وبفضله واصطفائه نزل الوحي ونطق الكتاب المكنى بباب الريحانتين وأبى تراب هو النّبا العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب المشترف بمزية من كنت مولاه فعلى مولاه

المدعو بدعوه اللهم وال من و لاه و عاد من عاده فكم كشف عن نبى الله صلى الله عليه و سلم من شدّه و بوسى حتى خصّه
يقوله انت منه يمنزلة هارون من موسى

وَكُمْ فَرِّجٌ عَنْهُ مِنْ غَمَّةٍ وَكَرِبَىٰ حَتَّىٰ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ
شَمْ زَادَهُ شَرْفًا وَرَفْعَةً وَفَرَّ حَظَّهُ مِنْ أَقْسَامِ الْعُلَىٰ تَوْفِيرًا وَإِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَفِي أَبْنِيهِ إِنَّمَا يُرِيدُ
بِطَهْرَ كُمْ تَطْهِيرًا

مظهر جسيمات المكارم و مظهر عيمات المنن الذى حبه و حب اولاده العظام و احفاده الكرام من اوفي العدد و اوقى الجن اخوه
احمد المختار صفوه هاشم ابو السعاده الغر الميامين موتمن وصى امام المرسلين محمد عليه امير المؤمنين ابو الحسن هما ظهر
الشخصين و التور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن هو الوزر المامون فى كل خطه و ان لا تنجينا ولايته فمن عليهم صلاة الله
ما لاح كوكب و ما هب ممراض النسيم على فزن و ان كانت مناقبه كثيرة و فضائله جمة غزيرة بحيث لا تعد و لا تحصى و لا تحد و لا
تستقصه ، كما

ورد عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٢٧
عن ابن عباس مرفوعاً لو ان الرّياض اقلام و البحر مداد و الجنّ حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل على بن أبي طالب و روى ان رجلاً قال لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب على بن أبي طالب انى لا حسبها ثلاثة آلاف قال او لا تقول انها الى ثلاثة آلاف اقرب لكنى افتصرت منها على اربعين حديثاً روماً للاختصار و مراعاة لما اشتهر من سيد الابرار و سند الاخيار محمد المصطفى الرّسول المختار صلّى الله عليه و آله و سلم ما ترافق الليل و النهار و تعاقب العشى و الابكار انه قال من حفظ على امتي اربعين حديثاً من امر دينها بعثه الله تعالى فقيها عالماً و في روایة بعثه الله تعالى يوم القيمة في زمرة الفقهاء و العلماء

قال من حفظ على امتي اربعين حدیثا من امر دینها بعثه الله تعالیٰ فقیہا عالما
و فی روایة بعثه الله تعالیٰ یوم القيمة فی زمرة الفقهاء و العلماء
و فی روایة کتب فی زمرة العلماء و حشر فی زمرة الشهداء
و فی روایة و كنت له یوم القيامة شافعا و شهیدا

و في رواية قيل له ادخل من أي ابواب الجنّة شئت

وَالْعُلَمَاءِ فِي عَصْرٍ وَأَوَانِهِ فِي الْعَرَبِ وَالْعِجْمِ كَفِيلٌ مَصْالِحٌ
جَمِيعُهَا مِنَ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ عَلَى طَرِيقَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالْاِشْارَةِ الْعَالِيَّةِ الصَّادِرَةِ مِنْ مَصْدَرِ الْمَكَارِمِ وَالْمَعَالِيِّ وَمَرْجِعِ
الْأَفَاضِلِ وَالْأَعْلَى وَمَوْئِلِ السَّادَاتِ وَالْمَوَالِيِّ جَمِيعُهُ لِمَنْ فِي الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ قَدْ نَسَا وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ أَعْنَى حَضْرَةَ مِنْ
خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْتَّايِدَاتِ الْقَدِيسَيَّةِ وَالْكَمَالَاتِ الْإِنْسِيَّةِ وَهُوَ السَّيِّدُ السَّنَدُ سَيِّدُ السَّادَاتِ وَالنَّبِيُّونَ فِي زَمَانِهِ بَيْنَ أَهْلِ الْهَمَمِ مَلْجَأُ الْفَضَّلَاءِ

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٢٨

الامم متبع الجود و السّيَخاوة و الكرم معدن الحلم و العلم و الحكم و منبع مكارم الاخلاق و محاسن الشّيم مرتضى ممالك الاسلام و مقتدى طوائف الامم خلاصه نتائج الليالي و الايام سلالة اعاظم السادات و النقباء الكرام نقاوه اما جد العرفاء الاتقياء و الاقرام العظام مستخدم الامراء و الحكام مستتبع الفضلاء و العلماء الاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية مهبط الالطاف و مورد الاعطاف و العنييات الالهية له في الاقاليم المناقب طرفة و خصلة انوار الذكاء سوى السيدة و حسن فعال من كمال سيادة و برهان هذا واضح لا ولی النهي الذي وجوده الشريف نعمه عظيمة من الله علينا وجوده المنين نور مبين فينا و ارشاد اجداده الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفيها المخصوص بالطاف مالك الملوك يوم التلاقي الامير الكبير ظهير الملة و الدولة و الدنيا عضد الدين شاه عبد الباقى حديثى لاهل الفضل عقد مرضع و لكنّما المخدوم واسطه العقد ابقاء الله تعالى بين المسلمين دهرًا طويلاً و اسبغ عليه نعمه ظاهرة و باطنها دقينا و جيلاً و روح ارواح اسلافه الماضين و ادام بالشرف و الاقبال اعمار الباقين و خلد ظلاله على مفارق المسلمين و ابتد كماله الى يوم الدّين و هذا دعاء لا يرد لانه صلاح لاصناف البرية شامل ع و يرحم الله عبدا قال آمينا

چهل و پنجم: روایت جفری

وجه چهل و پنجم آنکه شیخ بن علی بن محمد الجفری این حدیث شریف را حتماً و جزماً ثابت کرده

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٢٢٩

و بالقطع و اليقين آن را بجناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نسبت نموده چنانچه در کثر البراهین الکسییہ و الاسرار الوہیۃ الغیبیۃ لсадات مشایخ الطریقة العلویۃ الحسینیۃ الشعییۃ گفته و
قال صلی اللہ علیہ و سلم کنت انا و علی نورا بین یدی اللہ تعالی قبل ان یخلق آدم باربعہ عشر الف عام فلما خلق اللہ تعالی آدم قسم ذلک اللہ حین فحزنے انا و حزء علی

فالحمد لله الموفق المسدّد الحميد الفعال لما يريد حيث وضح الحق السديـد بافادـة هذا العـلامـة المجـيد و النـحـيرـ المـجيد
عـنـدـ حـيـثـ اـثـبـتـ الـحـدـيـثـ الشـرـيفـ الـمـفـيـدـ وـ اـسـمـ الـمـنـكـرـ قـوـلـهـ تـعـالـىـ وـ جـاءـتـ سـكـرـةـ الـمـوـتـ بـالـحـقـ ذـلـكـ ماـ كـنـتـ مـنـهـ تـحـيـدـ

وجه چهل و ششم: روایت محمد واعظ هروی حدیث نور را بطرق متعدده

ووجه چهل و ششم آنکه شیخ محمد الواعظ الھروی این حديث شریف را بطرق متعدده روایت نموده و جد و جهد و کد و وکد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه در ریاض الفضائل فصلی خاص برای این حديث شریف معقود ساخته و گفته الفصل الحادی عشر فی کونه صلی اللہ علیہ وسلم و کونه کرم اللہ وجھه من نور واحد و کونه خلیفۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم

قال انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ انزل قطعة من نور فاسكنها في صلب آدم فساقها حتى قسَّمَها جزئين فجعل جزء في صلب عبد الله و جزء في صلب أبي طالب فاخرجني نبياً و اخرج علينا وصيانتنا رواه أبو الحسن عبقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٣٠

المغازل الشافعى فى المناقب وعن سلمان قال سمعت حبيبي محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و على نورا بين يدى الله عز و جل يسبح الله ذلك النور و يقدسه قبل ان يخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم يزل فى شيء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب ففى النبوة و فى على الخلافة قد رواه ابو الحسن المغازلى من صحاح الاخبار اقول ففى النبوة أى ختم النبوة و قوله و فى على الخلافة أى ختم الخلافة كما كان صلى الله عليه وسلم خاتم النبوة كذلك كرم الله وجهه خاتم الخلافة و

عنه قال سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول كنت انا و علی نورا بين يدی الله عز و جل قبل ان يخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين جزء انا و جزء على بن أبي طالب اخرجه الامام احمد في المناقب من الاكتفاء ولنعم ما قال زبده العرفاء الابرار الشيخ فريد الدين العطار في كتابه الهيئات پیمبر گفته است ای نور دیده ز یک نوریم هر دو آفریده على چون با نبی آمد ز یک نور یکی باشند هر دو از دوئی دور عن المرتضی کرم الله وجهه قال صلی الله عليه و سلم خلقت انا و على من نور واحد فسبح الله تعالى على متن العرش قبل ان يخلق

الله ابونا ادم بالفی عام فلما خلق ادم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاط الى مطهرات الارحام حتى صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب أبي طالب فاختار فی عبقات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطھار، ج ۱۷، ص: ۲۳۱

بالنبوة و اختار علينا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و اشتقت لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمد و الله الاعلى و هذا على اخرجه ابن سبع الاندلسي في كتابه الشفاء من الاكتفاء قال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا علي خلق الله نورا فجزاه فخلق العرش من جزء و الكواكب من جزء و سدرة المنتهي من جزء و امسك جزء من تحت بطان العرش حتى خلق آدم عليه السلام فاودعه الله جبهته و كان ينتقل ذلك من اب الى اب الى عبد المطلب ثم صار نصفين فنقل جزء الى عبد الله و نصفه الى أبي طالب فخلقت من جزء و انت من جزء فالانهار كلها من نهرى و نهر ك

من الفوائد الجلالى للسيد جلال الدين البخارى فهذا الheroى الواعظ الصالح ابطل هرير كل نابع و اظهر شناعة هراء كل متعصّب قادر و فت فى عضد كل غمر جارح حيث اثبت هذا الحديث الشريف من طرق متعددة واضحة المثار و نص على ان المغازلى رواه من صحاح الاخبار و استحسن غاية الاستحسان اشعار العطار المثبت حتما لهذا الحديث الشريف عن النبي المعتم المختار صلى الله عليه و آله الاطهار فلم يبق بعد ذلك مجال و مساغ لانكار اهل الفريء و الخسار فاعتبروا يا اولى الابصار و اقضوا العجب من المخاطب الجليل الفخار المستهتر غاية الاستهتار بالإلطاط و الإطفاء لانوار الاطياب الاخيار صلوات الله و سلامه عليهم ما تتابع الليل و النهار

• مفهوم المعرفة في العلوم الإنسانية • ١٢٣

وجه چهل و هفتم آنکه احمد بن ابراهیم این حديث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم رک ذلک النور فی صلیه و لم یزل فی شے واحد حتی افتقارنا فی صلی عید الله فی عادت النبؤة و فی علی الخلافة

فهذا احمد بن ابراهيم العالم السائس قد روی هذا الحديث الشريف و عدّه من جواهر النفائس فاظهر قرفة كل ممائل مخالل خائن و خرم اسّ فظائع الهواجس و ردع شنائع الوساوس

وجه چهل و هشتم: روایت محمد بن ماه عالم حدیث نور را با تصریح باعتبار آن

وجه چهل هشتم آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم این حدیث شریف را در تذكرة الابرار حتما و جزما ثابت نموده و تصریح صریح ببودن این حدیث از اخبار معتبه معتمده و آثار شهیره مستنده فرموده چنانچه در حال جناب امیر المؤمنین عليه السلام گفته ظاهر فرخنده ماژرش مظہر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربانی بود و علوّ مراتب و سموّ مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرف ذات محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصر افزون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلعم
انا و علی من نور واحد

معلومست و عظمت حسبش از کلمه شریفه
انت اخی فی الدنیا و الآخرة
مفهوم و وفور دانش او از حدیث صحیح
انا مدینه العلم و علی بابها
ظاهر و شمول وجودی و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۳۳

از کلام معجز نظام الدین یُفْقِنُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً
با هر آثار شجاعت او از فحوای
لافتی الـا علی لا سیف الـا ذو الفقار
معین و اخبار فضیلتش از مضمون

لمبازة علی بن أبي طالب يوم الخندق افضل من اعمال امتی

روشن فهذا ابن قمر العالم قد اثبت حتما و جزما هذا الحديث الصحيح و جعل تلمیعات المسؤولین المنکرین غالبا للتعییر و التأبی و التقییح فصیر کل جاحد مبهورا مبهوتا و ترك کل متعصب مدحورا مقهورا و اضاف بذكر هذا الحديث من الفضائل المشرقة المناه
الى التّور نورا و افاد قلوب المؤمنین فرحا و سرورا و وجدا و حبورا و قسم ظهور الذين كانوا قوما بورا

وجه چهل و نهم: روایت صدر عالم حدیث نور را و احتجاج باآن

وجه چهل و نهم آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته شاخرج ابن اسیوط الاندلسی فی كتاب الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد فسیح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابوانا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الى مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب أبي طالب و اختارنی بالنبؤة و اختار علينا بالشجاعة و الفصاحة و اشتق لنا اسماء فالله محمد و انا محمد و الله الاعلى و هذا علی و نیز

محمد صدر عالم در معارج العلي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۳۴

بعد تحقيق انيق در باب و حدیث وصایت و اخوت و دیگر فضائل جانب امیر المؤمنین علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در ما بعد انشاء الله مذکور می شود گفته و يؤیید ما قلنا ما

اخوجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول كنت انا و علی نورا بین يدی الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء علی بن أبي طالب و يؤییده ايضا

قوله صلی الله علیه و سلم يا علی كنت مع الانبياء سرا و مع جهرا
فهذا صدر العالم الحازم و القرم الشهير الحائز لمحاسن المكارم لم ياخذه في الصيدع بالحق لومة عاذل لائم و لم يكثرو لم يحتفل
بواحد في توهين كل متعنت عارم فثبتت حديث النور بابلغ الوضوح والظهور و كسر ظهور ارباب البهت والزور و اخزى كل متعصب
مغرور و جعل تزویقات المتهورین باسرهم کهباء منثور

وجه پنجاهم: اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج باآن

وجه پنجاهم آنکه غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را در مقام احتجاج واستدلال وارد کرده چنانچه در شجره طیبه که اول آن
این ست الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و رفع شانه بالاصطفاء و التکریم او دع فيه نعمتا و فضائل و جعله شعوبا و قبائل
و القیمة و الشیام علی حبیبه الذی فضل له علی الانبياء و المرسلین و فضل سبیه و نسبة فی الدین حتی لا ينقطع الى يوم الدین و علی^۱
آلہ الذين هم مفاتیح الرحمة و معادن الحكمة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۳۵

اما بعد معروض رای خورشید ضیای ماهران نسب اهلیت رسالت و ناقدان جواهر زواهر معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم
علیه السلام و ذریت اشرف الانام شجره ایست از تخم لَقَدْ خَلَقْنَا إِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ
دمیده و در بساتین جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائلَ

بالیده و منطوق لازم الوثوق

تعلّمـوا انسابکم لتصلوا ارحـامکم

برهانیست جلی و حجتیست قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دوچه برومـند علیـ الخـصـوصـ شـجـرهـ مـبارـکـهـ رـیـاضـ نـبـوـیـ وـ فـروعـ مـتـراـکـمـهـ حـدـائقـ مـرـتضـوـیـ کـهـ اـگـرـ تـخـمـیـ اـزـ اـنـ شـجـرهـ بـدـسـتـ بـرـدـ حـوـادـثـ آـوـارـهـ وـادـیـ غـرـبـتـ شـوـدـ وـ درـ انـ سـرـزـمـینـ نـشوـ وـ نـمـایـ بهـمـرـسـانـدـ اـزـ دـیدـهـ نـاظـورـ مـسـتـورـ نـمـانـدـ وـ اـگـرـ شـاخـیـ بـیـگـانـهـ بـهـ پـیـونـدـ آـنـ شـجـرهـ خـودـ رـاـ وـانـمـایـ دـسـتـ بـاغـبـانـ بـصـیرـتـ نـشـانـ بـهـ نـیـروـیـ تـیـشـهـ تمـیـزـ اـزـ هـمـ جـداـ گـرـدانـ بـنـاءـ عـلـیـ هـذـاـ مـحـرـرـ اـیـنـ نـامـ نـامـ سـیـدـ غـلامـ عـلـیـ بـنـ سـیـدـ مـحـمـدـ نـوـحـ حـسـینـیـ وـاسـطـیـ بلـگـرامـیـ خـواـستـ کـهـ نـسـبـ سـادـاتـ کـرـامـ خـطـهـ بلـگـرامـ صـانـهاـ اللـهـ عـنـ طـوارـقـ الـاـيـامـ بـرـ صـفـحـهـ بـیـانـ جـلوـهـ گـرـ سـازـدـ وـ مـعـلـومـاتـیـ کـهـ اـزـ کـتبـ مـعـتـبرـهـ اـنـسـابـ حـاـصـلـ گـشـتـهـ بـتـحرـیرـ اـنـ پـرـداـزـدـ مـخـفـیـ نـمـانـدـ کـهـ درـ اـزـ مـنـهـ مـاضـیـ فـاضـلـ اـرـجـمنـدـ سـیـدـ حـسـنـ دـانـشـمـنـدـ خـلـفـ الصـدـقـ سـیـدـ عـبدـ القـادـرـ وـ بـرـادرـ زـادـهـ حـقـيقـیـ سـیـدـ عـبدـ النـبـیـ اـنـسـابـ سـادـاتـ وـاسـطـیـ بلـگـرامـیـ رـاـ بـقـلـمـ آـورـدـ وـ اـیـضاـ عـلـامـ نـحـرـیرـ فـهـامـ خـبـیرـ جـدـیـ وـ اـسـتـادـیـ مـیرـ عبدـ الجـلـیـلـ بـنـ سـیـدـ اـحـمـدـ بـنـدـیـ درـینـ بـابـ نـگـارـشـ نـمـودـهـ وـ اـیـنـ حـقـیرـ اـحـوالـ اـسـلـافـ رـاـ اـزـ آـنـهـ فـراـ گـرفـتـهـ وـ اـحـوالـ اـخـلـافـ رـاـ کـهـ قـرـیـبـ العـهـدـ مـاـ بـوـدـنـدـ خـودـ بـهـ تـنـقـیـحـ رـسـانـیدـ رسـالـهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۳۶

موجزی مفید بر روی کار آورده شجره طبیه نام نهاد و اللہ ولی التوفیق و بیده از مهه التحقیق می فرماید
قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم انَّ اللہ اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل بنی کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم صححه الترمذی

ترجمه گفت رسول علیه السلام بتحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم خلیل اسماعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل ذبیح بنی کنانه را و برگزیده از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم صحیح گفته است این حدیث را ترمذی و

عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد فسبح اللہ علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم چرنا فی صلبہ ثم نقلنا من کرام الاصلاط الى مطهرات الارحام حتی چرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد اللہ و صار علی فی صلب أبي طالب و اختارنی بالنبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و اشتقت لنا اسماء فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وهذا علی اخرجه ابن اسیوط الاندلسی فی كتاب الشفاء

ترجمه مرویست از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم که پیدا شدم من و علی از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بزیر عرش پیش از آنکه پیدا شود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۳۷

پدر ما آدم بدو هزار سال پس هر گاه پیدا شد آدم شدم من در پشت او پس از ان انتقال کرده می شدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمها تا آنکه شدم در صلب عبد المطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت عبد اللہ و گردانید علی را در پشت أبي طالب و برگزید مرا به نبوت و برگزید علی را بشجاعت و علم و فصاحت و براورد از برای ما نامی از نامهای خود پس خدا محمودست و من محمد و خدا اعلاست و این علیست اخراج کرد این حدیث را ابن اسیوط اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد فهذا سجان الهند المتخلص بازاد الحائز من الشرف للطارف والتلاد والمورى من الفضل والعلم كل زناد والسائل جلاله خطره و نباله قدره في شاسعة البلاد والبالغ اقصى المراتب من الاعتبار والاعتماد قد بالغ في التحقیق والانتقاد حيث روی الحديث الشريف و ذکرہ في مقام الاحتجاج والاستناد و آورده في معرض الاستدلال والاستشهاد فبطل بحمد الله ساطح المهداد ومصلح العباد هواجس المبطلين الانكاس الاوغاد و ظهرانهم ذهبوا عريضا في التحامل والتعصب والعناد و ارتباکوا في اسمج البهت و افظع اللداد و فارقوا لقم السداد و رفضوا منهج الرشاد وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادِ*

وفضائل زاهره و مناقب باهره غلام علی آزاد مستغنى از اظهار و بیانست مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السيد غلام علی آزاد بن السيد نوح الحسینی نسبا الواسطی حسیبا البلکرامی مولد او

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۳۸

منشأ و الحنفی مذهبیا الجشتی طریقة الملقب بحسان الهند ذکر لنفسه الشریفة ترجمة حافلة بالعربیه و الفارسیه فی غالب کتبه و هذا خلاصتها ولد فی الخامس والعشرين من صفر یوم الاحد سنہ ۱۱۱۶ بمحروسة بلگرام و اتم تحصیل الكتب الدرسیه من البداية الى النهاية على السيد طفیل محمد و اخذ اللغة و السیر و سند الحديث المسلسل بالاولیه و حدیث الاسودین و إجازة اکثر کتب الحديث و الشعر العربی و الفارسی عن جده القریب من جهة الام السيد عبد الجلیل البلکرامی و العروض و القوافي عن حاله السيد محمد و بایع السيد لطف اللہ البلکرامی المتوفی سنہ ۱۱۴۳ و رحل الى البيت العتیق و لذلک قصّه عریضه طولیه ذکرها فی سبحة المرجان و تسليه الفواد و غيرهما بعبارة احلى من العسل المصفى و مترفی هذه الرحله علی بلده بهوپال المحمیه و قرأ بالمدينه المنوره صحيح البخاری

على الشيخ محمد بن حياء السندي و اخذ عنه إجازة الصحاح الستة و سائر مقوياته و صحب الشيخ عبد الوهاب الطنطاوى المصرى المتوفى سنة ١١٥٧ و اخذ عنه فوائد جمّة و عرض عليه تخلصه آزاد فقال انت من عتقاء الله تعالى فاستبشر بهذه الكلمة و ارخ لحجه بلفظ عمل اعظم و رحل الى الطائف و زار هناك قبر سيدنا عبد الله بن عباس رضى الله عنه تم رجع الى الهند و ارخ له لفظ سفر بخير و القى عصا التسيير بأورنك آباد و اقام في تكية الشاة مسافر الغجدوانى المتوفى سنة ١١٢٧ عند

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٣٩

شاه محمود المتوفى سنہ ۱۱۷۵ سبعة اعوام و حصل بینه و بین نواب نظام الدولہ ناصر جنک خلف نواب نظام الملک اصف جاہ الموافقہ فاحجه جبا شدیدا و رفعه مکانا علیا و کان لا یدعه فی الطعن و الاقامة حتی فاز برتبہ الشهادہ فی سنہ ۱۱۶۴ و کان يوما راكبا على الفیل و آزاد ايضا على فیل آخر فانشد هو ناصر الاسلام سلطان الوری ابقاء فی العیش المخلّد ربّه حاز المناقب و الماثر كلّها جبل الوقار يحبّنا و نجّبه و لم ینظم قط فی مدح غنیّ بیتا الّما هذین و کان نزیلا۔ بأورنک آباد ثابتا فی مقام الفقر و الفنان مجتمعا كالمرکز فی دائرة الانزواء و لما توفی نظام الملک فی سنہ ۱۱۶۱ و تولی نظام الدولہ ریاسة الدّکن بالغ فی اختیاره لمنصب من مناصب الامارة فابی و نفض الذیل عن الهباء و قال هذه الدنيا مثل نهر طالوت غرفه منه حلال و الزیادۃ علیها حرام و انشد عصابة اعطوا العافین سلطنة ان سلمونی لنفسی فهو مغتمن و له مصنفات جلیلة ممتعة مقبولة منها ضوء الدّراری شرح صحيح البخاری الى آخر كتاب الزکاء و قفت عليه و ذكرت اوله فی كتابی الحطة بذكر الصحاح السیّتہ و تسليه الفواد و سبحة المرجان و شفاء العليل فی المؤاذنات على المتنبی فی دیوانه و غزلان الہند و سند السعادہ و سرور آزاد و خزانہ عامره و ید بیضا و روپھ الاولیاء و ماشر الکرام

تاریخ بلگرام و رسائل آخر

٢٤٠ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و ديوانان و ما ظهر في الهند قبله من يكون له ديوان عربي و من يكون له شعر عربي على هذه الحالة و قرر نصاب القصيدة احداً و عشرين بيتاً إلى أحد و ثلثين و هي الدرجة الوسطى التي تريح الأسماع و لا تملّ الطياع و جملة اشعاره في الدّواوين ثلاثة آلاف و ارسلها إلى بعض الفضلاء بالمدينة المنورة فعرضها على الروضة الخضراء و أوصلها إلى داخل شباك القبة الغراء و الأمثلة المترشحة من قلمه في كتاب سبعة المرجان زائدة على ثلثين الف هذا آخر ما لخصته من كتابه المذكور و له الدّواوين السبعة بالعربية تغزل فيها و أكثر من مدحه صلى الله عليه وسلم و هي موجودة عندي و له مظاهر البركات في البحر الفارسي و اللسان العربي على وزن المثنوي اجاد فيه كل الإجاده وقد ذكرت ترجمته أيضاً في كتابي اتحاف النباء و اوردت طرفاً صالحاً من اشعاره الغراء و له ثلاثة ديوان آخر غالباً مدح النبي صلى الله عليه وسلم و لا يعرف لأحد من علماء الهند من يكون له الشعر العربي بهذه الكثرة و المثابة و اعطى لقب حسان الهند من جهة الاستاذ و توفي في سنة ١١٩٤ في بلدة أورنك آباد و دفن بالموقع الذي يعرف بالروضة احله الله تعالى في روضة الجنان و خصّه بنعيم الروح و الريحان و نيز مولوي صديق حسن خان در اتحاف النباء كفته حسان الهند غلام على بن السيد نوح الحسيني نسيا و الواسطي اصلاً البلكرامي مولدا

٢٤١ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و منشأ الحنفى مذهباً الچشتى طریقه المتخالص فى الفارسیه آبازاد ولادتش بست و پنجم صفر روز یکشنبه سنه ست عشره و مائه و الف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام تابع صوبه او ده از سرزمین پوربست نسب ایشان بزید شهید بن امام زین العابدین می رسد در ریغان آگاهی سر رشته تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی را از بدایت تا نهایت در حلقة درس استاد المحققین میر طفیل محمد بلگرامی مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از میر عبد الجلیل بلگرامی جدّ فاسد خود اخذ نمود و عروض و قوافی و غیره از خال خود می رسید محمد حاصل کرد و سند صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقورات از شیخ محمد حیات مدنی و سمعات بعض فوائد علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را

بسیار تحسین فرمود و هر گاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله آزاد گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده امیدواریها دارم انتقال طنطاوی در سنہ سبع و خمسین و مائة و الف ایشان از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتهی و رسم بیعت بسید لطف الله بلگرامی بعمل آوردن و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دهلی باراده ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال ازیشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان بلده از بلاد سند و در ذیل ان لاہور و ملتان و آچ و بکسر دیده و چهار سال از آنجا نیابت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و وقائع نگاری کرده سوم سفر حرمین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیرست و تاریخ معاودت سفر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۲

بخیر و از آنجا برگشته بدیار دکن رسیده رنگ اقامت در اورنگ آباد ریختند نظام الدوله رئیس حیدرآباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر مسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهی میسرست اختیار باید کرد و وقت راغیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمی توانم شد دنیا بهتر طالوت می نماید غرفه از ان حلالست زیاده حرام و این شعر خواندند درین دیار که شاهی بهر گدا بخشنده غنیمتست که ما را همین بما بخشنده در خزانه عامره نوشته اند که خواجه حافظ شیراز سیصد و پنجاه سال پیش بنام و تخلص فقیر ایما فرموده اند فاش می گوییم و از گفته خود دل شادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم بنده عشق ترجمه غلام علیست چه عشق عبارت از علی مرتضاست چنانکه شعر از نظم بسته اند تصانیف ایشان بسیارست از آنجلمه شرح صحیح بخاری تا کتاب الزکاء بعارات عربی ده هزار بیت و شمامه العنبر فيما ورد فی الهند من سید البشر و تسلیه الفواد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و سند السعادات فی حسن خاتمة السادات چار هزار بیت و روپه الأولیاء در احوال مشایخ روپه که مکانیست قریب قلعه دولت آباد دکن ید یضا تذکره شعر ابست هزار بیت ما ثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامره تذکره شعر ادوارده هزار بیت سبحة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان الهند دو هزار بیت دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی مظہر البرکات هفت دفتر در عربی مرآۃ الجمال قصیده ایست در مدح سراپای محبوب یکصد و پنج بیت دیوان عربی سنه هزار بیت و شفاء العلیل فی اصطلاحات کلام أبی الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۳

مسمی بسبع سیاره و در وی قصائد مستزاد و مردّف و مزدوج و ترجیعست که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بسماعت نرسیده که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه رسید درین دواوین در مدح آن حضرت صلی الله علیه و سلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچیکی را از شعرای مقلقین و فصحای متشدقین میسر نگشته وی حسان هندست در تغزل طوری خاص دارد که اصحاب فن آن را می شناسند محرر سطور قصائد در مدح نبویه را ازین دواوین سبعه چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی و عربی ابیاتی چند متفرق بلا ترتیب انتخاب نموده در این جا نوشته می آید الخ و هر گاه بتوفیقات رباینه و تسدیدات فوqانیه روایت این حدیث شریف از اکابر نحریر حدّاق و اجلّه مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و ثقات محدثین عالی نجار و اعظم حفاظ کبیر الشأن و افاحم ایقاظ رفیع المکان و اركان نقdin والا مرتبت و اساطین ممیزین راسخ المتنزه هویدا و آشکار گردید حالا بگوش حق نیوش احادیث عدیده که مؤید و موژر؟؟ و مصدق و مسدّد انست باید شنید و وضوح حق الی اقصی الامد بمیزان اعتبار و استبصرار باید سنجد

اسامي علمای ناقلين حدیث شجره مؤید حدیث نور

پس از آنجلمه است حدیثی که دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آل و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف را سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد

الله الحاكم و احمد بن موسى بن مردویه الاصبهانی و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهردار بن شیرویه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۴

الدیلمی و ابو الموید موقن بن احمد المکی الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الزرندي و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاھیجی النوریخشی و حسین بن معین الدین الیزدی المیزدی و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی و بلا علی بن حسام الدین المتقی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی و عطاء الله بن فضل الله المعروف بجمال الدین المحدث و عبد الرءوف بن تاج العارفین المناوی و شیخ بن محمد الجفری صاحب کنز البراهین و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشی و محمد صدر عالم صاحب معارج العلی و نظام الدین احمد دھلوی و مولوی محمد میین لکھنؤی روایت نموده‌اند ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب التفسیر گفته

خبرنی الحسین بن علی التمیمی ثنا ابو العباس احمد بن محمد ثنا هارون بن حاتم ابا عبد الرحمن بن أبي حماد حدثی اسحاق بن یوسف عن عبد الله بن محمد بن عقیل عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لعلی یا علی الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم و جنات من اعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان یسقی بماء واحد

هذا حديث صحيح الاسناد و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

خبرنا ابو عبد الله محمد بن أبي نصرنا ابو زکریا ثنا عبد الرحمن بن احمد بن نصر الاژدی الحافظ نا ابو محمد عبد الغنی بن سعید الاژدی الحافظ ثنا یوسف بن القسم المیانجی عن علی بن العباس المقامعی عن محمد بن مروان عن ابراهیم بن الحکم عن ابیه عن ابی مالک

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۵

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی و دیلمی در فردوس الاخبار گفته

ابن عباس انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی و اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته

خبرنا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فيما کتب الی من همدان قال اخربنا الرئیس عبدالوس بن عبد الله بن عبدالوس الهمدانی بهمدان إجازة قال اخربنا الشریف ابو طالب الفضل بن محمد الجعفری باصبهان قال اخربنی الحافظ ابو بکر بن مردویه إجازة قال حدثنا جدی قال حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوي قال حدثنا محمد بن احمد بن العوام قال حدثنا ابی قال حدثنا عمر بن عبد الغفاری قال حدثنا محمد بن علی السلمی عن عبد الله بن محمد بن عقیل عن جابر قال رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی

و محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الزرندي در نظم در الشمطین گفته

قال جابر بن عبد الله سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لعلی الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلی الله علیه وسلم

و فی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته جابر بن عبد الله رضی الله تعالى عنه انه سمع النبي صلی الله علیه و علی الہ و بارک و سلم يقول الناس من شجر شتی و انا و انت یا علی من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۶

و على الله و بارك و سلم و في الأرض قطع متجاوزات حتى بلغ يسقى بماء واحد رواه الصالحي باسناده إلى الحافظ ابن مردويه و رواه أيضاً الشيخ شمس الدين الزرندي

و شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني اللاهجي النوربخشى در شرح گلشن راز گفته ز هر سايه که اوی گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که وقت استوا بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و روی بجانب انحطاط در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا عليهم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثل آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و آله السلام درجات نبوت که بمشابهه مشرق تصور نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی عليه السلام اقرب نیست که

آنی ادنی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی

یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسلست و از جانب مغرب که جانب طرف ولايت تصور نموده شد مبدأ سر ولايت مرتضی على گشت و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که

ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن

و ايضاً

انا نقاتل على تنزيل القرآن و على يقاتل على تاويل القرآن

و ايضاً

قال عليه السلام لا بکر کفی و کف على سواء في العدل

و ايضاً

قال انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و قال ايضاً انا و على من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۷

و ايضاً

قسمت الحكمه على عشره اجزاء فاعطى على تسعه و الناس جزا واحدا

و ايضاً

او صى من امن بي و صدقى بولائيه على بن أبي طالب فمن تولاه فقد تولانى و من تولانى فقد تولي الله
و ايضاً

قال لما اسرى بي ليلة المعراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاوحى الله الى سليم يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا
الله الا الله و على الاقوام بنبوتك و الولاية لعلى بن أبي طالب

و حسين ميبدى در فواتح گفته جابر بن عبد الله روایت کرده که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود
الناس من شجرة شتى و انا و انت يا على من شجرة واحدة

و این آیه خواند و في المأرض قطع متجاوزات و جنات من أغذاب و زرع و تخيل صهنوان و غير صهنوان يُسقي بماء واحيد و نفضل
بعضها على بعض في الأكل

و جلال الدين سيوطى در رساله القول الجلى فى فضائل على گفته الحديث الثالث عشر
عن جابر ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال انا و على من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى اخرجه الديلمى
و ملا على متقي در کثر العمال گفته
انا و على من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى الديلمى عن جابر
و نيز در کثر العمال مذكورست

يا على الناس من شجرة شتى وانا وانت من شجرة واحدة ك عن جابر
و ابراهيم بن عبد الله الوصّابي در كتاب الاكتفاء گفته
عن جابر رضي الله عنه قال انا و علي من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى اخرجه الديلمی فى مسند الفردوس
ونيز در كتاب الاكتفاء مذكورست.

عن أبي عبيدة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنت من شبّهت خلقي وخلقى، وانت من شجرتى التي انا منها
عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٤٨

و جمال الدّين محدث در اربعين مناقب جناب امير المؤمنین علیه السلام گفته الحديث الرابع
عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول لعلی بن أبي طالب النّاس من شجر شتی وانا وانت
من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلی الله علیه و سلم و فی الارض قطع متجاورات
حتى بلغ يُسقى بماء واحد
انتهى

نقا عن نسخة عتيقة و عبد الرؤوف منادی در کنوز الحقائق گفته
انا و على من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی فرای اخرجه الدیلمی فی الفردوس
و شیخ بن محمد الجفری در کتز البراهین الکسیبیه و الاسرار الوهیبیه الغیبیه لسادات المشايخ الطریقہ العلویه الحسینیه الشعیبیه گفته و
قال صلی اللہ علیہ و سلم الناس من شجرة شتی و انا و على من شجرة واحدة
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته
اخراج الطبرانی فی الاوسط عن جابر و الدیلمی عنه و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم الناس
من شجر شتی و انا و على من شجرة واحدة
و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته و

وَمُحَمَّدٌ صَدْرُ عَالَمٌ
أَخْرَجَ يَعْنِي ابْنَ مَرْدُوْيَةَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَا عَلَى النَّاسِ مِنْ شَجَرَةِ شَتَّىٰ وَإِنَّكُمْ إِذَا مَوَافَقْتُمُ الْأَنْوَارَ قُرِأْتُمُ الْأَنْوَارَ ثُمَّ قُرِأَتِ الْأَنْوَارُ ثُمَّ مَوَافَقْتُمُ الْأَنْوَارَ وَإِنَّكُمْ إِذَا مَوَافَقْتُمُ الْأَنْوَارَ قُرِأْتُمُ الْأَنْوَارَ ثُمَّ قُرِأَتِ الْأَنْوَارُ ثُمَّ مَوَافَقْتُمُ الْأَنْوَارَ

در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته
اخراج الحاکم عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی النّاس من شجر شتی و انا
عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۴۹
و انت من شجرة واجدة
و نظام الدین: دهله، در: تحفة المحبین، گفته

آخر المحاكم و ابن مارديويه عن جابر ان النبي صلی الله عليه وسلم قال لعلی يا علی الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة و هو صحيح علی رای المحاكم فرمود رسول خدا صلی الله عليه وسلم علی مرتضی رأی علی او میان از درختهای مختلفه اند و من و تو از یک درختیم و

في بعض الروايات خلقت أنا وانت من طينه ابراهيم

نبی و حیدر از یک آب و خاک‌اند دو روحانی تن از یک جان پاک‌اند و مولوی محمد میین در کتاب وسیله النجاه گفته اخرج الحاکم و ابن مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لعلی یا علی النّاس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة و هو صحیح علی رای الحاکم و فرمود رسول خدا مر علی مرتضی را ای علی آدمیان از درختان مختلفه‌اند و من و تو از یک درختیم

اسامي ناقلين حديث يا على خلقت انا و انت من شجرة

و از آنجلمه است حدیث شجره باسلوب دیگر که حاصلش اینست که خلق کرده شد جناب رسالت مآب از شجره که آن حضرت اصل آنست و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرع آن و حسین علیهما السلام اغصان آن و این حدیث شریف را عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلاّبی المعروف بابن المغازلی و علی بن الحسن المعروف بابن عساکر و محمد بن یوسف الکنجی و ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل روایت نموده‌اند عبد الله بن احمد در زوائد مسند والد خود گفته

أخيرنا عليه، بين اسحاق بن عيسى، وثنا عثمان بن عبد الله حدثنا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٥٠

عبد الله بن لهيغة عن أبي الزبير المكّى قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله صلّى الله عليه و سلم بعرفات و على تجاهه فاوامي التيّبى صلّى الله عليه و سلم الى عالي و قال اذن مني يا عالي فدنا عالي منه فقال ضع خمسك في خمسى يعني كفك في كفى يا عالي خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغضن منها ادخله الله الجنة يا عالي لو ان امتى صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلّوا حتى يكونوا كالاوتار ثم ابغضوك لاكبهم الله تبارك و تعالى على وجوههم في النار و ايه نعم اصفهانه در منقية المطهه بن عله ما نقا گفته

عن جابر انَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ بِعِرَافَاتٍ وَعَلَى فَقَالَ يَا عَلَى ادْنَ مَنِي ضَعْ خَمْسَكَ فِي خَمْسَى يَا عَلَى خَلْقَتِ اَنَا وَأَنْتَ مَنْ شَجَرَةً اَنَا اَصْلَهَا وَأَنْتَ فَرْعَهَا وَالْحَسَنُ وَالْحَسِينُ اَغْصَانُهَا مَنْ تَعْلَقَ بِغَصْنِهِ مِنْهَا اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ

قوله عليه السلام خلقت انا و انت من شجرة الحديث
اخبرنا ابو نصر احمد بن موسى بن عبد الوهاب بن الطحان إجازة عن أبي الفرج احمد بن على الحنوطى القاضى نا عبد الحميد نا عبد الله بن محمد بن ناجيئه نا عثمان بن عبد الله القرشى بالبصرة نا عبد الله بن لهيعة عن أبي الزبير و اسمه محمد بن عبد الله بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات يوم عرفات و على تجاهه إذ قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ادن مني يا علی ضع خمسك فی خمسه خلقت انا و انت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٥١

من شجرة فانا اصلها وانت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغضن منها ادخله الله الجنة

و نیز در کتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام لعلى ضع خمسك في خمسى الحديث

خبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا عبد الله بن محمد الملقب بابن السقاء الحافظ ثنا احمد بن محمد بن زنجويه المخزومي ببغداد ثنا عثمان بن عبد الله العثماني ثنا ابن لهيعة عن أبي الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات و على تجاهه فاومى الى على فاقبلينا نحوه و هو يقول ادن مئى يا على فدنا منه فقال ضع خمسك فى خمسى فجعل كفه فى كفه فقال يا على خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغضن منها ادخله الله الجنة يا على لو ان امته صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كالاوtar و ابغضوك لاكبهم الله في النار

و محمد بن يوسف محمد الكنجي در کفایه الطالب گفته الباب الثامن و الخمسون فی تخصیص علیٰ علیه السلام

بقوله انا مدینة العلم و على بابها اخبرنا العلامۃ قاضی القضاۃ صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی القضاۃ شیخ المذاہب أبی المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجۃ العرب زید بن الحسن الکندي اخبرنا ابو منصور الفراز اخبرنا زین الحفاظ و شیخ اهل الحديث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا

٢٥٢ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص:

يخرج من الطيب ألا الطيب انا مدینة العلم و على بابها من أراد المدینة فليأتها من بابها قلت هكذا روی الخطیب فی تاریخه ضمراه عن علی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شجرة انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمرها و الشیعہ و رقها فهل عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندي عن اسماعیل بن ابراهیم الهمدانی عن أبی اسحاق عن الحرث عن علی و عن عاصم بن

و نیز در کفایه الطالب گفته

خبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي بحلب اخبرنا محمد بن اسماعيل بن محمد الطرسوسي اخبرنا ابو منصور محمد بن اسماعيل الصيّري اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبرني الحسن بن ادريس التستري حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصيرفي البصري حدثنا فضال بن جبير حدثنا ابو امامه الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى و خلقنی و علينا من شجرة واحدة فانا اصلها و على فروعها و فاطمة لفاحها و الحسن و الحسين ثمرها فمن تعلق بعصن من اغصانها نجى و من ناغ عنها هوى ولو ان عبد الله بين الصفا و المروءة الف عام ثم لم يدرك محبتنا اكبه الله على منخرية في النار ثم تلاقل لا استلکم عليه أجرًا إلّا المؤودة في القربى
قلت هذا حديث عال رواه الطبراني في معجمه كما اخر جناه سواء و رواه محدث الشام في كتابه بطرق شتى

فمن ذلك ما

اخبارنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری ببغداد و ابراهیم بن عثمان الكاشغری بنهر صعلی قالا اخبرنا الحافظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٢٥٣

ابو القاسم على بن الحسن الشافعى اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن عبد الله بن على المقرى اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزاهد الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن موسى بن زنجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن عثمان حدثنا عبد الله بن لهيعة عن أبي الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرفات و تجاهه على فاتينا النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول ادن مني يا على فدنا منه على فقال ضع خمسك في خمسى يعني كفتك في كفى يا على خلقتانا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغضنك منها دخل الجنة يا على لو ان امته صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى يكونوا كالاوخار ثم ابغضوك لاكبهم الله في النار

قلت هكذا رواه في ترجمة على من كتابه و نيز در كفاية الطالب گفته

خبرنا المفتى ابو نصر هبة الله الشيرازي اخبرنا الحافظ على بن عساكر اخبرنا ابو القسم السمرقندى اخبرنا اسماعيل بن مسعدة اخبرنا حمزه بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدى حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علي ابو عبد الغنى الاذدي حدثنا عبد الرزاق عن ابيه عن مينا بن أبي مينا مولى عبد الرحمن بن عوف انه قال الا تسالونى قبل ان يشوب الاحاديث الباطل قال رسول الله انا الشجرة و فاطمة فرعها و على لقاها و الحسن و الحسين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۵۴

ثمرها و شيعتنا ورقها فالشجرة اصلها في جنة عدن و الاصل و الفرع اللقاح و الشمر و الورق في الجنة قلت اخرجه محدث دمشق في مناقبه بطرق و انشدنا الشيخ ابو بكر بن فضل الله الحلبی الواعظ في المعنى

بعضهم يا حبذا دوحة في الخلد ثابتة ما في الجنان لها شبه من الشجر المصطفى اصلها و الفرع فاطمة ثم اللقاح على سيد البشر و الهاشميان سبطان لها ثمر و الشيعة الورق الملتفي بالثمر هذا حديث رسول الله جاء به اهل الرواية في العالى من الخبر ائمّة مجتبهم ارجوا النجاة غدا و الفوز في زمرة من احسن الزمر و ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر زاوي دولت آبادى در هداية السعدا می فرماید و فی الزاهدیة و فی مجمع الاخبار عند قوله تعالی ندع أبناءنا و أبناءكم و ان الله تعالی خلق الانبياء من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة انا اصلها و على فرعها و الحسان ثمارها و اولادهما اغصانها و شيعتهم اوراقها فمن تعقد بغضن من اغصانها نجی و من زاغ عنها غوی و هوی و لو كان عبد الله تعالی بين الصیفا و المروة الف عام ثم الف عام حتى يصير كالشّن البالی و لم يدرك مجبتنا فاكبه الله على منخريه ثم تلا هذه الآية قل لا أسئلُکم علیه أجرًا إلًا المؤدّة فی القربی حاصله مصطفی فرمودند که خداوند عالم مر او على را از یک درخت آفریده

من کنت مولاه فعلی مولا

شاهد این مقاله است من اصلم و علی فرعست لاجرم بیعت من اصل باشد و بیعت تو فرع و فرزندان من میوه آن درخت اند هر که تمسک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زند نجات یابد و هر که

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۵۵

بلخسید فرود افتاد و بی راه شد اگر چه باشد بنده که پرستنده خدا را هزاراند هزار سال در میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک کهنه در نیافته است دوستی ما را و ما کان صلاتهم عند البيت الا مکاء و تصديه ان نماز نیست که از میان دو لب چون او از سرنای بیرون می آرد و دستک می زند و چون فردا برخیزد بر روی اندازد خدای تعالی او را در دوزخ بردو پره بینی و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته و قال سلطان العلماء في عصره و برهان العراء في ذهره الشيخ القدوة في الاجلة الاعلام مفتی الانام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدى عدد الخصال على ولی الله في الارض والسماء رضی الله تعالی عنه و نفعنا به في كل حال

يا قوم نحن اهل البيت عجنت طيتنا بيد العناية في معجن الحماية بعد ان رش علينا فيض الهدایة ثم خمرت بخميره النبوة و سقيت باللوحی و نفح فيها روح الامر فلا اقداما تزول و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا نقل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار شتی و شجرة النبوة واحدة و محمد رسول الله صلی الله عليه و آله و بارک و سلم اصلها و انا فرعها و فاطمة الزهراء ثمرها و الحسن و الحسين اغصانها اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصتها نور يکاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور

خلقت رسول از نور خدا و علی از نور او

از آنجلیه است حدیثی که از ان ظاهرست که حق تعالی در شب معراج بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم ارشاد

فرموده که خلق کردم ترا از نور خود و خلق کردم علی را از نور تو اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی مهدب الائمه

^{٢٥٦} عقائد الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

هذا

قال اخربنا ابو القسم نصر بن محمد بن على بن زيرك المقرى قال اخبرنا والدى ابو بكر محمد قال ابو على عبد الرحمن بن محمد بن احمد النيسابورى قال حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله الناينجى البغدادى من حفظه بدینور قال حدثنا محمد بن جریر الطبرى قال حدثنى محمد بن حميد الرازى قال حدثنا العلاء بن الحسين الهمданى قال حدثنا ابو مخنف لوط بن يحيى الاذى عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسئل باى لغة خاطبک ربک ليلة المراج فقال خاطبنا بلغة على بن أبي طالب فالهممنى ان قلت يا رب خاطبتنى أم على فقال يا احمد أنا شىء لا كالاشياء لا أقاد بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نورى و خلقت علیا من نورک فاطلعت على سرائر قلبک فلم اجد احدا الى قلبک احب من على بن أبي طالب فخاطبت بلسانه و سید على خان مدنی در کتاب تذکرہ فرموده

حدّثنا والدی السید الاجل احمد نظام الدین عن والدہ السید الجلیل محمد موصوم عن شیخه المحقق المولی محمد امین الأسترآبادی عن شیخه طراز المحدثین المیرزا محمد الأسترآبادی عن السید أبي محمد محسن قال حدّثنی أبي علی شرف الاباء عن ایه منصور غیاث الدین استاد البشر عن ایه محمد صدر الحقيقة عن ایه منصور غیاث الدین عن ایه محمد صدر الدین عن ایه اسحاق عز الدین عن ایه علی ضیاء الدین عن ایه عربشاه زین الدین عن أبي الحسن الامیر نجیب الدین عن ایه الامیر خطیر الدین عن ایه أبي علی الحسن جمال الدین عن ایه أبي جعفر الحسین العزیزی عن ایه أبي سعید

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٥٧

على عن أبي إبراهيم زيد الأعشم عن أبيه أبي شجاع على عن أبيه أبي عبد الله محمد عن أبيه أبي عبد الله جعفر عن أبيه أحمد السّيّكين عن أبيه جعفر محمد عن أبيه زيد الشهيد عن أبيه على زين العابدين عن أبيه الحسين سيد الشهداء عن أبيه أمير المؤمنين على بن أبي طالب قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول وقد سئل باي لغة خاطبتك ربك ليلاً المراج قال خاطبني بلسان على فاللهمني ان قلت يا رب خاطبتنى أم على فقال يا احمد انا شئ ليس كالاشيء لا افاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نورى و خلقت علیا من نورك اطلعت على سرائر قلبك فلم اجد في قلبك احب من على بن أبي طالب فخاطبتك بلسانه كما يطمئن قلنك

توضيح اقول هذا الحديث الشريف رواه ايضا ابو المويد الموفق بن احمد الخوارزمي المعروف باخطب خوارزم في الباب السادس من كتاب مناقب امير المؤمنين بسند آخر و تغيير پسیر في متنه و نصّه

ابو القاسم نصر بن محمد بن علي بن زيرك المقرى حديثا والدى ابو بكر محمد قال حديثا ابو علي عبد الرحمن بن محمد بن احمد النيسابورى حديثا احمد بن محمد بن عبد الله النainجى البغدادى من حفظه بدينور حديثا محمد بن حميد الرازى حديثا العلاء بن الحسين الهمدانى حديثا ابو مخنف لوط بن يحيى الاذدى عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسئل باى لغة خاطبكم ربكم ليلا المراج

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٥٨

قال خاطبني بلغه على فالهمني ان قلت يا رب خاطبني أم على فقال يا احمد أنا شئ لا كالاشيء لا أقسام بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نورى و خلقت عليا من نورك فاطلعت على سائر قلبك فلم اجد احدا الى قلبك احب من على بن أبي طالب فخاطبتك بسانه كيما يطمئن قلبك انتهى

و اللغة كاللسان كما يطلق على ما يعبر به كل قوم عن اغراضهم كلغة العرب و لغة العجم يطلق على ما يعبر به الانسان الواحد عن

غرضه من النطق و تقطيع الصوت الذين تمتاز بهما الاشخاص بعضها عن بعض و يعبر عنها باللهجة فقول السائل في الحديث باي لغة
خاطبك ربك يحتمل المعنيين
وقوله عليه السلام خاطبني بلسان على

أى بلغة على كما في رواية الخوارزمي يراد به المعنى الثاني و هو يتضمن الجواب عن المعنى الأول ايضا ان كان مرادا لأن لغة على كانت عربية و قاس الشيء بالشيء فدّره أى جعله على مقداره و الشبهات جمع شبهة كفرفة و غرفات قال في القاموس الشبهة بالضم الالتباس و المثل انتهي و إرادة المعنى الثاني هنا اظهرت أى لا يوصف بالالمثال و ان كان المعنى الاول ظاهرا

خلقت نی و علی از نور خدا

از آنجلمه است آنکه جناب رسالت مأب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بخطاب حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام ارشاد فرموده خلقت انا و انت من نور اللہ تعالیٰ

ابو الموید حموینی در فرائد السقطین علی ما نقل عنه گفته
انبانی ابوالیمین عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساکر الدمشقی بمکة شرفها اللہ

٢٥٩ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

قال ابنا المؤيد بن محمد بن علي الطوسي كتابه ابنا عبد الجبار بن محمد الحواري البيهقي ابنا الامام ابو الحسن علي بن احمد الواحدى قال ابنا ابو محمد عبد الله بن يوسف ابنا محمد بن حامد بن حرث التميمي حدثنا الحسن بن عرفة حدثنا علي بن قدامة عن ميسرة بن عبد الله بن عبد الكرييم الجزرى عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلى خلقت انا و انت من نور الله تعالى

الحسن و الحسين نوران من نور الله

و از آن جمله است

حدیث الحسن و الحسین نوران من نور الله

ملک العلماء دولت آبادی در هدایة السعدا گفته و

ير وي ان الحسن و الحسين نوران من نور الله

و نیز در هدایه السعداء مسطورست و منشور حسن و حسین هم از ان نوراند چنانچه گفت
الحسن و الحسين نوران من نور رب العالمين

و در جلوه سایع عشر از هدایه ناسو باز نمودم عصمنا اللہ من المعترض الزنیم و ظاهرست که هر گاه حسین علیهم السلام از نور الهی باشند جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالاولی از نور الهی باشد

خلقت ملائكة از نور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

از آنجله است حدیث خلق ملائکه از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته
ابنای الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی و قاضی القضاۃ الامام الحافظ نجم الدین ابو منصور
محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قالا ابنان الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینی رحمه

الله عن الامام محمد بن احمد بن على بن الحسن بن شاذان حدثنا محمد بن حميد الجزار عن الحسين بن عبيات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۰

عبد الصمد عن يحيى بن محمد بن القاسم الفزويني عن محمد بن الحسن الحافظ عن احمد بن محمد عن هدبہ بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم خلق الله تعالى من نور وجه على بن أبي طالب سبعين الف ملك يستغفرون له و لمحييه الى يوم القيمة

و نیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخربنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فيما کتب الی من همدان قال اخربننا ابو الفتح عبدالوس بن عبدالوس الهمدانی کتابه قال حدثنا الشیخ الخطیب ابو الحسن صاعد بن محمد العیاثی الدامغانی بدامغان قال حدثنا ابو یحییٰ محمد بن عبد العزیز البسطامی قال حدثنا ابو بکر القرشی قال حدثنا ابو سعید الحسین بن علی بن زکریا قال حدثنا هدیه بن خالد القیسی عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید بن عمر اللیثی عن عثمان بن عفان قال عمر بن الخطاب ان الله تعالیٰ خلق ملائکته من نور وجه علی بن أبي طالب و

نسبت حديث نور را بطريق واحد باهل حق

هر گاه بعون الله المنعام ازین بیان متنین النظام نهایت فضاعت و هوان جسارت مخاطب قمقام بر تکذیب ارشاد سرور امام صلی الله علیہ و آله الکرام و کمال اعتماد و اعتبار آن هم بثبوت توادر آن و هم ثبوت صحت سند آن و ثبوت مؤیدات و شواهد آن ظاهر شد حالاً شروع می‌نمایم بحوال و قوت مفیض الخیرات در نقض تفصیلی فقرات بلاغت سمات مخاطب رفع الدرجات قوله حدیث هشتم روایت کنند که انحضرت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۱

فرمود

کت انا و علی بن أبي طالب نورا بین یدی الله الخ

حدیث نور و مؤیدات آن از طرق اهل حق:

اقول جناب مخاطب ماهر حاوی محسن و مفاحر و حائز مناقب و ما ثر درین عبارت سراسر متنانت حسب داب و دیدن قدیم مزید صدق و دیانت و حدق و امانت بود ظاهر فرموده اعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از متفرقات و مختصات اهل حقست و حضرات سنتیه از احراز سعادت روایت این فضیلت جلیله و مدیحت جملیه وصی بر حق و امام مطلق محروم بلکه بوصمت کتم فضل باب مدینه العلوم علیه و آله افضل الصلوٰۃ والسلام من الحقیقیوم موسوم حال آنکه سابقًا دانستی که اکابر علمای اعلام و اساطین نقاد فخام و اجله جهابذه عالی مقام و مقتدايان اعيان و اركان جلیل الشأن و ائمه رفع المکان سنتیه حیازت قصب سبق در مضمار شرف بذکر و نشر این فضیلت طیبه النشر فرموده‌اند و نیز هر گاه این حدیث را از اهل حق نقل نموده بودند پس می‌بايست که سند آن هم از اهل حق نقل می‌کردند حال آنکه از ذکر سند ان مطلقاً اعراض و استنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محفوظ السند ذکر کرده قدح در سند غیر مذکور بنا بر مزاعمات خود اغاز نهادند و داد کمال حرارت وبصارت درین شان دادند و اگر شاه صاحب را مطعم نظر ذکر حدیث نور از طرق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در کتب اهل حق مذکور و مسطور است دارد می‌فرمودند و اگر این هم بسبب کثرت مشاغل و قلت توجه امکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیه بعد طرق آن می‌فرمودند تا از کتمان و اخفا محفوظ و مصون می‌ماندند و بر متبع و متخصص ظاهر و واضحست

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۲

که اهل حق این حديث شریف را و مؤیدات آن را باسالیب متنوعه بطرق کثیره متظاهره و اسانید متعدده متوافره روایت نموده‌اند پس اعراض از ذکر آن همه و لو اجمالا و اکتفا برین یک طریق و نسبت آن بایشان تدلیس و تدلیس و انضاج صناعت تلبیست پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی در کافی فرموده

احمد بن ادریس عن الحسین بن عبد الله الصغیر عن محمد بن ابراهیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علی بن أبي طالب عن أبي عبد الله کان إذ لا۔ کان خلق الكان و المكان و خلق نور الانوار الذي نورت منه الانوار و اجرى فيه من نوره الذي نورت منه الانوار و هو النور الذي خلق منه محمدا و علينا فلم يزالا نورين أو لین إذ لا شيء کون قبلها فلم يزالا یجريان طاهرين مطهرين في الاصلاح الطاهرة حتى افترقا في اطهر طاهرين في عبد الله و أبي طالب

قال المجلسی ره في البحار بعد نقل الروایة المذکورة بيان قوله إذ لا کان لعله مصدر بمعنى کون كالقال و القول و المراد به الحدوث أى لم يحدث شيء بعد او هو بمعنى الكائن و لعل المراد بنور الانوار اولا نور النبي صلی الله عليه و آله و سلم إذ هم متور ارواح الخلاق بالعلوم والهدايات والمعارف بل سبب لوجود الموجودات و علمية غاییه لها و اجرى فيه أى في نور الانوار من نوره أى من نور ذاته أى من اضافاته و هداياته التي نورت منها جميع الانوار حتى نور الانوار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۳

المذکور اولا۔ قوله و هو النور الذي أى نور الانوار المذکور اولا۔ و الله يعلم اسرار اهل بيت نبیه صلوات الله عليهم و نیز در کافی فرموده

الحسین بن محمد عن عبد الله عن محمد بن سنان عن المفضل عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر يا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمد او عترته الهداء المحتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله قلت و ما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانیه بلا ارواح و کان مؤیدا بروح واحد و هي روح القدس فيه کان یعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلماء علماء ببره اصفياء یعبدون الله بالصیلاه و الصوم والسجود والتسبیح والتهلیل و يصلون الصلوة و يحجّون و یصومون

قال المجلسی ره في البحار بعد نقل الروایة المذکورة توضیح قوله اشباح نور لعل الاضافه بیانیه أى اشباحا نورانیه و المراد اما الاجسام المثلیه فقوله بلا ارواح اراد بلا ارواح حیوانیه او الارواح بنفسها سواء كانت مجردة او مادیه لان الارواح ما لم تتعلق بالابدان فھی مستقلة بنفسها ارواح من جهة و اجسام من جهة فھی ابدان نورانیه لم تتعلق بها ارواح آخر و ظل النور ايضا اضافه بیانیه و تسمی عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها ظلال تلك العالم و تابعه لها او لانها لتجردها او لعدم کثافتها شبیهه بالظل و على الاحتمال الثاني یحتمل ان تكون الاضافه لامیه بان یكون المراد بالنور نور ذاته تعالى فانها من آثار تلك النور و المعنی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۴

دقیق فتفطن و نیز در کافی فرموده

احمد بن ادریس عن الحسین بن عیید الله عن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الله عن علی بن حیدی عن مرازم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تبارک و تعالى يا محمد ائی خلقتک و علیا نورا یعنی روها بلا بدن قبل ان اخلق سماواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تھلّلني و تمحیمدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة فکانت تمحیمدنی و تقدّسنی و تھلّلنی ثم قسمتها اثنتین و قسمت الشتین شتین فصارت اربعه محمد واحد و علی واحد و الحسن و الحسین شتنان ثم خلق الله فاطمه من نور ابتداهما روها بلا بدن ثم مسحنا بیمنیه فاضاء نوره فینا

و نیز در کافی فرموده

علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن علی بن ابراهیم عن علی بن حماد عن المفضل قال قلت لابی عبد الله عليه السلام

كيف كنتم حيث كتم في الظلة فقال يا مفضل كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا في ظلة خضراء نسبحه و نقدسه و نهله و نمجده و ما من ملك مقرب ولا ذي روح غيرنا حتى بدا له في خلق الأشياء فخلق ما شاء و كيف شاء من الملائكة و غيرهم ثم انهى علم ذلك إلينا

و نيز در كافي فرموده

الحسين بن محمد الاشعري عن معلى بن محمد عن أبي الفضل عبد الله بن ادريس عن محمد بن سنان قال كنت عند أبي جعفر الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك و تعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته ثم خلق محمداً و علياً و فاطمة فمكثوا عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۵

الف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها و اجرى طاعتهم عليها و فرض امورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا الا ان يشاء الله تبارك و تعالى قال يا محمد هذه الديانة التي من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها الحق خذها إليك يا محمد

و ابو عبد الله محمد بن العباس بن ماهيار در كتاب ما نزل من القرآن في اهل البيت على ما في غایه المرام فرموده حدثنا عبد العزيز بن يحيى عن احمد بن عمر بن يونس الحنفي اليماني عن داود بن سليمان المروزي عن الربيع بن عبد الله الهاشمي عن اشياخ من آل على بن أبي طالب قالوا قال على عليه السلام في بعض خطبه انا آل محمد كنا انوار حول العرش فامرنا الله تعالى بالتسبيح فسبحنا و سبحة الملائكة بتسبيحنا ثم اهبطنا الى الارض فامرنا الله بالتسبيح فسبحنا فسبحت اهل الارض بتسبيحنا فانا لحن الصافون و انا لحن المسبحون و فرات بن ابراهيم در تفسير خود فرموده

جعفر بن محمد بن شيري و القطان معننا عن الاوزاعي عن صعصعة بن صohan و الاحنف بن قيس قالا جميعاً سمعنا عن ابن عباس يقول كنت مع رسول الله صلى الله عليه و آله و ساق الحديث الى ان قال قال أى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خلقني الله نوراً تحت العرش قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف سنة فلما ان خلق الله آدم القى النور في صلب آدم فا قبل ينتقل عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۶

ذلك النور من صلب الى افتراقنا في صلب عبد الله بن عبد المطلب و أبي طالب فخلقني ربى من ذلك النور لكنه لا نبى بعدى

و نيز فرات بن ابراهيم در تفسير خود حديثى در وصف معراج بروايت أبي ذر غفارى رضوان الله عليه نقل كرده و در ان مذكورست كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله ارشاد فرمود

قلت يا ملائكة ربى هل تعرفوننا حقاً فقلوا يا ربى الله و كيف لا نعرفكم و انت اول ما خلق الله خلقكم اشباح نور من نوره في نور من سناء عزه و من سناء ملكه و من نور وجهه الكريم و جعل لكم مقاعد في ملکوت سلطانه و عرشه على الماء قبل ان تكون السماء مبتهأة و الارض مدحثة ثم خلق السموات و الارض في ستة ايام ثم رفع العرش الى السماء السابعة فاستوى على عرشه و انت امام عرشه تسبحون و تقدسون و تكبرون ثم خلق الملائكة من بدو ما أراد من انوار شتى و كنا نمرّ و انت تسبحون و تمجدون و تهاللون و تكبرون و تحمدون و تقدسون و تسبح و نقدس و نمجّد و نكبّر و نهلهل بتسبيحكم و تحميدكم و تهليلكم و تكبيركم و تقديسكم و تمجيدكم فاما نزل من الله فاليككم و ما صعد الى الله فمن عندكم فلم لا نعرفكم اقرأ علينا منا السلام و ساقه الى ان قال ثم عرج بي الى السماء السابعة فسمعت الملائكة يقولون لمن ارأوني الحمد لله الذي صدقنا وعده ثم تلقونى و سلموا على و قالوا لي مثل مقالة اصحابهم فقلت يا ملائكة ربى سمعتكم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۶۷

تقولون الحمد لله الذى صدقنا وعده فما الذى صدقكم قالوا يا نبى الله ان الله تبارك و تعالى لما ان خلقكم اشباح نور من سناء نوره و من سناء عزه و جعل لكم مقاعد فى ملکوت سلطانه و اشهدكم على عباده عرض ولايتكم علينا و رسخت فى قلوبنا فشكونا محبتكم الى الله فوعد رينا ان يربناك في السماء معنا وقد صدقنا وعده الخبر

و ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن يابويه القمي در کتاب خصال فرموده

ابن الوليد عن محمد بن خالد الهاشمي عن الحسن بن حماد البصري عن أبي الجارود عن محمد بن عبد الله عن أبيه عن آباء
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كنت أنا وعلى نوراً بين يدي الله جل جلاله قبل أن يخلق آدم باربعه عشر ألف عام فلما خلق
الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عز وجل ينقله من صلب إلى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم أخرجه من
صلب عبد المطلب فقسّمه قسمين فصيّر قسمى في صلب عبد الله وقسم على في صلب أبي طالب فعلى مني وانا من على لحمه من
لحمى ودمه من دمي فمن أحبه فبحبي أحبه ومن أبغضه فيبغضني أبغضه
ومن در خصال فرموده

محمد بن عمر الحافظ عن الحسن بن عبد الله بن محمد التميمي عن أبيه عن الرّضا عن آبائهما عليهم السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله خلقت أنا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٦٨

وَعَلَيْيِ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ

و این حديث را در عيون اخبار الرضا عليه السلام و امامی هم روایت فرموده و نیز ابن بابویه طاب ثراه در علل الشرائع فرموده ابراهیم بن هارون المیثمی قال حدثنا محمد بن احمد بن أبي البیح قال حدثنا عیسیٰ بن مهران قال حدثنا منذر الشراك قال حدثنا اسماعیل بن علیه قال اخبرنی اسلم بن میسره العجلی عن انس بن مالک عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله خلقنی و علیا و فاطمه و الحسن و الحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعه آلاف عام قلت فاین کتنم یا رسول الله قال قدام العرش نسبع الله و نحمدہ و نقدسہ و نمجیده قلت على ای مثال قال اشباح نور حتی إذا أراد الله ان یخلق صورنا صیرنا عمود نور ثم قذفنا فى صلب آدم ثم اخرجنا الى اصلاب الاباء و ارحام الامهات و لا یصيّبنا نجس الشرک و لا سفاح الكفر یسعد بنا قوم و یشقى بنا آخرون فلما صیرنا الى صلب عبد المطلب اخرج ذلك النور فشقه نصفين فجعل نصفه في صلب عبد الله و نصفه في صلب أبي طالب ثم اخرج الذى لى الى امنة و النصف الى فاطمة بنت اسد و اخرجتني امنة و اخرجت فاطمة علیا ثم اعاد عز و جل عمودا الى فخررت منی فاطمة ثم اعاد عز و جل العمود الى على فخرج منه الحسن و الحسین یعنی من النصف جمیعاً فما كان من نور على فصار في ولد الحسن و ما كان من نوری صار في ولد الحسین فهو ینتقل في الائمه من ولده الى يوم القيمة

عقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٢٦٩

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب هلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود

ان محمدا و عليا عليهما السلام كانا نورا بين يدي الله عز و جل قبل خلق الخلق بالفی عام و ان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له اصلا و قد انشعب منه شعاع لام فقالت الھنا و سیدنا ما هذا النور فاوھي الله عز و جل إليهم هذا نور من نوری اصله نبوة و فرعه امامۃ فاما النبوة فلتحمد عبدي و رسولی و اما الامامة فلعلی حجتی و ولیتی و لولاهما ما خلقت خلقی الخیر

و نیز ابن بابویه طیب الله رسمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة فرموده

حدّثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال حدّثنا أبي عن محمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أبي سعيد الغضنفري عن عمرو بن ثابت عن أبي حمزة قال سمعت على بن الحسين عليهما السلام يقول

و نیز در کمال فرموده
انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقَ مُحَمَّداً وَ عَلَيْنَا وَ الْأَئِمَّةِ الْاَحَدِ عَشَرَ مِنْ نُورٍ عَظِيمٍ اَرْوَاهَا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَقْدِسُونَهُ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجْمَعِينَ

عَبَّاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الائِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٧، ص: ٢٧٠

الخطيب عن علی بن سماعه عن علی بن الحسین بن رباط عن ابیه عن المفضل قال قال الصادق عليه السیّلام ان الله تعالی خلق اربعه عشر نورا قبل خلق الخلق باربعه عشر الف عام فھی ارواحنا فقیل له يا ابن رسول الله و من الاربعة عشر فقال محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمه من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبیه فیقتل الدجال و یطھر الارض من کل جور و ظلم و نیز ابن بابویه طاب ثراه در کتاب النصوص علی الائمه الاثنی عشر علی ما فی غایة المرام للسید هاشم البحرانی طاب ثراه فرموده حدثی ابو الحسن علی بن الحسین بن محمد قال حدثنا ابو محمد هارون بن موسی فی شهر ربیع الاول سنۃ احدی و ثمانین و ثلاثمائة قال حدثنا ابو علی محمد بن همام قال حدثنا ابو علی بن کثیر البصري قال حدثنا الحسن بن محمد بن أبي شعیب الحرانی قال حدثنا سکین بن کثیر ابو بسطام عن شعبه بن الحجاج عن هشام بن یزید عن انس بن مالک قال هارون و حدثنا حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی قال حدثنا ابو النصر محمد بن مسعود العیاشی عن یوسف بن السخت البصري قال حدثنا سحاب بن الحرش قال حدثنا محمد بن بشار عن محمد بن عجفر بن عبد ربہ قال حدثنا شعبه عن هشام بن زید عن انس بن مالک قال كنت انا و ابو ذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم عند النبی اذ دخل الحسن و الحسین فقبلهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فقام أبو ذرٍ فانكبَّ عليهما و قبل ايديهما ثم رجع فقعد معنا فقلنا له سرّاً يا أبا ذر انت رجل شيخ من اصحاب رسول الله تقوم الى
صبيين من بنى هاشم فتنكبَّ عليهما و تقبل ايديهما فقال نعم لو سمعت ما سمعت فيهما من رسول الله لفعلتم بهما اكثر مما فعلت قلنا
و ما ذا سمعت يا أبا ذر قال سمعته يقول لعلى و لهم و لله لو ان رجلا صلّى و صام حتى يصير كالشن البالى إذا ما نفع صلاته و
صومه اللّـا بحـكم يا على من توصل الى اللــا عـز و جــل بحـكم فــحق على اللــا ان لا يرده يا على من احبــكم و تمــســك بــكم فقد تمــســك
بالعروة الوثقى قال ثم قام ابو ذر و خرج و تقدمنا الى رسول الله فقلنا يا رسول الله اخبرنا ابو ذر عنك بكــيت و كــيت قال صدق ابو ذر
و اللــه ما اظلــلت الخضراء و لا اقلــلت الغبراء على ذــي الحجــة اصدق من ابــي ذــر ثم قال خلقــنى اللــه تبارــك و تعالــى و اهل بيــتي من
نور واحد قبل ان يخلقــ آدم بــسعــة آلاف عام ثم نقلــنا الى صــلب آدم ثم نقلــنا من صــلب آدم الى اصلــاب الطــاهــرين الى ارحــام الطــاهــرات
قلــنا يا رسول الله فــاين كــتم و على اى مثال كــتم قال كــنا اشبــاحــا من نور تحت العــرش نسبــح اللــه و نــحمدــه ثم قال لما عــرج بــى الى
الســماء و بلغــ سدرــة المــتهــى و دــعنــى جــبرــئــيل فــقلــت حــبــيــ جــبرــئــيل اــقــى مــثــل هــذــا المــقــام تــفــارــقــنــى فقال يا مــحــمــدــ اــنــى لا اــجاــوزــ هــذــا
المــوضــع فــتــحــرــقــ اــجــنــحتــى ثــم زــجــ بــى فــي نور ما شــاء اللــه فــاوــحــى اللــه الــى يا مــحــمــدــ اــنــى اــطــلــعــتــ عــلــى الــارــضــ

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٧٢
اطلاعه فاخترتك منها فجعلتك نبيا ثم اطلعت ثانيا فاخترت منها علينا فجعلته وصيئك و وارث علمك و الامام من بعدك و اخرج من اصلابكم الذريه الطاهره و الأئمه المعصومين خزان علمي فلولاكم ما خلقت الدنيا و لا الآخره و لا الجنه و لا النار يا محمد أتحب ترיהם قلت نعم يا رب فنوديت يا محمد ارفع راسك فرفعت راسى و إذا لنا بانوار على و الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن بن على و الحجه يتلاأ من بينهم كأنه كوكب دري فقلت يا رب من هولاء و من هذا قال يا محمد هم الأئمه من بعدك و المطهرون من صلبك و هذا الحجه الذي يملأ الأرض قسطا و عدلا و يشفى صدور قوم مؤمنين قلنا يا بائنا و امهاتنا انت يا رسول الله لقد قلت عجيا فقال و اعظم من هذا

انّ اقواماً يسمعون مني هذا ثم يرجعون على اعقابهم بعد إذ هدّيهم الله و يؤذوني فيهم ما لهم لا انا لهم الله شفاعتي
و نیز علامه بحرانی در غایه المرام فرموده

فقلت له يا بن رسول الله في نفسى مسئلة اريد ان أسألك عنها فقال ان شئت اخترتكم بمسئلتك

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٧٣

قبل ان تستلنى و ان شئت فاسئل قال فقلت له يا بن رسول الله و بأى شيء تعرف ما في نفسى قبل سؤالى عنه قال بالتوسم والتفسر اما سمعت قول الله عز و جل ان في ذلك لآيات للمتوسمين و قول رسول الله اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله عز و جل قال فقلت له يا بن رسول الله فاخبرنى بمسئلتى قال اردت ان تستلنى عن رسول الله لم يطق حمله على بن أبي طالب عند حطه الاصنام من سطح الكعبة مع قوته و شدته و ما ظهر منه فى قلع باب القموص بخبير و الرمى به وراءه اربعين ذراعا و كان لا يطيق حمله اربعون رجلا و قد كان رسول الله يركب الفرس و البغلة و الحمار و ركب البراق ليلة المراجعة و كل ذلك دون على فى القوة و الشدة قال فقلت له عن هذا والله اودت ان اسئلتك يا بن رسول الله فاخبرنى فقال ان علينا برسول الله شرف و به ارتفع و به وصل الى اطفاء نار الشرك و ابطال كل معبد دون الله عز و جل و لو علاه النبي لحط الاصنام لكان بعلى مرتقا و شريفا و اصلا الى حط الاصنام فلو كان ذلك لكان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت اظهر رسول الله شرفت و ارتفعت حتى لو شئت امثال السماء لنلتها اما علمت ان المصباح هو يهتدى به في الظلمة و انباعه فرعه من اصله

و قال علي عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء اما علمت ان محمدا و علينا كانا نورا بين يدي الله عز و جل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٧٤

قبل خلق الخلق بالفی عام و ان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له اصلا قد شعاع منه لاح فقالوا الھنا و سیدنا ما هذا النور فاوحى الله عز و جل إليهم هذا نور من نوری اصله نبوة و فرعه امامۃ اما النبوة فليحمد عبدي و رسولی و اما الامامۃ فلعلی حجتی و ولیی و لولاھما ما خلقت خلقي

و نیز در غایه المرام فرموده

ابن بابويه قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمي قال حدثنا فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي قال حدثنا محمد بن احمد بن علي الهمданى قال حدثنى ابو الفضل العباس بن عبد الله البخارى قال حدثنا محمد بن القاسم بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن أبي بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروى عن على بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن على عن الحسين عن ابيه الحسين بن على عن ابيه على بن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما خلق الله خلقا افضل مني و لا اكرم عليه مني

قال عليه السلام فقلت يا رسول الله فانت افضل ام جبريل فقال يا على ان الله تبارك و تعالى فضل انبائه المرسلين على ملائكته المقربين و فضلي على جميع النبئين و المرسلين و الفضل بعدى لك يا على و للائمه من بعدك فان الملائكة من خدامنا و خدام محسينا يا على ، الذين يحملون العرش ، و من حوله سسحون بحمد ربهم و مستغفرون للذين امنوا بولاتنا

عيقات الانهار، في إمامية الإمامية الاطهار، ٢٧٥، ص: ١٧

يا على لو لا- نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة ربنا و تسييحه و تهليله و تقديسه لان اول ما خلق الله عز و جل ارواحنا فانطبقنا بتوحيده و تحميده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استمعظموا امرنا فسخينا لتعلم الملائكة انا خلة مخلوقون و انه منزه عن صفاتنا فساحت الملائكة

بتسبیحنا و نزهته عن صفاتنا

و شیخ مفید طاب ثراه در اختصاص فرموده

الحسین بن حمدان عن الحسین المقری الکوفی عن احمد بن زیاد الدهقان عن المحویل بن ابراهیم عن رشدہ بن عبد الله عن خالد المخزوی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه فی حدیث طویل قال قال التبی صلی الله علیه و سلم يا سلمان فهل علمت من نقائی و من الاثنا عشر المذین اختارهم الله للامامة بعد فقلت الله و رسوله اعلم قال يا سلمان خلقنی الله من صفرة نوره و دعاني فاطعت و خلق من نوری علیاً فدعاه فاطعه و خلق من نوری و نور علی فاطمه فدعاهما فاطعه و خلق منی و من علی و فاطمه الحسن و الحسین فدعاهما فاطعاه فسمانا بالخمسة الاسماء من اسمائه الله محمود و انا محمد و الله العلی و هذا علی و الله الفاطر و هذه فاطمه و الله ذو الاحسان و هذا الحسن و الله المحسن و هذا الحسین ثم خلق مّا من صلب الحسین تسعه ائمه فدعاهم فاطعوه قبل ان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۷۶

یخلق الله سماء مبنیه و ارضها مدحیه او هواء او ماء او ملکا او بمرا و کنا بعلمه نورا نسبجه و نسمع و نطیع الخبر

و شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی در امالی فرموده

المفید عن علی بن الحسن البصری عن احمد بن ابراهیم القمی عن محمد بن علی الاحمر عن نصر بن علی عن عبد الوهاب بن عبد الحمید عن حمید عن انس بن مالک قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول كنت انا و علی علی یمین العرش نسبج الله قبل ان یخلق آدم بالغی عام فلما خلق آدم جعلنا فی صلبه ثم نقلنا من صلب الى صلب فی اصلاب الطاهرين و ارحام المطهرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسمنا قسمین فجعل فی عبد الله نصفا و فی ابی طالب نصفا و جعل النبوة و الرسالۃ فی و جعل الوصیة و القصیة فی علی ثم اختار لنا اسمین اشتقهما من اسمائه فالله محمود و انا محمد و الله العلی و هذا علی فانا للنبوة و الرسالۃ و علی الوصیة و القصیة

و نیز در امالی فرموده

عن ابی محمد الفحام حديث المنصوری قال حدثني عمّ ابی موسی بن عیسی بن احمد بن عیسی المنصوری قال حدثني الامام على بن محمد قال حدثني ابی محمد بن على قال حدثني ابی علی بن موسی الرضا قال حدثني ابی موسی بن جعفر قال حدثني ابی جعفر بن محمد قال حدثني ابی محمد بن على قال حدثني ابی علی بن الحسین قال حدثني ابی الحسین بن على قال حدثني ابی امیر المؤمنین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۷۷

على بن ابی طالب قال لى النبی صلی الله علیه و آله يا علی خلقنی الله تعالی و انت من نور الله و حين خلق آدم افرغ ذلك النور فی صلبه فافضی به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا فی عبد الله و انت فی ابی طالب لا تصلح النبوة الالی و لا تصلح الوصیة الالک فمن جحد و صیتك جحد نبوتی و من جحد نبوتی اکبه الله علی منخریه فی النار

و نیز در امالی فرموده

اخبرنا الحسین بن عبید الله قال اخبرنا ابو محمد قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا علی بن الحسین الهمدانی قال حدثني محمد بن خالد البرقی قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائی عن امیر المؤمنین علیه السلام قال كان ذات يوم جالسا بالرحبة و الناس حوله مجتمعون فقام إليه رجل فقال يا امیر المؤمنین انک بالمكان الذي انزله الله به و ابوک يعذب بالنار فقال له مه فض الله فاك و الذى بعث محمدا بالحق نبيا لو شفع ابی فى كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله تعالی فيهم الى يعذب بالنار و ابنه قسيم النار ثم قال و الذى بعث محمدا بالحق ان نور ابی طالب يوم القيمة ليطفئ انوار الخلق الاحسنة انوار نور محمد و نوری و نوری فاطمة و نوری الحسن و الحسین و من ولده من الائمه لان نوره من نورنا الذى خلقه الله عز و جل من قبل

آدم بالفی عام

و نیز در امالی فرموده

خبرنا محمد بن على بن حشيش قال حدثنا ابو الحسن على بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن بن جعفر بن ابراهيم القسوى
الخازار املاء في منزله قال حدثنا ابو زيد محمد بن الحسين بن مطاع السلمي املاء قال حدثني ابو العباس احمد

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٧٨

بن خبر القواس قال حدثنا محمد بن سلمة الواسطي قال حدثنا يزيد بن هارون قال حدثنا حماد بن سلمة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال ركب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم بغلته فانطلق إلى جبل آنفلان وقال يا انس خذ البغله و انطلق إلى موضع كذا و كذا تجد عليه جالسا يسبح بالحسبي فاقرأه مني السلام و احمله على البغله و ات به إلى قال انس ذهبت فوجدت عليا عليه السلام كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فحملته على البغله فاتيت به إليه فلما ان بصر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال عليه السلام عليك يا رسول الله قال وعليك السلام يا أبا الحسن اجلس فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون نبيا مرسلا ما جلس فيه من الانبياء احد الا وانا خير منه و قد جلس في موضع كلنبي اخ له ما جلس من الاخوة احد الا وانت خير منه قال انس فنظرت إلى سحابة قد اظلتهم و دنت من روسهم فممد النبي صلى الله عليه وآله وسلم يده إلى السحابة فتناول عنقود عنب فجعله بينه وبين على و قال كل يا أخي فقلت يا رسول صرف لي كيف على اخوك قال إن الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم بثلاثة الف عام و اسكنه في لؤلؤة خضراء في غامض علمه الى ان خلق آدم فلما ان خلق آدم نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه في صلب آدم الى ان قبضه الله ثم نقله الى صلب شيث فلم يزل ذلك الماء ينتقل من ظهر الى ظهر حتى صار في صلب عبد المطلب ثم شقه الله عز وجل نصفين فصار نصفه في أبي عبد الله بن عبد المطلب و نصف آخر في أبي طالب فانا من نصف الماء و على من النصف الآخر فعلى أخي في الدنيا والآخرة ثمقرأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربكم قادر

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٧٩

و نیز شیخ ابو جعفر طوسی علی ما فرموده

عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالى خلق نور محمد صلى الله عليه و آله و سلم من اختراعه من نور عظمته و جلاله و هو نور لا هو تيته الذي تبدي و تجلی لموسى في طور سيناء فما استقر له و لا اطاق موسى لرؤيته و لا ثبت له حتى خر صعقا مغشيا عليه و كان ذلك النور نور محمد صلى الله عليه و آله و سلم فلما أراد ان يخلق محمدا منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الاول محة لها و من الشطر الآخر على بن أبي طالب و لم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده و نفح فيهما بنفسه و صورهما على صورتهما و جعلهما أمناء له و شهداء على خلقه و خلفاء على خليقته و عينا له عليهم و لسانا له إليهم قد استودع فيهما علمه و علّمها البيان و استطلعهما على غيه و بهما فتح بدأ الخلق و بهما يختتم الملك و المقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته كما اقتبس نوره من المصاصيغ هم خلقوا من الانوار و انتقلوا من ظهر الى صلب الى صلب و من رحم الى رحم في الطبقة العلياء من غير نجاسة بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين و لا نطفة خشرة كسائر خلقه بل انوار انتقلوا من اصلاح الرجال الطاهرين الى ارحام الطّاهرات لأنهم صفوه الصي فو اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى و لا يدرك و لا تعرف كيفية و لا ابياته فهو لاء الناطقون المبلغون عنه المتصررون في امره و نهيه بفهم تظاهر قدرته و منهم ترى آياته

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٨٠

وَمَعْجَزَاتُهُ وَبِهِمْ وَمِنْهُمْ عَبَادَةُ نَفْسِهِ وَبِهِمْ يَطَاعُ امْرَهُ وَلَوْلَا هُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ وَلَا يَدْرِي كَيْفَ يَعْبُدُ الرَّحْمَنَ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ امْرَهُ كَيْفَ شَاءَ
فِيمَا يَشَاءُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ

و نیز شیخ ابو جعفر طوسی طاب ثراه در مصباح الانوار باستاد خود روایت فرموده
عن انس عن التّبی صلی اللہ علیہ و آله و سلم قال انَّ اللّه خلقنی و خلق علیماً و فاطمۃ و الحسن و الحسین قبل ان یخلق آدم حين
الاسماء مبیة و لا ارض مدحیه و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا جنة و لا نار فقال العباس فكيف كان بدو خلقکم يا رسول اللہ فقال
یا عمّ لما أراد اللّه ان یخلقنا تکلم بكلمة خلق منها نورا ثم تکلم بكلمة اخری فخلق منها روحا ثم فرج النور بالروح فخلقنی و خلق
علیما و فاطمۃ و الحسن و الحسین فکنا نسبحه حين لا تسیح و نقدسه حين لا تقذیس فلما أراد اللّه تعالی ان ینشئ خلقه فتق نوری
فخلق منه العرش ثم فتق نور اخی علی فخلق منه الملائكة فالملائكة من نور علی و نور علی من نور اللّه و علی افضل من الملائكة ثم
فتقد نورا بنتی فخلق منه السیموات و الارض فالسموات و الارض من نور ابنتی فاطمۃ و ابنتی فاطمۃ افضل من السیموات و الارض ثم
فتقد نور ولدی الحسن فخلق منه الشّمس و القمر فالشّمس و القمر من نور ولدی الحسن و نور الحسن من نور اللّه و الحسن افضل من
الشّمس و القمر ثم فتق نور ولدی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٨١

لحسين فخلق الجنة منه و الحور العين فالجنة و الحور العين من نور ولدى الحسين و نور ولدى الحسين من نور الله و ولدى الحسين افضل من الجنة و الحور العين الخبر

و نیز در امالی فرموده
عن أبي المفضل عن رجاء عن يحيى بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هارون بن عيسى بن بهلول عن بكّار بن شعبة عن
ابيه عن بكر بن عبد المطلب عن علي بن الحسين عن ابيه عن جده امير المؤمنين عليهما السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله
و سلم يا على خلق الله الناس من اشجار شتى و خلقني و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها

جماعه عن أبي المفضل عن عبد الله بن اسحاق بن ابراهيم المدائني عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن لهيؤه عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينما النبي صلّى الله عليه و آله و سلم بعرفات و على تجاهه و الحن معه إذا وحى النبي صلّى الله عليه و آله و سلم الى عليٍ فقال ادن مني يا عليٍ فدنا منه فقال ضع خمسك يعني كفك في فاخذ بكفه فقال يا عليٍ خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها فمن تعلق بغضن من اغصانها ادخله الله الجنة

جماعه عن المفضل عن محمد بن علي بن مهدى و غيره عن محمد بن علي عن عمرو عن ابيه عن جمیل بن صالح عن ابی عقبات الانهار . فـ امامه الائمه الاطهار ، ٢٧ ، ص : ٢٨٢

روي عن مجاهد عن ابن عم وأبي سعيد الخدري قال كنا جلوسا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ دخل سلمان الفارسي وابو

ذر الغفارى و المقداد بن الاسود و عمار بن ياسر و حذيفة بن اليمان و ابو الهيثم بن التيهان و خزيمه بن ثابت ذو الشهادتين و ابو الطفيل عامر بن وائلة فجثوا بين يدي رسول الله صلى الله عليه و سلم و الحزن ظاهر فى وجوههم فقالوا فديناك بالآباء و الامهات يا رسول اللهانا نسمع من قوم فى أخيك و ابن عمك ما يحزننا وانا نستأذنك فى الرد عليهم فقال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۸۳

صلى الله عليه و سلم و ما عساهem يقولون فى اخي و ابن عمى على بن أبي طالب فقالوا يقولون أى فضل لعلى فى سبقه الى الاسلام و انما ادركه الاسلام طفال و نحو هذا القول قال عليه السلام فهذا يحزنكم قالوا أى و الله فقال بالله اسالكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم عليه السلام هرب به ابوه من الملك الطاغى فوضعت به أمّه بين اتلال بشاطئ نهر يتدفق يقال له خرдан من غروب الشمس الى اقبال الليل فلما وضعته واستقر على وجه الارض قام من تحتها يمسح وجهه و راسه و يكثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوبا و اتشح به و أمّه تراه فذعرت منه ذعرا شديدا ثم مضى يهروي بين يديها ماذا عينيه الى السماء فكان منه ما قال الله عز وجل و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و ليكون من الموقنين فلما جن عليه الليل راى كوكبا قال هذا ربى الى قوله انى برىء مما تشركون و علمتم ان موسى بن عمران عليه السلام كان فرعون فى طلبه يقر بطون النساء الحوابل و يذبح الاطفال ليقتل موسى عليه السلام فلما ولدته أمّه امرها ان تاخذه من تحنها و تقذفه فى التابوت و تلقى التابوت فى اليم فقالت و هي ذعره من كلامه يا بنى انى اخاف عليك الغرق فقال لها لا تحزنى ان الله يرددني إليك فبقيت حيرانه حتى كلّمها موسى وقال لها يا أم اقذفيني في التابوت و الق التابوت في اليم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۸۴

قال فعلت ما امرت به فبقى فى اليم الى امّه برمتها لا يطعم طعاما و لا يشرب شرابا معصوما مدة و روى ان المدة كانت سبعين يوما

و روى سبعة اشهر وقال الله عز و جل فى حال طفواليته و لتصيغ على عيني إذ تمسي أختك فتقول هيل أدلّكم على من يكفله فرجعناك إلى أمك كي تقر عينها ولا تخزن الآية وهذا عيسى بن مريم عليه السلام قال الله عز و جل فيه فنادها من تحنها ألا تخزنى قد جعل ربك تحنك سريعا الى قوله إنسيا

فكلم امه وقت مولده وقال حين اشارت إليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبيا قال إنى عبد الله آتاني الكتاب الى آخر الآية فتكلم عليه السلام في وقت ولادته و اعطي الكتاب و النبوة و اوصى بالصيام و الزكاة في ثلاثة ايام من مولده و كلّمهم في اليوم الثاني من مولده وقد علمتم جميعا ان الله عز و جل خلقني و عليا من نور واحد انا كنّا في صلب آدم نسبح الله عز و جل ثم نقلنا الى اصلاح الرجال و ارحام النساء يسمع تسبيحنا في الظهور و البطون في كل عهد و عصر الى عبد المطلب و ان نورنا كان يظهر في وجوه آبائنا و امهاتنا حتى تبين اسمائنا مخطوطا بالنور على جماهم ثم افترق نورنا فصار نصفه في عبد الله و نصفه في أبي طالب عمي فكان يسمع تسبيحنا من ظهورهما و كان أبي و عمى إذ جلسنا في ملا قريش تلا نورنا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۸۵

في وجوههما من دونهم حتى ان الهوام و السّباع يسلمان عليهمما لاجل نورهما الى ان خرجنا من اصلاح آبائنا و بطون امهاتنا الى آخر الحديث

و علامه جمال الدين حسن بن يوسف بن على بن مطهر الحلبي در كشف اليقين فرموده

محمد بن جرير الطبرى عن عبد الله عن عمران بن محسن عن يونس بن زياد عن الربع بن كامل ابن عم الفضل بن الربع ان المنصور كان قبل الدولة كالمقطوع الى جعفر بن محمد عليهما السلام قال سالت جعفر بن محمد بن على عليه السلام على عهد

قال له رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الا ابشر ك يا ابا الحسن فقال فداك
جعل على عليه السلام يحدّثه و اساري رضي الله عنه و آله و سلم تلمع سرورا بما حدّثه فلما اتى عليه السلام على حدّيثه
فلئم ما اصرف من الصّملوأة اقبل على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاعتنقه رسول الله ثم ساله عن مسيرة ذلك و ما صنع فيه
امر من اموره فحسن فيه بلاوة و عظم عناؤه فلما قدم من وجهه ذلك اقبل الى المسجد و رسول الله قد خرج يصلى الصلوة فصلّى معه
أبي على بن الحسين عن أبيه على بن أبي طالب صلوات الله عليهما ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وجهه في
مروان الحمار عن سجدة الشكر التي سجدها امير المؤمنين صلوات الله عليه ما كان سببها فحدّثني عن ابيه محمد بن علي قال حدّثني

عقارات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٨٦

أبى و امى فكم من خير بشرت به قال ان جبرئيل هبط على فى وقت الزوال فقال لى يا محمد هذا ابن عمك على وارد عليك و انى الله عز و جل أبلى المسلمين به بلاء حسنا و انه كان من صنعه كذا و كذا فحدثنى بما انباتنى به فقال لى يا محمد انه نجا من ذرية آدم من تولى شيث بن آدم وصى ابيه آدم بشيث ونجاشيث بايه ونجا آدم بالله يا محمد ونجا من تولى سام بن نوح وصى ابيه نوح بسام ونجا سام بن نوح ونجى نوح بالله يا محمد ونجا من تولى اسماعيل بن ابراهيم خليل الرحمن وصى ابيه ابراهيم ياسماعيل ونجا اسماعيل بابراهيم ونجا ابراهيم بالله يا محمد ونجا من تولى يوشع بن نون وصى موسى يوشع ونجا يوشع بموسى ونجا موسى بالله يا محمد ونجا من تولى شمعون الصفا وصى عيسى بشمعون ونجا شمعون بعيسى ونجا عيسى بالله يا محمد ونجا من تولى عليا وزيرك فى حياتك ووصيتك عند وفاتك بعلى ونجا على بك ونجوت انت بالله عز وجل يا محمد ان الله جعلك سيد الانبياء وعليها سيد الاوصياء وخيرهم وجعل الائمة من ذرتكما الى ان يرث الارض و من عليها فسجد على صلوات الله عليه وجعل يقبل الارض شكر الله تعالى وان الله جل اسمه خلق محمدا وعليا وفاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام اشباحا يسبحونه و يمجدونه ويهلللونه بين يدي عرشه قبل ان يخلق آدم باربعه عشر آلاف عام فجعلهم نورا ينقلهم فى ظهور الاخيار من الرجال وارحام الخيرات

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٨٧

الله تعالى في الحديث أنّه أراد أن يذكر في هذه الآية الكريمة مثلاً عن النبي عليه السلام، فلما دخل المسجد أذن له العباس بن عبد المطلب فسلم فرداً النبي و رحب به فقال يا رسول الله بما فضل علينا على بن أبي طالب أهل البيت والمعادن واحدة فقال النبي صلّى الله عليه و آله و سلم اذن اخبرك يا عَمْ انَّ الله خلقني و خلق عليا و لا سماء و لا ارض و لا جنة و لا نار و لا لوح و لا قلم فلما أراد الله بدو خلقنا تكلم بكلمة فكانت نوراً ثم تكلم بكلمة ثانية فكانت روحًا فمزج بينهما و اعتد لا فخلقني و علياً منها ثم فتق من نورى نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور على نور السيموات فعلى اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشّمس و من نور الحسين نور القمر فهما اجل من الشمس و القمر و حسن بن محمد الديلمی در ارشاد القلوب فرموده

^{٢٨٨} عقائد الانوار في امامية الإمامية الاطهار، ج ١٧، ص :

تسبيح الله تعالى و تقدسه و تقول في تسبيحها سبحان الله قدوس انوار ما اكرمهها على الله فلما أراد الله تعالى ان ييلو الملائكة ارسل عليهم سحاباً ظلمةً وكانت الملائكة لا تنظر او لها من آخرها ولا آخرها من اولها فقالت الملائكة الهنا و سيدنا منذ خلقتنا ما رأينا مثل ما

و نیز در ان از محمد بن زیاد نقل کرده

انه قال سال ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قول الله تعالى و إِنَّا لَنَحْنُ الصَّانُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

قالَ كُنْا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَقْبَلَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا رَأَهُ تَبَسَّمَ فِي وِجْهِهِ وَقَالَ مَرْحَباً بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى
قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَنِي اللَّهُ وَخَلَقَ عَلَيَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمَدَةِ خَلَقَ نُورًا فَقَسَّاهُ نَصْفَيْنِ فَخَلَقَنِي مِنْ نَصْفِهِ وَخَلَقَ عَلَيَا مِنَ النَّصْفِ
الآخِرِ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ فَوْرَهَا مِنْ نُورٍ وَنُورٌ عَلَيْ

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٨٩

ثم جعلنا من يمين العرش ثم خلق الملائكة فسبحنا فسبّحت الملائكة و هلّلنا فهَلَلتُّ الملائكة و كبرنا فكبّرتُ الملائكة و كان ذلك من تعليمي

و تعلیم علی الخبر و محمد بن علی بن احمد الفاسی در روضه الوعاظین و تبصرة المتعظین فرموده

قال جابر بن عبد الله الانصاري سالت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن ميلاد امير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام فقال آه آه لقد سئلتنى عن خير مولود ولد بعدي على سنة المسيح عليه السلام انَّ الله تبارك و تعالى خلقنى و علينا من نور واحد قبل ان خلق الخلق بخمسمائه الف عام فكنا نسبح الله و نقدسه فلما خلق الله تعالى آدم عليه السلام قذف بنا فى صلبه و استقررت انا فى جنبه اليمن و على فى الايسر ثم نقلنا من صلبه فى الاصلاب الطاهرات الى الارحام الطيبة فلم نزل كذلك حتى اطعنى الله تبارك و تعالى من ظهر طاهر و هو عبد الله بن المطلب فاستودعني خير رحم و هي آمنة ثم اطلع الله تبارك و تعالى علينا من ظهر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٩٠

طاهر و هو ابو طالب و استودعه خیر رحم و هي فاطمه بنت اسد

الخبر وشيخ شرف الدين بن علي النجفي در تاویل الآیات الظاهره في فضائل العترة الطاهره فرموده

محمد بن العباس مرفوعا الى محمد بن زيد قال سأله ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قوله تعالى وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَيْحُونَ

قال ابن عباس أَنَا كُنْتُ أَعْنَدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَقْبَلَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ لَهُ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي بِسَمِّيَّ وَجْهِهِ وَقَالَ مَرْحُباً بِكَمَنْ خَلَقْتَنِي قَبْلَ آدَمَ بِأَرْبَعينِ الْفَوْنَاحِ فَقَلَّتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَانَ الْابْنُ قَبْلَ الْأَبِ قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلَيَّا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمَدَّةِ وَخَلَقَ نُورًا فَقَسَّى مَهُ نُصْفَيْنِ فَخَلَقَنِي مِنْ نُصْفِهِ وَخَلَقَ عَلَيَّا مِنْ النُّصْفِ الْآخِرِ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ كُلُّهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ فَكَانَتْ مُظْلَمَةً فَنُورُهَا مِنْ نُورِي وَنُورُ عَلَيِّ ثُمَّ جَعَلَنَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ

عقبات الانوار فى امامه الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٩١
فسبحنا فسبح الملائكة و هلت الملائكة و كبرنا فكبرت الملائكة فكان ذلك من تعليمى و تعليم على و كان ذلك فى علم الله السابق ان لا يدخل النار محب لى و لعلى و لا يدخل الجنة مبغض لى و لعلى الا و ان الله عز وجل خلق الملائكة بآياتهم اباريق الالجين مملوءة من ماء الحياة من الفردوس فما احد من شيعة على الا و هو طاهر الوالدين تقى نقي مؤمن بالله فإذا أراد ابو احدهم ان يواعظ اهله جاء ملك من الملائكة الذين بآياتهم اباريق ماء الجنة فيطرح من ذلك الماء في إناءه التي يشرب منها فشرب من ذلك

الماء و ينبت الايمان في قلبه كما ينبت الزرع فهم على بيته من ربهم و من نبيهم و وصيهم على و من ابنتي الزهراء ثم الحسن ثم الحسين ثم الائمه من ولد الحسين فقلت يا رسول الله و من الائمه قال احدى عشر مني و ابوهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۲

على بن أبي طالب ثم قال النبي صلي الله عليه و عليه و سلم الحمد لله الذي جعل محبة على و الايمان سببين يعني سببا لدخول الجنة و سببا للفوز من النار

وجوه صحت احتجاج به عامه بروایات آنها

و باید دانست که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از طریق اهل حق علاوه بر آنکه درین مقام غرض اهم اظهار تخدیع مخاطب منع ست چند وجه دیگرست اوّل آنکه فضل بن روزبهان که مقتدای مخاطب والاشان اعنی کابلی سلطان کاسه لیس اوست بر تمییک بروایت اهل سنت برای الزام و افحامشان تشنج غریب آغاز نهاده اهل حق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خودشان می دهد حیث قال فی جواب نهج الحق و العجب انّ هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة لأنّ ليس لهم كتاب و لا روایة و لا علماء مجتهدون مستخرجون للاحبار فهو فی اثبات ما یدعیه عیال علی کتب اهل السنة ازین عبارت صاف ظاهرست که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامه حلی احادیث را مگر از اهل سنت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۳

عجب ابن روزبهان گردیده و گمان کرده که وجہش آنست که برای شیعه کتابی و روایتی و علمای مجتهدين مستخرجين برای اخبار نیستند پس صاحب نهج الحق در اثبات دعاوى خويش محتاج کتب اهل سنت است و اين نهايت صريحة است در آنکه حصر نقل در احادیث جانب ثانی عيب و نقص و دليل فقدان علماء مجتهدين مستخرجين اخبار در مذهب ناقلس و مورث عجب و حير است پس اين اجازت صريحة است برای اثبات مطالب و دعاوى خويش بروایات خويش پس هر گاه امثالا لامر ابن روزبهان و رفعا لتعجبه و حيرته بروایات طریق اهل حق تمیک کنم حضرات سینه را چاره از قبول آن نیست که این تمیک حسب ارشاد مقتدای سینی است دوم آنکه نیز ابن روزبهان بجواب نهج الحق در فضائل موهومه ابن الخطاب حديثی موضوع نقل کرده که مشتمل است بر تفصیح ملازمان او زیرا که از ان ظاهرست که او در حق ازواج جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم کلمه يا عدوات انفسهن بر زبان آورده و نیز از ان ظاهرست که این ازواج عمر را بنهایت غلظت و فظاظت موصوف نمودند که گفتن انت افظ و اغاظ با این همه در آخر این حديث اهل غرض این فقره هم وضع کرده اند که جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بعمر فرمود ما لقیک الشیطان سالک فجا فقط الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول صدر این خرافات مجعلو چون این فقره مخدوش دیده مصعوق و مدهوش گردیده دست تمیک با انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حديث نقله جمهور ارباب الصحاح و لا شک فی صحته لاح و هذا حجه علی الروافض

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۴

حيث يقولون ان بیعه أبي بکر کان باختیار عمر بن الخطاب فانه لو صلح ما ذکروا انه کان باختیاره فهو حق لا شک بدلیل هذا الحديث لانه سلک فجا يسلک الشیطان فجا غيره و كل فج يكون مقابلة و مناقضا لفج الشیطان فهو فج الحق لا شک و هذا من الازاميات العجيبة التي ليس لهم جواب عن هذا البتة ازین کلام غرابة نظام واضح می گردد که ابن روزبهان بنقل این خبر مکذوب می نازد و نقل آن را بحسن فهم خود از الزاميات عجيبة که بزعم او اهل حق را از ان جوابی نیست می داند و هر گاه بزعم این روزبهان الزام اهل حق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج اهل حق باحدیث نور که از طرق خويش نقل کرده اند بهزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل ذهول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکذوب حضرات اهل سنت

سراسيمه‌اند و بکج و مج بيانی تاویلات علیله ان می‌انگيزند و هفووات غریبه بر زبان می‌آرند تا آنکه مخاطب در باب مکاید بعض امثال عامیانه هندیه برای تصحیح بعض این خرافات می‌خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع و افترای آن ثابت کرده‌ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نموده بحیرتم که چگونه ابن روزبهان چنین کذب فضیح را بطلاقت و ذلافت یاد می‌نماید و آن را براهیل حق حجت می‌گیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می‌انگارد و مباهات و افتخار زائد الوصف بر آن دارد و بوقاحت تمام می‌سراید که اهل حق را جوابی از ان نیست و بر مجرد جزاف و گزارف اکتفا نکرده لفظ البته که مفید مزید یقین برین زعم باطل و توهم صریح الفسادست می‌افزاید سوم آنکه خود شاهصاحب در حاشیه تعصب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۵

سیزدهم از باب یازدهم همین کتاب گفته‌اند ابن یونس که از عمدۀ مجتهدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن أبي شییه کتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبة المطهرين را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب اربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی فضل علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتابمناقب اهل بیت را و نسائی کتابمناقب امیر المؤمنین را و نظری کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی کتابمناقب امیر المؤمنین و یسمی کتاب المراتب ايضا و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که می‌گفت که جمع کرده‌ام از فضائل علی هزار جزو انتهی نقلاب عن ترجمته المسما بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکه هر که تتبع کتب شیعه نماید بیقین می‌داند که تمام علماء شیعه در نقل فضائل ومناقب امیر المؤمنین و زهراء و حسین علیه السلام کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت‌اند و در هر جا از همین کتب نقل می‌آرند آری در حال ائمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدلّ علی ذلک کتاب کشف الغمة و الفضول المهمة و غيرهما من کتب بدا الفن انتهی ازین عبارت ظاهرست که نزد شاهصاحب نقل اهل حق از کتب اهل سنت در فضائل ومناقب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۶

جناب امیر المؤمنین و حضرت زهراء و حسین علیهم السلام مثبت کاسه‌لیسی و خوش‌چینی اهل حقست یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضائل ومناقب این حضرات از طریق خوست پس معلوم شد که احتجاج و استدلال اهل حق بروایات طریق خود در اثبات فضائل ومناقب هرگز قابل رد و انکار نیست بلکه مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عارست پس احتجاج و استدلال باحدیث نور که از کتب اهل حق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمدة الفحول هم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفضول المهمة من کتب الشیعه بطلاً نه مما لا یستربی فیه عاقل لما ظهر من حال مصنفه فی مجلد حدیث التشییه وغیره و در کتاب کشف الغمة هم در اکثر مواضع نقل از سیّه نموده برای الزام واما کتبمناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام وحضرت فاطمه وحسین علیهمما السلام که شیعه از طرق خود فضائل را در ان وارد کرده‌اند پس خارج از حصر واحصاست شاهصاحب اگر بر ان مطلع نشوند چه عجیبت رجوع بکتب رجالیه و کتب حدیث مثل غایة المرام وبحار الانوار باید کرد که از ان حال جله ازین کتب واضح شود و غرابت نفی ظاهر و اشکار گردد چهارم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در شوکت عمریه بعد کلامی گفته لیکن احرق العباد در حق احادیث ائمه اطهار که در طریق شیعه مرویست بدون قیام کدام بینه یا قرینه قویه بر وضع آن اصلاً خدشه بخاطر نمی‌گذارند بس تا به تلفظ آن چه رسد بلکه آن را علی الراس و العین می‌نهد الخ ازین عبارت بکمال صراحت ظاهرست که فاضل رشید در حق احادیث ائمه اطهار که بطريق شیعه مرویست بدون قیام کدام بینه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۷

يا قرينه قوله بوضع آن اصلا خدشه بخاطر نمی گذارند تا به تلفظ بان چه رسد بلکه آن را على الراس و العين می نهد پس حسب افاده فاضل رشید روایات نور که اهل حق نقل کرده و امثال آن که هرگز کدامی بینه يا قرينه قوله بوضع آن قائم نیست لائق خدش خادشین و قدح فادحين و ریب مرتابین نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آن را على الراس و العين نهند و اظهار عدوان و اعتساف بآباء و استنکاف از قبول آن نکنند پنجم آنکه صاحب صواعق و خود مخاطب جابجا درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات طریق خود بمقابله اهل حق کرده‌اند بلکه بمزید جسارت دست بروایاتی که وضع و کذب آن از تصريحات منقدین شان ظاهر انداخته پس بعد این احتجاج و استدلال صریح الاختلال سر از قبول احتجاج و استدلال اهل حق بروایات خود نمی‌توانند تافت

ابطال ادعای آنکه حدیث نور با جماعت اهل سنت موضوع است

قوله و این حدیث با جماعت اهل سنت موضوع است اقول إن هذا إِلَّا إِفْكٌ

میین این غایت تهور و نهایت جسارت است که کذب و افتراء بتقلید کابلی حلال دانسته مطالب علمیه را بدروغ و بهتان مشحون ساخته از اواني اهل علم فضلا عن الفضلاء و العلماء در محاورات و معاملات دنيا وقوع و صدور کذب و دروغ نهایت قیحست چه جا که در مباحث دینیه و علوم حقيقیه مرتکب افزا و بهتان شوند و لله الحمد که بطلان دعوى اجماع اهل سنت بر وضع این حدیث بادله زاهره و برایهین قاهره سابقا میین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجله محققین و اساطین سنتیه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۸

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلا رد و نکیر روایت کرده‌اند پس چه قسم ممکنست که این حدیث نزد این حضرات موضوع بوده باشد چه روایت موضوعات بلا شبھه حرام و ناجائز است و در حدیث وارد است که کسی که دروغی را روایت کند و داند که آن دروغ است پس یکی از کاذبان است پس اگر شاهصاحب ادعا فرمایند که این حدیث شریف نزد این حضرات موضوع است فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله مفتیان بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنتیه احتجاج و استدلال باین حدیث شریف نموده‌اند و جمعی حتما و جزما آن را بجناح رسالت مأب صلی الله عليه نسبت فرموده فادعاء الاجماع على شفا جرف هار لا يغتر به الا من لم يشم رائحة من ممارسة الاخبار والاثار و انهمك فى التعصب السمج البادى الشنار و التعسف الواضح العار و مبنای فاسد البنیان دعوى اجماع ظاهر البطلان آنست که ابن الجوزی که افراطش در حکم بوضع احادیث صحیحه و روایات معتمده معلوم طلبه علومست تا آنکه کتابش را علمای اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فحیم می دانند کما لا یخفی على ناظر تذكرة الموضوعات الفتی این حدیث را من تلقیه النفس بهواجس نفسانی موضوع قرار داده و ابن روزبهان در کتاب الباطل قدح ان از ابن الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه‌درای و جسارت و بیباکی عادت دیرینه اوست ادعا کرده که این حدیث با جماعت اهل خبر موضوع است و مخاطب دعوى کاذب اجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده حال آنکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۲۹۹

حکم بوضع این حدیث باطل محض است چه وضع حدیثی ثابت نمی‌شود مگر بدليلى و دليل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعيان وضع این حدیث در اینان خود وجهی از وجود دعوى مخالفت این حدیث شریف با کتاب یا سنت داشته باشند بر آرند و جواب شافی و کافی بشنوند و آنی لهم ذلك سوى الخرافات الجزافية و الهواجس الشيطانية و اگر بدليلى و حجتی و مستمسکی حکم بوضع این حدیث شریف نکرده‌اند بلکه بمحض هوای نفس و حب باطل و عشق مذهب جبر و عداوت آل و مخالفت رسول رب متعال باین حکم باطل السنہ خود را آلوهه‌اند کما هو في الواقع كذلك فلا يصحى إلیه مسلم و مؤمن و لا يکترث به موحد موقن و چسان توان گفت که دلیلی برین حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این وادی و هائی این مهمه و بوادیست یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز دلیلی نیاورده بمحض قدح در اسناد بعض طرق آن اکتفا کرده

حال آنکه در مقام رد بعض احادیث صحیحه مثل حدیث سدّ ابواب إلا باب علی عليه السیلام از ذکر بعض دلائل واهیه فاسده و
قرائن سخیفه کاسده خود را معذور نداشته کما یظهر من الرجوع الى کتابه پس اگر او را و میلی سخیف و بی اصل هم برای ابطال
حدیث نور میسر می شد دست بر ان انداختی و از ذکر ان خود را باز نداشتی و صلاوه بر این احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی
الاطلاق تکذیب فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی در محلی گفته رحم الله احمد بن
حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادعی

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٣٠٠

الاجماع فقد كذب ما يدریه لعل الناس اختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلافاً هذه اخبار المرسى والاصم قال ابو محمد لا يحل دعوى الاجماع الا في موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابة رضي الله عنهم عرفوه بنقل صحيح عنهم فاقرروا به و الثاني ما يكون من خالفه كافرا خارجاً عن الاسلام كشهادته ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و صيام رمضان و حجج البيت و الایمان بالقرآن و الصلوات الخمس و جملة الزكاة و الطهارة للصيام و من الجناية و تحريم الميتة و الحنطير و الدّم و ما كان من هذا الصنف فقط و نيز ابن حزم در محلى كفته و ايضاً فمدّعى الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم فقد عرفه و قال به كاذب على الامة كلها و قد نصّ الله عز و جل على ان نفرا من الجن آمنوا و سمعوا القرآن من رسول الله صلى الله عليه و سلم فهم صحابة و فضلاء فمن لهذا المدعى بالباطل باجماع اولئك فكيف احصى اقوال الصحابة رضي الله عنهم و لا تحصى الا حيث لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه و قد قال احمد بن حنبل رضي الله عنه من ادعى الاجماع فقد كذب و ما يدریه لعل الناس اختلفوا في ذلك و ابن القيم در اعلام الموقعين كفته و كذلك الشافعى ايضاً نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلاف لا يقال له اجماع و لفظة ما لا يعلم فيه خلاف فليس اجماعاً و قال عبد الله بن احمد بن حنبل سمعت أبي يقول ما يدعى فيه الرجل الاجماع

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٠١

فهو كذب و من ادعى الاجماع فهو كاذب لعل الناس اختلفوا هذه دعوى بشر المرسى والاصم ولكن يقول لا اعلم الناس اختلفوا ولم يبلغنى ذلك هذا لفظه

ابطال ادعای اجماع اهل سن بر وضع حدیث نور

و بعد این عبارت گفتہ و نصوص رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم اجلّ عند الامام احمد و سائر ائمۃ الحديث من ان يقدموا علیها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف و لو ساع لتعطلت النصوص و ساع لکل من لم یعلم مخالفًا في حکم مسئلہ ان یقدم جھله بالمخالف على النصوص انتهى فیا للعجب العجیب کیف یدعی المخاطب المطاع هذا الاجماع البادی الاستثناء الواضح الاستبعاد الصريح الخداع فیعمس الحق على المستکفین حوله و الساعین قوله من الهمج الرعاع و بروج الكاسد على المغفلین الاغمار الذين هم لکل ناھق اتباع مع ظهور بطلانه و انهدام جدرانه و انحرام اركانه و انجذام اصوله و اغصانه عند الناقد للردی من السليم الصالح للانتفاع و ابن حزم صاحب محلی نزد ائمۃ سنته بفضائل جلیه و محمد سیّه محلی و مرات طول باع و کثرت اطلاع او از زنگ ارتیاب و تشکیک مموهین و مسؤولین مجلی و مقام علم و فضل و اعتماد و اعتبار او نزد این حضرات پس رفیع و معلی محیی الدین ابو محمد عبد الواحد بن علی در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب گفتہ ابو محمد الذی یحدث عنه الحمیدی هو ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن غالب بن صلح بن خلف بن معدان بن سفین بن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٣٠٢

يزيد الفارسي مولى يزيد بن أبي سفيان بن حرب بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف القرشي قري على نسبه هذا بخطه على ظهر كتاب من تصانيفه اصل آبائه الادنين من قرية من اقليم لالة من غرب الاندلس سكن هو وابوه قرطبة و كان ابوه من وزراء المنصور

محمد بن أبي عامر و وزراء ابنه المظفر بعده و كان هو المدبر لدولتهما و كان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد الرحمن بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقب بالمستظر بالله اخي المهدى المذكور آنفا ثم انه نبذ الوزارة و اطرحها اختيارا او اقبل على قراءة العلوم و تقييد الاخبار و السين فتال من ذلك ما لم ينل احد قبله بالاندلس و كان على مذهب الامام أبي عبد الله الشافعى رحمة الله اقام على ذلك زمانا ثم انتقل الى القول بالظاهر و افطر في ذلك حتى اربى على أبي سليمان داود الظاهري و غيره من اهل الظاهر و له مصنفات كثيرة جليلة القدر شريفة المقصد في اصول الفقه و فروعه على معيه الذى يسلكه و مذهبة الذى يتقلده و هو مذهب داود بن على بن خلف الاصبهانى الظاهري و من قال بقوله من اهل الظاهر و نفاء القياس و التعليل بلغنى عن غير واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه في الفقه و الحديث و الاصول و النحل و الملل و غير ذلك من التاريخ و النسب و كتب الادب و الرد على المخالفين له نحو من اربعمائة مجلد

٣٠٣: عبقات الانوار في إمامية الأئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

تشتمل على قريب من ثمانين الف ورقه و هذا شيء ما علمناه لاحد ممن كان في مدة الاسلام قبله الا لابي جعفر محمد بن جرير الطبرى فانه اكثرا اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر الفرغانى فى كتابه المعروف بالصملة و هو الذى وصل به تاريخ أبي جعفر الطبرى الكبير انّ قوما من تلاميذ أبي جعفر احصوا ايا م حياة منذ بلغ الحلم الى ان توفي في سنة ٣١٠ و هو ابن ست و ثمانين سنة ثم قسموا عليها اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشرة ورقه و هذا لا ينبعاً لمخلوق الله بكرم عناء البارى تعالى و حسن تاييده له و لابي محمد بن حزم بعد هذا نصيب واخر من علم النحو و اللغة و قسم صالح من قرض الشعر و صناعة الخطابة الى ان قال بعد ذكر بعض اشعاره وجد بخطه انه ولد يوم الاربعاء بعد صلاة الصبح و قبل طلوع الشمس آخر يوم من شهر رمضان سنة ٣٨٤ و توفي رحمة الله في سلح شعبان من سنة ٤٥٦ و انما اوردت هذه النبذة من اخبار هذا الرجل و ان كانت قاطعة للنسق مزيحة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم و اكثراهم ذكرها في مجالس الرؤساء و على السنة العلماء و ذلك لمخالفته مذهب مالك بالمغرب و استباداته بعلم الظاهر و لم يستهر به قبله عندنا احد ممن علمت و قد كثرا اهل مذهبة و اتباعه عندنا بالاندلس اليوم و در آخر كتاب المعجب اين عبارت مسطورة ست

٣٠٤ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

قال الشيخ الفقيه العالم الحافظ محيي الدين ابو محمد عبد الواحد بن على جامع هذا الكتاب سمع على جميع هذا التلخيص الذى جمعته فى اخبار المغرب مولانا الفقيه الامام الفاضل الوزير الصاحب عز الدين قدوة العلماء اوحد الفضلاء اكمل الوزراء خاصة امير المؤمنين ابو الفتح عبد الله بن القاضى الاجل الوزير الفاضل صاحب شمس الدين ابو محمد بن شريف الزهرى جمل الله الزمان ببقائه و الفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضى المخلص أبي محمد عبد الكريم بن يعلى الخ و صديق حسن خان معاصر در جنه فى الاسوء الحسنة در ذكر مجتهدین گفته و منهم الامام ابو محمد بن حزم الظاهري وقال لو علمت ان احدا على وجه الارض اعلم مني قرآنا و حدثنا لرحلت إليه و قد بالغ فى ايجاب الاجتهد على كل مسلم بابلغ ما يكون و فى تحريم التقليد حتى قيل ان لسان ابن حزم و سيف حاج بن يوسف شقيقان فانه ما نجى من لسانه احد الا من سلمه الله تعالى قال الشيخ الراوى فى الفتوحات فى الباب الثالث و العشرين و مائتين غاية الوصلة ان يكون الشيء عين ما ظهر و لا يعرف انه هو كما رأيت التبی صلی الله عليه و آله و اصحابه و سلم و قد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فى الآخر فلم نر الا واحدا و هو رسول الله صلی الله عليه و آله و اصحابه و سلم فهذه غاية الوصلة و هي المعبر عنها بالاتحاد انتهى و لنعم ما قيل

٣٠٥ عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص:

فی مثل هذا المقام توهم واشينا بليل مزاره فهم ليسعی بیننا بالتباعد فعائقته حتى اتخدنا تعانقا فلما ااتانا ما رای غیر واحد و يقرب من ذلك ما قيل بالفارسية جذبه وصل بحدیست میان من و تو که رقیب آمد و پرسید شان من و تو و لم تحصل تلك الوصلة لابن حزم

رحَّ الْمَاءِ مِنْ جَهَّةِ اعْتِصَامِهِ بِالسَّيْنَةِ وَانْتِصَارِهِ وَصَلَابَتِهِ فِي التَّمْسِيكِ بِهَا وَالرَّدِّ عَلَى مَنْ رَدَّهَا وَخَالِفَهَا بِانْكَارِهَا رَزَقَنَا اللَّهُ تَعَالَى اِتَابَ رَسُولُهُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَحَسْرَنَا فِي زَمْرَةِ اهْلِهِ قَوْلَهُ وَفِي اسْنَادِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ خَلْفٍ الْمَرْوُزِيُّ قَالَ يَحِيَّيَ بْنُ مَعْنَى هُوَ كَذَابٌ وَقَالَ الدَّارِقَطْنِيُّ مُتَرْوِكٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ أَحَدٌ فِي كَذَابِهِ وَيَرُوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ وَفِيهِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ وَكَانَ رَافِضِيَا غَالِيَا كَذَابًا وَضَّاعَا وَكَانَ أَكْثَرُ مَا يَضْعُ فِي قَدْحِ الصَّحَابَةِ وَسَبَّهُمْ أَقْوَلُ لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ اتَّقَنَ الْبَحْثَ وَاحْصَفَ أَنَّ مِنْ أَطْرَافِ الْطَّرْفِ أَنَّ الْمُخَاطِبَ الْمَاهِرَ الْحَاوِيَ لِأَنْوَاعِ الْشَّرْفِ الَّذِي قَدْمَا إِخْلَافُ الْخَلَافِ قَدْ رَشَفَ قَدْ ادْعَى وَقَوْعَدَ مُحَمَّدٌ بْنُ خَلْفٍ فِي اسْنَادِهِ ذَاهِيَّةً الْحَدِيثِ الْعَالِيِّ الْشَّرْفِ فَاجْتَرَحَ أَشْنَعَ الْعَصِيَّةُ وَأَفْظَعَ الْفَرِيَّةَ اقْتَرَفَ وَاظْهَرَ انْكَرَ الشَّطْطَ وَالسَّفَسَافَ وَابَانَ عَنِ اسْمِجَ الْكَذَبِ وَالْجِزَافِ فَإِنَّ الرَّجُلَ الْمُذَكُورَ غَيْرَ وَاقِعٍ فِي طَرِيقِ مِنْ طَرَقِ حَدِيثِ النُّورِ كَمَا سَنْتَبَهُكَ فِيمَا بَعْدِ انشَاءِ الْمَجِيدِ الْغَفُورِ وَإِمَامِ جَعْفَرٍ بْنِ أَحْمَدَ فَإِنَّهُ أَيْضًا لَمْ يَقُعْ فِي الطَّرُقِ الَّتِي ذَكَرَهَا أَهْلُ الْحَقِّ وَالْإِيْقَانِ

٣٠٦ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٠٧

او اعفوك سفيه ثم اعثرك على منشأ هذا الغلط الواضح واصل ذاك الخطأ اللائج فاعلم ان العلامة الحلّى انا و الله في سماء الفخر بدره و اعلى في اعلى عاليين ذكره نقل في كتابه نهج الحق هذا الحديث المذكور من احمد بن حنبل و ابن المغازلي المذى هو محدث مشهور و صاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حيلة في الخطاب فقال ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعنىه في كتاب الموضوعات و قال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم و المتهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزى قال يحيى بن معين كذاب و قال الدارقطنى متزوك و في الطريق الثاني المتهم به جعفر بن احمد و كان رافضيا كذلك يضع الحديث في سبب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى فهذا المسئول المحتال لم يدع ان في سند الحديث الذي نقله العلامة اعلى الله مقامه في دار الكرامة وقع احد من الرجلين بل قال ان ابن الجوزي ذكر حديثا هو في معنى هذا الحديث و حكم بوضعه فاوهم الناظرين ان الحديث المسطور ايضا موضوع و لم يدع صريحا انه وقع في نفس الرواية التي نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على من له تأمل و سلامه و الكابلي العسوف العجول الاخذ كثيرا من فضلات الفضول قال في جواب هذا الحديث في الصواعق و هو باطل لأنّه موضوع باجماع اهل الخبر و في اسناده محمد بن خلف المروزى قال يحيى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٣٠٨

ابن معين هو كذاب و قال الدارقطنى متوك و لم يختلف احد في كذبه و يروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد و كان رافضيا غاليا كذابا و ضاما و كان اكثر ما يضع في قدر الصحابة و سبهم انتها فالكابلي تحذق بزيادة نغمة ليس لها من الصدق اثر حيث

ادعى على وضع الحديث اجمع اهل الخبر و اخفى سرقة من الفضل المتهجم على الادغال و غير عبارته و معناها و نكر معزاها و فحواها لتخديع الاغمار الانذال فانه ذكر ان محمد بن خلف وقع في حديث هو بمعنى الحديث الذى ذكره العلامة في مقام الاستدلال و الكابلي ادعى انه وقع الرجل في هذا الحديث بعينه فافتضح بين اولى الكمال و المخاطب معظم الصادق في اقواله السارق لكتاب الكابلي و الناسج على منواله اعتذر بقوله الكاذب الاعوج فذكره بعد تغير بلظه اللجلج وبالجملة لا ريبة في ان الحديث الذي وقع فيه محمد بن خلف المروزى غير هذا الحديث الشريف كما دريت ايضا من كلام سبط ابن الجوزى ذى الفهم الحصيف فان لفظه هكذا خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكريا و عليّ بن أبي طالب من طينة واحدة

و ان اختجك مع ذلك البيان الواضح الوساوس الخادعة و اعتنج مع هذا الكشف اللائج الهواجس اللاذعة فيها انا اوصلك الى يقين جازم لا يثلمه نوازع شكوك اهل المراء و الخل و انهيتك الى قطع سالم عن تطرق شبهاط اصحاب المكابرة و الجدل فاعلم انه بعد تنميق هذا الكلام عثرت بعد الفحص التام على اصل كتاب موضوعات

٣٠٩، ص: ١٧، ج، الاطهار، امامه الانوار في الائمه

قال فيه في فضائل علیٰ عليه السلام الحديث الأول فيما خلق منه على بن أبي طالب
ابن الجوزي المجازف في رد احاديث خير الانام عليه و الـآلاف التحية و السلام فوجدت الامر عند ملاحظته كما تيقنت قبل مطالعته

خبرنا ابو منصور القزاز قال اخربنا احمد بن علی بن ثابت قال اخربنی علی بن الحسن بن محمد الدّفّاق قال ثنا محمّد بن اسماعيل الورّاق قال ثنا ابراهيم بن الحسين بن داود العطار قال ثنا محمّد بن خلف المروزى ثنا موسى بن ابراهيم ثنا موسى بن جعفر عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكريا و علی بن أبي طالب من طينة واحدة

هذا حديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم والمتهم به المروزى قال يحيى بن معين هو كذاب وقال الدارقطنى متروك وقال ابن حبان كان مغفلا يلقن فيتلقن فاستحق الترك و

قد روی جعفر بن احمد بن محمد بن عمر الطافی عن ابیه عن سفین عن داود بن ابی هند عن الولید بن عبد الرحمن عن نمیر الحضرمی عن ابی ذر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور و کنّا عن یمین العرش قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام ثم خلق الله آدم فانقلبنا فی اصلاب الرجال ثم جعلنا فی صلب عبد المطلب ثم اشتق اسماءنا

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج١٧، ص: ٣١٠

من اسمه فالله محمود و انا محمد و الله الاعلى و على علی

قال المصنف هذا ووضعه جعفر بن احمد و كان رافضيا يضع الحديث قال ابن عدى كان يتيقن انه يضع انتهى و ظهر من هنا و لا كظهور النار على العلم و النور في الظلم ان ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزى في طريق حديث النور من غرائب الفريء و البهت المحظور و لم يعثر الكابلي على اصل كتاب ابن الجوزى و ائما وقف على كلام ابن روزبهان و غيره و حرفه على حسب ما رام من البهتان فادعى كذبا و زورا و القى الى اولياته زخرف القول غرورا و قلمه في ذلك المخاطب المتحذلق الجسور الفاقد للتميز و الشعور العادم للاطلاع و العثور فساق كلامه المنكر المدحور و ابدى عن واضح العجز و ظاهر القصور و ايضا ظهر ان ابن الجوزى نسب الى جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا و ابن روزبهان اضاف إليه قيد في سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و ايضا اضاف لفظ كذا با و الكابلي لم يكتف على هاتين الزبيادتين فاضاف لفظ غالبا و ضاعا و ايضا ذكر انه كان اكثر ما يضع في قدر الصحابة و ايضا اضاف فقرة و لم يختلف احد في كذبه في قدر ابن خلف فهذه زبيادات اربع من الكابلي و اثنان من ابن روزبهان شاركه فيما الكابلي الذي سهل عليه التلميع و هان و ليس لها وجود في كلام ابن الجوزى المطعون على السنة الأعيان و ايضا وضع ان ابن روزبهان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۱۱

فحسب و الكابلي اخفى اسم ابن الجوزى حتى لا يتعقب عليه ولا يؤخذ بخناقه باً من قدسي الشيئه طعنوا على ابن الجوزى و اظهروا شدّه مجازفته و فطعنه اغراقه و ذكر الكابلي بدل حكم ابن الجوزى اجماع اهل الخبر على وضع هذا الحديث فراد كذبا ما عليه مزيد و يربو على تدليس ابليس و يزيد و المخاطب المسلط بربالة المتن و المسدي الى المسؤولين باعظم منه المساعد لهم في التحريف والتلقيف و التزويق و التلقيف بلا ضئلا ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجمع اهل السنة فنعود بالله من شر الوسوس الخناس الذي يُوسوس في صدور الناس من الجنة والناس

ويزويهم و ينحيهم من طريق النجاة و الجنة و يغويهم و يصلهم بالهمس الخفي مرأة و مرأة بالرنة و يثن على انتهاج لقم الحق باوجع انه و ايضا ظهر ان ابن الجوزى نقل في حق المروزى عن ابن عدى انه كان مغفل بلقن فاستحق الترك وهذا صريح في انه لم يكن يعتمد الوضع و الكذب على سيد الانبياء الانجاب سلام الله و صلاته عليه و آله و عليهم ما نفع مسك و طاب ملاب فهذا يبطل ما نسبه ابن الجوزى الى ابن معين من انه قال في حقه انه كذاب و مع ذلك فقد طعن ائمۃ الشیئه على ابن معين بكثرة طعنه على الناس و اثبتوا حسده للشافعی الذي هو عندهم رئيس و رأس و موقد من الفضل و التحقيق اضوء نبراس كما لا يخفى على ناظر مناقب الشافعی للرازی المقباس و اما حکم ابن الجوزی بالوضع على حديث التور

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۱۲

المروی من أبي ذر الغفاری فهو من وساوسه الغير المجدية و هواجسه المردية ما انزل الله به من سلطان و قادته العصبية الى ذلك فلباهما باللسان و الجنان لا يصلح الا صغاء و لا يليق الاعتناء و هو تهجم اسمج و تهجم اعوج و تقول بهرج و تعصب لجلج و جسارة فاحشة و خسارة داهشة و اقادام و تهور و تغیر و تجبر و ادعاء بلا دليل و ازالل و تضليل و تخديع و تسويل و اما القدر في بعض رواته فقصاري امره و حمادي خبره لو سلم ضعف هذا الطريق الخاص لا الوضع كما هو غير خاف على من له سليم الطبع و مما يدرأ في نحو القاصرين و يظهر مزيد خزي الخاسرين و يوقظ الذاهلين و ينبه الغافلين و يكشف جلية الحال و يبين عن نهاية جسارة اهل الاغفال و الاهمال ان استناد تكذيب محمد بن خلف الى يحيى بن معين و عز و قدحه الى الدارقطني الفطين خلف حلی و كذب غير خفي فان محمد بن خلف المروزى كان صدوقا و ذكره الدارقطنى و قال انه لا- باس به قال عبد الكريم بن محمد السمعانى في الانساب في نسبة المروزى فاما بغداد درب يقال له درب المروزى او محله المراوزة و ظنی انها من الكرخ و من هذه محله ابو عبد الله محمد بن خلف بن عبد السلام الاعور المروزى لأنه كان يسكن هذه محله روى عن يحيى بن هاشم لسمسار و عاصم بن على و على بن الجعد روى عنه ابو عمر و عثمان بن احمد بن السمّاك و عبد الصمد بن على الطبّي و ابو بكر عبد الله الشافعی و كان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۱۳

صادقا مات في سنة احدى و ثمانين و مائتين انتهى ما في الانساب و فيه كفاية لنضو الحجاب عن الحق و الصواب و مبالغة في تحجيم المتهجمين الاوشاب و تبكيت المتهجّسين الاشباد و الحمد لله في المبدأ و المآب و قال الخطيب و الليث في تاريخ بغداد محمد بن خلف بن عبد الله السلام الاعور يعرف بالمروزى لانه كان يسكن محله المراوزة حدث عن عاصم بن على و على بن الجعد و موسى بن ابراهيم المروزى و غيرهم روى عنه ابو عمرو بن الشحـماـك و ابو العباس بن نجيج و عبد الصمد الطبّي و ابو بكر الشافعی و غيرهم و كان صدوقا ذكره الدارقطنى فقال لا باس به و نقل عن ابن قانع انه مات في سنة ۲۱۸ انتهى فالحمد لله ولـيـ التوفـيقـ و الـارـشـادـ حيث ثبت من افاده خطيب بغداد و جهـدـهمـ النـقـادـ انـ ابنـ خـلـفـ منـ شـيـوخـ اـسـاطـينـهـمـ الـامـجـادـ كـابـيـ بـكـرـ الشـافـعـيـ وـ ابنـ الشـيـماـكـ وـ ابنـ

نجـيجـ وـ عبدـ الصـمدـ السـائـرـ فـضـلـهـمـ فـيـ الـاغـوارـ وـ الـأـنـجـادـ وـ آـنـهـ صـدـوقـ وـ نـفـىـ عـنـ الـبـاسـ الدـارـقـطـنـيـ الـعـمـادـ فـيـ الـعـجـبـ كـلـ الـعـجـبـ يـنـفـىـ

الـدارـقـطـنـيـ عـنـ الـبـاسـ وـ يـعـزـوـ اـبـنـ رـوـزـبـهـانـ وـ الـكـابـلـيـ الـمـهـاـنـ وـ الـمـخـاطـبـ رـئـيـسـ الـأـعـيـانـ الـدـارـقـطـنـيـ اـنـ قـالـ فـيـهـ آـنـهـ مـتـرـوـكـ وـ هـذـاـ وـ سـوـاسـ وـ أـيـ وـ سـوـاسـ وـ لـمـ يـكـتـفـيـ عـلـىـ هـذـاـ التـدـلـيـسـ الـمـورـثـ لـلـالـتـبـاسـ حـتـىـ ذـكـرـاـ بـعـدـ ماـ نـسـبـاـهـ الـدـارـقـطـنـيـ اـنـ لـمـ يـخـتـلـفـ

احد في كذبه فان اراد انه قاله الدارقطني فهو من افحش الفرء المستهجن

٣١٤ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و افضع العضيّه المستبشعه و ان قالاه من عند انفسهما فبطلانه و سماجته و قبحه و شناعته ايضاً ظاهر واضح و جلى لائق ثم انه مما يرغم اناf اهل الاعتساف و الرذى و يحرق قلوب اولى الانحراف و التوى و ينكس روس ارباب اللجاج و الهوى و يبيتهم على امض من جمر الغضى و يذرّ فى عيونهم ارمض القدى و يجزعهم غصص امر الجوى انَّ الحديث الذى رواه محمد بن خلف و ان لم يتحج به علماءنا نص الكنجي المقتني لذخائر الفضل و المجد المجتني لازهار السبر و النقد على انه حديث حسن و نقله عن الخطيب اللبى و ابن عساكر الساير من التحقيق على لاـ حب السـين قال فى كفاية الطالب اخبرنا يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى بحلب و الحافظ محمد بن محمود بن النجار ببغداد و الحافظ خالد بن يوسف التابلسى بدمشق قالوا اخبرنا الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندى بدمشق اخبرنا القرزاى احمد بن على بن ثابت الخطيب اخبرنى ابو القسم على بن عثمان الدقاد حدثنا محمد بن اسماعيل الوراق حدثنا ابو اسحاق ابراهيم بن الحسين بن داود القطان سنه ٣١١ احادى عشرة و ثلاثةمائة

حدّثنا محمد بن خلف المروزى حدّثنا موسى بن ابراهيم المروزى حدّثنا موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و هارون بن عمران و يحيى بن زكرياء و على بن أبي طالب من طينة واحدة

قلت هذا حديث حسن هكذا

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣١٥

رواه حافظ العراق في كتابه وتابعه محدث الشام كما أخر جناء سواد انتهى فللّه الحمد والمنيّة التامّة على كمال لطفه و هدايته العماّة حيث ثبت كون المروزى صدوقاً و كون حدّيـثـهـ حـسـنـاـ بـحـيـثـ لاـ يـسـتـطـعـ انـكـارـهـ جـاحـدـ وـ لاـ يـفـتـاقـ فـيـ تـبـيـهـهـ الـىـ تـكـلـفـ زـائـدـ وـ استـيـنـافـ بـرـهـانـ وـ شـاهـدـ فـلـيـمـتـ المـنـكـرـونـ حـنـقـاـ وـ حـسـداـ وـ يـدـبـ الجـاحـدـونـ عـلـزاـ وـ كـمـداـ وـ هـذـاـ الـحـدـيـثـ وـ إـنـ كـانـ غـيرـ حـدـيـثـ النـورـ الـمـذـىـ اـحـتـجـ بـهـ عـلـمـائـنـاـ الـاعـلامـ اـحـلـلـمـ اللـهـ دـارـ السـيـلـامـ لـكـنـ لـمـاـ كـانـ عـنـدـ اـبـنـ الجـوزـىـ وـ اـبـنـ رـوـزـبـهـانـ وـ الـكـابـلـىـ وـ الـمـخـاطـبـ عـيـنـ حـدـيـثـ النـورـ فـشـيـوتـ حـسـنـهـ كـافـ لـرـدـ تـكـذـيـهـ الصـادـرـ عنـ اـصـحـابـ الغـفـولـ وـ القـصـورـ

(روايت خلقت آن ۳ نفر) قبل از خلقت آدم و جوابش)

قوله و بر تقدیر فرض صحّت معارضت بروایتی دیگر که ازین روایت فی الجمله بهترست و در اسناد او متهمین بالکذب واقع نشده‌اند و هو ما

روى الشافعى بأسناده الى النبى صلى الله عليه و سلم انه قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و على بين يدى الله تعالى قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكتا ظهره و لم نزل ننتقل فى الاصلاب الظاهرة حتى نقلنى الله الى صلب عبد الله و نقل أبا بكر الى صلب أبي قحافة و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب أبي طالب اقول استدلال مخاطب ميمون ذو فتون و احتجاج فاضل شموس حرون مفتون بحب و هو اى ثلاـثة مظہرین بدائع شجون باين روایت غرابت مشحون و كذب و فريـه سراسـر هـزـل و مـجـون و اـفـترا و بـهـتان و اـثـرـگـون و اـخـلـاقـ و اـفـتـعلـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣١٦

زیون که قلوب اهل ایمان و ایقان بمالحظه آن پر خون بسبب استعمال آن بر طرائف گوناگون و انطوا بر لطائف بوقلمون از عجائب دهر خیون و غرائب عصر میونست و بوجوه عدیله مخدوش و موهون و بانظار سدیله مغشوش و مطعون اول آنکه قول او که ازین روایت فی الجمله بهترست انتهی دلالت صریحه دارد بر آنکه این روایت واهیه از روایت نور که زعم انحصر آن در دو طریق نموده فی الجمله بهترست نه من جمیع الوجوه و ظاهرست که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت مطعون و مقدوح و مغموز و

محروم و اند پس هر گاه این روایت از روایت نور که نزد خود مخاطب جسور و کابلی عثور نهایت مطعون و موهونست فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت معیوب و محروم و مقدوح و مطعون هست گو بمرتبه قدح و جرح مزعومی هر دو طریق مذکور در کلام ابن الجوزی نرسد پس ظاهر و روشن و معلوم و متین گردید که حسب اعتراف مخاطب با انصاف این روایت صریحه الهزل و الجراف از قدح و جرح پاک و صاف نیست و الا قید فی الجمله که مخاطب مقتدای جمله متعصبین طریف النحله ذکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافر تحریر بلاغت شعار خواهد بود و هر گاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب بخریر واضح و مستنیر باشد بطلان و فطاعت معارض گردانیدن آن با روایت نور بر تقدیر فرض صحّت در کمال وضوح و ظهور دوم آنکه صحّت سند و اعتبار و اعتماد حدیث نور حسب افادات علمای احبار و منقدین آثار و اخبار کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکار گردید پس معارضه ان باین روایت بی سر و پا و حکایت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۱۷

سراسر خطأ که اصلاً ذکر سند آن نکرده تا بتوثيق و تعديل روات و ناقلين و مدح و ثنای حاكين و راوين آن چه رسد کی قابل التفات و اصغاً تواند شد سوم آنکه قاضی سناء الله پانی پتی که حسب اعتراف والاشان کما فی اتحاف النباء بیهقی زمان بود تصريح صريح بضعف این خبر سخيف فرموده چنانچه در سيف مسلول گفته هشتم ما روی عن النبي صلی الله عليه وسلم قال كنت انا و على بن أبي طالب نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا و جزء على

جواب این حدیث موضوع است باجماع اهل حدیث و در اسناد این حدیث محمد بن خلف مروی است یحیی بن معین گفته که او کذابت و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریقی دیگر جعفر بن احمد راضی غالیست کذاب و ضاعست اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله عليه وسلم

کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و على قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصالب الطاهره حتى نقلني الى صلب عبد الله و نقل ابا بكر الى صلب أبي قحافة و نقل عمر الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب أبي طالب و این حدیث هر چند ضعیف است لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست انتهی و باید دانست که کابلی در صواعق گفته الثامن ما روی ان النبي صلی الله عليه وسلم قال كنت انا و على بن أبي طالب نورا بين يدي الله قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۱۸

جزئین فجزء انا على

و هو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر و في اسناد محمد بن خلف المروزي قال یحیی بن معین هو کذاب و قال الدارقطنی متروک و لم يختلف احد في کذبه و يروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد و كان راضيا غاليا کذابا و ضاعا و كان اکثر ما يضع في قدح الصحابة و سبّهم و لأنّه

روي الشافعى بسنته الى النبي صلی الله عليه وسلم انه قال كنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و على قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظهره و لم نزل ننتقل فی الاصالب الطاهره حتى نقلني الله الى صلب عبد الله و نقل ابا بكر الى صلب أبي قحافة و نقل عمر الى صلب خطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب أبي طالب

و ليس في اسناده من يتهم بالکذب و لأنّ مثل هذه الاخبار لو ثبت لا يحتاج به في مثل هذه الامور و ذلك ظاهر و لا ظهور النار على شواهد الطور پس می بینی که کابلی بسبب مزید تعسف و تصلف و تاریک بینی و تعصّب و تصلب و ناحق گزینی دعوی ابطال

استدلال بحديث نور باين کذب و زور بلا اشعار بنوعی از دهن و ضعف و فتور و بلا ایما بوجهی از وجوده خلل و قصور اغاز نهاده داد و قاحت و جسارت داده لکن پانی پتی آبی در دیده آورده تصريح بضعف این کذب فضیح فرموده و مخاطب اگر چه از تصريح بضعف آن دل دزدیده لکن بقول خود فی الجمله بکنایه ابلغ من التصریح ضعف و قدح و وهن و جرح آن اثبات فرموده پس پانی پتی با صفا و مخاطب با وفا با وصف ایثار تقليد کابلي سراپا جفا اقتصار و اكتفا بر صنيع سراسر خطأ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۱۹

کابلي عظيم الاعتداء على اهل الحق واللا لاهل بيت الاصطفاء خلاف آزرم و حيا و موجب ظهور خزي و خسار نزد منقدين کبرا دانسته چار و ناچار شاء او ابيا قدح و جرح اين خبر معجب اهل بصر ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب در همين باب امامت بجواب حدیث تشییه کما سمعت سابقاً گفته و قاعده مقرره اهل سنت است که حدیثی را که بعض ائمه فی حدیث در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشنند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحت ان حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غير او از محدثین ثقات تصريح نکرده باشد قابل احتجاج نیست انتهی پر ظاهرست که عدم قابلیت این خبر فضیح الخداع و الغر برای احتجاج و استدلال حسب این قاعده مقرره اهل سنت على ادعاه المخاطب عمدة الاقيال ظاهر و باهر زیرا که این حدیث در کتاب ملزم الصحّه مثل صحيح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و نه صحت آن بالخصوص از شافعی یا غیر او از محدثین مشیدین بنای غیر مرصوص فضائل متغلبین منصوص پس این قدر عجلت در سهو و نسيان از مخاطب نخبة الأعیان محیر افهام و اذهان و اللہ المستعان سبحان اللہ برای ردّ فضائل علویه این قاعده بائده می تراشد و باز جابجا جدعاً لانفه و جلب لحتفه بر خلاف آن بخرافات عجیب دست می اندازد و بنقض و رفض قاعده مهمده خود بی فاصله طویله مقلوب اشیاع و اتباع خود می گذازد و نمک بر جراحاتشان بااظهار کمال تهافت و تناقض خدام عالی مقام خود می پاشد و صدور پر سرورشان را بانواع ایجاد می خراشد پنجم آنکه مخاطب در همين کتاب تحفه بجواب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۰

طعن دوم از مطاعن أبی بکر گفته و جمله لعن اللہ من تخلف عنها هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها گذاشت و از مهم رومیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تھی کردن حرامت و چون ابو بکر رضی اللہ عنہ بخدمت امامت متعین شد ازین همه امور او را استثناء واقع است بلا شبھه قال الشہرستانی فی الملل و التحل ان هذه الجملة موضوعة مفترأة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده‌اند و در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمی کند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافت حديث در کتب مسنده محدثینست مع الحكم بالصحّه و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهارست که اصلاً گوش بآن نمی کنند انتهی ازین عبارت ظاهرست که اعتبار حدیث بیافت ان در کتب مسنده محدثینست مع الحكم بالصّیحة و پر ظاهرست که ورود این خبر در کتاب مسنده محدثین مع الحكم بالصّیحة ثابت نیست پس حسب این افاده مخاطب جلیل الفخار هم این کذب واضح العار و الشنار از اعتماد و اعتبار دور و برکنار و عدم قابلیت آن برای احتجاج و استدلال هویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نکرده‌اند مثل شتر بی مهار و تشبیث بان موجب نهایت استهزاء و انکار و لائق کمال تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شافعی سند این ضلال و غئی شافی عی و مثمر تلخ صدر و موجب سکون و ری و باعث تمیز حی ازلی نمی تواند شد خصوصاً با وصف عدم تبیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنف آن امام با زیب و زی ششم آنکه استدلال این روایت عین اخلاق وعد و نکث عهد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۱

و نقض عقدست که در همين باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز نهاده حيث قال بعد ذکر الایات التي استدل بها بزعمه على خلافة أبی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد حصر و احصاست در همان کتاب

يعنى ازاله الخفا باید دید و چون درین رساله الترام افتاده که غير از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بقلم می آید انتهی کمال عجبست که درین کلام باین تصريح صريح ادعای الترام عدم نقل غير روایات شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار اخلاف و اخفاء باعلان و اجهار آغاز نموده فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ

هفتم آنکه مخاطب در صدر همین کتاب خود گفته درین رساله الترام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتی که عائد باهل سنت می باشد می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا- هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحقست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت دلالت صريحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمی تواند شد که یکی را بردیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را فراموش نموده مخالفت ان درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده نیز درین عبارت ادعای الترام نقل در الزاماتی که عائد بشیعه می شود از کتب معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خودست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۲

هشتم آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملاً باطل و نامعتبرست و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متینست و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدار می کند و اهانت می نماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش می گیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجراست و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزماتست انتهی واعجاه که بتکرار و اصرار اظهار الترام نقل از کتب معتبره اهل حق درین کتاب عالی نصاب می فرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم و رفض این وعد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت ورع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده نهم آنکه چنانچه بطلاً احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائحت همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش راهر و باهر والد مخاطب در آخر قرء العینین گفته این ست تقریر آنچه درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیه الكلام رفع شباهات مخالفینست و ما را درین رساله باجویه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۳

از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه کرده اند انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت صراحة ظاهرست که باحدیث صحیحین فضلاً عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت مکذوبه بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برایت خود از کذب و غدر و اخلاق و اعتساف حسب افاده خودست همچنان اظهار مجانب کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خود دهم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اطهار عليهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصایح ظلمات و مصادر حکمت و مظاہر شریعتست لیکن کلام در طریق وصول آن اخبارست و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون می باشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد ازین عبارت واضح است که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می اورده اند نزد شیعه مقدوح و متروکه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده اند نزد شیعه مقدوح و متروکه باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان فللہ الحمد که شناعت و فظاعت

استدلال مخاطب باين روایت سراسر خسارت حسب افادات خود و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طیر و خبر مدینه العلم و حدیث تشییه و حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۴

دماغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده‌اند بکمال وضوح ظاهرست زیرا که بلا شبہه این روایات در طریق سنیه مرویست پس حسب قاعده مقرره فاضل رشید سنیه را لازمست که تسلیم آن نمایند و گردن کبر بردا و ابطال آن دراز نسازند پس باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شناخت و فظاعت رد شاه صاحب و اسلافشان کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم وعدول و نکول و صدود و نکوصشان از قاعده مقرره مسلمه عند الفرق کلها ظاهر گردید و مزید انصاف و حدق و مهارت و دیانت و امانشان بر زبان رشید عمدة الأعیان هویدا شد و فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

یازدهم آنکه کابلی دستکار بسبب مزید انهمماک در ترویج باطل صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار در نقل این روایت معجبه اهل استبصار حذف و اسقاط و کتمان فطیع العار بکار برده و مخاطب جلیل الفخار که از تتبع کتب و اسفار جان نازنین خود را برکنار داشته و همچنین پانی پتی عمدة الاخبار با آن همه جلالت و اشتئار بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الكبار مبتلا درین خیانت و کتمان و ستر و اخفا و ابطال گردیدند حال آنکه مفتری این روایت موضوعه و مختلف این حکایت مصنوعه اگر چه در اوّل آن فضیلت ثلثه مفسوله حسب دلخواه ارباب ارتیاب و اشتباه بر بافتہ لکن بمزید حیا و شرم و نهایت هول و آزم در آخر آن در حق جناب امیر المؤمنین عليه السلام فقره که از ان وصایت آن جناب واضح و لائحت بعد ذکر صدیقیت أبي بکر و فاروقیت عمر و ذو النوریت عثمان آورده و بعد ان مذمت سب اصحاب هم افزووده پس کابلی والا نژاد بسبب احتدام و اشتداد نار اضغان و احقاد و اشتعال و اضطرام لهبات عناد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۵

ولداد با وصی افضل ائمیا امجاد صلی اللہ علیه و آله الی یوم التناد حذف این فقره نموده و طردا للباب ارخای حجاب بر ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورینیت و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کابلی بخوف و هول مؤاخذه اهل تدبیر و تأمل لفظ انوارا على یمین العرش

که بعد لفظ على بوده از میان انداخته و مخاطب بجای ان لفظ بين يدی اللہ تعالیٰ ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجب اهل کمال آنکه در اصل این روایت موضوعه را بالتمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف یا بر او غرائب کذب و هذر و معروف بتدوین طرائف شذر و مذر در فضائل أبي بکر و عمر و ثالث عابث عائش بارت کارث در سیرت خود از شافعی نقل کرده و محب طبری مبتلای محبت ثلثه در ریاض النصرة نقا عن الملا وارد نموده و صاحب اکتفاهم بتقلید او رفته و ابن حجر هم آن را از اینان ملان از کذب و بهتان از آن محب طبری عمدة الأعیان برداشته در صواعق ایراد ساخته محب طبری در ریاض النصرة گفته ذکر انهم و النبی صلی اللہ علیه و سلم كانوا قبل آدم و وصف كل منهم بصفة و التحذير من سبهم

عن محمد بن ادریس الشافعی بسنده الى النبی صلی اللہ علیه و سلم قال كنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و على انوارا على یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره و لم نزل نتقل فى الاصلاب الطاهرة الى ان نقلنی اللہ الى صلب عبد اللہ و نقل ابا بکر الى صلب أبي قحافة و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل على الى صلب أبي طالب ثم؟؟؟؟ اصحابا فجعل أبا بکر صدیقا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۶

و عمر فاروق و عثمان ذا النورین و عليا وصیا فمن سب اصحابی فقد سبّنی و من سبّنی فقد سب الله و من سب الله اکبه الله في النار

على منخرية خرّجه الملا في سيرته

و ابراهيم بن عبد الله يمني شافعي در کتاب الاكتفاء فرموده

عن الامام أبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعى القرىشى الهاشمى رضى الله عنه بسنده الى التبى صلى الله عليه و سلم انه قال كنت أنا و ابو بكر و عمر و عثمان و على انوارا يمين العرش قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكننا ظهره و لم ننزل ننتقل فى الاصلاب الطاهرات حتى نقلنى الله الى صلب عبد الله و نقل أبا بكر الى صلب أبي قحافة و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل علينا الى صلب أبي طالب ثم اختارهم لي اصحابا فجعل أبا بكر صديقا و عمر فاروقا و عثمان ذا التورين و علينا وصيئا فمن سب اصحابي فقد سبني و من سبني فقد سب الله و من سب الله اكبه الله في النار على منخريه اخرجه الحافظ عمر بن خضر في سيرته و ابن حجر در صواعق محرقة گفته

الخارج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا في سيريه ان الشافعى رضي الله عنه روی بسنده انه صلی الله عليه و سلم قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و علي يمين العرش قبل ان يخلق آدم بالف عام فلم يخلق الله آدم اسكننا ظهره ولم ننزل ننتقل في الاصالب
الطاهره حتى نقلني الله الى صليب عبد الله

و نقل أبا بكر الى صلب أبي قحافة و نقل عمر الى صلب الخطاب و نقل عثمان الى صلب

٣٢٧ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

عفان و نقل علیاً الى صلب أبي طالب ثم اختارهم لى اصحاباً فجعل أباً بكر صديقاً و عمر فاروقاً و عثمان ذا التورين و علياً و صبياً فمن سبّ اصحابي فقد سبّ النبي و من سبّ الله فقد اکبه الله في النار على منخرجه از ملاحظه اين عبارات ظاهر شد که کابلي مکبوب علی کتمان الحق و اشاعه الباطل المعيوب در نقل اين خبر شنیع مرتكب چند صنیع بدیع و مقتحم تصرفات عدیده فظیع گردیده اوّل آنکه این روایت را از شافعی عمر ملا که از نقل خرافات و جزافات در فضائل ثلاثة غریبۃ الصفات ملی و شغف و شیفتگی او بجمع و تدوین موضوعات و مفتریات نهایت جلی نقل کرده و کابلي ذکر ملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل أبي بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر از میان انداخته بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط و تفریط و اظهار مزید تحذق و تبخر و تنطع و تعمق صریح التخلیط نقل آن از شافعی و الا تخییط فرموده و غرضش ازین حذف و اخفا و اسقاط و اعلا دو امرست یکی آنکه اگر ذکر نقل ملا عمر می کرد احتجاج و استدلال او بنقل ملا و اعتماد و اعتبار او بر ان عمدۃ الکبراء ثابت می شد و آن برای او سم قاتل و زهر هلاهل بوده زیرا که ملا عمر اگر چه در فضائل خلفای ثلاثة افتراءات فاحشه و اکاذیب داهشه نقل کرده لکن با این در شان حضرت امیر المؤمنین علیه فضائل جلیله و مناقب جمیله نقل نموده و حدیث طیر و حدیث تشییه در تصنیف خود آورده و داغ توھین و تھجین و تخيیل بر ناصیه کابلي نبیل که در پی تکذیب و ابطال آن می باشد گذاشتہ و لكن عجب عجائب آنکه این غرض عنیف المرض و هوس شدید الجرث و هوای عظیم المضض بجواب آیه مودت

^{٣٢٨} عيقات الانهار، في إمامية الإمامية الاطهار، ج ١٧، ص : ٣٢٨

از دست داده بعض افتراقات عجیب و اکاذیب غریب از ملا-عمر در فضل آبی بکر و عمر نقل نموده دوم آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش معتقدین و مخدعین و اتباع و اشیاع آن مطاع و مقبلین و صائین درگاه آن قدوه همچ رعاعست که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عبور دارد و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیله غیر جمیله هم گسیخه شد باین سبب که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این استناد نهایت واهی و موهون و بمرتبه قصوی مغوش و مطعون گردید فلیضحک قلیلا و لیک کثیرا صنیع دوم آنکه فقره انوار علی یمین العرش را باین خیال که اظهار انواریت اثار ثالثه موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکار خواهد بود حذف نموده لفظ قبل ان یخلق را خبر کتا قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از بشاعت و تهجهن نیافته ناچار بجای خیر محذوف مکتوم لفظ بین یدی الله تعالی مصنوع و منحوب ساخته

و پانی پتی بهمان حال تباہ و خراب خالی از اب و تاب گذاشته صنیع سوم آنکه چون در آخر ذکر و صایت وصی بر حق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام اللہ علیہ ما ابتلچ الغسق و اثائق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر و صایت حقه ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورین بودن ثالث با زیب و زین بوده چار و ناچار آن را هم بکزلک اسقاط از صفحه قرطاس زدوده و هم در آخر آن ذم و عیب سب اصحاب بوده آن را هم ساقط نموده و کمال شناعت و فظاعت این حذف و اسقاط که کابلی مبتلای الس و اختلاط آن را عمدًا و قصدا و إراده و صمدا مرتكب گردیده و بلای این خطای سراسر جفا بر سر پانی پتی محتاط و مخاطب وسیع الاشواط کثیر الاحتیاط مجتب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۲۹

از عثرات و اغلاط بسبب ایغال و ایضاع در مهامه فیح و سباب سبب قبیح تقليید و اتباع کابلی اسوة الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب نحریر واضح و مستنیرست یعنی ظاهر و واضحست که حذف آخر حدیث در مقام استدلال و احتجاج بروایت خصم فضلا عن روایة طریق المستدل از قبیل تمسک ملحدی بفقره لا تقرُبُوا الصَّلَاة

و عین سرقه حدیثست و بغایت قبیح پس بحمد اللہ و حسن توفیقه ثابت شد که حسب افاده مخاطب نقاد کابلی والا نژاد و پانی پتی عمده اهل السیداد و خود مخاطب عماد مقتضی آثار اهل کفر و الحاد و متبع تخدیع و تلمیع نفات وجوب و مثبتین حرمت صلاة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسرور انبیای امجاد علیه و آله آلاف التحیة الى یوم النتاد و مرتكب امر نهایت قبیح و فظیع نزد اهل رشداد گردیدند فاضل مخاطب در باب المطاعن از همین کتاب تحفه در ذکر مطاعن و مثالب صحابه گفته طعن هفتم آنکه در صحیح مسلم واقع است که عبد اللہ بن عمرو بن العاص روایت می کند

ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال إذا فتحت عليکم خزانی فارس و الروم أیّ قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف كما امرنا اللہ تعالى فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم كلا بل تنافسون ثم تحسدون ثم تتدابرون ثم تبغضون

جواب ازین طعن آنکه در اینجا حذف تتمه حدیث نموده بر محل طعن اقتصار نموده‌اند و عبارت آینده را که مبین مراد و دافع طعن از صحابه است در شکم فرو برده از قبیل تمسک ملحدی بكلمه لا تقرُبُوا الصَّلَاة

و سرقه احادیث در مثل این مقام بغایت قبیحست تتمه این حدیث اینست

ثم تنطلقون الى مساكن المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض

وازین تتمه صریح معلوم شد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۳۰

که این تحسد و تbagض و تدابر کنند گان فرقه دیگرست غیر از مهاجرین و آن فرقه یا انصاراند یا غیر ایشان از انصار خود هرگز بوقوع نیامد که مهاجرین را بر غلایتند با هم بجنگانند پس این فرقه نیست مگر از تابعین زیرا که صحابه که حرف در انها می‌رود منحصرند در مهاجرین و انصار و بودن این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث باطل شد و بودن این فرقه را از انصار واقع تکذیب کرد الخ ازین عبارت ظاهرست که حذف تتمه حدیث اگر چه از طریق خصم باشد فکیف إذا کان من طریق الناقل از قبیل تمسک ملحدی بكلمه لا تقرُبُوا الصَّلَاة

و عین سرقه حدیث و بغایت قبیحست و ظاهرست که همین صنیع شنیع را که سرقه فرزانه و تمسک کابلی و مخاطب در نقل این روایت مرتكب شده‌اند و علاوه برین سرقه در مقامات دیگر در نقل روایات مثل روایت منقوله از درر غرر سید مرتضی در باب ماریه قبطیه که کابلی نحریر و مخاطب معدوم النظیر بجواب طعن قرطاس بمزید خدع و عجز محدود التفسیر و العجز نقل کرده این هر دو بزرگ سرقه احادیث و روایات بکار برده‌اند و سرقه مخاطب جسور جل و معظم کتاب کابلی عثور وهم سرقه کتاب مقایل‌الاسانید ثعالبی عمده الاساطین و انتحال معظم آن در بستان المحدثین و سرقه تفسیر مهائی هائم مهائم تلبیس و تدلیس در تفسیر

فتح العزيز واضح و روشن و مبين و مبرهنست پس ازین سرقه عظیمه خود غفلت جستن و تهمت سرقه بر فتراک اهل حق بستن و قلوب اهل ایمان خستن بغايت عجیب و غریب و محیر هر عاقل لیب و لله الحمد که بطلان نسبت حذف تتمه حدیث باهل حق در ذکر این محضر کذب و بهتان و مجازفت و عدوان و معاندت و طغیان و مکابرت و شناآن محیر اذهان اکابر اعیان و مورث کمال استبصارات و اذعان ارباب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۳۱

ایمان برفعت شان مخاطب رفع المکان در مدارج صدق و عرفان و عروج او بمدارج عالیه تقوی و ایقانت زیرا که این طعن را سید علی بن طاؤس در طائف و علامه حلی در نهج الحق ذکر کرده‌اند و در هر دو کتاب این تتمه مذکور و مسطور و کذب و بهت مخاطب در کمال وضوح و ظهور علامه حلی در نهج الحق فرموده

روی الحمیدی فی الجمیع بین الصحیحین عن عبد الله بن عمرو بن العاص فی الحديث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی الله علیه و سلم قال إذا فتحت عليکم خزائن فارس و الروم أیّ قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف تكون كما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تبغضون و في روایة ثم تنطلقون الى مساکین المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض

و هذا ذمّ منه عليه السلام لاصحابه و سید على بن طاؤس طاب ثراه در کتاب طائف در ضمن مخالفات صحابه با جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید و من ذلك ما

رواه الحمیدی فی الجمیع بین الصحیحین من مسند عبد الله بن عمرو بن العاص فی الحديث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی الله علیه و سلم قال إذا فتحت عليکم خزائن فارس و الروم أیّ قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف تكون كما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تبغضون و في روایة ثم تنطلقون الى مساکین المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض

بعد ذکر این حدیث فرموده انظر رحمک الله عز و جل الى ما قد شهدوا به

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۳۲

من ذمّ نبیهم صلی الله علیه و سلم لاصحابه فكيف يستبعد من قوم يكونون بهذه الصفات ان يخالفوا نبیهم صلی الله علیه و آله و سلم فی الحیوۃ و بعد الوفاة پس می بینی که سید على بن طاؤس و علامه هر دو این تتمه را که مشتمل است بر انطلاق صحابه بسوی مساکین مهاجرين و حمل بعض مهاجرين بر رقاب بعض ذکر نموده‌اند و هرگز آن را حذف نفرموده و چرا آن را حذف می فرمودند که هرگز منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مثبت مزید ظلم و حیف ارباب جور یعنی ذهاب و اهراج و انطلاق اهل خلاف و شقاد بسوی مساکین مهاجرين و حمل بعض شان بر رقاب بعض بلا استحقاقست علاوه بر ثبوت تنافس و تحasd و تدابر و تبغض فاقدین خلاق و نیز این تتمه در یک روایت مسلم واقع است نه در هر دو روایت او پس اگر این تتمه ذکر هم نمی فرمودند جای طعن و تشنج اهل تخلیط و تلمیع نبود و خود کابلی هم این تتمه را بروایت اخری حواله نموده و هرگز گرد ذکر حذف آن که از ایجادات مخاطب امام المتحذلقینست نگردیده قال فی الصواعق فی ذکر مطاعن الصحابة السابعة أی الشبهة السابعة ما

رواه مسلم فی صحيحه عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال إذا فتحت عليکم خزائن فارس و الروم أیّ قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف كما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلّا بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تبغضون

و هی باطلة لأنّه تنبيه و ارشاد الى ترك التنافس و التحasd و التبغض عند اقبال الدنيا عليهم فانّ نهی بلفظ الاخبار و ذا ابلغ من النهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۳۳

صريحاً و ايقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع في كلام العرب ذائع و لأن الخطاب ليس لجميع الصحابة اتفاقاً و لقوله عليه السلام في رواية أخرى ثم تتطلعون إلى مساكن المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض

پانزدهم آنکه دعوای کابلی که در سند این خبر کسی متهم بالکذب واقع نشده و همچنین تفووه پانی پتی و تقول مخاطب جلیل المرتبه الجری علی القطع و البت باین نفی و تنزیه و تبریه از تشویه محض دعوی بی دلیل و تحکم غیر قابل التعویل و محض تخدیع و تهویل بلکه بحث اصول و تضليل است اری اگر سند این روایت نقل می کردند و باز تجشم نقل احوال روات آن از کتب رجال بر می داشتند و بعد این دعوی بر زبان می آوردند آن وقت قابل جواب و لائق توجه ارباب الباب می بود و إذ لیس فلیس شانزدهم آنکه اگر بفرض محال صحت سند این کذب صریح الاختلال از ما بعد شافعی با کمال و برائت روات اولین ان از کذب و افترا و افعال ثابت هم شود نفعی باهل خلاف و اغفال و ضرری بارباب اتباع و امثال اهل بیت اقیال علیهم آلاف التحیة و السیلام من الله الملک المتعال نمی رساند و گلوی متبخرین و مستکبرین اهل تزویر از مؤاخذه و دار و گیر نمی رهاند زیرا که خدام خود حضرت شافعی مطعون و معموز و مثلوب و ملموز و معتل و مهموز و مختل و مرموز می باشد و هر چند ایضاً و تفصیل این حکایت جگرسوز مورث نحیب و عویل ارباب تلمیع و تسویل بس دراز و طویل است لکن بنابر ایجاز و اختصار و احتراز از اسهاب و اکثار اقتصار بر بعض لطائف معجبه اولی الایدی و الابصار می رود علامه فخر الدین رازی در کتاب مناقب شافعی و ترجیح مذهب او که بعنایت الهی نسخه قدیمه عتیقه آن پیش حقیر حاضرست

بعنایت الهی نسخه قدیمه عتیقه آن پیش حقیر حاضرست

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٣٤

و نيز نسخه مطبوعه مصرية آن در اصقاع و بقاع دائر و سائر مى فرماید الفصل الثالث فى ثناء الشافعى على استاذيه و مشايخه كان يقول لو لا مالك و سفين لذهب علم الحجاز و قال إذا ذكر اهل الاثر فمالك النجم و قال كان مالك إذا شك فى شيء من الحديث ترك كله و حكى الشافعى انه اجتمع مالك و ابو يوسف عند الرشيد فكلما فى الوقوف و ما يحبسه الناس فقال يعقوب هذا باطل لأن محمدا صلى الله عليه و سلم جاء باطلاق الحبس فقال مالك انما جاء باطلاق ما كانوا يحبسونه لاهتهم من البحيرة و السائبة اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حين استاذن النبي صلى الله عليه و سلم فقال احبس الاصل و سل الشمرة و لهذا وقف الزبير فاعجب الخليفة هذا الكلام و نفى يعقوب و كان الشافعى يقول ما اعلم بعد كتاب الله اصح من موطاً مالك و قيل للشافعى هل رأيت احداً ممن ادركت مثل مالك بن انس فقال سمعت من تقدمنا في السن و العلم يقولون ما رأينا مثل مالك فكيف يرى نحن مثله قال الشافعى ان مالكا كان مقدماً عند اهل العلم بالمدينة و الحجاز و العراق في الفضل و معروفاً عندهم بالاتقان في الحديث و مجالسة العلماء و كان ابن عينه إذا ذكره رفع ذكره و حدث عنه و كان مسلم بن خالد الرنجي و هو مفتى اهل مكة و عالمهم في زمانه يقول جالست مالك بن انس في حياة جماعة من التابعين فان قال فائل لما كان حال مالك في العلم و الدين ما ذكرتم و كان تعظيم الاستاذ واجباً على كل مسلم فكيف

٣٣٥، ص: ١٧، ج، الاطهار، ائمۃ الانوار في امامۃ الانوار

اقدم الشافعى على مخالفته و كيف جوز من نفسه ان يضع الكتاب عليه فالجواب قال البيهقى قرأت فى كتاب أبي يحيى زكريا بن يحيى الساجى ان الشافعى ائما وضع الكتاب على مالك لأنّه بلغه انّ بالandalus قلنسوة لمالك يستشفي بها و كان يقال لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولون قال مالك فقال الشافعى انما مالك آدمي قد يخطى و يغلط سار ذلك داعيا للشافعى الى ان وضع الكتاب على مالك و كان يقول كرهت ان افعل ذلك و لكن استخرت الله تعالى فيه سنة و قال الربيع سمعت الشافعى يقول قدمت مصر و لا اعرف ان مالكا يخالف من احاديثه الا ستة عشر حديثا فنظرت اذا هو يقول بالاصل و يدع الفرع و يقول بالفرع و يدع الاصل و اقول ان ارسطاطاليس الحكيم تعلم الحكم من افلاطون ثم خالفه فقيل له كيف فعلت ذلك فقال استاذى صديقى و الحق صديقى و إذا تنازعا فالحق اولى بالصدقه فهذا المعنى بعينه هو الذى حمل الشافعى على اظهار مخالفه مالك و الذى يدل على صحة

ما ذكرناه ان الكتاب الذى وضع الشافعى على مالك قال فى اوله إذا قلت حدث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو ثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و الثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يترك الا إذا وجد حديث يخالفه وإذا اختلفت الاحاديث فلاختلاف فيها وجهان احدهما ان يكون فيها ناسخ و منسوخ فيعمل بالناسخ و يترك المنسوخ و الآخران لا يتميز الناسخ عن المنسوخ فهما نذهب الى

٣٣٦ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

اثبَتَ الرَّوَايَتَيْنِ وَإِذَا تَكَافَاتَا ذَهَبَتِ إِلَى اشْبَهِ الْحَدِيثِ بِكِتَابِ اللَّهِ أَوْ اشْبَهَهُمَا بِحَدِيثٍ آخَرِ وَإِذَا ثَبَتَ الْحَدِيثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَخَالِفُهُ حَدِيثٌ آخَرُ وَكَانَ يَرَوِيُ عَنْ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثٌ يَخَالِفُهُ لَمْ يَتَفَتَّ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُولَى أَنْ يُؤْخَذُ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَرَوِيُ عَنْ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثٌ يَوْافِقُهُ لَمْ يَزْدَهِ قُوَّةً وَهُوَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَغْنٌ عَنْهُ وَلَمَّا قَرَرَ الشَّافِعِيُّ هَذِهِ الْقَاعِدَةَ ذَكَرَ أَنَّ مَالِكًا اعْتَبَرَ هَذِهِ الْقَاعِدَةَ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ دُونَ بَعْضِهِ ثُمَّ ذَكَرَ الْمَسَائِلَ الَّتِي تَرَكَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ فِيهَا بِقَوْلِ وَاحِدٍ مِّنَ الصَّحَابَةِ أَوْ بِقَوْلِ وَاحِدٍ مِّنَ الْتَّابِعِينَ أَوْ لِرَأْيِ نَفْسِهِ ثُمَّ ذَكَرَ مَا تَرَكَ فِيهِ مِنْ اقْوَاعِ الْصَّحَابَةِ لِرَأْيِ بَعْضِ الْتَّابِعِينَ أَوْ لِرَأْيِ نَفْسِهِ وَذَلِكَ أَنَّهُ رَبِّمَا يَدْعُى الْاجْمَاعَ وَهُوَ مُخْتَلِفٌ فِيهِ ثُمَّ بَيْنَ الشَّافِعِيِّ أَنَّهُ ادْعَى أَنَّ الْاجْمَاعَ أَهْلَ الْمَدِينَيَّةِ حَجَّةً وَأَنَّهُ قَوْلٌ ضَعِيفٌ وَذَكَرَ فِي هَذَا الْبَابِ امْثَلَهُ مِنْهَا أَنَّ مَالِكًا قَالَ اجْمَعُ النَّاسِ عَلَى أَنَّ سُجُودَ الْقُرْآنِ أَحَدِي عَشَرَةِ سُجُودٍ وَلَيْسَ فِي الْمُفْصَلِ مِنْهَا شَيْءٌ ثُمَّ قَالَ الشَّافِعِيُّ قَدْ رَوَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ سَجَدَ فِي إِذَا السَّمَاءُ اَنْشَقََ

و ان عمر بن الخطاب سجد في النّجْم إذا هوى

فقد نرى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عمر و عن أبي هريرة فليت شعرى أى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا و منها ان مالكا زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرّة واحدة و هو يروى

٣٣٧ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

عن عمر و ابن عمر انهما سجدا في الحج سجدتين ثم قال الشافعى و ليت شعرى من هؤلاء المجمعون الذين لا يسمون فانا لا نعرفهم و لا يكلف الله احدا ان يأخذ دينه عنمن لا يعرفه و منها ما اخبرنا مالك عن أبي الزبير عن عطا بن أبي رباح عن ابن عباس انه سئل عن رجل واقع اهله و هو بمنى قبل قبل ان يفيض فامرها ان ينحر بدنء قال الشافعى و بهذا نأخذ و قال مالك عليه عمرة و حججه تامة و بدنء رواه عن ربيعة و عن ثور بن زيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس فان كان قد ترك قول ابن عباس لرأى ربيعة فهو خطأ و ان تركه لرأى عكرمة فهو يسىء القول في عكرمة لا يرى لأحد ان يقبل حدديثه و هو يروى عن سفيان عن عطا عن ابن عباس خلافه و عطا ثقة عنده و عند الناس قال الشافعى و العجب انه يقول في عكرمة ما يقول ثم يحتاج الى شيء من علمه يوافق قوله فيسميه مزء و يسكت عنه اخرى فيروى عن ثور بن زيد عن ابن عباس في الرضاع و ذبائح نصارى العرب و غيره و يسكت عن ذكر عكرمة و انما يحده ثور عن عكرمة و هذا من الامور التي ينبغي لاهل العلم ان يتحفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره الشافعى في كتابه الذي وضعه على مالك و لقائل ان يقول حاصل هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالكا يروى الحديث الصحيح ثم انه يترك العمل به انه لا يجوز و لمالك ان يجب عنه فيقول هذه الاحاديث ما وصلت إلينا اولاً برؤاية علماء المدينة فهو لاء

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٣٨

اما ان يكونوا عدوا او لا يكونوا فان كانوا من العدول وجب ان يعتقد انهم تركوا العمل بذلك الحديث لاطلاعهم على ضعف فيه اما لاجل الضعف في الرواية او لاجل انه وجد ناسخ او مخصوص و على جميع التقديرات فترك العمل به واجب فان قالوا فعلهم اعتقادوا في ذلك الحديث تاويا لا خطأ فالاجل ذلك التاويل الخطاء تركوا العمل به و على هذا التقدير لا يلزم من تركهم العمل بالحديث

حصول ضعف فيه قلنا ان علماء المدينة كانوا قبل مالك كانوا اقرب الناس الى زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم و اشدّهم مخالطة للصحابه و اقواهم رغبه في الدين و ابعدهم عن الميل الى الباطل فيبعد اتفاق جمهور علماء المدينة على تاویل فاسد و اما ان قلنا ان علماء المدينة ليسوا بعدول لكان الطعن فيهم يوجب الطعن في الحديث فثبت بهذا الطريق ان الدليل الذي ذكرناه يقتضي ترجيح عمل علماء المدينة على ظاهر خبر الواحد وليس هذا قوله باش اجماعهم حججه بل هو قول باش عملهم إذا كان على خلاف ظاهر الحديث اورث ذلك قدحا و ضعفا في الحديث و مما يؤيد ما ذكرناه ما روى البيهقي في كتاب مناقب الشافعى رضى الله عنه بسانده عن يونس بن عبد الاعلى قال ناظرت الشافعى رضى الله عنه في شيء فقال والله ما اقول لك الا نصحا إذا وجدت اهل المدينة على شيء فلا يدخلن قلبك شك انه الحق وكل ما وقوى كل القوء لكنك لم تجد له في المدينة اصلا و ان ضعف فلا تعبأ به ولا تلتفت إليه و اقول هذا الكلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٣٩

صريح في تقرير مذهب مالك رحمة الله تعالى و اما الاعتراض الثاني و هو ان مالكا رحمة الله إذا احتاج الى التمسك بقول عكرمة ذكره و إذا لم يحتاج إليه تركه فهذا ان صح عن مالك اورث ذلك ضعفا في روایته و في دیانته و لو كان الامر كذلك فكيف جاز للشافعی ان يتمسک بروايات مالك رحمة الله تعالى و كيف يجوز ان يقول إذا ذكر الاثر فمالك النجم هذا جملة ما يتعلق بهذا البحث اذین عبارت ظاهرست که امام شافعی بعد تقریر قاعده سراسر فائدہ متضمن عدم التفات بسوی آثار مخالفه ارشاد جناب سرور کائنات و اولویت اخذ باحدیث و آثار آن مفخر موجودات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات ما توالی الغدوات و العشيّات مخالفت مالک که استاد و شیخ آن منور ظلم حوالک و محقق مأخذ و مدارک و سالک مسالک تدقیق و تنقید منقد از مهالک بوده با اخبار صحیحه و احادیث ثابتة صریحه بسبب قول بعضی از صحابه متنطبعین یا قول بعض تابعین یا رای نفس آن قدوة المجتهدین بیان فرموده و نیز ظاهر نموده که مالک جسارت بین مخالفت بسبب زعم اجماع بر خلاف احادیث صحیحه سرور مطاع صلی الله علیه و آله مدام للشمس ضیاء و شعاع نموده حال آنکه آن اجماع مدعی خود مختلف فيه و غیر قابل التفات و اعتماد نزد منصف نییه است و نیز شافعی افاده فرموده که مالک دعوی نموده که اجماع اهل مدینه حجتست و این قول ضعیف و رای سخیفست و شافعی عمدۃ الاقبال بعد این تمہید و اجمال جمیل بری از اختلال برای مزید توضیح و تفصیل و اطمینان قلوب اهل نقد و کمال امثله عدیده برای این مخالفت مالک با خبار و آثار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤٠

سرور انبیای اخبار صلی الله علیه و آله الاطهار ما اختلف العشی و الابکار ذکر نموده در ذکر این امثله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب روایت ربیعه و روایت عکرمه مقت testim فطائع شنیعه نقل نموده و بعد آن افاده فرموده که اگر مالک قول ابن عباس را بسبب ربیعه ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب رای عکرمه نموده پس خود مالک اسأات قول در عکرمه می نماید یعنی طریق سوی قدح و جرح آن غوی می پیماید و جائز نمی داند که کسی قبول حدیث عکرمه نماید و چگونه چنین نیاشد حال آنکه عکرمه حسب افادات علمای نقاد و تنصیصات اساطین والا تزاد کما لا یخفی علی ناظر المیزان للذهبی و تهذیب الکمال للمزی و معجم الادباء لیاقوت الحموی و غیرها هائم مهame کفر و الحاد یعنی خارجیت و عداوت و صی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الى یوم التناد و مرتكب کذب و افترا و بهتان واهی الاساس بر دیگران و بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس بوده و شافعی بعد ارشاد این حکایت و روایت سراسر شکایت ضبط درد جگر نتوانسته عجب از امام مالک آغاز نهاده و او اظهار تهافت و تناقض و تناکر و تنافر قول و فعل آن امام الاکابر پیش ارباب بصائر فرا نهاده یعنی ارشاد کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمه آنچه می گوید یعنی طریق جرح و قدح آن خارجی کذاب رئیس النصاب می پوید و بعد اذین محتاج می شود بسوی چیزی از علم عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مقدوح و مجروح بر زبان می آرد و گاهی سکوت و صمومت از

ذكر نام ان مثلىب ممقوت می فرماید و این معنی بلا شک از اعظم معایب و انکر مثالب و افحش فضائح و ادھش قبائح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤١

و اوضح فوادحست پس مدح و ثنای خود شافعی بر مالک هالک با وصف احترام بلیغ و سعی جمیل و جهد جهید و کدشید و وکد اکید در تعییر و از راه تنید و طعن و جرح و ثلب و قدح و تفنیدان امام عیید مثبت جرح و قدح خود ان امام سدید و مظہر حیف و عسف شدید ان مقتدا رشیدست و ازینجاست که رازی با آن همه سقیفه سازی و حیله بازی و آتش اندازی و زمزمه نوازی مدح و تجلیل و تکریم و تفحیم و اجلال و تعظیم شافعی حجازی راضی بحمایت و محامات و رعایت و محابات آن علامه سرفرازی نگردیده ارشاد فرموده و لو کان الامر كذلك فکیف جاز للشافعی ان یتمسک بروایات مالک و از عمله فضائل شافعی آنست که قائل بود بامامت هارون نارشید که برای ذکر شمکه از فضائح اعمال و شنائع افعال او دفاتر طوال کفايت نمی کند تاج المحدثین سنته علیّامه ابو نعیم در حلیة الأولیاء که نسخه کامله آن در دو جلد ضخیم بعنایت رب منان بدست این کثیر العصیان افتاده در ترجمه محمد بن ادریس الشافعی گفته حدثنا محمد بن ابراهیم بن احمد ثنا ابو عمر و عثمان بن عبد الله المدینی ثنا احمد بن موسی النجاش قال قال ابو عبد الله محمد بن سهل الاموی ثنا عبد الله بن محمد البلوی قال لما جئ بابی عبد الله محمد بن ادریس الى العراق ادخل إليها ليلاً على بغل بلا-قطب و عليه طیلسان مطبق و فی رجلیه حديد و ذلك انه كان من اصحاب عبد الله بن الحسن بن الحسن و أصبح الناس في يوم الاثنين لعشر خلون من شعبان من سنہ اربع و ثمانین و مائة و كان قد اعتور على هارون الرشید ابو یوسف القاضی و كان قاضی القضاۃ و كان على المظالم محمد بن الحسن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤٢

فكان الرشيد يصدر عن رايهما و يتلقه بقراءتهما فسادا في ذلك اليوم إلى الرشيد فاخبراه بمكان الشافعی و انبسطا جميعا في الكلام فقال محمد بن الحسن الحمد لله الذي مكن لك في البلاد و ملكك رقاب العباد من كل باغ و معاد إلى يوم المعاد لا زلت مسموعا لك و مطاعا فقد علت الدعوة و ظهر امر الله وهم كارهون وان جماعة من اصحاب عبد الله بن الحسن اجتمعوا وهم متفرقون وقد اتاك عنق ينوب عن الجميع و هو على الباب يقال له محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد يزيد بن عبد المطلب بن هاشم بعد شاهدين و لا اقرار ابلغ من المحنۃ و كفى بالمرء اثما ان يشهد بشهادة يخفيها عن خصميه فعلى رسليکما لا- تبرحان ثم امر بالشافعی فادخل فوضع بين يديه بالحديد الذي كان في رجلیه فلما استقر به المجلس و رمى القوم إليه بابصارهم رمى الشافعی بطريقه نحو امير المؤمنین و اشار بکفه کله مسلما فقال السلام عليك يا امير المؤمنین و رحمة الله و برکاته فقال الرشید و عليك السلام و رحمة الله و برکاته بذات بستة لم تومر باقامتها ورد دنا فريضة قامت بذاتها و من اعجب العجب انک تكلمت في مجلسی بغير اذنی فقال الشافعی يا امير المؤمنین ان الله جل و عز قال وَعِيدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلَفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيَمَكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمَّا و هو الذى إذا وعد وفى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤٣

فقد مكتنى في ارضه و آمنتى بعد خوفهم يا امير المؤمنین فقال له الرشید اجل قد امنك الله إذ امنتک فقال الشافعی قد حدثک انک لا تقتل قومک صبرا و لا تزدریهم بهجرتك غدرا و لا تکذبهم إذا قاموا لدیک عذرا فقال له الرشید هو كذلك فما عذرک مع ما اری من حالک و تیسیرک من حجازک الى عراقنا التي فتحها الله علينا بعد ان بغی صاحبک ثم اتبعه الارذال و انت رئيسهم فما ینفع لك القول مع اقامه الحجۃ و لن یضر الشهادة مع اظهار التوبه فقال له الشافعی يا امير المؤمنین اما إذا استنطقتني الكلام فساتکلم على العدل و النصفه فقال الرشید ذلك لك فقال الشافعی و الله يا امير المؤمنین لو اتسع الكلام على ما بي لما شکوت لك الكلام مع ثقل الحديد یعوز فان جدت على بفكه افصحت عن نفسی و ان كانت الاخری فیدک العلیاء و یدی السفلی و الله غنی حمید فقال

الرشيد لغلامه يا سراح خل عنه فاخذ ما فى قدميه من الحديد فجثا على ركبته اليسرى و نصب اليمنى و ابتدأ الكلام فقال و الله يا امير المؤمنين لان يحشرنى الله تحت راية عبد الله بن الحسن و هو من قد علمت و شيخ قرابه لا تنكر عند اختلاف الاهواء و تفرق الآراء احب الى والى كل مؤمن من ان يحشرنى تحت راية فطري بن الفجاءة المازنى و كان الرشيد متکنا فاستوى جالسا و قال صدق و ببرت لان تكون تحت راية رسول الله صلى الله عليه وسلم و اقاربه إذا اختلف الاهواء خير من ان تحشر تحت راية خارجي حنفى يأخذن الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤٤

بغته و خبرنى يا شافعى ما حجتك على ان قريشا كلها ائمه و انت منهم قال الشافعى قد افترى على الله كذبا يا امير المؤمنين ان نسبت نفسى لها و هذه كلمة ما سبقت بها قط و الذين حكوا لا امير المؤمنين فاطلبهم معاينة فان الشهادة لا تجوز الا كذلك فنظر امير المؤمنين إليهما فلم يرآهما لا يتكلمان علم ما في ذلك فامسكت عنهما ثم قال له الرشيد قد صدقت يا بن ادريس فكيف بصرك بكتاب الله تعالى فقال له الشافعى عن اي كتاب الله تسألني ان الله انزل ثالثا و سبعين كتابا على خمسة انباء و انزل كتاب موعظة النبى فكان سادسا او اولهم آدم عليه السلام عليه انزل ثلاثون صحيفه كلها امثال و انزل على اخنوح و هو ادريس ستة عشر صحيفه كلها حكم و علم الملوكات الاعلى و انزل على ابراهيم ثمانية صحيف كلها حكم مفصله فيها فرائض و نذروا انزل على موسى التورىه فيها تخويف و موعظه و انزل على عيسى الانجيل لبيين لبنى اسرائيل ما اختلفوا فيه من التورىه و انزل على داود كتابا كله دعاء و موعظه لنفسه حتى يخلصه به من خطيبته لا حكم لنا فيه و ايقاظ لداود و انزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن و جمع فيه سائر الكتب فقال تبيانا

لكل شيء

و هدى و موعظه*

أخِيكْت آيَةُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ

فقال له الرشيد فصل لي كتاب الله المتزل على ابن عمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي دعانا الى قبوله و امرنا بالعمل بمحكمه و الايمان بمتشابهه فقال عن اي آية آية تسألنى عن محكمه او متتشابهه أم عن تقاديمه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤٥

او تاخره أم عن ناسخه أم عن منسوخه أم عما ثبت حكمه و نسخت تلاوته أم عما ثبت تلاوته و ارفع حكمه أم عما ضربه الله مثلاً أم عما ضربه الله اعتباراً أم عما احصى ما فيه فعال الامر الماضية أم عما قصدنا الله من فعلهم تحذيراً قال فما زال حتى عدله الشافعى ثلاثة و سبعين حكما في القرآن فقال له الرشيد ويحك يا شافعى افكل هذا يحيط به علمك فقال يا امير المؤمنين المحنة على العالم كالنار على الفضة تخرج جودتها من رداءتها فيها انا اذا فامتحن فقال له الرشيد ما احسن ان اعيد ما قلت فسألتك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى قال له و كيف بصرك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له الشافعى انى لا عرف منها يا امير المؤمنين ما خرج على وجه الایجاب لا يجوز تركه كما لا يوجه الله في القرآن و ما خرج على وجه التأديب و ما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام و ما خرج على وجه العموم يدخل فيه الخصوص و ما خرج جوابا عن سؤال سائل ليس لغيره استعماله و ما خرج منه ابتداء لازدحام العلوم في صدره و ما جعله في خاصة نفسه و اتقى به الخاصة و العامة و ما خص به نفسه دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه وسلم ذكرها فقال اجدت الترتيب يا شافعى لست رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت موضعها بوصفها بما حاجتنا الى التكرار عليك و نحن نعلم و من حضر اتك نصابها فقال له الشافعى ذلك من فضل الله علينا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٤٦

و على الناس و انما شرفنا برسول الله صلى الله عليه وسلم و بك فقال كيف بصرك بالعربيه قال مبداتنا و طباعنا بها تقدمت و السنتنا بها جرت فصارت كالحياة لا تتم الا بالسلامة و كذلك العربية لا تسلم الا لاهلها و لقد ولدت و ما اعرف اللحن فكنت كمن سلم من

اللَّدَّاءِ مَا سَلَمَ لِهِ الدَّوَاءُ وَعَاشَ مَتَكَامِلاً وَبِذَلِكَ شَهَدَ لِي الْقُرْآنُ فَقَالَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ
يُعْنِي قَرِيشًا وَأَنْتَ وَإِنَّا مِنْهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَالْعَنْصُرُ رَصِيفٌ وَالْجَرْثُومَةُ مِنْيَةٌ شَامِخَةٌ اَنْتَ اَصْلُ وَنَحْنُ فَرعٌ وَهُوَ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ مَفْسَرٌ
وَمِنْ بَيْنَ بَيْنِ أَجْمَعِنَا فَنَحْنُ بَنُو الْإِسْلَامِ بِذَلِكَ نَدْعُى وَنَنْسَبُ فَقَالَ الرَّشِيدُ صَدِقَتْ وَبَارَكَ اللَّهُ فِيكَ اللَّهُ أَزِيزٌ رَوَاْيَتُ حَلِيَّةٍ
الْأُولَيَاءِ وَاضْحَسَتْ كَهْ شَافِعِي هَارُونَ رَأَبَمَرَاتٍ وَكَرَّاتٍ مُلْكَبٌ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَى سَاحَتْ وَنَيْزَ اَنْ وَاضْحَسَتْ كَهْ شَافِعِي اَدْعَاءِ خُودِ
مَنْصَبٌ اِمامَتْ رَا نَهَايَتْ شَيْعَ وَفَطِيْعَ دَانَسَتْ كَهْ آنَ رَا بَافْتَرَائِي كَذَبٌ عَلَى اللَّهِ تَعَيِّرَ كَرَدَهْ پَسْ هَرَّ گَاهَ اِمامَتْ بَايَنْ مَرْتَبَهِ عَظِيمٍ وَجَلِيلٍ
بَاشَدَ كَهْ شَافِعِي اَزْ اَدْعَاءِ آنَ بَا آنَ جَلَالَتْ وَعَظِيمَتْ مَرْتَبَهِ تَحَشِّي شَدِيدَ كَنَدَ وَادْعَاءِ آنَ رَا اَفْتَرَائِي كَذَبٌ بَرَخَدَيِ تَعَالَى قَرَارَ دَهَدَ
پَسْ اِثْبَاتٌ شَافِعِي اِمامَتْ رَا بَرَايِ هَارُونَ دَلِيلٌ صَرِيحَسَتْ بَرَ آنَكَهْ شَافِعِي هَارُونَ رَا بَهْتَرَ اَزْ خُودَ مَى دَانَسَتْ وَامَامَتْ او رَا عَيْنَ حَقٍّ وَ
صَوَابٌ مَى دَانَسَتْ وَفَخْ رَازِي در رساله فضائل شافعی گفته الباب الثالث في حكاية محن الشافعی رضي الله عنه وفيه فصول الفصل
الأول في كيفية تلك المحن لما جاء بالشافعی رضي الله عنه الى العراق ادخل ليلاً و كان في رجله حديد لأنَّه كان من اصحاب

٣٤٧ عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

عبد الله بن الحسن بن على بن أبي طالب و كان ذلك ليلة الاثنين لعشر خلون من شعبان سنة اربع و ثمانين و في ذلك الوقت كان ابو يوسف على قضاء القضاة و محمد على المظالم فدخل على الرشيد فقال محمد بن الحسن الحمد لله الذى مكنك فى البلاد و ملكك رقاب العباد من كل باغ و عاد الى يوم المعاد لا زال قولك مسموعا و أمرك مطاعا فقد علت الدعوه و ظهر امر الله و هم كارهون ان شرذمه من اصحاب عبد الله بن الحسن اجتمعوا و فيهم واحد ينوب عن الكل يقال له محمد بن ادريس يزعم انه بهذا الامر احق منك و يدعى من العلم ما لا يبلغه سنه و لا يشهد له بذلك قدمه و له لسان وراء سيخلبك بلسانه و انا خائف على الدولة منه كفاك الله مهماتك و اقال عثراتك ثم امسك فقال الرشيد لابي يوسف يا ابا يعقوب كيف الامر قال ابو يوسف محمد صادق فيما قال ثم امر بالشافعى رضى الله عنه فادخل على الرشيد فرمى القوم ببصارهم إليه فقال الشافعى رضى الله عنه السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و بركاته فقال الرشيد و عليك السلام و رحمة الله و بركاته بدأت بسنة لم تومر باقامتها و رددنا فريضة قامت بذاتها و من العجب انك تتكلم في مجلسى بغير اذنى فقال الشافعى ان الله تعالى قال وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلَفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا و هو الذى

^{٣٤٨} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٢٠

إذا وعد وفي فقد مكنتني في ارضه وآمنتني من بعد خوفهم يا امير المؤمنين فقد حدثت انك لا تقتل قومك صبراً ولا تكذبهم إذا اقاموا لديك عذراً قال الرشيد هو كذلك فما عذرتك بعد ما ظهر ان صاحبك لما بغي علينا واتبعه الارذلون كنت رئيساً لهم فقال الشافعى لما استنطقتني فسألتكم على العدل والانصاف لكن الكلام مع ثقل الحديد صعب فان جدت على بفكه عن قدمي حيث على ركبتي كسيرة آبائى عند آبائك وان كانت الاخرى فيدك العلية ويدى السفلة والله عنى حميد

فقال الرشيد لغلامه يا سراح خل عنه فاخذ ما في قدميه من الحديد ففتحا الشافعى على ركبتيه وقال يا امير المؤمنين والله لان يحشرنى الله تحت راية عبد الله بن الحسن وهو كما علمت شيخ له قرابة لا تنكر عند اختلاف الآراء احب الى والى كل مسلم من ان يحشرنى الله تعالى تحت راية قطرى بن فجاءة المازنی الخارجی و كان الرشيد متکنا فاستوى جالسا وقال صدق و ببرت لان تكون تحت راية رجل من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من ان تكون تحت راية خارجي طغى وبغى لكن ما حبتک ان قریشا كلهم ائمه و انت منهم فقال الشافعى رضى الله عنه يا ائيها الذین آمُنُوا إِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِتِبَاعَتِهِ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوهُ قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى ما فَعَلْتُمْ نَادِي مِنْ

حاش لله ان اقول ذلك القول لقد افک المبلغ و فسق و اثم ان لي يا امير المؤمنين حرمة الاسلام و ذمة النسب و كفى بهما وسيلة و

احق من اخذ بادب الله تعالى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۴۹

ابن و عم رسول الله صلى الله عليه وسلم الذّاب عن دينه المحامي عن امته قال فتھل وجه هارون ثم قال ليفرخ روعك فانا نرعى حق قرباتك و علمك ثم امره بالقعود اذين عبارت ظاهرست که شافعی نهايت ابا و استنکاف و تحاشی از ادعای امامت ظاهر کرده که اولاً فسق و کذب و افتراء محمد بن الحسن و ابو یوسف که نسبت این ادعا بشافعی کرده بودند بتلاوت آیه کریمه ثابت کرده و بعد آن گفته که حاش لله که بگوییم این قول را بدرستی که دروغ گفت رساننده این قول و فاسق شده گنه کار گردیده و نیز شافعی تصریح کرده باانکه احق کسی که اخذ کرده بادب خدای تعالی این عم رسول خدا صلی الله عليه وسلم که ذب کننده است از دین رسول خدا صلی الله عليه وسلم و محامات کننده است از امت آن حضرت و اذین ارشاد شافعی نهايت مدح و تعظیم و تجلیل و تکریم رشید ظاهرست که او را احق عاملین بحکم تعالی وانموده و ذب او از حمای دین نبوی و محامات او امت آن حضرت را ظاهر ساخته و نیز از روایت حلیة الأولیاء ظاهرست که هر گاه شافعی بجواب هارون رشید اقسام سنت بیان کرد و هارون استحسان آن نمود و مدح شافعی کرد شافعی بخطاب هارون گفته که جزین نیست که شرف ما بر رسول خدا صلی الله عليه وسلم و بتلو پس ظاهر شد که شافعی هارون را تالی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم در تشریف خودش می دانست و نیز از روایت حلیة الأولیاء واضحست که شافعی هارون را در فضائل و محمد خود اصل قرار داده و خود را فرع او حیث قال انت اصل و نحن فرع و فخر رازی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۵۰

در رساله فضائل شافعی درین روایت نقل کرده فقال الرشید کیف بصرک بالعریبیہ قال الشافعی هی مبداتنا طباعنا بها تقدمت و السنتنا بها جرت و لقد ولدت وانا ما اعرف اللحن فکت کمن سلم من الداء فلم يتحج الى الدواء و القرآن يشهد بذلك قال الله تعالی و ما أرسلنا من رسول إلأ يلسان قومیه

وانت وانا منهم فالنصر رصيف والجرثومة متیفة وانت اصل ونحن فرع فقال الرشید صدق بارک الله فيک و نیز در حلیة الأولیاء در روایت دیگر که در ان مناظره شافعی با بشر مریسی روبروی هارون رشید نقل کرده آورده که فقال له أی للشافعی بشر ادعيت الاجماع فهل تعرف شيئاً اجمع الناس عليه قال نعم اجمعوا على ان الحاضر امير المؤمنین فمن خالقه قتل فضحک هارون و امر باخذ القید عن رجليه الخ اذین عبارت ظاهرست که شافعی تصریح کرده باانکه مردم اجماع کرده‌اند بر آنکه حاضر یعنی هارون امير المؤمنین پس هر کسی که مخالفت او کند قتل کرده شود پس ثابت شد که نزد شافعی هارون باجماع اهل ایمان و اسلام خلیفه بر حق و امام بالصدق و امير المؤمنین و رئيس مسلمین و واجب الاتباع و لازم الاطاعة بود و مخالف او مباح الدّم بلکه واجب القتل بوده و نیز فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الفصل الثالث في مناظرة جرت بينه وبين محمد بن الحسن في هذه الواقعه ذكرروا ان الشافعی رضی الله عنه لما حضر مع العلويین من اليمن و حضر باب الرشید اتفق ان كان ذلك في وهن من الليل فكانوا يدخلون عشره عشره منهم على الرشید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۵۱

جعل يقيم واحداً واحداً منهم ويتكلّم من داخل الستر ويامر بضرب عنقه قال الشافعی رحمه الله تعالى فلما انتهى الامر الى قلت يا امير المؤمنین عبديک و خادمک محمد بن ادريس قال يا غلام اضرب عنقه قلت يا امير المؤمنین کانک اتهمتني بالانحراف عنک و المیل الى العلویة و ساضرب مثلاً في هذا المعنى ما تقول يا امير المؤمنین في رجل له ابنا عم احدهما خلطه بنفسه و اشركه في نسبة و زعم ان ماله حرام عليه الا باذنه و ان ابنته حرام عليه الـا بـتزويجه و الـآخر يزعم انه دونه كالعبد له فهذا الرجل الى ایهـما يمیل فهـذا مثلک و مثل هؤلاء العلويـين فاستعاد الرشید هذا القول ثـلث مـرات و كـنت اعبر عن هذا المعنى بالـفاظ مختلـفة اذـین روایت ظاهرـت

که شافعی رشید را بامیر المؤمنین ملقب ساخته و انحراف را ازو شنیع و فظیع دانسته اطاعت و انقیاد خود برای آن رئیس اهل العنا د ظاهر ساخته و تبری تمام از میل بسوی علویه نموده و ترجیح و تفضیل هارون بر علویه مکررا و موکدا بالفاظ فصیحه مختلفه و عبارات بلیغه متنوعه بیان کرده و هر گاه ازین که رضا بامام باطل و نصب امام بغیر حق در کمال شناعت و فضاعت و قبح و سماجتست تا آنکه صاحب تمہید بتاکید تصریح کرده بکفر کسی که راضی شود بامام باطل و نیز افاده کرده که نصب امام بغیر حق کفرست پس کمال علو مرتبه اسلام و ایمان و ایقان حضرت شافعی و امثال او که خلافت برای بنی العباس ثابت می سازند بهایت وضوح و ظهور می رسد ابو شکور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۵۲

محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السلمی الحنفی در تمہید فی بیان التوحید گفته لو لم يصّح خلافة أبی بکر رضی اللہ عنہ و لا یکون اماما حقا لکان لا یجوز السکوت به و الاغماض منه لأن من رضی بامام باطل فانه یکفر و نیز در تمہید گفته و اما من قال ان الامام لا یجوز الا من اولاد الحسن و الحسین رضی اللہ عنہما و کان یتعلّم من اللہ تعالی او من جبرئیل علیہ السلام قلنا هذا لا یصّح لان الحسن و الحسین رضی اللہ عنہما قد فوّضا الامامة لمعاویة و بایعا معه و لو کان لا یجوز لغيرهما أو بدون اولادهما لکان ذلک خطأ و کفرا منهما لان نصب الامام من غير حق یکون کفرا الخ هفدهم آنکه امارات وضع و کذب و افترا و اختلاق و افعال از هر جانب خلف و امام و یمین و شمال این بهتان صریح الاختلال و عضیهه واضحه الاعتلال و فریهه لائحة الانتحال و تهمت فظیعه الاحیال و دروغ واژگون سراسر محال و بهت مورث انواع وزر و وبال و تخرص موجب اصناف خزی و نکال واضح و نمایان بمثابه که حاجت توضیح و بیان وFACT تشریح و تبیان و ضرورت تامل و امعان ندارد از آنجمله آنکه تقدم خلق عجاجیل ثلاثة بر حضرت آدم و جمیع انبیای سابقین معظم که از منطق و مدلول این کذب معلول مفهوم ارباب علوم می شود صراحة و بداهه مستلزم تفضیل ثلاثة جلیل الفخار بر حضرت آدم و دیگر انبیای اخیار علی نبینا و آله و علیهم السلام ما تتابع اللیل و النهار می باشد و پر ظاهرست که تفضیل اول ثلاثة چه جای ثانی جميل المحامد و ثالث موثر تفضیل و تقریب و محابات و مراعات اقارب مثیرین انواع مفاسد بر احدی از انبیا چه جا تفضیلشان بر جمیع این حضرات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۵۳

سوای افضل کائنات علیه و آله و علیهم آلاف التحیات و التسلیمات از اقبح افتراءات و اشنع اتهامات و اسمج اختلاقات و مخالف اجماع جمیع امت مفخر موجودات صلی اللہ علیه و آله اصحاب الایات و الکرامات هست و هیچ سلمی و متدينی که بوی از اسلام و ایقان بمشام او رسیده کاهی مرتکب اثبات یا تجویز آن نگردیده که آن کفر صریح و الحاد فضیح و زندقه قبیح و تجارت بائزه و جسارت خاسره غیر ریحیست از آنجمله آنکه ثلاثة فرزانه ممتاز تا زمانه دور و دراز در ظلمت بهیم و غسق معترك کفر و انکار و جهل و بوار و عدوان و خسار و طغیان و تبار و خسران و عار و خذلان و عوار و عناد و لداد و مخالفت و مکاشفت و منادات و مبادات و مخاشنت و مشاحت با اسلام و دین و انقیاد برای احکام رب العالمین و اطاعت و امثال سید المرسلین مبتلا بوده‌اند و اگر در باب اول بلا- معول بباب مکابره و مجادله و مجازفه باز کنند و بنای انصاف و حیا و شرم و آزرم بمعادل تجری و تهجم و تهجهن برکنند و او را از ازل موحید و مؤمن و صاحب اسلام و آبی از کفر و سجود اصنام قرار دهنده و کمال اغراق و انهماک و ارتباک خود در افترا و کذب و بهتان فراروی ارباب تنقید و اتقان نهند در سبق کفر ثانی و ثالث که از اجلای بدیهیات و اوضح متواترات و اصرح یقینیات و این مسلماتست کلامی نمی توانند کرد پس کسی که برو ظلمت کفر طاری شده باشد چه قسم ممکنست که قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیای سابقین علی نبینا و آله و علیهم سلام رب العالمین با جناب رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم در یمین عرش مطهر بوده باشد سبحانکَ هذا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۵۴

یقشع منه الجلوود و یتفجر منه الجلمود فلعنة اللہ علی واضعه و قبح اللہ وجه صانعه و قد فعل و لعمرى کون الانوار الثالثة انوارا و

كونهم في الخلق مقدماً على آدم وسائر الانبياء السابقين اعصاراً مع ارتباكم في اشراك الكفر دهوراً واعماراً وحضورهم من بحار اللّدّاد و العناد غماراً و ركوبهم على صهوة الزّندقة و الانكار اعلاناً و اجهاراً و مسيراً لهم في معركتات غusc البوار و التبار ليلاً و نهاراً و ايثارهم بعد الاسلام الظاهري عن مدارح التزال و مداحض القتال فراراً ثم فراراً و نكوصهم و نكولهم و انحيازهم و عدولهم عن الحق مراراً مما يدع اتباعهم و اشياعهم حيارى و ترى الناس سُكاري و ما هُم بِسُكاري از آنجمله آنکه بر ارباب بصیرت و دین بقطع و یقین بلا-ظنّ و تخمين ظاهر و مستینست که آبای ثلاثة میمون ببلاء و شقاء کفر و ضلال و انکار توحید ربّ متعال و عناد سراسر نکال و وبال موصوم و موسوم و مصحوب و مقرون بودند لا يرتاب فيه مرتاب و انبلغ من المبالغة و الجدال مبلغاً لا يبلغ إليه رداء و لا حساب و اگر چه پدر اول اسلام ظاهري آورده طريق انقیاد قسری سپرده لکن بلا شبھه و ارتیاب هر دو پدر ثانی و ثالث والاگهر بحالت کفر و انکار توحید خالق قوى و قدر داخل در کات سقر و واصل مستقر ذات لهب و سعر گردیده‌اند و واضح جسور و مختلف این کذب و زور که از ایمان و ایقان بمراحل قاصیه دور و از خوف و هول مؤاخذه واستهزأ و طعن و تهجین اهل دین و یقین مهجور بوده اصلاح ثلاثة زاهره را اصلاح طاهره و اصول فاخره قرار داده و ظاهرست که اصلاح خشنه

^{٣٥٥} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

منجسه منقدره کفار اشرار و ملحدین فجار را اصلاح طاهره قرار دادن سخنی بس غریب و افترای بس عجیبست و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین کذب صریح و دروغ فضیح نقل کردن داد کمال وقارت دادنست لیکن از اهل سنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلاشه در فضائلشان و اصلاح شنائع اعمالشان چها کذب و افترا که نیاورده‌اند اگر در حق ابایشان چنین کذب صریح بربافتند چه جای شکایتست و ازینجا دینداری و انصاف و عقل و دانشوری کابلی و مخاطب و امثالشان باید دریافت که در حق اصحاب ثلاشه چنین احادیث پر اکاذیب واضحه الوضع ظاهره البطلان را قبول نمایند و بمباہات و افتخار آن را ذکر کنند و آن را معتمد پنداشند و در حق جناب امیر علیه السلام احادیث صحیحه را مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و

و غیر آن موضوع گویند و کذب بحث پندارند و فقیر از ایجاد شاه صاحب این حدیث را و معتبر دانستن آن با وصف اظهار قدر و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجبی ندارم که اوّله این قدر فهم هم ندارند که بامثال چنین امور ظاهریه برستند و ثانیا حافظه هم ندارند که ایشان را اموری که مناط اشکال است محفوظ باشد و ثالثا در تعصّب هم ثابت القدماند توقع انصاف از ایشان پس بعيد و رابعا مطبع نظرشان محض رد استدللات شیعه و توجیه اعتراضات بایشانست خواه حظی از صدق و واقعیت داشته باشد یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نمودند مگر تعجبها از شافعی دارم که چگونه جرات بر روایت چنین خرافت کاذبه نموده و نیز جای فراوان حیرتست که این حجر چگونه آن را معتبر و موافق پنداشته در

صواتع ذکر نموده حال آنکه از افاده خودش در شرح قصیده همزیه ظاهرست که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم است و نیز او را ظاهر نتوان گفت بلکه او بخسست چنانچه آیه شریفه انما المشرکون نجس بر ان دلالت دارد قال فی شرح شعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات و الاباء بعد ذکر الاحادیث الدالله علی کرامه نسبه صلی اللہ علیه و آله و سلم تنبیه لک ان تاخذ من کلام الناظم الْبَذِی علمت ان الاحادیث مصرحه به لفظا فی اکثره و معنی فی کلّه ان آباء النبی صلی اللہ علیه و سلم غیر الانبیاء و امهاته الى آدم و حوا لیس فیهم کافر لان الكافر لا یقال فی حقه انه مختار و لا کریم و لا ظاهر بل نجس كما فی آیة إِنَّمَا الْمُسْرِکُونَ
نجس

وقد صرّحت الأحاديث السابقة بأنهم مختارون وان الاتهامات طاهرات هيجدهم آنکه بعضی از کذایین و مفترین و

نقالین مختلفین از حضرت آبی هریره امام الراکنین الى الجسارة علی الوضع علی سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله اجمعین حدیثی متضمن خلق آبی بکر از نور سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات و خلق ثانی شانی و خطابی طغیانی از نور ابو بکر ظلمانی و خلق امت از نور ثانی عدوانی قالی اطائب عدنانی نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بربافته و لله الحمد و المئنة که جمعی از محققین نقاد تفضیح و تقيیح این کذب ارباب عناد با بلغ وجوه و اوضاع طرق فرموده‌اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین و امام المنقدین بعد ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطلست و ذهبی ارشاد کرده

^{٣٥٧} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

که آن کذبست و سیوطی علّامه علی الاطلاق و ابن العراق و تلمیذ او رحمه اللّه با وفاق آن را در موضوعات و مفتریات ارباب کذب و اختلاق داخل ساخته‌اند سیوطی در ذیل الموضوعات گفته

ابو نعيم في امالية حدثنا محمد بن عمرو بن زيد إملاء حدثنا احمد بن يوسف حدثنا ابو شعيب صالح بن زياد حدثنا احمد بن يوسف المنخي حدثنا ابو شعيب السوسي عن الهيثم بن جميل عن المقبرى عن أبي هريرة مرفوعا خلقنى الله من نوره و خلق أبا يكرا من نورى و خلق عمر من نور أبي يكر و خلق مني من نور عمر و عمر سراج اهل الجنّة

قال أبو نعيم هذا باطل أبو معشر و أبو شعيب متروكون وقال في الميزان هذا خبر كذب ما حدث به واحد من الثالثة وإنما الآفة عندى فيه المنجى لا يعرف وشيخ رحمة الله در مختصر تنزيه الشريعة كفته

خلقنى الله من نوره و خلق أبا بكر من نوري و خلق عمر من نور أبي بكر و خلق امّتى من نور عمر و عمر سراج اهل الجنّة نع اى رواه
ابو نعيم في اماليه عن أبي هريرة

و قال هذا باطل وقال الذهبي هذا كذب و هر گاه حسب افادات ائمه ثقات را عالي درجات خبر خلق أبي بكر از نور جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم باطل و كذب و زور باشد بودن ثلاثة انوار بر يمين عرش با افتراق بنور سرور مرسلان صلی الله عليه و آله ما اختلف الملوان نيز بالاولى محض كذب و بهتان و مجازفت و عدوان باشد و الحمد لله المنان الحنان على ظهور خزى اهل الافتراء و الشنآن و وضوح بوار تجارة اصحاب الخسروان

^{٣٥٨} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص :

و الخذلان والله الموفق و هو المستعان پس نمی دانم که کابلی جسور و مخاطب فخور چرا این کذب و زور را بمعارضه حدیث نور مذکور و مسطور ننمودند که انفع بود در فضیلت ارباب جور و قصور و ادخل بود در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در ان فضیلت جانب امیر المؤمنین عليه السلام اصلا و راسا غیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات استحیا کرده باشند و از تفضیح خوفی نموده که علمای ثقات آن را باطل و کذب گفته اند لیکن غلط گفتم استحیا را کابلی رئیس المتحدلقین و مخاطب امام المستکبرین در خواب هم ندیده اند و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از ایراد و تصدیق حدیث ما صَلَّى اللَّهُ فِيْ صَدْرِيْ شَيْئًا لَّخَ

و امثال آن بوضوح پیوسته که اسلام‌فشنان امثال این احادیث را از اقبع موضوعات و انموده‌اند و شاه‌صاحب از کمال وفاحت آن را بمقابله شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و جزافات ارباب افتقاء را که اسلاف و اخلاف سیه تنصیص بر وضع آن فرموده‌اند از مناقب خلفاً شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالباً است که بنظر مخاطب جلیل الفخار و کابلی عمدۃ الاخبار این کذب سراسر شناسار و فریه ظاهره العوار نرسیده والا طنی کشح و اعراض و صفح و غضّ بصر و قطع نظر ازین زور مستهجن مستنکر نمی‌فرمودند مگر نمی‌بینی که صاحب فصل الخطاب از عمدۃ متصوفین والا نصاب و موصوف بترك تعصب و تصلب او شاب و معروف بتسلیم و انقیاد برای حق مستطاب و مهاجرت و متارکت حمایت ذمار متعنتین اقشاب این کذب دور از قیاس و حساب برای اثبات فضل شیخین عمدۃ الانجواب نقل کرده پا به وفاحت و جسارت و جلاعت و صفات را بمرتبه بس منیع و رفیع

رسانیده خود را از متكلمين معسّفين و مناظرين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۵۹

متصلفين هم بالاتر گردانیده چنانچه در كتاب مذكور می فرماید

فی فردوس الاخبار ابن عباس رضی الله عنهم عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال ان الله عز و جل خلقنی من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من نور أبي بکر و خلق المؤمنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهم

تایید آن روایت بحثیت «ان الاروح جنود مجندة» و جوابش

قوله و مؤید این روایت حديث دیگر هم است که مشهور است

ان الاروح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلاف و ما تناکر منها اختلف

اقول کابلي عمه المسوّلين رئيس الملمعين و امام المتنطعين و مقتدى المتعقين بعد ايراد روایت مهین سراسر توهین مشتمل بر تقدم خلق ثلا_ثه متغلّبين بر حضرت آدم علی نبیتنا و آله و علیه و سائر الانبياء سلام رب العالمين بر محض دعوى عدم احتجاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت شود اكتفا و اقتصار نموده تطويل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استهزء و سخریه اولی الافهم دانسته طی کشح و کبح عنان از اسهاب بيان اولی و انسب پنداشته لكن مخاطب نحریر بمزيد تحذق و ترعرع اكتفا را بر ایراد این خبر مستبعش اهل نظر کافی و بسند و موجب ظهور عجز و قصور و وضوح حسور و فتور نزد اصحاب رای بلند انگاشته ناچار قلم زرین رقم را در مضمار ایراد بعض زیادات و اضافه نبذی از منکرات و اقحام بعض معجبات و ایراد بعض مطربات که همه آن دلائل زاهره بر مزيد حسن و فهم و کیاست و غایت وقت نظر و فطانت و نهايت ذکا و رزانت و اقصای علو حدس و متانت مخاطب عالی دیانتست جولان داده و حقیر هدم و ثلم اركان و قطع و صرم اغصان و جزو خرم افنان ان زیادات واهیه البیان بابلغ طرق و اوضح بيان بحمد الله المنان الحنان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۰

المستعان می نمایم و بنقض و رض و قض و قض ان حرف بحرف بحیث لا یعتلچ فیه ریب لاحد من ارباب الفهم و الظرف می گرایم

پس باید دانست که دعوى تایید

حديث الاروح جنود مجندة

برای روایت فضیلت خشب مسنده دلائل مسدّده که همه آن صوارم مهندّه و قواضب محدّده برای قطع و استیصال اصل و فرع این قریه مشرّده است ظاهر گردیده از عجائب افادات و غرائب توهمات و بداعن تهجهسانست زیرا که در روایت مصنوعه و حکایت موضوعه تقدم خلق ثلا_ثه عالی نزاد بر حضرت آدم علی نبیتنا و آله و علیه سلام رب العباد حسب ایراد کابلي شدید الاحتداد و مخاطب نقاد مذکور است و پر ظاهر است که درین حديث مشهور که مخاطب صدر الصدور تایید آن برای این کذب و زور دعوى نموده اثری از تقدم ثلا_ثه عجیبه الخلق لا منطقا و لا مفهوما غير مذکور و عدم دلالت آن بر تقدم خلق متقدّصین قمیص خلافت کاسده النور بوجه من الوجوه و لو بالایماء و الاشعار الغیر الخالی من القصور در کمال وضوح و ظهور وبالقطع فقدان تعارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تغاير و تنافر و اختلاف این حديث با این جزاف صریح الاعتراض بر ارباب امعان و انصاف غير مستور زیرا که مدلول این حديث حسب افادات علمای شراح و مفسّرین احادیث بیان صراح آنست که ارواح در اول خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقت در صفات و مخالفت در ان مخلوق شده و اجساد این ارواح در دار دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل می کند بر حسب خلقت خود پس خیر دوست می دارد اختيار را و شریر محبت می کند اشرار را و این هذا من التقدم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۱

على خلق احد من الانبياء والوصياء فضلا عن التقدم على خلق آدم و جميع الرسل الاصفياء سوى خاتم الانبياء صلی اللہ علیہ وآلہ النبیاء ما اتصل الرواح بالغداة شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکاة گفته
قوله الا رواح جنود مجندۃ فما تعارف منها ایتلاف و ما تناکر اختلاف

الجند جمع جند و مجند مجمعٌ مجندةً على نحو قناطير مقتصرةٍ وفيه دليل على أن الأرواح ليست باعراض وعلى أنها كانت موجودة قبل الأجسام ولا يلزم من ذلك قدمها لكن يبطل القول بخلقها بعد تمام البدن وتسويته الا ان يراد بخلقها قبل البدن تقديرها كذلك وهو مخالف لظاهر الحديث جداً بل قد جاء في الحديث خلقت الأرواح قبل الأجساد بالفَيْ عام

و على انها خلقت فى اول خلقتها على قسمين من اى تلاف و اختلاف باعتبار موافقة في الصيغات و مخالفه فيها و ان الاجساد التي فيها الارواح تلتقي في الدنيا فتأتى الاختلاف و تختلف على حسب ما خلقت عليه فالخير يحب الاخيار و الشرير يحب الاشرار و ان عرض عارض يقتضى خلاف ذلك فالمال إليه مما تعارف منها قبل التعلق بالاجساد اى تلاف بعده كمن فقد أليفه ثم اتصل به و ما تناكر قبله اختلف بعده و هذا التعارف و التناكر الهامات من الله من غير اشعار منهم بالسابقة پس عجب آنست که مخاطب عمید در اینجا تبرّج و خروج از تقليد کابلی و حید اختیار کرده بمحض دعوی تایید حدیث تجنید برای این کذب غیر سدید گرویده و اصلا بر سر بیان و حجه

^{٣٦٢} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

تایید و لو بالایماء و الاشارة و اضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و بکف لسان و عطف عنان از توضیح و بیان احیی من البکر المستوره فی الخدور و اعی من باقل المشهور بالعی و القصور و الموصوم بالحصر و الحسور گردیده و ظاهرا غرض مخاطب ازین تایید آنست که ازین حدیث مشهور ثابت می شود که ایتلاف عالم اشباح دلیل تعارف در عالم ارواح است و تعارف ارواح مستلزم انس است که ارواح با هم باشند و چون حضرات ثلاثة عالی تبار شعار ایتلاف و دثار موافقت سرور اخبار صلی اللہ علیه و آلہ الاطهار در برداشتند لابد که ارواح ثلاثة جلیل الارتیاح عظیم الانشراح با روح جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ با هم باشند و هر گاه ارواح اینها با روح آن حضرت بهم باشد لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان و هوان و فظاعت ارواح اینها با روح آن حضرت پر ظاهرست و صدور امثال چنین هفووات از مدعیان علم و تبحر بس بعيد و از آنجا که این تحقیق اینیق بشاعت این وهم و خیال پر ظاهرست و بخصوص بفکر دقیق مخاطب افیقست مشتمل بر اعجب عجائب و اغرب غرائب می باشد پر ظاهرست که اگر مجذد ایتلاف با جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و سلم در دار دنیا دلالت بر تقدم خلق بر حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آلہ علیهم السیلام و همراه بودن شخص موتلف با جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و الله و سلم در حجب قدس نماید لازم آید که جمیع صحابه حتی عمر و بن عاص الجانی و معاویه الشانی و مغیره الرانی که حسب افادات سینیه ایتلاف تمام با سرورا نام صلی اللہ علیه و آلہ الكرام داشتند بلکه سائر مسلمین و مؤمنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آن حضرت دارند قبل حضرت آدم

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٦٣

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روبروی حق تعالیٰ جا گرفته و بطلا نه ظاهر عنده اهل الایمان و الایقان غنی عن اقامه الشاهد و البرهان و الله الموفق و هو المستعان و الصافن من زلل الافهام و عثار الاذهان و نیز ظاهرست که اگر فظ غلیظ عدم تناکر و تنافر و ایثار تعارف و تناصر در عالم ارواح با روح سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار می داشت و مثل آن حضرت معاذ الله نوری از انوار و صاحب قرب و جبار قدس پروردگار می بود هرگز در دار دنیا بشدت عداوت و مناویت عناد و معادات و اقصای لداد و مخاشنت و مبادات با سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات و لوقت قبل الاسلام ظاهری نمی ورزید و از غایت وفاحت و جسارت و خسارت قصد قتل و اغتیال سرور انبیاء اقبال

صلی اللہ علیہ و آله با اختلاف النہر واللیال و تکرار الغدایا و الاصال نمی کرد حال آنکه این معنی بروایات جهابذہ حذاق و ماہرین معروفین بالکمال فی الآفاق ثابت و محققست والد ماجد مخاطب در ازالۃ الخفا گفته عن انس قال خرج عمر متقلماً بالسیف فلکیه رجل من بنی زهرة فقال له این تعمد يا عمر قال اريد ان اقتل محمداً قال و كيف تامن من بنی هاشم و بنی زهرة فقال له عمر ما اراك الا قد صبوت و تركت دینک قال أ فلا ادلک على العجب ان اختك و ختنک قد صبوا و تركا دینک فمشی عمر ذاماً حتى اتاهما و عندهما حباب فلما سمع حباب بحس عمر تواری فی البيت فدخل عليهما فقال ما هذه الهیمنة التي سمعتها عندكم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۴

و كانوا يقررون طه فقالوا ما عدا حدیثنا به قال فلعلکما قد صبوما فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دینک فوثب عمر على ختنه فوطه وطأ شدیدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحه بيده فدمى وجهها الخ و نيز در ازالۃ الخفا گفته عن الزهری قال كان عمر بن الخطاب شدیدا على رسول الله صلی الله علیه و سلم فانطلق حتى دنا من رسول الله صلی الله علیه و سلم الخ و محمد بن حبیب بغدادی در کتاب منمق که در اخبار قریش تصنیف نموده و فقیر نسخه عتیقه آن در حدیده وقت رجوع از حج بیت الله الحرام و زیارت سرور انانم و ائمه بقیع علیه و علیهم آلاف التحیة و السلام خرید نمودم گفته ابراهیم بن المنذر بن عبد الله الحزامی قال حدّثني عمر بن أبي بكر المولى عن سعید بن عبد الحمید عن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب عن ایه قال كان من حديث الحرب التي كانت بين عدى بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن حذيفة بن غانم كان من رجال قریش في الجاهلية و كان يوازن عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غیله رسول الله صلی الله علیه و سلم و معاداته فاکرم الله عمر بما اکرمہ من الاسلام و استجاب فيه دعوه نبیه علیه السلام و اعزّ به دینه و ابطا ابو الجهم عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ و ابن هشام در سیرت خود که مختصر سیرت ابن اسحاق است گفته قال ابن اسحاق و كان اسلام عمر فيما بلغنى ان اخته فاطمة بنت الخطاب و كانت عند سعید بن زید بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۵

زید بن عمرو بن نفیل و كانت قد اسلمت و اسلم زوجها سعید بن زید و هما مستخفیان باسلامهما من عمرو كان نعیم بن عبد الله النحام رجل من قومه من بنی عدى بن كعب قد اسلم و كان ايضاً يستخفی باسلامه فرقاً من قومه و كان خباب بن الارت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب يقرؤها القرآن فخرج عمر يوماً متوضحاً بسيفه ي يريد رسول الله صلی الله علیه و سلم و رهطاً من اصحابه قد ذکروا له انهم قد اجتمعوا في بیت عند الصیفا و هم قریب من اربعین ما بين رجال و نساء و مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عمّه حمزه بن عبد المطلب و ابو بکر بن أبي قحافة الصدیق و على بن أبي طالب في رجال من المسلمين من کان اقام مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بمکه و لم یخرج فیمن خرج الى ارض الحبشة فلقيه نعیم بن عبد الله فقال له این ترید يا عمر قال اريد محمداً هذا الصابی الذي فرق امر قریش و سفه احلامها و عاب دینها و سبّ آلهتها فاقتله فقال له نعیم و الله لقد غرتک نفسک من نفسک يا عمر أ ترى بنی عبد مناف تارکیک تمشی على الارض وقد قتلت محمداً صلی الله علیه و سلم أ فلا ترجع الى اهل بیتك فتقیم امرهم قال فای اهل بیتی قال ختنک و ابن عمک سعید بن زید بن عمرو و اختك فاطمة بنت الخطاب فقد و الله اسلماً و تابعاً محمداً علی دینه فعلىک بهما و نيز ابن هشام و در سیرت خود گفته قال ابن اسحاق فحدّثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۶

بن عیاش بن أبي رییعہ عن عبد العزیز بن عامر بن رییعہ عن أمّه أم عبد الله بنت أبي خیثمه قالت و الله انا لترجل الى ارض الحبشة و قد ذهب عامر في بعض حاجاتنا إذا قبل عمر بن الخطاب حتى وقف على و هو على شرکه قالت و كما نلقی منه البلاء اذی لنا و شدّة علينا قالت انه الانطلاق يا أم عبد الله قالت فقلت نعم و الله لنخرجن في ارض الله آذیتمونا و قهرتمونا حتى يجعل الله لنا فرجاً قالت فقال صحکم الله ورأیت له رقة لم اکن اراها ثم انصرف وقد احزنه فيما ارى خروجنا قالت فجاء عامر بحاجته تلك فقلت يا

ابا عبد الله لو رایت عمر آنفا و رقته و حزنه علينا قال أطمعت في اسلامه قالت قلت نعم قال لا يسلم الذي رأيت حتى يسلم حمار الخطاب قال ياسا منه لما كان يرى من غلظته و قسوته عن الاسلام پس در عقل کدام عاقل راست می آید که کسی که در عالم ارواح با حضرت رسالت ما ب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تعارف داشته تصدیق کننده رسالت و نبوت آن جناب باشد و نیز باین مرتبه رفیعه و فضیلت سینه ممتاز باشد که قبل خلق حضرت آدم بجهت اظهار کرامت و بزرگی او را پیدا کنند او یا جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در یمین عرش مطهر جا دهنده متلوث باوساخ متقدره چنین حقد و شنان و کفر و عدوان گردد که مرتكب اساءت ادب در تلقیب آن حضرت شود و قصد قتل آن جناب نماید فلا حول و لا قوہ الا بالله و استعیذ بالله من استهواه الشیطان على قلب الانسان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۷

و جعله اعمى لا يبصر و اصم لا يسمع فيصير مبهوتا كالمحظوظ الجيران و لنعم ما افاد في الحجج الباهرة في جواب هذه الفقرة القصيرة القاصرة الصادرة من المخاطب الحاوي للفضائل الفاخرة و
Hadith ar-Rawāḥ Jannat Mağnīda al-İḥrām

مطلقا تایید روایت موضوعه مذکوره نمی کند چه اگر روح عمری و اخوان او با روح نبوی در عالم ارواح با هم تعارف و ایتلاف می داشتند عمر بن الخطاب بعد بعثت آن حضرت صلی اللہ علیہ و سلم تا شش سال در صدد ازراء و ایذاء آن حضرت علیہ و آلہ و الصیلوة و السیلام مانند ابو جهل از اقران شقاویت اقتران گوی سبقت نمی برد و چون بخوف دعای بدانجناب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در ظاهر به ربقة اسلام داخل شده باز زبان طعن بر اقوال و افعال آن سرور علیہ و آلہ الصلوۃ و السیلام نمی گشاد و در مضائق پیکار آن اختیار صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را تنها گذاشته عار فرار برقرار اختیار نمی کرد ظهور این امور ازو و امثال او دلیل کمال مباینت و منافرت در ان عالمست انتهی

دلالت حدیث نور

وجوه دلالت حدیث نور بر امامت امیر المؤمنین (ع)

جواب نقی دلالت حدیث نور بر امامت امیر المؤمنین علیہ السلام

قوله و بعد اللتیا و التی دلالت بر مطلوب ندارد اقول کابلی عمدۃ الکبراء با وجود آن همه جور و جفا و مهاجرت انصاف و وفا و متارکت آزرم و حیا و مخالفت ولا و صفا و ایثار تبختر و تنطع و تعمق سراپا خطأ و ابداع غرائب مکابرات و مجازفات جالبه انواع طعن و استهزا جسارت بر منع دلالت این حدیث شریف بر مدعای نموده اکتفا بر محض قدح و جرح و معارضه آن با روایت شافعیه غیر واقعیه و دعوی عدم احتجاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت هم شود فرموده لكن مخاطب عمدۃ الأعیان و الحذاق بسبب مزید انهمک و مبالغه و اغراق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۸

در مخالفت شفاقت و مخالفت وفاق حتما و جزما نقی دلالت این حدیث شریف بر مدعای نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر مکابرت می پیماید و بلا خوف و هراس از مؤاخذه و طعن و تشنج محققین جلالت اساس بغرض اکثار تخدیع و وسوس و ایقاع اشیاه ناس در اشتباہ و التباس و ترویح روح اول من قاس در مقام نقی دلالت می فرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمی شود و برین تعلیل و معلل معلوم و نفی و ابطال مدخول و جحد مذموم و مرذول و اجتنرا

و اعتدای نامقبول و تعسف و تصلب نامعقول و هزل مستاصل اساس فضل بیکار و فضول اکتفا نفرموده طالب می‌شود بیان ملازمت را درین هر دو امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آن حضرت بلا فصل بوجهی که غبار منع بر ان ننشیند و بسبب مزید انهمانک در انکار سراسر خسار اقتناع و اقتصار بر اثارت قطار و غبار منع صریح البوار نفرموده بمزید مجانب از عناد و لداد و عدم استحیا از تشنج نقاد و فرط شغف و و له باطل فضل و صی سرور انبیای امجاد صلی اللہ علیه و آله الی یوم التناد لفظ مکرر صریح الهذر و دونه خرط القتاد که سابقاً عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه حواله قلم زرین رقم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات اربعه مسوقه برای ترویج ارواح ثلاثة و رابعهم معاویة الغاویة در کمال وهن و بطلان و نهایت رکاکت و سخافت آن روشن و عیان و دلالت حدیث شریف بر مدعاعاً نهایت مستنیر و مستغنى از بیان و استلزم اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور نبوی وجوب امامت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۶۹

انحضرت را بلا-فصل باقصای مرتبه واضح و ظاهر و لائح و باهرست و بر ملازمت بین الامرين هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهیم قصد برانگیختن آن و گسیختن سلسله انصاف و ایقان بسبب آن نموده نمی‌نشیند و هیچ عاقلی متدين و منصفی متاثم و متذبری متخرج ریب و شبھه در ان نمی‌گریند و هر کسی که نفحات متازجه اعتبار و استبصرار بمشام او رسیده و از هار تفحص اخبار و آثار سرور اخیار صلی اللہ علیه و آله الاطهار و استسعاد بملاحظه و مطالعه افادات علمای کبار و محققوین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعاعاً از اوضح جلیات و این قطعیات و اجلای بدیهیات و اصرح اولیات و اظهر یقینیات می‌بیند و هر کسی که پاره از شرم و آزرم و حیا و اندک خوف از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلاً عن العلماء داشته باشد و امن برد و ابطال این دلالت صریحة البداهه بینه الصراحة نمی‌چیند و لله الحمد و المنه که دلالت حدیث شریف بر امامت حقه بلا فصل بوجوه سدیده مسلمه اهل فضل و ادلہ ظاهره موجعه قلوب اصحاب کید و محل و براهین محکمه مولمه صدور ارباب اعتساف رذل و شواهد حصیفه صریحة الاتقان و الجزل ظاهر و باهرست

وجه اول: تصريح خلاف امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث نور

وجه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف تصريح بخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و این نصّ صریح را اکابر ائمه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده‌اند و عبارات این حضرات اگر چه سابقاً گذشته لکن درین مقام به هیأت اجتماعی مذکور می‌شود ابو الحسن علی بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۷۰

امیر المؤمنین علیه السلام گفته

قوله علیه السلام کنت انا و علی نورا بین یدی اللہ اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه اللہ قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلی الاخباری قال حدثنا علی بن محمد العدوی السمساطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا بن احمد قال حدثنا المقدم العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زادان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمدًا صلی اللہ علیه و سلم يقول کنت انا و علی نورا بین یدی اللہ عز و جل یسیح اللہ ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق اللہ آدم بالف عام فلما خلق اللہ آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة

و شیرویه بن شهردار دیلمی در فردوس الاخبار فرموده

عن سلمان الفارسي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و على من نور واحد قبل ان يخلق آدم باربعه الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي على الخلافة

و حموینی در فرائد السلطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده

عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خلقت انا و علي بن أبي طالب من نور عن يمين العرش نسبح الله و نقدسه من قبل ان يخلق الله عز و جل آدم باربعه

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٧١

عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الى اصلاب الرجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب و قسمنا نصفين فجعل النصف في صلب أبي عبد الله و جعل النصف في صلب عمّي أبي طالب فخلقت من ذلك النصف خلق على من النصف الآخر و اشتق الله تعالى من اسمائه اسماء فالله عز و جل المحمود وانا محمد والله الاعلى و اخرى على و الله فاطر و ابنتي فاطمة و انه حسن و ابني الحسن و الحسين و كان اسمى فى الرسالة و النبوة و كان اسمه فى الخلافة و الشجاعة فانا رسول الله و على سيف الله و سيد على همدانى شيخ اجازه والد مخاطب لا ثانى در كتاب مودة القربى مى فرماید المودة الثامنة فى ان رسول الله صلی الله عليه وسلم و علیا من نور واحد و فيما اعطى على من الخصائص ما لم يعط احد من العالمين و بعد ذكر بعض فضائل آن حضرت مى فرماید عن سلمان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم خلقت انا و على من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم يزل فى شيء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب ففى النبوة و فى على الخلافة

و سید علی همدانی در کتاب روضه الفردوس گفته الباب الثالث عشر ما

روى عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت أنا و علي من نور واحد قبل أن يخلق الله آدم باربعه ألف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٧٢

فلم ينزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي على الخلافة

صاحب فضل ممتاز و حائز مقامات رفيعه دور و دراز و عارف حقائق راز و نياز سيد محمد گيسودراز تصريح را بخلافت جناب امير المؤمنين بقطع و يقين ثابت فرموده و استدلال و احتجاج با آن ارغاما لآناف اهل الانكار و الضلال نموده در كتاب اسمار در سمر هفتاد و هفتم گفته بيشر جبريل بصورت دحیه کلبي از غيب برسول الله صلي الله عليه و سلم شاهد شدی نه اين چنین بود که از صورت خود گشتي بدین صورت شدی و نه اين بود که اين صورت غير آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است على الاطلاق اين سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد ميدان و چنین هم می گويند که جبريل ع عقل محمدست که صورتی متمثل کردي و وضع اشياء مواضعها واقع شدی هر چند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقليست نفي فلك افلاك عقل كل اينجا باید شايد ترا ظفری بدان بود و نظری بر ان داري بسيار اسرار در فهم تو آيد همين که خلقت انا و علی من نور واحد

هم ازینجاست که علی اخ نبی است آخی بین کل نوعین و شکلین همین معنی داشت ففی النبوة و فيه الخلافة همین اشارت کرد و انت منی کهارون من موسی

همین فقه را حدیث می کند کلامنا اشاره و عند من فهم عباره و احمد بن ابراهیم در جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله

آدم رک ذلک النور

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٧٣

فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله فی النبؤة و فی علی الخلافة
و شیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل گفته الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله وجهه
من نور واحد و کونه خلیفه

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكتها في صلب آدم فساقها حتى قسمها جزئين فجعل جزءا في صلب عبد الله وجزءا في صلب أبي طالب فاخرجني نبيا وخرج عليا وصيانته رواه أبو الحسن المغازلي الشافعى في المناقب وعن سلمان قال سمعت حبيبي محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت أنا وعلى نورا بين يدي الله عز وجل يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم ينزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي على الخلافة رواه أبو الحسن المغازلي من صحاح الاخبار
اقول ففي النبوة أى ختم النبوة و

ای ختم الخلافه کما کان صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبؤہ کذلک کان کرم اللہ وجہه خاتم الخلافه و ظاهرست که تاویل هروی نص خلافت را بختم خلافت هراء ممحض و مراء بحثست که تقدیر لفظی بلا- دلیل ممحض تلمیع و تسوییست با آنکه اگر مراد این باشد که آن جناب خاتم خلافت بیواسطه بود ضرری ندارد زیرا که خلفای انبیاء سابقین که بیواسطه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٧٤

خلفاء انبیاء علیهم السلام می بودند بلا شبهه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خاتم ایشانست و دیگر ائمه علیهم السلام که بعد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند بیواسطه خلفای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم نبودند بلکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در میان ایشان فاصل و متوسط بود

وجه دوم: تصریح بوصایت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث نور

وجه دوم آنکه جمعی از اساطین اعاظم و شیوخ افاحم سنه در جمله از طرق این حدیث شریف تصریح بوصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کردند در کتاب المناق گفته

خبرنی ابو غالب محمد بن احمد بن سهل التّحوى اخربنا ابو عبد الله محمد بن علی بن مهدي السقطی الواسطی املاء قال اخربنا احمد بن علی القواریری الواسطی نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصفانا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز عن أبي الزبیر عن جابر بن عبد الله عن النّبی صلی اللّه علیہ وسلم قال انَّ اللّه عزٌ و جلٌ انزَل قطعه من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین جزء فی صلب عبد الله و جزء فی صلب أبي طالب فاخرجنی نیتا و اخرجنی علیتا و صلیا

و احمد بن محمد الحافى الحسيني الشافعى در تبر مذاب فى بيان ترتيب الاصحاب بعد نقل حديثى از مسنند احمد بن حنبل و مناقف حناب امیر المؤمنین عليه السلام تصنیف او گفته و

روي ايضاً في الكتاين المذكورين يعني المسند والمناقب أنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قالَ كُنْتُ إِنَا وَعَلَيْنَا نُورٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

قسم ذلك فيه وجعل ذلك جزئين فجزءانا وجزء على وزاد صاحب كتاب الفردوس ثم انتقلنا حتى صرنا في عبد المطلب و كان له النبوة ولعله الله الصفة

و بدیهی اول است که مراد از لفظ وصایت حسب تبار وصایت عامه است که مراد خلاف و امامتست و تاویل آن بوصایت جزئیه ناقصه مثل تاویل متعضیین اهل کتاب است نصوص نبوت جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ و الہ اجمعین را بمطلق ارتفاع و علو مرتبه ظاهریه با نبوت خاصه عرب و چنانچه بطلان این تاویل علیل که محض اضلال و تسویل است ظاهر است همچنین کمال شناخت تاویل وصایت وصی بر حق بوصایت جزئیه ناقصه غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و الہ و سلم وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را با نبوت خود دلیل صریح است بر آنکه این وصایت وصایت عامه است که مرتبیست بس عظیم و منزلتیست نهایت فخیم و تالی رتبه نبوست چنانچه نبوت آن حضرت متفرع است بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام متفرع است بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن و ظاهر است که تفرع وصایت جزئیه ناقصه بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن با نبوت سرور انام صلی اللہ علیہ و الہ الكرام نهایت رکیک و مستبشع است پس هیچ عاقلی بعد لحاظ این تفرع و مقابله صریح ابا از التزام حمل وصایت بر وصایت عامه که مراد

مرادف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٧٦

امامت مطلقه و خلافت عامه است نمی تواند کرد و لله الحمد على ذلك

وجه سوم: افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به تقدیم تسیح نور آنحضرت به تسیح انبیاء

وجه سوم آنکه از ملاحظه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع و تطبيق آن واضح و ظاهرست که نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام در وقت اتحاد آن بنور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و بودن آن پیش خدای عز و جل در یمن عرش بتسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید حق سبحانه و تعالی مشغول بود چنانچه در روایتی که ابن عبد البر در بهجه المجالس نقل کرده مذکورست

خلقنا انا و علي من نور واحد يسبح الله تعالى يمنه العرش

و در حدیثی که ابوالحسن بن المغازلی در کتاب المناقب باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده مذکور است

كنت أنا و علي نورا بين يدي الله عز و جل يسیح الله ذلك التور و يقدسه

و این روایت را محمد واعظ هروی هم در ریاض الفضائل از ابن المغازلی نقل نموده و در حدیثی که ابن المغازلی باسناد خود از حضرت آیه ذر روایت کرده مذکور است

حضرت آبی ذر روایت کرده مذکور است

كنت أنا و على نورا عن يمين العرش يسبح الله ذلك النور و يقدسه

و در روایتی که دیلمی در کتاب فردوس الاخبار آورده واردست

كنت أنا و على نورا بين يدي الله مطينا يسبح الله و يقدسه

و در حدیثی که عاصمی باسناد خود از انس بن مالک روایت نموده ماژورست

خلقت انا و علی بن أبي طالب من نور واحد يسبح الله عز و جل في بمنه العرش

و در روایتی که نظری در کتاب الخصائص آورده مذکورست

خلقنا انا و علي بن أبي طالب من نور عن يمين العرش يسبح الله و يقدسه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٧٩

للله تعالى و النبي صلی الله عليه وسلم هو الذي سنّ لنا ذلك و دعانا إليه و هدانا له باذن الله تعالى و توفيقه و قد قال صلی الله عليه وسلم من سنّ سنة حسنة فله أجرها و اجر من عمل بها إلى يوم القيمة و من سنّ سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها إلى يوم القيمة

وقال صلی الله عليه وسلم من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من يتبعه لا ينقص ذلك من أجورهم شيئاً و من دعا إلى ضلاله كان عليه من الأثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً

والآحاديث الصحيحة في ذلك كثيرة مشهورة فكل أجر حصل للشهيد حصل للنبي صلی الله عليه وسلم مثله و الحيوة أجر فيحصل للنبي صلی الله عليه وسلم مثلها زيادة على ماله صلی الله عليه وسلم من الأجر الخاص من نفسه على هدايته للمهتدى و على ماله من الأجر على حسناته الخاصة من الأعمال و المعرف و الاحوال التي لا تصل جميع الامة الى عرف نشرها و لا يبلغون معشار عشرها و هكذا نقول ان جميع حسناتنا و اعمالنا الصالحة و عبادات كل مسلم مسطر في صحائف نبينا صلی الله عليه وسلم زيادة على ماله من الأجر و يحصل له صلی الله عليه وسلم من الأجر اضعاف مضاعفة لا يحصرها الا الله تعالى و يقصر العقل عن ادراكه فان كل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٨٠

شهيد و عامل إلى يوم القيمة يحصل له أجر و يتجدد لشيخه في الهدایة مثل ذلك الأجر و لشيخ شيخه مثله و لشيخ اربعه و للرابع ثمانية و هكذا يضعف في كل مرتبة الأجر الحاصلة إلى ان تنتهي إلى النبي صلی الله عليه وسلم فإذا فرضت المراتب عشرة بعد النبي صلی الله عليه وسلم كان النبي صلی الله عليه وسلم من الأجر الف و اربعه و عشرون فإذا اهتدى بالعاشر حادى عشر صار أجر النبي صلی الله عليه وسلم الفين و ثمانية و اربعين و هكذا كلما ازداد واحد يتضاعف ما قبله ابدا إلى يوم القيمة وهذا امر لا يحصرها الا الله تعالى و يقصر العقل عن كنه حققه فكيف إذا اخذ مع كثرة الصحابة و كثرة التابعين و كثرة المسلمين في كل عصر فكل واحد من الصحابة يحصل له بعد الأجر التي يترتب على فعله إلى يوم القيمة و كل ما يحصل لجميع الصحابة حاصل بحملته للنبي صلی الله عليه وسلم وبهذا يظهر رجحان السلف على الخلف فإنه كلما ازداد الخلف ازداد أجر السلف و يتضاعف بالطريق الذي تبهنا عليه و من تأمّل هذا المعنى و رزق التوفيق انبثت همته إلى التعليم و رغب في النشر ليتضاعف اجره في حياته و بعد موته على الدّوام و يكف عن احداث البدع و المظالم من المكوس و غيرها فإنّها يتضاعف عليه بالطريق التي ذكرناها مadam يعمل بها فيتأمل المسلم هذا المعنى و سعاده الهدى الى الخير و شقاوة الداعي الى الشر ازین عبارت سراسر متانت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٨١

بووضوح می رسد که بمودای حدیث شریف

من سن سنّة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها إلى يوم القيمة و دیگر احادیث صحیحه کثیره اجر همه شهداء با احترام و صحابه کرام بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم که سنت سنته اعمال صالحه و عبادات و حصول اجر ان از مکون کائنات بسبب هدایت آن جنابست می رسد بلکه بهمین وجه متین تمامی حسنات و اعمال صالحه و عبادات رابجه هر مسلم در صحائف آن جناب مرقوم و مسطورست و چون نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام که با نور آن حضرت متحد بوده تسبیح و تقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم عليه السلام و دیگر انبیاء و جميع امم می کرد لا محاله اجر تسبیح و تقدیس جميع ائمماً الى يوم القيام در جرید و حسنات آن جناب هم ثبت خواهد شد و این مکرمت رائعه و منقبت ناصعه است که عقل از ادراک فضل آن قاصر و ذهن در بلوغ کنه آن خاس و سعید کازروني در منتqi گفته

عن ابن عباس عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال كنت نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق الله عز وجل آدم بالفی عام يسبیح فتسبح الملائكة بتسبیحه فلما خلق الله تعالى آدم القى ذلك النور في صلبه فقال صلی الله عليه وسلم فاهبطي الله تعالى الى الأرض

فى صلب آدم و جعلنى فى صلب نوح و قذفى فى صلب ابراهيم ثم لم يزل تعالى ينقلنى من الاصلاب الكريمة و الارحام الطاهرة
حتى اخر جنى بين ابوى لم يتقيا على سفاح قط
و دياربكرى در خميس گفته

^{٣٨٢} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص:

انه قال كنت نورا بين يدي الله قبل ان يخلق الله عز و جل آدم بالفى عام يسبح ذلك النور و تسجع الملائكة بتسببيه فلما خلق الله آدم القى ذلك النور فى صلبه فقال رسول الله صللى الله عليه وسلم فاهبطنى الله الى الارض فى صلب آدم و جعلنى فى صلب نوح فى السفينة و قذف بي فى النار فى صلب ابراهيم ثم لم يزل ينقلنى من الاصلاب الكريمة و الارحام الطاهرة حتى اخرجنى من ابوى لم يلتقيا على سفاح قط

این روایت دلالت دارد بر آنکه نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده و آن نور تسبیح می کرد و بسبب تسبیح آن نور ملائکه تسبیح می کردند و چون نور علوی با نور نبوی متعدد و متصل بوده و انفصالی و انحیازی و انقسامی و انفرادی نداشته نور جناب امیر المؤمنین علیہ السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیہ السلام بدو هزار سال و سبب تسبیح ملائکه برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم و هدایت کفر و قهر و لو اسلموا ظاهرا بعد برھه من الدھر بر استاد ملائکه مقربین و سبب اصلی تسبیح رب العالمین روا باشد هل هذا الا جور شدید و عسف عنید و حیف بعيد و ظلم مدید

وجه چهارم: کلمه لواهم ما خلقتک در حق خمسه آل عبا

وجه چهارم آنکه سابقًا شنیدی که حموینی در فرائد السقطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده عن أبي هريرة عن النبي صلی الله عليه و سلم انه قال خلق الله تعالى ابا البشر و نفح فيه من روحه التفت آدم يمنة العرش فإذا نور خمسة اشباح سجدا و ركعا قال آدم يا رب هل خلقت احدا من طين قبلى قال لا يا آدم عبقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٨٣

قال فمن هولاء الخمسة الذين ارahlen في هيئتي و صورتي قال هولاء خمسة من ولدك لولاهما ما خلقتك هولاء خمسة شفقت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولاهما ما خلقت الجنّة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الارض و لا الملائكة و لا الانس و لا الجنّ فانا المحمود و هذا محمد و انا العالى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسين آليت بعزمتى انه لا يأتيني احد بمثقال حبة من خردل من بعض احدهم الا ادخلته ناري و لا ابالى يا آدم هولاء صفوتى بهم أنجيهم و بهم اهلكهم فإذا كان لك الى حاجة فهو لاء توسل فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن سفينه النجاة من تعلق بها نجي و من حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجة فليسأل بنا اهل البيت

ازین روایت سراپا هدایت ظاهر و واضح است که هر گاه حضرت آدم علیه السلام زیارت خمسه آل عبا علیهم آلاف التحیه و الثنا
که اشباح نور در یمین عرش بودند نمود و حق تعالی را سؤال از ایشان کرد باری تعالی ارشاد فرمود
هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك

و در روایت نظری که سابقاً مذکور شد واردست که حضرت آدم هر گاه سؤال فرمود که آیا خلق کرده‌ای خلقی را که او احبت باشد بسوی تو از من حق تعالی بجواب سؤال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۸۴

ما خلقتك

پس معلوم شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده و هذا غایه الشرف و العلاء و نهایه الفضل و السیناء الّذی یقصّر عن ادراک کنه الالباب الذکریه ینحصر عن الوصول الى اوائله فضلا عن اقصیه الافهام الزکریه و ظاهرست که حضرات ثلاثة ازین مرتب شامخه و متزلت باذخه بمراحل شاسعه دور و از وصول این مجده باهر و فخر زاهر یقینا محروم و مهجور پس تقدیمشان بر آن حضرت اقبح ظلم و جور محظوظ نزد ارباب حدس و شعور هل یستوی الأعمى و البصیر*

أم هل تستوى الظلمات والنور و نيز ازین روایت رادع شباهات اهل لجاج و خلاعات واضحتت که حق تعالی در حق خمسه آل عبا عليهم آلاف التحية و الثنا فرموده

هؤلاء صفوتي بهم أنجيهم وبهم اهلكهم

پس معلوم شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم صفوه خلاقه و موجب نجات و سبب استخلاصشان از مهالک بوائق و شدائد مضائق و موجب ثبات و قیامشان در مذاхض مزالق بوده فكيف یجوز احد من اهل الاستبصر تقدم الثلاثة الخائضين في غمار الكفر برهة من الاعصار على صفوه الخلق المنجي لهم من العطب والبوار المنقد ایاهم من الشجب والتبار والصّائِن عن اقتحامهم في الردى والخسار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۸۵

ونیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا کان لك الی حاجة فبهؤلاء توسل ظاهرست که حضرت آدم علیه السلام مامور بود به اینکه توسل نماید بخمسه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم مدعی اختلاف الليل والنہار در قضای حاجات و اسعاف مامولات پس افضليت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت آدم و دیگر انبیا علیهم السلام بكمال وضوح و ظهور متحقق شد فكيف یجوز تقدم الثلاثة المتهاکین على الهلاک و التباب على من امر آدم علیه السلام بالتوسل إليه في نجاح المطالب و كشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حسب امر الهی بخمسه نجاء علیهم آلاف التحية و الثنا توسل هم نموده و سؤال قبول توبه بحق این حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لأوا مشرف گردیده ابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته قوله تعالى فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَحْمَدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَابِ إِجَازَةً أَنَّ أَبُو احْمَدَ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ شُوَذَّبَ ثَنَا مَحْمَدُ بْنُ عَثْمَانَ قَالَ حَدَثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ بْنُ الْحَارِثِ نَأَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى بْنِ خَلْفِ الْعَطَّارِ نَأَى الحُسَينَ الْأَشْقَرَ نَأَى عُمَرَ بْنُ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَيْرَةِ قَالَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّا هَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحَسِينِ الْأَتَتْ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۸۶

على فتاب عليه

و در روایت نظرتی که سابقا گذشته واردست

فلما اقترف الخطیئه قال يا رب اسالک بمحمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين لما غرفت لی فغفر الله له فهذا الذي قال الله عز و جل فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ

و جلال الدين سيوطي در تفسیر در منثور بتفسیر آیه فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ گفت

اخراج ابن النجار عن ابن عباس قال سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربها فتاب عليه قال سأله

بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين الا بت على فتات عليه

و مرزا محمد بدخشاني در مفتاح النجا گفته

اخراج الدارقطني و ابن النجار عن ابن عباس رضي الله عنه قال سأله رسول الله صلي الله عليه وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم

من ربها فتات عليه قال سأله بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين الا بت على فتات عليه

و ملا معين در معارج النبوة در فصل دوم در بشاراتی که تعلق بملائکه و انبیاء عليهم السلام دارد گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم

صفیست امام جعفر صادق رضي الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتنقی آدم مِنْ زَيْدٍ کلمات

می فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۸۷

غیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را عليه السلام بفرستاد تا آدم را عليه السلام بر منازل و قصور و درجات جنت سیر دهد جبرئیل

دست آدم عليه السلام گرفته بمتنزلی آورد که بنای خشتمی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرهای آن از زمر اخضر درین قصیر تختی

بود از یاقوت احمر بنگاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته و در ان قبه بر بالای آن تخت صورتی در غایت حسن و جمال

ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی درآورده و قلاده از نور در گردان او کرده آدم از

غایت صباحت و ملاحظتش انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش ساخت پرسید

يا رب ما هذه الصورة

خطاب آمد که این صورت فاطمه زهراست دختر محمد مصطفی و آن تاج نور بر سر او نمودار پدر بزرگوار اوست عليه من الصلوة

افضلها و آن قلاده نور در گردان او مثل شوهر عالی مقدار او على کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لآلی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۸۸

زاهره کنایه از دو فرزندان ارجمند فرمانبردار او رضوان الله عليهما بعد از ان بر بالای سر نظر کرد پنج در دید گشاده و بر کتابه هر

یک کلمه از نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود

انا محمود و هذا محمد

و بر فرق دو بن ديگر رقم زده بود

انا العلي الاعلى

و بر کتابه منظر سیم این کتابت کرده بود که

انا الفاطر و هذه فاطمة

و بر عصابة روزن دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که

انا المحسن و هذا الحسن

و بر ایوان منفذ پنجم این ترکیب ثبت فرموده بود که

منی الاحسان و هذا حسين

جبرئیل عليه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسمی گرامی را بخاطر می دار که روزی شاید بتذکار این کلمات

محتج گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی باین کلمات مستسعد گشت تا

گفت

يا محمود يا على الاعلى و يا فاطر و يا محسن و يا منك الاحسان بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين ان تغفر لي و تقبل

توبتي يا غفور

از جانب قدس خداوندی جل و علا و حی آمد که ای آدم اگر از من مجرمان تمامی ذریت خود را خواست می کردی ببرکت این پنج همه مغفور می ساختم فذلک قوله فتنقی آدم مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۸۹

وجه پنجم: دلالت تقدم نور امیر المؤمنین عليه السلام بر افضلیت آن حضرت

وجه پنجم آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد بر آنکه نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام با نور انور جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم با هم متقدم بر وجود حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طویل بود زیرا که از روایت عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل و ابن مردویه اصحابه ای و ابن المغازلی و دیلمی و عاصمی و نطنزی و شهendar دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر علی ما رواه الکنجی و صالحانی و مطرزی و صدر الافضل خوارزمی و محبت طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم وصابی و محمد واعظ هروی و محمد صدر عالم نقلان من هولاء الخمسة عن احمد و حموینی و محمود طالبی در کربنی نقلان عن الاططب و زرندی و سید علی همدانی و جمال الدین محدث و شیخ بن علی جفری طاهرست که این تقدم بچهارده هزار سال بود و از روایت خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کنجی آن را نقل نموده و اوضحت که این تقدم بچهل هزار سال بود پس افضلیت آن جناب از جمیع خلائق علی العموم حتی الانبياء السابقین المبعوثین من جانب الحق القیوم لهداية کل جهول ظلوم و از حضرت آدم بالخصوص ثابت و متحقق گشت و ظاهرست که افضل متعینست برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت مکفهر نامتناهی نمی تواند شد حیرانم که مخاطب چرا با وصف ظهور این ملازمت که اظهر او شمسیت دریافت آن نتوانست نمود و لعم ما افاد ابن بطريق سقاہ اللہ بر حرمته اطیب رحیق و اسکنه من الجنان فی روض نضیر انيق حیث قال فی العمدة بعد نقل هذا الخبر و غيره فهذه الاخبار الواردة عن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۹۰

ابن حنبل و الشعبی و ابن المغازلی و الدیلمی تصریح بلفظ الخلافة بلا۔ ارتیاب فلینظر فی ذلک ففیه کفایة و مقنع لمن تأمله بعین الانصار فما بعد بیان الخلافة بیان لمتمس و لا منار لمقتبس و لا دلیل یستفاد و لا علم یستزاد ثم کونه معه علیهمما السیلام نورا بین یدی الله تعالى قبل ان یخلق الله تعالى آدم باربعه عشر الف عام یسبحان الله تعالى ما لا یقدر احد ان یدعی فیه مماثلة او مداخلة و دلالت تقدم نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و الله و سلم بر افضلیت آن جناب از انبیاء و غیر انبیاء خود ظاهرست که در حد ضروریات داخل شده و بهمین جهت ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی دل به تصدیق این حدیث نداده آن را بحد و جهد تمام موضوع می گردانند و بدیهیست که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المؤمنین عليه السیلام بر سائر خلق وجهی باید و آن نیست مگر افضلیت و اشرفیت آن جناب و اگر با وصف افضلیت دیگران نور آن جناب از قبل خلق شود عیش برو تعالی بلکه ظلم او تعالی شانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه و قطعیات یقینیه است که تقدم خلق نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت آدم علیه السیلام دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد پس همچنین تقدم خلق جناب امیر المؤمنین علیه السیلام و مساوات آن با نور نبوی که مقتضای تنصیفت دلالت صریحه بر افضلیت حضرت آدم و دیگر انبیاء علیهم السلام و جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۹۱

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محسن و مکارم که برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آن حضرت حاصل شده بعینها همان فضائل و محسن سوای نبوت برای نفس رسول ثابت و متحقق خواهد شد و چون محتملست که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مرا و لجاج و نهایت مکابره و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در ابطال این فضیلت عظیمه نبویه

كه راس فضائل و ينبوغ محسان و مبدأ ماثر و مأخذ مكارم و اجل مناقبست بکوشند و بانکار دلالت آن على تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبین صلی اللہ علیہ و آله اجمعین خروشند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف دوشند و کاسات اقصای وقاحت و جسارت و صفات و جلاعت بنوشنده دین و اسلام ظاهري را هم بسبب ابتلا بحبّ ثلاثة و تنغضص از فضائل علویه فروشند لهذا ناچار در وجوه آتیه تصريحات علمای کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه جلیل الفخار و منقدین اخبار و نهایت معروفین موسومین بنهايت اعتماد و اعتبار و مدققین معروفین باقصای حدق اشتهر حواله خامه حقائق نگار می نمایم

وجه ششم: استدلال بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام به سبب قدم نور آن حضرت ائمّات افضلیت رسول الله صلی اللہ علیہ و آله بر جمیع ائمّاء به سبب قدم نور

وجه ششم آنکه علامه شرف الدین ابو عبد اللہ محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد اللہ بن صهناج بن هلال البوصيري صاحب قصیده بردہ در قصیده همزیه که ابن حجر مکی در مدح و ثنا و وصف و اطرای مولف و مولف در منح مکیه گفته و اجمع ما حوتھ قصيدة من مآثره یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و خصائصه و معجزاته و افحص ما اشارت إلیه منظومة من بدائع کمالاته ما صاغه صوغ التبر الأحمر و نظمه نظم الدر و الجوهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۹۲

الشيخ الامام العارف الكامل الهمام المقنن المحقق البليغ الادیب المدقق امام الشعراء و اشعر العلماء و ابلغ الفصحاء و افصح الحكماء الشيخ شرف الدین ابو عبد اللہ محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد اللہ بن صهناج بن هلال الصیهناجی کان احد ابویه من بوصیر الصیهید و الآخر من دلاص فركبت النسبة منهما فقبل الدلاصیری ثم اشتهر بالبوصیری قيل و لعلها بلد ایه فغلبت عليه ولد سنہ ثمان و ستمائے و اخذ عنه الامام ابو حیان و الامام الیعمرى و ابو الفتح بن سید الناس و محقق عصره العز بن جماعة و غيرهم و توفی سنہ ست او سیع و تسعین و ستمائے على ما قاله المقریزی لكن صوب شیخ الاسلام العسقلانی انه توفی سنہ اربع و تسعین و کان من عجائب الدهر فی النظم و التشر و لو لم يكن له الا قصیدته المشهورة بالبردة التي تسبب نظمها عن وقوع فالج به اعیي الاطباء ففكير فی اعمال قصیدة یتشفع بها إلیه صلی اللہ علیہ و سلم و به الى ربه فأنشأها فرآه ماسحا بیده الكريمة عليه فعوفی لوقته ثم لما خرج من بیته لقیه رجل صالح فطلب منه سماعها فعجب إذ لم یخبر بها احدا فقال سمعتها البارحة تنشد بين يديه صلی اللہ علیہ و سلم و هو يتمايل کتمایل القصیب فاعطاها و قیل انه اشتدر مده بعد نظمها فرأی النبي صلی اللہ علیہ و سلم فقرأ عليه شيئا منها فتفل فی عینیه فبرئ لوقته لکفاه ذلك شرفا و تقدما کیف و قد ازدادت شهرتها الى ان صارت الناس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۹۳

یتدارسونها فی البيوت و المساجد كالقرآن و كان یعاني صناعة الكتابة على الحماءة و باشر بیلیس الشرقيه ثم ترك ذلك و صحب القطب ابا العباس المرسى رضی اللہ عنہ و ارضاه و جعل جنات المعارف منقلبه و مثواه فعادت عليه برکته و ساعده بحظه و همته الى ان فاق اهل زمانه و رزقه اللہ من الشهرة و الحظ ما لم يصل إليه احد من اقرانه فرحمه اللہ و رضی عنہ من قصیدته الهمزیه المشهورة العذبة الالفاظ الجزله المباني العجيبة الاوضاع البدیعه المعانی العدیمه النظر البدیعه التحریر إذ لم ینسج احد على منوالها ولا وصل الى حسنها و کمالها حتى الامام البرهان القیراطی المولود سنہ ۷۲۶ ست و عشرين و سبعمائه و المتوفی سنہ احدی و ثمانین و سبعمائه فانه مع جلالته و تضلعه من العلوم النقلیة و العقليه و تقدمه على اهل عصره فی العلوم العربیة و الادیبیة لا سیما علم البلاغه و نقد الشعر و اتقان صنعته و تمیز حلوه من مرّه و نهایته من بدايته أراد ان يحاکيها ففاته السبب و انقطع به الحیل عن ان یبلغ من معارضتها ادنی ارب و ذلك لطلاؤه نظمها و حلاوة رسماها و بلاغه جمعها و بداعه صنعتها و امتلاء الخافقین بانوار جمالها و ادحاض دعاوى

عن ان تشرئب الى محاکات تلك المحکيات و السالمة من عيوب الشعر من حيث فن العروض کادخال عروض على اخری و ضرب على آخر و من حيث فن القوافي کالایطاء و هو تکریر لفظ القافية بمعناه قبل سبعة ابيات و قيل عشرة و کالاکفاء و هو اختلاف حرف الروى و الاقواء و هو اختلاف حركته لكنها و ان شرحت و تعاورتها الافکار و خدمت تحتاج الى شرح جامع و دستور مانع يجلو رؤائس ابکارها على منصات الالباب مع الاختصار و يظهر مخیيات اسرارها ظهور الشمس في رابعة النهار و يفتح مقلفات معیناتها عما قد يوجب القصور و العثار و يتبعه على نفائس فرائدھا و ينوه بجلالة عرائس فوائدھا و يعرب عن غرائب تعقیدھا و يفصح عن فنون بلاغتها و بدائع تانيقها و تشیدھا فاستخرت الله تعالى في شرح كذلك و ان كنت لست هنالك راجيا ان ادرج به في سلك خدمة جنابه صلى الله عليه وسلم و ان اطوق بسببيه سوابغ مددھ و لحظه الاعظم و مستعينا بالله و متوكلا عليه و مفوضا سائر اموری إليه و سائلـ منه بدائع الطافه و تتبع اتحافه و تيسير هذا المطلب و نجاح هذا المارب انه الجود الكريم الرءوف الرحيم و سمیته المسخ المکیۃ في شرح الهمزیۃ ثم بلغنى ان الناظم سماها أم القری تشییها لها بمکة يجامع انها حوت بطريق التصریح و الایماء ما في اکثر المدائح النبویة و حینئذ سمینه افضل القرى لقراء أم القرى و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه شرح قصیده همزیه گفته و من ابلغ ما مدح به

٣٩٥ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّظَمِ الرَّائِقِ الْبَدِيعِ وَاحْسَنَ مَا كَشَفَ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ شَمَائِلِهِ مِنَ الْوَزْنِ الْفَاقِئِ الْمُنْيِعِ مَا صَاغَهُ صَوْغُ التَّبَرِ الْأَحْمَرِ
وَنَظَمَ نَظَمَ الدَّرِّ وَالْجَوَهِرَ الشِّيخَ الْإِمَامَ الْعَارِفَ الْكَاملَ الْهَمَامَ الْمُحَقِّقَ الْبَلِيجَ الْأَدِيبَ الْمَدْقُ اِمَامَ الشُّعْرَاءِ وَاَشَعَرَ الْعُلَمَاءَ وَبَلِيجَ
الْفَصَحَّاءَ وَاَفَصَحَّ الْحُكَّمَاءَ الشِّيخَ شَرْفَ الدِّينِ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ الْبُوْصِيرِيِّ مِنْ قَصِيدَتِهِ الْهَمْزِيَّةِ الْمُشَهُورَةِ الْعَذِيَّةِ الْالْفَاظِ
الْجَزِيلَةِ الْمَعْانِيِّ النَّجِيَّةِ الْاوْضَاعِ الْبَدِيعَةِ النَّظِيرِ الْتَّحْرِيرِ إِذَا لَمْ يَنْسِجْ عَلَى مِنْوَالِهَا وَلَا وَصَلَّى إِلَى حَسْنَهَا وَكَمَالَهَا اَحَدٌ وَقَدْ شَرَحَتْ
شَرْوَحَاهَا كَثِيرَةً فَقَدْ شَرَحَاهَا الْإِمَامُ الْجَوَهِرِيُّ بِشَرْحِيْنَ وَشَرَحَاهَا اِبْنُ قَطْبِيْعَ الْمَالِكِيُّ وَالشَّمْسُ الدَّلْجِيُّ وَالشِّيخُ اَبُو الْفَضْلِ الْمَالِكِيُّ وَالشِّيخُ
اَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَقِّ السَّبِيلِيُّ وَالْعَارِفُ بِاللَّهِ تَعَالَى السَّيِّدُ مَصْطَفِيُّ الْبَكْرِيُّ الصَّدِيقِيُّ وَالشِّيخُ الْفَاضِلُ فَرِيدُ عَصْرِهِ الْإِمَامُ اِبْنُ حَجَرِ
الْهَيْتَمِيُّ الْمَكِيُّ وَشَرَحَهَا اَحْسَنُ شَرْوَحَاهَا وَانْفَعَهَا لَكُنْ رَأَيْتَ فِيهِ طَوْلًا تَقَاصِرَ عَنْهُ الْهَمَمُ الْقَاسِرَةُ فَاحْبَبْتَ أَنْ تَقْطَعَ مِنْهُ بَعْضَ عَبَاراتِ
تَعْلُقِ بِجَبَلِ الْمَتنِ وَتَقْرِبِهِ الْمَكْسَالِيُّ وَرَبِّيْما زَدْتَ عَلَى هَبَارَاتِهِ بَعْضَ عَبَاراتِ مِنْ تَقْرِيرِ شِيخِنَا الْحَفْنِيِّ وَسَمِيتَهَا الْفَتوَحَاتُ الْأَحْمَدِيَّةُ
بِالْمَنْحِ الْمُحَمَّدِيَّةِ گَفْتَهُ اَنْتَ مَصْبَاحُ كُلِّ فَضْلٍ فَمَا يَصْدِرُ اَلَا عَنْ ضَوْئِكَ الْاَضْوَاءِ وَابْنُ حَجَرٍ مَكِيٌّ دَرَ شَرَحَ اِنْ شَرَحَ دَرَ مَنْحَكِيَّهِ
گَفْتَهُ اَنْتَ اِيَّاهَا الْعِلْمُ وَالْمَفْرَدُ الَّذِي لَا تَسَاوِي بِلٍ وَلَا تَدَانِي مَصْبَاحُ اَيِّ سَرَاجٍ فَهُوَ مَقْتَبِسُ مَمْنُونِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَسَرَاجًا مُّنِيرًا
كُلَّ اَسْمَ مُوْضِيَّ لِاستَغْرَاقِ اَفْرَادِ الْمُنْكَرِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ

كما هنا و المعرف المجموع نحو و كلهم آتىه يوم القيمة فردا و اجزاء المفرد المعرف نحو يطبع الله على قلب كل متكبر جبار باضافة القلب الى متكبر اى على كل اجزائه و قراءة التنوين لعموم افراد القلوب ثم ان لم يكن نعتا لنكره و لا توكيدا لمعروفة بان تلاها العامل كما هنا جازت الاضافة كما هنا و قطعها نحو و كل ضربنا له الامثال و اعلم انها حيث اضيفت لمنكر وجب في ضميرها مراعاة معناها نحو و كل شيء فعلوه في الزبر و على كل ضامر ياتين او لمعرف جاز مراعاة لفظها في الافراد و التذكير و مراعاة معناها و كذا إذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته و كل اتوه داخرين و انها حيث وقعت في حيز النفي بان سبقتها اداته او فعل منفي نحو ما جاء كل القوم و كل الدّرامـم لم اجد لم يتوجه النفي الا لسلب شموليـاً فنفهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدلـ الدليل على خلافه نحو و

اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

مفهومه اثبات المحبة لأحد الوصفين لكن لا نظر إليه للجماع على تحرير الاحتيال و الفخر مطلقاً و حيث وقع النفي في حيزها كقوله صلى الله عليه وسلم في خبر ذي اليدين كل ذلك لم يكن توجّه النفي إلى كل فرد فرد كذا ذكره البيانيون وأنما سقط هذا جمیعه هنا لانه لفاسمه و كثرة الاحتياج إليه مما ينبغي ان يستفاد و يحفظ فضل و كمال بروز لغيرك في الوجود لأنك الخليفة الأكیر الممدّ

لکل موجود و شاهده ما صحّ

فی خیر آدم فمن دونه تحت لوائی

وَخَبْرٌ أَنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي

عقبات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٣٩٧

و خبر لو كان موسى حياما و سعه الا اتباعي

و خبر ان ابراهيم قال انما كنت خليلا من وراء وراء و آثر التشبيه بالسراج على القمرين لأنّه يقتبس منه الانوار بسهولة و تخلفه فروعه فتبقى بعده

ووجه التشبيه ان نوره صلى الله عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر و نور السراج يظهر المحسوسة كنور البصر و لا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبه نوره صلى الله عليه وسلم لكونه معقولا بنور السراج لكونه محسوسا فلا ينافي ذلك ان السراج دونه صلى الله عليه وسلم بل لا نسبة و يمكن ان يكون من التشبيه المقلوب كما في قوله تعالى أَفَمَنْ يَحْكُمُ
كَمِنْ لَا يَعْلَمُ

و إذا تقرر أنَّ كمالات غيره المشبهة بالآضواء مستمدَة من كماله الذي هو الضوء الاعلى ف بسبب ذلك ما يصدر أى يبرز في الوجود ضوء ينشأ عن ضوء أحد مطلقاً **اللَّهُ** ضوئك فانت المخصوص بـأيَّـكَ اللَّهُـي يبرز عن ضوئك **اللَّهُـي اكْرِمَكَ اللَّهُ** به الآضواء كلها من الآيات والمعجزات وسائر المزايا والكرامات وان تاخير وجودك عن جميع الانبياء عليهم السَّلَام لأنَّ نور نبوتك متقدَّم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشهده

حديث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله اخبرني عن اول شئ خلق الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا حنة

^{٣٩٨} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

نار و لا ملك و لا سماء و لا ارض و لا شمس و لا قمر و لا جنى و لا انسى فلما أراد الله تعالى ان يخلق قسم ذلك النور اربعه اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم و من الثاني اللوح و من الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول السيمونات و من الثاني الارضين و من الثالث الجنية و النار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المؤمنين و من الثاني نور قلوبهم و هي المعرفة بالله و من الثالث نورا يشهد لهم و هو التوحد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث

و صح

حاديٰ اول ما خلق الله القلم

و جاء ياسانيد متعددًا أن الماء لم يخلق قيله شيءٌ

و لا ينافي ما في الأول في نور نبينا عليه السلام لأنّ الأولية في غيره نسبية و فيه حقيقة فلا تعارض و

في حديث عن ابن القطان كنت نوراً بين بدبي ربي، قيل: خلق آدم ياربعة عشر الف عام

و في الخير لما خلق الله تعالى آدم جعل ذلك النور في ظهره و كان يلمع في جبينه فيغلب على سائر نوره الحديث

ازین عبارت ظاهرست که تقدم خلق نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جمیع انبیا و ملائکه و تمامی مخلوقات قطعاً و حتماً ثابت و متحققت و بسبب همین تقدم جمیع اضواء آیات و معجزات و انوار سائر مزايا و کرامات صادر از نور جناب سرور کائنات علیه و آلہ آلاف التحیات و التسلیمات است و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السیّلام متعدد با نور نبوی بوده نور آن جناب هم مصدر جمیع اضواء آیات و معجزات و سبب کل مزايا و کرامات برای ذوات فadas انبیا و مرسلین رب البریات باشد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۳۹۹

پس چنانچه تقدم و تحکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ باطل و ناجائز است اگرچه آن کس از انبیاء علیهم السلام باشد همچنین تقدم و ریاست احدی از انبیاء علیهم السلام بر جناب امیر المؤمنین که مصدر آیات و معجزات و سبب مزايا و کرامات ایشانست جائز نباشد و هر گاه تقدم و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ بر ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست تیمیه و عدویه و امویه بر آن حضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه شرح قصیده همزیه گفته قوله انت مصباح کل فضل

ظاهر التركیب تشبیه التبی صلی اللہ علیہ و سلم نفسه بالصبح تشبیها بليغاً انت کالمصباح و هو صحيح من حيث انه صلی اللہ علیہ و سلم تستمد منه الكمالات كما تستمد المصابیح من المصابیح و المراد بالفضل الكمال و الشرف الذي وجد في غيره و آثر التشبیه بالسیراج على القمرین لانه يقتبس منه الانوار بسهولة و تخلفه فروعه فتبقى بعده ففيه اشاره بليغة الى ان خلفاءه صلی اللہ علیہ و سلم المقتبسين من نوره باقيه بعده عليه السیّلام كما ان السیراج الحقيقی قد يؤخذ منه سراج غيره ثم ان السیراج الاول يذهب و يبقى المصباح المذکور اسرج منه باقیا بعده و يتفع به و ان ذهب المصباح الذى اوقد منه فكذلك صلی اللہ علیہ و سلم فان خلفاءه الذين استمدوا الانوار و المعارف منه بقوا بعده و حصل بهم الانتفاع الكلی بعد ذهابه صلی اللہ علیہ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۰

و سلم الى ربہ و يصح ان يكون المشبه بالصبح نوره المعنوی و يكون فى الكلام تقدير اى نور ك المعنوی كالمصباح و وجه التشبيه ان نوره صلی اللہ علیہ و سلم يظهر الاشياء المعنویة كنور البصائر و نور السیراج يظهر المحسوسه كنور البصر و لا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبه نوره صلی اللہ علیہ و سلم لكونه معقولاً بنور السیراج لكونه محسوساً فلا ينافي ذلك ان السیراج دون نوره صلی اللہ علیہ و سلم بل لا نسبة و إذا تقرر ان كمالات غيره المشببه بالاضواء مستمدۃ من كماله الذي هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقوله بما يصدر الفاء سبیبة و ما نافیه اى ما يبرز في الوجود ضوء اى كمال و شرف الا ان يكون ناشئاً و صادراً عن ضوئک اى شرفک و کمالک فانت المخصوص بانک الذي يبرز عن ضوئک الذي اکرمک الله به الا ضوء كلها من الآيات و المعجزات و سائر المزايا و الكرامات و ان تاخّر وجودک عن جميع الانبياء لأن نور نبوتک متقدم عليهم بل و على جميع المخلوقات و شاهده

حدث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله اخبرني عن اول شيء خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جن و لا انس فلما أراد الله ان يخلق الخلق قسم ذلك النور اربعه اقسام الحديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۱

فقد علم ان المراد بضوئه کمالاته و صفاته و بالاضواء کمالات غيره و اطلاق الضوء على صفات الكمال المعنویه استعارة تصريحیه بجامع ان کلًا من الضوئین المعنوی و الحسی یهدی الى المقصود و ايضا کمالات الديتیه تنور الظاهر و الباطن او بجامع الانتفاع في

كل من المشبه والمشبه به إذ كل فضيلة كالعلم مما له ضياء و اشراق يوصل الى الحق و يفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك المطلوب و يفصل بين الاشياء و دلالت اين عبارت مثل دلالت عبارت ابن حجر بر مطلوب ظاهرست و بعد ثبوت اتحاد نور علوى با نور نبوى قبح تقدم اغيار بر نفس رسول مختار صلى الله عليه و آله الاطهار باهر و نيز ابن حجر مكى در منح مكىه گفته تباهاي اى تتفاخر بك اى بوجودك العصور اى الازمنه الطويله من لدن آدم الى يوم القيمة و ما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذى قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله و لو فى ضمن آبائك لكن اعظمها افتخارا عصر بروزك الى هذا العالم ثم عصر نشائرك ثم عصر رضاعك فشق بطنك فتعبدك بحرا و غيره ثم عصر نبوتك ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم عصر سراياك و بعوشك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس فى دين الله افواجا ثم عصر حجتك ثم عصر اتباعك على تفاوتهم لى يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور

لا تزال طائفه من امتى الخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۲

فمزایاه تترايد في كل عصر من اعصار حياته صلي الله عليه و سلم على ما قبله و بحسب ذلك يكون افتخار ذلك العصر على غيره و كذلك عصور اتباعه يتفاوت مراتبهم و مزاياهم المستمدۃ من مزاياهم و اعمالهم المتضاعفة له تضاعفا يفوق الحصر لأن كل عامل متضاعف له صلي الله عليه و سلم بحسب عمله و كذلك كل واسطة بينه و بينه لأنه الدال للكل و من دل على خير فله مثل اجر فاعله فكل فاعل بكل حال يتضاعف له بحسب تضاعف من بعده و يتضاعف للنبي صلي الله عليه و سلم بحسب تضاعف الجميع و هذا شيء يقصر عن ادراك كنه العقل ثم عصر مقامه المحمود و شفاعته العظمى في فصل القضاء ثم بقية شفاعاته ثم عصر حوضه ثم عصر وسليته التي يعطها في الجنة مما لا تدرك غايته و لا تحد نهايته فكل هذه العصور تفتخر به بحسب ما يقع فيها من كماله لأن الازمنة و الامکنة تتشرف بشرف من كان فيها و ما يكون فيها من المزايا و الكمالات و لذا قال بعضهم ان ليلة مولده صلي الله عليه و سلم افضل من ليلة القدر و هو صحيح لو لا النص على خلافه على ان ليلة القدر من خصوصياته فتفضيلها انما هو لاجله ايض و تسمو اى تعلو و ترتفع من سمو و سميت كعلوت و عليت بك اى بتلبسها بك مرتبة عليا تانيث اعلى بعدها في الزمان و العلو مرتبة اخرى عليا اى اعلى منها اى لك في كل عصر من العصور المذكورة مرتبة اعلى مما قبلها و اعلى منها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۳

ما بعدها و هكذا الى ما لا نهاية له منها و دليل تفاوت مراتبه كما ذكر قوله تعالى و قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا
ولا شك ان علومه و معارفه متزايدة متفاوتة الى ما لا نهاية له و
قوله صلي الله عليه و سلم انه ليغان على قلبي فاستغفر الله

قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلي هذا غين انوار لا غين اغيار اى لأنه صلي الله عليه و سلم كان دائم الترقى فكان كلما توالى انوار العلوم و المعارف على قلبه ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فيه و رأى ان ما قبلها دونها فيستغفر الله تواضعا و طلبا لترايد كماله و في قول الناظم و تسمو الى آخره من المدح ما لا يخفى عظيم وقعه لأنه جعل تلك المراتب هي التي تسمو و ترتفع بها و لم يجر على ما هو المبادر انه المندى يسمو و يرتفع بها لما هو الحق انه تعالى خلقه في عالم الامر على اكمل كمال يمكن ان يوجد لمخلوق ثم ابرزه في عالم الخلق متدرجا في تلك المراتب فتتشرف به لا يتشرف هو بها لما علمت انه كامل قبلها فتأمل ذلك فانه مهم دقيق غفل عنه الشارح ازين عبارت ظاهرست كه اعصار متقدمه تفاخر می کرد بجناب رسالت مآب صلي الله عليه و آله و سلم بسبب وجود آن حضرت در ضمن آباء آن حضرت صلي الله عليه و آله و سلم و چون ظاهرست که حسب حدیث نور علوی متعدد با نور نبوی بوده پس این اعصار تفاخر بجناب امير المؤمنین عليه السلام هم کرده باشد و این هذا لفلان و فلان و فلان الممنوین دهورا بالکفر و اطاعة الشیطان و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه گفته قوله تباهاي بك العصور اى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۴

تتفاخر بوجودك العصور أى الازمنة الطويلة من لدن آدم الى يوم القيمة و ما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذى قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله و لو فى ضمن آبائك لكن اعظمها افتخارا عصر بروزك الى هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم عصر تبعدك بحرا و هكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته يفتخر كل متاخر منها على سابقه إذ المتأخر افضل مما قبله و كذلك عصور امته من الصحابة الى آخر الزمان تتباهى و تتفاخر لكن السابق يفتخر على اللاحق لقرب السابق من عهده صلى الله عليه وسلم فكل سابق افضل من المتأخر عنه و قوله و تسمو اى تعلو و ترتفع و قوله بك الباء سببية اى بسبب تلبسها بك و قربها منك و قوله عليا فاعل تسمو و هو نعت لمحمدوف اى مرتبه عليا و قوله بعدها عليا جملة اسمية مستقلة نعت لعلياء الاولى اى لك في كل عصر من العصور المذكورة رتبة اعلى مما قبلها و اعلى منها ما بعدها و هكذا الى ما لا نهاية له و دليل تفاوت مراتبه كما ذكر

قوله صلى الله عليه وسلم انه ليغان على قلبي فاستغفر الله

قال العارف القطب الشاذلى هذا غين انوار لا غير اغيار لأنه صلى الله عليه وسلم كان دائم الترقى فكان كلما توالى انوار العلوم و المعرف على قلبه ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فيها و رأى ان ما قبلها دونها فيستغفر الله تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا و طلبا لترابيد كماله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۵

و قد جعل الناظم تلك المراتب هي التي تسمو و ترتفع به و لم تجر على ما هو المتباادر انه الذى يسمو و يرتفع بها لما هو الحق انه تعالى خلقه في عالم الغيب على اكمل كمال يمكن ان يوجد لمخلوق ثم ابرزه في عالم الشهادة من درجا في تلك المراتب لتشير به لا ليتشرف هو بها لما علمت انه كامل قبلها و نيز ابن حجر مكي در منح مكيه در شرح شعر لك ذات العلوم من الغيه ب و منها لآدم الاسماء گفته الاسماء مبتدأ مؤخر جمع اسم و هو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل و الحرف ايضا و احتاج الناظم الى هذا التفضيل مع العلم به مما قبله لأن آدم ميزة الله تعالى عن الملائكة بالعلوم التي علمها الله تعالى له و كانت سببا لامرهم بالسجود و الخضوع له بعد استعلائهم عليه بذمه و مدحهم بقولهم أ يجعل فيها من يفسد فيها الى آخره فربما يتوهם ان هذه المرتبة البارزة لم تحصل لبنينا صلى الله عليه وسلم إذ قد يوجد في المفضول ما ليس ذلك في الفاضل فرد ذلك التوهם ببيان ان آدم عليه السلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسمائها و ان الحاصل لبنينا صلى الله عليه وسلم بحقائقها و مسمياتها و لا ريب ان العلم بهذا اعلى و اجل من العلم بمجرد اسمائها لانها ائما يؤتى بها النبيين المسمايات فهي المقصودة بالذات و تلك بالوسيلة و شتان ما بينهما و نظير ذلك ان المقصود من خلق آدم عليه السلام ائما هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۶

بطريق الذات و آدم بطريق الوسيلة و من ثم قال بعض المحققين ائما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه وسلم في حينه اذين عبارت ظاهرست كه حسب افاده بعض محققين سجود ملائكة برای حضرت آدم باين سبب بود که نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در حين حضرت آدم عليه السلام بوده و ظاهرست که تا آن وقت نور علوی با نور نبوی متعدد بوده و انقسام واقع نشده بود پس سجود ملائكة برای نور علوی هم ثابت باشد و هر گاه نور علوی مسجد ملائكة باشد در افضلیت آن حضرت کدام ارتیابست کجا مسجد ملائكة مقرین و مقتدای میکائیل و جبرئیل امین و کجا ساجدین اصنام منحوته مشرکین و ممنونین بکفر و انکار توحید رب العالمین فاستبصر و لا تكن من الذاهلین و ثبت حتى یاتیک اليقین

وجه هفتم: استدلال بر افضلیت امیر المؤمنین عليه السلام به سبب تقدم نور آن حضرت

وجه هفتم آنکه علامه نحریر بوصیری بصیر در قصیده بردہ هم مثل قصیده همزیه شعری بلیغ گفته که از ان واضحت که جمیع آیات که انبیای کرام آوردند فائض و صادر از نور نبوی بوده و اولاً بذی از جلالی م Hammond مبهرو و عقائل محسان مسفره قصیده بردہ بر زبان اساطین اعیان باید شنید بعد از شعر این قصیده فریده بگوش هوش استماع باید نمود و نیز آنچه شراح نحریر و محققین مشاهیر در شرح آن گفته‌اند ملاحظه باید کرد پس باید دانست که بدر الدین محمود بن احمد بن مصطفی بن ابراهیم رومی در شرح قصیده بردہ مسمی بتاج الدره گفته روی عن الشیخ العالم جمال الاسلام قدوة الانام زین الادباء حجۃ البلاغ شرف الدین ابی عبد الله محمد بن سعید الدلاصی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۷

البوصیری تغمدہ اللہ بغفرانہ فی سبب انشاء هذه القصيدة اَنَّهُ قَالَ كَنْتَ قَدْ اَصَابَنِي خَلْطٌ فَالْجُ فَلَمْ اَنْتَفِعْ بِنَفْسِي فَفَكَرْتُ فِي اَنْ اَعْمَلْ قَصِيدَةً فِي مَدْحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَسْتَشْفَعُهُ بِهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَانْشَأْتُ هَذِهِ القَصِيدَةَ الْمَبَارَكَةَ فَنَمَتْ فَرَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ اَنَّهُ يَمْسَحُ عَلَيَّ بِيَدِهِ الْمَبَارَكَةَ فَعَوَفَتْ لَوْقَتِي فَخَرَجَتْ مِنْ بَيْتِي اَوَّلَ النَّهَارِ فَلَقِينِي بَعْضُ الْفَقَرَاءِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اَرِيدُ اَنْ تَعْطِينِي الْقَصِيدَةَ الَّتِي مَدَحَتْ بِهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ اَكُنْ اَعْلَمْ بِهَا اَحَدًا فَقَلَتْ قَدْ حَصَلَ عَنِّي شَيْءٌ مِّنْهَا وَأَى قَصِيدَةً تَرِيدُهَا فَانِّي مَدَحَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَصَائِدَ كَثِيرَةٍ فَقَالَ اَنَّهُ اَمَنَ تَذَكَّرُ جِيرَانَ بَذِي سَلَمِ فَوَاللهِ لَقَدْ سَمِعْتُهَا الْبَارَحَةُ وَهِيَ تَنْشَدُ بَيْنِ يَدَيِّي مِنْ صَنْفَتِهِ وَرَأَيْتَهُ يَتَمَالِيْلُ كَتْمَالِ الْقَضِيبِ فَاعْطَيْتَهُ الْقَصِيدَةَ فَذَهَبَ وَذَكَرَ مَا جَرَى بَيْنِي وَبَيْنِهِ لِلنَّاسِ فَلَبَّغَ الصَّاحِبُ بِهِاءَ الدِّينِ الْمَعْرُوفَ بَابِنِ حَنَاءِ وَزَيْرِ الْمَلَكِ الظَّاهِرِ قَصِيدَتِهَا فَاسْتَنْسَخَ الْقَصِيدَةَ وَنَذَرَ اَنْ لَا يَسْمَعُهَا الاَّ حَافِيَا مَكْشُوفَ الرَّاسِ وَكَانَ يَحْبَبُ سَمَاعَهَا كَثِيرًا وَيَتَبَرَّكُ بِهَا هُوَ وَاهْلُ بَيْتِهِ وَرَأَوْا مِنْ بَرَكَاتِهَا اَمْوَالًا عَظِيمَةً فِي دِينِهِمْ وَدِنْيَاهُمْ وَلَقَدْ اَصَابَ سَعْدُ الدِّينَ الْفَارَقَى مَوْقِعَ الصَّاحِبِ بِهِاءَ الدِّينِ الْمَذْكُورُ هَذَا شَرْفُ عَلَى الْعُمَى فَرَأَى فِي مَنَامِهِ قَائِلًا اَمَا النَّبِيُّ عَلَيْهِ الْصَّلَاوَةُ وَالسَّلَامُ اوَّلَيْهِ يَقُولُ لَهُ اَمْضِ اِلَى الصَّاحِبِ بِهِاءَ الدِّينِ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۸

وَخَذْ مِنْهُ الْبَرَدَةَ وَاجْعَلْهَا عَلَى عَيْنِيْكَ تَفَقَّدْ بِاذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَنَهَضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَجَاءَ إِلَى الصَّاحِبِ فَقَالَ لَهُ مَا رَأَى فِي نُومِهِ فَقَالَ لَهُ الصَّاحِبُ مَا عَنِّي شَيْءٌ يَقَالُ لَهُ الْبَرَدَةُ وَانْمَا عَنِّي مَدْحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْشَأَ الْبَوْصِيرِيَّ وَنَحْنُ نَسْتَشْفِي بِهَا فَاخْرَجَهَا وَوَضَعَهَا سَعْدُ الدِّينَ عَلَى عَيْنِيْهِ وَقَرَأَتْ عَنْهُ وَهُوَ جَالِسٌ فَعَوْفَى مِنَ الرَّمَدِ لَوْقَتِهِ وَمِنْ خَصَائِصِهِ اَنَّهُ مَا احْتَرَقَ بَيْتَهُ فِيْهِ وَلَا سَرَقَ مَتَاعَهُ وَهِيَ فِي ضَمَنِهِ وَيَسْتَجِبُ الدُّعَاءَ بَعْدَهَا بِبِرَكَةِ مَدْحُ بَهَا عَلَيْهِ مِنَ الْصَّيْلَوَاتِ اَنْمَاهَا فَرَحْمُ اللَّهِ نَاظِمُهَا وَقَارِيَهَا وَمُسْتَعِنُهَا وَشَارِحُهَا وَنَفْعُ بَهَا جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالله الطَّيِّبُينَ الطَّاهِرُينَ وَمَلَا اَبْرَاهِيمَ بْنَ مَلَى مُحَمَّدَ بْنَ عَرْبَشَاهِ اَسْفَرَيْنِي در شرح قصیده بردہ گفته بدانکه ناظم این قصیده سعیده که چشم بلاعث بطافت او ندیده و در براعت باعلی علیین رسیده ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعدست که از کبار کتاب روزگار بوده و دستور کافیان مهم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فالج گرفتار شده چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در استعلام او را سعادت یار و بخت بلند غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار مصلح هر پریشان روزگار عالم مدار دین شعار ملجا هر سعادتمند از دشمن خدا محمد مختار که تحیت بی نهایت و درود بیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد ما تعاقب اللیل و النهار و آل و اصحاب او که مقتدايان اخبار دين و راویان اخبار و آثار اویند قصیده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۰۹

باید پرداخت و در استشفا بدان وسیله شتافت از عالم غیب این نوباوه بی عیب روی نمود چون با تمام رسید آن حضرت علیه الصلوٰه و التحیٰه و السیلٰم در منام برو ظاهر شده و دست مبارک از قدم تا تارک بر بدن او مالیده فی الحال صحت تمام یافته هنوز اول صباح

بوده که یکی از اهل فلاح بجانب او شتافته و این قصیده می‌مونه را ازو طلب نموده و گفت که قصیده که در مدح سید عالم از کتم عدم بظهور رسیده می‌خواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیارست کدام را می‌خواهی گفت این قصیده را می‌خواهم که اوّل آن این مصراحت است امن تذکر جiran بذی سلم لقد سمعتها البارحة و هی تنشد بین یدی النبی صلی اللہ علیه و سلم و هو يتمايل تمایل الاغصان و آثار این قصیده آن مقدار تکرار یافته که از اظهار مستغنيست فقير حقير گرفتار زنجير اعدا اشد از منکر و نکير ابراهيم بن محمد بن عربشاه الاسفرائى نجاه اللہ تعالیٰ ببرکة هذه القصيدة من العدو الدلى عالى بقصد قتل او چون سیل بهر جانب روان بودند و بتوهם یافتن او بهر طرف دوان او در نهايت بیکسی و غایه بی فریدرسی متوكل بحضرت متفضل و به بنی هاشمی متسل در کنجی مخفی و معتر که ناگاه این قصیده مضطربناه مساعدت نموده همدم او شد عزیزی که دستگاه فضل او از قبیل ذلک فضل اللہ*

بود و معاونت او بانواع باین درمانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجزی باید نمود که عامه را نافع باشد و ترا خاصه شافع بر مقتضای اشارت و استشمام بشارت علی الفور جسارت نمودند این انموذج که از دهر کسی بنفعی تواند رسید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۱۰

و از لذت مقاصد او شمّه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفيق رفیق و بخت شفیق گردد که شرحی در خور او طرح شود آن و لی التوفاق انتهى و هر گاه این همه دریافتی پس بدانکه بوصیری در قصیده برده می‌فرماید و کل آی اتی الرّسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فاضل رومی در تاج الدّره در شرح این بیت گفته يقول و کلّ معجز من المعجزات التي جاء بها المرسلون عليهم السلام الى اقوامهم وسائر الایات الدالة على كمال فضلهم وصدق مقالهم من العلم والحكمة فيهم فانها ما اتصلت بهم و ما وصلت إليهم الا من نوره الذي هو اوّل كل نور و مبدأ صلی اللہ علیه و سلم لقوله عليه الصلوة والسلام اوّل ما خلق اللہ نوري

ولاـ شک ان الانبياء والرّسل عليهم السّلام کلّهم مخلوقون من نور واحد و هو نور نبینا صلی اللہ علیه و سلم فانوارهم شعب منه و فروع له و هو نور الانوار و شمس الاقمار ازین عبارت ظاهرست که جميع معجزات قاهره وسائر آیات باهره که دلالت بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیقت علم و حکمت انبیا عليهم السّلام می‌کرد و آن را بسوی قوم خود آوردند بایشان واصل و حاصل نشد مگر از نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم که این نور اوّل هر نور و مبدأ ان بود و حدیث اوّل ما خلق اللہ نوري

برین معنی دلالت دارد و شکی و ربی درین معنی نیست که جميع انبیا و رسول عليهم السّلام مخلوق از نور واحداند که آن نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلمست پس انوار ایشان شعب و فروع این نورست و آن نور الانوار و شمس الاقمارست و چون اتحاد نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۱۱

با نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم ثابت شده و هم تقدم آن بر خلق حضرت آدم صراحةً متحقق پس جميع این صفات عظیمه و مكرمات فخیمه برای نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام هم ثابت شود و کسی از اصحاب اگر چه در غایت جلالت مرتبه باشند بگرد پای این نور نمی‌رسد چه جا که بر آن حضرت متقدم و حاکم و رئيس و سائنس شود و العیاذ بالله من ذلك و ملا عصام در شرح قصیده برده در شرح بیت مذکور گفته النکات بها أی بالآیات البینات و انما اتصلت أی ما اتصلت الایات بالرسل الکرام الا من نوره أی من نور محمد عليه السّلام الحاصل ان انوار سائر الرّسل اثر من آثار نوره فمن نور محمد نور العرش و الكرسى و نور الشمس و القمر و انوار جميع الانبياء و انوار الصحابة و التابعين و انوار المسلمين و المسلمين و دلالت این عبارت بر مطلوب مثل عبارت فاضل روم نزد ارباب فهوم ظاهر و متيقن و معلوم پس حاجت تبیین و توضیح و افصاح و تشریح ندارد و فاضل

اسفرايني در شرح قصيده بردہ گفته و کل بنصب عطف بر اسم ان بمعنى و جميع اى ايتها جمع آيه است اتي آور دند الرسل پيغمبران
صاحب كتاب بسكون سين تخفيف رسليست چون عنق و ظاهر آنست که مراد بوی مطلق انيا باشد تا حکم عام شود مگر گويند که
قناعت کرده بشوت حکم در غير رسول بطريق اولويت بعد از ثبوت او در رسول الکرام جمع کريمست بها اين آيه را فانما اتصلت
نرسيده اين آيات من نوره مگر از نور پيغمبر صلی الله عليه و آله و سلم بهم بدیشان انتهي و سیوطی در مقامات خود در مقامه
سنديسيه نقل عن السبکي گفته هو مرسل

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤١٢

الى كل من تقدّم من الامم و خبر قال فجتمع الانبياء و امّهم كلّهم من امّته و مشمولون برسالته و نبوّته و لذلك ياتي عيسى في آخر الرّمان على شريعته و جميع الشرائع التي جاءت بها الانبياء شرائعه و منسوبة إليه فهو بنى الانبياء و ما جاؤا به الى امّهم احكامه في الازمنة المتقدّمة عليه هكذا قرره ذلك الامام الحبر الذي لا تكاد تسمح الاعصار له بنظير و افرد له تاليفا مستقلا حقة ان يرقم على السيندس بالنضير و يوافقه من النظم النضيري قول الشرف البوصيري و كل آى اتي الرسل الكرام بها فائماً اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس في الظلم و كلّهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشقا من الديم و واقفون لديه عند حدّهم من نقطة العلم او من شكله الحكم و نيز در قصيده برده بعد شعر سابق مذكورست فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس في الظلم و ملا رومى در تاج الدره بشرح اين بيت گفته يقول انما اتصلت تلك الایات الباهرات بهم من نوره صلی الله عليه وسلم لانه شمس فضل الله تعالى و رحمة للناس كافة لقوله تعالى و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَةً لِلنَّاسِ

لَا قوامٌ يُهْمِلُونَ
وَالرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانُوا مُظَاهِرِ الْنُورِ وَ حَمْلَةً سَرِّهِ عَلَى درجاتِ استعدادِهِمْ وَ مَرَاتِبِ قَابِلِيَّاتِهِمْ يَظْهَرُونَ انوارَ حِقَائِقِهِ وَ اسْرَارَ دِقَائِقِهِ

والله عليه سلم في زمان ظلم فترات من غيوبته كما ان القمر يظهر نور الشمس ويحكى عند طلوعه في الليالي المظلمة ليكون نوره مستفادة من الشمس فإذا طلعت لم يبق له ظهور ولا اثر نوره وفي هذا البيت من حسن الاستعارة ما لا يخفى وملا عصام در شرح اين بيت گفته النکات التکیر فى فضل للتعظيم أى فضل عظيم هم أى المرسلون انوارها أى انوار الكواكب الحاصل انه عليه السلام مثل الشمس وسائر الانبياء مثل الكواكب و كان انوارهم يتلايلاً حين كان العالم فى الظلمات فلما ظهر نوره عليه السلام تلاشت انوارها و الغرض من ذلك ان الرسل انما كان يرفع دينهم ما لم يظهر دينه فلما اظهره الله نسخ هذا الدين سائر الاديان السالفة و الملل الماضية كلها و فاضل اسفراينى در شرح شعر مذكور گفته فانه نتيجه بيت سابقست يا دليلست بروى يعني از برای آنکه آن حضرت صلی الله عليه و سلم شمس آفتاب و فضل کمالست و چنانچه آفتاب ممتازست به ضوء از سائر کواكب او نیز ممتازست از سائر انواع نور کمال هم که انواعا عليهم السلام کواكبها ستارههای اویند و کوکب شمس آنست که او را مزید اختصاص باو باشد و آن از میان کواكب آنست که ازو نور می گیرد و در محلش مقرر شده که از جمله همان کواكب ماه است که این حال دارد فاما چون درین مقام متعددی را بمترله ماه ساخت تعییر بلطف جمع کرد پس متوجه نشود که جمع آوردن متوجه آنست که باقی کواكب مستفیض از شمس اند در دفع این بعضی شارحان کواكب را مظلوم ساخته اند و در بیان او چیزی پرداخته که نتوان گفت و بعضی نظم را از نظم طبیعی او اخراج کرده اند

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤١٤

یظهرن ظاهر می سازند این انبیا که کواكب این شمس فضل اند که پیغمبرست صلی اللہ علیہ وسلم انوارها نورهای او را و چون تعبیر

از پیغمبر بشمس شد و از انبیا بکواكب در ضمیر ایشان را حکم معتبر به داد و ضمیر غیر عاقل برای انبیا و ضمیر مؤنث برای پیغمبر آورد بر عکس آنکه در کلام مجید چون از بتان بالله تعییر فرمود و ایشان بمترله عقلاً شدند ضمیر عائد بایشان را جمع ساخت که لا تُغْنِ عَنِ شَفَاعَتِهِمْ شَيْئًا وَ لَا يُنَقِّدُونِ

للناس از برای مردمان تخصیص بناس بنابر آنست که انبیای دیگر مبعوث بجن نبوده‌اند و بر کسی که این دقیقه مختفی مانده نکته تخصیص را شرف ناس داشته و آن را شرف پنداشته فی الظلم در تاریکیها جمع ظلمه‌ست چون تهمت و تهم و در ضمن این بیان زمان نبوت حضرت را بمترله روز روشن گردانیده و زمان سائر انبیا را بمترله شب تار ولی این روز شب در عقب ندارد و الحمد لله رب العالمین انتهی و نیز در قصیده برده گفته محمد سید الكوئنین و الثقلین و الفرقین من عرب و من عجم و ملا رومی در تاج الدره در شرح این شعر گفته المعنی يقول ذلک الحبيب الذى ابتليت بهواه و رمزت إليه من قبل بقولی نعم سری طیف الخ هو محمد صلی الله عليه و سلم أى مسمی بهذا الاسم لکثرة خصاله الحميدة سید علی الاطلاق فی الوجودین و سید اشرف العالمین الاشرف منهم فالاشرف لاختصاصه بدین هو اظهر الاديان الحقه و كتاب هو افضل الكتب المترله و عترة هم اطهر العتر و امة هم خير الامم و به ختم النبوة التشريعیه فلا نبی بعده الى يوم القيمة و سیختم بولده الصالح المسمی باسمه المکنی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۱۵

بکنیته الولاية التامة و الامامة العامة المبشر بان يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا و لا ياتیکم الساعۃ الا بغتة اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره و حضوره انهم يرونے بعيدا و نريه قریبا و نیز در قصیده برده گفته فاق النبیین فی خلق و فی خلق و لم يدانوه فی علم و لا کرم ملا رومی در شرح آن می فرماید المعنی يقول من اوصاف ذلک الحبيب صلوات الله عليه آنه فاق جميع الانبیاء عليهم السیل بشرف طیته و نزاهة عنصره و کمال صفاته و فضائل ملکاته حيث بعث من اشرف بقاع الارض ليتمم مکارم الاخلاق فله السیبق و الافضالیة من جهة القابلیة و الاستفاضة من الله الحق و من جهة الفاعلیة و الافاضة على الخلق و الكرم الذين بهما حیاة الباطن و الظاهر تکمل و تتم و لم يقربوا منه فيما فضلاً ممن ان يساووه و فاضل اسفرایینی در شرح برده گفته فاق بگذشت در فضل النبین از همه انبیا یک یک و مجموع من حیث المجموع فی خلق بر وزن نصر آفرینش و آنچه به آفرینش تعلق دارد یا باع اعتبار که هیکل مبارک و مثال بیمثالش از قدم تا تارک در خوبی بیعدیل بود پس تلمیح باشد بملحتی که حدیث انا املح

شرح نموده یا باع اعتبار که لوازم بشریت که دلالت بر نقصان دارد درو متنفسی بود حسب الامکان تا آنکه او را سایه نبود یا باععتبار آنکه خلق مبارکش مخصوص است به آنکه خلق همه عالم طفیل اوست و فی خلق بر وزن عنق و در خوی چنانچه آیه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۱۶

کریمه إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

شارتست بر ان و لم يدانوه و نزدیک نشد انبیا او را فی علم در دانشی از دانشها و لا کرم و نه در بخششها انتهی و نیز در قصیده برده گفته و کلّهم من رسول الله ملتمن عرفا من البحر او رشفا من الدیم و ملا عصام در شرح آن گفته فان قلت هم عليهم الصیلوة و السیل سابقون على النبی صلی الله عليه و سلم فكيف یلتمسون عرفا من بحره قلت هم سأّلوا منه مسائل مشکله فی علم التوحید و الصفات فاجاب النبی صلی الله عليه و سلم و حل مشکلاتهم و بین یدیه جرت المحاجة بین آدم صفو الله و بین موسی کلیم الله لیله المراج و إلیه اشار بقوله حاج موسی آدم فحج آدم او بقول الاعتبار لتقديم الروح العلوی القالب السفلی و روح نبینا مقدم علی ارواح سائر الانبیاء و إلیه اشار بقوله كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین

الحاصل کل الانبیاء من نبینا لا من غیره استفادوا العلم و طلبو الشفاعة إذ هو بحر من العلم و سحاب من الجود و هم کالانهار و

الأشجار و ملا رومي در تاج الدرة گفته المعنى يقول فاق رسول الله صلی الله عليه وسلم جميع الانبياء في الخلق الاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم و بعلم كبحر زاخر وبكرم كديمة دائمة و كيف لا وهم مع كثرة فضائلهم سائلون من ذلك البحر المحيط العذب المشرب غرفا و من ذلك الغيث المحيي لاراضى القلوب رشفا و يتمنون ان يكونوا في زمانه وفي ركابه و يشربون بمجيئه و قدومه صلی الله عليه وسلم و فاضل اسفرايني در شرح بردہ گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٤١٧

و كلّهم و همه انبیا من رسول الله از رسول خدا ملتمنس طلب کتنده‌اند غرفا کف ابی را من البحر از دریای فضل او او رشفا یا مکیدنی را من الدیم از بارانهای انعام او جمع دیمه است چون حکمه بمعنى باران که یک شبانه‌روز ببارد یا بیشتر متصل و درین بیت مدح حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وسلم باعتراف جميع انبیاء بفضل او و احتیاج ایشان به تربیت او مثل احتیاج اطفال چنانچه در لفظ رشف اشاره بدان شده پس متفرع نشود بر جمله سابق و آنکه گفته‌اند صدر بیت موقع فاء تفریعیه بود و هم می‌نماید و کل که محکوم عليه این جمله است بمعنى هر یک و معنی مجموع می‌تواند و نیز ملا رومی در تاج الدرة در شرح شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم گفته‌المعنی يقول هو صلی الله عليه وسلم وحید عصره و فرید دهره من لدن خلق الله تعالی نوره الى يوم القيمة و ليس له في محاسنه الصوريه و المعنويه ادنی مشارک فضلا عن مشارک قریب منه فجوهر الحسن و ذاته و حقیقته فيه اصله غير متبعض بان یکون بعضه فيه و بعضه في غيره بل الحسن و الكمال بجميع اجزائه لم یظهر الا فيه فهو البدر التمام و الشمس الضحى و نیز فاضل رومی در تاج الدرة بشرح شعری فان من جودک الدنيا و ضررتها و من علومک علم اللوح و القلم گفته الجود اعطاء ما ینبغی لا لعوض و ضرورة المرأة زوجها و الضررتان حجر الزحی و الدنيا و الآخرة ضررتان لتعسر الجمع بينهما و اللوح هو الذى یكتب فيه و اللوح الكتف و كل عظم عريض و قيل المراد باللوح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٤١٨

النفس الكلية لقبولها نقوش العلوم من العقل الاول المعتبر عنه بالقلم الاعلى كما في الحديث اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله نوری

فالكل واحد و الفرق اعتباری و ملا عصام در شرح بردہ بشرح شعر مذکور گفته الدنيا و الآخرة قطرة من بحر جودک و علم اللوح و القلم شيء قليل من علومک اللدنیة التي اعطاك الله تعالى إذ ما في اللوح له نهاية و ليس لعلومک نهاية إذ هو ينبع من بحر علومک و دلالت این عبارات مثل عبارات سابقه بر مطلوب اهل حق و ایقان یعنی دلالت تقدم خلق نور نبوی بر افضلیت سرور انس و جان صلی الله عليه و آله ما اختلف الملوان نهايت واضح و روشن و عيان و مستغنى از بيان و چون نور علوی با نور نبوی متحد بود این عبارات و امثال آن دلائل واضحه و براهین لائجه بر افضلیت جناب امير المؤمنین عليه آلاف سلام رب العالمین و نهايت قبح تقدم متغلبين بر ان رئيس اهل یقینست

وجه هشتم: عباراتی که باعث افضلیت امیر است به سبب اتحاد نور علوی با نور نبوی

وجه هشتم آنکه احمد بن محمد قسطلانی در مواهب لدنیه که تاج الدين دهان مکی در کفاية المتطلع سند روایت آن از شیخ حسن عجیمی باین نهج نقل نموده کتاب المواهب اللدنیه للإمام العلی شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی ابو الخطیب رحمة الله اخذ به عالیا عن الشیخ المسند العلامه ابراهیم بن محمد المیمونی عن الشیخ شمس الدین محمد بن الشیخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامه احمد بن محمد القسطلانی إجازة هذا سند مسلسل بالمصریین و الشافعیه و خود قسطلانی در اول آن گفته و بعد فهذه لطیفة من لطائف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۱۹

نفحات العواطف الرحيمية و منحة من منح موهاب العطاء الزبانية تنبع عن نبذة من كمال شرف نبينا محمد صلى الله عليه افضل الصيلوات و انمى التسليمات و انسى الصلات و سبق نبوته في الازمان الازلية و ثبوت رسالته في العنييات الاحديه و التبشير باحمديته في الاعصر الخالية و التذكير بمحميته في الامم الماضية و اشراق بوارق لوع الماء انوار آيات ولادته التي صار ضوء فجرها في سائر بريته و دار بدر فخرها في اقطار ملته و عواطف لطائف رضاعه و حضانته و ينابيع سرّ مسراه و بعثته و هجرته و عوارف معارف عبوديته الساري عرف شذاها في افق قلوب اهل ولايته و نفائس انفاس احواله الزكية و دقائق حقائق سيرته العلية الى حين نقلته لروضة قدسه الاحديه و تشريفه بشرائط الآيات و تكريمه بكرائم المعجزات و ترفعه في أى التنزيل برفعة ذكره و علو خطره و تعظيم محاسن شمائله و خلائقه و تحصيصه بعموم رسالته و وجوب محبتة و اتباع طرائقه و سيادته الجامعه لجواب السواد في مشهد مشاهد المرسلين و تفضيله بالشفاعة العظمى العامة لعموم الاولين و الآخرين الى غير ذلك من عجائب آياته و منحه و غرائب اعلام نبوته و حججه اورتها حججاً قاهرة على الملحدين و ذكرى نافعة للموحدين و تنبئها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۰

لعزائم المهتدين و لم اكن و الله اهلاً لذلك و لم ار نفسي فيما هنالك لصعوبة هذا المسلك و مشقة السير في طريق لم يكن لمثله يسلك و انما هو نكتة سر قراءتي لكتاب الشفاء بحضوره التخصيص و الاصطفاء في مكتب التأديب و التعليم في مشهد مشاهد الموانسة و التكريم مستجليا في مجال تجليات الانوار الاحمية محاسن صفات خلقته و عظيم اخلاقه الزكية سارياً بسر سيرته في منهاج ملته الى وعاء هديه الاسنى راتعا في رياض روضة ستة التزيهه الحسنة مستمدًا من فتح الباري فيض فضله الساري فينحني صاحب هذه المنح من مصون حقائقه و ابرز لي ما اكتنه من مكون رقائقه فانفتحت بالفتح المحمدي عين بصيرة الاستبصر و تنزه الناظر في رياض ارتياض رقائق الاسرار فاستجليت من ابكار مخدرات السيدة النبوية من كل صورة معناها و اقتبست من تلاؤ مصباح مشكاة المعارف من كل بارقة اضواها و انتشتقت من كل عبة صوفية شذاها و اجتنبت من افنان لطائف تاویل آيات الكتاب العزيز من كل ثمرة مشتهاها و لا زلت في جنات لطائف هذه المنح اغدو و اروح في غبوق و صبور حتى انهملت غمام المعناني على ارض رياض المبني فاینعت ازهارها و تكلمت بنفائس جواهر العلوم اوراقها و طابت لمجتني رقائق الحقائق ثمارها و تدفقت حياض بداع الفاظها بزلال جوابع كلماتها و خطب خطيب قلوب ابناء الهوى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۱

على منبر الغرام القدس يدعوك لكمال محاسن الحبيب الأرجأ فترنحت بسلام راح الارتياح نفائس الارواح و تماثلت بمطربات الحان الحنين الى جمال المحبوب كرائم الاشباع و زمم مزمزم الصفا بحضوره خلاصه اولى الوفا منشداً مردداً حضر الحبيب و غاب عنه رقيبه حسيبي نعيم زال عنه حسيبه داوي فؤاد الوصول من ادوائه طوبى لقلبي و الحبيب طبيبه صدق المحب حسيبه في حبه فحباه صدق الحب منه حسيبه لباه لب فواده فاجابه لما دعاه الى الغرام و جيبيه و لجماع الاهواء يجعل حبه و لحسناته خطب القلوب خطبيه فلما سمعت هذه المواهب آذان قلوب اولى الالباب تلفت عيون اعيانهم لتلخيص خلاصه جوهر هذا الخطاب في سفر يسفر عن وجه المنح النبوية منيع النقاب فشيئت عنان القلم الى تحصيل مآربهم و تسطير مطالبهم جانحا صوب الصواب مودعا ما كان مستودعا لي في غيابات الغيب في هذا الكتاب مستعينا في ذلك بالقوى الوهاب حتى اتاح الله لي ذلك و تم لي ما هنالك فاوضحت ما خفي من الدليل و مهدت ما توغر من السبيل و سميتها المواهب اللدئية بالمنح المحمدية و رتبته على عشرة مقاصد تسهيلاً للسلوك و القاصد كفته المقصد الاول في تشريف الله له عليه السلام بسبق نبوته في سابق ازليته و نشره منشور رسالته في مجلس مؤانته و كتبه توقيع عنایته في حظائر قدس كرامته و طهارة نسبة و براهين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۲

اعلام آیات حمله و ولادته و رضاعه و حضانته و دقائق حقائق بعثته و هجرته و لطائف معارف مغایریه و سرایاه و بعوشه و سیرته مرتباً على السنین من حين نشأته الى وقت وفاته و نقلته لرياض روضته اعلم يا ذا العقل السليم و المتّصف باوصاف الكمال والتّتميم وفقنی الله و اياك بالهدایة الى الصراط المستقیم انه لما تعلقت إراده الحق تعالى بایجاد خلقه و تقدير رزقه ابرز الحقيقة المحمدیة من الانوار الصمدیة في الحضرة الاحدیة ثم سلخ منها العوالم كلها علوها و سفلها على صورة حكمه كما سبق في سابق ارادته و علمه ثم اعلمه تعالى بنبوته و بشّره برسالته هذا و آدم لم يكن الا- كما قال بين الروح والجسد ثم انجست منه صلی الله عليه وسلم عيون الارواح فظاهر بالملأ الاعلى و هو بالمنظار الابلي فكان لهم المورد الاحلى فهو صلی الله عليه وسلم الجنس العالى على جميع الاجناس و الاب الاكبر لجميع الموجودات والنّاس و لما انتهى الزّمان بالاسم الباطن في حقه صلی الله عليه وسلم الى وجود جسمه و ارتباط الروح به انتقل حكم الزّمان الى الاسم الظاهر فظهر محمد صلی الله عليه وسلم بكليته جسماً و روحًا فهو صلی الله عليه وسلم و ان تأخرت طينته فقد عرفت قيمته فهو خزانة السرّ و موضع نفوذ الامر فلا ينفذ امر الا منه و لا ينقل خبر الا عنه الا بابي من كان ملكاً و سيداً و آدم بين الماء و الطين واقف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۳

فذلك الرّسول الابطحي محمد له في العلاء مجد تلید و طارف اتی بزمان السعد في آخر المدى و كان له في كل عصر مواقف اتى لانكسار الدهر يجبر صدقه فاثنت عليه السن و عوارف إذا رام امرا لا يكون خلافه و ليس لذاك الامر في الكون صارف ازین عبارت ظاهرست که سلخ جميع عوالم علوی و سفلی از حقیقت محمدیه است که آن را حق تعالی از انوار صمدیه اظهار فرموده و انجاس عيون ارواح از آنحضرتست بملأ اعلى ظاهر شده و بمنظار و اجلی جا گرفته و آن حضرت جنس عالی جميع اجناس و اب اکبر برای جميع موجودات و جميع ناسیست و آن حضرت خزانه سرّ یزدانی و موضع نفوذ امر ریانیست و نافذ نمی شود امری مگر از آن حضرت و نقل کرده نمی شود خبری مگر از آن حضرت و چون نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم حسب دلالت صریحه حدیث نور علی کثرة طرقها و تنوع اسانیدها متعدد بوده این همه فضائل عظیمه و مأثر فخیمه برای جناب امیر المؤمنین عليه السلام هم ثابت و متحقق باشد و هر یکی از ان برای اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از جميع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و قبح تقدم اغیار بر ان وصی سرور اخیار صلی الله عليه و آله الاطهار کافیست

وجه نهم: عبارت فصوص: اتحاد نور حضرت امیر بانور نبوی سبب افضلیت است

وجه نهم آنکه حسین دیاربکری در خمیس گفته و فصوص الحكم و شرحه و ما كان من نبی ياخذ شيئاً من الكلمات الـ من مشکاة خاتم النّبیین و ان تاخر عنهم وجود طینته إذ لا تعلق بمشکاته لوجوده الطینی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۴

فأنه بحقيقة وجود قبلهم لانه ابو الارواح كما ان آدم ابو الاشباح و اصل عبارت محیی الدّین بن العربي در فصوص الحكم اینست فكل نبی من لدن آدم الى آخر نبی ما منهم احد ياخذ الا من مشکاة خاتم النّبیین و ان تاخر وجود طینته فانه بحقيقة موجود و هو قوله كنت نبیاً و آدم بين الماء و الطین

و غيره من الانبياء ما كان نبیاً الا حين بعث و داود بن محمود بن محمد القیصری در شرح آن گفته انما اعاد ما ذكره لبین ان و ان تاخر وجود طینته فانه موجود بحقيقة في عالم الارواح و هو نبی قبل ان يوجد و يبعث للرسالة الى الامّة لانه قطب الاقطاب كلها اولاً و ابداً و غيره من الانبياء ليس لهم النبوة الا حين البعثة لانه عليه السلام هو المقصود من الكون و هو الموجود اوّلاً في العلم و بتفصیل

ما يشتمل عليه مرتبته حصل اعيان العالم فيه و ايضا اعيان الانبياء بحسب استعداداتهم و ان كانوا طالبين ظهور النبوة فيهم لكنهم لم يظهروا مع انوار الحقيقة المحمدية كاختفاء الكواكب و انوارها عند طلوع الشمس و نورها فلما تحققوا في مقام الطبيعة الجسمية و ظلمة الليالي العنصرية ظهروا بانوارهم المخفية كظهور القمر و الكواكب في الليلة المظلمة اذين عبارت ظاهرست كه جميع انبيا عليهم السلام اخذ كمالات از مشکات جانب خاتم النبيين صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین می نمودند و مشکات آن حضرت را بوجود ظاهري تعلقى نیست زیرا که آن حضرت بحقیقت اصلیه خود موجود بود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۵

قبل جميع انبیا که آن حضرت ابو الارواح و حضرت آدم ابو الاشباحست و چون نور جانب امير المؤمنین عليه السلام با نور جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متحد بوده معلوم شد که جميع انبیا عليهم السلام اخذ كمالات از مشکاه آن حضرت هم می نمودند پس چگونه عاقلی تجویز تواند نمود که بر ان نور انور که جميع انبیا عليهم السلام سوای خاتم النبيين صلی الله علیه و آله و سلم اخذ كمالات ازو می فرمودند و تابع و منقاد او بودند کسی از اغیار متقدم شود و ان مقتدائی عالم بعد سرور عالم معاذ الله تابع و محکوم اول و ثانی و ثالث عسوف ظلوم غشوم گردد ان هذا من ا محل الحالات و اقبح التعسفات و اشنع التحکمات و افظع التهجمات و نیز ابن العربي در فصوص الحكم گفته فص حکمة فردیه فی کلمه محمدیه انما کانت حکمة فردیه لانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی و لهذا بدی به الامر و ختم فكان نیبا و آدم بین الماء و الطین ثم کان بنشأته العنصرية خاتم النبيين و اول الافراد الثالثة و ما زاد على هذه الاولیة من الافراد فانه عنها و كان عليها السلام ادل دلیل على ربہ فانه اوتي جوامع الكلم التي هي مسمیات اسماء آدم و قیصری در شرح قول انما کانت حکمة فردیه الخ گفته انما کان اکمل موجود فی هذا النوع لان الانبياء صلوات الله عليهم اجمعین اکمل هذا النوع و کل منهم مظہر لاسم کلی و جميع الکلیات داخل تحت الاسم الالھی الذي هو مظہره فهو اکمل افراد هذا النوع و لكونه اکمل الافراد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۶

بدی به امر الوجود بایجاد روحه اولا- و ختم به امر الرساله اخري بل هو الذى ظهر بالصورة الآدمية في المبتدئه و هو الذى يظهر بالصورة الخاتمية للنوع و يفهم هذا السر من يفهم سر الختمية فلنكتف بالتعريف عن التصريح و الله هو الولي الحميد و در شرح قول و ما زاد على هذه الاولیة الخ گفته أى على هذه الفردیه الاولیه هي الثالث و هذه الثالثة المشار إليها في هي الذات الاحديه و المرتبة الالھیه و الحقيقة الروحانيه المحمدیه المسمأ بالعقل الاول و ما زاد عليها فهو صادر منها كما تقرر ايضا عند اصحاب النظر ان اول ما وجد هو العقل الاول و در شرح و كان عليه السلام ادل دلیل على ربہ الخ گفته أى و إذا كان الروح المحمدی اکمل هذا النوع کان ادل دلیل على ربہ لان رب لا- يظهر الا- بمربوبه و مظہره و كمالات الذات باجتماعها اینما يظهر بوجوهه لانه اوتي جوامع الكلم التي هي امهات الحقائق الالھیه و الكوتیه الجامعه بجزئياتها و هي المراد بسمیات اسماء آدم فهو ادل دلیل على الاسم الاعظم الالھی و مخفی نماند که کمال حقیقہ و رزانت و نهایت جلالت و متنانت مطالب كتاب فصوص الحكم از اول آن ظاهر و باهرست حيث قال فی صدره اما بعد فانی رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مبشرة ارتیتها فی العشر الاخر من المحرم سنہ ۶۲۷ سبع و عشرين و ستمائے بمحروسہ دمشق و بیده صلی الله علیه و سلم كتاب فقال لی هذا الكتاب فصوص الحكم خذه و اخرج

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۷

به الى الناس ينتفعون به فقلت السمع و الطاعة لله و لرسوله و اولی الامر منا كما امرنا فحققت الامتیه و اخلصت الیه و جرّدتقصد و الهمه الى ابراز هذا الكتاب كما حدّه لی رسول الله صلی الله علیه و سلم من غير زيادة و لا نقصان و سالت الله تعالى ان يجعلنى فيه و فی جميع احوالی من عباده الذين ليس للشیطان عليهم سلطان و ان يخصّنى فی جميع ما يرقمه بنانی و ينطق به لسانی و ينطوى عليه جنانی بالالقاء السبوحی و النفث الروحی فی الرؤوع النفسي بالتایید الاعتصامی حتى اكون مترجما لا متحکما ليتحقق من وقف عليه من

اهل الله و اصحاب القلوب انه من مقام التقديس المتره عن الاغراض النفسية التي يدخلها التلبيس و ارجو ان يكون الحق تعالى لاما سمع دعائي قد اجاب ندائى فما القى الا ما يلقى الى و لا انزل في هذا الطور الا ما ينزل به على و لست بنبي و لا برسول لكنى وارث و لآخرتى حادث فمن الله فاسمعوا و الى الله فارجعوا فاذا سمعتم ما اتيت به فعوا ثم بالفهم فصيلوا مجمل القول و اجمعوا ثم منوا على طالبيه و لا تمنعوا هذه الرحمة التي وسعتم فوسعوا و من الله ارجو ان اكون ممن ايد فتايد و ايد و قيد بالشرع المطهرى فتقىيد و قىيد و ان يحشرنا فى زمرته كما جعلنا من امته ازین عبارت ظاهرست که كتاب فصوص الحكم راجناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در مبشره مباركه بابن عربى عنایت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۸

فرموده و او اين كتاب را بغير زيادت و نقصان بخیر اظهار و ابراز آورده از خدا خواسته است که او را درين باب و در جميع احوال از بندگانی فرماید که شیطان را بر ایشان سلطان نیست و خاص کند او را در هر چیزی که می نویسد آنرا بنان او و گویا می شود بان لسان او و منطوي می شود بر ان جنان او باللغاء سبوحی و نفت روحي در قلب نفسی بتأیید اعتمادی تا آنکه او مترجم باشد نه متحکم و هر که از اهل الله و اصحاب قلوب بر ان واقف شود بداند که آن از مقام تقديریست که از اغراض نفسیه که تلبیس داخل آن می شود منه است و نیز ابن عربی امید کرده که حق تعالی دعايش مقرون باجابت فرموده باشد پس القاء کند این عربی مکر چیزی را که باو القاء کرده می شود و نه نازل کند مگر آن چیزی را که درين طور بر او نازل کرده می شود

وجه دهم: عبارت شرح موافق در رابطه با افضلیت به سبب اتحاد نورین

وجه دهم آنکه حسين دياريکري در خميس گفته في شرح المواقف قال بعضهم ان المعلوم الاول من حيث انه مجرد يعقل ذاته و مبدئه يسمى عقلا و من حيث انه واسطة في صدورسائر الموجودات و نقوش العلوم يسمى قلما و من حيث توسطه في افاضه انوار النبوه و من حيث ان الكلمات الكمالات المحمدية من اثر نور سيد الانبياء صلي الله عليه و سلم من حيث انه سبب لحياته يسمى روحه و سيجيء لهذا زياده بيان ازین عبارت ظاهرست که معلوم اول باین حیثیت که واسطه است در صدورسائر موجودات و نقوش علوم بعلم مسمی می شود و همین واسطه متوضطست در افاضه انوار نبوت و آن روح جناب رسالت مآب صلي الله عليه و آله و سلمست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۲۹

پس چون نور جناب امير المؤمنین عليه السلام با نور نبوی متحد بود نور آن حضرت هم واسطه در صدور جمع موجودات و سبب افاضه نقوش علوم بر كل کائنات باشد پس چگونه کسی از تیمیه و عدویه و امویه بر ان ینبوع محاسن قدسیه متقدم تواند شد که قبح آن از اجلای واضحات و اظهر لامحاتست و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه گفته و پیغمبر ما صلي الله عليه و سلم در عالم شهادت اگر چه آخرین پیغمبر بود اما در عالم غیب اولین از ایشانست کما
قال عليه السلام كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین

و بيان این آنست که حضرت ذو الجلال و الافضال در ازال آزال حيث كان الله و لا شيء معه اول تجلی که برخورد کرد بی آنکه وجود غيری در میان باشد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شئون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند و حقائق سائر موجودات همه اجزاء و تفاصیل آن حقیقتاند و تجلیاتی که بصور آنها واقع شده است در غیب انتشار و ابعاث از تجلی بصورت آن حقیقت یافته است و صورت وجوہشان حقیقت اولا در مرتبه ارواح جو هریست مجرد که شارع صلي الله عليه و سلم تاره از ان بعقل و تاره بروح یا بنور تعییر کرده است حيث

قال صلی اللہ علیہ وسلم اول ما خلق اللہ العقل و اول ما خلق اللہ القلم و اول ما خلق اللہ روحی او نوری و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز را نمی تواند بود و صورت وجودی سائر حقائق منتشری از صورت وجودی عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۰

آن حقیقت است مرتبه بعد مرتبه تا منتهی می شود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدم است علیه السلام پس آدم و سائر انبیاء علیهم السلام مدام که بصورت جسمانی عنصری در شهادت ظاهر نشدنده به نبوت موصوف نگشته با خلاف پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم که چون بوجود روحانی موجود شد بشارت داده شد و اعلام کرد هماند به نبوت بالفعل و در همه شرائع حکم ویرا دادند اما بر دست انبیا و رسل که نواب وی بودند چنانکه در عالم شهادت امیر المؤمنین علی و معاذ بن جبل رضی اللہ عنہما به نیابت وی در یمن رفتند و تبلیغ احکام کردند زیرا که ثبوت نبوت نیست جز باعتبار شرع مقرر من عند اللہ پس همه شرایع شریعت وی بوده که بر دست نواب وی بخلاف رسیده است و چون بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرائع کرد که بحسب باطن اقتضا کرده بود زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرائع است و حسین دیاربکری در خمیس گفته و فی شواهد النبوة ان نبینا صلی اللہ علیہ وسلم و ان کان آخر الانبیاء فی عالم الشهادة لكنه اولهم فی عالم الغیب

قال علیه الصلوٰه و السلام کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین

بيانه ان اللہ تعالیٰ فی ازل الازال کان اللہ و لا شیء معه فجمعی الشئون من غير امتیاز من بعض و صورة معلومیه ذلک الشأن تسمی تعینا او لا و حقیقة محمدیه و حقائق سائر الموجودات کلها اجزاء و تفاصیل فتلک الحقيقة و التجلیات الّتی وقعت بصورها فی الغیب انما نشأت و انبعثت من التجلی بصور تلک الحقيقة و المرتبة

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۱

الوجودیه لتلک الحقيقة او لا فی مرتبه الارواح کانت جوهرها مجرداً عّبر عنہ الشارع صلی اللہ علیہ وسلم تارہ بالعقل و تارہ بالقلم و تارہ بالنور و تارہ بالروح حیث

قال صلی اللہ علیہ وسلم اول ما خلق اللہ العقل و اول ما خلق اللہ القلم و اول ما خلق اللہ روحی او نوری و لا شک ان اختلاف عبارات رتبی اذ مرتبه الاولیاء حقیقه لا تصلاح لغير شیء واحد و الصورة الوجودیه لتلک الحقيقة مرتبه بعد مرتبه حتی انتقلت الى الصورة الجسمانیه العنصریه الانسانیه التي اول افرادها آدم فهو و سائر الانبیاء ما لم يظهروا بصورة جسمانیه عنصریه فی الشهاده لم يوصفو بالنبوة بخلاف نبینا صلی اللہ علیہ وسلم فانه لما وجد بوجود روحانی بشره و اعلمه بالنبوة بالفعل و فی كل الشرائع اعطی الحكم له لكن بایدی الانبیاء و الرسل الذين كانوا نوابه كما ان علیا و معاذ بن جبل فی عالم الشهادة ذهبا بنبیاته الى اليمن و بلغا الاحکام من ثبوت النبوة ليس الا باعتبار شرع مقرر من عند اللہ فجمعی لشرع شریعته الى الخلق بایدی نوابه و لما ظهر بالوجود الجسمانی العنصری نسخ تلک الشرائع التي كان اقتضاها بحسب الباطن فان اختلاف الامم فی الاستعدادات و القابلیات مقتض لاختلاف الشرائع این عبارت صریح است در آنکه اقدمت و اسبقیت خلقت جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بر حضرت آدم و سائر انبیاء علیهم السلام دلیل افضلیت

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۲

آن حضرت پس همچین تقدم خلقت نور جانب امیر المؤمنین علیه السلام که با نور جانب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم متحد بود دلیل افضلیت و اشرفیت آن حضرت بر سائر خلق خواهد بود و تقدم احدی بر آن حضرت روا نخواهد بود و لو کان فی غایه الفضل والجلاله فضلاً عمن يحسّر عن ادراك ابا و كلامه و ملا معین در معارج النبوة گفته رکن اوّل در بیان ایجاد نور حضرت محمدیه صلی اللہ علیہ و سلم از حین خلقت نور تا بوقت ولادت آن حضرت و درین رکن هشت باب مرقوم کلک بیان خواهد شد

انشاء الله العزيز باب اول در ذکر نور با سرور حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم و درین باب سه فصلست فصل اول در بیان حدیث اول ما خلق الله تعالى نوری مشتمل بر نعت آن حضرت علیه الصلوٰة و السلام بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل على محمد و على آل محمد

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله تعالى نوری
النعت حضرت سید سادات و سند سعادات شاه اسرار حکم لطیفه علوم عرفان صحیفه رقوم احسان ممهّد قواعد شریعت مشید قواعد حقیقت مهندس مغارس بدائع مدرس مدارس شرائع قافله سالار قوافل وجود سپهسالار مشاهد مقصود مقنای طوائف بشری گره گشای سرائر قدری ان سروری که ببلی بیان عالی برهان بلاغت نشانش و هزار داستان مناسیر فضائل علیه و تباشير شمالی سینیه اش در بوستان جلالت و گلستان رسالتیش چنین می خواند که اینی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینه آن مهتری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۳
که طوطی زبان شکر افشار فصاحت شعراش بااظهار تقدم نور اصالت آثارش این خبر عالی اثر بمسامع مجتمع سکان قطان کون و مکان در میداد که

اول ما خلق الله تعالى نوری
للشيخ نظامی قدس سرہ ای ختم پیمبران مرسل حلواں پسین و ملح اول نوباوہ باع اویں صلب لشکر کش عهد آخرین طلب ای خاک تو تو تیای بینش روشن بتو چشم آفرینش ای سید بارگاه کونین نسّابه شهر قاب قوسین آن صدرنشین هر دو عالم محرب زمین و آسمان هم آن شاه مقربان درگاه بزم تو ورای هفت خرگاه سر جوش خلاصه معانی سرچشممه آب زندگانی خاک تو اویم روی آدم نور تو چراغ ملک عالم سر خیل توئی و جمله خیل اند مقصود توئی همه طفیل اند ای کنیت و نام تو مؤید أبو القاسم و احمد و محمد صلی الله علیه و الله و افاض علی روس العالمین سجال نواله چنین می فرماید که
اول ما خلق الله نوری

يعنى اول شاهدی که در مشاهد شهود نقاب احتجاب از جمال کمال برکشید و اول عروسی که از خلوتخانه بطنون بفضای عالم ظهور برون خرامید بلکه اول نقطه که از سر پرکار کن فکان بر صفحه وجود افتاد و نخستین نوباوہ که بابغان ایجاد از باستان استعداد بر طبق رشد و رشاد بر مشتاقان عرصه کون و مکان جلوه داد نور با سرور حضرت من بود که سید کائنات و سرور موجوداتم صلی الله علیه و سلم توئی که مطلع احسان و مظهر جودی که کن فکان ز تو دارند نام موجودی درین ضیافت هستی بخوان جود کرم همه طفیل تواند و توئی که مقصودی هنوز آدم و عالم نبود نام و نشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۴
که در سرا چه وحدت جليس حق بودی یعنی هنوز دید به خلقت بگوش خلیقت نرسیده بود و کام انام در بزم اعلام اکرام ایجاد نچشیده بود هنوز دود وجود بر چهره این حصار کبود نشسته بود و جوهرفروش بازار صنع عقد شبه شب را با رشته مروارید روز برهم نبسته بود بانویان چین تقدیر باقلام مقادیر اشکال تصاویر بر چهره الواح ارواح نسبته بودند و صیادان حکمت ربانی طیور ارواح انسانی در اتفاق اشباح جسمانی باز نداشته بودند هنوز خروس صبح بوقلمون بال کُنْ فیکُونُ*

بر هم نزده بود و همای کاف و نون در هوای حَمَّا مَسْنُونِ
سايه خلافت باز نگسترانیده بود خیاط کرم وجود خلعت وجود در تن آدم مسجد نپوشانیده بود و حلق خلق شراب ناب شهود در بزم بارزم إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

نوشیده بود نه سفینه سکینه جنت بر روی قلزم خلقت روان گشته و نه نهنگ با فرهنگ دوزخ در قعر بحر هیبت پنهان شده نه چهار قائمه مربع عرش در قبضه حمله استوار گشته نه گرد بالش مسدس فرش بر بساط کون برقرار آمده نه دعائم قوائم عناصر اربع در مقعر فلك مدور مقرر گشته و نه اطباقي مسبع سماوي بر محذب کره ناري محيط آمده دوشيزگان شبستان عدم در خدر حکمت نهفته غمزدگان زوايای هستي سر بگرييان خمول فرو برد نه عالميان آفريده نه آدميان پروريده نه عربده عالم نه بدبه آدم نه از خاكيان عمدى نه از افلاكيان حمدى نه از ثرى نامي نه از ثريا بامي نه از يحبهم دامي نه از تحبونه جامي نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گويي نه از عرشيان آوازه نه از فرشيان نوازه نه از بالا و پستي خبرى نه از آلا و هستي اثري که نقطه روح لطيف اين سيد گرو دايره الطاف پر کاروار می گشت و مروجه تسبیح می جنباند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۵

كه اول ما خلق الله نوري شاه رسيل و شفيع مرسل خورشيد پسين و نور اوّل هم نوزده چراغ بينش هم چشم و چراغ آفرينش شاهنشه تخت آسماني خوانده تخته معاني گنجينه كيميات عالم پيش از همه پيشوای عالم بسته کمر آسمان بكارش انجم همه چاوشنان بارش بر گنگره کشیده فتراک کانجا نرسد کمند ادراك انتهی و دلالت اين عبارات مليحه و اشارات فصيحه و تقريرات رشيقه و تحريرات انيقه و تلویحات رزينة و تصریحات متینه بر آنکه تقدم خلق جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم دليل زاهر و برهان باهر بر کمال افضلیت آن حضرت و عدم جواز تقدم احادی برا آن حضرتست پر ظاهر پس همچنین جناب امير المؤمنین عليه السلام هم مثل جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم افضل خلق باشد و اين همه مناقب و فضائل که ملا معین بسبب تقدم نور برای جناب سرور مرسلين صلی الله عليه و آله و سلم ثابت کرده برای جناب امير المؤمنین عليه السلام ثابت باشد فانظر الى اهل التسویل والازلال كيف يذهبون الى اليمين والشمال ولا يهتدون الى صحيح الاحتجاج واضح الاستدلال ويدون غرائب الهذر و منكرات المقال وشيخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته باب اول در ذکر نسب شريف و حمل و ولادت و رضاع آن حضرت صلی الله عليه و سلم بدانکه اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و واسطه خلق عالم و آدم نور محمدست صلی الله عليه و سلم چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که

اول ما خلق الله نوري

و سائر مكونات علوی و سفلی از ان نور و از ان جوهر پاک پیدا شده از

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۶

ارواح و اشباح و عرش و كرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و فلك و انس و جن و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سائر مخلوقات و در کیفیت صدور اين کثرت از ان وحدت و بروز و ظهور مخلوقات از ان جوهر عبارات و تعبیرات غریب آورده‌اند و

حدیث اوّل ما خلق الله العقل

نzd محققین و محدثین بصحت نرسیده و

حدیث اوّل ما خلق الله القلم

نیز گفته‌اند که مراد بعد العرش و الماء است که واقع شده است و کان عزشُه علی الماء

و در بعضی احادیث تصریح بدان واقع شده است و آمده است که خلق ماء پیشتر از عرش است و آمده است که چون خلق کرده شد قلم گفت بوی پروردگار تعالی و تقدس بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس ما کان و ما یکون الى الابد پس معلوم شد که پیش از خلق قلم کائنی بوده است و گفته‌اند که آن عرش و كرسی و ارواحست و نور وی صلی الله عليه و سلم از ان سابقست و برین وجه تواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن بوده باشد که اول در ان عالم ثابتست و از ما یکون آنچه در آخر ظاهر کرد

و در دنیا انتهی ازین عبارت ظاهرست که نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و سب خلق عالم و حضرت آدمست و حدیث اول ما خلق اللہ نوری

حدیث صحیحست و جمیع و مکونات علوی و سفلی از ارواح و اشباح که در ان ارواح جمیع انبیا علیهم السلام داخلست و هم عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و ملک و فلک و سائر مخلوقات از نور آن حضرت مخلوق شده پس افضلیت نور نبوی بداهه ثابت شد و چون نور علوی

٤٣٧ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

با نور نبوی متحدد بوده این همه مراتب علیه و مدارج سنتیه برای نور علوی هم ثابت شود و قبح تقدم احدی از انبیا و اوصیا سوای خاتم النبین صلی اللہ علیہ و آله اجمعین هم بر آن حضرت ظاهر و واضحست تا بتقدم ثلاثة مهجوره و زمرة غیر مشکوره و جماعت غیر مبروره بر آن حضرت که محض جور و عسف و عین حیف و خسفت چه رسد و غیاث الدین بن همام الدین در حبیب السیر می فرماید بر ضمائر فطنت ما آثر اهل دانش و بینش و خواطر خبرت ما ثر واقفان کارخانه آفرینش مخفی و مستتر نخواهد بود که بر طبق

حدیث صحیح کان اللہ و لم یکن معه شیء

در ازل ذات حضرت حق عز و جل موجود بود و هیچ چیزی دیگر بر منصه هستی جلوه ظهر نمی نمود و چون اراده کامله إلهي مقتضای فحوای

كنت كنزا مخفّتا فاحسّت ان اعرّف فخلقت الخلق لاعرّف

اقتصادی آفرینش ممکنات عالم علوی و سفلی فرموده و نخستین چیزی که از مطالع سپهر خلقت طلوع کرد نور فائض السر در محمدی بود زیرا که از شاه ولایت و پناه اهل هدایت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن أبي طالب رضی الله عنه مرویست که روزی از حضرت خاتم الانبیاء عليه من الصلوٰۃ افضلها پرسید که اوّل مخلوقات چیست حضرت جواب داد نور نیک و این حدیث از طریق جابر بن عبد الله انصاری نیز سمت ورود یافته و در بعضی از نسخ معتبر بنظر این ذرّه احقر درآمده که فیاض علی الاطلاق نور محمدی را که زمرة از فضلا آن را جوهر بیضا گویند منقسم بدو قسم ساخت قسمی در غایت لطافت و صفا و قسمی دیگر درین اوصاف دون مرتبه اولی از قسم نخستین که

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٣٨

موسوم بنور بود ارواح انبیا و رسل و اولیا و اشخاص شریفه علویه را آفرید و از قسم ثانی که آن را نار می‌گفتند جان و بنی الجان و سائر اجسام سفلیه را موجود گردانیده و ازین مقدمه بوضوح می‌بینند که اقدم و افضل مخلوقات نور حضرت رسالت پناهست زیرا که ما سوی الله بواسطه آن نور صفت خلقت یافته‌اند و جمیع کائنات از پرتو آن شمع جهان افروز بسر منزل وجود شتافته چه عرش و چه فرش و چه بالا و پست طفیل وجودش بود هر چه هست انتهی مانی حبیب السیر و دلالته علی افضلیه نور خیر البشر صلی الله علیه و آله ما طلع شمس و قمر غییة عن الاظهار و البيان عند من تأمل و تدبّر و هو بعينه مثبت افضلیه علی علیه آلاف سلام الملك الکبر و مظہر نھایہ قبح تقدّم من سلف و غیر علی نفس التّبی الاطھر صلوات الله و سلامه علیهمما و آلهما ما اضاء صبح و اسفر

وجه یازدهم: اثبات افضلیت بسب تقدم خلق نور و اتحاد نورین

وجه یازدهم آنکه علاوه برین همه افادات و تحقیقات محققین عالی درجات و تنصیصات شیوخ عالی صفات که از ان افضلیت

سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب تقدم خلق نور ان مفخر موجودات از اوضع جلیات است روایات عدیده و اخبار کثیره هم برینمعنی دلالت صریحه دارد بعض آن در عبارات منح مکّیه و غیر ان گذشته و جمله از ان درین جا مذکور می شود ملا معین در معراج النبوة گفته بدانکه در کیفیت ایجاد آن نور روایات مختلفه بظهور پیوسته از جمله روایات معتبره پنج روایت مشهوره درین نسخه ایراد نموده شده باقی حواله بکتب متقدمه و متداوله گشت روایت اول در شرف المصطفی ابو موسی مدنی رحمه اللہ آورده که نور کامل السرور حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از جمیع موجودات بنهصد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۳۹

هزار سال موجود گشته و فراشان قدرت در فضای هوای قربت از برای آن نور منظور بساطی انساطی ترتیب فرمودند پس بمساعدت توفیق احدی آن نور محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بر آن بساط در طوف آمد و مدتی چندین گاه در عرصه عالم غیب می گشت تا انگاه که از جانب رب الارباب جل و علا بسجود مامور شد مدت صد سال از سالهای آن جهانی که سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال این جهانی باشد در ان سجود توقف فرمود و حضرت جلال احادیث را جل جلا که باین تسبیح یاد می کرد که سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الحلیم الذی لا یعجل سبحان الجواب الذی لا یبخل

بعد از آنکه ارادت مبدع پر کمال جل ذکر مقتضی ایجاد اصول ممکنات و مختصر امہات اصناف مکونات آمد از ان نور جوهر بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر از هیبت نظر الهی آب شد و آن آب مدت هزار سال در جریان بود چنانچه طرفه العینی در هیچ محل قرار نگرفت پس آن را بدھ جزو منقسم گردانید از جزو او نسل عرش را بوجود آورد و عرش را چهار صد هزار رکن داد از رکنی تا رکنی چهار صد هزار ساله راه و از قسم دوم قلم را بیافرید طول او پانصد ساله راه و عرض او چهل ساله راه و بروایتی صد انبوب و هر انبوب پنجاه ساله راه پس قلم مامور شد بخطاب اکتب یعنی بنویس گفت خداوندا چه نویسم فرمود علم مرا در خلق من گفت خدایا ابتدای کتابت بچه کلام کنم فرمان آمد که بنویس بسم الله الرحمن الرحيم چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله منشق شد و چندین سال همچنان سر شکافته بر لوح بماند بعد از آن بکتابت اسم رحمن شق اول و باسم رحیم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۰

شق ثانی فراهم آمدند حاصل مدت هفصیل سال شد از سالهای این جهانی و بروایت تیسیر هزار سال تا کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس حضرت خداوند جل و جلا قسم یاد فرمود بعزت و جلال خود که هر بندی از امت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زن و مرد که یک بار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویس در دیوان او ثواب هفصیل ساله عبادت بعد از ان بنوشت آئی انا اللہ لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی و صبر على بلائی و شکر على نعمائی و رضی بحکمی کتبته صدیقا و بعثته یوم القيمة مع الصدیقین و من لم یتسلیم بقضائی و لم یصبر على بلائی و لم یشکر على نعمائی و لم یرض بحکمی فلیختر إلها سوائی بعد از ان بنوشت اعداد قطرات امطار و اعداد نقاط رمال قفار و اوراق اشجار و حبوب و ارزاق خلائق و اعداد لیل و نهار و هر چه واقع خواهد شد تا بروز قیامت و در ازهار آورده که چون قلم نام محمد صلی اللہ علیہ وسلم نوشت حق تعالی را سجودی کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر برآورد و گفت

السلام عليك يا محمد

حق سبحانه و تعالى از قبل سید عالم علیه السلام جواب قلم باز داد

وقال و عليکم السلام و عليه مئی الرحمة اوجبت له رحمتی و لمن صدق به و آمن

پس از آنروز باز سلام سنت آمد و جواب فرض آمد باز آمدیم بروایت شرف المصطفی و از قسم سوم لوح را بیافرید در تیسیر می گوید که لوح را از یک دانه در سفید آفرید و کران وی از یاقوت سرخ عرض او از زمین تا آسمان هر روز حضرت خداوندی جل و علا سیصد و شصت بار نظر می کند و

روی یحیی میتا و یمیت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۱

حياناً و يغنى فقيراً و يفتر غيتاً و يعزّ ذليلاً و يذلّ عزيزاً

اعلاه لوح بعرش مجید پیوسته و اسفل وی در کنار ملک کریمی استقرار پذیرفته و از قسم چهارم ماه و از قسم پنجم آفتاب را بیافرید نقلست که دریای در زیر آسمان پدید آورده سه فرسنگ مغاکی آن پانصد ساله راه معلقش در هوا بداشت بقدرت خویش که یک قطره از وی متقاطر نمی‌گردد و این آفتاب و ماه را در وی جاری گردانید و حضرت رسالت صلی الله عليه و آله سوگند یاد کرد که بدان خدائی که جان محمد در قبضه قدرت اوست جل جلاله که اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب گشته هر چه بر روی زمینست از تاب آفتاب همه بسوختی از اشجار و احجار و غیر آن و اگر نه این دریا بر روی ماه نقاب کشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه گشته تا بحدی که عبادت او کردندی و بمعبدی او را پرستیدندی الا ما شاء الله ان يعصم من اولیائه و اهل طاعته و در ریاض المذکرین می‌گوید که عرصه آفتاب هزار هزار و چهار صد هزار فرسنگست هر روز او را نوری از انوار عرش می‌پوشاند و حرارت از نور بوی می‌دهند روز دیگر آن حرارت از وی سلب می‌کنند و بجهنم می‌اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند و مجموع حرارت او را در جرم آفتاب مندرج گردانند تا ظلمتش بغايت و حرارتیش بنهايت رسد و او را بر روس خلائق چهل گز نزدیک بدارند فما ظنک بحال الخلائق من حرثها و الله العاصم و از قسم ششم بهشت آفرید و آنرا مسکن اولیا و منزل اصفیا گردانید و به پنج چیزی بیاراستند با مر معروف و نهی منکر و سخاوت نفس و اجتناب از گناه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۲

و قیام بحدود الله تعالى و از قسم هفتم روز را بیافرید و آن را محل عیش و مکاسب خلائق گردانید و از قسم هشتم ملائکه را بیافرید و ایشان را اصناف مختلفه ساخته بعبادت خود و استغفار مؤمنین و مؤمنات مشغول گردانید و از قسم نهم کرسی را بیافرید از یکدانه لؤلؤ و او را بر آسمانها محیط گردانید و هفت آسمان و زمین را در مطابقت آن چون حلقه ساخت در بیابانی و بر یمین او ده هزار کرسی بنهاد و بر یسار او ده هزار کرسی بر هر کرسی فرشته نشسته و آیه الكرسي می‌خواند و ثواب آن در نامه اعمال فاریان آیه الكرسي می‌نویسند از امتیان محمد صلی الله عليه و سلم و حق تعالی بقلم قدرت این آیه کریمه را بخودی خود بر حوالی کرسی مثبت ساخته و هر که بقراءات این آیه متبرکه اقدام نماید حضرت خداوندی روز قیامت بوزن کرسی ثواب در کفة حسنات او پدید آرد و بالله التوفيق و از قسم جزو دهم ذرہ وجود محمدی صلی الله عليه و سلم مخلوق شد و ذرہ عبارت از خاکیست پاک که درو درج ذرہ نور محمدیست و اصل هیئت حضرت احمدی صلی الله عليه و سلم و بروایتی از جزء دهم روح محمدی را خلق فرمود و او را بر یمین عرش بداشت و به تسبیح و تقدیس خود مشغول گردانید در مدت چهار هزار سال و الله اعلم انتهی ازین روایت که ابو موسی مدینی که جلائل و عقائل م Hammond او از طبقات سبکی و اسنوى و امثال آن ظاهرست و ملا معین نص ب شهرت و اعتبار آن نموده ظاهرست که تقدم نور نبوی بچندین وجوه زاهره و اسباب باهره دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد و فضائل عظیمه و محمد فخیمه در ضمن آن منطوى و مندرجست پس افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام که نور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۳

آن جناب با نور نبوی متحد بوده قطعاً و حتماً ثابت و این عوالي فضائل و جلائل مآثر برای نور آن حضرت حاصل باشد و قبح تقدم اغيار برین نور الانوار و مبدا خلقت انيای اختيار بر ارباب اذهان سليمه و صوائب افکار و اصحاب کالشمس فی رابعة النهار و سعيد کازرونی در متقدی گفته و قيل كان روحه صلی الله عليه و سلم مثل طير ايض تحت بحر سمی بحر الرحمة و هي دون العرش فانغمس فيها اربعمائه الف سنة يسبح باربع تسبیحات

سبحان العلیم الذي لا یجهل سبحان القديم الذي لا یزل سبحان الكريم الذي لا یدخل سبحان الحليم الذي لا یعجل

فلما خرج من البحر كان له مائة و اربعه و عشرون الف جناح فقطر من كل جناح قطرة و خلق من تلك القطرة نور بنى و خلق الله منها ارواح الانبياء جميعا عليهم السلام فذلك قوله ثم أورثنا الكتاب

يعنى من بعد جعلنا روحك عنصر ارواح الانبياء او رثنا الكتاب و قيل ان نوره لما ارتفع منها تنفس بمائه الف و اربعه آلاف و عشرين نفسا فكان من تنفسه ارواح الانبياء ثم تنفس ارواح الانبياء و كان ارواح الصديقين من تنفسهم و در معارج النبوة بعد روایت اولى که مذکور شد گفته روایت دوم در نور حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و سلم در سیر شیخ سعید کازرونی آورده است که چون نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله عليه و آلہ مخلوق گشت بر صورت مرغ سفید در بحر رحمت که نزدیک عرشت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۴

چهار هزار سال غوطه خورد و باین چهار کلمه تسپیح می گفت

سبحان العلیم الّذی لا یجهل سبحان القديم الّذی لا یزل سبحان الکریم الّذی لا یدخل سبحان الحليم الّذی لا یعجل

چون از ان بحر برون آمد ویرا صد و بیست و چهار هزار بال بود از هر بال او قطره فرو چکید و از هر قطره نور پیغمبری مخلوق گشت و ارواح پیغمبران عليهم السلام از ان آفریده شدند و برروایت دیگر چون نور محمدی صلی الله عليه و سلم از آن بحر بیرون آمد صد و بیست و چهار هزار نفس زده ارواح پیغمبران عليهم السلام متکون شدند بعد از آن آن ارواح نفسها زدند ارواح صدیقان از انفاس انبیا عليهم السلام موجود شدند و از ارواح صدیقان ارواح زاهدان و از ارواح زاهدان ارواح مطیعان و از ارواح مطیعان ارواح عاصیان تولد نمودند و از آنجاست که همه ارواح مطیعان و عاصیان بحضرت رسالت صلی الله عليه و سلم محبت دارند بعد از آن آن خاک را که محل تقاطر نور آن حضرت بود بچهار قسم تقسیم گردانید از یک قسم آفتاب آفید و از یک قسم ماه و از یک قسم عمود هوا و از چهارم قندیلی و آن قندیلی را بسته سلسله معلق ساخته یک سلسله بقا و دیگر عطا و دیگری لقا و آن را بمعلاق عنایت درآویخت قطره از ان قندیل فرو چکید جبرئیل عليه السلام را فرمود تا آن خاک را که با آن قطره معجون شده بود برداشت و آن را محل نور آن حضرت صلی الله عليه و سلم گردانید تا بوقت تخمیر طینت آدم عليه السلام بعد از ان در میان دو ابروی آدم عليه السلام و دیعت نهاد و چنانچه در محل خود مبین گردد ان شاء الله تعالى انتهى و دلالت این روایت هم مثل روایت سابقه بر کمال افضلیت و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت نور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۵

نبوی و خلق انبیا و ملائکه عليهم السلام و دیگر مخلوقات شریفه از ان در کمال وضوح و ظهورست پس برای نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام نیز کمال افضلیت و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت ثابت باشد و ظاهر گردد که خلق انبیا و ملائکه و جنت و عرش و کرسی و غير آن از نور آن حضرتست و کفى به دلالة على تقدمه بعد سید الانبياء على سائر الخلق و جميع الناس فتقديم غيره و تحکیمه عليه عليه السلام عین الخبط و الوسواس و اطاعة اول من قاس و ایقاع الناس في الضلال و الالتباس و حسین دیاربکری در خمیس می فرماید و فی کیفیه خلق نوره صلی الله عليه و سلم وردت روایات متعددہ و حاصل الكل راجع الى ان الله خلق نور محمد صلی الله عليه و سلم قبل خلق السیموات والارض و العرش و الكرسى و اللوح و القلم و الجنة و النار و الملائكة و الانس و الجن و سائر المخلوقات بكلذا کذا الف سنة و كان يرى ذلك التور في فضاء عالم القدس فثاره يامره بالشیوجود و تارة يامره بالتسیح والتقدیس و خلق له حجا و اقامه فی کل حجاب مده مدیده یسبح الله تعالى فيه بتسبیح خاصّ وبعد ما خرج من الحجب تنفس بانفاس فخلق من انفاسه ارواح الانبياء والولیاء والصدیقین والشهداء و سائر المؤمنین والملائكة كما روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سأله رسول الله صلی الله عليه و سلم عن اول شيء خلقه الله قال هو نور نیک یا جابر خلقه ثم خلق منه کل خیر و خلق بعده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۶

كل شيء و حين خلقه اقامه قدّامه في مقام القرب اثنى عشر الف سنة ثم جعله اربعه اقسام خلق العرش من قسم و الكرسي من حملة العرش و خزنة الكرسي من قسم و اقام القسم الرابع في مقام الحب اثنى عشر الف سنة ثم جعله اربعه اقسام فخلق الخلق من قسم و اللوح من قسم و الجنّة من قسم و اقام القسم الرابع في مقام الخوف اثنى عشر الف سنة ثم جعله اربعه اجزاء فخلق الملائكة من جزء و خلق الشمس من جزء و خلق القمر و الكواكب من جزء و اقام الجزء الرابع في مقام الرّباء اثنى عشر الف سنة ثم جعله اربعه اجزاء فخلق العقل من جزء و الحلم و العلم من جزء و العصمة و التوفيق من جزء و اقام الجزء الرابع في مقام الحياة اثنى عشر الف سنة ثم نظر اللّه سبحانه إليه فترشح النور عرفاً فقطرت منه مائة الف و عشرون ألفاً و اربعه آلاف قطرة من النور فخلق اللّه سبحانه من كل قطرة روح نبي او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق اللّه من انفاسهم نور الاولياء و الشّياع و الشهداء و المطيعين من المؤمنين الى يوم القيمة فالعرش و الكرسي من نورى و الكروبيون من نورى و الروحانيون من الملائكة من نورى و ملائكة السموات السبع من نورى و الجنّة و ما فيها من النعيم من نورى و الشمس و القمر و الكواكب من نورى و العقل و العلم و التوفيق من نورى و ارواح الانبياء و الرسل من نورى و الشهداء و الصالحون من نتائج نورى ثم خلق سبحانه

^{٤٤٧} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

اثنى عشر حجاباً فاقام النور و هو الجزء الرابع في كل حجاب الف سنة و هي مقامات العبودية و هي حجاب الكرامة و السعادة و الهيبة و الرّحمة و الرّافعة و العلم و الحلم و الوقار و السكينة و الصبر و الصدق و اليقين فبعد الله ذلك النور في كل حجاب الف سنة فلما خرج النور من الحجب ركبته الله في الأرض و كان يضيء منه ما بين المشرق و المغرب كالسّيراج في الليل المظلم ثم خلق الله آدم في الأرض و ركب فيه النور في جبينه ثم انتقل منه إلى شيث و منه إلى بانش و هكذا كان ينتقل من ظاهر إلى طيب إلى أن اوصله الله تعالى إلى صلب عبد الله بن عبد المطلب و منه إلى رحم آمنة ثم أخرجني إلى الدنيا فجعلني سيد المرسلين و خاتم النبيين و رحمة للعالمين و قائداً للغُرّ المحجلين هكذا بدأ خلق نبيك يا جابر

ذکره الیھقی و سعید کازرونی در کتاب منتقی گفته و

روى عن جابر بن عبد الله انه قال سأله رسول الله صلى الله عليه وسلم من اول شيء خلق الله قال هو نور نبيك يا جابر خلقه ثم خلق منه كل خير و خلق بعده كل شيء و حين خلقه اقامه قدامه في مقام القرب اثنى عشرة الف سنة ثم جعله اربعه اقسام خلق العرش من قسم و الكرسي من قسم و حملة العرش و خزنة الكرسي من قسم و اقام القسم الرابع مقام المحجنة اثنى عشرة الف سنة ثم جعله اربعه اقسام فخلق الخلق من قسم و اللوح من قسم و الجنة من قسم و اقام القسم الرابع في مقام الخوف اثنى عشرة الف سنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٤٨

ثم جعله أربعاء أجزاء خلق الملائكة من جزء و خلق الشمس من جزء و خلق القمر و الكواكب من جزء و اقام الجزء الرابع في مقام الرجاء اثنى عشرة الف سنة و جعله أربعاء أجزاء فخلق العقل من جزء و الحلم و العلم من جزء و العصمة و التوفيق من جزء و اقام الجزء الرابع في مقام الحياة اثنى عشرة الف سنة ثم نظر الله سبحانه و تعالى إليه فترسح النور عرقا فقطرت منه مائة الف و عشرون ألفا و أربعاء آلاف قطرة من النور فخلق الله تعالى من كل قطرة روح نبی او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم نور الاولیاء و السعداء و الشهداء و المطیعين من المؤمنین الى يوم القيمة فالعرش و الكرسي من نوری و الكروبيون من نوری و الزوھانيون من الملائكة من نوری و ملائكة السموات السبع من نوری و الجنۃ و ما فيها من النعيم من نوری و الشمس و القمر و الكواكب من نوری و العقل و العلم و التوفيق من نوری و ارواح الرسل و الانبياء من نوری و الشهداء و الصالحون من نتائج نوری ثم خلق الله تعالى اثنى عشر حجابا فاقام النور و هو الجزء الرابع في كل حجاب الف سنة و هي مقامات العبودية و هي حجابات الكرامة و السیادة و الهیة و الرحمة و الرافعة و العلم و الحلم و الوقار و السکینة و الصبر و الصدق و اليقین فبعد الله ذلك النور في كل حجاب الف سنة فلما خرج النور من الحجب رکيہ الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۴۹

سبحانه في الارض و كان يضيء منه ما كان بين المشرق والمغرب كالسراج في الليل المظلم ثم خلق الله آدم من الارض و ركب فيه النور في جبينه ثم انتقل منه إلى شيث و كان ينتقل من طاهر إلى طيب و من طيب إلى طاهر إلى ان اوصله الله إلى صلب عبد الله بن عبد المطلب و امنة الى رحم أمي آمنة ثم اخرجني إلى الدنيا فجعلني سيد المرسلين و خاتم النبيين و رحمة للعالمين و قائدا للغر المحجلين هكذا بدأ خلق نبيك يا جابر

و ملاـ معین در معارج النبوة در بیان روایات معبره مشهوره در باب نور نبی گفته روایت سوم در کیفیت ایجاد نور و برون آوردن مکونات از وی هم در سیر کازرونی رحمه الله آورده است و نقل از جابر بن عبد الله انصاری کرده رضی الله عنہ که گفت از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سؤال کردم از اول چیزیکه حق تعالیٰ بیافرید چه بود آن حضرت فرمود هو نور نبیک يا جابر

آن نور پیغمبر تو بود یعنی اول آن نور مخلوق شد و همه اشیا از وی متکون گشت چون نور وافی السرور از مکمن بطون بمان ظهور آمد او را حضرت خداوندی جل جلاله دوازده هزار سال در مقام قرب بداشت بعد از آن را بچهار قسم گردانید از یک قسم عرش را آفرید و از قسم دیگر کرسی و از قسم دیگر حمله عرش و خزنه کرسی پس قسم رابع را دوازده هزار سال دیگر در مقام محبت بداشت بعد از آن قسم را بچهار منقسم گردانید از یک قسم قلم را بیافرید و از قسم دیگر لوح را و از قسم دیگر بهشت را و قسم چهارم را در مقام خوف دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از آن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۰

چهار قسم گردانید ملائیکه را از یک قسم آفرید و آفتاب را از قسم دیگر و ماه را از قسم دیگر و قسم رابع را در مقام رجا دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از آن او را باز بچهار قسمش منقسم گردانید عقل را از یک قسم آفرید و علم را با حلم از قسم دیگر و عصمت را با توفيق از قسم دیگر و قسم چهارم را در مقام حیا دوازده هزار سال دیگر بداشت و بعد از آن بر آن قسم نظری انداخت از غایت حیا در عرق گردید صد و بیست و چهار هزار قطره نور از وی متقاطر گشت از هر قطره ازین قطرات روح پیغمبری متکون شد بعد از آن ارواح انبیا عليهم السلام نفسها زدند و از انفاس ایشان ارواح اولیا و شهدا و سعدا و مطیعان که تا بقیامت خواهند آمد موجود شد بعد از آن فرمود صلی الله علیه و سلم که عرش و کرسی از نور منست و عقل و علم از نور منست و آفتاب و ماه و کواکب از نور منست و ارواح رسول از نور منست و ارواح انبیا و صلحاء و صدیقان همه از نور منست بعد از آن فرمود که حق تعالیٰ دوازده حجاب بیافرید و آن قسم رابع را که از نور من بود در هر حجابی هزار سال بداشت بعد از آن که ازین حجابها برون آمد حق تعالیٰ او را با جزای ارضیه ترکیب فرمود و آن نور پاک از آن درج خاک روشنائی می افروخت چنانچه سراج سواد در لیله داج و از مشرق تا بمغرب منور می ساخت بعد از آن حق تعالیٰ آدم صفائی را عليه السلام تسویه قالب فرمود و آن نور مرا در جین وی و دیعت نهاد بعد از آن از وی منتقل شده بشیث علیه السلام و بعد از آن از اصلاح طیبه بارحام طاهره منتقل می گشت تا بعد الله بن عبد المطلب رسید و از وی بر حم آمنه منتقل شد بعد از آن مرا بدینیا بیرون آورد

يجعلنی سید المرسلین و خاتم النبيین

سرآمدترین همه سروران

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۱

گریشه تر از جمله پیغمبران گر آدم ز جنت درآمد بخاک شد این گنج خاکی بر ایوان پاک گر آمد برون ماه یوسف ز چاه شد این چشمی از چاه بر اوج ماه و گر خضر بر آب حیوان گذشت محمد ز سرچشمیه جان گذشت ز داود اگر دور درعی گذشت محمد ز دراعه صد درع داشت سلیمان اگر تخت بر باد بست محمد ز بازیچه باد رست و گر طارم موسی از طور بود سراپرده احمد از نور

بود و گر مهد عیسی بگردون رسید محمد خود از فهم بیرون پرید توان چشمہ کاب تو هست پاک با آن آب شسته شده روی خاک توئی چشم روشن کن خاکیان نوازنده جان افلاتکیان انتهی و دلالت این روایت بر افضلیت نور نبوی بر سائر مخلوقات و قبح تقدم و تحکم احدی بر ان حضرت ظاهرست و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام متّحد با نور آن حضرت بوده افضلیت آن حضرت هم کالشمس فی رابعه النهار و الصیبح عن الداسفار و بغايت شناعت و فظاعت تقدم اغیار بر آن سرور اهل بیت اطهار علیه آلاف سلام اللہ ما تتبع اللیل و النهار هویدا و آشکار باشد و شهاب الدین احمد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته

روی عبد الرزاق بسنده عن جابر بن عبد اللہ الانصاری قال قلت يا رسول اللہ بابی انت و امی اخبرنی عن اول شیء خلقه اللہ تعالی قبل الاشياء قال يا جابر ان اللہ تعالی خلق قبل الاشياء نور نبیک من نوره فجعل ذلک النور یدور بالقدرة حيث شاء اللہ تعالی و لم یکن فی ذلک الوقت لوح ولا قلم ولا جنة ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنی ولا انسی فلما أراد اللہ تعالی ان يخلق الخلق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۲

قسم ذلک النور اربعه اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم و من الثاني اللوح و من الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعه اجزاء فخلق من الاول حملة العرش و من الثاني الكرسي و من الثالث باقی الملائكة ثم قسم الرابع اربعه اجزاء فخلق من الاول السموات و من الثاني الارضین و من الثالث الجنة و النار ثم قسم الرابع اربعه اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المؤمنین و من الثاني نور قلوبهم و هی المعرفة بالله و من الثالث نور السننهم و هو التوحید لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث

و دلالت این روایت بر افضلیت نور نبوی قریب بدلالت روایت سابقه است و التقریب ظاهر و المطلوب باهر و ملا معین در معارج النبوه در بیان روایات معتبره مشهوره در نور نبوی گفته روایت چهارم در نور سید المرسلین صلی الله علیه وسلم آنست که شیخ نجم الدین رازی قدس سره در مرصاد العباد ایراد فرموده که چون خواجه عالم صلی الله علیه وسلم زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کائنات بود که لولاک لاما خلقت الافلاک

مبداً موجودات همو آمد چرا که آفرینش بر مثال شجره است و خواجه علیه السلام ثمره آن شجره و شجره بحقیقت از تخم ثمره باشد پس حق تعالی چون خواست که موجودات را از کتم عدم بفضای وجود آرد اوّل نور محمدی را صلی الله علیه وسلم از پرتو نور احادیث خود بیرون آورد چنانکه لسان نبوت از ان معنی بدین عبارت اشاره فرموده که

انا من الله و المؤمنون منی بعد

از آنکه نور بعالی ظهور آمد حق تعالی بنظر محبت در ان نور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۳

نگریست حیا بر وی غالب شد قطرات از وی متقاطر گشت ارواح جمیع انبیا علیهم السلام از قطرات نور محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت پس از انوار ارواح انبیا ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا ارواح مؤمنان و از انوار ارواح عاصیان بیافرید و از ارواح عاصیان ارواح منافقان و کافران بیافرید بعد از ان از اصناف ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی ارواح جنی بیافرید و از ارواح شیاطین و مرده و ابالسه بیافرید بر تفاوت مراتب و احوال ایشان باز از درد ارواح انسانی ارواح حیوانات بتفاوت بیافرید انگه انواع ملکوتیات و نقوس نباتات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد پس مجموع مکونات علویه و سفلیه و ملکیه و ملکوتیه از نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت و این و ان کنت ابن آدم صوره فلی فيه معنی شاهد بابتی یعنی هنوز مصوّر ان صورت ذرات کائنات و مقرران سور آیات بینات رقم تصویر بر تخت تحریر طینت آدم علیه السلام بر نکشیده بودند و باثار شعشه اشعه انوار روح زوایای کاشانه بینش را منور نگردانیده هنوز آدم میان

آب و گل بود که او شاه جهان جان و دل بود هنوز نوح از برای فتوح کشتی نتراشیده بود که آن ماده نثار فضل و مرحمت بر هامه همتش پاشیده هنوز از برای ابراهیم منجنيق نساخته بودند که استادان فضل ربانی منجوق کامرانی او پرداخته بودند هنوز موسی حلقه تقاضا بر در حجره ارنی فرو نگرفته بود که او صفة بارالم ترالی ربک را بجاروب ارنی روته هنوز عیسی بر بام فلك خيمه اقامه نزده بود که او محرم حرم دنا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَذْنِي
شده بود مشنوی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۴

احمد مرسل آن خلاصه کون پرده پوش امم بدامن عون
روشنای ده چراغ یقین نور پیشین و شمع باز پسین
انیبا پیش آن خجسته چراغ طفل گهواره در مقام بلاغ
کاف و نون یک رقم ز خامه او لوح محفوظ زیر نامه او
در سرشت خود از دقیقه عون ذات پاکش خمیر مایه کون
نه سپهر از وجود او شده چیز بلکه هژده هزار عالم نیز
نور او را زمین برون داده آسمان و زمین ازو زاده
زبده هر چه بود هر چه بود دولتی زین بزرگتر چه بود
هستی از وی علم برآورده او تفاخر به نیستی کرد

انتهی و ملک العلماء شهاب الدین دولتآبادی در هدایة السعداء گفته الجلوة الحادیة عشر فی کرامه المنشور در شرح
حدیث اوّل ما خلق اللہ نوری

آورده است چون حضرت عزت نور محمد آفرید آن نور را دو منشور بود از قدم آن نور آب برآمد از ان هفت دریا شد کل شیء
حی من الماء از ان گشت و تا بادشاهان روی خود را از ان آب نشویند لائق عبادت نیایند و پاکی جمله آب ازینجاست پس فرمان
شد ای نور منشور خود بجنبان یک لک و بست و چهار هزار قطره چکید از هر قطره پیغمبری شد باز فرمان آمد که ای نور بجنبان
از منشور راست دو قطره چکید از ان جبرئیل و میکائیل شد و از منشور چپ دو قطره چکید از ان اسرافیل و عزرائیل شد باز از
منشور راست یک قطره چکید و از آن آفتاب و از قطره منشور چپ ماهتاب شد باز از منشور راست هشت قطره چکید از ان هشت
بهشت شد و از منشور چپ هفت قطره چکید از ان هفت دوزخ شد باز از منشور راست هفت قطره چکید از ان هفت آسمان و از
قطره منشور چپ هفت زمین شد تا بدانی همه چیز بطفیل محمد و برای محمدست
لولاک لما خلقت الافالاک

سر این معنیست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۵

ازین عبارت ظاهرست که از قطرات نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم خلق جمیع انبیا و مرسلين و خلق ملائکه
مقربین و خلق شمس و قمر و جنت و آسمان و زمینست و هر چیز بطفیل جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم و برای آن
حضرتست

ولولاک لما خلقت الافالاک

برینمی دلالت دارد و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام متعدد بوده با نور جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف
التحيات و التسلیمات پس خلق جمیع انبیا و مرسلين و ملائکه و دیگر مخلوقات بطفیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم باشد و

همه مفضول و مرجوح باشد و جناب امير المؤمنین عليه السلام مثل جناب رسالت ما بـ صلی الله عليه و آله و سلم افضل خلق باشد و بدیهیست که سوای جناب رسالت ما بـ صلی الله عليه و آله و سلم تقدم احدی برین نور انور و ضوء ازهر و مجد اطهر و اصل اخر و شرف اکبر وجهی از جواز ندارد پس خلافت بلاـ فصل آن حضرت و بطلان تقدم تیمی و عدوی و اموی بر آن حضرت مثل شمس تابان و صبح درخشان روشن و نمایان و الحمد لله المنان الحنان الموفق لا يضاح الحجۃ باوضح البيان و کسر فقرات ظهور ارباب الحقد و الشئان و ملا معین در معارج النبوة گفته روایت پنجم از روایات معتبره در باب نور آن حضرت صلی الله عليه و سلم در تفسیر بحر العلوم امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله آورده و روایت مرصاد نیز بان متفق است که نور حضرت سید کائنات صلی الله عليه و آله پیش از تمامی موجودات بهزار هزار سال و ششصد و هفتاد هزار سال موجود شد و از برای ان نور دوازده حجاب ترتیب کردند حجاب قدرت و حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۶

سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبّوت حجاب رفت حجاب شفاعت بعد از ان نور کامل السرور آن سرور مطلع انوار حضور صلی الله عليه و سلم را در هر حجاب ازین حجب آن مقدار که اراده از لیه بدان تعلق گرفته بود بداشت مثلا در حجاب قدرت دوازده هزار سال نگه داشتند و بتسبیح مشغول گردانیدند و تسبیح او درین حجاب آن بود

سبحان ربی الاعلی

و در حجاب عظمتش یازده هزار سال بذاشتند و در ان حجاب تسبیحش این بود
سبحان عالم السرور الخفیات

و در حجاب منت ده هزار سال بدین تسبیح متوجه بود که
سبحان الرفع الاعلی

و در حجاب رحمت نه هزار سال بذاشت و حضرت خداوند را باین تسبیح می‌ستود که
سبحان الحی القیوم

و در حجاب سعادت بهشت هزار سال باین تسبیح مبادرت می‌نمود که
سبحان من هو دائم لا یسهوا

و در حجاب کرامت هفت هزار سال باین تسبیح مبادرت می‌نمود که
سبحان من هو غنى لا یفتقر

و در حجاب منزلت شش هزار سال باین تسبیح قیام می‌نمود که
سبحان العلیم الحلیم

و در حجاب هدایت پنجهزار سال وردش این بود که
سبحان ذی العرش العظیم

و در حجاب نبّوت چهار هزار سال ملازمت این ذکر می‌نمود
سبحان ربی العزة عما یصفون

و در حجاب رفت سه هزار سال باین تسبیح تکرار می‌فرمود
سبحان ذی الملک و الملکوت

و در حجاب هیبت دو هزار سال این تسبیح می‌خواند که
سبحان الله و بحمده

و در حجاب شفاعت یک هزار سال این تسبیح بر زبان می‌راند که
سبحان ربی العظیم و بحمدہ
و بروایتی در هر یک ازین حجابها دوازده هزار سال بداشت و چون ازین حجابها بیرون آمد در ده دریا او را غوطه فرمودند در دریا

عبدقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۷

شفاعت در دریای نصیحت در دریای شکر در دریای سخاوت در دریای انابت در دریای یقین در دریای علم در دریای محبت در دریای شفاعت هزار سال شنا می‌کرد و می‌گفت

ربی ربی

و در دریای نصیحت دو هزار سال سیاحت می‌نمود و می‌گفت
الله الهی

و در دریای شکر سه هزار سال شناوری می‌کرد و می‌گفت
سیدی سیدی

و در دریای صبر چهار هزار سال سباحی می‌کرد و می‌گفت که
یا احد یا احد

و در دریای سخاوت پنجهزار سال دیگر غواصی می‌فرمود و می‌گفت
یا واحد یا واحد

و در دریای انابت شش هزار سال بسیاحت مبادرت می‌جست و می‌گفت
یا فرد یا فرد

و در دریای یقین هفت هزار سال شنا می‌کرد و می‌گفت
یا علی یا علی

و در دریای علم هشت هزار سال غواصی می‌کرد و می‌گفت
یا عظیم یا عظیم

و در دریای قناعت نه هزار سال تردد می‌نمود و می‌گفت که
یا رءوف یا رءوف

و در دریای محبت که دریای دهمست ده هزار سال تعمق می‌نمود و می‌گفت
سبوح قدوس رب الملائكة و الرّوح یا الله یا کریم

انگاه بر گوشه دریای دهم بساطی از نور بیافرید به بزرگی هفتاد برابر هفت آسمان و زمین و در ان بساط هفتاد مقام بیافرید مقام اوّل توحید مقام دوم معرفت مقام دیگر ایمان مقام دیگر اسلام مقام دیگر خوف مقام دیگر رجا مقام دیگر شکر مقام دیگر صبر مقام دیگر خضوع مقام دیگر انابت مقام دیگر خشیت مقام دیگر هیئت مقام دیگر حریت مقام دیگر قناعت مقام دیگر تفویض مقام دیگر ارادت دیگر مقامها تا مقام آخرین که مقام

عبدقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۸

محبت نور کامل السرور سید صلی الله علیه و سلم درین هفتاد هزار سال بماند چون ازین هفتاد مقام در گذشت خطاب آمد که ای نور حبیب من من کیستم الهام یافت تا گفت تو خدای منی و آفریدگار منی پروردگار منی روزی

دهنده منی زنده کننده منی میراننده منی پس خطاب آمد که ای نور حبیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی بپرست مرا تا همه دانند که نشان درستی معرفت مشغولیست بخدمت گشت اول بین یدی الله هفده هزار سال بقیام بایستاد و بعد از ان حضرت جلال احادیث جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بر وی ریخت در برابر آن عطیه نور حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم سجده تحيت بجا آورد بدان سجده نظر خاص متوجه او گشت و قرب اختصاص یافت بجهت ادراک نیل سعادت در برابر آن سجده نماز صبح بر وی و امت او فرض شد باز برخاست و هزار سال دیگر در مقام خدمت بقیام بایستاد باز بخلعت دیگر از نور خاص در وی پوشانیدند او نیز در برابر آن عطا سجده شکر ثانیا پیش برد بدین سجده نماز ظهر بر وی فرض شد همچنین پنج نوبت قیام می نمود و در هر قیامی هفده هزار سال توقف می فرمود و خلعت نور می یافت و در برابر آن سجده شکر بجا می آورد و در برابر هر سجده نماز بر وی فرض می شد تا این پنج وقت نماز معهود در ان وقت بر وی فرض شد انگاه بر ادای دو گانه بر منوال این نمازها که مشتمل است بر ارکان معلومه و اذکار مفهومه موفق گشته اما چندین هزار سال بایست تا آن نماز با تمام رساند مثلا هزار سال در تکبیر تحریم

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۵۹

بگذرانید و هزار سال دیگر در قیام و هزار سال در رکوع و هزار سال در قومه و هزار سال در سجده و هزار سال در جلسه و هزار سال در سجده دوم بگذرانید همچنین رکعت دوم بدین منوال چون بتشهد آمد هزار سال دیگر در تشهید بگذاشت انگاه بدست راست سلام داد و هزار سال دیگر بدان مصروف ساخت و بدست چپ سلام داد و هزار سال دیگر بدان پرداخت چون از نماز فارغ شد خطاب آمد که ای نور حبیب من خدمت پسندیده بجا آوردی اکنون از من خلعتی بخواه گفت الهی چنان دانسته ام که مرا مقتدای قومی خواهی گردانید و ایشان را امت تبع من خواهی ساخت و این نماز باین ارکان بر ایشان فرض خواهی گردانید و مقررست که بمقتضای بشریت در ادای طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من این نماز خود را امروز در کار ایشان می کنم و خلعت مغفرت از برای ایشان می طلبم خطاب آمد که ای نور حبیب من نیکو خلعتی خواستی من نیز همچنین از تو پسندیدم چون نور خواجه علیه الصلوہ و اللہ لام از حضرت ملک علام جل جلاله این نواخت مشاهده کرد بر خود بنازید صد هزار قطره نور از وی بچکید حق تعالی یک قطره را از ان قطرات در نظر قدرت خود درآورد و بصد و بیست و چهار هزار قسم گردانید و از دیگر روح پیغمبری بیافرید باز قطره دیگر را در نظر آورد و ده قسمتش گردانید از یکی جبرئیل آفرید و از یکی میکائیل و از دیگر اسرافیل و از دیگری عزرائیل و از دیگری رضوان و از دیگری سکان عرش و از دیگری در دائیل و از دیگری حمله عرش و از دیگری راس الهدی انگاه قسم دهم را در نظر قدرت درآورد و آن را ده قسم گردانید از یک قسم عرش آفرید و از یک کرسی و از یک قسم لوح آفرید و از یک قسم قلم و از دیگری

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۰

بهشت و از دیگری ماه و از دیگری آفتاب و از دیگری ستارهها و از دیگری هشت خلیفه رضوان با هر خلیفه هشتاد هزار فرشته و از قسم دهم جوهری بیافرید مسافت وی چهار هزار سال راه طول وی و چهار هزار سال راه عرض وی پس در آن نظری کرد در اضطراب افتاده نیمی آب شد و نیمی آتش از ان آب دریا با انشعاب پذیرفت بعد از ان این بخار در تموج درآمد از حرکات امواج دریاها ریاح وزیدن گرفت و در هوا تمکن یافت انگاه آن آتش را که بواسطه اضطراب آن جوهره از تصرف نظر الهی جل جلاله و عم نواله بتحصیل پیوسته بود برین آب استیلا دادند تا آب بجوش درآمد و کفی بر روی آب پیدا شد زمین از ان آب موجود شد و بخاری از ان کف متصاعد گشت هیولای آسمان بصورت پیوست موجها متراکم شدند از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت بکوهها رسید معاون در ان دم پدید آمدند و میان آهن و سنگ اصطکاک واقع شد آتش برافروخت و ماده دوزخ وجود گرفت بعده بساط زمین را منبسط ساختند تا مسکن حیوانات و وحوش و سbau و بهائم و طیور و هوام تواند بود پس زمین را هفت طبق

ساخت و هر يكى را محلی تعیین فرمود در هر طبقه جمعی از مخلوقات را ساکن گردانید انگاه از شعلات آن آتش قوم جان را جان داد و زمین را بتصرف ایشان گذاشت و محل بھشت بر فوق آسمان هفتم و مکان دوزخ در تحت زمین هفتم قرار گرفت بجهت روشنائی عالم و حساب بیش و کم آفتاب و ماه و کواكب را از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردانید و از مواد نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و روایت دیگر در شرح آن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۱

جوهر عالی منظر بنظر رسیده چنانچه در هر صد در سلک ضبط در کشیده که آن جوهر که اصل ماده اجرام علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود پس نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ و صافی میین نگردد و آن جوهر در عظمت چهار صد برابر تمام عالم بود چون بنظر هیبت در وی نظر فرمود بشگافت و منقسم به سه قسم شد ثالثی از آن آب شد و ثالثی نار و ثالثی نور آب با نار یا میخت دخانی از وی متصاعد گشت و از آن امواج پدید آمد آسمان از دخان و زمین از زبد و جبال از امواج متکون شدند بعد از آن نور را منشعب به سه شعبه گردانید یک شعبه در اعلى و شعبه دیگر در اسفل و شعبه دیگر در اوسط قرار یافته از شعبه سفلی آفتاب و ماه و نجوم و اجرام نورانیه علویه مخلوق شد و از شعبه وسطی عرش و کرسی و جنان عالیه متکون گشت و آن نور اعلى را که عبارت از شعبه علیاست در خزان و ملکوت و کنوز سر وجودش و دیعت نهاد تا بر مقتضای حکمت بالغه در محل مناسب و دیعت نهد بعد از آنکه ارباب معرفت از حجلات غیب بر بساط شهادت بانبساط عشق و محبت قدم بیرون نهادند تزین افهام عاقلان و تنویر قلوب عارفان و تشریح اسرار موحدان و انکشاف استار پیغمبران علیهم السلام از ان قطعه نور که بر همه سابق و از همه اعلى بود متحقق گشت اما آنچه از ان حصہ حضرت رسالت و نصیب این شاه بارگاه جلالت صلی الله علیه وسلم بود در خزان قدرتش مستور می داشت تا وقت ظهور انصحضرت صلی الله علیه وسلم شد از خزان قدرت بصرحای مشیت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۲

بیرون آورد و ذات با برکات محمدی را صلی الله علیه وسلم بدان بیاراست و هیژده هزار عالم را بان نور کامل السرور مسرور گردانید رجعنا الى الروایة الاولی پس نور حیب را صلی الله علیه وسلم فرمان آمد که تا بساق عرش آمد هفت هزار سال اندر ساق عرش می تافت و تسپیح و تهلیل می گفت از آنجا بلوح امد پنجهزار سال دیگر در لوح نور می افروخت از آنجا بکرسی آمد پنجهزار سال دیگر در کرسی نور جمال جلوه می داد و زبان به تسپیح می گشاد انگاه فرمان آمد بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام که بزمین روید و از ان محل که جائی روشه مظهره است مقدار خاک پاک جهت تمهید مهد نور صاحب عهد لولاك صلی الله علیه وسلم ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه و تعالی بزمین رسانیدند از غایت شوق آن زمین بر خود بجوشید و بشکافت و خاک پاک سفید چون کافور ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام از ان خاک پاک شوقناک مقدار مثقالی بگرفت و بمقام خود مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل به بھشت رو و مقدار کافور و مشک و زعفران و سنبل و ماء معین و سلسیل و شراب تسنیم ترتیب کن و این همه را بخاک بیامیز جبرئیل علیه السلام حکمت آن استفسار نمود خطاب آمد که از کافور استخوان محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بیافرینم و از زعفران پی او ترتیب کنم و از مشک خون او و از سنبل موى او و از سلسیل سخن او و از شراب معین آب دهان او و از تسنیم عبارت او بیافرینم و او را سخن گوی جمع و شفیع جميع خلائق گردانم چون آن گل ساخته شد و آن ماده درج در وجود با جود محمدی صلی الله علیه و الله و سلم پرداخته گشت فرمان آمد که ای جبرئیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۳

در شب افروز را بر گرد اطباق سماوات بگردان و اندر انجمان ملائک جلوه داده در جویهای بھشت آن را غوطه ده و در بر و بحر عالم او را بر خلائق عرض کن و منادی می کن

هذا طینه حبیب رب العالمین و شفیع المذنبین مشهور فی الاولین و مذکور فی الآخرين

بعد از ان ان گل پرداخته و آن درج نورانی ساخته را چون قندیلی در ساق عرش مجید در آویختند و آن را محل نور خواجه صلی اللہ علیه وسلم گردانیدند و آن نور کامل السرور در ان قندیل با تجلیل می بود تا وقت ساختن کالب آدم شد علیه السلام در میان دو ابروی آدم علیه السلام معاکسی مانده بود آن طینت که تعییر از آن بذره می کنند در ان محل قرار گرفته چون روح در بدن آدم علیه السلام در دیدند آن نور از میان دو ابروی او چنان می تافت که زهره در آسمان تابد چنانچه در محل خود مستوفی می باشند گردد انشاء اللہ تعالی این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده بود و روایات دیگر نیز آورده است که بحسب تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت فی الجمله اختلافی دارد بآنچه مذکور شد فاما مجموع روایات متفق است بین که اصل الاصول آفرینش و ابوالاشیاء در عالم دانش و بینش بیگمان بیقین نور حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین بود صلی اللہ علیه وسلم و بیان آن بر سیل تفصیل تعذری دارد فاما بدیله تحقیق در سلسله مخلوقات و رابطه موجودات تأمل نمائی تا مقصود از وجود هژده هزار عالم و غرض از ایجاد بنی نوع آدم ذات با برکات خواجه ما بود صلی اللہ علیه وسلم ای درویش اگر حرمت و حشمت وجود با جود محمدی شادروان جلال بر اوج اقبال استقبال نگرانی وظائف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۴

طوائف ارباب عواطف را در حیطه ظل ظلیل تربیت نپورانی و قلاده تمجید در جید عرش مجید که انداختی که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَی

اگر نه تقدیر تحریر دیوان تقدیر چاکران احمدی بودی رقم قسم بر عنوان منشور قلم که برکشیدی که ن وَ الْقَلْمَ وَ مَا يَسْطُرُونَ اگر احاطت دوائر افلاک بر مراکز کره خاک نه از برای ترتیب ملازمان خواجه لولاك بذو اشرف عوارف نعم عالم پاک بودی هر گز طیلسان مدحت وسعت بر دوش کرسی نیفتادی که وَسَعَ كُرْسِيُّهِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ اگر نه سمند دونده تیزگام باصره ناظره او در ریاض زاهره ناضره این سبزه زار فلک بجودت مبادرت جستی هر گز بشقائق کواکب مزین نگشتی وَ زَيَّنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ

اگر خیمه جلالت و شادروان سلطنت وجاہت او بین فرش غبرا و بساط بسیط مربوط مضبوط زمین نمی سازندی هر گز توقيع انتقال بر منشور افتراش او برنکشیدی وَ الْأَرْضَ فَرَشَنَا هَا فِيْعَمِ الْمَاهِدُونَ اگر نه چراغ هدایت وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهَتَّدُونَ

از جهت اهتدای امتش بدست نجوم یا رجوم که نمود انوار هدایت شعار اصحابی کالنجوم

ندادی هر گز لباس نور و خلعت ظهور در نپوشیدی و جام تزیین إِنَّا زَيَّنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزَيَّنَةِ الْكَوَاكِبِ

نوشیدی و چادر شب زنگاری آسمان را پر در و مروارید از اجرام اجسام خود ندیدی و بسیط هامون و بساط بوقلمون را منقوش بنقوش نقوس موالید از رشحات ارقام اقلام خود نیافتنی هی هی درویش اگر نه نور این سید بر گزیده و روشنائی هر دو دیده بودی نه زحل تاج مکلیل بر فرق داشتی و نه دواج مدول در برابر او بنگاشتی نه قدر منشور قضا بنام مشتری بنوشتی و نه سجالات در محاضر افلاک مبرهن باحکام او ساختی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۵

نه مریخ را خنجر تغلب در دست و نه رماح زنگاری معلق در شست بودی و نه خورشید جمشید آسای فلک پیمای را نقره خنگ دولت در اصطبل مشرق سر از مخلاف طلوع بیرون کردی و نه این قندیل بر آتش جرم نیر اعظم آفتاب بر طاق محراب فیروزه فلک شش روزه مانند کل لعل در شقه مینا تابان گشتی و نه زهره را در قصر سوم دف شغب در کف طرب بودی و نه در بزم حریفان طرب خانه افلاک ملمع پوشان صوامع علوی را از ساع سرور رود خود در رقص آوردی و نه دبیر عطارد از نقطه دریای قیر بنوک

خامه تقدیر بر صفحه شب از مشک ازفر رقم زدی و نه از قاروره کافوری بمیل زرین نقش بیاض بر دیباچه روز ظاهر کردی نه ماه منور بر شکل صحن سیمین پر زر یا بر شکل طبق مرصن بالای و جوهر و یا بر شکل محن مفضض کسری و قیصر یا بر شکل شمسه مد در پیکر یا بر شکل آئینه گیتی نمای عالی منظر یا بر شکل دف در کف مطربان سیمین یا بر شکل دائره خد معشوق سرو قد دلبر در فضای هوای این گنبد نیلگون اخضر جمال انور نمودن گرفتی نی آب را راقت بودی و نه هوا را لطفت نی آتش حرارت نمودی و نی خاک کثافت جواهر زواهر در معادن ممکن نکشتی ظرف و مظروف با یکدیگر مقارن نیامدی ممکنات در اماکن متواتن نبودی ملک و ملکوت در ظواهر و بواسطه معین ننمودی نه شکوفه طری بودی در موغار نه بنفسه نیلوفری بودی در سبزه زار نه نرگس ناتوان بیمار نه سوسن ده زبان طرار نه گل زرد نازپرور و زرنگار نه گل سرخ فرخ رخ گلعادزار نه صد برک خرقه سبز و سفید دستار نه نیلوفر بافر عالی مقدار نه بید با تایید خنجروار نه سرو کوتاه دست خوش رفتار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۶

نه اطوار طیار در اقطار گلزار نه چکاوک نواپرداز در جو هوا طیار و نه کبک دری خرامان در کهنسار نه بلبل نالان در گلزار نه قمری مقری بر منار اشجار نه کبوتر دم کش در اسحار نه طاوس دم کش بر کنار انها حاصل این همه اصناف طیور قطار اندر قطار و انواع وحوش و سباع در اقطار بلکه جمیع مکونات از مور و مار و نور و نار و لیل و نهار دیدار زمین و زمان و قرار مکین و مکان هم از برکت وجود با جود این سید انس و جل و خواجه هر دو جهان صلی الله عليه و سلم خلعت وجود یافتند و بصلای خوان کرم وجود بشتافتند ای گشته از برای تو کون و مکان پدید از عرش تا بفرش ز نور تو آفرید فانیست پیش نور تو انوار انبیا در نور آفتاب بود ذره ناپدید ذرات کون پرتو نور ظهور تست و اندر ظهور خویش ز نور تو مستفید ای درویش بعارت دیگر بشنو هنوز صورت آدم علیه السلام بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند و سوره ای جاعل بمسامع مجتمع افواج ملک نرسانیده بودند شخص نبیل خلیل از غار عدم قدم بر جبل وجود نهاده بود و اشتیاق اسحاق و تاصیل اسماعیل و کروب یعقوب و تاسف یوسف علیهم السلام در پرده غیب متواری می نمود هنوز مغفرت فغفرنا له خزینه دار جود بفرمان ملک و دود بر هامه همت داود نهاده بود و رقم امتنان ففهمناها سلیمان بر منشور خلافت آن حاکم کشور انس و جان نکشیده بود و پسر عذراء بتول به بشارت دادن مبشران بررسول مقرر نگشته بود و طغرای عصمت و فتوت یا یحیی خُذِ الْكِتَابِ بِقُوَّةٍ

بنام با نظام پسر زکریا ننوشه بودند که نورت با سرور این منظور نظر عنایت در بارگاه قبول بر تخت وصول استناد نموده بود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۶۷

که اول ما خلق الله تعالی نوری در آنروزی که خوبان آفریدند ترا بر جمله سلطان آفریدند چو شادروان جنت می کشیدند بدربانیت رضوان آفریدند ملاحت بر تو یکسر ختم کردند پس آنگه ماه کنعان آفریدند ترا دادند تو قیع سعادت و زان پس نوع انسان آفریدند ز گرد کوی تو گردی ببرند و زان گردون گردان آفریدند سواری چون تو در میدان خوبی نیامد تا که میدان آفریدند انتهی و دلالت این احادیث شریفه و روایات منیفه و کلمات رشیقه و اشارات اینقه و عبارات فصیحه و افادات ملیحه و نکات رائعه و تلمیحات ناصعه و توضیحات بارعه و افصالات فائقه و تنبیهات رائقه بر اینکه تقدم نور نبوی سبب افضلیت سرور کائنات علیه و آله آلف التحیات و التسلیمات است در کمال بزوغ و ظهور و سطوع و سفور و شروع و لمعان پس دلالت آن بر افضلیت نور علوی بسبب تقدم هم واضح و عیان و شهاب الدین قسطلانی در موهاب گفته فی احکام ابن القطان مما ذکره ابن مرزوق

عن علی بن الحسین عن ایه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال كنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعه عشر الف عام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشد فی سیرة خیر العباد گفته

فی کتاب الاحکام للحافظ الناقد أبي الحسن بن القطان روی علی بن الحسین عن ایه عن جده مرفوعاً کنت نورا بین یدی ربی عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام

و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی در انسان العيون فی سیرة الامین المامون گفته

عن علی بن

عيقات الانوار فی امامـة الائـمة الـاطـهـار، ج ۱۷، ص: ۴۶۸

الحسـین رضـی اللـه عنـہـما عنـ ابـیـهـ عنـ جـدـهـ انـ النـبـیـ صـلـی اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ قالـ کـنـتـ نـورـاـ بـینـ يـدـیـ رـبـیـ قـبـلـ خـلـقـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ بـارـبـعـةـ عـشـرـ الفـ عـامـ

پـسـ هـرـ گـاهـ بـمـفـادـ اـینـ حـدـیـثـ شـرـیـفـ نـورـ نـبـوـیـ قـبـلـ خـلـقـ حـضـرـتـ آـدـمـ بـچـهـارـ دـهـ هـزـارـ سـالـ روـبـرـوـیـ حـقـ تـعـالـیـ باـشـدـ نـورـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـیـنـ عـلـیـهـ السـلـامـ هـمـ قـبـلـ خـلـقـ آـدـمـ بـچـهـارـ دـهـ هـزـارـ سـالـ روـبـرـوـیـ رـبـ مـتعـالـ خـوـاـهـدـ بـودـ وـ فـیـ هـذـاـ مـنـ الدـلـالـةـ عـلـیـ الـاـفـضـلـیـةـ وـ الـاـرـجـحـیـةـ وـ التـقـدـمـ وـ الـاـشـرـفـیـةـ مـنـ جـمـیـعـ الـاـنـبـیـاءـ وـ الـاـصـفـیـاءـ سـوـیـ خـاتـمـ النـبـیـینـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ الـهـ اـجـمـیـعـینـ مـاـ لـاـ يـسـتـرـیـبـ فـیـ هـذـهـ اـحـدـ مـنـ عـقـلـاـهـ الـمـتـفـطـنـیـنـ وـ الـاـذـکـیـاءـ الـمـتـاـمـالـیـنـ فـبـیـتـ قـطـعاـ وـ حـتـمـاـ قـبـحـ تـقـدـمـ الـمـتـغـلـبـیـنـ وـ فـظـاعـهـ رـیـاسـةـ الـمـتـعـتـیـنـ الـمـتـعـصـبـیـنـ وـ الـحـمـدـ لـلـهـ رـبـ الـعـالـمـیـنـ وـ نـیـزـ قـسـطـلـانـیـ درـ موـاهـبـ گـفـتـهـ وـ

فـیـ الـخـبـرـ لـمـ خـلـقـ اللـهـ آـدـمـ جـعـلـ ذـلـکـ النـورـ النـبـوـیـ المـحـمـیدـیـ فـیـ ظـهـرـهـ فـکـانـ يـلـمـعـ فـیـ جـبـینـهـ فـیـ غـلـبـ عـلـیـ سـائـرـ نـورـهـ ثـمـ رـفـعـهـ اللـهـ تـعـالـیـ عـلـیـ سـرـیرـ مـلـکـتـهـ وـ حـمـلـهـ عـلـیـ اـکـتـافـ الـمـلـائـکـةـ وـ اـمـرـهـمـ فـطـافـوـاـ بـهـ فـیـ السـمـوـاتـ لـیـرـیـ عـجـائـبـ مـلـکـوـتـهـ

ازـینـ روـایـتـ ظـاهـرـتـ کـهـ نـورـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ رـاـ حـقـ تـعـالـیـ درـ ظـهـرـ حـضـرـتـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ گـرـدـانـیـدـ پـسـ آـنـ نـورـ درـ جـبـینـ حـضـرـتـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ لـامـ وـ برـ سـائـرـ نـورـ آـنـ حـضـرـتـ غـالـبـ بـودـ وـ چـوـنـ نـورـ عـلـوـیـ بـاـ نـورـ نـبـوـیـ مـتـحـدـ بـودـ نـورـ اـسـدـ اللـهـ الغـالـبـ هـمـ بـرـ سـائـرـ نـورـ حـضـرـتـ آـدـمـ غـالـبـ باـشـدـ پـسـ تـقـدـیـمـ وـ تـحـکـیـمـ اـئـمـهـ نـوـاصـبـ بـرـینـ نـورـ غـالـبـ اـزـ اـقـبـحـ مـتـالـبـ وـ اـفـحـشـ مـعـایـبـ باـشـدـ وـ الـحـمـدـ لـلـهـ الـمـوـقـقـ لـاـ نـجـاحـ الـمـطـالـبـ وـ اـسـعـافـ الـمـارـبـ

عيقات الانوار فی امامـة الائـمة الـاطـهـارـ، ج ۱۷، ص: ۴۶۹

وـ سـعـیدـ کـاـزـرـوـنـیـ درـ مـنـقـیـ گـفـتـهـ فـیـ بـعـضـ الـکـتـبـ فـیـ مـعـنـیـ

قولـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ حـینـ سـئـلـ مـتـیـ کـنـتـ نـبـیـاـ کـنـتـ نـبـیـاـ وـ آـدـمـ بـینـ الرـوـحـ وـ الـجـسـدـ اـنـ اللـهـ عـزـ وـ جـلـ وـ ضـعـ نـورـ مـحـمـدـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ فـیـ جـبـهـهـ وـ کـانـ یـزـهـرـ فـیـ جـبـهـهـ مـثـلـ الشـمـعـ وـ کـانـ النـاسـ يـتـعـجـبـوـنـ مـنـهـاـ حتـیـ تـمـتـیـ آـدـمـ روـیـتـهـاـ منـ کـثـرـةـ تـعـجـبـ النـاسـ مـنـهـاـ وـ اـمـرـ اللـهـ تـعـالـیـ اـنـ یـاتـیـ اـلـیـ رـاـسـ اـصـبـعـهـ السـبـابـةـ فـقـالـ یـاـ رـبـ ماـ هـذـاـ فـقـالـ نـورـ وـلـدـ مـنـ اوـلـادـ کـ اـسـمـهـ مـحـمـدـ فـاـشـارـ باـصـبـعـهـ فـقـالـ اـشـهـدـ اـنـ لـاـ اللـهـ اـلـلـهـ وـ اـنـ مـحـمـیدـاـ رـسـولـ اللـهـ فـصـارـ هـذـاـ مـوـضـعـ الاـشـارـةـ بـالـشـهـادـةـ ثـمـ رـدـهـاـ اللـهـ اـلـیـ مـوـضـعـهاـ ثـمـ جـلـسـ آـدـمـ مـعـ حـوـاءـ فـذـهـبـ النـورـ مـنـ جـبـهـهـ مـعـ النـطـفـةـ اـلـیـ رـحـمـ حـوـاءـ وـ کـانـ تـرـهـرـ بـینـ ثـدـیـهـاـ مـثـلـ شـمـعـ فـحـمـلـتـ بـشـیـثـ وـ وـضـعـهـاـ فـیـ جـبـهـهـ شـیـثـ وـ اوـحـیـ اللـهـ اـلـیـ آـدـمـ اـنـ لـاـ تـضـیـعـ هـذـهـ الـوـدـیـعـةـ اـلـاـ بـالـحـلـلـ وـ مـرـ اوـلـادـ کـ حتـیـ لـاـ یـضـیـعـوـهـاـ اـلـاـ بـالـحـلـلـ فـلـمـاـ وـلـدـ شـیـثـ کـانـ آـدـمـ یـحـبـهـ مـنـ جـمـیـعـ اوـلـادـ لـهـذـاـ النـورـ وـ هـذـاـ مـعـنـیـ قولـهـ تـعـالـیـ وـ تـقـلـبـکـ فـیـ السـاجـدـینـ

أـیـ فـیـ اـصـلـابـ الـابـاءـ وـ اـرـحـامـ الـاـمـهـاتـ ظـهـراـ فـظـهـراـ وـ بـطـنـاـ فـطـنـاـ وـ نـکـاحـاـ مـنـ غـیرـ سـفـاحـ

ایـنـ روـایـتـ دـلـلـتـ صـرـیـحـهـ دـارـدـ بـرـ آـنـکـهـ نـورـ نـبـوـیـ درـ جـبـهـهـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ روـشـنـ وـ تـابـانـ بـودـ مـثـلـ شـمـعـ وـ مـرـدمـ اـنـ تعـجـبـ مـیـ کـرـدـنـ وـ حـضـرـتـ آـدـمـ آـرـزوـیـ دـیـدـنـ آـنـ فـرـمـودـ بـسـبـبـ کـثـرـتـ تعـجـبـ نـاسـ اـزـ اـنـ پـسـ حـقـ تـعـالـیـ حـکـمـ فـرـمـودـ کـ آـنـ نـورـ بـسـرـ سـبـابـ حـضـرـتـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ بـرـ آـیـدـ وـ هـرـ گـاهـ حـضـرـتـ آـدـمـ عـلـیـهـ السـلـامـ اـنـ نـورـ رـاـ دـیدـ

عيقات الانوار فی امامـة الائـمة الـاطـهـارـ، ج ۱۷، ص: ۴۷۰

وـ دـانـسـتـ کـهـ نـورـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـسـتـ شـهـادـتـ توـحـیدـ وـ رسـالتـ اـداـ فـرـمـودـ وـ اـینـ هـمـ دـلـائـلـ وـاضـحـهـ بـرـ اـفـضـلـیـتـ وـ اـرـجـحـیـتـ اـینـ نـورـ اـزـ جـمـیـعـ خـلـائقـتـ وـ چـوـنـ نـورـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـیـنـ عـلـیـهـ السـلـامـ مـتـحـدـ بـاـ اـینـ نـورـ بـودـ اـفـضـلـیـتـ وـ اـشـرـفـیـتـ وـ اـکـرمـیـتـ آـنـ هـمـ وـ نـیـزـ کـاـزـرـوـنـیـ درـ مـنـقـیـ گـفـتـهـ وـ قـیـلـ اـنـ الـحـکـمـةـ فـیـ اـبـاحـةـ التـیـمـ اـنـ السـمـاءـ کـانـ تـفـتـخـرـ عـلـیـ الـارـضـ قـبـلـ مـوـلـدـ التـبـیـ

صلى الله عليه و سلم و كانت تقول ان العرش في و الحكمة في و الملائكة السبعة في و الرُّكع و السجدة في و الشمس و القمر في و النجوم في و انت خلوق عن هذا كله فكانت السماء لها الفخر على الارض الى ان ولد الميمون محمد صلی الله علیه و سلم و افخرت الارض على السماء حينئذ فقالت ان كانت الشمس و القمر فيك و النجوم و الملائكة فيك فقد ولد على ظهرى النبي المبارك صلی الله علیه و سلم الذى نور الشمس من نوره و نور السموات و الارض من نوره على ظهرى ولادته و على ظهرى تربيته و على ظهرى مبعثه و دعوته و على ظهرى تستعمل شريعته و على ظهرى موته و حفرته و قبره فسمع الله افتخارها على السماء بنبيه محمد صلی الله علیه و سلم فقال لا جرم حيث افتخارت بنبيي محمد صلی الله علیه و سلم فجعلت تراب شرقك و غربك طهورا له و لامته و جعلت شرق الارض و غربها مساجد لهم و مصلى لافتخارك محمد و لذلك

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَعَلَ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَطَهُورًا
وَيَقَالُ كَانَ نُورَهُ فِي تِلْكَ الْجَوَهْرَةِ الَّتِي

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٧١

خلق الله تعالى منها الارض تزهـر كما تزهـر الشمس الى الارض و هذا ما قاله صلـى الله عليه و سلم افتخر السماء و الارض فقالت السـيـماء انا افضل لانـه في الصـافون و في المـسبـحـون و في العـرش و الـكـرـسـيـ و قالت الـارـضـ بل انا افضل لـأنـه في الانـبيـاء و الصـالـحـون و نورـك و نجـومـك من نورـمـحمدـ صـلـى اللهـ عـلـيـهـ و سـلـمـ و هوـ فـيـ مـنـيـنـ فـقـالـ النـبـيـ صـلـى اللهـ عـلـيـهـ و سـلـمـ فـخـصـمـتـهاـ هـذـاـ اوـ مـثـلـ هـذـاـ اـزـيـنـ روـاـيـتـ ظـاهـرـتـ كـهـ نـورـ عـرـشـ و نـورـ سـمـاـوـاتـ و نـجـومـ اـزـ نـورـ نـبـويـسـتـ پـسـ نـورـ عـرـشـ و نـورـ سـمـاـوـاتـ و نـجـومـ و اـرـضـ اـزـ نـورـ عـلـوـيـ هـمـ مستـفـادـ باـشـدـ كـهـ اـتـحـادـ بـاـ نـورـ نـبـويـ دـاشـتـهـ و لـلـهـ الحـمـدـ حـيـثـ جـاءـ الـحـقـ و زـهـقـ الـبـاطـلـ إـنـ الـبـاطـلـ كـانـ زـهـوـقاـ و نـورـ الدـينـ حـلـيـ، درـ اـنسـانـ الـعـوـنـ گـفـتـهـ

عن جابر بن عبد الله رضي عنهما قال قلت يا رسول الله بابي انت وأمي اخبرني عن اول شيء خلقه الله تعالى قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى قد خلق قبل الاشياء نور نيك من نوره الحديث

و فيه انه اصل لکل موجود و الله سبحانه و تعالى اعلم و جمال الدين محدث در روضه الاحباب که در اول آن گفته از اهم انواع علوم حدیث علم سیرت ان سرور و معرفت احوال آن و صحابه و تابعین و سلف صالحینست که حمام حوزه دین و روات اخبار و آثار سید المرسلین و خاتم النبیین بوده‌اند چه سنت حسن و طریقه مستحسنی آن حضرت و آل و اصحاب و اتباع از ان علم ظاهر و روشن و مفصل و مبین می‌گردد و لا غرو اتباع سنت و انتفاء هدی و سیرت نبویه و صحابه کرام مستتبع سیادت منزلین و مستجلب سعادت

^{٤٧٢} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

دارینست و آیه کریمه قل إِنْ كُنْتُمْ تُحْبِّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَ خبر معتبر

من احب سنتي فقد احببني كان معى في الجنة

و آنکه فرموده است امت من هفتاد و سه ملت خواهند شد که همه دوزخی باشند مگر اهل یک ملت صحابه گفته شد یا رسول الله کدامست آن ملت در جواب فرمود که آنچه من و یارانم بر آنیم دلیلی واضح برین مدعی و حجتی لائح برین مبتدعی می‌تواند بود و در این معنی شایبه نیست که اهل این اعصار را وقوف بر سیر و احوال آن حضرت و أصحاب او بوسیله ثقات روایت و ائمه اجلّه اثبات حاصل تواند شد پس سزاوار بر حال مؤمن آنست که علم سیرت آن سرور و معرفت احوال صحابه و تابعین و روایت و نقله آنکه سلف صالحین اند و در عرف اهل حدیث آن را اسماء رجال گویند ضبط نماید تا از عهده متابعت چنانچه شرط آنست بیرون تواند آمد و داخل فقه ناجیه و واصل بدان درجه عالیه تواند شد بنا بر این مقدمات در این ولا حضرت امارت نصرت معدلت شعار

نصفت و ثار آن صاحب همتی که هست زبانش در بیان حق به شمشیر نظام الدوله و الدين علی شیر اعز الله تعالی انصاره و ضاعف فی سلوک سیل الحق اقتداره که فرصت را غنیمت شمرده با وجود اشتغال بمصالح ملک و دولت پیوسته بمطالعه علوم دین و استفاده حقائق و معارف ارباب یقین و مجالست فقرا و اهل الله و مصاحب عرفای حقیقت پناه و تقویت شریعت محمدی و تمشیت ملت احمدی مشغولست چه بكمال عقل و وفور دانش بر ضمیر منیرش روشن شده که سرمایه دنیا بی پیرایه دین مقدمه وبالست و هوای طبیعت بیرضای شریعت نتیجه اضلال لاجرم خداوند تعالی ویرا موفق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۷۳

گردانید تا مدت حیات فانی را وسیله حیات باقی ساخته تقديم صدقات و افاضه مبررات و اشاعت حسنات و دلالت بر خیرات فرمود و در اطراف و اکناف مملکت خراسان مساجد و مدارس که محل او را در اذکار و مقام درس و تذکار و مهبط رحمت آفرید گارست تاسیس نمود و در بیانها که مظنه حذر و محل خوف و خطرست بقعاها و رباطهای حصین ساخت نوبتی از بارها که این فقیر حقیر در مجلس عالی آن حضرت بشرف مثول و اختصاص و قبول مشرف می شد فرمودند که خاطر چنان می خواهد که کتابی مشتمل بر تمامی سیرت و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و معرفت مشاهیر آل و اصحاب و تابعین و تبع و رواه حدیث و سلف صالحین بلغت فارسی خالی از تکلف عبارت در قید ضبط و تحریر در آری که عموم خلاائق از ان بهره مند و محظوظ گردند این فقیر داعی هر چند قلت بضاعت و عدم استطاعت خود را در مجالس متعدده بعزم عرض می رسانید و بنابر قضیه مرضیه من صنف فقد استهدف استعفا می نمود قبول نمی فرمودند و در تأکید و تقریر آن امر می افزودند بحدی انجامید که بغیر از امثال چاره نیافت پس بعد استخاره من الله تعالی و الاستمداد من الحضرة النبویة صلی الله علیه و سلم ثم الاستشارة والاستجازة من مخدومی و عمی و استاذی و سیدی و سندی و مولای و اعتمادی المخدوم على الاطلاق و المتبع في الصورة و المعنى بالاستحقاق السید السنند المویند من عند الله اصيل الحق و الشريعة و التقوى و الدين عبد الله متع الله المسلمين بطول بقائه که این فقیر هر چه یافته بواسطه خدمت آستانه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۷۴

آن حضرت و بیمن تربیت ایشان یافته لقاوه سخن اوست هر چه می گوییم ز باغ چیده بود آنچه باگبان دارد بدین مهم خطیر شروع نمودم و از کتب تفاسیر و احادیث و سیر و موالید و تواریخ آنچه بشیوه پیوسته از سیر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و مقدمات و متممات آن و ما یتعلق بها و احوال مشاهیر اهل البیت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه حدیث مشتمل بر بیان اسم و نسب و کنیت و لقب و تاریخ ولادت و وفات و شرح فضائل و کمالات و مخصوصات و بعضی از آنچه بنظر رسیده از حکم و مواضع و آثار و کمالات هر یک استخراج نموده در سلک تحریر کشیدم و آن را روضه الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب نام بساختم و از حضرت وهاب آمال و امانی مسائل می نمایم که در اتمام این مهم و سائر امور توفیق را رفیق این شکسته گرداند و امیدوار چنانم که ببرکت احوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل و اصحاب و اتباع کرام او رضی الله عنهم تالیف این کتاب در آخرت متنج وصول ثواب جزیل و در دنیا موجب بقای اسم جمیل حضرت امارت پناهی و مولف داعی باشد و بالله التوفیق و العصمة و له الحمد و المثل می فرماید در کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه و سلم روایات متعدده و اخبار متنوّعه وارد شده حاصل مجموع آنها و الله اعلم باین معنی راجع می شود که حضرت خداوند تعالی بچند هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات نور نبوت آن حضرت را آفرید و در فضای عالم قدس آن نور را تربیت می فرمود گاهی بسجودش امر می کرد و گاهی ویرا به تسییح و تقدیس مشغول می داشت و بجهت مستقر آن نور حجاجها خلق فرموده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۷۵

و در هر حجابی مدت مديد او را نگاه مى داشت و به تسبیح خاص حضرت حق تعالی را ياد مى فرمود بعد از آنکه از ان حجب بیرون آمد نفسها برآورد از انفاس متبرکه او ارواح انبیا و اولیا و صدیقان و شهداء و سائر مؤمنان و ملائكة یافرید آن را چند قسم ساخت و از ان اقسام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و مواد و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواكب و بخار و ریاح و جبال موجود گردانید بعد از ان آسمان و زمین را منبسط گردانید و هر یک از آنها را هفت طبقه و هر طبقه را بجهت مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود روز و شب پدید آورد پس جبرئیل امین را فرمود تا قبضه خاک پاک سفید از موضع قبر جناب رسالت صلی الله عليه وسلم بردارد و با آن نور مخلوط سازد جبرئیل بمحاج فرموده کار بند شد و آن نور را با این قبضه خاک پاک یامیخت و با آب تسنیم خمیر کرد و بر منوال دره بیضا ساخت و آن را در جویهای بهشتی غوطه داد و بر آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها عرض کرد تا ویرا پیش از آنکه آدم مخلوق شود بشناختند چنانکه خبر معتبر

انی عند الله مكتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته

اشارتی بدین معناست گسترده در بساط نبوت بساط او آدم هنوز رخت نیاورده از عدم انتہی ازین عبارت واضح است که حسب روایات متعدد و اخبار متتنوع ظاهرست که خلق نور جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بچند هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات واقع شده و در فضای عالم قدس تربیت یافته و در حجب قدس و سردادفات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۷۶

انس تا مدت مديد و عهد بعيد استقرار و استمرار و به تسبیح و تقدير ايزد متعال اشتغال داشته و از القاس متبرکه ان نور انور انبیا و اولیا و صدیقین و شهداء و ملائكة مقربین مخلوق گردیدند پس در ثبوت این فضائل عالیه و محمد سامیه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نور آن حضرت با نور جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم متصل و مقترن و متحد بوده کدام مقام تشکیک و ارتیاب و در نهایت قبح و سماجت تقديم ذوى الاذناب بر ان نور منور رب الارباب کدام اشتباه و الله ولی التوفيق و الهادی الى ایثار الصواب والمنقد بعنایته لمن رام التتصل من التبار والتّبَاب و دیاربکری در خمیس گفته عن کعب الاخبار قال لما أراد الله تعالى ان یخلق محمدًا صلی الله علیه و سلم امر جبرئیل فاتاه بالقبضه البيضاء التي هي موضع قبر النبي صلی الله علیه و سلم فعجنت بماء التسنیم ثم غمست فی انھار الجنة و طیف بها فی السموات و الارض فعرفت الملائكة محمدًا صلی الله علیه و سلم قبل ان تعریف آدم علیه السلام ثم عجنها بطینة آدم و قسطلانی در مواهی لدنیه می فرماید ذکر العارف الربانی عبد الله بن أبي حمزه فی کتابه بهجهة النقوص و من قبله ابن سبع فی شفاء الصیمدور عن کعب الاخبار قال لما أراد الله تعالى ان یخلق محمدًا صلی الله علیه و سلم امر جبرئیل ع ان یاتیه بالطینة التي هي قلب الارض و بهائها و نورها قال فهبط جبرئیل فی ملائكة الفردوس و ملائكة الرقیع الاعلى فقبض قبضه من موضع قبره الشریف و هي بیضاء منیره فعجنت بماء التسنیم فی معین انھار الجنة حتی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۷۷

صارت كالدرة البيضاء لها شعاع عظيم ثم طافت بها الملائكة حول العرش و الكرسي و في السموات والارض والجبال والبحار فعرفت الملائكة و جميع الخلق سیدنا محمدًا و فضلها قبل ان یعرف آدم عليهمما السلام این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه طینت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم افضل طینتها بوده که قلب ارض و بها و نور آنست و بماء التسنیم در معین انھار جنت معجون شده تا آنکه مثل دره بیضا شده و برای آن شعاع عظيم بوده و ملائكة آن را حول عرش و کرسی و سماوات و ارض و جبال طوف دادند پس ملائكة و جميع خلق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را قبل خلق حضرت آدم شناختند و کمال افضلیت و اکرمیت و ارجحیت آن عالی جناب دریافتند و چون اتحاد طینت جناب امیر المؤمنین علیه السلام حسب روایت محمد بن خلف مروزی صدوق و غير آن ظاهرست این همه فضائل و مناقب برای طینت جناب امیر المؤمنین هم ثابت باشد و افضلیت آن

حضرت قطعاً و حتماً محقق گردد و لله الحمد على ذلك و از عبارت متقدمه روضه الاحباب دریافتی که حضرت جبرئيل امين بحکم رب العالمین این طینت مکرمه را با نور نبوی که سابق بر همه اشیا بوده مخلوط فرموده پس اندفاع توهمنافات با حدیث نور در کمال وضوح و ظهورست و مخفی نماند که درباره اول مخلوقات روایاتی واردست که بظاهر مخالف اویست خلق نور نبوی می باشد لکن علمای اعلام و محققین فخام اولیت خلق نور نبوی را و تقدم ان را از جمیع مخلوقات بر حقیقت آن داشته اند و روایات دیگر بعد تسلیم صحت آن بتاویلات عدیده و توجیهات

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٧٨

سديده اول ساخته قسطلاني در مواهب لدته گفته و قد اختلف اهل العلم في اول المخلوقات بعد النور المحمدي قال ابو يعلى الهمданی الاصح ان العرش قبل القلم لما

ثبت في الصحيح عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قدّر الله مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات والارض بخمسين ألف سنة و كان عرشه على الماء

فهذا صريح في ان التقدير وقع بعد خلق العرش و التقدير وقع عند اول خلق القلم

ل الحديث عبادة بن الصامت مرفوعاً على ما خلق الله القلم قال له اكتب مقادير كل شيء رواه احمد و الترمذى و صححه ايضاً من حديث أنس بن مالك في عالم المذاهب والآراء

من حديث أبي ررين العفيلي مرفوعاً أن الماء حلو قبل العرس

الْبَوْيَ الْمُحَمَّدِيُّ وَالْمَاءُ وَالْعَرْشُ اَنْتَهِي

روایة اللوح و منشأ الاختلاف ورود الاخبار المختلفة في اول ما خلق الله

فَفِي خُبْرِ أَوْلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و في الانس الجليل ان الله خلق اولا نور رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل العرش والكرسي واللوح

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٧٩

و القلم و السماء و الارض و الجنة و النار بالف الف و ستمائة و سبعين الف سنة

و في خبر آخر اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال و عزّتى و جلالى بك اعطي و بك امنع و بك اثيب و بك اعاقب

وفي المشكأة عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم لما خلق الله العقل قال له قم فقام ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل ثم قال له اقعد فقعد ثم قال له ما خلقت خلقا هو خير منك ولا افضل منك ولا احسن منك بك آخذ وبك اعطا و بك اعرف وبك اعقب وبك الثواب و عليك العقاب وقد تكلم فيه بعض العلماء رواه البيهقي في شعب الایمان

و في خبر آخر اول ما خلق الله القلم
عن عبادة بن الصامت مرفوعا اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فقال رب ما اكتب قال اكتب مقادير كل شيء رواه احمد و الترمذى

و صَحَّحَهُ فجرى القلم بما هو كائن الى يوم القيمة و لذلِكَ

قال النبي صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَفَّ الْقَلْمَنْ عَلَيْهِ عِلْمُ اللهِ

و في رواية جف القلم بما هو كائن إلى يوم القيمة

و في خبر آخر اول ما خلقه الله اللوح المحفوظ

عن ابن عبّاس اول ما خلق الله اللوح المحفوظ يحفظ الله بما كتب فيه مما كان و يكون لا- يعلم ما فيه الله و في المدارك محفوظ من وصول الشيطان انتهى و وجه الجمع بين الاحاديث المختلفة المذكورة على تقدير صحة الكل ان يقال الاول الحقيقى نور نبينا صلى الله عليه وسلم و اولية العقل و القلم اضافته يعني اول مخلوق من المجردات العقل و من

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٨٠

الاجسام القلم او يقال اول العقول العقل الذى لما خلقه الله تعالى امره بالاقبال و الادباد ففاز من رب العزة بانواع الاعتزاز و الاكرام و اول الاقلام القلم الذى اثبت باامر الله تعالى تقديرات الاشياء فى اللوح المحفوظ و اول الانوار نور محمد صلى الله عليه وسلم و اهل التحقيق على ان المراد من هذه الاحاديث شيء واحد لكن باعتبار نسبة و حياثاته تعدد العبارات كما ان الاسود و المائع و البراق عبارة عن العبر لكن باعتبار النسب و شيخ بن عبد الله العيدروس در نور سافر گفته اختلقوا فى اول المخلوقات بعد النور

قوله صلى الله عليه و سلم قدر الله مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة و كان عرشه على الماء و صبح

اول ما خلق الله القلم فقال اكتب قال يا رب و ما اكتب قال اكتب مقادير كل شيء
لكن صحّ

في حديث مرفوع أن الماء خلق قبل العرش

علم ان اول الاشياء على الاطلاق النور المحمدى ثم الماء ثم العرش ثم القلم لما علمت من حديث اول ما خلق الله القلم

مع ما قبله الدالین علی ان التقدیر بعد العرش و التقدیر وقع عند خلق القلم فذکر الاولیہ فیه للنسبۃ لما بعده و ملا معین در معارج گفته فصل سوم در تاویل احادیث اوّل ما خلق اللہ تعالیٰ و بیان اوّلیت هر یک از آنها بوجهی از وجوده ما دلّه بدانکه از احادیث اوائل چهار حدیث در میان محدثان شہرت یافته که هر یکی از آنها ناظر بآنس است که

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٨١

اول مخلوقات یکی از ان چهارست مثلاً اول یکجا می فرماید
اول ما خلق الله تعالى روحی

و محل دیگر می فرماید

اول ما خلق اللہ تعالیٰ العقل

و جای دیگر می فرماید

اول ما خلق اللہ تعالیٰ القلم

و هر یک ازین احادیث دلالت می‌کند که اول اشیاء یکی ازینها بوده و صورهٔ تناقض می‌نماید زیرا که مرتبهٔ اولیت جز یک چیز را نمی‌تواند بود و توفیق میان این احادیث بر تقدیر صحت انها راجع به چهار تاویل است تاویل اول که اکثر بر ان رفته‌اند آنست که اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی اللہ علیہ وسلم و اولیت روح و عقل و قلم اضافیست یعنی اول مخلوق از ارواح روح محمد بود صلی اللہ علیہ وسلم و اول از مجردات عقل بود و اول از اجسام قلم تاویل دوم اولیت نور محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بر حقیقت خودست که بر همه اشیا سابقست حقیقت و اولیت عقل نظر بعقول لا-احقه است یعنی اول همه عقلها آن عقل بود که در حدیث وصف آن فرمود کما

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْعُقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبَرَ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ

يعنى که وجود اين عقل بر سائر عقول سابقست و اول اقلام آن قلمست که با مر خداوند تعالیٰ تقديرات اشيا را بر لوح ثبت کرده تاویل سوم انسن که اين هر چهار حدیث بحیثيات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده‌اند فاما همه فی الحقيقة کنایت از یک چیز است يعني از ان حیثیت که وجود مختروعه خود و ذات و مبدأ و معاد خود را بلکه سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از آن جهت که آن جوهر بخود ظاهر است و مظہر غیر است و فیضان کمالات ذات با برکات حضرت مقدس نبی صلی الله علیه وسلم از مبدع بیچون بتوسط وی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۸۲

فائض گشته و از پرتو او ظهور یافته آن را نور آن حضرت خواند و از ان وجه که حی بالذات است و حیات کل موجودات مستفاد از وست آن را روح محمدی گویند صلی الله علیه وسلم و از آنجهت که نقوش علوم در سائر مصنوعات یا در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و در تحقیق همین معنی قدوة المحققین را سلمه الله در شواهد النبوة بلسان متصوّفه بیانی شافیست که فرمود در ازل آزال حیث کان الله ولا شيء معه اول تجلی که بر خود کرد بی‌آنکه وجود غیر در ان مدخل یابد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شیون را بی‌امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شانرا تعین اول و حقیقت محمدی گویند صلی الله علیه وسلم و حقائق سائر موجودات همه اجزاء تفصیل آن حقیقت‌اند و صورت وجودی آن حقیقت اولاً در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع محمد صلی الله علیه وسلم تاره از ان بعقل و تاره بقلم و تاره بروح یا بنور تعبیر کرده است و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است و صورت وجودی سائر حقائق منتشره از صورت وجودی آن حقیقت است مرتبه بعد مرتبه تا منتهی می‌شود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدمست عليه السلام و تحقیق

آنی عند الله مكتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل في طینته

درین تاویل جمال نماید و الله اعلم تاویل چهارم آنسن که اول حقیقی نور محمدیست صلی الله علیه وسلم که ملک و ملکوت از وی مخلوق است و هر چه ذوات الروحند از ملک و جن و انس و سائر حیوانات حیات از پرتو نور روح او دارند مرتبه بعد مرتبه چنانچه شمّه از ان گذشت و هر چه ذوات نفوس اند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۸۳

از کواكب و افلاک و عناصر و جماد و نبات جمله ما یه نفوس از نتیجه عقل او دارند پس تحقیق ان چنین می‌نماید که ان نور حضرت محمدی را صلی الله علیه وسلم بقلم تشبیه می‌فرماید چرا که آن نور بواسطه نظر محبت الهی جل ذکره از حیا منشق شده بود بر مثال قلم تا یک شق وی روح آمد و شق دیگر عقل روح شق ایمن و عقل شق ایسر و این همان قلم بود که مورد قسم آمد که نَوَّالْ قَلْمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ

و اهل اشاره اینجا لطیفه می‌گویند که چون روح شق ایمن شد مثالش بر مثال آدم آمد عليه السلام و چون عقل شق ایسر بود قائم مقام حوا آمد یعنی چنانچه حوا از پهلوی چپ بود مخالفت او موجب صدق و مستلزم راستی آمد که شاوروهن و خالفوهن اینجا نیز چون عقل از پهلوی چیست مر روح را با او در معرفت ذات و صفات مشورت کند هر چه از خیال بند جناب حضرت قدس را جل و علا از ان منزله داند و هر چه عقل ادراک آن کند حضرت او را خالق او شناسد عقل خود شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید عقل سایه حق بود چون آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب انتهی و جمال الدین محدث در روضه الاحباب گفته بدان وفقی الله و ایاک مذهب اهل سنت و جماعت رحمهم الله آنسن که در ازل هیچ ممکنی نبود چنانچه حدیث صحیح کان الله و لم يكن معه شيء

دلالت بر ان می‌کند و حضرت حق تعالیٰ بعد از آنکه ممکنات معدوم بوده‌اند ایشان را ایجاد فرموده و تاخیر در خلق آشیانه از عجز بود بلکه قدرت از ذات او تعالیٰ منفک نیست و علماً اختلاف دارند در آنکه اول مخلوقات چه بود بعضی می‌گویند اول عقل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۸۴

مخلوق شد و طائفه دیگر می گویند اول قلم موجود گشته و جمعی بر آنند که اول مخلوقات نور نبوت محمدی صلی الله عليه وسلم بود و همانا منشأ اختلاف این طوائف آنست که اخبار مختلفه در باب اول مخلوقات وارد شده یکی این حدیث است که اول ما خلق الله العقل فقال اقبل ثم قال ادبر فادبر فقال و عزتی و جلالی بك اعطي و بك اعقب و دیگری این حدیث است که پیغمبر صلی الله عليه وسلم فرمود که اول ما خلق الله القلم و دیگری این حدیث است که اول ما خلق الله نوری

و وجه جمع میان احادیث مختلفه بر تقدیر صحت همه و الله اعلم آنست که گوییم اول حقيقی نور پیغمبر ماست صلی الله عليه وسلم و اولیت قلم و عقل اضافیست یعنی اول مخلوق از مجردات عقل بود و از اجسام قلم با خود گوییم اول عقول ان عقلست که حق تعالی او را چون آفرید امر فرمود باقبال و ادباء و ای اطاعت کرد و از حضرت عزت بفنون اعزاز و اکرام مخصوص است و اول افلام آن قلمست که با مرخدانند تعالی تقدیرات اشیا را در لوح ثبت کرد و اول انوار نور محمدی علیه الصیلوة والسلام و اهل حقیقی بر آنند که مراد ازین عبارات ثلاثة یک چیزیست که باعتبار حیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده از ان حیثیت که ذات خویش و مبدأ خود و سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از ان حیثیت که کمالات محمدی از پرتو آن نورست ویرا نور آن حضرت خوانند و از ان حیثیت که نقوش علوم در سائر مصنوعات در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و از بعضی احادیث صحیحه سبق خلق عرش و آب بر خلق قلم معلوم می شود و جمعی از محققان شراح حدیث چنین فرموده اند که حدیث اول ما خلق الله القلم

محمول است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۸۵

بر آنکه بعد از خلق عرش و آب اول چیزی که آفریده شد قلم بود و الله اعلم انتهی و در روپه الصفا گفتار در بیان آنکه اول مخلوقات چیست و افضل موجودات کیست در بعضی از نسخ معتبر بنظر رسیده که جابر انصاری رضی الله عنه که بمزید دانش و فضیلت از اهل مدینه امتیازی داشت پیش از ظهور ملت اسلام با اخبار یهود و علماء نصاری و امثال این طائفه مصاحب است می نمود و از قضایای گذشته از ایشان استفسار و استخبار می فرمود و در باب تعین اول مخلوقات از امم مختلفه اقوال متباینه شنیده خاطر او بر هیچیک از انها قرار نمی یافت و چون آفتاب رسالت محمدی صلی الله عليه وسلم از افق دیار یثرب طالع گشت جابر را اختصاصی بمجلس شریف خاتم الانبیا علیه من الصیلوة اتمها و انماها پیدا شد پیوسته انوار عرفان از مشکاه نبوت اقتباس کرده ارتقاء خویش بر مدارج عالیه بنابر احساس نمودی منقول است که روزی گفت یا رسول الله اول چیزی که باری سبحانه و تعالی خلعت خلقت در وی پوشانید چه بود آن حضرت فرمود که نور پیغمبر تو یا جابر و این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت احمدی را تیز درین باب اختلاف است و منشأ خلاف ظاهر آنکه احادیث مختلفه درین باب وارد شده کما

قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال و عزتی و جلالی بك اعطي و بك امنع و بك اثیب و بك اعقب و صاحب کتاب نوادر المعانی در حدیث دیگر بین حدیث منضم ساخته گفته است که قال رسول الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۸۶

صلی اللہ علیہ وسلم اول ما خلق اللہ اللوح و اول ما خلق اللہ الرُّوح
و علماء این احادیث را تاویلها کرده‌اند و احسن تاویلات آنکه قدوة المحققین و اسوة المؤخرین امام عبد اللہ بن علی بن اسعد الیمنی
الیافعی هم در کتاب نوادر المعانی آورده که بر تقدیر صحت احادیث مذکوره مراد حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم یک
جوهرست بنابر آنکه آن جوهر بخود ظاهرست و مظہر غیر و فیضان کمالات بر ذات مقدس نبوی از مبدع ییچون بتوسط وی واقع
شده آن را نور گفته و بخود اضافت فرموده و باعتبار آنکه نقاش علومست بر لوح محفوظ یا بر صفحات نقوش معبر بقلم گشت و
ازین جهت که مختصر خویش و ذات خود و سائر اشیا را تعقل نموده موسم بعقل شد و بواسطه آنکه محل نقوش اعیان ثابت است
بوحش گفتند و ازین حیثیت که حی بالذات است و محیی غیر روحش خوانند و این معنی از اجلای بدیهیات می‌نماید که تعداد
اسمهای موجب اختلاف مسمی نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه حضرت عزت بصفت جمال و جلال بر نور محمدی که آن را
جوهر بیضا نیز گویند تجلی فرموده و آن جوهر منقسم بدو قسم گشت قسمی در غایت صفا و روشنی و لطافت و ضیا بود قسمی
دیگر درین اشیا بنظر عقل دون مرتبه اول می‌نمود اول را نور و دوم را نار گفتند از قسم اول اشخاص شریفه علویه و کواکب و
اطباق سماءات و ارواح انبیاء و رسول و اولیاء و اوصیاء و اصحاب یمین آفریده شد و از قسم دوم ارواح اصحاب شمال و جان و اولاد او
و سائر اجناس سفلیه مخلوق گشتند و ازین تقریر بوضوح پیوست که ما سوی اللہ بواسطه نور حضرت ختمی پناه از زاویه عدم
بفضای

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٨٧

وجود و شهود آمده چنانچه کلمه
لولاک لما خلقت الافلاک

مؤید این معناست لاجرم ذات اشرف آن حضرت اشرف و افضل موجودات باشد را قم این حروف گوید در باب اوّل ممکنی که بحیله وجود متخلی گشته اخبار دیگر آمده خوفا للتطویل رقم تخفیف بر آنها کشیده آمد امید که ناظمان جواهر سخن حمل بر تقصیر کمینه نفرمایند

وجه دوازدهم: افضلیت بدلیل نوشته شدن اسم حضرت رسول بر عرش قبل از خلق آسمانها

وجه دوازدهم آنکه ثعلبی در عرائس گفته
خبرنا ابو عمر محمد الفربیانی باسناده عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لما اعطي موسی الالواح نظر فيها فقال يا رب لقد اكرمني بكرامه لم تكرم بها احدا من العالمين قبلى قال يا موسى اني اصطفيتك على الناس برسالتى وبكلامي فخذ ما اتيتك و كن من الشاكرين اى بقوه و جد و محافظة تموت على حب محمد قال موسى يا رب و من محمد قال احمد الذى اثبّت اسمه على عرشى قبل ان اخلق السموات والارض بالفی عام و انه نبی و صفی و خیرتی من خلقی و هو احب الى من جميع خلقی و جميع ملائكتی فقال موسی يا رب ان كان محمد احب إليك من جميع خلقک فهل خلقت امة اكرم عليك من امتی قال الله تعالى ان فضل امة محمد علىسائر الامم كفضلی على جميع الخلق

ازین روایت ظاهرست که حق تعالی بخطاب موسی کلیم بعد تخصیص آن نبی کریم بر وفات بر حب جناب خاتم المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ ما ابتلج الغسق و اضاء البھیم بمقام تعريف و مدح و ثنای سرور انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ الاصفیاء اثبات اسم آن حضرت بر عرش قبل خلق

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٨٨

سماوات و ارض بدو هزار سال بیان فرموده پس معلوم شد که این فضل نهایت عظیم و شرف بس فخیم و موجب ظهور اکرمیت و افضلیت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلمست پس تقدم خلق نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هم دلیل افضلیت و اکرمیت آن حضرت باشد و چنانچه تقدم نور نبوی دلیل افضلیت آن حضرتست همچنین تقدم نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلیل اکرمیت و اشرفیت و افضلیت آن حضرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبین علیہ و آلہ علیہم سلام رب العالمین و ارجحیت از جمیع ملائکه و سائر مخلوقین باشد

وجه سیزدهم: احتجاج آدم بر افضلیت بمقارنه در کتابت بر عرش

وجه سیزدهم آنکه حضرت آدم علیه السلام بمقارنت اسم جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با اسم حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال و احتجاج فرموده بر اکرمیت و افضلیت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پس هر گاه مقارنت اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با اسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش دلیل افضلیت آن حضرت باشد تقدم نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل تقدم نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر خلق حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آلہ و علیهم السیلام و بودن این نور روپروری حق تعالی بر عرش نیز دلیل اکرمیت و اشرفیت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود قطعا و حتما و یقینا و جزما محدث عدیم النظر لا ثانی حاوی ملکات انسانی علامه احمد بن سلیمان طبرانی در معجم صغیر که نسخه آن بعنایات ربانی و الطاف صمدانی و تاییدات یزدانی بدست این بادیه پیمای هیچمدانی آمده می فرماید

حدثنا محمد بن داود بن اسلم الصدقی المصری حدثنا احمد بن سعید المدنی الفهری
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۸۹

حدثنا عبد الله بن اسماعیل المدنی عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن جدّه عن ابن الخطّاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لَمَّا اذْنَبَ آدُمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الذَّنْبَ الَّذِي اذْنَبَهُ رَفَعَ رَاسَهُ إِلَى الْعَرْشِ فَقَالَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ أَلَا غَفَرْتَ لِي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَمَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ مُحَمَّدٌ فَقَالَ تَبَارَكَ اسْمُكَ لَمَا خَلَقْتَنِي رَفَعَتْ رَاسِي إِلَى عَرْشِكَ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ فَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدَ اعْظَمَ عَنْدَكَ قَدْرًا مِمَّا جَعَلْتَ اسْمَهُ مَعَ اسْمِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا آدُمَ أَنَّهُ آخِرَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذَرِيَّتِكَ وَأَنَّ امْتَهَنَهُ آخِرَ الْأَمْمَ مِنْ ذَرِيَّتِكَ

لا یروی عن عمر الا بهذا الاسناد تفرد به احمد بن سعید و سعید کازرونی در منتقی گفته و
روی عن عمر ما آورده المفسرون فی تفسیر قوله تعالی فتنقی آدم مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

قال لما اذنب آدم علیه السلام الذنب الذي اذنبه قال يا رب اسألک بمحمد الا غفرت لي فاوحى الله إليه و ما يدریک من محمد قال يا رب لما خلقتني رفعت راسی الى عرشک فإذا فيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمته انه ليس احده اكرم عندك من جعلت اسمه مع اسمک فاوحى الله تعالى إليه يا آدم و عزّتني و جلالني انه آخر النبيين من ذريتك ولو لا ما خلقتك و روی عن ابن عباس نحوه و فيه زيادة و هي ان الله تعالى امر بان يكنى بابي محمد وفي روایة آخر ان آدم قال بحق من وهبت له الشرف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۰

الاکبر الا اقبلتني عشرتی فاتاه النداء يا آدم من هذا الذي تسألتی بحقه فقال الهی و مولای و سیدی صفیک و رضیک و حبیک محمد و هو هذا النور الذي جعلته بين عینی و قد رایت اسمه على سرادق العرش و في اللوح المحفوظ و على صفائح السموات و على ابواب الجنان وقد علمت يا رب انک لم تفعل ذلك الا و هو اکرم الخلیقة فقیل له يا آدم سل تعط

و عبد الوهاب سبكي در شفاء الاسقام كفته اقول ان التوسل بالنبي صلى الله عليه و سلم جائز في كل حال قبل خلقه و بعد خلقه في مدة حياته في الدنيا و بعد موته في مدة البرزخ و بعدبعث في عرصات القيمة و الجنّة و هو على ثلاثة انواع النوع الاول ان يتتوسل به بمعنى ان طالب الحاجة يسأل الله تعالى به او بجاهه او ببركته فيجوز ذلك في الاحوال الثلاثة و قد ورد في كل منها خير صحيح اما الحالة الاولى قبل خلقه فيدل لذلك آثار عن الانبياء الماضين صلوات الله عليهم و سلامه اقتصرنا منها على ما تبين لنا صحته و هو ما رواه الحكم ابو عبد الله بن اليع في المستدرك على الصحيحين او احدهما قال حدثنا ابو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل حدثنا ابو الحسن محمد بن اسحاق بن ابراهيم الحنظلي حدثنا ابو الحرت عبد الله بن مسلم الفهرى حدثنا اسماعيل بن مسلم اخبرنا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما اقترنت آدم الخطيئة قال يا رب اسئلتك بحق محمد لما غفرت لي فقال الله تعالى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٩١

يا آدم و كيف عرفت محمدا و لم اخلقه قال يا رب لأنك لما خلقتني ييدك و نفخت في من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا - الله الـمـا اللـهـ مـحـمـدـ رسول اللـهـ فـعـرـفـتـ آـنـكـ لمـ تـضـفـ إـلـيـ اـسـمـكـ إـلـاـ اـحـبـ الـخـلـقـ إـلـيـكـ فقال اللـهـ صـدـقـتـ يا آـدـمـ آـنـهـ لـاحـبـ الـخـلـقـ إـذـ سـالـتـنـيـ بـحـقـهـ فـقـدـ غـفـرـتـ لـكـ وـ لـوـ لـاـ مـحـمـدـ ماـ خـلـقـتـكـ قالـ الـحـاـكـمـ هـذـاـ حـدـيـثـ صـحـيـحـ الـأـسـنـادـ وـ هـوـ أـوـلـ حـدـيـثـ ذـكـرـتـهـ لـعـبـدـ الرـحـمـنـ بـنـ زـيـدـ بـنـ اـسـلـمـ فـيـ هـذـاـ الـكـتـابـ وـ رـوـاهـ الـبـيـهـقـيـ اـيـضاـ فـيـ دـلـائـلـ النـبـوـةـ وـ قـالـ تـفـرـدـ بـهـ عـبـدـ الرـحـمـنـ وـ ذـكـرـهـ الطـبـرـانـيـ وـ زـادـ فـيـهـ وـ هـوـ آـخـرـ الـأـنـيـاءـ مـنـ ذـرـيـتـكـ وـ ذـكـرـ الـحـاـكـمـ مـعـ هـذـاـ حـدـيـثـ اـيـضاـ عـنـ عـلـىـ بـنـ جـمـشـادـ الـعـدـلـ حـدـثـناـ هـارـونـ بـنـ الـعـبـاسـ الـهـاشـمـيـ حـدـثـناـ جـنـدـلـ بـنـ وـالـقـ حـدـثـناـ عـمـرـوـ بـنـ اوـسـ الـأـنـصـارـيـ حـدـثـناـ سـعـيدـ بـنـ أـبـيـ عـرـوـبـةـ عـنـ قـتـادـةـ عـنـ سـعـيدـ بـنـ الـمـسـيـبـ عـنـ اـبـيـ عـبـاسـ قـالـ اوـحـيـ اللـهـ إـلـيـ عـيـسـىـ عـلـيـهـ السـلـامـ يـاـ عـيـسـىـ آـمـنـ بـمـحـمـدـ وـ مـرـ مـنـ اـدـرـ كـهـ مـنـ اـمـتـكـ اـنـ يـؤـمـنـواـ بـهـ فـلـوـ لـاـ مـحـمـدـ ماـ خـلـقـتـ آـدـمـ وـ لـوـ لـاـ مـحـمـدـ مـاـ خـلـقـتـ الـجـنـيـهـ وـ النـارـ وـ لـقـدـ خـلـقـتـ الـعـرـشـ عـلـىـ الـمـاءـ فـاضـطـرـبـ فـكـتـبـتـ لـاـ اللـهـ فـسـكـنـ

قال الحاكم هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخر جاه قاله الحاكم و الحديث المذكور لم يقف ابن تيمية عليه بهذا الاسناد و لا بلغه انا
الحاكم صححه فانه قال اعني ابن تيمية اما ما ذكره في قصة آدم من توسله به فليس له اصل و لا نقله احد عن النبي صلى الله عليه و
سلم بأسناد يصلح الاعتماد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٤٩٢

عليه و لا الاعتبار و لا الاستشهاد ثم ادعى ابن تيمية انه كذب و اطال الكلام في ذلك جدًا بما لا حاصل تحته بالوهم و التخرص و لو بلغه انَّ الحاكم صَحَّحَه لما قال ذلك او ل تعرض للجواب عنه و كانى به ان بلغه بعد ذلك يطعن في عبد الرحمن بن زيد بن اسلم راوي الحديث و نحن قد اعتمدنا في تصحيحه على الحاكم و ايضا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم لا يبلغ في الضعف الى الحد الذي ادعاه و كيف يحل لمسلم ان يتجرأ على منع هذا الامر العظيم الذي لا يرده عقل و لا شرع و قد ورد فيه هذا الحديث و سترى في هذا المعنى صحة و تبيينا بعد استيفاء الاقسام و اما ما ورد من توسل نوح و ابراهيم و غيرهما من الانبياء فذكره المفسرون و اكتفينا عنه بهذا الحديث لجودته و تصحيحه و علامه سيوطي در خصائص كبرى گفته باب خصوصيته صلى الله عليه و سلم بكتابه اسمه الشريف مع اسم الله تعالى على العرش و سائر ما في الملكوت

آخر الحاكم والبيهقي و الطبراني في الصغير و أبو نعيم و ابن عساكر عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب أسائلك بحق محمد لما غفرت لي قال و كيف عرفت محمدا قال لأنك لما خلقتني بيديك و نفخت في من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا إله إلا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تصف الى اسمك الا احب الخلق إليك قال صدقت ولو لا محمد ما خلقتك

و اخرج ابن عساكر عن كعب الاخبار قال ان الله انزل على آدم عصياً بعد الانبياء و المرسلين ثم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۳

اقبل على ابنه شيث فقال أى بني انت خليفتي من بعدي فخذها بعمارة التقوى و العروة الوثقى و كل ما ذكرت الله فاذكر الى جنبه اسم محمد فانى رأيت اسمه مكتوبا على ساق العرش وانا بين الروح و الطين ثم انى طفت السموات فلم ار فى السموات موضعا الا رأيت اسم محمد مكتوبا عليه و ان ربى اسكننى الجنة فلم ار فى الجنة قصرا ولا غرفه الا اسم محمد مكتوبا على نحور الحور العين و على ورق قصب آجام الجنة و على ورق شجرة طوبى و على ورق سدرة المنتهى و على اطراف الحجب و بين اعين الملائكة فاكثر ذكره فان الملائكة تذكره فى كل ساعاتها

و سمهودى در خلاصة الوفا فى اخبار دار المصطفى گفته و

صحح الحاكم حديث لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لي فقال يا آدم و كيف عرفت محمدما ولم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتني بيديك و نفخت في من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تتصف الى اسمك الا احب الخلق إليك فقال الله صدقت يا آدم انه لاحب الخلق الى إذ سالتني بحقه فقد غفرت لك و لو لا محمد ما خلقتك

و قسطلاني در مواهب لدنيه گفته

عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب أسألك بحق محمد الا غفرت لي فقال الله تعالى يا آدم و كيف عرفت محمدما ولم اخلقه قال يا رب انك لما خلقتني بيديك و نفخت في من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تتصف الى اسمك الا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۴

احب الخلق إليك فقال الله تعالى صدقت يا آدم انه لاحب الخلق الى و إذ سالتني بحقه فقد غفرت لك و لو لا محمد ما خلقتك رواه البيهقي في دلائله من حديث عبد الرحمن بن زيد بن اسلم وقال تفرد به عبد الرحمن و رواه الحاكم و صححه و ذكره الطبراني و زاد فيه و هو آخر الانبياء من ذريتك

و في حديث سلمان عند ابن عساكر قال هبط جبريل على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان ربك يقول ان كنت اتخذت ابراهيم خليلا فقد اتخذتكم حبيبا و ما خلقت خلقا اكرم على منك و لقد خلقت الدنيا و اهلها لا عرفهم كرامتك و منزلتك عندي و لولاك ما خلقت الدنيا

و لله در القائل سيدى على الوفائى حيث قال في قصيده التي اولها سكن الفواد فعش هنينا يا جسد هذا النعيم هو المقيم الى الابد روح الوجود حيات من هو واحد لولاه ماتم الوجود لمن وجد عيسى و آدم و الصدور جميعهم هم اعين هو نورها لما ورد لو ابصر الشيطان طلعة نوره في وجه آدم كان اول من سجد او لوراي النمrod نور جماله عبد الجليل مع الخليل و لا عند لكن جمال الله جل فلا يرى الا بتخصيص من الله الصمد و دياربکرى در خميس گفته

في الشفاء حكى ابو محمد المكي و ابو الليث السمرقندى و غيرهما ان آدم عليه السلام عند معصيته قال اللهم بحق محمد اغفر لي خططيتي و يروى و تقبل توبتى فقال له من اين عرفت محمد قال رأيت في الجنة مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله و يروى عبدى و رسولي فعلمت انه اكرم خلقك عليك فتاب الله عليه و في رواية اخرى فقال آدم لما خلقتني

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۵

رفعت راسى الى عرشك فإذا فيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فعلمت انه ليس احد اعظم قدرا عندك من جعلت اسمه مع اسمك فاوحي الله عز وجل اليه و عزتى و جلالى انه لآخر الانبياء من ذريتك و لولاه ما خلقتك قال و كان آدم يكتنى ببابي محمد و قيل ببابي البشر فشخص الله تعالى نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بهذا الشرف و اخبر به و ببعثته

على السنة الرسول قبل وجوده بدهر طويل و الزم بذلك الحجّة على عباده و قوى بصائر من امن به فلله الحمد على ذلك و قيل في المعنى شعر بشري لنا معاشر الاسلام انّ لنا من العناية ركنا غير منها داعينا لطاعته باكرم الرسول كنّا اكرم الامم و جمال الدين محدث در روضة الاحباب گفته نقلت که آدم گفت الهی بحق محمد که عشرت مرا اقاله کن حضرت حق خطاب فرموده که محمد را از کجا شناختی آدم گفت آن زمان که مرا مخلوق ساختی نظرم بر عرش افتاد دیدم که بر آنجا نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله

دانستم که گرامی ترین خلاقت نزد تو او خواهد بود که نام او را قرین نام خود گردانیده ای پس ندا رسید که او آخر پیغمبران ذریت تو است و ترا بطفل او آفریده ام و گویند در ان روز آدم از نزد حضرت حق تعالی مامور شد بأنکه کنیت خود را ابو محمد کند و بروایتی دیگر آنکه خداوند عز و جل از آدم پرسید کیست که سؤال بحق وی می کنی آدم جواب داد که برگزیده و محظوظ تو است و آن نور که بر پیشانی منست نور اوست و بر ساق عرش و لوح محفوظ و ابواب بهشت دیدم که نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله

از آنجا دانستم که اکرم مخلوقات نزد تو اوست پس خطاب آمد که يا آدم ترا آمرزیدم و از سر گروه تو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۶

در گذشتم و بعزم و جلال من که هر کس از فرزندان تو که باو توسل جوید او را بیامزد و حاجتش روا کنم انتهي و محمد عبد الرءوف بن تاج العارفین المنادی در كتاب الاتحافات السنیه بالاحادیث القدسیه که در اول آن گفته و بعد فيقول العبد الضعیف الراجی عفو الرءوف اللطیف محمد عبد الرءوف المذاکری الحدادی کفاه الله شر کل مناو و معادی هذا كتاب اوردت فيه ما سبقت عليه مما لم اسبق إليه من الاحادیث القدسیه الواردة بالاسانید عن خیر البریه مرتبا له على بابین الاول فيما صدره المصطفی عليه السلام بالفظ قال الله عز و جل و الثاني ما صدره بغیرها و قول الله تعالى في ضمنه و رتبت کلا البایین على حروف المعجم سائلان يغفر لی ما ارتكبته من الذنوب و يرحم انه جواد کریم رءوف رحیم و سمیته الاتحافات السنیه بالاحادیث القدسیه گفته

لما اقترف آدم الخطیئه قال يا رب اسئلک بحق محمد الا غرفت لی فقال الله تعالى و کیف عرفت محمداما و لم اخلقه بعد قال يا رب لأنک لما خلقتی و نفخت فی روحک رفعت راسی الى عرشک فرأیت مكتوبا لا اله الا الله محمد، رسول الله فعلمت انک لم تضف الى اسمک الا احب الخلق إليک فقال الله صدقی يا آدم انه لاحب الخلق الی و إذا سالتی بحقه فقد غرفت لك و لولاه ما خلقتک رواه الطبرانی و ابو نعیم و الحاکم و ابن عساکر عن عمر

وعلى بن برهان الدین حلبي در انسان العيون گفته

عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لـما اقترف آدم الخطیئه قال يا رب اسئلک حق محمد صلی الله علیه وسلم الا غرفت لی قال و کیف عرفت محمداما و فی لفظ کما فی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۷

الوفاء و ما محمد و من محمد قال لأنک لما خلقتی بیدک و نفخت فی من روحک رفعت راسی فرأیت على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الى اسمک الا احب الخلق إليک قال صدقی يا آدم و لو لا محمد لما خلقتک و فی لفظ کما فی الشفاء قال آدم لما خلقتی رفعت راسی الى عرشک فإذا فيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه ليس احد اعظم قدرا عندک من جعلت اسمه مع اسمک فاوحي الله تعالى إلیه و عزّتی و جلالی انه لآخر النبیین من ذریتک و لولاه ما خلقتک

و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و چون خلق کرده شد آدم حق تعالی او را ابو محمد کنیت نهاد و آورده‌اند که چون از آدم آن لغرض واقع شد گفت خداوندا اقاله کن مرا ازین لغرض بخدمت محمد فرمود خدای تعالی که تو محمد را از کجا شناختی آدم

گفت که آن زمان که خلق کردی مرا نظر من بر عرش و ابواب بهشت افتاد و در آنجا نوشته دیدم
لا اله الا الله محمد رسول الله

دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام مبارک او را قرین نام خود گردانیدی پس ندا آمد که وی آخر پیغمبران از ذریت تست و نام او در آسمان احمدست و در زمین محمد اگر او نمی بود پیدا نمی کردم آسمان و زمین را و ترا بطفيل او آفریده ام انتہی ازین روایات عدیده ظاهر و باهر است که حضرت آدم عليه السلام بمقارنت اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم با اسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال فرموده بر افضلیت و اکرمیت و احیبت آن حضرت و لله الحمد و المنه که کتابت اسم شریف جناب امیر المؤمنین عليه السلام بعد اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بر عرش و دیگر مقامات شریفه از اخبار متعدده و آثار متنوعه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۸

هویدا و اشکار است پس افضلیت و اکرمیت و احیبت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از جمیع خلق انبیاء کانوا او غیرهم بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم حسب استدلال حضرت صفی ملک قدیر و تقریر و ارشاد ایزد خبیر و اخبار حضرت بشیر و نذیر صلی الله عليه ما نفح المسک و العبير نهایت روشن و جلی و ظاهر و مستنیر باشد و روایات داله بر مقارنت اسم جناب امیر المؤمنین عليه السلام با اسم جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله الاطهار بسیار است بر بعض آن درین مقام اکتفا و اقتصار می رود پس از آنجلمه است روایات مکتوب بودن

لا اله الا الله محمد رسول الله

او

محمد صفوتو من خلقی ایدته بعلی

بر ساق عرش قاضی عیاض بن موسی الیحصی در کتاب شفا فی تعريف حقوق المصطفی گفت
روی ابن قانع القاضی عن أبي الحمراء قال قال رسول الله عليه و سلم لما اسرى بي الى السماء إذا على العرش مكتوب لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته بعلی
و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوی اذا قال اخبرنا ابو على الحسین بن محمد بن الطیب بن کماری الفقیه قال حدثني
محمد بن اسحاق قال حدثني ابو بکر العوفی قال حدثني اسماعیل بن علیه یرفعه الى أبي الحمراء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم يقول لما اسرى بي الى السماء رأیت على ساق العرش الايمان انا وحدی لا اله غیری غرست جنیه عدن بیدی محمد صفوتو
ایدته بعلی

در کتاب مناقب گفته

انبانی ابو العلاء الحسن بن احمد هذا اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا محمد بن عمر بن سلم
الحافظ و ما كتبته الا عنه حدثني محمد بن الحسن بن مرداد من
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۴۹۹

اصل کتابه اخبرنا احمد بن الحسن الكوفی حدثنا اسماعیل بن علیه عن یونس بن عیید عن سعید بن جبیر عن أبي الحمراء صاحب
رسول الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت لیله اسری بي مثبتا على ساق العرش انا غرست جنیه عدن محمد صفوتو من
خلقی ایدته بعلی
و محب طبری در ریاض النصرة گفته ذکر اختصاصه بتائید الله نبیه صلی الله علیه و سلم و کتبه ذلك على ساق العرش و على بعض

الحيوان

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش اليمين فرأيت كتاباً من يمينه محمد رسول الله أيدته بعلى ونصرته به خرجه الملا في سيرته

عن ابن عباس قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم فإذا بطائر في فيه نوره خضراء فالقها في حجر النبي صلى الله عليه وسلم فاخذها النبي صلى الله عليه وسلم فقبلها ثم كسرها فإذا في جوفها ورقه خضراء مكتوب لا إله إلا الله محمد رسول الله نصرته بعلى خرجه أبو الخير القزويني الحاكمي

و محمد بن يوسف زرندي در نظم درر السقطين گفته و

يروى أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لما اسرى بي رأيت في ساق العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله صفوتي عن خلقى أيدته بعلى ونصرته به

وفي رواية رأيت على ساق العرش اليمين مكتوباً إن الله وحدى لا إله غيري غرست جنةً عدن بيدي محمد صفوتي أيدته بعلى و سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته

عن وهب بن متبه رضي الله تعالى عنه قال مكتوب في بعض الكتب أنه مكتوب على ساق العرش لا إله إلا الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۰۰

محمد رسول الله أيدته بعلى ونصرته به رواه الحافظ أبو بكر الخطيب

و عن أبي الخميس رضي الله تعالى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلام ليلة اسرى بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش اليمين فرأيت كتاباً فهمته محمد رسول الله أيدته بعلى ونصرته به رواه الطبرى وقال خرجه الملا في سيرته ورواية الزرندي ولفظه قال صلى الله عليه وآله وبارك وسلام لما اسرى بي رأيت في ساق العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله صفوتي من خلقى أيدته بعلى ونصرته به

قال شو في رواية رأيت على ساق العرش اليمين مكتوباً أنا الله وحدى لا إله غيري غرست جنةً عدن بيدي محمد صفوتي أيدته بعلى و عن أبي الحمراء خادم رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلام يقول لما اسرى بي إلى السماء دخلت الجنة أو قال اطلعت في الجنة فرأيت عن يمين العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلى ونصرته به رواه الحافظ أبو بكر الخطيب

و سعيد كازرونی در منتظر گفته

روى ابن قانع عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى بي إلى السماء إذا على العرش مكتوب لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلى

وشيخ جلال الدين السيوطي در منتظر گفته

اخراج ابن عدى و ابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلى

ونيز سيوطي در خصائص كبرى گفته

اخراج ابن عدى و ابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوباً

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۰۱

لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلى

واحمد بن الفضل بن محمد باكثير در وسیله المال گفته

عن أبي الحسن رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة أسرى بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش إلا بمن فرأيت كتاباً فهمته محمد رسول الله أيدته بعلى ونصرته به خرجه الملا في سيرته و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته

آخر ابن عساكر عن أبي الحمراء عن النبي صلّى الله عليه و سلم قال رأيت ليلة اسرى بي مثبتا على ساق العرش اني انا الله لا اله غيري خلقت جنة عدن بيدي محمد صفوتي من خلقى ايدته بعلى و عند الطبراني في الكبير عنه لما اسرى بي الى السماء دخلت الجنة فرأيت في ساق العرش اليمين مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و نصرته

عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج أبي رأيت على ساق العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته
و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در ازاله الخفا گفته
بعلى

و از آنجلمه است مقرون بودن اسم مبارک جناب امیر المؤمنین عليه السلام باش رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در چار مقام سید علی همدانی در موذه القربی روایت کرده عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی رأیت اسمک مقرونا باسمی فی اربعه مواطن فانست بالنظر إلیه لما بلغت بیت المقدس فی معراجی الى السیماء وجدت علی صخرة بها لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره فقلت لجبرئیل و من وزیری قال علی بن أبي طالب فلما انتهیت الى سدرة المنتھی وجدت علیها انی انا الله لا اله انا وحدی و محمد صفوتی من خلفی

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٢
ايدته بوزيره و نصرته بوزيره فقلت لجبريل و من وزيرى قال على بن أبي طالب فلما جاوزت من سدرة المنتهى و انتهيت الى عرش رب العالمين فحدث مكتبه يا

و از آنجلمه است روایات مکتوب بودن محمد رسول الله علی اخو رسول الله برباب جنت قبل از خلق سماوات و ارض بدو هزار سال این المغازلی در کتاب المناقب گفته

خبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر الفقيه الشافعى رحمه الله تعالى بقراءتى عليه فاقربه قلت له اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنى ملقب بابن السق الحافظ الواسطى رحمه الله نا ابو يعلى احمد بن على بن المثنى الموصلى نا زكريا بن يحيى الكتانى نا يحيى بن سالم نا اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح و كان يفضل على الحسن قال حدثني مسعود بن كدام عن عطية بن سعيد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات والارض بالفري عام محمد رسول الله و على اخوه

و ابو المويد اخطب خوارزمی در کتاب المناقب گفته
خبرنی شهردار هذا إجازة قال اخربنا محمود بن اسماعيل الاشقر قال اخربنا احمد بن الحسين بن فادشاه قال الطبراني عن محمد بن عثمان بن أبي شبيه عن زكريا بن يحيى بن سالم عن اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح و كان يفضل على الحسن عن مسعود عن عطيه عن جابر بن عبد الله الانصاري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مكتوب على باب الجنة محمد رسول الله على بن أبي طالب اخو رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض بالفی عام

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٣

و ملک العلماء شهاب الدين دولت آبادی در هدایة السعداء گفته و

* في الدرر عند قوله تعالى، انتقام مرضات الله

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَخْوَهُ رَسُولَ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْفَيْ عَامٍ وَشَهَابُ الدِّينُ أَحْمَدُ در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب الرابع عشر فی انَّ اسمه قرین اسم الْبَيْ فی العرش و الجنان فیا له من روح الروح و برد الجنان

عن جابر رضى الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه و آله و بارك و سلم انه قال مكتوب على باب الجنّة محمد رسول الله على بن أبي طالب اخو رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم قبل ان خلق السموات والارض بالفی عام رواه الصالحانی باسناده الى الحافظ أبي بکر بن مردويه باسناده مرفوعا رواه الحافظ ابو بکر الخطیب عن جابر ايضا و لفظه مكتوب على باب الجنّة محمد رسول الله على اخو رسول الله قبل ان يخلق السموات بالف الف سنة

عنه صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مكتوب على باب الجنةٍ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللهِ عَلَى أخْوَهُ رَسُولُ اللهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ بِالْفَيْ عَامٌ
وَحَاجِيْ عَبْدُ الْوَهَابِ در تفسیر گفته

عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات والارض بالفی عام محمد رسول الله على اخوه رواه ابن المغازلی و محمد صدر عالم در معارج العلی گفت

الطباطبائى فى المعجم الأوسط و ابن عساكر و الخطيب فى المتفق و المفترق عن جابر قال قال رسول الله مكتوب على باب الجنـة
لا إله إلا الله محمد رسول الله أخوه رسول الله قبل أن تخلق السموات والارض بالفـى عام

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٤

و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته

آخر الطبراني في الأوسط و الخطيب في المتفق و المفترق عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مكتوب على باب الجنة لا إله إلا الله محمد رسول الله على أخو رسول الله قبل أن يخلق السموات والارض بالفی عام و في رواية أخرى عند احمد عنه مرفوعا رأيت مكتوبا على باب الجنة لا إله إلا الله محمد رسول الله على أخوه

روایة مكتوب محمد رسول الله على اخو رسول الله قبل ان يخلق السموات والارض بالفی سنة
اخراج احمد ايضا من حديث جابر رضي الله عنه قال على باب الجنة مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على اخو رسول الله وفي
و محمد بن اسماعيل الامیر در روپه ندیه شرح تحفه علویه بشرح شعر من سواه کان صنو المصطفی او سواه بعده کان وصیا گفته

افاد ذلک المحب الطبری رحمه اللہ و از آنجلمه است مکتوب بودن
لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ علی و لہم اللہ

بر ابواب ثمانیه حنّت محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطن گفته

نقل الشيخ الامام العالم صدر الدين ابراهيم بن محمد المؤيد الحموي رحمة الله في كتابه فضل اهل البيت عليهم السلام بسنده الى عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى بي الى السماء امر بعرض الجنّة والنّار على فرایتهم فرأيت الجنّة والوان نعيمها ورأيت النار وانواع عذابها فلما رجعت قال لى جبريل عليه السلام قرأت يا رسول الله ما كان مكتوبا على ابواب الجنّة وما كان مكتوبا على ابواب النار فقلت لا يا جبريل فقال ان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٥

على ترجيح الفضائل

گفتہ

عن عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم لما اسرى بي إلى السماء أمر بعرض الجنة والنار على فرأيتهما جميماً رأيت الجنة والوان نعيمها ورأيت النار وانواع عذابها فلما رجعت قال لي جبريل عليه السلام قرأت يا رسول الله ما كان مكتوباً على باب الجنة وما كان مكتوباً على ابواب النار فقلت لا يا جبريل فقال ان للجنة ثمانية ابواب على كل باب منها اربع كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها واستعملها وان للنار سبعة ابواب على كل باب منها ثلاثة كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها وعرفها فقلت يا جبريل ارجع معى لا فرق لها فرجع معى جبريل عليه السلام فبدأ بباب الجنة فإذا على الباب الاول مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله لكل شيء حيلة وحيلة طلب العيش في الدنيا اربع خصال القناعة ونبذ الحقد وترك الحسد ومجالسة اهل الخير وعلى الباب الثاني مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله لكل شيء حيلة وحيلة السرور في الآخرة اربع خصال مسح راس اليتامي و التعطف على الارامل و السعي في حاجات المسلمين وتفقد الفقراء والمساكين وعلى الباب الثالث مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله لكل شيء حيلة وحيلة الصحة في الدنيا اربع خصال قلة الطعام وقلة الكلام وقلة المنام وقلة المشي وعلى الباب الرابع مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله من كان يؤمّن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره من كان يؤمّن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه من كان يؤمّن بالله واليوم الآخر فليبر

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٦

والديه من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيرا او ليسك و على الباب الخامس مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من أراد ان لا يذل فلا يذل و من أراد ان لا يشتم فلا يشم و من أراد ان لا يظلم فلا يظلم و من أراد ان يستمسك بالعروة الوثقى فليستمسك بقول لا- الله الا الله محمد رسول الله و على الباب السادس منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من احبت ان يكون قبره واسعا فسيحا فلينق المساجد من احبت ان لا يأكله الديدان تحت الارض فلينكس المساجد من احب ان لا يظلم لحده فلينور المساجد من احبت ان يبقى طريا تحت الارض فليشر بسط المساجد و على الباب السابع منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بياض القلب في اربع خصال في عيادة المريض و اتباع الجنائز و شراء اكفان الموتى و رفع القرص و على الباب الثامن منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد الدخول من هذه الابواب الشمانية فليستمسك باربع خصال بالصدقة و السخاء و حسن الخلق و كف الاذى عن عباد الله عز و جل ثم جئنا الى النار فإذا على الباب الاول منها ثلاث كلمات لعن الله الكاذبين لعن الله الباطلتين لعن الله الظالمين و على الباب الثاني منها مكتوب من رجا الله سعد و من خاف الله امن و الهاك المغور من رجا سوى الله و خاف غيره و على الباب الثالث منها مكتوب من اراد ان لا يكون عريانا في القيمة فلينكس الجلود العاريء و من اراد ان لا يكون جائعا في القيمة فليطعم الجائع في الدنيا و من اراد ان لا يكون عطشاً في يوم القيمة فليس العطشان في الدنيا و على الباب الرابع منها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٧

مكتوب اذل الله من اهان اهل الاسلام اذل الله من اهان اهل البيت بيت نبى الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم اذل الله من اعانت
الظالمين على ظلم المخلوقين و على الباب الخامس لا يتبع الهوى فان الهوى يجانب الايمان و لا تكرر منطقك فيما لا يعنيك فنسقط
من عين ربك و لا- تكن عونا للظالمين فان الجنية لم تخلق للظالمين و على الباب السادس منها مكتوب انا حرام على المجتهدين انا
حرام على المصدقين انا حرام على الصائمين و على الباب السابع منها مكتوب حاسبو انفسكم قبل ان تحاسبوا و نجوا انفسكم قبل
ان توبخوا و ادعوا الله عز و جل قبل ان تردوا عليه فلا يقدروا علي ذلك رواه الزرندي

و قال نقل الشيخ العالم صدر الدين ابراهيم بن محمد بن المؤيد رحمه الله تعالى في كتابه فضل اهل البيت و از آنجلمه است مكتوب
بودن

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلِيْهِ الْأَمْرُ

بهذه برباب جنت سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در تعداد اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته منها

ولى الله عن موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده على بن أبي طالب رضي الله عنه و عنهم اجمعين قال
قال رسول الله صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم لما اسرى بي الى السماء رأيت على باب الجنة مكتوبا بالذهب لا اله الا الله
محمد رسول الله على ولى الله الحديث بتمامه سياتى في بابه رواه الحافظ ابو موسى باستناده
واز آنجلمه است مكتوب بودن

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ حَبْيَ اللَّهِ

برباب جنت و از آن جمله است مکتوب بودن

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ عَلَى مَقِيمِ الْحَجَّةِ

بر عرش

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٨

ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفته و

ب بهذه الاسناد عن الامام محمد بن احمد بن شاذان حدثنا ابو محمد هارون بن موسى التلعكى عن عبد العزيز بن عبد الله عن جعفر بن محمد عن عبد الكريم قال حدثنى عثمان العطار حدثنا ابو نصر احمد بن محمد بن الوليد عن وكيع بن الجراح عن الاعمش عن أبي وائل عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله لما ان خلق الله آدم و نفخ فيه روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدى عبدى و عزّتى و جلالى لو لا عبدان اريد ان اخلقهما فى دار الدنيا ما خلقتكم قال الله فيكونان منى قال نعم يا آدم ارفع راسك و انظر فرفع راسه فإذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبى الرحمة على مقيم الحجّة من عرف حق على زكي و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزمي ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانى و اقسمت بعزمي ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنى و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل در ذکر اسماء جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و منها مقيم الحجّة عن ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم انه لما خلق الله تعالى آدم و نفخ فيه من روحه عطس آدم عليه السلام فقال الحمد لله رب العالمين فاوحى الله تعالى إليه و بشّره بالمغفرة و في هذا الحديث ان الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك فانظر فرفع راسه فإذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبى الرحمة على مقيم الحجّة و من عرف حق على زكا و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزمي و جلالى ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانى و اقسمت بعزمي و جلالى ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنى

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٠٩
 من كتاب الأربعين فى مناقب امير المؤمنين تصنیف اخطب الخطباء أبي المؤيد الموفق بن احمد المکى ثم الخوارزمی
 و از آنجلمه است روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن أبي طالب مقیم الحجّة در میان هر دو کف صرصائل
 قبل از خلق دنیا بدوازده هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته

ابناني ابو العلاء الحافظ الهمدانى هذا و الامام الاجل نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي قالا انبانا الشرييف الامام الاجل نور الهدى ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزيني عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسن بن شاذان قال

حدثنا المعاف بن زكريا عن الحسن بن علي العاصمي عن صهيب عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه عليهم السلام قال بينما رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته سلمه فهبط عليه ملك له عشرون رأساً في كل رأس ألف لسان يسبح الله ويقدسه بلغة لا يشبه الأخرى راحته أوسع من سبع سماوات وسبعين أرضين فحسب النبي صلى الله عليه وسلم انه جبرئيل فقال جبرئيل لم تأتني في مثل هذا الصورة قط قال ما انا جبرئيل انا صرسائل بعثني الله إليك لتزوج النور من النور فقال النبي صلى الله عليه وسلم من قال ابنتك فاطمة من على بشهادة جبرئيل وMicahiel وصرسائل قال فنظر النبي صلى الله عليه وسلم فإذا بين كفى صرسائل مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على بن أبي طالب مقيم الحجّة فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا صرسائل منذ كم كتب هذا بين كتفيك قال من قبل ان يخلق الدنيا

^{٥١٠} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

باشني عشره الف سنه

از آنجله است روایت مکتوب بودن علی الوصیّ یا علی وصی اللَّه بعد کلمه توحید بر جناح جبرئیل چنانچه ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناق گفته

خبرنى شهردار هذا إجازة قال اخربنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمданى هذا كتابه قال حدثنا ابو طاهر الحسين بن على بن سلمة قال حدثنا ابو الفرج الصامت بن صالح بن عباد قال حدثى أبى عن جعفر ابن محمد عن ابيه عن على بن الحسين عن ابى بن ابي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل وقد نشر جناحيه فاذا مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و مكتوب على الآخر لا اله الا الله على الوصي

و سيد شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و منها
وصى الله و خليفة الله عن الامام جعفر الصادق عن ابيه الامام عن جده الامام عن النبي صلی الله عليه و آله و بارک و سلم قال اتاني
جبرئيل عليه الصلوة والسلام وقد نشر جناحيه فإذا على احد جناحيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله وعلى الآخر مكتوب لا اله
الا الله علي وصي الله رواه الصالحاني باسناده ايضا

و از آن جمله است روایت کتابت خدای عز و جل اید الله محمدًا بعلی را در جبهه ملکی که نصفش از نار و نصفش از ثلج بود قبل از خلق دنیا بدو هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته حدثنا الربيع بن عبد الله الهاشمي عن عبد الله بن الحسن عن علي بن الحسين عن محمد بن الحنفية قال قال النبي لـما عرج بي الى السماء رأيت في السماء الرابعة

عقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١١

او السادسه ملکا نصفه من النار و نصفه من ثلح فى جبهته مكتوب ايد الله محمدأ بعلی فبقيت متعجبا فقال لى الملك مم تتعجب
كتب الله في جبهتي ما ترى قبل الدنيا بالفی عام

و از آنجله است روایت کتابت
لا اله الا الله محمد رسول الله علی و لی اللہ

بر لوای حمد قبل از خلق سماوات چنانچه سید علی همدانی در موده القربی گفته
عن عبد الله بن سلام قال قلت يا رسول الله اخبرنی عن لواء الحمد ما صفتھ قال طوله الف عام سنانه یاقوته حمراء قبضتھ من لؤلؤ
بیضاء زجه زمرد خضراء له ثلاث زوایه بالمشرق و زاویه بالمغرب و ثالث فی وسط الدنیا مکتوب علیها ثلاثة اسطر السطر الاول
بسم الله الرحمن الرحيم السطر الثاني الحمد لله رب العالمين و السطر الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله طول کل
سطر الف یوم قال صدقت يا رسول الله فمن يحمل ذلك قال يحملها الذي يحمل لوابي في الدنيا على بن أبي طالب و من كتب الله

اسمه قبل ان يخلق السموات و الارض قال صدق يا رسول الله فمن يستظل تحت لوائك قال المؤمنون اولياء الله و شيعة الحق شيعتي و محبتي و شيعة على و محبوه و انصاره فطوبى لهم و حسن ما ب و الويل لمن كذبني في على او كذب علينا في دفعه عن مقامه الذي اقامه الله فيه

از آنجلمه است روایت مکتوب بودن
آل محمد خیر البریة

بر لواء نور که خداوند عز و جل آن را قبل از خلق سماوات بدو هزار سال خلق فرموده چنانچه ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در منقبة المطهرين علی ما نقل عنه می فرماید
عن جابر بن عبد الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۱۲

الانصاری قال بینا رسول الله صلی الله علیه و سلم يوماً فی مسجد المدینہ فذكر بعض اصحابنا الجنة قال دجابة يا رسول الله سمعتك تقول الجنۃ محرمة علی النبین و سائر الامم حتی ادخلها فقال له اما علمت ان لله لواء من نور و عموداً من زبرجد خلقهما قبل ان يخلق السموات بالفی سنۃ مکتوب علی رداء ذلك اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة صاحب اللواء امام القوم فقال علی الحمد لله الذی هدانا بک و کرمنا و شرفنا فقال له النبی صلی الله علیه و سلم اما علمت ان من احبا و امتحن اسکنه الله معنا او تلا هذه الآیة فی مقعد صدق عند مليک مقتدر

واز آنجلمه است روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی بر دره خضراء یا ورقه خضراء که در لوزه خضرا بود و ان لوزه را طائری در حضور باهر النور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم انداخته بود چنانچه از عبارت سابقه محب طبری ظاهر و واضح شد و عبد الرحمن الصفوری در نزهه المجالس گفت
قال ابن عباس رضی الله عنہما کنّا عند رسول الله صلی الله علیه و سلم و إذا بطائر فی فمه لوزه خضراء فالقاها فاخذها النبی صلی الله علیه و سلم فوجد فیها دره خضراء مکتوب علیها بالاصفر لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی

وجه چهاردهم: تقدم نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله فرع تقدم خلقت نور آنحضرت

وجه چهاردهم آنکه تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دلیل افضلیت آن حضرت از سائر انبیا و مرسیین و جمیع مخلوقینست و ظاهرست که تقدم نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق نور آن حضرتست پس تقدم نور آن حضرت که سبب اولادست بالاولی دلیل افضلیت آن حضرت باشد و چون تقدم خلق برای جناب امیر المؤمنین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۱۳

علیه السلام هم ثابتست پس آن حضرت هم افضل از جمیع مخلوقین حتی الانبیاء و المرسیین سوای خاتم النبین صلی الله علیه و آله اجمعین باشد پس تقدم انبیای کرام آنجناب بران جناب سمتی از جواز ندارد فكيف تقدم الاصحاب و كانوا حائزین لجلائل المناقب و زواهر الالقاب فكيف تقدم الثالثة الذين كانوا منغمسين فی لحج الانباس و الارتباط و ابدوا بعد اسلامهم الظاهري ايضا ما یورث سماعه اصحابهم او جع القلق والاضطراب و یوجب ادراکه اشد الالتباط والالتباط و شواهد تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسیار از بسیارست و بر ناظر کتب و اسفار علمای کبار هویدا و آشکار بنابر ایجاز و اختصار ایراد جمله از عبارات محققوین احبار اکتفا و اقتصاری نمایم ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری در تاریخ صغیر گفت

حدثنا عبد الله بن صالح حدثنا معاویة عن سعید بن سوید عن عبد الاعلی بن هلال السلمی عن عرباض بن ساریة صاحب رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يقول انی عبد اللہ و خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته و ساخبر کم عن ذلک انا دعوہ أبي ابراهیم و بشارۃ عیسیٰ بن مریم و رویا أمی التی رأت و كذلك امهات الانبیاء یرین و ان ام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رأت حین وضعته نورا اضاءت له قصور الشام

و ابن حجر مکی در نسخ مکیه در شرح شعر و تراءت قصور قیصر بالرو و یراها من داره البطحاء گفته و اصل ذلک الحديث

الصحيح

انه صلی اللہ علیہ وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١٤

قال انی عبد اللہ و خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته و ساخبر کم عن ذلک انا دعوہ أبي ابراهیم و بشارۃ اخی عیسیٰ و رویا امی التی رأت و كذلك امهات الانبیاء یرین و ان ام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رأت حین وضعته نورا اضاء لها قصور الشام و فی روایة عنها قالت رأیت کانه خرج من فرجی شهاب اضاءت له الارض حتی رأیت قصور الشام و فی اخری رأیت لیله وضعته نورا اضاءت له قصور الشام حتی رأیتها و فی اخری لما ولدته خرج من فرجی نور حتی اضاء له قصور الشام فولدته نظیفا ما به قدر و فی اخری لما فصل منی خرج منی نور اضاء له ما بین المشرق والمغارب و فی روایة الشفاء السابقة و اضاء لی ما بین المشرق والمغارب حتی نظرت الى بعض قصور الزوم

ولا ینافي هذه الروایات روایة انها رأت مثل ذلک عند ابتداء وضعه لان تلك الاضاءة وقعت مرتین عند حمله و عند ولادته زیادة فی البشارۃ بظهوره و ظهور دینه و خصّت الشام بالذکر فی اکثر الروایات لما خصّت به من سبق نور نبوّته إلیها و من ثم نقل کعب عن الكتب السابقین انها دار ملکه ای باعتبار سبقه إلیها قبل نظرائهما و لهذا اسری به صلی اللہ علیہ وسلم الى بیت المقدس منه كما هاجر ابراهیم و لوط إلیها علیهم السلام وبها ینزل عیسیٰ علیه السلام و هی ارض المحشر والمنشر و ابو نعیم در دلائل النبؤة گفته ذکر ما روی فی تقدم نبوّته قبل تمام خلقه آدم صلی اللہ علیهم و سلم

ثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان ثنا جعفر بن محمد الفربیابی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١٥

نا عمر بن حفص الثقفى الدمشقى ح و ثنا القاضى ابو احمد محمد بن حمد ابن ابراهیم نا محمد بن عبد الرحيم بن شیبب نا داود بن رشید و ابو همام ح و نا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان الھروی نا موسی بن عامر و احمد بن عمرو بن عثمان الدمشقیان قالوا نا الولید بن مسلم انا الاوزاعی نا یحیی بن ابی سلمة عن ابی هریرة قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متى وجبت لك النبؤة قال بين خلق آدم و نفح الروح فيه

ثنا سلیمان بن احمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقی و احمد بن داود المکی قالا ثنا محمد بن سنان العوفی ثنا ابراهیم بن طھمان عن بدیل بن میسرة عن عبد اللہ بن شقیق عن میسرة الفجر رضی اللہ عنہ قال قلت یا رسول اللہ متى کتبت نیبا قال و آدم بین الروح و الجسد

ثنا محمد بن القاسم بن محمد العسال ثنا عبید بن الحسن الغزال ثنا عمرو بن علی الفلاس ثنا معاذ یعنی ابن هانی ثنا ابراهیم بن طھمان مثله ثنا ابو بکر بن خلاد ثنا اسماعیل بن اسحاق القاضی ثنا علی بن عبد اللہ المدینی ح و ثنا ابو بکر بن مالک نا عبد اللہ بن احمد بن حنبل حدثی ابی ح و نا محمد بن الحسن نا محمد بن عثمان ابن ابی شیبہ نا یحیی بن معین ح و نا ابو بکر الاجری نا جعفر الفربیابی نا یعقوب بن ابراهیم ح و نا احمد بن اسحاق نا محمد بن سلیمان نا محمد بن بشار بن دار قالوا نا عبد الرحمن بن مهدی نا منصور بن سعد عن بدیل بن میسرة عن عبد اللہ بن شقیق عن میسرة الفجر قال قلت یا رسول اللہ متى کتبت نیبا قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١٦

و آدم بين الروح و الجسد

حدّثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان نا جعفر بن محمد الفريابي نا قتيئه بن سعيد نا حماد بن زيد عن بديل بن ميسرة عن عبد الله بن شقيق قال قيل للنبي صلى الله عليه وسلم متى كتبت نبئا قال و آدم بين الروح و الجسد قال الشيخ كذا رواه و لم يذكر ميسرة حدّثنا ابو بكر بن خالد ثنا اسماعيل بن اسحاق القاضي انا حجاج بن منهال حدّثنا حماد بن سلمة عن خالد الحذاء عن ابيه عن عبد الله بن شقيق عن رجل انه سأله النبي صلى الله عليه وسلم متى كتبت نبئا قال و آدم بين الروح و الجسد كذا رواه حماد بن سلمة وقال عن رجل ولم يسم ميسرة و تابعه عليه عن خالد وهيب بن خالد حدّثنا ابو على محمد بن احمد بن الحسن نا خالد الحذاء عن عبد الله بن شقيق ان رجلا سئل النبي صلى الله عليه وسلم فذكر مثله

ثنا محمد بن عمر بن مسلم ثنا محمد بن بكر بن عمرو الباهلي ثنا شيبان ثنا حسن بن دينار عن بديل بن ميسرة عن عبد الله بن شقيق عن ميسرة الفجر قلت يا رسول الله متى كتبت نبئا قال كتبت نبئا و آدم بين الروح و الجسد ثنا سليمان بن احمد نا يعقوب بن اسحاق بن الزبير الحلبي نا ابو جعفر التفيلي نا عمرو بن واقد عن عروة بن رويم عن الصنابحي قال قال عمر متى جعلت نبئا قال و آدم منجدل في الطين

ثنا سليمان بن احمد نا على بن عباس البجلي ثنا محمد بن عمارة بن صبيح نا نصر بن مزاحم نا قيس بن الربع عن جابر عن الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كتبت نبئا قال و آدم بين الروح و الجسد تفرد به نصر بن مزاحم ثنا عبد الله بن جعفر نا اسماعيل بن عبد الله نا ابو اليمان نا ابو بكر بن أبي مرريم عن سعيد بن سويد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١٧

عن العرياض بن سارية قال سمعت رسول الله يقول اني عبد الله في أم الكتاب و خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته كذا رواه ابو بكر عن سعيد عن العرياض و جوّده معاوية بن صالح عن سعيد عن العرياض عنه حدث به احمد بن حنبل عن أبي اليمان مثله حدّثنا سليمان بن احمد حدّثنا بكر بن سهل نا عبد الله بن صالح حدّثني معاوية بن صالح عن سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرياض بن سارية السلمي سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول انا عبد الله و خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته رواه عبد الله بن وهب و عبد الرحمن بن مهدى عن معاوية مثله نا ابو عمر و محمد بن احمد بن حمدان نا الحسن بن سفيان نا حرملة بن يحيى نا عبد الله بن وهب حدّثني معاوية بن صالح عن سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال السلمي عن عرياض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول اني عند الله مكتوب لخاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته

حدّثنا ابو بكر بن مالك نا عبد الله بن احمد بن حنبل حدّثني أبي نا عبد الرحمن بن مهدى عن سعيد بن سويد الحلبي عن عبد الله بن هلال عن العرياض قال قال رسول الله اني عند الله لخاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته و رواه ليث بن سعد عن معاوية مثله و قال عبد الاعلى بن هلال حدّثنا سليمان بن احمد نا أبو زرعة الدمشقى نا على بن عياش الحمصى نا الليث بن سعد عن معاوية بن صالح حدّثني سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرياض قال سمعت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١٨

رسول الله يقول اني عند الله خاتم النبيين و ان آدم لمنجدل في طينته

ثنا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سليمان الheroى نا عبد الرحمن بن الحسن الدمشقى نا الوليد يعني ابن مسلم نا خليل بن دلنج و سعيد بن بشير عن قتادة عن الحسن عن أبي هريرة عن النبي صلی الله علیه و سلم قال كنت اول النبيين في الخلق و آخرهم في البعث

حدّثنا عبد الله بن جعفر حدّثنا اسماعيل بن عبد الله نا خاتم بن عبد العزيز بن مسلم عن ابراهيم الهجري عن أبي عياض عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نحن الآخرون السابعون يوم القيمة

حدّثنا ابو احمد محمد بن عبد الله بن محمد بن شيري ويه نا اسحاق بن ابراهيم نا عبد الرزاق نا همام قال هذا ما حدّثناه ابو هريرة عن رسول الله قال نحن الآخرون السابعون يوم القيمة فكان آخرهم في البعث وبه ختمت النبوة وهو السابق يوم القيمة لأنَّه اول مكتوب في النبوة والعهد

ففي هذا الخبر الفضيّلة العظيمة لرسول الله لما أوجب الله له النبوة قبل خلق آدم الذي هو أبو البشر ويحتمل أن يكون هذا الإيجاب هو ما أعلم الله ملائكته ما سبق في علمه وقضائه من بعثته صلّى الله عليه وسلم في آخر الزمان فمن حاز هذه الفضيّلة حق له الصبر على مواصلة الدّعوة واحتمال الآذية ومن ردها واعظام من قبلها واستفراغ الوعس في احتمال كلّ عارض وشدة وبلوى تعرض دون اقامتها إذ الفضيّلة سابقة على فضائل من تقدّمه من الانبياء في العهد المتقدم والخلق الأول واحمد بن عطاء الله الشاذلي در لطائف المنن كفته واما تفضيله على آدم عليه السلام

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥١٩

فمن

قوله صلى الله عليه و سلم كنت نبياً و آدم فمن دونه من الانبياء يوم القيمة تحت لواء
و لقوله اني اول شافع و اني اول مشفع و انا اول من تنشق الارض عنه
و سعيد كازرونی در منتقی گفته

ثنا شيختنا السعيدة عائشة بنت عبد الرحيم بن محمد بن فارس الزجاج انا ابو الحسن علي بن عبد المطيق بن يحيى بن خطاب الجهمي ابنتنا شهادة بنت احمد بن الفرج الابرى انا النقيب طراد بن محمد الرئيسي انا ابو الحسن علي بن محمد بن عبد الله بن بشران انا ابو عمرو عثمان بن احمد بن عبد الله الدقاق انا ابو الحسن محمد بن احمد بن البراء العبدى انا علي بن المدينى ثنا اسماعيل بن ابراهيم انا خالد الحذاء عن عبد الله بن شقيق قال قال رجل يا رسول الله متى كنت نبياً فقال الناس مه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوه كنتنبياً وآدم بين الروح والجسد

و سیوطی در خصائص کبری گفته باب خصوصیة النبی صلی اللہ علیہ وسلم بكونه اول النبین فی الخلق و تقدم نبوته و اخذ الميثاق علیه

أخرج ابن أبي حاتم في تفسيره و أبو نعيم في الدلائل من طريق عن قتادة عن الحسن عن أبي هريرة عن النبي صلّى الله عليه و سلم في قوله تعالى و إذ اخذنا من النبیین میثاقهم الآیة قال كنت اوّل النبیین فی الخلق و آخرهم فی البعث فبدأ به قبلهم

9

آخر ابو سهل القطان في جزء من اماليه عن سهل بن صالح الهمданى قال سالت ابا جعفر محمد بن على كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم يتقدم الانبياء و هو آخر من بعث قال ان الله لما اخذ من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم و اشهادهم على انفسهم ألسنكم كان محمد صلى الله عليه وسلم اول من قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٥٢٠

بلی و لذلک صار يتقدم الانیاء و هو آخر من بعث

و اخرج احمد و البخاري في تاريخه و الطبراني و الحاكم و ابو نعيم عن ميسرة الفجر قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال و آدم بن الروح و الحسد

و اخرج احمد و الحاكم و البيهقي عن العرباض بن ساريه سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبیین و ان آدم لم يجادل في طینته

و اخرج الحاكم و اليهقى و ابو نعيم عن أبي هريرة قيل للنبي صلّى الله عليه و سلم متى وجبت لك النبوة قال بين خلق آدم و نفح

الرّوح فيه

و اخرج البزار و الطبراني في الأوسط و ابو نعيم من طريق الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كنت نبيا قال و آدم بين الروح و الجسد

و اخرج ابو نعيم عن الصنابحي قال قال عمر متى جعلت نبيا قال و آدم منجدل فى الطين مرسل
و اخرج ابن سعد عن ابن أبي الجدع قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال إذا آدم بين الروح و الجسد
و اخرج ابن سعد عن مطرف بن عبد الله بن الشّيخ ان رجلا سأله رسول الله صلّى الله عليه و سلم متى كنت نبيا قال بين الروح و
الطين من آدم

و اخرج ابن سعد عن عامر قال قال رجل للنبي صلى الله عليه وسلم متى استنبثت قال و آدم بين الروح والجسد حين اخذ مني الميثاق و اخرج الطبراني و ابو نعيم عن أبي مريم الغساني ان اعرابيا قال للنبي صلى الله عليه وسلم أى شيء كان اول نبوتك قال اخذ الله مني الميثاق كما اخذ من النبيين ميثاقهم دعوه أبي ابراهيم و بشرى عيسى و رأت أمي في منامها أنه خرج من بين رجليها سراج اضاءات له قصور الشام

فائدۃ قال الشیخ

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج١٧، ص: ٥٢١
تفى الدين السيبى فى كتابه التعظيم والمنه فى لؤمن به و لتنصرنه فى هذه الآية من التنويه بالنبي صلى الله عليه وسلم و تعظيم قدره العلى ما لا يخفى و فيه مع ذلك انه على تقدير مجئه فى زمانهم يكون مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة و تكون الانبياء و اممهم كلهم من امته و يكون قوله بعثت الى الناس كافة

لا يختص به الناس من زمانه الى القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا و يتبيّن بذلك المعنى
قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبينا و آدم بين الروح و الجسد

وَانْ مِنْ فَسْرَهُ بِعْلَمَ اللَّهَ بَانَهُ سِيَصِيرُ نَبِيًّا لَمْ يَصُلْ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى لَأَنَّ عِلْمَ اللَّهِ مُحِيطٌ بِجَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَوَصْفُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّبِيَّةِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ يَنْبُغِي أَنْ يَفْهَمُ مِنْهُ أَنَّهُ امْرٌ ثَابَتْ لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَلِهَذَا رَأْيُ آدَمَ اسْمَهُ مُكْتَوِيٌّ عَلَى الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مَعْنَى ثَابَتَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَلَوْ كَانَ الْمَرَادُ بِذَلِكَ مُجْرِدُ الْعِلْمِ بِمَا سِيَصِيرُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ لَمْ يَكُنْ لَهُ خَصْوَصِيَّةٌ بَانَهُ نَبِيٌّ وَآدَمٌ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ لَأَنَّ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ يَعْلَمُ اللَّهُ نَبُوَّتَهُمْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَقَبْلَهُ فَلَا بَدَّ مِنْ خَصْوَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِاجْلِهَا أَخْبَرَ بِهَذَا الْخَبَرِ أَعْلَمَا لَا مُتَّهِيَّ لِيَعْرُفُوا قَدْرَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَيَحْصُلُ لَهُمُ الْخَبَرُ بِذَلِكَ وَقَالَ فَانِ قَلْتَ أَرِيدُ أَنْ أَفْهَمَ ذَلِكَ الْقَدْرَ الرَّائِدَ فَانِ النَّبِيَّةُ وَصَفَ لَا - بَدَّ أَنْ يَكُونَ الْمَوْصُوفُ بِهِ مُوجُودًا وَأَنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ بَلوْغِ أَرْبَعينِ سَنَةٍ أَيْضًا فَكِيفَ يُوصَفُ بِهِ قَبْلَ وَجْهِهِ وَقَبْلَ ارْسَالِهِ وَانْ صَحَّ ذَلِكَ فَغَيْرِهِ كَذَلِكَ قَلْتَ قَدْ جَاءَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٢٢

قبل الاجسام فقد تكون الاشارة

بِقُوَّةِ الْحُكْمِ

الى روحه الشريفة او الى حقيقته و الحقائق تقصـر عقولنا عن معرفتها و انما يعلمها خالقها و من امده بنور الهـي ثم ان تلك الحقائق يؤتـي اللهـ كلـ حقيقةـ منهاـ ماـ يشاءـ فيـ الوقتـ الذـيـ يشاءـ فـحـقـيقـةـ النـبـيـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ قـدـ تكونـ منـ قـبـلـ خـلـقـ آدـمـ اـتـاهـاـ اللهـ ذـلـكـ الوصفـ بـانـ يـكـونـ خـلـقـهاـ مـتـهـيـةـ لـذـلـكـ وـ اـفـاضـهـ عـلـيـهـ مـنـ ذـلـكـ الـوقـتـ فـصـارـ نـبـيـاـ وـ كـتـبـ اـسـمـهـ عـلـىـ العـرـشـ وـ اـخـبـرـ عـنـهـ لـلـرسـالـةـ لـيـعـلمـ مـلـائـكـهـ وـ غـيرـهـ كـرـامـتـهـ عـنـدـهـ فـحـقـيقـتـهـ مـوـجـودـةـ مـنـ ذـلـكـ الـوقـتـ وـ لـنـ تـاـخـرـ جـسـدـ الشـرـيفـ الـمـتـصـفـ بـهـاـ وـ اـتـصـافـ حـقـيقـتـهـ بـالـاوـصـافـ

الشريفة المفاضة عليه من الحضرة الالهية و انما يتاخر البعث والبلوغ و كل ما له من جهة الله و من تأهل ذاته الشريفة و حقيقته معجل لا تاخير فيه و كذلك استنباؤه و ايتاؤه الكتاب و الحكم و النبوة و انما المتأخر تكونه و تنقله الى ان ظهر صلی الله عليه و سلم و غيره من اهل الكرامة و قد تكون افاضة الله تلك الكرامة عليه بعد وجوده بمدة كما يشاء سبحانه و لا شك ان كل ما يقع فالله عالم به من الازل و نحن نعلم علمه بذلك بالادلة العقلية و الشرعية و يعلم الناس منها ما يصل اليهم عند ظهوره كعلمهم نبؤة النبي صلی الله عليه و سلم حين نزل عليه القرآن في اول ما جاءه جبريل و هو فعل من فعاله تعالى من جملة معلوماته و من آثار قدرته و ارادته و اختياره في محل خاص يتصف بها فهاتان مرتبان الاولى معلومة بالبرهان و الثانية ظاهرة للعيان و بين المرتبتين وسائل من افعاله تعالى تحدث عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٢٣

على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك و منها ما يحصل به كمال لذلك المحل و ان لم يظهر لاحظ من المخلوقين و ذلك ينقسم الى كمال يقارن ذلك المحل من حين خلقه و الى كمال يحصل له بعد ذلك و لا يصل علم ذلك إلينا الا بالخبر الصادق و النبي صلی الله عليه و سلم خير الخلق فلا- كمال لمخلوق اعظم من كماله و لا محل اشرف من محله فعرفنا بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبينا صلی الله عليه و سلم من ربّه سبحانه و انه اعطاه النبوة من ذلك الوقت ثم اخذ له المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم و انه نبيهم و رسولهم و في اخذ المواثيق و هي في معنى الاستخلاف و لذلك دخلت لام القسم في لتؤمن به و لتنصرنه لطيفة اخرى و هي كانها ايمان للبيعة التي توخذ للخلفاء و لعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلی الله عليه و سلم من ربّه سبحانه و تعالى فاذا عرف ذلك فالنبي صلی الله عليه و سلم هو نبئ الانبياء و لهذا اظهر في الآخرة جميع الانبياء تحت لوائه و في الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم و لو اتفق مجئه في زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و جب عليهم و على اممهم اليمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق عليهم و رسالته إليهم معنى حاصل له و انما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتاخر ذلك لامر راجع الى وجودهم لا- الى عدم اتصافه بما تقتضيه و فرق بين توقف الفعل على قبول المحل و توقفه على اهليه الفاعل فهنا لا توقف من جهة الفاعل و لا من جهة ذات النبي صلی الله عليه و سلم الشريفة و انما من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزمهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٢٤

اتباعه بلا شك و لهذا ياتي عيسى في آخر الزمان على شريعته و هو نبئ كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس انه ياتي واحدا من هذه الامة نعم هو واحد من هذه الامة لما قلناه من اتباعه للنبي صلی الله عليه و سلم و انما يحكم بشريعة نبئنا محمد صلی الله عليه و سلم بالقرآن و السنة و كل ما فيها من امر او نهى فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامم و هو نبئ كريم على حاله لم ينقص منه شيء و كذلك لو بعث النبي صلی الله عليه و سلم في زمانه او في زمن موسى و ابراهيم و نوح و آدم كانوا مستمرة على نبوتهم و رسالتهم الى اممهم و النبي صلی الله عليه و سلم نبئ عليهم و رسول الى جميعهم فنبوته و رسالته اعم و اشمل و اعظم و متفق مع شرائعهم في الاصول لأنها لا تختلف و تقدم شريعته صلی الله عليه و سلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص و اما على سبيل النسخ او لا نسخ و لا تخصيص بل تكون شريعة النبي صلی الله عليه و سلم في تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم جاءت به انبياءهم و في هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة هذه الشريعة و الاحكام تختلف باختلاف الاشخاص و الاوقات وبهذا بان لنا معنى حديدين كان خفيانا احدهما

قوله صلی الله عليه و سلم بعثت الى الناس كافة

كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جميع الناس اولهم و آخرهم و الثاني
قوله صلی الله عليه و سلم كنت نبئا و آدم بين الروح و الجسد

كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد على ذلك على ما شرحناه و انما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صلی الله عليه و سلم و بلوغه

الاربعين و ما قبل ذلك بالنسبة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٢٥

الى المبعوث إليهم و تاھلهم لسماع كلامه لا- بالنسبة إليه و لا- إليهم لو تاھلوا قبل ذلك و تعليق الاحکام على الشروط قد يكون بحسب المحل القابل وقد يكون بحسب الفاعل المتصرّف فهنا التعليق انما هو بحسب المحل القابل المبعوث إليهم و قبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الذي يخاطبهم بلسانه و هذا كما يوگل الاب رجلا في تزویج ابنته إذا وجدت كفوا فالتوکیل صحيح و ذلك الرجل اهل للوكالة و كالتہ ثابتة وقد يحصل توقف التصرّف على وجود كفو و لا يوجد الا بعد مدة و ذلك لا يقدح في صحة الوکالة و اهلیة الوکيل انتهى کلام السبکی بلفظه و شهاب الدين قسطلانی در مواهب لدنیه گفته اخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبي صلعم انه قال ان الله تعالى كتب مقادیر الخلق قبل ان يخلق السموات و الارض بخمسین الف سنة و كان عرشه على الماء

و من جملة ما كتب في الذکر و هو أُم الكتاب ان محمدا خاتم النبیین و

عن العرباض بن ساریه عن النبي صلی الله عليه و سلم قال انی عند الله في أُم الكتاب لخاتم النبیین و ان آدم لمنجدل في طیته رواه احمد و البیهقی و الحاکم

و قال صحيح الاسناد و قوله المنجدل يعني طریحا ملقی على الارض قبل نفح الرّوح فيه و عن میسره الضّبی قال قلت يا رسول الله متى كنت نبیا قال كنت نبیا و آدم بين الروح و الجسد هذا لفظ روایه الامام احمد و رواه البخاری في تاریخه و ابو نعیم في الحلیه و صحّحه الحاکم

و اما ما اشتهر على اللسنة بلفظ كنت نبیا و آدم بين الماء و الطین فقال شیخنا الحافظ ابو الخیر السخاوی في کتابه المقاصد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٢٦

الحسنة لم نقف عليه بهذا اللفظ انتهى و قال الحافظ ابن رجب في اللطائف و بعضهم يرويه متى كتبت نبیا من الكتابة انتهى قلت كذا رویناه في جزء من

حدیث أبي عمرو اسماعیل بن نجید و لفظه قلت يا رسول الله متى كتبت نبیا قال كتبت نبیا و آدم بين الرّوح و الجسد فتحمل هذه الروایه مع روایه العرباض بن ساریه على وجوب نبوته و ثبوتها و ظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب قال تعالى كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ وَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي

وقوله في روایه احمد انی عند الله في أُم الكتاب فيه اشاره الى ان نبوته صلی الله عليه و سلم كانت مذکورة معروفة من قبل خلقه عليه السلام و انه كان مكتوبا في أُم الكتاب من قبل نفح الروح في آدم عليه السلام و قد فسر أُم الكتاب باللوح المحفوظ وبالذكر في قوله يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

ولا ريب ان علم الله تعالى قديم ازلى ثم انه تعالى كتب ذلك في كتاب عنده قبل ان يخلق السموات و الارض كما دل عليه حديث عبد الله بن عمرو السابق فمن حينئذ انتقلت المخلوقات من مرتبة العلم الى مرتبة الكتابة و هو نوع من انواع الوجود الخارجي و قوله انی عند الله في أُم الكتاب لخاتم النبیین و ان آدم لمنجدل في طیته

المراد منه الاخبار عن كون ذلك مكتوبا في أُم الكتاب قبل نفح الرّوح في آدم فهو اول ما خلق من النوع الانساني و في الحديث الآخر انه في تلك الحالة و حيث له النبوة و هذه مرتبة ثالثة و هو خروجه من مرتبة العلم و الكتابة الى مرتبة الوجود العیني الخارجي فانه عليه السلام كما سيأتي استخرج حينئذ من ظهر آدم و نبی فصارت نبوته موجودة في الخارج بعد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٢٧

ان كانت مكتوبة مقدرة في أم الكتاب و

عن أبي هريرة إنهم قالوا يا رسول الله متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد رواه الترمذى
وقال حديث حسن و

روينا في جزء من إمامي أبي سهل القطّان عن سهل بن صالح الهمданى قال سأله أبا جعفر محمد بن علي كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم يتقدم الأنبياء وهو آخر من بعث قال إن الله تعالى لما أخذ من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم وأشهدهم على أنفسهم أLost بربكم كان محمد صلى الله عليه وسلم أول من قال بلى ولذلك صار يتقدم الأنبياء وهو آخر من بعث فان قلت إن النبوة وصف لا بد ان يكون الموصوف به موجود او انما يكون بعد بلوغ اربعين سنة ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده و ارساله اجاب الغزالى في كتاب النفح و التسوية عن هذا وعن قوله عليه السلام انا اول الانبياء خلقا و آخرهم بعثا

بأن المراد بالخلق هنا التقدير دون الإيجاد فانه قبل ان ولدته أمّه لم يكن موجوداً مخلوقاً ولكن الغايات والكلمات سابقة في التقدير لاحقة في الوجود وقال وهو معنى قولهم اول الفكره آخر العمل و آخر العمل اول الفكره و بيانه ان المهنديس المقدر للدار اول ما يمثل في نفسه صورة الدار فيحصل في تقديره داراً كاملة البناء و آخر ما يوجد من اعماله هي الدار الكاملة فالدار الكاملة هي اول الاشياء في حقه تقديراً و آخرها وجود الان ما قبلها من ضرب اللبنات و بناء الحيطان و تركيب الجذوع وسيلة الى غاية و كمال وهي الدار و لاجلها تقوم الآلات و الاعمال ثم قال و اما قوله عليه السلام كنت نبياً

فasharee' alayi ma dzharknah fana'h kan nibaa fi al-taqdeer qabl tamam khilqat Adem

^{٥٢٨} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

عليه السلام لانه لم ينشأ خلق آدم الا ليتربع من ذرية محمد صلى الله عليه وسلم يستصفي تدريجاً الى ان بلغ كمال الصفة قال ولا يفهم هذه الحقيقة الا - بان يعلم ان للدار وجودين وجوداً في ذهن المهندس و دماغه و انه ينظر الى صورة الدار خارج الذهن في الأعيان و الوجود الذهني بسبب الوجود الخارج العيني فهو سابق لا محالة و كذلك فاعلم ان الله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير ثانياً انتهى و هو متعقب بقول الشيخ تقي الدين السبكي انه قد جاء ان الله خلق الارواح قبل الاجساد فقد تكون الاشارة بقوله كنت نبياً الى روحه الشريفة او الى حقيقة من الحقائق

والحقائق تقصّر عقولنا عن معرفتها و انما يعلمها خالقها و من امده الله بنور الهي ثم ان تلك الحقائق يؤتى الله كل حقيقة منها ما يشاء في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي صلّى الله عليه و سلم قبل تكون خلق آدم اتاه الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متلهيّة لذلك و افاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيا و كتب اسمه على العرش و اخبر عنه بالرسالة ليعلم ملائكته و غيرهم كرامته عنده فحقيقة موجودة من ذلك الوقت و ان تاخر جسده الشريف المتّصف بها و اتصف حقيقته بالاوصاف الشريفة المفاضلة عليه من الحضرة الالهية و انما يتاخير البعث و التبليغ و كل ماله من جهة الله و من جهة تاھل ذاته الشريفة و حقيقته معجل لا تاخير فيه و كذلك استنباؤه و ايتاؤه الكتاب و الحكم و النبوة و انما المتأخر تكونه و تنقله الى ان ظهر صلّى الله عليه و سلم وقد علم من هذا ان من فسره

^{٥٢٩} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

نبأ لم يصل الى هذا المعنى لأنّ علم الله تعالى محيط بجميع الاشياء و وصف النبي صلى الله عليه وسلم بالنبؤة في ذلك الوقت ينبغي ان يعلم منه انه امر ثابت في ذلك الوقت ولو كان المراد بذلك مجرد العلم بما سيصير في المستقبل لم يكن له خصوصية بأنهنبي و آدم بين الروح والجسد لان جميع الانبياء يعلم الله تعالى نبوتهم في ذلك الوقت و قبله فلا بد من خصوصية للنبي صلى الله

عليه و سلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته ليعرفوا قدره عند الله تعالى و

عن الشعبي قال رجل يا رسول الله متى استنبثت قال وآدم بين الروح والجسد حين أخذ مني الميثاق ورواه ابن سعد من رواية جابر الجعفي فيما ذكره ابن رجب

فهذا يدل على انه من حين صور آدم طينا استخرج منه صلی اللہ علیہ وسلم و نبی و اخذ منه المیاثق ثم اعید الى ظهر آدم حتى يخرج وقت خروجه الّه خروجه فيه فهو اولهم خلقا لا- يقال خلق آدم قبله لان آدم كان حینئذ مواطا لا روح فيه و محمد صلی اللہ علیہ وسلم كان حینا حين استخرج و نبی و اخذ منه میاثقه فهو اول النبین خلقا و آخرهم بعثا فان قلت ان استخراج ذریة آدم منه كان بعد نفح الروح فيه كما دل عليه اکثر الاحادیث و الّذی تقرر هنا انه استخرج و نبی قبل نفح الروح فی آدم علیہ السلام اجاب بعضهم بانه صلی اللہ علیہ وسلم خص باستخراجه من ظهر آدم قبل نفح الروح فان محمدًا صلی اللہ علیہ وسلم هو المقصود من خلق النوع الانساني وهو عينه و خلاصه و واسطه عقده و الاحادیث السابقة صریحة

عقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٥٣٠

فِي ذَلِكَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ وَ

روى عن علي بن أبي طالب أنه قال لم يبعث الله تعالى نبياً من آدم فمن بعده لا يأخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم لمن بعثه وهو حي ليومنه به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على قومه وهو مروي عن ابن عباس أيضاً ذكرهما العمامي بن كثير في تفسيره

۹

قَيْلَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِمَا خَلَقَ نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امْرَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَنْوَارِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَغَشَّاهُمْ مِنْ نُورِهِ مَا أَنْطَقُهُمْ
اللَّهُ بِهِ وَقَالُوا يَا رَبَّنَا مِنْ غَشِينَا نُورَهُ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى هَذَا نُورُ مُحَمَّدَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ آمَّتُمْ بِهِ جَعْلَتُكُمْ أَنْبِيَاءَ قَالُوا آمَّنَا بِهِ وَبِنَبِيِّهِ فَقَالَ اللَّهُ
تَعَالَى اشْهَدُ عَلَيْكُمْ قَالُوا نَعَمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةً ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا
عَمِّكُمْ لَكُمْ مِنْ بَيْنَ أَيْمَانِكُمْ وَلَكُمْ رَأْيُهُ
إِلَيْهِ قَوْلُهُ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

قال الشيخ تقى الدين السبكى فى هذه الآية الشريفة من التنويم بالنبى صلى الله عليه و سلم و تعظيم قدره العلى ما لا يخفى و فيه مع ذلك انه صلى الله عليه و سلم على تقدير مجىئه فى زمانهم يكون مرسلا إليهم ف تكون بنبوته و رسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة و تكون الانبياء و اممهم كلهم من امته و يكون قوله و بعثت الى الناس كافية

لا يختص به الناس من زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا و يتبيّن بذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد ثم قال فاذا عرف هذا فالنبي صلى الله عليه وسلم نبى الانبياء و لهذا ظهر

عقبات الانوار فى امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٥٣١

ذلك في الآخرة ان جميع الانبياء تحت لواهه و في الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم و لو اتفق مجئه في زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى صلوات الله و سلامه عليهم وجب عليهم وعلى امهم الایمان به و نصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم انتهى و سياتي انشاء الله مزيد لذلك في المقصد السادس و ذكر العارف الربانى عبد الله بن أبي حمزة في كتاب بهجة النفوس و من قبله ابن سبع في شفاء الصيدور عن كعب الاخبار قال لما أراد الله تعالى ان يخلق محمدًا امر جبريل ان يأتيه بالطينه التي هي قلب الارض و بهاؤها و نورها قال فهبط جبريل في ملائكة الفردوس و ملائكة الرقيع الاعلى فقبض قبضة رسول الله صلى الله عليه وسلم من موضع قبره الشريف وهي بيضاء متيرة فعجبت بما في معين انهار الجنة حتى صارت كالدرة البيضاء لها شعاع عظيم ثم طافت بها

الملائكة حول العرش والكرسي وفي السموات والارض والجبال والبحار فعرفت الملائكة وجميع الخلق سيدنا محمدًا وفضله قبل ان تعرف آدم عليهما السلام وقيل لما خاطب الله تعالى السماء والارض بقوله اتيتكم طوعاً أو كرهاً قالتا أتينا طائعين اجاب موضع الكعبة الشريفة ومن السماء ما يحاذيها وقد قال ابن عباس اصل طينة رسول الله صلى الله عليه وسلم من سرّة الارض بمكّة فقال بعض العلماء هذا يشعر بان ما اجاب من الارض الا ذرة المصطفى محمد صلى الله عليه وسلم و من موضع الكعبة دحيت الارض فصار رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الاصل في التكوين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٣٢

والكائنات تبع له وقيل لذلك وسمى أميا لأن مكة أم القرى او ذرية أم الخلقيه فان قلت تربة الشخص مدفنه وكان مقتضى هذا ان يكون مدفنه عليه الصـلـوة وسلام بمكـة حيث كانت تربته منها فقد اجاب عنه صاحب عوارف المـعـارـف افاض الله علينا من عوارفه وتعطف علينا بعواطفه بانه قيل ان الماء لما تموج رمى الزيد الى النواحي فوقعت جوهرة النبي صلى الله عليه وسلم الى ما يحاذى تربته بالمـدـيـنـةـ فـكـانـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ مـكـيـاـ مـدـيـنـاـ حـنـيـنـهـ اـلـىـ مـكـةـ وـتـرـبـتـهـ بـالـمـدـيـنـةـ اـنـتـهـيـ وـمـحـمـيـدـ بـنـ يـوسـفـ شـامـيـ درـسـلـ الـهـدـيـ وـالـرـشـادـ فـيـ سـيـرـةـ خـيـرـ الـعـبـادـ گـفـتـهـ وـيـسـتـدـلـ بـخـبـرـ الشـعـبـيـ وـغـيـرـهـ مـاـ تـقـدـمـ فـيـ الـبـابـ السـابـقـ عـلـىـ اـنـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ وـلـدـ نـيـاـ فـانـ نـبـوـتـهـ وـجـبـتـ لـهـ حـيـنـ اـخـذـ مـنـ الـمـيـثـاقـ حـيـثـ اـسـتـخـرـجـ مـنـ صـلـبـ آـدـمـ فـكـانـ نـيـاـ مـنـ حـيـنـذـ لـكـ كـانـ مـدـهـ خـرـوجـهـ اـلـىـ الدـنـيـاـ مـتـاـخـرـهـ عـنـ ذـلـكـ وـذـلـكـ لـاـ يـمـنـعـ كـوـنـهـ نـيـاـ كـمـنـ يـوـلـيـ وـلـاـيـهـ وـيـؤـمـرـ بـالـتـصـرـفـ فـيـهـ فـيـ زـمـنـ مـسـتـقـبـلـ فـحـكـمـ الـوـلـاـيـةـ ثـابـتـ لـهـ مـنـ حـيـنـ وـلـايـتـهـ وـانـ كـانـ تـصـرـفـهـ يـتـاـخـرـ اـلـىـ حـيـنـ مـعـجـيـ الـوقـتـ وـالـاـحـادـيـثـ السـابـقـهـ فـيـ بـابـ تـقـدـمـ نـبـوـتـهـ صـرـيـحـهـ فـيـ ذـلـكـ وـحـدـيـثـ شـعـبـيـ كـهـ بـدـانـ اـشـارـهـ كـرـدـهـ اـيـنـسـتـ

وقال ابن سعد عن الشـعـبـيـ مرـسـلاـ قـالـ رـجـلـ يـاـ رـسـوـلـ اللهـ مـتـىـ اـسـتـبـيـتـ قـالـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ وـآـدـمـ بـيـنـ الرـوـحـ وـالـجـسـدـ حـيـنـ اـخـذـ مـنـ الـمـيـثـاقـ

وـدرـ فـتاـوىـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ بـنـ حـجـرـ مـكـيـ تـمـيـمـيـ درـ اـدـلـهـ بـعـثـتـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ بـسـوـيـ مـلـائـكـهـ مـذـكـورـتـ وـمـنـهـ اـنـ السـبـكـيـ قـدـ بـيـنـ فـيـ تـالـيـفـ لـهـ اـنـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ اـرـسـلـ اـلـىـ جـمـيـعـ الـاـنـبـيـاءـ آـدـمـ فـمـ بـعـدـ وـاسـتـدـلـ بـخـبـرـ كـنـتـ نـيـاـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٣٣

وـآـدـمـ بـيـنـ الرـوـحـ وـالـجـسـدـ

وـبـخـبـرـ

بعثـتـ اـلـىـ النـاسـ كـافـهـ

وـلـهـذاـ اـخـذـ اللهـ الـمـوـاـثـيقـ عـلـىـ الـاـنـبـيـاءـ وـإـذـ اـخـذـ اللهـ مـيـثـاقـ النـبـيـنـ لـمـ اـتـيـتـكـمـ الـآـيـهـ وـ اـخـرـجـ اـبـنـ أـبـيـ حـاتـمـ عـنـ السـدـىـ فـيـ التـفـسـيرـ قـالـ لـمـ يـبـعـثـ نـبـيـ قـطـ مـنـ لـدـنـ نـوـحـ أـلـاـ اـخـذـ اللهـ مـيـثـاقـهـ لـيـؤـمـنـ بـمـحـمـدـ وـقـالـ السـيـبـكـيـ عـرـفـاـ بـالـخـبـرـ الصـحـيـحـ حـصـولـ الـكـمـالـ مـنـ قـبـلـ خـلـقـ آـدـمـ لـنـبـيـنـاـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ مـنـ رـبـهـ سـبـحـانـهـ وـاـنـهـ اـعـطـاهـ النـبـوـةـ مـنـ ذـلـكـ الـوقـتـ ثـمـ اـخـذـ لـهـ الـمـوـاـثـيقـ عـلـىـ الـاـنـبـيـاءـ لـيـعـلـمـوـاـ اـنـهـ الـمـقـدـمـ عـلـيـهـمـ وـاـنـهـ نـبـيـهـمـ وـرـسـالـتـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ نـبـيـ الـاـنـبـيـاءـ وـلـهـذاـ كـانـوـاـ فـيـ الـآـخـرـةـ تـحـتـ لـوـائـهـ وـفـيـ الدـنـيـاـ كـذـلـكـ لـيـلـهـ الـاـسـرـاءـ وـلـوـ اـتـفـقـ مـجـيـئـهـ فـيـ زـمـنـهـ لـزـمـهـمـ وـاـمـمـهـ الـاـيمـانـ بـهـ وـنـصـرـتـهـ كـمـاـ اـخـذـ اللهـ عـلـيـهـمـ الـمـيـثـاقـ كـذـلـكـ مـعـ بـقـائـهـمـ عـلـىـ نـبـوـتـهـمـ وـرـسـالـتـهـمـ اـلـىـ اـمـمـهـمـ فـنـبـوـتـهـ عـلـيـهـمـ وـرـسـالـتـهـ إـلـيـهـمـ مـعـنـىـ حـاـصـلـ لـهـ وـاـنـمـ اـمـرـهـ يـتـوـقـفـ عـلـىـ اـجـتـمـاعـهـمـ مـعـهـ فـتـاـخـرـ ذـلـكـ الـاـمـرـ رـاجـعـهـ فـيـمـاـ عـسـاهـ يـقـعـ الـاـخـتـلـافـ فـيـهـ مـنـ فـرـوـعـ اـمـاـ عـلـىـ سـيـلـ التـخـصـيـصـ وـالـنـسـخـ اوـلـاـ وـلـاـ بـلـ يـكـونـ شـرـيـعـتـهـ تـلـكـ الـاـوـقـاتـ بـالـنـسـبـةـ اـلـىـ اوـلـكـ الـاـمـمـ مـاـ جـاءـتـ بـهـ اـنـبـيـأـهـمـ وـفـيـ هـذـاـ الـوقـتـ بـالـنـسـبـةـ اـلـىـ هـذـهـ الـاـمـمـ هـذـهـ

الشريعة والاحكام تختلف باختلاف الاشخاص والاوقيات انتهى حاصل كلام السبكى و دياربكرى در تاريخ خميس گفته
واخرج مسلم فى صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبي

^{٥٣٤} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَتَبَ مَقَادِيرَ الْخَلْقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ الْفَ سَنَةً وَكَانَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ

و من جملة ما كتب في الذكر وهو أم الكتاب أنَّ محمداً خاتم النبيين و

عن العرباض بن ساريه عن النبي صلّى الله عليه و سلم انه قال انى عند الله خاتم النبئين و ان آدم لمنجدل في طيته و ساخبركم باول امرى انى دعوة ابراهيم و بشاره عيسى و رؤيا أمى التي رأة حين وضعتنى وقد خرج منها نور اضاءت منه قصور الشام رواه احمد و البيهقي و الحاكم

وقال صحيح الاسناد كذا في شرح السنة

قوله لمنجدل في طبنته

يعني طريحاً ملقى على الأرض قبل نفخ الروح فيه و

عن ميسرة الضبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبياً قال وآدم بين الروح والجسد هذا لفظ رويه الامام احمد و رواه البخاري في تاريخه و ابو نعيم في الحلية و صححه الحاكم

قال كتبت و آدم بين الروح و الجسد
قال عليه بهذا اللفظ انتهى قال الحافظ ابن رجب في الطائف وبعضهم برواية مني كتب نبيا من الكتابة
و اما ما اشتهر على الالسنة بلفظ كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين فقال الشيخ الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد الحسنة أم

فتتحمل هذه الرواية مع رواية العرباض بن ساريه على وجوب نبوّته و ثبوتها و ظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب
قال الله تعالى كتب عليكم الصيام

وَكَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلَمِنَ أَنَا وَرَسُلِي وَعَنْ أَبِي هَرِيرَةَ أَنَّهُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتِي وَجَبَتْ لَكَ النِّبَوَةُ قَالَ وَآدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٣٥

و الجسد رواه الترمذى

قال حديث حسن وشيخ عبد القادر بن شيخ العيدروس در اول نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته اعلم ان الله سبحانه و تعالى لما أراد ايجاد خلقه ابرز في الحقيقة المحمدية من انواره الصّيمدية في حضرته الاحديه ثم سلخ منها العالم كلها علوها و سفلها على ما اقتضاه كمال حكمته و سبق في ارادته و علمه ثم اعلمه تعالى بكماله و نبوته و بشّره بعموم دعوته و رسالته و بأنه نبی الانبياء و واسطه جميع الاصفیاء و ابوه آدم بين الروح و الجسد ثم انجست منه عيون الارواح ظهر ممداً لها في عوالمها المتقدمة على عالم الاشباح و كان هو الجنس العالى على جميع الاجناس و الاب الاكبر لجميع الموجودات و الناس فهو و ان تاخر وجود جسمه تميز على الارض كاماً ففتحت له خزانة الاله المقدسة و مرتاحه تفہد الاماداء الحسان و حسنه

فِي مُسْلِمٍ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَنَّ اللَّهَ كَتَبَ مَقَادِيرَ الْخَلْقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينِ الْفِ سَنَةٍ وَكَانَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ

و من جملة ما كتب في الذكر و هو ألم الكتاب ان محمدا خاتم النبيين و ان آدم لم ينجدل في طينته أى لطريح ملقي قبل نفح الروح فيه
و صحّ انصبا

انه قيل له يا رسول الله متى كنت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد

و يروى كتبت من الكتابة
و خبر كنت نبياً و آدم بين الداء و الطين
قال بعض الحفاظ لم نقف عليه بهذا اللفظ و

حسن الترمذى خبر يا رسول الله متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد
و معنى وجوب النبوة وكتابتها ثبوتها وظهورها فى الخارج نحو كتب الله لاغلبين
كُتُبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ عِبَقَاتُ الْأَنوارِ فِي امَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٧، ص: ٥٣٦

و المراد ظهورها للملائكة و روحه صلى الله عليه وسلم في عالم الأرواح اعلاماً بعظيم شرفه و تميزه على بقية الأنبياء و خص الظهور بحالة كون آدم بين الروح و الجسد لأنّه اوان دخول الأرواح الى عالم الأجساد و التمايز حينئذ اتم و اظهر فاختص صلى الله عليه وسلم بزيادة ظهار شرفه حينئذ ليتميز على غيره تميّزاً اعظم و اتم و اجاب الغزالى عن وصفه نفسه بالنبؤة قبل وجود ذاته و عن خبر انّ اول الأنبياء خلقاً و آخرهم بعثا

بأن المراد بالخلق هنا التقدير لا الإيجاد فأنه قبل ان تحمل به أمّه لم يكن مخلوقاً موجوداً ولكن الغايات والكلمات سابقة في التقدير قبل تمام خلقه آدم إذ لم ينشأ إلا ليتتبع من ذرّيته محمد صلّى الله عليه وسلم وتحقيقه أن اللّدار في ذهن المهندس وجوداً ذهنياً سبيلاً للوجود الخارجي وسابقاً عليه فالله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير ثانياً انتهى ملخصاً وذهب السبكي إلى ما هو أحسن وأبين وهو أنه جاء أن الأرواح خلقت قبل الأجساد فالإشارة بكتن نبياً إلى روحه الشريفة أو حقيقة من حقائقه ولا يعلمها إلا الله ومن جهاته بالاطلاع عليها ثم أنه تعالى يؤتي كل حقيقة منها ما شاء في أي وقت شاء فحقيقة صلّى الله عليه وسلم قد تكون من حين خلق آدم عليه السلام أتهاه الله ذلك الوصف بان خلقها متهيئة له وافاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبياً وكتب اسمه على العرش لتعليم

^{٥٣٧} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

المتصف بها فنحو اياته النبوة والحكمة وسائر اوصاف حقيقته وكمالاتها معجل لا تاخّر فيه وانما المتأخر تكونه وتنقله في الاصلاح والارحام الطاهرة الى ان ظهر صلی الله عليه وسلم و من فسر ذلك بعلم الله بأنه سيصير نبيا لم يصل لهذا المعنى لأن علمه تعالى محيط بجميع الاشياء فالوصف بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه انه امر ثابت له فيه والا لم يختص بأنهنبي إذ الانبياء كلهم كذلك بالنسبة لعلمهم تعالى و

الاستخراج الأول و
آخر ابن سعد عن الشعبي متى استنبت يا رسول الله قال و آدم بين الرّوح و الجسد حتى اخذ مني الميثاق
و هو يدلّ على انّ آدم عليه السلام لما صور طينا استخرج صلّى الله عليه و سلم ونبي و اخذ منه الميثاق ثم اعيد الى ظهره ليخرج او
ان وجوده فهو اولهم خلقا و خلق آدم السّابق كان مواتا لا روح فيه و صلّى الله عليه و سلم كان حيّا حين استخرج نبي و اخذ منه
الميثاق و لا ينافي هذا ان استخراج ذرّيّة آدم انما كان بعد نفخ الرّوح فيه لأنّه صلّى الله عليه و سلم خصّ من بين بنى آدم بذلك

فِي تَفْسِيرِ الْعَمَادِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ عَلَىٰ وَابْنِ عَبَّاسٍ رضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْآيَةُ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا أَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَئِنْ بَعْثَ وَهُوَ حَيٌّ لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلِيُنَصَّرَنَّهُ وَيَأْخُذَ الْعَهْدَ بِذَلِكَ عَلَيْهِ، قَوْمَهُ

وَالْحَدِيثُ الْمُبَرَّرُ مِنَ الْآيَةِ أَنَّهُ عَلَى تَقْدِيرِ مَجِيئِهِ فِي زَمَانِهِ مُرْسَلٌ إِلَيْهِمْ فَتَكُونُ نَبُوَتُهُ وَرَسَالَتُهُ عَامَّةً لِجَمِيعِ الْخَلَائِقِ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِ الْقِيمَةِ وَتَكُونُ الْأَنْسَابُ

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٣٨

و امهمهم كلهم من امته
قوله و بعثت الى الناس كافة
يتناول من قبل زمانه ايضا و به يتبيّن معنى
كنت نبیا و آدم بين الروح و الجسد
و حكمنا كون الانبياء في الآخرة تحت لوائه و صلاته بهم ليلة الاسراء و
روى عبد الرزاق بسنده ان النبی صلی الله عليه و سلم قال ان الله خلق نور محمد قبل الاشياء من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة
حيث شاء الله و لم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم
الحادیث بطولة و جمال الدين محدث در روضة الاحباب گفته مرویست که میسرة الفجر گفت سؤال کردم از پیغمبر صلی الله عليه و
سلم که
متی کنت نبیا
از کی باز تو پیغمبر بودی فرمود چون الله تعالى عرش عظیم بیافرید آسمانها و زمینها را بیافرید و عرش بر کاهل حمله متمكن
ساخت بقلم قدرت بر ساق عرش نوشت
لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبياء
و نام مرا بر درها و ورقها و قبها و خیمهای بهشت ثبت کرد و آدم میان روح و جسد بود یعنی روح در جسد او تمکن نیافته بود بعد
از آنکه قادر بر کمال آدم را بیافرید آن نور را در پیشانی وی بودیعت بسپرد و گفت ای آدم این نور بهترین فرزندان تو و سرور
پیغمبران مرسلست آورده‌اند که چون آدم را بجهت آن زلت که ازو صادر شد تادیب نمودند و بدنسیا فرستادند پیوسته در گریه و
انابت بود تا آخر الامر محمد رسول الله را وسیله ساخته توبه او قبول شد انتهی و علی بن ابراهیم حلی در انسان العيون گفت
فی الوفاء عن میسرة قلت يا رسول الله متی کنت نبیا قال لما خلق الله الارض و استوى الى السماء فسوّاهن سبع سماوات و خلق
العرش كتب على ساق العرش محمد رسول الله خاتم الانبياء و خلق الله الجنة التي اسكنها آدم و حوا و كتب اسمی
أی موصوفا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۳۹
بالنبوة

او بما هو اخص منها

و هو الرسالة على ما هو المشهور على الابواب والاوراق والقباب والخيام و آدم بين الروح و الجسد
أی قبل ان تدخل الروح جسده

فلما احياء الله نظر الى العرش فرأى اسمى فاخبره الله تعالى انه سيد ولدك فلما غزهما الشيطان تابا و استشفعا باسمی إليه
أی فقد وصف صلی الله عليه و سلم بالنبوة قبل وجود آدم

وفيه ايضا عن سعيد بن جبیر اختصم ولد آدم ای الخلق اكرم على الله تعالى فقال بعضهم آدم خلقه الله بيده و اسجد ملائكته و قال
آخرون بل الملائكة لأنهم لم يعصوا الله عز وجل فذكروا ذلك لآدم فقال لما نفح في الروح لم تبلغ قدمی حتى استويت جالسا فبرق
لى العرش فنظرت فيه محمد رسول الله فذاك اكرم الخلق على الله عز وجل

وجه بازدهم: اخذ ميثاق نبوت رسول الله فرع تقدم نبوت و خلقت نور اوست

وجه پانزدهم آنکه ظاهرست که فرع تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخذ میثاق بر نبوت آن حضرت از انبیای سابقینست و اخذ میثاق بر نبوت آن حضرت از انبیای سابقین دلالت بر افضلیت آن حضرت ازین حضرات دارد و در وجه سابق مبین شد که تقدم نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق نور آن حضرتست پس هر گاه فرع فرع دلالت بر افضلیت می‌کند اصل بالاولی دلالت قطعاً و حتماً دلالت بر افضلیت آن حضرت خواهد کرد و نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ متعدد بوده و متقدم بر خلق حضرت آدم علیه السلام پس ثابت و واضح گردید که برای نور آن حضرت چنین فضیلت جلیله عظیمه حاصل بوده که فرع فرع آن اخذ میثاق از انبیای سابقین علیهم السلام است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۴۰

پس در افضلیت آن حضرت از انبیای سابقین و قبح تقدم متغلبین و متقمعین قبیص خلافت بغیر نص و تعیین کدام مقام اشتباه و ارتیاب برای منصفینست اما اینکه اخذ میثاق نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق آن حضرتست پس ظاهرست از روایات عدیده ابو نعیم در دلائل النبوة گفته ثم قدّمه صلی اللہ علیہ و سلم فی الذکر علی من تقدّمه فی البعث فقال إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
الى قوله وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا
و قال وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّنَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ
و ذلك ما

حدّثناه ابو محمد عبد الله بن ابراهیم بن ایوب ثنا جعفر بن احمد بن عاصم ثنا هشام بن عمار ثنا بقیه حدّثنی سعید بن بشیر نا قتادة عن الحسن عن أبي هریره قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم فی قوله و إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّنَ مِيثَاقَهُمْ قال كنت اول النبیین فی الخلق و آخرهم فی البعث و حدّثناه ابو عمرو بن حمدان نا الحسن بن سفین نا هشام بن عمار ثنا الولید بن مسلم عن خلید بن دعلج و سعید عن قتادة عن الحسن عن أبي هریره عن النبی مثله حدّثناه ابو بکر بن خلاد ثنا اسماعیل القاضی انا محمد النھال نا نزید بن زريع نا سعید عن قتادة قال ذکر لنا انّ نبی اللہ قال مثله حدّثنا محمد بن احمد بن الحسن نا اسحاق بن الحسن الحربی نا حسین بن محمد المروزی نا شیبان عن قتادة قال ذکر لنا انّ نبی اللہ قال مثله و عبد الحق دھلوی در مدارج النبوة گفته اگر چه در علم الهی نبوت تمامه انبیا ثابت و کائن بود لیکن نبوت آن حضرت ظاهر و معلوم بود در میان ملائکه و ارواح و نبوت انبیا مکتوم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۴۱

و مستور بود بلکه می‌گویند که روح آن حضرت صلی اللہ علیہ و سلم در ان عالم مرتبی ارواح انبیا و مفیض علوم الهیه بود بر ایشان چنانکه در نشأت دنیا مبعوث و مرسل بود بر سائر بنی آدم پس وی صلی اللہ علیہ و سلم نبی مرسل بود در ان عالم بالفعل در خارج نه در علم الهی فقط و تواند که اشارت نحن الساقون الآخرون

باين معنى باشد و بعضی گفته‌اند که در نشات میثاق نیز بین صفت بود و اگر چه وجود این نشات و استخراج ذرائر از ظهر آدم بعد از نفح روحست در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث بر ان دالست و لیکن استخراج ذره آن حضرت از ظهر او مقدمست از ذرائر دیگر و اللہ اعلم و در اخبار آمده که چون مخلوق شد نور آن حضرت و بیرون آمد از وی نور انبیا علیهم السلام امر کرد او را پروردگار تعالی که نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آن حضرت و پوشید انوار ایشان را گفتند ای پروردگار ما این کیست که پوشید نور وی انوار ما را گفت اللہ تعالی این نور محمد بن عبد اللہ است اگر ایمان آورید بوی می‌گردانم شما را انبیا گفتند ایمان آوردیم یا رب بوی و نبوت وی پس گفت رب العزّة جل جلاله گواه شدم بر شما و اینست معنی قول حق سبحانه و إِذْ أَخَذَ

الله ميثاق النبین لـما آتیتكم من كتاب و حکمة

الآية و ذكر تفسير این آیه کریمه سابقا در ذکر فضائل انحضرت گذشته است پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم نبی الانبیا و ظاهر گردد این معنی در آخرت که جمیع انبیا تحت لوای وی باشند صلی الله علیهم و سلم معه و همچنین در شب اسراء امامت کرد ایشان را و اگر اتفاق می‌افتد مجی او در زمن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیه و علیهم واجب می‌گشت بر ایشان و بر ام ایشان بوی نصرت ولی و باین گرفته است حق تعالی بر ایشان میثاق و چون آفریده شد قلم حکم شد او را که بنویسد بر ساق عرش و ابواب بهشت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۴۲

و اوراق آن وفيات و خیام آن

لا اله الا الله محمد رسول الله

و در روایتی

لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبياء

و بعد از ان نوشت هر چه کائنست تا روز قیامت چنانکه آمده است

جف القلم بما هو کائن

انتهی اما دلالت اخذ میثاق بر افضلیت پس بمرتبه اولیات و بدیهیات رسیده است و لا ینکر دلاله اخذ المیثاق علی افضلیة حبیب الخلاق الا-المنهمک الموضع فی الخطب و الشمام و الشقاق الذى دینه نفاق و ماؤه زعاق ابو نعیم در دلائل النبوة در ذکر فضائل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم گفتہ و من فضائله اخذ الله المیثاق علی جمیع انبیائه ان جاءهم رسول امنوا به و نصروه فلم یکن لیدرک احد منهم الرسول الا وجب علیه الایمان به و النصر لاخذه المیثاق منهم فجعلهم کلهم اتباعا له یلزمهم الانقیاد و الطاعة لو ادرکوه و ذلك ما

حدّشاه محمد بن احمد بن الحسن ثنا یوسف بن الحكم ثنا محمد بن بشیر الدعا ثنا هشیم ثنا مجالد عن الشعیب عن جابر عن عمر بن الخطاب قال ایت النبی صلی الله علیه و سلم و معی کتاب اصبه من بعض اهل الکتب فقال و الذى نفسی ییده لو ان موسی کان حیا اليوم ما وسعة الا ان یتبغی

و قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی الیحصی در کتاب شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته الفصل السابع فيما اخبر الله به العزیز من عظیم قدره و شریف منزلته علی الانبیاء و حظوظه رتبه قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبین لـما آتیتكم من كتاب و حکمة الى قوله من الشاهدین

قال ابو الحسن القابسی اختص الله تعالی محمد صلی الله علیه و سلم بفضل لم یؤته احدا غیره ابانه به و هو ما ذکره فی هذه الآیه قال المفسرون اخذ الله المیثاق بالوحی و لم یبعث نبیا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۴۳

الـ ذکر له محمدا و نعمته و اخذ علیه میثاقه ان ادر که یؤمن به و قیل ان یبینه لقومه و یاخذ میثاقهم ان یبینه لمن بعدم و قوله ثم جاء کم الخطاب لاهل الکتاب المعاصرین لمحمد صلی الله علیه و سلم

قال على بن أبي طالب رضی الله عنه لم یبعث الله نبیا من آدم فمن بعده الا اخذ علیه العهد فی محمد علیه الصیلوا و السلام لئن بعث و هو حی یؤمن به و لینصرنه و یاخذ العهد بذلك علی قومه و نحوه عن السدی و قتادة فی ای تضمینت فضلہ من غیر وجه واحد قال الله تعالی و اذ اخذنا من النبین میثاقهم و منک و من نوح الآیه و قال إنا أوحيناه إليك كما أوحيناه إلى نوح

الى قوله وَكِيلًا و روى عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال في كلام بكى به النبي صلى الله عليه وسلم فقال بابي انت وأمّي يا رسول الله لقد بلغ من فضيلتك عند الله ان بعثك آخر الانبياء و ذكرك في اولهم فقال وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّنَ مِيقَاتُهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ

الآية بابي انت و أمي يا رسول الله لقد بلغ من فضيلتك عنده ان اهل النار يوذون ان يكونوا اطاعوك و هم بين اطباها يعذبون
يقولون يلتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا

قال قتادة ان النبي صلى الله عليه و سلم قال كنت اول الانبياء في الخلق و آخرهم في البعث
فلذلك وقع ذكره مقدما هنا قبل نوح و غيره قال السمرقندى في هذا تفضيل نبينا عليه السلام لشخصيه بالذكر قبلهم و هو آخرهم
المعنى اخذ الله عليهم الميثاق إذ اخرجهم من ظهر آدم
عيقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٤٤

كالذر و قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض الآية قال اهل التفسير أراد بقوله و رفع بعضهم درجات محمدًا صلى الله عليه و سلم لأنّه بعث إلى الأحمر والأسود و احلت له الغنائم و ظهرت على يديه المعجزات فليس أحد من الانبياء اعطى فضيلة و كرامة الله و قد اعطى محمدًا صلى الله عليه و سلم مثلها قال بعضهم و من فضلاته أن الله تعالى خاطب الانبياء باسمائهم و خاطبهم بالنبوة و الرسالة في كتابه فقال يا أيها النبي * و يا أيها الرسول *

و حکی السمرقندی عن الكلبی فی قوله تعالی و ان من شیعه لابراهیم ان الہاء عائده علی محمد ای ان من شیعه محمد لابراهیم ای
علی دینه و منهاجه و اختاره القراء و حکاه عنه مکی و قیل المراد نوح علیه الصیلوة والسلام و قسطلانی در مقصد سادس مواهب
لدیه گفته النوع الثاني فی اخذ الله تعالی له المیثاق علی النبیین فضلا و منه لیؤمنن به ان ادرکوه ولینصرنے قال الله تعالی و اذ اخذ
الله میثاق النبیین لما آتیتکم میں کتاب و حکمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معکتم لتومن بہ و لتنصرنے
آلیه اخبر تعالی انه اخذ میثاق کل نبی بعثه من لدن آدم علیه السلام الى محمد صلی الله علیه وسلم ان یصدق بعضهم بعضًا قاله
الحسن و طاؤس و قاتدة و قیل معناه انه تعالی اخذ المیثاق من النبیین و امّهم واستغنى بذکرهم عن ذکر الامم و
عن علی بن أبي طالب و ابن عبیاس ما بعث الله نبیا من الانبیاء لا اخذ علیه المیثاق لئن بعث محمد صلی الله علیه وسلم و هو حی
لیؤمنن بہ و لینصرنے

و ما قاله قتادة و الحسن و طاوس لا يضاد و ما قاله عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٤٥
على و ابن عباس و لا ينفيه بل يستلزم و يقتضيه و قيل معناه ان الانبياء عليهم السلام كانوا يأخذون الميثاق من اممهم بأنّه إذا بعث محمد صلى الله عليه وسلم ان يؤمنوا به و ان ينصروه و احتج له بأنّ الذين اخذ الله الميثاق منهم يجب عليهم الایمان بمحمد صلى الله عليه و سلم عند مبعثه و كان الانبياء عند بعث محمد صلى الله عليه و سلم من جملة الاموات و الميت لا يكون مكلفا فتعين ان يكون الميثاق مأخوذا على الامم قالوا و يؤيّد هذا انه تعالى حكم على الذين اخذ عليهم الميثاق انّهم لو تولوا لكانوا فاسقين و هذا الوصف لا يليق بالانبياء و انما يليق بالامم و اجيب بان يكون المراد من الآية ان الانبياء لو كانوا في الحياة لوجب عليهم الایمان محمد صلى الله عليه و سلم و نظيره قوله تعالى لِئَنْ أَشْرَكْتَ لِيَجْبَطَنَ عَمْلُكَ

وَقَدْ حُكِمَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّهُ لَا يُشَرِّكُ بِلَكِنَّ خَرْجَ هَذَا الْكَلَامِ عَلَى سَبِيلِ التَّقْدِيرِ وَالْفَرْضِ وَقَالَ تَعَالَى وَلَوْ تَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَوِيلِ
لَاَخَدَنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَفَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
وَقَالَ فِي الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ يَقُولُ مِنْهُمْ أَنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهُ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

وَبَانِهِمْ يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ
مَعَ اَنَّهُ تَعَالَى اَخْبَرَ عَنْهُمْ بِانْهِمْ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ

فكل ذلك خرج على سبيل الفرض والتقدير وإذا نزلت هذه الآية على أن الله تعالى اوجب على جميع الانبياء ان يؤمنوا بمحمد صلى الله عليه وسلم لو كانوا في الاحياء وانهم لو تركوا ذلك لصاروا في زمرة الفاسقين فلان يكون اليمان بمحمد صلى الله عليه وسلم واجبا على ا卯هم من باب اولى فكان صرف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٤٦

هذا الميثاق الى الانبياء اقوى في تحصيل المقصود قال السبكي في هذه الآية انه عليه السلام على تقدير مجئهم في زمانه يكون مرسلًا إليهم فنكون نبوته و رسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة و تكون الانبياء و امهاتهم كلّهم من امته و يكون قوله و بعثت الى الناس كافة

لــ يختص به الناس فى زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا و انما اخذ المواريث على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم و انه نبىهم و رسولهم و فى اخذ المواريث و هى فى معنى الاستخلاف و لذلك دخلت لام القسم فى ليؤمن به و لينصرته لطيفة و هى كأنها ايمان البيعة التى توحد للخلفاء او لعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانتظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلى الله عليه و سلم من ربہ تعالى فإذا عرفت هذا فالنبي محمد صلی الله عليه و سلم نبى الانبياء و لهذا ظهر ذلك فى الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه و فى الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلی بهم و لو اتفق مجئه فى زمن آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و جب عليهم و على اممهم اتباعه و الایمان به و نصرته و بذلك اخذ الله الميثاق عليهم فنبوته و رسالته إليهم معنى حاصل له و انما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتأخر ذلك لامر راجع الى عدم اتصافهم بما يقتضيه و فرق بين توقف الفعل على قبول المجل و توقفه على اهلية الفاعل فهيهنا لا توقف من جهة الفاعل و لا من جهة ذات النبي صلی الله عليه و سلم الشريفة و انما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم

عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٤٧

قوله صلى الله عليه وسلم بعثت إلى الناس كافة
الآيات التي عيسى في آخر الزمان على شريعته وهو نبئ كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس أنه ياتي
واحدا من هذه الأمة نعم هو واحد من هذه الأمة لما قلنا من اتباعه للنبي صلى الله عليه وسلم وإنما يحكم بشرعية نبينا محمد صلى
الله عليه وسلم بالقرآن والسنة وكل ما فيها من أمر ونهى فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الأمة وهو نبئ كريم على حاله لم ينقص منه
شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله عليه وسلم في زمانه أو في زمان موسى و Ibrahim و Noah و Adam كانوا مستمرين على نبوتهم
رسالتهم إلى أممهم والنبي صلى الله عليه وسلم نبئ عليهم ورسول إلى جميعهم فنبوته و رسالته أعم وأشمل وأعظم ومتافق مع
شرائعهم في الأصول لأنها لا تختلف وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من الفروع مما على سبيل
التخصيص وما على سبيل النسخ ولا نسخ ولا تخصيص بل تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم في تلك الأوقات بالنسبة إلى
أولئك الأمم ما جاءت به أئبياؤهم وفي هذا الوقت بالنسبة إلى هذه الأمة هذه الشريعة والاحكام تختلف باختلاف الأشخاص و
الأوقات وبهذا بان لنا معنى حديثين كانا خفيين عنا احدهما

كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جمیع الناس اولهم و آخرهم و الثاني
قوله صلی اللہ علیہ وسلم كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد
كنا نظنّ انه بالعلم فبان انه زائد

^{٥٤٨} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص:

على ذلك و انما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بلوغه الأربعين و ما قبل ذلك بالنسبة الى المبعوث إليهم و تأهلهم لسماع كلامه لا- بالنسبة إليه و لا- إليهم لو تأهلوا قبل ذلك و تعليق الاحكام على الشروط قد تكون بحسب المحل القابل و قد تكون بحسب الفاعل المتصرف فه هنا التعليق انما هو بحسب المحل القابل و هو المبعوث إليهم و قبولهم سماع الخطاب و الجسد الشريف الذى يخاطبهم ببساته و هذا كما يوكل الاب رجلا فى ترويج ابنته إذا وجدت كفوا فالوكيل صحيح و ذلك الرجل اهل للوكالة و كالته ثابتة و قد يحصل توقف التصرف على وجود الكفء و لا يوجد الا بعد مدة و ذلك لا يقدح فى صحة الوكالة و اهليه الوكيل انتهى و اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ و آنفا شنيدى که قسطلانی در موهاب لدئیه گفته

روى عن على بن أبي طالب انه قال لم يبعث الله تعالى نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم لمن بعث و هو حيٌّ ليؤمننَّ به و لينصرنه و يأخذ العهد بذلك على قومه و هو مرويٌّ عن ابن عباس ايضا ذكرهما العمامد بن كثير في تفسيره و قيل انَّ الله تعالى لما خلق نبيا محمد صلى الله عليه وسلم امره ان ينظر الى انوار الانبياء عليهم السلام فغشياهم من نوره ما انطقوهم الله به و قالوا يا ربنا من غشينا نوره فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله ان آمنتكم به جعلناكم انبياء قالوا آمنا به و بنوته فقال الله تعالى اشهد عليكم قالوا نعم فذلك قوله تعالى و اذ أخذَ اللهَ مِيثاقَ النَّبِيِّنَ عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي امَامَةِ الائِمَّةِ الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٤٩

لَمَا آتَيْتُكُم مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَكُوْنُمْ بِهِ وَ لَتَصْرُّفُ^{أَنْ}
إِلَى قَوْلِهِ وَ أَنَا مَعَكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ

قال الشيخ تقى الدين السبكى فى هذه الآية الشريفة من التنويم بالتنبىء صلى الله عليه وسلم و تعظيم قدره العلى ما لا يخفى و فيه مع ذلك انه صلى الله عليه وسلم على تقدير مجئهم فى زمانهم يكون مرسلا إليهم ف تكون نبوته و رسالته عاممة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة و تكون الانبياء و اممهم كلهم من امته و يكون قوله و بعثت الى الناس كافية

لا يختص به الناس من زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا و تبيان بذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد

ثم قال فإذا عرف هذا فالنبي صلى الله عليه وسلم نبئ الانبياء وبهذا ظهر في الآخرة أن جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم ولو اتفق مجيه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى صلوات الله وسلامه عليهم وجب عليهم وعلى اممهم اليمان به ونصرته وبذلك أخذ الله الميثاق عليهم انتهى وسياتي انشاء الله مزيد لذلك في المقصد السادس وشيخ عبد الحق در مدارج النبوة كفته وصل واز آنچه دلالت می کند بر غایت فضل وكرامت آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر بودن وی نبی الانبیا و بودن انبیا سلام الله عليهم اجمعین در حکم امتیان وی این آیه کریمه است و إذ أَخْمَدَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتُصْرُرُنَّ عَبْقَاتَ الْأَنْوَارِ فِي امَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۷، ص ۵۵: قال أَفَرَأَنُّمْ وَ أَخَذْنُمْ عَلَى ذلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَنَا قَالَ فَأَشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّ إِذَا كَفَوْلَكَ هُمْ الفاسقون

می‌فرماید ذکر کن ائی محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبر آن را که هر آینه چیزیکه دادم من شما را از کتاب و حکمت پستر بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است چیزیرا که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر می‌کنند و متوافق‌اند در اصول دین هر آینه ایمان می‌آرید شما بان رسول و نصرت می‌دهید او را خبر داده‌ست وی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است او را زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه وسلم جمهور مفسران برانند که مراد باین رسول محمدست صلی الله علیه وسلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی اوصاف او را و گفت بر وی مثاق که اگر دریابد ایمان آرد بوی و لاید چون از انسا مثاق گفت از

امتیان ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبع‌اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهم نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه گرفت بر وی میثاقی که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه و سلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاقی را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آن حضرت بودند چون آن حضرت بمدینه قدم آورده تکذیب کردند او را یهود یاد داد آن حضرت این میثاق را بایشان و نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بآنکه آن کسانی که اخذ کرد خدای تعالی

عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۵۱

میثاق را ازیشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان بر آن حضرت نزد مبعث و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی‌باشد پس معین شد که میثاق ماخوذ بر امم باشد و مؤیدست این قول را که حق تعالی فرمود فمَنْ تَوَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و این وصف لائق نیست بانیا بلکه لائقست بامت و جواب داده شده است که مراد از آیه بطريق فرض و تقدیرست که انبیا اگر زنده باشند واجبست بر ایشان ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم نه آنکه اخبارست بوقوع آن در وجود بسا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيْخْبَطَنَ عَمَلَكَ وَلَوْ تَوَلَّ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ

الآیات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و چون بنای کلام بر فرض و تقدیرست قول وی تعالی فمَنْ تَوَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجبست بر ایشان ایمان بر امیان نیز واجب خواهد بود بطريق اولی فمَنْ تَوَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ نسبت باممیت پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمه الله عليه درین آیه اشارتست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد با نبوت و رسالت وی عام و شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشد و قول وی صلی الله علیه و سلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حق تعالی و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافِةً لِلنَّاسِ مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت‌اند بلکه

عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۵۲

متناولست آن کسان را نیز که پیش از وی بودند و اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه و سلم مقدم و معظمست بر ایشان و وی نبی و رسول ایشانست پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف بین تعظیم عظیم مر این نبی کریم را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمدست و وی نبی انبیاست صلی الله علیه و سلم و ازینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لواء او باشند چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی

و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می‌بودند یا وی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان می‌بود هر آئینه همه ایمان می‌آوردن بوی و نصرت می‌دادند او را و لهذا فرمود

ولو كان موسى حيّا ما وسّعه الا اتبعاعي

از جهت ميثاق بر وی و لهذا عیسیٰ عليه السلام در آخر زمان بر شریعت وی باید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوّت خود نقصان نشده است از وی چیزی و همچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت‌اند بر نبوّت و رسالت خود بر ام خود و آن حضرت نبی است بر ایشان و رسولت و بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اعظم و اشملست تامل کن در این معنی تا گمان نبری که در این جا نفی نبوت و رسالت است از انبیا این چنین گفته است صاحب مواهب لدیه و تحقیق و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه کرده شد و گفت بنده مسکین خصّه الله بمزيد الایمان والیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق است از انبیا بقیرینه ظاهر قول وی **لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ**

و تصريح امیر المؤمنین علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ ميثاق ایمان باحضرت و نصرت هم که مراد بان همین موافقت توثیق عهد یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بسا کس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۵۳

که باحضرت پیش از وجود عنصری وی **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** ایمان آوردند مثل حبیب نجّار و غیره بلکه تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوّت و فضائل و کمالات و **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** در زمان سابق مشرف شده بودند و این قدر کافیست در بودن انبیا و ام ایشان در حکم امت وی **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** و بودن وی رسول نسبت بایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسراء در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد و همه اقتدا نمودند بوى پس در آن وقت ایمان آوردند و خود اتفاق امتنست بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی اگر چه در ميثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بر ان اعز و اعظمست و بالله التوفیق انتهی و ابن شرف آن حضرتست که دیگر آن را نبود لیکن در ميثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بر ان اعز و اعظمست و بالله التوفیق انتهی و ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر ما مضت فترة من الرسل الا بشّرت قومها بك الانبياء گفته ما مضت فترة و هی ما بين موت الرسول وبعثه الرسول الذي يليه كما بين عیسیٰ و نبینا علیهما الصّلوة والسلام و اختلفوا في قدرها و المشهور انه نحو ستمائة لسنة اي زمان خال من الرسل جمع رسول و مرت تعريفه اول الكتاب اي ما مضى زمان خال من الرسل نسى فيه ذكر ك الا جددته و بشّرت من البشاره و هي الخبر السارّ قومها ليس فيه الا ضمار قبل الذكر لأنّ مرجع الضمير الفاعل و هو متقدّم الرتبه و ان تاخر لفظه على انه يتحمل على بعد ان الضمير للفترة اي الا- بشّرت الا- قوام الكاثرين في تلك الفترة بك اي بقرب بعثتك و ما هر رسالتک و عظمتك الانبياء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۵۴

أى الرسل الذين اتوا بعد الفترة و في هذا استدلال واضح على كمال شرفه **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** و رفعته على السنة الرسل فانه نبی الانبياء المقدم عليهم التابعون له هم و امهمهم و شاهد ذلك قوله تعالى عن عیسیٰ عليه السلام و **مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَخْمَدُ**

و من ثم

قال **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** انا دعوه أبی ابراهیم

أى في آیه ربنا و ابیت فيهم رسولنا منهم و بشاره عیسیٰ و قوله تعالى **إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ**

أى و امهمهم و حذف استغناء بذكر المتبعين عن ذكر الاتباع لما مفتوحة توطیة للقسم الذي تضمنه اخذ الميثاق و لتومن سد مسد جوابه و جواب ما الشرطیه و مكسورة أى لاجل **لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ** أى و هو محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** لتومن به و لتنصرنه الآیه و قد اختلف المفسرون فيها و الذى قاله على و ابن عباس رضى الله عنهم و تعبهم الحسن و طاؤس و قتادة رحمهم الله انه تعالى اخذ على كل نبی بعشه من لدن آدم الى محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ** لئن

بعث محمد صلى الله عليه وسلم وهو حيٌّ ليؤمن به ولينصره ويلزم من هذا أن الانبياء كانوا يأخذون الميثاق من أممهم بأنهم إن ادر كوا محدداً صلى الله عليه وسلم أمنوا به ونصروه ودعوا أن هذا هو معنى الآية دون الأول مردودة ولا ينافي الأول العلم بأن الانبياء لا يدركون حياته صلى الله عليه وسلم ولا الحكم في آخر الآية بالفسق على من تولى عن ذلك لأن التعليق في مثل ذلك لا يستلزم الوقع إلا ترى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٥٥

الى قوله تعالى لَئِنْ أَشْرَكْتَ لِيَجْبَطَنَ عَمْلُكَ
وَلَوْ تَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَفَوْيِلَ لَاَخْدُنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

فالمعنى أن الله تعالى أوصى بالصلوة على النبي ﷺ، وأنه لو فرض أنه بعث وهم أحياء لزمه ذلك، كما أن القصد من هاتين الآيتين الفرض والتقدير والتقرير أيضاً، ومن ثم قال الإمام التقي السبكي دلت الآية على أنهم لو ادر كانوا زمانه صلى الله عليه وسلم كان مرسلاً إليهم فتكون نبوته ورسالته عامة لجميع الخلق الانبياء وأهمهم من لدن آدم إلى قيام الساعة، وحينئذ يدخلون في قوله وارسلت إلى الناس كافة

و حكمة أخذ هذا الميثاق على الانبياء اعلامهم و امهمهم من لدن آدم بأنه المتقدم عليهم و أنه صلى الله عليه و سلم نبيهم و رسولهم و قد اظهر الله ذلك في الدنيا بكونه امهم ليلة الاسراء و يظهر في الآخرة بانهم كلهم تحت لوائه بل و في آخر الزمان يكون عيسى عليه السلام ينزل حاكما بشرعية محمد صلى الله عليه و سلم دون شريعة نفسه وشيخ سليمان جمل در فتوحات احمدية گفته قوله ما مضت فترة بفتح الفاء و هي ما بين موت الرسول وبعثة الرسول الذى يليه كما بين عيسى و نبينا صلى الله عليه و سلم و اختلفوا فى قدر ما بينهما و المشهور انه ستمائة سنة و هذه فترة فى حق العرب و غيرهم إذ لم يكن فى هذا لزمن رسول اصلا و تزيد العرب على غيرهم باى الفترة فى حقهم ما بين اسماعيل و محمد و هو الوف من السنين إذ لم يرسل للعرب بعد اسماعيل الا محمد أى ما مضى زمان حال من الرسل نسى فيه ذكرك الا جدته الانبياء و قوله بشرت من البشراء

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٥٦

و هى الخبر السار بخلاف النذارة فإنها الخبر الضار المسىء و قوله قومها الضمير عائد على الانبياء و ان تاخر لفظاً لتقديمه رتبة لكونه فاعلاً- و يصحّ ان يعود على الفترة أى الـما بشرت قوم الفترة أى الاقوام الكائين فيها بيعتك و باهر رسالتك و عظمتك الانبياء أى الرسل الذين اتوا بعد تلك الفترة و في هذا استدلال واضح على كمال شرفه صلى الله عليه و سلم و رفعته على السنة الرسل و انه نبى الانبياء المتقدم عليهم التابعون له هم و امامهم و شاهد ذلك قوله تعالى وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ

الآية وقد اختلف المفسرون فيها والذى قاله على و ابن عباس و طاؤس و الحسن آله تعالى اخذ على كل نبىٰ بعثه من لدن آدم ان من ادرك محمدا صلى الله عليه وسلم و هو حىٰ ليؤمن به و لينصرنه و يلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق على اممهم بانهم ان ادركوا محمدا صلى الله عليه وسلم امروا به و نصروه فان قلت قد علم الله آنه لا يظهر فى زمنهم فما فائدة اخذ ذلك الميثاق اجيب بانه تشريف و تعظيم له و آنه لو قدر انه وجد فى زمنهم لوجب عليهم اليمان به قال السبكى دلت الآية على انهم لو ادركوا زمانه كان مرسلا إليهم فتكون نبوته و رسالته عامه لجميع الخلق الانبياء و اممهم من لدن آدم الى قيام الساعة و ح يدخلون فى قوله و ارسلت الى الناس كافه

و حكمه أخذ الميثاق على الانبياء اعلامهم و امهمهم بانه المتقدم عليهم و انه نبائهم و رسولهم و قد ظهر ذلك في الدنيا تكونه امهم ليله الاسراء و يظهر في الآخرة بانهم كلهم تحت لوائه

^{٥٥٧} عقارات الانهار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٣

يا، وفي آخر الزمان يكون عيسى ينزل حاكماً يشرّعه محمد مصلّى الله عليه و سلم دون شرّعه نفسه بعد ملاحظة ابن عيارات و

تصریحات اکابر ائمّه و اساطین محققین سینیه یقین واثق و قطع جازم حاصل می شود بآنکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم از انبیا علیہم السلام دلیل ساطع و برهان قاطع بر افضلیت سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و مطاع و متبوع بودن آن حضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آن حضرت است و هر گاه اخذ میثاق فرع تقدم خلق آن حضرت است و ان در باب مدینه العلم هم متحققت است پس آن حضرت هم افضل خلق بعد سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و مطاع و متبوع خلق بعد سرور ائمّا صلی اللہ علیہ و آله الکرام باشد و تقدم احدی و ریاست کسی بر ان حضرت جائز و روا نخواهد بود و علاوه برین بحمد اللہ و حسن توفیقه حسب روایات اعظم سینیه عالی درجات وقوع اخذ میثاق ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم صراحت ثابت و متحققت است پس این همه تقریرات رشیقہ و افادات اینیقه که در باب اخذ میثاق نبوت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و سلم مذکورست بادنی تغییر در اخذ میثاق ولایت آن حضرت جاری خواهد شد و تضییق مجال قیل و قال و قطع السننه ارباب تخدیع و ازلال بابلغ وجوه حاصل خواهد شد و كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقُتْلَ

پس از آن جمله است حدیث بعث انبیا علیهم السلام بر ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن را ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن محمد بن ابراهیم التعلبی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی و عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی و سید علی

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٥٨

بن شهاب الدین الهمدانی و سید شهاب الدین احمد و شمس الدین محمد بن یحییٰ بن علی الجیلانی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی روایت کرده‌اند ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم در کتاب معرفة علم الحديث بعد ذکر انواع عدیده حدیث گفته

حدّثنا محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن محمد بن غزوان نا على بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضيل نا محمد بن سوقة عن ابراهيم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اتاني ملك فقال يا محمد واسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما بعثوا قال قلت على ما بعثوا قال على ولايتك و لايئه على بن أبي طالب قال الحاكم تفرد به على بن جابر عن محمد بن خالد عن محمد بن فضيل

و لم نكتب الا- عن ابن مظفر و هو عندنا حافظ ثقة مامون فهذه الانواع التي ذكرناها مثل الالوف من الحديث تجرى على مثالها و سننها و ثعلبي در تفسیر خود گفته

خبرنا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن الحسين الدينوري حدثنا ابو الفتح محمد بن الحسين الاذدي الموصلى حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوan البغدادى حدثنا على بن جابر حدثنا محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسماعيل قال حدثنا محمد بن فضيل عن محمد بن سوقة عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم اتاني ملك فقال يا محمد سل من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما بعثوا قال قلت على ما بعثنا قال على ولايتك و ولايتك على بن أبي طالب و اخطب خوارزم در مناق گفته

^{٥٥٩} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

و آخر نی شهر دار هذا اجازه

قال اخربنا احمد بن خلف إجازة قال حدثنا محبـد بن المظفر الحافظ قال حدثنا عبد الله بن محمد بن غروان قال حدثنا عليـ بن جابر قال حدثنا محبـد بن خالد بن عبد الله قال حدثنا محبـد بن فضيل قال حدثنا محمد بن سوقه عن ابراهيم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود قال قال النبي صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـسـلـمـ اتـانـيـ مـلـكـ فـقـالـ يـاـ مـحـمـدـ وـسـلـ منـ ارـسـلـنـاـ مـنـ قـبـلـكـ مـنـ رـسـلـنـاـ عـلـيـ ماـ يـعـثـواـ قـالـ قـلـتـ عـلـيـ ماـ يـعـثـواـ قـالـ عـلـيـ وـلـاتـكـ وـوـلـاـيـةـ عـلـيـ بـنـ أـبـيـ طـالـبـ

و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و بارك و سلم لما اسرى بي ليلة المعراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاوحى الله الى سلهم يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولاية لعلى بن أبي طالب آورده الشيخ المرتضى العارف الربانى السيد شرف الدين على الهمданى فى بعض تصانيفه وقال رواه الحافظ ابه نعيم

و شخ عندها در تفسیر خود گفته

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى بي ليلاً المراجعة فاجتمع على الانبياء في السماء فاوحى الله تعالى إلى سليم يا مُحَمَّد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله و على الاقرار بنبوتك و الولاية لعلى بن أبي طالب رواه الحافظ أبو نعيم

و شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني الlahجـي النورـيـخـي

^{٥٦٠} عقائد الانوار في امامية الانجئاء الاطهار، ج ١٧، ص:

در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر آن در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده و شرحه
مظفر الدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاھجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنّة شرح فارسیا
مزوجا سماه مفاتیح الاعجاز ییضه فی ذی الحجّة سنّة سبع و ثمانین و ثمانمائّه در شرح این بیت ز هر سایه که اول گشت حاصل در
آخر شد یکی دیگر مقابل می فرماید یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در نقاط
درجات ارتفاع از مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کامل ظهور یافته بود تا بازمان آن حضرت که وقت استوا بود رسیده سایه
پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و رو بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام
تعینی و تشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد
مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بمتابه مشرق تصویر نموده شد هیچ نبی مرسل
از حضرت عیسیٰ علیه السلام اقرب نبود که

انه اولى الناس بعسسه بن مر بم فانه ليس سنه و سنه نسي

و از جانب مغرب که طرف ولاستیت ظهور، س ولایت حضرت مرتضی گشت که

ان علیاً منه و انا منه و هو ول کا مؤمن

الخطاب

لکانہ و صہ و وادث و ان علتا و صستہ و وادثہ

٦١

انا اقاتا عمل تتبه بالقرآن و عمل بمقاتا عمل تباه بالقرآن

١٦

بـاـنـانـكـ كـفـ وـ كـفـ عـاـ فـ الـهـاـلـاـ سـمـاءـ

111

أَنَّهَا فِيمَنْ: أَنَّهَا فِيمَنْ: أَنَّهَا فِيمَنْ: أَنَّهَا فِيمَنْ:

11

سید علی بن ابی طالب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۱

واحدة و الناس من اشجار شتى

و ايضا

قسمت الحكم عشرة اجزاء فاعطى على تسعة و الناس جزءا واحدا

و ايضا

اوصى من امن بي و صدقى بولایه علی بن أبي طالب فمن تولاه فقد تولانی فقد تولی الله
و ايضا

لما اسرى بي ليلة المراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاوحى الله تعالى الى سلهم يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا
اله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولایه لعلی بن أبي طالب
و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته

اخراج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملک فقال يا
محمد و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسننا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك و ولایه علی بن أبي طالب
محفوی نماند که از روایت ابو نعیم که علی همدانی و سید شهاب الدین احمد و حاجی عبد الوهاب نقلاب عن ذکر کرده اند و شمس
الدین جیلانی بحتم و جزم آن را بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در مقام احتجاج و استدلال نسبت کرده ظاهرست
که انبیا علیهم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار ولایت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و پس ظاهرست که بقیرینه ذکر نبوت قبل ولایت مراد از ولایت امامت و ریاست و امارت است پس در روایات دیگر هم
مراد از ولایت امارت و امامت باشد پس قطعا و حتما ثابت شد که چنانچه حق تعالی از انبیا علیهم السلام اخذ میثاق نبوت را نموده
همچنان ازین حضرات اخذ میثاق امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده پس امامت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۲

بیفاصله آن حضرت بكمال وضوح و ظهور ثابت گردید و تقریرات لطیفه ائمه سنیه که در اخذ میثاق برای اثبات نهایت افضلیت
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات متبع و مطاع بودن آن حضرت برای انبیا فضلا عن غیرهم ذکر کرده اند در
اینجا جاریست لفظا باللغظ و اگر بمزيد تعصّب و اعوجاج ولایت را در حدیث بعث انبیا بر ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
محمول نگرداند و آن را بمعنى محبت گیرند باز هم افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می شود که هر گاه انبیا علیهم
السلام مبعوث بر اقرار محبت آن جناب شوند و اقرار محبت آن جناب تالی اقرار نبوت باشد در افضلیت آن حضرت ریسی نیست و
ثبت الفضلیه ايضا بحمد الله کاف شاف و مستاصل شافه اهل الاعتساف و از آنجلمه است روایت عرض ولایت جناب امیر
المؤمنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام و سؤال آن حضرت که ایزد باری عز اسمه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام را در ذریت آن حضرت بگرداند میرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته

اخراج ابن مردویه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد رضی الله عنه فی قوله تعالى وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرَةِ
قال هو على بن أبي طالب عرضت ولايته على ابراهیم علیه السلام فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلك

ازین روایت بکمال وضوح ظاهرست که ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام
عرض کرده شد و آن جناب بسبب ظهور علو مرتب و رفعت منزلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از واهب العطايا سؤال کرد که
او سبحانه و تعالی آنجناب را در ذریت آن حضرت گرداند و این دعای آنجناب بانجاح و اسعاف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۳

هم رسید و همینست تفسیر آیه وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ

پس ازین روایت علاوه بر عرض ولایت آن جناب که مستلزم افضلیت و اکرمیت و اکرمیت و اشرفیت آن جناب بظهور رسید چه از ان ظاهر شد که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق سبحانه و تعالی طلب فرمود که آن جناب را در ذریت آن حضرت گرداند و ظاهرست که این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست مگر بوجه افضلیت و اکرمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و پر ظاهرست که برای ثلاثة این مرتبه عظیمه که عرض ولایتشان بر حضرت ابراهیم علیه السلام شود و آن حضرت سؤال جعل شان از ذریت خود کند حاصل نیست ثبت ان هذه مزیه عظیمه و موہبہ سنیه من الله القدیر خصّت بامیر کل امیر علیه و آلہ الصیلوة و السلام ما فاح المسك و العییر فاین للثلاثة الذين هم بمراحل قاصیة ان يدعوا ابراهیم الخليل من الرّبّ الجلیل جعلهم من ذریته و تصیرهم فی عترته التقدیم و التراوس على من حاز هذه المرتبة الباهرة السناء و احرز خصل تلك المنقبة العظیمة المدح و الشاء از آنجلمه است حدیثی که دلالت صریحه دارد بر اخذ میثاق امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ملائکه در کتاب الفردوس که بعنایت رب حمید بعد جهد جهید و کد شدید نقل آن بدست این اقل العبید آمده در فصل لو ارباب الام می گوید حذیفة

لو علم النّاس متى سمي على امير المؤمنين ما انكر و افضله سمي امير المؤمنين و آدم بين الروح و الجسد قال الله تعالى و إذ أخذ رُبُوكَ مِنْ يَتِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَّا تُكُنْ بِرَبِّكُمْ
قالت الملائكة بلی فقال انا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۴

ربکم و محمد نبیکم و علی امیر کم

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی بعد آنکه از ملائکه اخذ میثاق بربویت خود فرموده بیان نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم فرموده پس متحقق گردید که چنانچه میثاق ربویت و نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه گرفته شد همچنان اخذ میثاق امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ملائکه واقع شده پس چنانچه کمال شرف و فضل و علو و سمو جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اخذ میثاق نبوت آن حضرت ظاهرست و اکابر اساطین سنیه تقریر آن کرده‌اند همچنان نهایت شرف و فضل و علا و سناء جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب اخذ امارت آن حضرت ثابت و متحقق گردید و هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امیر ملائکه معصومین باشد افضلیت آن حضرت از ملائکه قطعا و حتما ثابت شد پس افضلیت آن حضرت از انبیا بعد جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم باجماع مرکب ثابت خواهد شد پس در ثبوت افضلیت آن حضرت از ثلاثة کدام مقام اشتباه است و نیز هر گاه آن حضرت امیر ملائکه معصومین باشد چگونه عقل عاقل باور توانکرد که آن حضرت امیر ثلاثة نباشد بلکه العیاذ بالله اینها امیر باشد و آن حضرت مامور هل هذا الا من وساوس الخدوغ الغرور الذى يلقى الى اولیائه زخرف القول و صریح الزور و مخفی نماند که دیلمی از اکابر محدثین ثقات و اجله حفاظ اثبات سنیه است از افاده ذهبي در تذكرة الحفاظ و سیر النباء واضحت که یحیی بن منده گفت که دیلمی جوانی بود زیر ک خوش خلق و خلق روشن دل و سخت در سنت و خود ذهبي می گوید که او حسن المعرفة بود و نیز مناقب جلیه و محمد علیه او

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۵

از کتاب الله دین رافعی و عبر فی خبر من غیر ذهبي و طبقات شافعیه سبکی و اسدی و اسنوى و اسدی و روضه الفردوس علی همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر منادی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی مغربی نمایانست و خود مخاطب والاshan هم در باب المطاعن از همین کتاب بسبب کمال حمایت حمای عثمان بعض مفتریات مرویه دیلمی بمقابلہ اهل حق دست زده کمال حسن و

فهم و صحت استدلال خود بر ارباب عقل و دانش ظاهر فرموده و مستتر نماند که چنانچه از افادات علمای کبار و ائمه عالی تبار مناقب زاهره و مفاخر باهره دیلمی جلیل الفخار واضح و آشکارست همچنین مدائح باذخه و محمد شامخه کتاب فردوس الاخبار تصنیف آن علامه روزگار کالشمس فی رابعه النهار در اقصای انتشار و اشتهرار میباشد خود دیلمی در اوّل فردوس الاخبار گفته ان احسن ما نطق به الناطقون و تفوّه به الصّیادقون و و له به الوا مقون حمد الله عز و جل الى ان قال اما بعد فائی رایت اهل زماننا هذا خاصیة اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث و اسانیده و جهلوها معرفة الصحيح و السقیم و تركوا الكتب التي صنّفها ائمۃ الدین قدیما و حدیثا و المسانید التي جمعوها فی الفرائض و السین و الحال و الحرام و الآداب و الوصایا و الامثال و المواقف و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المحذوفة عنها اسانیدها التي لم يعرفها نقلة الحديث ولم تقرأ على احد من اصحاب الحديث و طلبوا الموضوعات التي وضعها القصاص لينالوا بها القطیعات فی المجالس على الطرقات اثبتت فی كتابی هذا اثنی عشر الف حدیث و نیفا من الاحادیث الصغار على سیل الاختصار من الصحاح و الغرائب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۶

والافراد و الصیحف المرؤیة عن النبی لعلی بن موسی الرضا و عمر بن شعیب الخ و شهردار پسر شیرویه دیلمی در اوائل مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنّف نوشته شده بنظر قاصر عاشر در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها و آلہ الف الف صلاة و تحییه رسیده از ان عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه در ان نسخه این چند سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السيد الکیا الحافظ زین الدین شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمه ناصر السنة ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی طول الله عمره و اعلى فی الدارین ذکره گفته اما بعد حمد الله عز و جل الهادی الى اقوم الطرق و السبل و الصیلوة و السلام علی نبیه محمد خاتم الانبیاء و الرسل فان والدی الامام السعید ابا شجاع شیرویه قدس الله روحه و نور ضریحه حین جمع الاحادیث التي سماها کتاب الفردوس انما حذف منها اسانیدها تعمیدا منه و قصدا لاسباب عده اولها اقتداء و اتساء بمن تقدّمه من اهل العلم والزهد والعبادة و ثانیها تخفیفا علی الطالبین و تسهیلا للناظرين فيه و الحافظین له و ثالثها قله رغبة جيل هذا الزّمن فی المسندات و عدم تعویلهم علی اسمی الرّوایة و اقتصارهم علی اللّب دون القشر لا این اريد بقولی هذا انکار فضیلۃ الاسناد و موضعه من الدين إذ هو من اهم الامور ولو لا الاسناد لما عرف الصحيح من السقیم و لا الصدق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر صوان اللّب و به يحفظ و يؤمن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۷

عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فاذا فارقه تطرق إليه الخلل و الفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال الاسناد من الدین لو لا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول فی فضیلۃ الاسناد اکثر من ان يتضمنه اوراق و ليس هذا موضعه و رباعها انه خرج من مسموعاته و كان رحمه الله متحققا متیقنا ان اکثرها بل عامتها مسندة و فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمه الايات فعراها عن الاسناد اختصارا كما بين عذرها فی خطبة الكتاب و هو کتاب نفیس عزیز الوجود مفتون به جامع للغرر و الدّرر النبویة و الفوائد الجمة و المحاسن الكثيرة قد طنّت به الآفاق و تنافست فی تحفظه الرفاق لم تصنف فی الاسلام مثله تفصیلا و تبیانا و لم يسبق إلیه من سلافة الأيام ترصیفا و ترتیبا کان کلّ فصل من فصوله حقّة لآلی ملئت من الدّرر المنظومة و اللّالی المکنونة أو جونة عطار فتقت بفارات المسک مشحونة و کم ضمّنه رحمه الله من عجائب الاخبار و غرائب الاحادیث مما لا يوجد في کثير من الكتب فهو فی الحقيقة كالفردوس التي وصفها الله سبحانه و تعالى فقال و فیها ما تُشْتَهِي الْأَنفُسُ

و تلذ الاعین فاما اليوم فقد کثرت نسخه فی البلاد و اشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلدۃ من بلاد العراق و لا کورۃ من اقطار الآفاق الا و علماؤها مثابرون علی تحصیله و ائمّتها مکبون علی اشتراطه و نسخه و فضلاًّ لها مواطنون علی قراءته و حفظه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۶۸

يرتعون في رياض محاسنه و يجتنون من ثمار فوائده فسار مسیر الشمسم في كل بلده و هب هبوب الريح في البر و البحر يستحسنه الائمه و الحفاظ و يستفيد منه العلماء و الوعاظ و تستطييه نحارير الفضلاء و ترضيه اكياس البلague لنفاستها و تبذل الملوك الرغائب في استكتابه لخزانتها و لم اسمع احدا من اهل هذا الزمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاستاد بل عدوا ذلك من احسن فوائده و اعظم منافعه لأن تنقية القشر من اللباب من شان العلماء ذوى الالباب و سيد على همدانى در روضه الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله و احرقهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير على بن شهاب الهمدانى عفى الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامه قدوة المحققين حججه المحدثين شجاع الملة و الدين ناصر السنه ابو المحامد شيرويه بن شهردار الديلمى الهمدانى افاض الله على روحه سجال الرحمة الربانى وجدته بحور الفوائد و كثرا من كنوز الطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبوية مخزونا في حدائق فصوله دقائق الاثار المصطفوية و مع كثرة فوائده و شمول موائده كاد ان ينطفى انواره و ينطمس آثاره لما فيه من التطويل و الزiyادات و قصور الرغبات و انخفاض و اعراض اكثر اهل العصر عن معرفة الكتاب و السنه و اشتغالهم بالعلوم المزخرفة التي يتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحكايات

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٦٩

وَلَوْلَا رَجُالٌ مِّنْ أَهْلِ هَذَا الْعِلْمِ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ بِمَشِيهِ رَبِّ الْعَزَّةِ يَحْمُونَ حَوْلَ حَمْيَ السَّيْنَةِ وَيَذْبَّونَ عَنْ جَنَابِ قَدَسِهِ شَوَّافِ
زَيْغِ أَهْلِ الْبَدْعَةِ لِقَالَ مِنْ شَاءَ فَجَزَا اللَّهُ أَئْمَّهُ هَذَا الْعِلْمُ عَنَّا وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا دَعْتُنِي بِواعِثِ خَاطِرِي إِلَى اسْتِخْرَاجِ لِبَابِهِ
اسْتِحْضَارِ أَبْوَابِهِ تَسْهِيلًا لِضَبْطِ الْأَلْفَاظِ وَتَيسِيرًا لِدُرُكِ الْحَفَاظِ فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْ قَعْدِ هَذَا الْبَحْرِ اشْرَفَ جَوَاهِرَهَا وَجَنَيْتُ مِنْ أَغْصَانِ
رِيَاضِهَا أَنْفُسَ زَوَاهِرِهَا وَسَمِيتَ كِتَابِي هَذَا رَوْضَةَ الْفَرْدَوْسِ وَبَوْبَتِهِ عَلَى عَشَرِينَ بَابًا كُلَّ بَابٍ مِنْهَا بِرَوَايَةِ صَحَابَيْ لَا غَيْرَ إِلَّا الْبَابِ
الْآخِرِ فَإِنَّهُ يَحْتَوِي عَلَى رَوَايَاتِ شَتَّى وَنَسَائِ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَوْقِنَى فِي اتِّمامِهِ لَمَا يُحِبَّ وَيُرْضِي أَنَّهُ خَيْرٌ مُوْفَقٌ وَمَعِينٌ وَرَوَايَةُ حَذِيفَةِ
مُتَضَمِّنَ اخْذِ مِثَاقِ امَارَتِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ازْ مَلَائِكَهِ دِيْكَرِ ائْمَّهِ سَيِّدِهِ هُمْ ذَكْرُ كَرْدَهَانَدِ سَيِّدِ عَلَى هَمَدَانِي درِ كِتَابِ
رَوْضَةِ الْفَرْدَوْسِ كَهْ آنَفَا ازْ صَدَرَ انْ دَانَسْتَى كَهْ ازْ قَعْدِ بَحْرِ كِتَابِ فَرْدَوْسِ اسْتِخْرَاجِ اشْرَفِ جَوَاهِرِ وَازْ أَغْصَانِ رِيَاضِ آنَ اجْتِنَاءِ أَنْفُسِ
زَوَاهِرِ نَمُودَهِ درِ دَرِينِ كِتَابِ جَمْعِ كَرْدَهِ درِ بَابِ رَابِعِ عَشَرِ كَهْ درِ مَرْوَيَاتِ حَذِيفَهِ اسْتَ مَىْ گَوِيدَ وَعَنْهُ يَعْنِي
عَنْ حَذِيفَهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ عَلَمَ النَّاسُ مَتَى سَمِيَ عَلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا انْكَرُوا فَضْلَهِ سَمِيَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآدَمَ
بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِذَا أَخَذَ رَبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذَرَّيَّهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالَتِ الْمَلَائِكَهُ بَلِي فَقَالَ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى انا رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلَى امِيرِ كِمْ
وَنَزَّ سَيِّدَ عَلَى

^{٥٧٠} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

همدانی در موده القربی گفته

عن حذيفة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو علم الناس متى سُمِّي على أمير المؤمنين ما انكروا فضلته سُمِّي أمير المؤمنين وآدم بين الروح والجسد

و کمال عظمت و جلالت و رفعت مرتبت و نبالت و نهایت علو ایقان و سمو عرفان سید علی همدانی بر هر قاصی و دانی واضح و مستنیرست از خلاصه المناقب نور الدین جعفر بدخشنانی ظاهرست که او مطلع بوده بر حقائق احادیث و تفاسیر و معن بوده در سرائر بصیرت و تبصیر و مرشد طالبین بوده در طریق سبحانی و موصل بوده متوجهین را بسوی جمال رحمانی الى غیر ذلك من الفضائل الجليلة و المحسنات الانس جامی پیداست که او جامع بوده است در میان علوم ظاهری و باطنی و نیز از ان واوضحست که او در سیاحت خود بخدمت هزار و چهار صد ولی رسیده و چهار صد ولی را در یک صحبت دریافت و از افادات کفوی در کتاب اعلام الاخیار واوضحست که او لسان عصر و سید وقت و منسلخ از هیاکل ناسوتیه و متولّ بسوی سیحات لاهوتیه

و شیخ عارف ربانی و عالم صمدانی و جامع در علوم ظاهري و باطنی بوده و نیز از کتابی کفوی پیداست که او اوراد را جمع نموده است و آن را از مشایخ اختیار فرموده است که در عصر او بودند و او بصحبتشان مشرف گردیده و بدست بوسشان رسیده و اقتباس انوار ازیشان نموده و آن را از جوامع کلمات انسیهشان منتخب نموده و نیز از ان ظاهرست که هر گاه سید علی همدانی اوراد را جمع نمود در منام خود چنان دید که ملائکه آن را در شعبه چارگاه می خوانند و گرد عرش طواف می کنند و در دستهای شان طبقهای نور که از لآلی و جواهر پرست می باشد و ایشان نثار می کنند و از رساله انتبه و اوضحت که هر گاه سید علی همدانی دوازدهم بار بزيارت کعبه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۷۱

رفته بود بمسجد اقصی رسید جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در واقعه دید که بجانب او تشریف می آرند او برخاست و پیش رفت و سلام کرد از آستین مبارک خود جزوی برون آورده باو فرمودند
خذ هذه الفتیحة

چون از دست مبارک آن جناب گرفت و نظر کرد همان اوراد بود و بهمین سبب سید علی همدانی آن را با اوراد فتحیه مسمی کرده و فی کل ذلک من عظیم الفخر و سناء القدر و جميل الثناء و فخیم المدح و الاطراء ما لا يخفی علی اولی الفهم والذکاء والله الموفق للتبصیر و الاهتداء و حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیر خود در تفسیر آیه قُلْ لَا أَشْئُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته عن حذیفة رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلک و آدم بین الروح و الجسد حين قال أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى
فقال اللہ تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیر کم رواه صاحب الفردوس

و محتجب نماند که عبد الوهاب بن محمد از اعاظم علمای واصلین حقائق و افخم عرفای کاشفین دقائق بوده از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دھلوی ظاهرست که او موصوف بعلم و عمل و حال بوده و عظمت و جلالتش بپایه رسیده بود که سلطان وقت را باو اعتقاد عظیم پیدا شد و هر گاه او را طلبید کمال تبجل و تعظیم را بعمل آورد و نیز ظاهرست که عبد الوهاب را با شیخ خود عبد اللہ نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود و هر گاه مکررا بسعادت عظمی زیارت حرمین فائز گردید بشارت‌ها از جناب خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف شده و از آن حضرت اشارت یافته باز بحدو دهند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۷۲

عود فرمود و از تذکرة البرار سید جلال عالم لاحست که آیات عظمت و امارات جلالت از جین نورآگین او چون آفتاپ تابان می تافت و قبولی عظیم و تصرفی قویم می داشت و علمای وقت و طلبه روزگار را بجناب او بازگشت می بود و نیز از ان ظاهرست که او را از مبدأ حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده می بود تا بنهایت کمال و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد مشغول گشت و نیز از ان واوضحت که او در عین اقامت مدینه منوره روزی از روضه آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوازی شنید که یا ولدی رح الى الهند و سلم ابنيک و نیز از ان ظاهرست که درین بار چند مرتبه بالهامت ربانی و بشارات نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف شده و نیز از ان ظاهرست که او را در علم حال و مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیارست که از جمله ان تفسیر انوریست که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت رسول و ذکر وی ارجاع ساخته و بسیاری از دقائق عشق و آثار محبت در آنجا درج کرده و نیز در تذکرة البرار نقل نموده که در ایام تحریر تفسیر انوری از جمیع لباس او و از

کاغذ و سیاهی بوی مشک می‌آمد و اکثر آن را در حالت استغراق نوشته انتهی و باید دانست که حضرت أبي هریره هم حدیث حذیفه را روایت کرده چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن أبي هریرة رضى الله عنه قال قيل يا رسول الله متى وجبت لك النبوة قال قبل ان يخلق الله آدم و ينفح الروح فيه وقال و اذ أخذ ربيك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألسنت ربكم
قالت الملائكة بلى فقال انا ربكم و محمد نبيكم و على اميركم
واکر بعد سماع این وجوه شافیه و دلائل وافیه و براهین کافیه هم متعصیین لجوج عنود دست از ممارات نامحمد نبردارند بلکه هم
قاصره خاسره بفتح ابواب مکابره

^{٥٧٣} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

مقوت و ترک سکوت و صمoot گمارند بحمد الله المنعام در وجوه آتیه دلالت حدیث نور بر مطلوب و مرام اهل حق کرام که افضلیت و اکرمیت و ارجحیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تقدم اغیار اعثام بر وصی سرور انام علیه و الله آلاف التحیة و السلامست مخصوص بر روایاتی که متعلق بخلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نورست یا روایاتی که مؤید و مصدق و مثبت نورست ثابت نمایم و حظ او فی از اسکات و افحام و تبکیت و ارغام الد الخصم ربایم

وجه شانزدهم: خیر و افضل بودن علیٰ علیه السلام به سبب خلقت از نور رسول الله

وجه شائزدهم آنکه محمد بن یوسف کنجی در کفاية الطالب گفته الباب السابع في مولده عليه السلام
خبرنا الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة الكبیری فی مسجده بمدینة الموصل و مولده فی سنۃ اربع و خمسین و
خمسماهی قال اخبرنا ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی إجازة عامة ان لم تکن خاصة اخبرنا احمد بن محمد بن
اسماعیل الفارسی حدثنا فاروق الخطابی حدثنا الحجاج بن المنھال عن الحسن بن مروان بن عمران الغنوی عن شاذان بن العلاء حدثنا
عبد العزیز بن عبد الصمد عن مسلم بن خالد المکی المعروف بالزنجی عن أبي الزییر عن جابر بن عبد الله قال سالت رسول الله صلی^{الله} علیه و سلم عن میلاد علی بن أبي طالب فقال لقد سالتی عن خیر مولود ولد فی شبه المیسیح ان الله خلق علیا من نوری و خلقنی
من نوره و کلانا فی نور واحد ثم ان الله عز و جل نقلنا من صلب آدم الى اصلاب طاهرة فی ارحام زکیة فما نقلت من صلب الا و
نقل علی معی فلم نزل كذلك حتی استودعنی خیر رحم و هي امنه

^{٥٧٤} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و استودع علينا خير رحم و هي فاطمة بنت اسد و كان في زماننا رجل عابد زاهد يقال له المبرم بن دعيب بن الشقباز قد عبد الله تعالى مائتين و سبعين سنة لم يسأل الله حاجة فبعث الله إليه ابا طالب فلما ابصره المبرم قام إليه و قبل رأسه و اجلسه بين يديه ثم قال من انت قال رجل من تهامه فقال من أى تهامه فقال من بنى هاشم فوثب العابد فقبل رأسه ثانية ثم قال له يا هذا ان العلي الاعلى الهمني الها ما قال ابو طالب و ما هو قال ولد يولد من ظهرك و هو ولی الله عز و جل فلما كان الليله التي ولد فيها على اشرق الارض فخرج و هو يقول ايها الناس ولد في الكعبه ولی الله عز و جل فلم ما اصبح دخل الكعبه و هو يقول يا رب هذا الغسق الدجى و القمر المبلج المضىء بين لنا من أمرك الخفى ماذا ترى في اسم ذا الضبى قال فسمع صوت هاتف يقول يا اهل بيت المصطفى النبى خصّست بالولد الزكى ان اسمه من شامخ على على اشتق من على هذا حديث اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه تفرد به مسلم بن خالد الزنجى و هو شيخ الشافعى تفرد به عن الزنجى عبد العزيز بن عبد الصمد و هو معروف و الزنجى لقب لمسلم و سمي بذلك لحسنها و حمرة وجهه و جماله اذين حديث شريف ينص صريحة ظاهر شد كه جناب رسالت ما آب صلي الله عليه و آله

بعد بیان این معنی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام خیر مولودست و ولادت آن حضرت در مشابهت حضرت عیساست بیان فرمود که الله تعالی خلق فرموده علی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٧٥

عليه السلام را از نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خلق فرموده آن جناب را از نور خود و آن هر دو جناب از نور واحداند پس این بیان وحی ترجمان دلالت واضحه دارد بر آنکه حدیث نور دلالت بر خیریت و افضلیت و اکرمیت و اشرفت و ارجحیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد و ما بعد بیان سید الانس و الجان صلی اللہ علیہ وآلہ ما اختلف الملوان مجال بیان لانسان و هو کاف شاف للحب لقلم الحق و الصواب بابلغ الواضوح و العیان و مستاصل شافعه المراء و اللجاج و البهت و العدوان هادم بنیان المکابرہ و الاعوجاج و العناد و الطغیان و اللہ الموفق و هو المستعان و نیز قصه مبرم که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیان فرموده بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلالت صریحه دارد

وَجْهُ هَفْدَهْمٍ: مُحِبُّو نَبِيِّنَ يُودُّونَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِسْبَبِ مُتَحَدِّيِّو دُنْيَا نُورٍ اَوْ بَانُورٍ رَسُولَ اللَّهِ

وجه هفتدهم آنکه نیز محمد بن یوسف کنجی در **کفاية الطالب** گفته
خبرنا علی بن أبي عبد الله المعروف بابن المقیر البغدادی بدمشق عن أبي الفضل محمد الحافظ اخربنا ابو نصر بن علی حدثنا ابو
الحسن علی بن محمد المودب حدثنا ابو الحسن الفارسی حدثنا احمد بن سلمة النمری حدثنا ابو الفرج غلام فرح الواسطی حدثنا
الحسن بن علی عن مالک بن انس عن أبي سلمة عن أبي شعیب قال سأله ابو عقال التّبی صلی اللّه علیه و سلم فقال يا رسول اللّه من
سید المسلمين أليس آدم قد خلقه بيده و نفح فيه من روحه و زوجه حواء امته و اسكنه جنته فمن يكن فضل النبي من فضل الله عز و
جلّ فقال شيء ففضل من شيء فقال ادريس فقال افضل من ادريس
عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۷۶

فقال فهو قال افضل من هود و صالح و لوط قال فموسى قال افضل من موسى و هارون قال فابراهيم قال افضل من ابراهيم و اسماعيل
و اسحاق قال فيعقوب قال افضل من يعقوب و يوسف قال فداود قال افضل من داود و سليمان قال فايوب قال افضل من ايوب و
يونس قال فزكرييا قال افضل من زكرييا و يحيى قال فاليسع قال افضل من اليسع و ذي الكفل قال فعيسي قال افضل من عيسى قال ابو
عقال ما علمت من هو يا رسول الله ملك مقرب فقال النبي مكلمك يعني نفسه فقال ابو عقال سرتني والله يا رسول الله فقال النبي
ازيدك على ذلك قال اعلم يا ابا عقال ان الانبياء المرسلين ثلث مائة و ثلاثة عشر نبياً لو جعلوا في كفة و صاحبك في كفة
ارجح عليهم اعلم يا با عقال ان الانبياء مائة الفنبي و اربعه وعشرون الفنبي لو جعلوا في كفة و صاحبك في كفة لرجح عليهم
فقلت ملائتى سرورا يا رسول الله فمن افضل الناس بعدك فذكر له نفرا من قريش ثم قال على بن أبي طالب فقلت يا رسول الله فايهم
احب إليك قال على فقلت ولم ذلك قال فقل لا تني خلقت انا و على بن أبي طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته آخر القوم قال
ويحك يا ابا عقال اليس قد اخبرتك انى خير النبئين وقد سبقونى بالرسالة و بشروا بي من قبلى فهل ضرنى شيء إذ كنت آخر القوم
انا محمد رسول الله و كذلك لا يضر علينا إذا كان آخر القوم ولكن يا ابا عقال فضل على سائر الناس كفضل جبريل على سائر

قلت هذا حديث حسن عال و فيه طول انا اختصرته
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٧٧

ما كتبناه الا من هذا الوجه اين روایت دلالت صريحه دارد بـ آنکه جناب امير المؤمنین عليه السلام احـ ناس، يود سـوی جـنـاب

رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله بسبب آنکه مخلوق شده جناب رسالت و آن حضرت از نور واحد و احییت دلیل افضلیست صراحة و بداعه و قد سبق بیانه باوضاع تفصیل فی مجلد حدیث الطیر و نیز از ان ظاهرست که فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه است پس افضلیت آن حضرت از جمیع ناس که در ان جمیع انبیا و مرسلين داخل اند بدلالت مطابقی هم ظاهر شد و لَهُ الحمد علی ذلک اما آنچه درین روایت مذکورست که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم اولا در بیان افضل ناس بعد آن حضرت ذکر چند کس از مردم قریش فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در آخر ذکر نمود پس از متفرادات خصمیت و بر اهل حق حجت نمی تواند شد با آنکه روان از نفس این حدیث ظاهرست چه هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام احب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم باشد و خلق آن حضرت و جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم از نور واحد باشد و فضل آن حضرت بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه باشد باز افضلیت کسی دیگر چگونه متصور و معقول شود

وجه هجدهم: انبیاء از اشجار شتی و رسول الله و علی از شجره واحد

وجه هیجدهم آنکه در کفاية الطالب كما سمعت سابقا گفته

خبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى بحلب اخبرنا محمد بن اسماعيل الطرسوسى اخبرنا ابو منصور محمد بن اسماعيل الصيرفى اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد بن ایوب الطبرانى اخبرنا الحسين بن ادريس عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۷۸

التسترى حديثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصيرفى البصرى حدثنا فضال بن جبير حدثنا ابو امامه الباهلى قال قال رسول الله ان اللہ خلق الانبياء من اشجار شتی و خلقنى و علیا من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و فاطمة لقادها و الحسن و الحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا و من زاغ عنها هوی و لو ان عبد الله بين الصیفا و المروءة الف عام ثم الف عام ولم يدرك محبتنا اکبه اللہ علی من خریه فی النار ثم تلا-قل لا- اسألکم عليه اجرا الا- المودة فی القریب قلت هذا حدیث حسن عال رواه الطبرانی فی معجمه كما اخرجناه و رواه محدث الشام فی كتابه بطرق شتی

این روایت دلالت واضحه دارد بر آنکه خلق انبیاء علیهم السلام از اشجار شتیست و خلق جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم و خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحده است و آن دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم افضلیست از جمیع انبیاء سابقین علیهم السلام و ظاهرست که مراد از شجره نوریست که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام ازو مخلوق شدند لوجوب التوفیق بین الاحادیث پس در دلالت حدیث نور بر افضلیت آن حضرت از جمیع انبیاء سوای خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ و آله و سلم خار هیچ ریبی بخاطر اهل ایمان نخلد و عناد هیچ تشکیکی بدامن مطلوب اهل حق و ایقان نرسد و نیز از این روایت شریفه ظاهرست که هر کسی که متعلق بغضنی از اغصان این شجره مبارکه باشد نجات می یابد و کسی که زیغ از ان می ورزد بر می افتاد پس دلالت حدیث شجره بر وجوب اتباع و تممسک

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۷۹

جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم ظاهر و واضح شد پس حضرات ثلاثة تابع آن جناب باشند و بر ایشان اتباع و تممسک با آن جناب لازم و واجب باشد پس امامت ثلاثة و تقدم و تحکم شان بر آن حضرت صراحة بی اصل و باطل و از حلیه صحت و اعتبار عاطل باشد

وجه نوزدهم: خلقت حضرت رسول الله و علی از شجره واحده

وجه نوزدهم آنکه کنجی در کفایه الطالب کما سمعت سابقاً بعد ذکر طرق حدیث شجره گفته فمن ذلك ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموقف الخازن النیساپوری بغداد و ابراهیم بن عثمان الكاشغری بنهر معلی قالا اخبرنا الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزہ بن احمد فارس بن کردس اخبرنا ابو البرکات احمد بن عبد الله بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزّھری الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزار حدّثنا ابو العباس احمد بن موسی بن زنجویه القطّان حدّثنا عثمان بن عبد الله يقول كان رسول الله عرفات و على تجاهه فاواما الى و أبى على فاتينا النبى و هو يقول ادن مئی یا علی فدñی منه علی فقال ضع خمسك فی خمسی یعنی کفك فی کفی یا علی خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها فمن تعلق بغضن منها دخل الجنة یا علی لو ان امته قاموا حتى يكونوا كالحنایا و صلوا حتى يكونوا كالاواد ثم أبغضوك لاكبهم الله في النار قلت هكذا رواه في ترجمة علی من كتابه این روایت قریب روایت سابقه است و ازان صحت حدیث نور و دلالت آن بر وجوب اتباع و تمسک جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مثبت امامت آن حضرتست واضح و لائحست عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۸۰

وجه پیستم: ارشادات رسول الله بحذیث مدینة العلم بعد از حذیث شجره

وجه بستم آنکه در کفایه الطالب كما مر سابقاً مسطور است الباب الثامن والخمسون في تخصيص على
بقوله انا مدینة العلم و على بابها اخبرنا العلامہ قاضی القضاۃ صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاۃ شیخ المذاہب أبي
المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجۃ العرب زید بن الحسن الکندي اخبرنا ابو منصور الفزار اخبرنا زین الحفاظ شیخ اهل
الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدّثنا محمد بن المظفر حدّثنا ابو جعفر
الحسین بن حفص الخثعمی حدّثنا عباد بن یعقوب حدّثنا یحیی بن بشیر الکندي عن اسماعیل بن ابراهیم الهمدانی عن أبي اسحاق
عن الحرث عن علی و عن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله شجرة انا اصلها و على فرعها و الحسن و الحسین ثمرتها و
الشیعه ورقها فهل يخرج من الطیب الـ الطیب و انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد المدینة فليأتیها باباً قلت هكذا روی الخطیب فی
تاریخ خ

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بعد ذکر بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرع شجره که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم اصل آنست و بیان شمره و ورق این شجره مبارکه حدیث مدینه العلم بیان فرموده و آن اشعار تمام دارد بر آنکه بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب علم و لزوم اتیان آن حضرت بر قاصد مدینه علم فرع بودن آن حضرت فرع شجره مبارکه است پس دلالت حدیث شجره که مثل حدیث نورست بر اعلمیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حاکم و رئیس بودن آن حضرت و تابع و مرءوس عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۸۱

٤٥-السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

وجه بست و يكم آنکه در کفایه الطالب گفته الباب السادس و الخمسون فی تخصیص علیٰ بکونه امام الاولیاء
خبرنا ابو طالب عبد اللطیف بن محمد الجوهری و غیره ببغداد اخربنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی اخربنا ابو الفضل بن احمد حدّثنا
احمد بن عبد الله حدّثنا محمد بن المظفر حدّثنا محمد بن جعفر بن عبد الرحیم حدّثنا احمد بن محمد بن زید بن سلیم حدّثنا عبد
الرحمان بن عمران بن أبي لیلی اخو محمد بن عمران حدّثنا یعقوب بن موسی الهاشمی عن أبي رواد عن اسماعیل بن أمیة عن
عکرمه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسكن جنة عدن التي غرسها
رَبِّيْ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَیوال علیاً مِنْ بَعْدِيْ وَ لَیوال وَلِيَهُ وَ لَیقتد بالآئمَّهَ بَعْدِيْ فَانْهُمْ عَتَّرَیْ خَلَقُوا مِنْ طِينَتِيْ رَزَقُوا فَهُمَا وَ عَلِمَا وَ وَلِلْمَكَذِّبِينَ
بفضلهم من امتی القاطعين فیهم صلتی لا أَنالَّهُ شفاعتی

این روایت دلالت واضحه دارد بر آنکه ائمّه علیهم السلام که بعد سرور کائنات علیه آلاف التحیّات و التسلیمات بودند از طینت آن حضرت مخلوق شدند و فهم و علم کامل را مرزوق و برای مکذبین فضل ایشان و قاطعین صله‌شان ویل و نکال و حرمان از شفاعت حبیب رب متعال صلی اللّه علیه و اله و سلم ما تتابع النهر و اللیال ثابت و متحققت و پر ظاهرست که اوّل ائمّه علیهم السلام جناب امیر المؤمنین علیه السلامست چنانچه تقدیم ذکر آن حضرت درین روایت دلالت بر ان دارد و در روایات دیگر مثل روایات حلیه که می‌آید و غیر آن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٨٢

تصريح بامامت آن حضرت واقع پس صحت حدیث نور و هم صحت استدلال بان بر امامت آن جناب قطعاً و حتماً ثابت و واضح گردید و انکار سراسر خسار کابلی و مخاطب عمده‌الاحداث نهایت واضح البطلان و لائح الصیغار و بغايت مرتبه مستثنع نزد ارباب بصائر و ابصارست و عجباً که ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب از تهدید شدید این حدیث شریف نتسیلند و با انکار فضل جناب امیر المؤمنین عليه السلام بجواب حدیث نور و انکار دیگر فضائل آن حضرت و سائر اهل بیت علیهم السلام استیحباب ویل و نکال و استحقاق تمام عذاب و وبال و حرمان ذوات عالیات خود از شفاعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله اصحاب الآيات الزاهرات ما اختلف الغدوات و العشييات محقق و روشن و ظاهر و مبرهن نمودند

وجه بیست و دوم: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چراغ هدایت و منار ایمان است

وجه بست و دوم آنکه در کفاية الطالب بعد روایت سابقه مسطور است
خبرنا العدل الثقة ابو تمام بن أبي الفخار بن الواقع بالله بكرخ بغداد و عبد اللطيف بن محمد قالا اخبرنا محمد بن عبد
الباقي اخبرنا حمد بن احمد اخبرنا ابو نعيم احمد بن عبد الله حدثنا محمد بن حميد حدثنا على بن سراج المصرى حدثنا محمد بن
فیروز حدثنا ابو عمر و زاهر بن عبد الله حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن هشام بن عروة عن ابيه حدثنا انس بن مالك قال بعضی
النبي الى ابی برزة الاسلامی فقال له وانا اسمع ان رب العالمین عهد الى عهدا في على بن ابی طالب فقال انه رأیه الهدی و منار
الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من اطاعنی یا ابا برزة على بن ابی طالب امینی غلام فی القيمة و صاحب رایتی و امینی علی مفاتیح
خزانی رحمة ربی عز و جل
قلت هذا حدیث حسن

٥٨٣ : ص ١٧، ج ٢، امامه الانئمه الاطهار، في عقاید الانوار

آخر حه صاحب حلية الاولىء كما اخر جناه و هو الّذى ترجمنا عليه الاب و ما تقدّمه حالة الاملاء كان سهلاً و ان كان في معناه ابن

روایت صریحست در آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام رایت هدی و منار ایمان و امام اولیاء خداوند عالم و نور جمیع مطیعین او تعالی و امین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت و صاحب رایت آن حضرت و امین آن حضرت بر مفاتیح خزان پروردگارست و هر یکی از این صفات فاضله و مدائح فاخره برای اثبات افضلیت و وجوب تقدم آن حضرت کافی و وافیست و امامت آن حضرت بنص صریح لفظ امام اولیای واضح و ظاهر و سعی منکرین و مدعیین باطل و خاسر و ایدی ایشان از تاویل علیل و تسویل غیر جمیل قاصر و چون بودن آن حضرت نور جمیع مطیعین بالتصریح با امامت آن حضرت ثابت گردید مطلوب اهل حق که دلالت حدیث نور بر امامت آن حضرتست بی کلفت و بی ریب و بی شبہت محقق و مبرهن گردید پس قدح و جرح کابلی و مخاطب عمده الأعیان در هر دو مقدمه نهایت رکیک و صریح البطلان و این جسارت سراسر جلاعت مورث انواع خسران و اقسام نقصان و اصناف زیانست و لله الحمد و هو المستعان على بوار مکابرات اهل الاحقاد و الاضغان و ضياع مجادلات اصحاب الوغر و

الشئان

وجه بیست و سوم: سر و علانیه و سریر صدر امیر المؤمنین علیه السلام مثل رسول الله است

وَجْهِ بَسْت و سُوم آنکه در كفاية الطالب مسطور است

خبرنى ابو اسحاق ابراهيم بن يوسف بن برکه الكبى اخربنا الحافظ ابو العلاء الهمدانى اخربنا ابو الفتح عبدالوس الهمدانى حدثنا ابو طاهر الحسين بن على بن سلمة عن مسند زيد بن على حديثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٨٤

محمد بن سهل حدثنا محيي الدين بن عبد الله البلوي حدثني ابراهيم بن العلاء قال حدثني أبي عن زيد بن علي عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب قال قال رسول الله يوم فتحت خير لو لا ان تقول فيك طوائف من امته ما قالت النصارى في عيسى ابن مريم لقلت اليوم فيك مقالا لا تمر على ملأ من المسلمين الا اخذوا من تراب رجليك و فضل طهورك ليستشعروا به و لكن حسبك ان تكون مني وانا منك ترثي و ارثك و انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى انت تؤدى ديني و تقاتل على سنتى و انت فى الآخرة اقرب الناس منى و انك عدا على الحوض و انك اول داخل الجنة من امته و ان شعنك على منابر من نور مسرورون مبسطة وجوههم خولي اشفع لهم فيكونون غدا فى الجنة جبارنى و ان عدوك غدا ظماء مظمئين مسودة وجوههم مق晦ين حربك حربى و سلمك سلمى و سرك سرى و علانيتك علانية و سريره صدرك كسريره صدرى و انت باب علمى و ان ولدك ولدى و لحمك لحمى و دمك دمى و ان الحق معك الحق و على لسانك و فى قلبك و بين عينيك و اليمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمى و ان الله عز وجل امرني ان ابشرك انك و عترتك فى الجنـة و ان عدوك فى النار لا يرد على الحوض مبغض لك و لا يغيب عنه محب لك قال على فخرت الله سبحانه و تعالى ساجدا و حمدته على ما انعم على من الاسلام و القرآن و حبـنـى الى خاتم النبـيـن و سـيـد المرـسـلين

این حدیث شریف که علاوه بر کنجی دیگر ائمّه سنیه هم مثل خرکوشی و ابن المغازلی و اخطب خوارزم عققات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۸۵

و عمر ملا و ابن سبع اندلسی و ابراهیم و صابی و شهاب الدین احمد و محمد بن اسماعیل یمانی هم روایت آن کرده‌اند کما سبق فی مجلد حدیث المتنزه بر آنکه سر جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل سر جناب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلم و علائیه آن حضرت مثل علائیه آن جناب و سریره صدر آن حضرت مثل سریره صدر آن جنابست و این دلیل واضح است بر آنکه خلق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مثل خلق جناب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلمست و از ان تصدیق حدیث نور و ابطال خرافات و

جزافات متعصبين بكمال وضوح و ظهور روشن و مبرهنست و قطعا و حتما واضح و ظاهرست که هر گاه سر و علانية و سریره صدر جناب امیر المؤمنین عليه السلام مثل سر و علانية و سریره صدر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد افضلیت آن حضرت و عصمت آن جناب بابلغ وجوه متحقق گردید زیرا که سر و علانية و سریره صدر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم معصوم از خطأ و زلل و مصون از زیغ و خطل و افضل از جمیع خلق حتی الانبياء والمرسلین والملائكة المقربین بوده پس سر و علانية و سریره صدر جناب امیر المؤمنین عليه السلام هم معصوم از زلل و خطأ و مصون از ریب و استراب افضل از جمیع خلق حتی الملائكة والانبياء والاصولاء والادواعیاء باشند پس خلافت بلا فصل آن حضرت و کمال قبح تقدم متغلبین متقدشین و نهایت شناخت تراوس متهمین متعسفین متصلفین بر آن حضرت بمرتبه بدیهی اولی رسید و علاوه بر آنچه معروض شد حدیث شریف بوجه دیگر دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد کما لا یخفی

وجه بیست و چهارم: استدلال بروایت ملکی از نور بصورت امیر المؤمنین جهت زیارت ملائکه

وجه بست و چهارم آنکه در کفایه الطالب در باب السادس و العشرون فی شوق الملائكة و الجنۃ الى علی و استغفارهم المحبیہ مذکورست

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٨٦

بن احمد اخبرنا ابو جعفر محمد بن احمد اخربنا القاضی ابو محمّد عبد الله بن معروف حدّثنا ابو محمد يحيیٰ بن محمّد بن صاعد حدّثنا حسن بن عرفة حدّثنا زید بن هارون حدّثنا حمید عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مررت ليلة اسری بی الى السیحاء فإذا انا بملك جالسن علی منبر من نور و الملائکة تحدق به فقلت يا جبرئیل من هذا الملك قال ادن منه و سلم علیه فدنوت منه و سلمت علیه فإذا انا باخی و ابن عمّی علی بن أبي طالب فقلت يا جبرئیل سبقنی علی الى السماء الرابعة فقال لی يا محمّد لا و لكن الملائکة شكت حبها لعلی فخلق الله تعالى هذا الملك من نور علی صورة علی فالملائکة تزوره فی كل ليلة جمعة و يوم جمعة سبعین الف مرّة يسبحون الله و يقدسونه و يهدون ثوابه لمحبی علی

قلت هذا حديث حسن عال لم نكتبه الا من هذا الوجه تفرد به زيد بن هارون عن حميد الطويل عن انس و هو ثقة اين روایت دلالت واضحه دارد بر آنکه چون ملائکه مقربین مشتاق زیارت سراپا افاضت جناب امیر المؤمنین عليه السلام گردیدند و از عدم تشرف با آن شاکی و مزید شوق و غرام خود را حاکی گردیدند حق تعالی برای انجاح مسئول و اسعاف مامول شان ملکی بر صورت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از نور خلق فرمود که ملائکه شرف زیارت او را در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار حاصل می سازند و تسیح و تقدیس الهی بجا می آرند و اهدای ثواب آن برای محبین جناب امیر المؤمنین عليه السلام می نمایند و این دلالت ظاهرست بر آنکه ملکی که بر صورت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از نور مخلوق شده افضل

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٨٧
 ملائكة است پس در خلق جناب امير المؤمنین عليه السلام از نور و افضلیت آن حضرت کدام مقام اشتباه و ارتیابت و قدح ذوى الاذناب درین هر دو باب محض تعصّب و عناد و لداد ناصواب و تلمیعات ایشان سراسر نقش بر آب و خدع سرابست و الحمد لله الوهیاب فی المبدإ و المآب و اگر متخصصین و متعنتین از اشیاع و اتابع مخاطب رئیس الهمج الرّعاع که در حقیت و اصابت جمیع اقوال جناب رسالت ما ب صلی الله علیه و آله بجواب حدیث قرطاس قال و قیل می نماید و ابواب فضائح ازلال و تضليل می گشاید بلکه معاذ الله صراحة بتعلیل فظ غلیظ تجویز بلکه اثبات هجر و هذیان بر اعدای سرور انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم

می نماید ارشادات جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را که از ان دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نهایت ظاهر و واضح است بسمع اصحاً جا ندهند بلکه پناه بخدا رد و ابطال و مقابلة ان بقیل و قال آغاز نهند در وجه آتی دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث قدسی ثابت نمایم که تجویز بیان خلاف واقع بر حکیم مطلق احدی از اهل اسلام نکرده و گوستیه تجویز جمیع قبائح عقلیه بر او تعالی شانه می کنند لکن از تجویز کذب بر او تعالی تحاشی لسانی می زنند

وجه بیست و پنجم: استدلال بحدیث قدسی در رابطه با خلقت علی از نور و دوستی رسول اللہ

وجه بست و پنجم آنکه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته

انبانی مذهب الائمه هذا قال اخبرنا ابو القاسم نصر بن محمد بن علی بن زیر ک المقری قال اخبرنا والدی ابو بکر محمد قال حدّثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال حدّثنا احمد بن محمد بن عبد الله الناینجی البغدادی من حفظه بدینور قال حدّثنا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۸۸

محمد بن جریر الطبری قال حدّثني محمد بن حميد الرازی قال حدّثنا العلاء بن الحسين الهمدانی قال حدّثنا ابو مخنف لوطن بن يحيى الازدي عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و سئل باي لغة خاطبک ربک لیله المراج فقال خاطبني بلغه علی بن أبي طالب فالهمهنى ان قلت يا رب خاطبتنی ام علی فقال يا احمد انا شیء لا كالاشیاء لا أقسام بالناس ولا اوصاف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیاً من نورک فاطلت علی سرائر قلبک فلم اجد احداً فی قلبک احبت إلیک من علی بن أبي طالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبک

ازین حدیث قدسی واضح است که احیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی قلب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین سبب بوده که حق تعالی آن حضرت را از نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلق فرموده و بهمین سبب حق تعالی در لیله المراج مخاطبه حبیب خود بلغت و لسان جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و بلغت و لسان احدی از انبیا و اوصیا هم مخاطبه آن حضرت نفرموده تا بلغت و لسان فلان و بهمان که در معرفت کلاله و اب و امثال آن حیران و پریشان و سرگردان بودند چه رسد پس دلالت حدیث نور بر احیت و اکرمیت و افضلیت و اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تغلب و تقدم اغیار بر آن حضرت از حدیث قدسی ثابت شد و لله الحمد علی ذلک و مستر نماند که این حدیث شریف که اخطب آن را روایت کرده سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب لا ثانی بقطع و جزم و یقین و حتم ثابت کرده چنانچه نور الدین جعفر بدخشانی در خلاصه المناقب گفته حضرت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۸۹

سیادت فرمودند قدس سرّه و زاد لنا بزه که از جانب والدہ بهفده پشت بحضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم می رساند خیر اللہ من الخلق ابی ثمّ امی فانا ابن الخیرین فضّه قد صفت من ذهب فانا الفضّه ابن الذهین من له جدّ کجدّی فی الوری او کامی فانا ابن القمرین و مرا خالو بود ملقب بسید علاء الدین و او از اولیاء الله بود و بحسن تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود و در همدان و ملتافت بسلطان و اعوان نظم من کلامه سری کز سرّ معنی با خبر شد درو گنجایش شادی و غم نیست جهان از عکس رویش گشته روشن اگر نبیند هیچ غم نیست چو بازار چشم همت بستی از کل مقرّ عز تو جزوست جم نیست بجز همت نیابد راه مقصود همانی همت آنجا متهم نیست علی چون همت عالی نداری

ترا کامی ز کویش لاجرم نیست الحمد لله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس
کرامت نمود و سعادت جز در موافقت ایشان محمود نفرمود قال الله تعالى فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ وَ
له الحمد عرض حب على و فاطمة و ذريتها على البرية فمن بادر منهم بالاجابة جعل منهم الشيعة و ان الله جمعهم في الجنة
وقال صلی الله علیه و سلم من احب ان يحيى حیاتی و یموت موتی و یدخل الجنة التي و عدنی ربی فلیتول علی بن أبي طالب و
ذریته الطاهرين ائمه الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب الهدی الى باب الضلاله

^{٥٩٠} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٣٢

اخا من اهل السّيّماء اسرافيل ثم ميكائيل ثم جبرئيل و اول من احبه حمله العرش ثم رضوان خازن الجَّنةِ ثم ملك الموت يترحم على محيى على بن أبي طالب كما يترحم على الانبياء الى سدراً المنتهي وقفت بين يدي ربّي فقال يا محمد قلت ليك و سعديك قال قد بکوت خلقی فایهم رأیت اطوع لك قلت ربّی علیاً قال صدقتك يا محمد قال فهلا اتخذت لنفسك خلیفهٔ يؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابک ما لا یعلمون قلت اخترت لك علیاً فاتخذه لنفسك خلیفهٔ و وصیا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقاً لم ینتها احد قبله و لیست لاحد بعده يا محمد هو رایه الهدی و امام من اطاعنی و نور اولیائی و هو الكلمة الّتی الزمنها للمنتقین من احبه فقد احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلك يا محمد قلت ربّی بشّرته قال على انا عبد الله و فی قبضته ان یعاقبني فبدنوبی و ان تمم لی و عدى فان الله مولای قال فقلت اللہم اجل قلبه و اجعل ربیعه الايمان قال الله قد فعلت ذلك يا محمد غير اینی اخصه بشیء من البلاء لم اخض به احدا من اولیائی قلت ربی اخی و صاحبی قال قد سبق علمی انه مبتلى لو لا على لم یعرف حزبی و اولیائی و لا اولیاء رسولی

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٥٩١

علی سرائر قلبك احدها احب إليك من علي بن أبي طالب فخاطبتك بلغته و لسانه كيما يطمئن قلبك

وجه بیست و ششم: استدلال بعیارات «امیر المؤمنین اقرب بر رسول الله در عالم هباء»

وجه بست و ششم آنکه از غرائب الطاف نامتناهیه الهیه آنست که شیخ محیی الدین بن عربی که از اکابر اولیاء اهل سنت و اعاظم عرفای ایشانست و جناب شاهصاحب هم رسوخ عقیدت بخدمت او دارند که او را بشیخ اکبر ملقب می‌سازند و بنقل کلمات او در رساله رویا می‌نازند با مر حق تصریح کرده یعنی قائل شده به اینکه در عالم هبا که عبارت از عالم نورست کسی قریب‌تر بسوی حق تعالی از جناب رسالت‌ماَب صلی اللہ علیه و آله و سلم نبوده و اقرب ناس بسوی جناب رسالت‌ماَب صلی اللہ علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و آن جناب امام عالم و جامع اسرار جمیع انبیاست پس حیرانم که شاهصاحب چسان تکذیب و تضليل چنین امام عارف و ولی کامل و صوفی فاضل که صاحب عظامی برکات و عرفان و حائز جلائل کرامات بوده خواهد کرد و چسان او را از کذابین و مفترین و مقدوین و مخروجین بر خلاف اعتقاد خود واخواهند نمود و بتعنت و تنقید واژگون کاربند شده برخلاف افادات خود و اسلاف خود و مشایخ والد ماجد خود او را بی‌اعتبار خواهند گفت پس باید دانست که ابن عربی در فتوحات مکیه در باب سادس در بدأ الخلق گفته فصل کان اللہ و لا شیء معه

و هو الان على ما عليه كان لم يرجع إليه من ايجاده العالم صفة لم يكن عليها بل كان موصفاً بنفسه و سمي قبل خلقه بالاسماء التي يدعونه بها خلقه فلما أراد وجود العالم و بدأه على حد ما علمه بعلمه بنفسه الفعل عن تلك الارادة المقدسة بضرب تجلٌ من عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٩٢

يُشَتَّدُ ضوءه و قبوله قال اللَّهُ تَعَالَى مَثُلُّ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِضَبَاحٌ

فشبّه نوره بالمصباح فلم يكن اقرب إلـيـه قبولاً فـي ذلـكـ الـهـباءـ الاـ حـقـيقـةـ مـحـمـدـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ المـسـمـاءـ بـالـعـقـلـ الـأـوـلـ فـكـانـ سـيـدـ العالمـ باـسـرـهـ وـ أـوـلـ ظـاهـرـ فـيـ الـوـجـودـ فـكـانـ ظـهـورـهـ مـنـ ذـلـكـ النـورـ الـاـلـهـيـ وـ منـ الـهـباءـ وـ منـ الـحـقـيقـةـ الـكـلـيـةـ وـ فـيـ الـهـباءـ وـ جـدـ عـيـنهـ وـ عـيـنـ

الـعـالـمـ مـنـ تـجـلـيـهـ وـ اـقـرـبـ التـيـاسـ إـلـيـهـ عـلـىـ بـنـ أـبـيـ طـالـبـ اـمـامـ الـعـالـمـ باـسـرـهـ وـ الـجـامـعـ لـاـسـرـارـ الـاـنـبـيـاءـ اـجـمـعـينـ وـ صـدـرـ عـالـمـ هـمـ عـبـارـتـ

فـتوـحـاتـ مـكـيـهـ رـاـنـقـلـ فـرـمـودـهـ چـنـانـچـهـ درـ ماـ بـعـدـ اـنـشـاءـ اللـهـ تـعـالـىـ مـیـ دـانـیـ کـهـ بـعـدـ کـلـامـیـ لـطـیـفـ وـ مـتـینـ درـ مـعـارـجـ الـعـلـیـ گـفـتـهـ وـ قـدـ

صـرـحـ الشـیـخـ الـاـکـبـرـ مـحـیـیـ الدـینـ بـنـ الـعـربـیـ قـدـسـ سـرـهـ بـعـضـ هـذـاـ التـحـقـیـقـ فـرـأـیـتـ اـذـکـرـ کـلـامـهـ اـسـتـشـهـادـاـ قـالـ الشـیـخـ فـیـ الـبـابـ السـادـسـ

مـنـ فـتوـحـاتـ الـمـکـیـهـ اـنـ اللـهـ تـبـارـکـ وـ تـعـالـیـ لـمـ اـرـادـ بـدـءـ ظـهـورـ الـعـالـمـ

على حدّ ما سبق في علمه انفصل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التزية إلى الحقيقة الكلية فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجصّ ليفتح فيه من الاشكال والصور ما شاء وهذا اول موجود في العالم ثم انه تعالى تحلى بنوره إلى ذلك الهباء والعالم كلّه فيه بالقوّة فقبل منه كلّ شيء في ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يستند ضوءه وقبوله ولم يكن احد اقرب قبولاً إليه من حقيقة محمد صلّى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولاً من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلّى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم وأول موجود قال الشيخ محبي الدين وكان اقرب الناس إليه في ذلك الهباء على بن أبي طالب امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في اليقان والجواهر نقل عن الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعاً معيناً في كشف كل فضيلة و منقبة ماضية و آتية ان شاء الله فأنه اجل منقبة و الله اعلم و دلالت اين بيان انيق و تنميق رشيق براثبات و تحقيق مطلوب حقيق بالاذعان و التصديق بعذن و وجه ظاهرست اول آنکه از ان ظاهرست که چون جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم اقرب خلق از روی قبول در حقیقت هبا که مراد از ان عالم نور الهیست بوده سید تمام عالم و اول ظاهر فی الوجود گردید و تمام عالم بطفیل آن حضرت و از تجلی نور آن جناب موجود گردید پس چون خلقت جناب امیر المؤمنین عليه السلام

هم حسب مدلول قطعی حدیث نور با خلقت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مقارن بوده و نور علوی با نور نبوی اتحاد تمام داشته باشد جناب امیر المؤمنین علیہ السلام هم سید تمام عالم بعد سرور عالم باشد و تمام عالم طفیلی جناب رسالت مآب و آن حضرت خواهد بود پس تقدم احدي از اکابر انبیا و مرسلین سوای حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین و تقدم کسی از ملائکه و اوصیاء مقربین و اولیاء و صلحای معظّمین هم هیچ متدينی فطین و صاحب عقل رزین و فهم متین تجویز خواهد کرد تا بتقدم ثلاثة معلومه بر آن حضرت چه رسد و هرگز کسی که عقلش بالس و اختلاط مؤف و قلبش بحبت باطل مشغوف نباشد تجویز نخواهد کرد که کسی که سید عالم بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یاشد بر آن نفس نفیس کسی از اجله

و اعظم و اکابر و افاحم هم حاکم گردد و رئیس چه جا زمره خسیس و ارباب اضلال و تلبیس و اصحاب ازلال و تدلیس فالحمد لله علی خمود زعزع المدعیین فلا یسمع لها خسیس ولا یصغی إليها الا من حب اقتفاء ابليس فی قلبه رسیس و عشق الجبر و الغدر له سمیر و انیس دوم آنکه محبی الدین عربی عمدۃ الحذاق که محامد عالیه او شهره آفاقست بالجای قادر علی الاطلاق افاده صریح فرموده که اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و سلم یعنی در عالم هبا و نور جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده پس بحمد الله و حسن توفیقه صحّت و قطعیت و حتمیت و جزمیت حدیث نور از کلام این مقتداً ارباب کشف و عرفان و شعور بكمال وضوح و ظهور ثابت گردید و پر ظاهرست که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب ناس در عالم هبا و نور بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم باشد سیادت تمام عالم برای آن حضرت نیز بعد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۹۵

جناب سرور مرسلین صلی اللہ علیه و آله اجمعین ثابت و متحقق باشد که حسب افاده خود ابن عربی سیادت عالم برای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم بسبب اقربیت در عالم هبا ثابت شده و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب ناس بسوی آن جناب درین عالم باشد بالبداهه سیادت عالم برای آن حضرت نیز بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم ثابت باشد بلا ارتیاب و احتجاج و هذا ظاهر واضح عند ارباب الفهم و اصحاب توخي الصواب و لا یجحده الا من هو اوقع الاوشاب و اجلع الاقباب سوم آنکه ابن العربی رئیس اهل العرفان و الشهود و الكشف بسبب مزید انصاف و اذعان و برائت و انحياز از عسف اکتفا و اقتصار بر اثبات اقربیت سرور اهل بیت اخیار با رسول مختار صلی اللہ علیه و الله الاطهار نکرده تصریح صریح باآنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امام عالم بالتمامست پس این نص صریحست بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امام جمیع عالم بوده و هر گاه آن حضرت امام تمام عالم بعد سرور انام علیه و الله آلاف التھیۃ و السیام باشد در ثبوت امامت بلا فصل و قطع و فصل خرافات اهل هزل کدام مقام ارتیاب و اشتباه است و بنابر این افاده سراسر اجاده جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد سرور کائنات صلی اللہ علیه و آله و سلم امام جمیع انبیا و مرسلین و رئیس کل اولیاء صالحین بوده و اگر ثلاثه داخل عالم بودند امامت آن حضرت برای ایشان هم حتما و قطعا بمنطق کلام ابن عربی عمدۃ الاعلام ثابت شد و اگر ایشان را از عالم خارج سازند باین نظر که اعمال عجیب و افعال غریب که از ایشان صادر شده از هیچکس در عالم واقع نشده پس باز هم در ثبوت خلافت بلا فصل برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۵۹۶

و بطلان تقدم این حضرات عالی درجات ربی باقی نمی‌ماند چهارم آنکه ابن عربی اکتفا بر تصریح بامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نکرده این هم افاده نموده که آن حضرت جامع اسرار جمیع انسیاست یعنی آن حضرت جامع جمیع اسرار و علوم و حکم جمیع انبیا و مرسلین و حاوی کل کمالات این زمره مقریین بوده و این افاده متینه و مقاله رزینه برای اثبات افضلیت آن حضرت و نفی تقدم کسانی که افکارشان از ادراک معنای اب و کلاله هم حسیر و کلیل و اذهان عالیه‌شان در معرفت مسائل سهلة مريض و علیل بوده کافی و وافی و مرض عناد و لجاج و داء مرا و اعوجاج را شافی و عافی و العجب کل العجب که مخاطب نبیه بجواب حدیث تشییه بعد رد و نفی آن بادعاء تخصیص محققوں صوفیه کمالات ابن عربی امام الصوفیه المحققین و رئیس العرفاء المقدین جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلامست می‌خواهد و اصلا حیا و شرم و مبالغ و آزم را بدرگاه عالی خود راه نمی‌دهد و نمی‌داند که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام باشد صحّت حدیث تشییه هم بکمال وضوح ظاهر شد و تمویهات و تلمیعات رکیکه خدام او در منع دلالت حدیث تشییه بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام صراحته باطل و هباء منثورا گردید پس ازین افاده متینه ابن عربی صحّت حدیث نور و صحّت حدیث تشییه بلکه صحّت جمیع احادیث افضلیت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و صحّت جمیع احادیث داله بر افضلیت آن حضرت از انبیا علیهم السلام بنهایت ظهور متحقّق

گردید و نیز جمیع تاویلات و مکابرات مخاطب رفیع الدرجات و اسلاف عالی صفات او در منع دلالت این احادیث شریفه بر مدلولات صریحه آن محض نقش بر آب و خدع سراب گردید و لله الحمد على ذلك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٩٧

و ابن العربي را اکابر علمای ثقات و اجله نجایر اثبات بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده‌اند که عقل بمالحظه آن حائر و فهم از ادراک کنه آن قاصر می‌شود عبد الوهاب شعرانی در لواحق الانوار فی طبقات الاخیار می‌فرماید و منهن الشیخ محیی الدین بن العربی بالتعرف کما رایته بخطه فی کتاب نسب الخرقه رضی الله عنہ اجمع المحققون من اهل الله عز و جل على جلالته فی سائر العلوم کما یشهد به کتبه و ما انکر علیه من انکر الالدقة فهم کلامه لا غير فانکروا علی من يطالع کتبه من غير سلوک طریق الیاضة خوفا من حصول شبهه فی معتقده یموت علیها لا یهتدی لتاویلها علی مراد الشیخ و قد ترجمه الشیخ صفی الدین بن أبي المنصور وغيره بالولاية الكبری و الصلاح و العرفان فقال هو الشیخ الامام المحقق راس العلماء العارفین و المقربین صاحب الاشارات الملکوتیة و النفحات القدسیة و الانفاس الروحانیة و الفتح المونق و الكشف المشرق و البصائر الخارجیة و السیرائر الصادقة و المعارف الباهرة و الحقائق الزاهرة له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس و المورد العذب من مناهل الوصول و الطول الاعلى من معارج الدین و القدم الراسخ فی التمکین من احوال النهاية و الباع الطویل فی التصرف فی احكام الولاية و هو احد اركان هذه الطائفه رضی الله عنہ و كذلك ترجمه الشیخ العارف بالله تعالی محبید بن اسعد اليافعی رضی الله عنہ بالعرفان و الولاية و لقبه الشیخ ابو مدين بسلطان العارفین و کلام الرجل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٩٨

دلیل علی مقامه الباطن و الظاهر و مناقبہ مشهوره بین الناس لا سیما بارض الروم فانه ذکر فی بعض کتبه صفة السلطان جد السلطان سلیمان بن عثمان الاول و فتحه القسطنطینیة فی الوقت الفلانی فجاء الامر كما قال و بينه و بين المذکور نحو مائی سنه و قد بنی عليه قبة عظیمه و تکیه شریفه بالشام فیها طعام و خیرات و احتاج الى الحضور عنده لاجل ذلك من کان ینکر علیه من القاصرين بعد ان كانوا یبولون علی قبره رضی الله عنہ و قد اخبرنی اخی الشیخ الصالح الحاج احمد الحلبی انه کان له بیت یشرف علی ضریح الشیخ محیی الدین فجاء شخص من المنکرین بعد صلاة العشاء بنار یريد ان یحرق تابوت الشیخ فخسف به دون القبر تسعة اذرع فغاب فی الارض و انا انظر و فقده اهله من تلك اللیلہ فاخبرتهم بالقصة فجاءوا و حفروا فوجدوا راسه و کلما حفروا نزل و غار فی الارض الى ان عجزوا فردموا علیه التراب و کان رضی الله عنہ اولا یكتب الانشاء لبعض ملوک المغرب ثم تزهد و تعيید و ساح و دخل مصر و الشام و الحجاز و الروم له فی کل بلد دخلها مؤلفات و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام شیخ الاسلام بمصر المحروسة یحط علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی رضی الله عنہ و عرف احوال القوم صار یترجمه بالولاية و العرفان و القطیعه مات رضی الله عنہ سنه ثمان و ستمائه و سبعین فی کلام علی علومه و احواله فی كتابنا المسمی بتنبیه الاغیباء علی قطره من بحر علوم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٥٩٩

الاولیاء فراجعه و الله اعلم و علامه محب الدین بن النجار در ذیل تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته محمد بن علی بن محمد بن عربی ابو عبد الله الطائی من اهل الاندلس ذکر لی انه ولد بمرسیة لیلۃ الاثنين سایع عشر رمضان سنه سیّین و خمسمائه و نشأ بها و انتقل الى اشبيلیة فی سنه ثمان و سبعین فاقام الى سنه ثمان و تسعین ثم دخل بلاد الشرق و طوف بلاد الشام و دخل بلاد الروم و کان قد صحب الصوفیة و ارباب القلوب و سلک طریق الفقر و حجّ وجاور و صنف کتبیا فی علوم القوم و فی اخبار مشايخ المغرب و زهادها و له اشعار حسنة و کلام مليح اجتمعت به بدمشق و کتبت عنہ من شعره و نعم الشیخ هو دخل بغداد و حدث بها بشیء من مصنفاته و کتب عنہ حافظ العصر الشیخ عبد الله الدبیشی و من شعره ما انشدینه لنفسه ایا جاهدا ما بین علم و شهرة ليتصلا ما بین هذین من وصل و من لم ینزل یستنشق السیر لم يكن یرى الفضل للمسک العیق علی الرمل کتب الى الحافظ ضیاء الدین المقدّسی ان

ابن عربى توفى ليلة الجمعة الثانى و العشرين من ربيع الآخر سنة ثمان و ثلاثين و ستمائة و احمد بن عطاء الله اسكندرى در لطائف المتن گفته و اعلم ان بقاء الخضر قد اجمع عليه هذه الطائفه و تواتر عن اولياء كل عصر لقاوه و الاخذ عنه و اشتهر ذلك الى ان بلغ حد التواتر الذى لا يمكن جحده و الحكايات فى ذلك كثيرة الى ان قال بعد نقل حكایتين قال ابن عربى مخبرا عن نفسه كنت انا و صاحب لي بالمغرب الاقصى بساحل

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٠٠

البحر المحيط و هناك مسجد ياوى إليه الابدال فرأيت انا و صاحبى رجلا قد وضع حصيرا فى الهواء على مقدار اربعه اذرع من الارض و صلّى عليها فجنت انا و صاحبى و وقفت تحته و قلت شعرا سغل المحب عن الحبيب بسره فى حب من خلق الهواء و سخره العارفون عقولهم مغفولة عن كل كون ترتضيه مطهّره فهموا لديه مكرمون و عنده اسرارهم محفوظة و محّرره قال فاوجز فى صلاته و قال انما فعلت هذا لهذا المنكر الذى معك و انا ابو العبياس الخضر و لم اكن اعلم انّ صاحبى ينكر كرامات الاولياء فالتفت الى صاحبى و قلت يا فلان أ كنت تنكر كرامات الاولياء قال نعم قلت فما تقول الان فقال ما بعد العيان ما يقال و نيز در لطائف المتن گفته قال الشيخ محى الدين بن عربى دعاانا بعض الفقراء الى دعوه برافق القناديل بمصر فاجتمع بها جماعة من المشايخ فقدم الطعام و عمر الاوعية و هناك وعاء زجاجي جديد قد اتخد البول و لم يستعمل بعد فغرف فيه ربّ المتزل الطعام فالجماعه يأكلون و إذا الوعاء يقول اكرمنى الله باكل هؤلاء السادة مني لا ارضى لنفسى ان اكون بعد ذلك محلا للاذى ثم انكسر نصفين قال ابن عربى فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم فاعدوا القول الذى تقدم قال فقلت قال قولنا غير ذلك قالوا و ما هو قلت قال كذلك قلوبكم قد اكرمتها الله بالایمان فلا ترضوا بعد ذلك ان تكون محلا لنرجاسه المعصيه و حب الدنيا جعلنا الله

^{٦٠١} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و اياك من اولى الفهم عنه و التلقى منه و علامه يافعى در كتاب ارشاد على ما نقل عنه كفته قال شيخ الطريقة و بحر الحقيقة محيى الدّين بن عربى رضى الله عنه كنت انا و صاحب لى فى المغرب الاقصى بساحل البحر المحيط و هناك مسجد ياوى إليه الابدال فرأيت انا و صاحبى رجلا قد وضع حصيرا فى الهواء على مقدار اربعه من الارض و صلى عليه فجئت انا و صاحبى حتى وقفت تحته و قلت شعرى شغل المحب عن الحبيب بسره فى حب من خلق الهواء و سخره العارفون عقولهم مغفولة عن كل كون ترتضيه مظهره فهم لديه مكرمون و عنده اسرارهم محفوظة و محّرره قال فاوجز فى صلاته و قال انما فعلت هذا لاجل المنكر الذى معك و انا ابو العباس الخضر و لم اكن اعلم ان صاحبى ينكر كرامات الاولياء فالتفت و قلت يا فلان اكنت تنكر كرامات الاولياء قال نعم قلت فما تقول الان قال ما بعد العيان ما يقال و قال ايضا دعاانا بعض الفقراء الى دعوه بزقاق القناديل بمصر فاجتمع لها جماعة من المشايخ فقدم الطعام و عمرت الاوعية و هناك وعاء زجاج جديد قد اتخد للبول فلم يستعمل فغرف فيه رب المنزل الطعام و الجماعة يأكلون و إذ الوعاء يقول منذ اكرمنى الله باكل هولاء السادة منى لا ارضى لنفسى ان اكون بعد ذلك محل للاذى ثم انكسر نصفين قال فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٠٢

فاعادوا القول الذى تقدّم قال فقلت قال قولًا غير ذلك قالوا و ما هو قلت قال كذلك قلوبكم قد اكرمها الله تعالى بالإيمان فلا ترضاوا بعد ذلك ان تكون بعد ذلك محل لنجاسة المعصية و حب الدنيا و شيخ كمال الدين ابن الزملكانى در تصنيف خود در باب ملك دينى و شهيد و صديق در فصل ثانى در فضل صدقیقت على ما نقل عنه گفته قال الشيخ محیی الدین ابن العربي البحر الزاخر فى المعرف الالهیة و ذکر من کلامه جملة ثم قال فى آخر الفصل انما نقلت کلامه و کلام من يجري مجراه من اهل الطريق لأنهم اعرف الحقائق هذه المقامات و ابصر بها لدخولهم فيها و تتحققهم بها ذوقا و المخبر عن الشيء ذوقا مخبر عن اليقين فاسأل به خبيرا و کفوی در کتاب اعلام الاخیار می فرماید محمد بن علی بن محمد العربی الحاتمی الطائی الاندلسی قدس سرّه ولد بقریۃ

مرسیة من نواحی اندلس من بلاد المغرب لیلة الاثنين السابع عشر من رمضان من شهور سنّة ستین و خمسماهی و هو قدوة القائلين بوحدة الوجود و الناس في حقه فرقان فان بعض الفقهاء و علماء الظاهر قد طعنوا فيه و اکفروه و بعض الفقهاء و علماء الآخرة و کبراء الصوفیة عظموه و فخموه تفحیما عظیما و مدحوا کلامه مدحا کریما و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما يطول ذکره من الكرامات و صنفوا في مناقبه و الفوا في احواله و مراتبه ذکر الامام الیافعی فی تاریخه ان الشیخ شهاب الدین السهروردی و الشیخ

محیی الدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٠٣

العربی اجتمعا في مجلس واحد فسائل كل منهما عن صاحبه فقال العربی للسهروردی هو رجل مملو من قرنه الى قدمه من السنّة و قال السهروردی هو بحر الحقائق و اذنیقی در مدینة العلوم گفته و من لطائف کتب المحاضرات محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار للشیخ الامام العالم الربانی و البحر الصمدانی و سند السالکین و منفذ الھالکین الشیخ أبي عبد الله محیی الدین محمد بن علی بن محمد العربی الحاتم الطای الاندلسی قدس الله سره العزیز كان جلیل الشأن و له المصنفات الواقرة و المؤلفات الزاخرة و تصانیف لا تحصی و ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لا يقاظ الھم گفته تصانیف محمد بن علی العربی الحاتمی الطای الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی نفعنا الله تعالى به قرأت على شیخنا الامام صفی الدین احمد قدس سره طرفا صالحًا من اول الفتوحات و اطرافا من اوسطه و باب شرح الاسماء الحسنى بتمامه و سمعت عليه باب الوصایا بتمامه و هو آخر الكتاب و الشیخ قدس سره ماسک الاصل بخط الشیخ محیی الدین قدس سره و قرأت عليه اطرافا من موقع النجوم و من کتاب النصائح على نهج الشرع المصطفوى الفاتح و من کتاب انشاء الدوائر و من کتاب عقلة المستوف و غيرها باسانیدها منها المسلسل بالصوفیة إلیه السابق و ملا نظام الدین سهالی والد مولوی عبد العلی که سنته این دیار او را بحر العلوم ملقب می سازند در کتاب صبح صادق شرح منار بعد نقل بعض مکاشفات از

شیخ عبد الرزاق گفته و قال ابن عبد الرزاق ذلك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٠٤

کما وقع لخلیل الله ابراهیم عليه و على نبیئنا و آلہ السلام فقلت ما وقع له عليه السلام فقلت بعض الحاضرين خفیه ما وجه السؤال و انت تعلم فقلت ليظهر نصا ما قصدھ خفیه ثم قلت ما تلک الواقعه فقال ظھور الكبیش فی صورة الولد ثم قال تفصیله فی الفصوص ثم قال الفصوص کتاب فقلت کتاب عظیم الشأن للشیخ العربی و له سلمه الله تعالى وقائع الكشف الديتیه و غيرها لا تعد و لا تحصی بل من تبرک بصحته فی کل حين يجد تلک الواقعه بحیث يضيق عليه نطاق التقریر و التحریر ثم وجدنا اصحابه کثرهم الله تعالى مقامات کشفهم لا تحصی بل وجدنا بعضنا استسعد بصحته ساعه قلیله و توجه هو إلیه فصار فی عین تلک الساعه صاحب کشف و سمع ملکوتی و قال الشیخ وارث النبی العربی صلی الله عليه و سلم الشیخ محیی الدین بن العربی صاحب الفتوحات هم اخذوا العلم عن میت عن میت و نحن اخذنا العلم من حی لا یموت فرب حدیث یحکمون بسقوطه لقصور فی الروای من جهة الضبط او الفسق و هو فی الحقيقة ثابت و رب حدیث یحکمون بصحته لاجتماع الشرائط فی الرواۃ و هو فی الحقيقة ساقط و لا یتطرق مثله الى ما حصلناه لانا اخذنا من حی لا یموت و من طالع کتب الاولیاء کثرهم الله تعالى ایقنا ان الالهام من الله لا من الشیطان و عبد الرسول برزنجی در کتاب اشاعه لشروط الساعه گفته تکملة فی فوائد تتضمنها الاحادیث و دل علیها الكشف الصحيح

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٠٥

لخصتها من کلام امام المحققین محیی الملة و الدین محمد بن العربی الحاتمی الاندلسی قال رحمة الله و رضی عنہ فی الباب السادس و الستین و ثلاثمائة من الفتوحات المکیه ما ملخصه ان لله خلیفة یخرج و قد امتلأت الارض جورا و ظلما فیملاً قسطا و عدلا یقفوا اثر رسول الله صلی الله عليه و سلم لا یخطی له ملک سددہ الخ و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی قدس سره وی قدوة قائلان بوحدت وجودست و بسیاری از فقهاء و علماء ظاهر در وی طعن کردماند و اندکی

از فقهاء و جماعته اند فخموه تفحيمها عظيماً و مدواه كلامه مدحاً كريماً و صفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما يطول ذكره من الکرامات هكذا ذكره الامام اليافعى رحمة الله في تاريخه ويرأ اشعار لطيف و غريبست و اخبارنا در عجيب و مصنفات بسيار دارد يكى از کبار مشايخ بغداد در مناقب وی كتابی جمع کرده است و در آنجا آورده که مصنفات حضرت شیخ قدس سره از پانصد زیاده است و حضرت شیخ بالتماس بعضی از اصحاب رساله در فهرست مصنفات خود نوشته است و در آنجا زيادت از دویست و پنجاه کتاب را نام برده بيشتر در تصوف و بعضی در غير آن و در خطبه ان رساله فرموده که قصد من از تصنیف این کتب نه چون سائر مصنفات تصنیف و تالیف بود بلکه سبب بعضی تصنیفات آن بود که بر من از حق سبحانه و تعالى امری وارد می شد که نزدیک بود که مرا بسوزد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۰۶

خود را به بيان بعضی از ان مشغول می ساختم و سبب بعضی دیگر آنکه در خواب یا در مکاشفه از جانب حق سبحانه و تعالى با آن مامور می شدم و در تاريخ امام یافعی رحمة الله تعالى مذکورست که گفته اند که ویرا با شیخ شهاب الدين سهروردی قدس سره اتفاق ملاقات و اجتماع افتاده است و هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده است و آنگاه از یکدیگر مفارقた کرده اند بی آنکه در میان ایشان کلامی واقع شود بعد از ان ویرا از حال شیخ شهاب الدين پرسیدند گفته است هو رجل مملو من فرقه الى قدمه من السنہ و شیخ شهاب الدين را از حال وی پرسیدند گفته هو بحر الحقائق و نسبت خرقه وی در تصوف یک واسطه بشیخ محی الدين عبد القادر گیلانی قدس سره می رسد و نسبت دیگر وی در خرقه بحضور علیه السلام می رسد یک واسطه قال رضی الله عنہ لیست هذه الخرقة المعروفة من ید أبي الحسن علی بن عبد الله بن جامع بیستانه بالمعلی خارج الموصل سنۃ احدی و سنتماه و لبسها ابن جامع من ید الخضر علیه السلام و فی الموضع الذی ایاها ألبسنيها ابن جامع علی تلك الصورة من غير زيادة و نقصان و نسبت دیگر وی بحضور علیه السلام می رسد بیواسطه قال رضی الله عنہ صحبت انا الخضر علیه السلام و تادبت به و اخذت عنه فی وصیة او صانیها شفاهها التسلیم لمقامات الشیوخ و غير ذلك و رأیت منه ثلاثة اشیاء من خرق العوائد رأیته یمشی علی البحر و طئ الارض و رایته یصلی فی الهواء و اعظم اسباب طعن طاعنان در وی کتاب فصوص الحكمت و همانا که منشأ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۰۷

طعن طاعنان یا تقليد و تعصی بست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی و حقایقی که در مصنفات خود درج کرده است و آن مقدار حقائق و معارف که در مصنفات وی بتخصیص در فصوص و فتوحات اندراج یافته است در هیچ کتابی یافت نمی شود و از هیچ کس از این طائفه ظاهر نشده است و این فقیر از خدمت خواجه برهان الدين ابو نصر پارسا قدس سره استماع دارد که می گفت که والد ما می فرمود که فصوص جانست و فتوحات دل و هر کجا که والد بزرگوار ایشان در کتاب فصل الخطاب قال بعض کبراء العارفين گفته است مراد با آن حضرت شیخست قدس سره روی الشیخ مؤید الدين الجندي فی شرحه لفصوص الحكم عن شیخه الشیخ صدر الدین القوینوی قدس سره انه روی عن الشیخ رضی الله عنہ انه قال لما وصلت الى بحر الزروم من بلاد اندلس عزمت علی نفسی ان لا اركب البحر الا بعد ان اشهد تفاصیل احوالی الظاهره و الباطنه الوجودیه مما قدّره الله سبحانه و تعالی علی ولی و منی الى آخر عمری فتوجهت الى الله سبحانه و تعالی بحضور تمام و شهود عام و مراقبه كامله فاشهدنی الله سبحانه جميع احوالی مما یجري ظاهرا و باطننا الى آخر عمری حتى صحبه ایک اسحاق بن محمد و صحبتک و احوالک و علومک و اذواقک و مقاماتک و تجلیاتک و مکاشفاتک و جميع حظوظک من الله سبحانه و تعالی ثم رکبت البحر علی بصیره و یقین و کان ما کان و یکون من غير اخلال و اختلال الى آخر ما فی النفحات و مخاطب کثیر المراء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۰۸

گویا در رساله خود در تحقیق رؤیا می فرماید ثم ان الاشراقین ذهبا الى ان من مواطن النفس عالم هو بزرخ بین عالم الاجسام و

عالم المجرّدات و سموه الأقليم الثامن و المثل المعلقة و عالم الاشباح الى ان قال و الصّوفية قاطبة مجمعون على اثبات هذا العالم قال الشيخ الاكبر في الباب الثامن من الفتوحات في كلام له و خلق الله في جملة عوالمها عالما على صورنا إذا ابصرها العارف يشاهد فيها نفسه وقد اشار الى ذلك عبد الله بن عباس رضي الله عنه فيما روى عنه من حديث الكعبة و أنها بيت واحد من اربعة عشر بيتا و ان في كل ارض من الارضين السبع خلقا مثلا حتى ان فيهم ابن عباس مثلثا و صدقت هذه الرواية عند اصحاب الكشف و كل ما فيها حي ناطق و هي باقية لا تفنى و لا تتبدل و إذا دخلها العارفون فانما يدخلون بارواحهم لا باجسامهم فيتركون كلهم في هذه الارض الدنيا يتجردون عنها ثم قال المخاطب بعد فاصلة يسيرة قال الكاشي في شرح الفصوص عالم المثال باصطلاح الحكماء عالم النقوس المنطبقه و هو في الحقيقة خيال العلم انتهي فالصّوفية وافقوا الشرعية في اثبات هذا العالم بل عالم آخر خلافا لل拉斯راقيه و غيرهم ممن مر ذكره قال الشيخ الابكر في الباب الحادي و العشرين بعد ثلاثة باب من كتاب الفتوحات ما حاصله ان البرزخ الذي ينتقل إليه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غير البرزخ الذي من الاجسام و الارواح فالاول يسمى غيبا محلا و الثاني امكانيا و الذين

^{٦٠٩} عقائد الانوار في امامية الإمام الاطهار، ج ١٧، ص:

يشاهدون الغيب الامكاني و يخبرون عن حوادثه كثيرون بخلاف الغيب المحال فان مكافحته اقل قليل اذين عبارت ظاهرست كه مخاطب افخر بشيخ اكبر ملقب مي نماید و استناد و احتجاج بافادات و تحقيقات او مي فرماید و مولوی سلامه الله در معراج که الآراء گفته قال قطب الموحیدین محیي الحق و الملئه و الدین مولانا الشیخ الاکبر محمد بن العربی قدس الله سرّه و افاض علينا فتوحه ان ابراهیم عليه السلام قال لابنه انى ارى فى النمام انى اذبحك و المنام حفرة الخيال فلم يعبرها الخ و مولوی صدیق حسن خان در کتاب الجنّة فى الاسوء الحسنة بالسنة در ذكر مجتهدین گفته و منهم الشیخ الاکبر ابن العربی فانه لم يقلد احدا الا النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم وقد ذكر فى الفتوحات المذاهب الاربعه و غيرها و اختار منها ما افضى إليه اجتهاده من غير مبالغة بزید و عمر و اکابر العلماء اعتقادوا ولايته و الولي الكامل لا يكون مقلدا

وجه بیست و هفتم: استدلال بذکر شعرانی عبارت «امیر المؤمنین اقرب بر رسول الله در عالم هباء»

وجه بست و هفتم آنکه علامه لا-ثانی عبد الوهاب شعرانی که از مشایخ اجازه مخاطب حقانی و والد ماجد آن سالک مسالک عرفانیست عبارت فتوحات در کتاب یواقیت و جواهر وارد فرموده چنانچه از تصریح صدر عالم دانستی و این عبد قاصر عبارت یواقیت و جواهر را مع عبارت سابق و لا-حق که از ان سیاق نقل او و تصدیق و تحقیق او این عبارت را و ایقان و اذعان و اعتقاد و ایمان باش بوضوح تمام ظاهر شود وارد می نماییم پس بدآنکه در یواقیت و جواهر گفته فان قلت فما معنی قولهم آنے صلی اللہ علیه و سلم اوّل خلق اللہ

^{٦١٠} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

هل المراد به خلق مخصوص او المراد به الخلق على الاطلاق فالجواب كما قاله الشيخ في الباب السادس ان المراد به خلق مخصوص و ذلك ان اول ما خلق الله الهباء و اول ما ظهر فيه حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم قبل سائر الحقائق و ايضاح ذلك ان الله تبارك و تعالى لما أراد بدأ ظهور العالم على حد ما سبق في علمه ان فعل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء و هو بمنزلة طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال والصور ما شاء و هذا هو اول موجود في العالم ثم انه تعالى تجلّى بنوره الى ذلك الهباء و العالم كله فيه بالقوة فقبل منه كل شيء في ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور السيراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد ضوئه و قبوته و لم يكن احد اقرب إليه من حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولاً من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم و اول موجود و قال الشيخ محبي

الدین و كان اقرب الناس إليه في ذلك الهباء على بن أبي طالب الجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى و بعد چند سطر گفته فعلم كما قاله الشيخ محى الدين في الفتوحات ان مستمد جميع الانبياء و المرسلين من روح محمد صلى الله عليه و سلم إذ هو قطب الاقطاب كما سياتى بسطه فى مبحث كونه خاتم النبيين فهو ممد لجميع الناس اولا و آخرا فهو ممد كل نبى و ولی سابق على ظهوره حال كونه في الغيب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۱

و ممد ايضا لكل ولی لاحق به فيوصله بذلك الامداد الى مرتبة كماله في حال كونه موجودا في عالم الشهادة و في حال كونه منتقلأ الى الغيب الذي هو البرزخ و الدار الآخرة فان انوار رسالته صلى الله عليه و سلم غير منقطعة عن العالم من المتقدمين و المتأخرین و هر چند در نسخ حاضره يواقيت لفظ امام العالم قبل لفظ الجامع لاسرار الانبياء اجمعين یافت نشده لكن دانستی که صدر عالم آن را حواله ییواقيت فرموده پس اسقاط آن از نسخ حاضره از جور ارباب زیغ و عصیت خاسره است و قطع نظر از ان قدری که در نسخ حاضره یافت شد برای تبکیت و افحام الد الخصم بعنایت مفضال منعما کافیست چه از ان ظاهرست که جناب امیر المؤمنین عليه السلام اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در عالم نور بوده و نیز آن حضرت جامع اسرار جميع انبیا علیهم السلام است و این هر دو امر برای اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام و ابطال تقدم و تحکم اغیار بر آن حضرت را وافی و ظاهرست که شعرانی این عبارت در جواب سؤال مقدر فرموده و ان دلالت صریحه دارد بر آنکه شعرانی این عبارت را تصدیق می کند و اذعان و ایقان باع بسبب مزید انصاف و عرفان دارد و هر گز کلامی و بحثی در ان بیان نمی آرد و شعرانی بر محض ایراد آن بجواب سؤال مقدر اکتفا نکرده برای اظهار نهایت تسليم و تصدیق و اقصای اثبات و تحقیق ارشاد کرده فعلم كما قاله الشیخ الخ و ازین تفریع منیع صراحة ظاهرست که مدلول افاده ابن العربي آنست که استمداد جميع انبیاء و مرسلین از روح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۲

جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلمست که آن حضرت قطب الاقطابست پس آن حضرت ممد جميع ناسیت اولا و آخرا پس آن حضرت ممد هر نبی و ولی سابق و لاحقست و انوار رسالت آن حضرت از متقدمین و متأخرین عالم منقطع نیست و چون حسب دلالت قطعیه حدیث نور نور جناب امیر المؤمنین عليه السلام با نور جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم متحد بود و انفضال و انحیاز و انقسام و انفراد تا زمان أبی طالب نداشته قطعا و حتما ثابت شد که استمداد جميع انبیا و مرسلین از روح مبارک آن حضرت هم بوده و آن جناب هم مثل جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم ممد جميع اولین و آخرین و ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق بوده و انوار وصایت و ولایت آن حضرت از متقدمین و متأخرین عالم منقطع نیست و قطع نظر از حدیث نور هر گاه اقربیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام در عالم نور از عبارت ابن العربي که شعرانی اهتمام بلیغ در اثبات و تحقیق و تصدیق آن دارد ثابت و محقق شد همین قدر کفایت می کند برای ثبوت این مراتب رفیعه و مناصب منیعه برای جناب امیر المؤمنین عليه السلام چه هر گاه اقربیت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در عالم نور مثبت این فضائل جلیله برای جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم گردید لا بد اقربیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم مثبت این فضائل جمیله برای آن حضرت هم بعد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم خواهد بود و نیز ظاهرست که جامع بودن جناب امیر المؤمنین عليه السلام اسرار جميع انبیا را که شعرانی درین عبارت مصدقه خود نقل کرده برای اثبات و افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام و ابطال تقدم متغلبین عالی مقام کافیست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۳

که عقل هیچ عاقلى قبول نمی کند که با وجود کسی که جامع اسرار جميع انبیاء و مرسلین و حاوی تمام علوم و حکم و مخدوم جبرئیل امین باشد با آن نفس نفیس متین و جوهر فرو ثمین تابع و محاکوم و مطیع کسانی باشد که در مسائل سهله عاجز و حیران و

در ادراک احکام واضحه پریشان و سرگردان بودند و دریوزه گری و استمداد از فلان و بهمان شیوه و دیدن ایشان بوده و خود رجوع با نحضرت در مشکلات و تمسک بدزیل لطف و عنایت آن جناب در معضلات می کردند و باید دانست که شعرانی بعد نقل عبارت فتوحات و قبل قول خود فعلم کما قاله الشیخ یک حرکت مذبوحی اغاز نهاده یعنی معاذ الله برای تنقیص فضل جناب امیر المؤمنین عليه السلام و اظهار عدم اختصاص آن حضرت بفضیلت جامعیت اسرار جمیع انبیا علیهم السلام این خرافت بر زبان آورده و قول الشیخ فی علی رضی الله عنه جامع لاسرار الانبیاء قد نقل ایضا عن الخضر علیه السلام فی حق الشیخ ابی مدین التلمسانی فقال فیه حین سئل عنه جامع اسرار المرسلین لا اعلم احدا فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین منه و نیز ظاهرست که اگر صدور این قول از حضرت خضر علیه السلام در حق تلمسانی مقبول هم شود قدحی در ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی کند زیرا که غرض اثبات افضلیت آن حضرت از ثلاثة است و چون عدم جامعیت ثلاثة اسرار جمیع انبیا را از احکام باطله معتله و فتاوی فاسدہ مختله و درماندگی و تحریر و تربید و تغیر ایشان قطعا و حتما ظاهرست لهذا جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام است حسب افاده ابن العربي که شعرانی تصدیق ان بوجوه عدیده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۴

ظاهر می کند افضل از ثلاثة باشد قطعا و حتما و اگر تلمسانی هم بفرض غیر واقع جامع اسرار مرسلین باشد غایتش این ست که از ثلاثة افضل خواهد بود و آن ضرری با فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ثلاثة نمی رساند بلکه انحطاط رتبه ثلاثة باقصای مراتب می رساند که ثلاثة جانی بمرتبه تلمسانی نرسیده اند که تلمسانی جامع اسرار مرسلین ریانی بوده و ایشان مبتلای عجز و سرگردانی و حاکم و مفتی بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی و نیز ظاهرست که تصدیق این نقل غرابت نشان در حق شیخ تلمسان بر اهل حق و ایقان لازم نیست و شعرانی آن را بلا سند نقل کرده و نقل بی سند حسب افاده خود مخاطب شتر ییمهارت پس هرگز معارضه افاده ابن العربي در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی کند و هرگز اثبات مساوات تلمسانی با وصی رسول یزدانی درین صفت محکمة المبانی فخیمه المعانی نمی نماید با آنکه فقره لا اعلم احدا فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین منه دلالت دارد بر آنکه مراد اثبات جامعیت بحسب اهل عصر تلمسانیست نه اثبات جامعیت مطلقه و در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامعیت جمیع اسرار انبیا علی الاطلاق بلا قید عصر مخصوص ثابتست بلکه بقینه اقربیت آن حضرت در عالم هبا ظاهرست حتما و جزما که جامعیت اسرار جمیع انبیا برای آن حضرت قبل خلق انبیا علیهم السلام حاصل بود فاین هذا من ذاک و این السمک من السیماک و ابن التلمسانی من وصی النبی المخصوص بخطاب لولاك فالله الموفق للتمیز والادراک و هو المنقد من موجبات الردی و الھلاک بالجمله قطعا و حتما علامه شعرانی اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نموده تکذیب و تخجل متعصیین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۵

در ابطال حدیث نور بابل وجوه فرموده و هم جامعیت آن حضرت برای اسرار جمیع انبیا علیهم السلام محقق نموده افضلیت آن حضرت را کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار ساخته و این هر دو امر برای قمع و قلع و دفع و رفع مجازفات مخاطب و کابلی و من ماثلهم من المعزولین عن السمع کافی و وافیست و لله الحمد على ذلك و فضائل زاهره معجبه و محسن فاخره مطربه و محمد باهره رائقه و مناقب جمه شارقه علامه شعرانی بر متبعین ظاهر و واضحت عبد الله بن حجازی الشهیر بالشرقاوی در کتاب تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که آن را در سنه ۱۲۲۱ احدی و عشرين بعد المائتين و الالف تصنیف کرده و نسخه آن در حرم مدینه منوره فقیر دیدم و تراجم عدیده از ان برچیدم گفته الشیخ الامام العامل الفقیه العارف بالله تعالی و الدال علیه عبد الوهاب الشعرانی بن احمد بن علی بن احمد بن محمد المتهی نسبه الى محمد بن الحنفیه رضی الله عنه کان ااما فی العلوم الشرعیه و غيرها اخذ العلوم عن مشایخ عصره كالشیخ السیوطی و شیخ الاسلام زکریا الانصاری و غيرهما من علماء الظاهر و اخذ عن الشیخ محمد

الشناوى والشيخ على الخواص وغيرهما من علماء الباطن وسلك طريق التصوف بعد تضليله من العلوم الشرعية والانتهاء ولد بيلادة ساقية أبي شعرة من اعمال المโนفة ودخل مصر سنة احدى عشرة وتسعمائة وله من العمر اثنتا عشرة سنة وقام بجامع أبي العباس الغمرى وشرع فى تحصيل العلم والاجتماع بالعلماء والصلحاء فاجتمع على نيف و مائة شيخ من اكابر العلماء والعارفين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۶

بمصر وقراءها وله مصنفات كثيرة نحو سبعين تصنيفا ومناقبه شهيرة وكراماته ظاهرة توفى رضى الله عنه يوم الاثنين من شهر جمادى الاولى سنة ثلث وسبعين وتسعمائة و محمد بن عبد الباقى در صدر شرح مواهب بعد كلامى گفته هذا وجامعه الحقير الفانى محمد بن عبد الباقى الزرقانى قد اخذ الكتاب رواية و دراية عن علامة الدنيا الاخذ من بحار التحقيق بالغايتين القضوى والدنيا الاصولى النحوى النظار الفقيه النحرير الجهيد الفهامة النبوى الشيخ على الشمر يسمى شيخ الاسلام فسح الله له و ادام به نفع الانام وكم بحمد الله اصغى لى و سمع ما اقول وكتب انقالى و حتى على احضار ما اراه من النقول إذا رأى ملائى ولم ازل عنده من نعم الله بال محل الارفع العالى والله يعلم انى لم اقل ذلك للفخر و اى فخر لمن لا يعلم ما حاله فى القبر بل امثالا للامر بالتحدى بالنعمة كشف الله عنا كل غمة بحق روایته له عن شيخ الاسلام احمد بن خليل السبکى إجازة عن السيد يوسف الارميونى عن المؤلف وعن البرهان ابراهيم اللقانى عن العارفين المحمد بن البنوفرى و ابن الترجمان عن العارف الشعراوى عن مؤلفها و ابو مهدى عيسى بن محمد الشعالي المالكى در مقاليد الاسانيد گفته و صحبت المذكور اول الترجمة و هو الشيخ على بن محمد بن عبد الرحمن الاجهورى وعادت على بركة صحبته و هو صحب القاضى بدر الدين محمد بن يحيى بن عمر القرافى آخر قضاة العدل بمصر و الشيخ العارف بالله تعالى الواقع المتتكلم على القلوب ابا عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۷

محمد بن ترجمان الحنفى و هما صحب الولى العارف بالله صاحب التصانيف السائرة ابا محمد عبد الوهاب الشعراوى و هو صحب شيخ الاسلام ابا يحيى بدر الدين زكريما بن محمد الانصارى و هو صحب الشيخ الامام الحافظ المقرى ابا نعيم زين الدين رضوان بن محمد العقبى و هو شيخ الاسلام واستاد القراء شمس الدين ابا الخير محمد بن محمد بن الجزرى و هو صحب الشيخ الامام الورع صلاح الدين ابا عبد الله محمد بن احمد بن ابراهيم بن ابي عمر بن قدامة المقدسى الحنبلى الخ و نور الدين حلبي در انسان العيون گفته قال الشيخ عبد الوهاب الشعراوى رضى الله تعالى عنه و من فوائد الرهبان انهم لا يدخلون قوت الغد ولا يكتزون فضة و لا ذهبا قال و رأيت شخصا قال لراهب انظر الى هذا الدينار هو من ضرب اى الملوک فلم يرض وقال النظر الى الدنيا منهى عنه عندنا قال و رأيت الرهبان مرء وهم يسحبون شخصا ويخرجونه من الكنيسة و يقولون له اتلفت علينا الرهبان فسألت عن ذلك فقالوا رأوا على عاتقه نصفا مربوطا فقلت لهم ربط الدرهم مذموم فقالوا عندنا و عند نيكم هذا كلامه و تاج الدين دهان در كفاية المتطلع گفته طبقات الصوفية للعالم الربانى سيدى الشيخ عبد الوهاب بن على الشعراوى اخبر بها يعني الشيخ حسن العجمى عن جماعة منهم الشيخ محمد بن علاء الدين البابل عن الشيخ احمد بن جميل الكلبى عن مؤلفها العارف بالله تعالى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۸

والدال عليه سيدى الشيخ عبد الوهاب بن على الشعراوى فذكرها وشيخ احمد قشاشى در سلط مجید گفته اخبرنى شيخنا ابو المواتب احمد بن على قدس سره عن والده سيدى على عن الامام عبد الوهاب الشعراوى عن الحافظ جلال الدين السيوطى رحمه الله انه قال فى جزية النادرىات بعد تمهيد الخ وشيخ احمد كمشخانوى الحالدى در جامع الاصول گفته قال العارف عبد الوهاب الشعراوى فى المدارج اعلم ايها الطالب المريد من لم يعلم اباه و اجداده فى الطريق فهو اعمى و ربما انتسب الى غير ابيه فيدخل فى قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله من انتسب الى غير ابيه

وقال سيدى عمر بن الفارض نسب اقرب فى شرع الهوى بيننا من نسب من ابوى و ذلك لأن الروح الصق بك من حقيقتك فابو

الروح يليك و ابو الجسم بعده فكان بذلك احق ان تنسب إليه دون أبي الجسم وقد درج السلف الصالح كلهم على تعليم المربيين آداب آبائهم و معرفة انسابهم و اجمعوا كلهم على انّ من لم يصح له نسب القوم فهو لقيط في الطريق لا اب له ولا يجوز له التصدّر و الجلوس لارشاد المربيين الا بعد اخذه آداب الطريق من شيخ كامل مجتمع على جلالته و خبرته بالطريق ثم يؤذن له صريحاً بان يرشد و يلقن و يلبس الخرقة على شروط ما كان عليه السلف رضى الله عنهم اجمعين و محمد عابد بن احمد على السندي در حصر الشارد گفته و اما كتاب اليقظة و الجوهر في عقيدة الاكابر للشيخ عبد الوهاب الشعراوي فارويه عن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۱۹

عمي الشيخ محمد حسين بن مراد الانصارى عن ابيه عن الشيخ محمد الهاشم بن عبد الغفور السندي عن الشيخ عبد القادر الصديقى عن الشيخ حسن العجمى عن الشيخ احمد القشاشى عن الشيخ احمد الشناوى عن مؤلفه و نيز در حصر الشارد گفته و اما تنبية المغثرين للشيخ عبد الوهاب الشعراوى فارويه عن عمى الشيخ محمد حسين الانصارى عن الشيخ أبي الحسن بن محمد صادق السندي عن الشيخ محمد حيات السندي عن الشيخ عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ محمد بن علاء الدين البابلى انا محمد حجازى الواعظ عن مؤلفه الشيخ عبد الوهاب الشعراوى و ارويه عن امام المحققين السيد عبد الرحمن بن سليمان ابقاء الله تعالى عن الشيخ امر الله المزجاجى عن محمد بن احمد عقبة عن الشيخ ابراهيم بن حسن الكردى عن الشيخ احمد القشاشى عن احمد الشناوى عن ابيه الشيخ على الشناوى عن الشيخ عبد الوهاب الشعراوى و نيز در حصر الشارد گفته مسلسل آخر كذلك ارويه عن الشيخ محمد حسين بن محمد مراد الانصارى السندي الصوفى قال اخبرنى والدى الشيخ محمد مراد بن يعقوب الصوفى قال انا الشيخ محمد هاشم السندي الصوفى انا الشيخ عبد القادر مفتى مكانة الصديقى الصوفى انا الشيخ محمد القشاشى الصوفى عن أبي المواهب احمد بن على الشناوى الصوفى عن والده نور الدين على بن عبد القدس الصوفى عن الشيخ عبد الوهاب الشعراوى و نيز

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۲۰

در حصر الشارد گفته و الشيخ احمد القشاشى قال و البسى ايضاً العارف بالله تعالى ابو المواهب احمد بن على الشناوى قال البسى الشيخ عبد القدس قال البسى الشيخ عبد الوهاب الشعراوى قال البسى جلال الدين ابو عبد الرحمن السيوطي قال البسى الشيخ كمال الدين محمد بن محمد المعروف بابن الامام بالكمالية قال البسى الشمس محمد بن محمد الجزرى قال البسى الزين عمر بن الحسين المراغى قال البسى الفراء احمد بن ابراهيم الفاروقى قال البسى الامام محيى الدين محمد بن على بن العربي قال البسى جمال الدين يونس بن يحيى بن أبي البركات الهاشمى العباس قال البسى شيخ الوقت القطب عبد القادر الجيلاني بسنده المتقدم و محمد معين بن محمد امين در دراسات الليب گفته قال امام الحنفية بل قطب الصوفية الواصل الى عين الشريعة التي يعترف منها الأئمة المجتهدون الامام الشعراوى في الميزان فان قلت فما اصنع بالاحاديث التي صحت بعد موت امامي و لم يأخذ بها قلت فالجواب ينبغي لك ان تعمل بها فان امامك لو ظفر بها و صحت عنده لربما كان امرك بها فان الأئمة اسرى كلهم في يد الشريعة و من فعل ذلك فقد حاز الخبر بكلتى يديه الخ و شاه ولی الله در رساله انتبه في سلاسل اولیاء الله در بيان ارتباط خود بسلسله قادریه گفته و این فقیر را ارتباط از جهت خرقه با شیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الكردی واقع است و قد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۲۱

و قد لبسها من ابيه و قد لبسها ابوه من يد شیخه الامام احمد القشاشى و له في الخرقه القادرية طرق منها انه لبسها من يد شیخه الشیخ حمد الشناوى بلباسه لها من يد ابيه عبد القدس بلباسه لها من يد شیخ عبد الوهاب الشعراوى بلباسه لها من يد الحافظ جلال الدين السيوطي في روضه مصر بلباسه لها من يد شیخ كمال الدين محمد المعروف بابن الكمالية تجاه الكعبه المشرفة بلباسه لها من شمس الدين محمد بن محمد الجزرى الخ و نيز ولی الله در رساله مسلسلات گفته حدیث المصالحة من مسند الجن رونیاه من طریقین صافحت ابا ظاهر صافح الشیخ احمد القشاشی صافح احمد الشناوى صافح ابا علی بن عبد القدس صافح الشیخ عبد الوهاب

الشعراوي قال في كتاب لطائف المن صافحة الشيخ ابراهيم القيراني صافح الشريف المناوي بمكأة و هو صافح بعض الجن الذين صافحهم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشعراوي فيبني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة رجال و خود مخاطب در رساله اصول حديث گفته آخرا حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفته اند و بیشتر استفاده ایشان از جانب شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره بود که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة الله عليه و على اسلافه و مشایخه و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۲۲

بصوفيان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو آنّه اخذ عن ایه الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ايضاً عن الشیخ محمد بن الحسن البکری و ايضاً عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ايضاً عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هؤلاء كلهم من اجلة المشایخ العارفین بالله و الشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری و الشیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله أبي الحسن البکری فهو عن الشیخ زین الدین زکریا و كذلك الشیخ محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و امّا الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدين السیوطی و اکابر علمای اهل سنت از حنفیه و شافعیه و حنبلیه که از معاصرین شعرانی بودند نهایت مدح و اطرا و کمال ستایش و ثنا کتاب یواقت و جواهر را یاد نموده‌اند شهاب الدین حنفی تصریح نموده که من خلقی کثیر را از اهل طریق دیدم لیکن هیچکس گرد معانی این مولف نگردیده و بر هر مسلم حسن اعتقاد و ترك تعصب واجبست و شهاب الدين رملی الشافعی گفته که این کتابیست که فضیلت آن را انکار نتوان کرد و هیچکس اختلاف نمی‌کند در این که مثل آن تصنیف نشده و شهاب الدين عمره شافعی بعد مدح این کتاب گفته که من گمان نداشتم که درین زمانه مثل این تالیف عظیم الشأن ظهور و بروز خواهد گرفت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۲۳

خدای تعالی مصطفیش را جزای خیر از ملت حضرت خیر الانام دهد و ما را ببرکات او منتفع گرداند و در زمره او محشور سازد و شیخ الاسلام فتوحی حنبلی گفته که در معانی این کتاب قدرح نمی‌کند مگر دشمن مرتاب یا جاحد کذاب و شیخ محمد برهمنوشی حنفی هم مبالغه و اغراق در مدح این کتاب بعیارت بلیغه نموده و شیخ محمد کوفی اشعار لطیف در نهایت مدح آن گفته و جواهر زواهر بمثقب بیان سفته حالا عبارات این علما که جلالت قدرشان بر ناظر لواقع الانوار مخفی نیست باید شنید در آخر کتاب یواقت در نسخه عتیقه مذکورست یقول مؤلفه عفا الله عنه قد کتب على مسودة هذا الكتاب جماعة من مشایخ الاسلام بمصر و اجازوه و مدحوه و من جملة ما کتبه الشیخ شهاب الدین بن الشلبی و الحنفی فی مدح مؤلفه قد اجتمعنا على خلق کثیر من اهل الطريق فلم یر احداً منهم حام حول معانی هذا المؤلف و انه یجب على کل مسلم حسن الاعتقاد و ترك التعصب و الانتقاد و نعوذ بالله من حصول حسد یسد بباب الانصاف و یمنع من الاعتراف بجميل الاوصاف و ما احسن ما قال بعضهم و من الیتیه عذر من لا یرعوى من جهله و خطاب من لا یفهم و مما کتبه شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی لا یقدح فی معانی هذا الكتاب الا معاند مرتاب او جاحد کذاب كما لا یسعی فی نقطه مؤلفه الـ کل حائر عن علم الكتاب حائد عن طريق الصواب كما لا ینکر فضل مؤلفه إلا کل غبی حسود او جاحد معاند جحود او زائغ عن السنّة مارق و لا جماع ائتها خارق انتہی و من جمله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۲۴

ما قاله شیخنا شهاب الدين الزملی الشافعی بعد کلام طویل و بالجملة فهو کتاب لا ینکر فضلها و لا یختلف اثنان بأنه ما صنف مثله انتہی و من جملة ما قاله الشیخ شهاب الدین عمرة الشافعی بعد مدح الكتاب و ما کنا نظن ان الله تعالى ییز فی هذا الزمان مثل هذا التالیف العظیم الشأن فجزاه الله عن الملة المحمدیة خيرا و نفعنا ببرکاته و حشرنا فی زمرته و نیز در آخر نسخه دیگر مرقومست و من

جملة ما قاله الشيخ محمد البرهموشى و نقلته من خطه على نسخة المؤلف بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبئين و على الله و اصحابه اجمعين الحمد لله الذى بذكره تم الصالحات و بتوفيقه تناول الدرجات و الصبلوة و السلام على سيد السادات و معدن الكرامات و على آله و اصحابه و التابعين لهم باحسان الى انقراض الساعات و بعد فقد وقف العبد الفقير الى الله تعالى محمد بن محمد البرهموشى الحنفى على الواقعى و الجواهر فى عقائد الاكابر لسيدنا و مولانا الامام العالم العلامه المحقق المدقق الفهame خاتمه المحققين وارث علوم الانبياء و المرسلين شيخ الحقيقة و الشريعة معدن السلوك و الطريقة من توجه الله تاج العرفان و رفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام و ابقاء الله تعالى لنفع العباد مدى الايام و حرسه بعينه التي لا تناهى فاذا هو كتاب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٢٥

جل مقداره و لمعت اسراره و سمحت من سحب الفضل امطاره و فاحت في رياض التحقيق ازهاره و لاحت في سماء التدقيق شموسه و اقماره و شادت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات القلوب باليقين انواره فاسال الله الكريم ان يمن على العباد بطول حياته و المسئول من فضله و احسانه و صدقاته ان لا يخلى العبد من نظره و دعواته و ان يتمتعنا بطول بقائه و حياته قال ذلك و كتبه العبد الفقير الضعيف محمد بن محمد البرهمتوشى الحنفى حامد الله و مصليا بتاريخ سابع عشر محرم الحرام سنة ستين و تسعمائة احسن الله عاقبتهما و در آخر نسخه على اكبر مودودي مذكورست و قد انشد الشيخ العلامه الشيخ محمد الكومي يمدح هذا الكتاب يواقت علم في عقود عقائد كذا صاغ معناها فيها جواهر و ما هي الا و هب الله المدى حبا قديما فهى عنه ما ثر هو العبد للوهاب و تر زمانه بعلم له في الغرب و الشرق سائر يحق لمحيي الدين احيا علومه و ناصره نعم الولي و ناصر فيما اوفر جزاء لسعيه فمنه بدا علم عظيم و وافر و من حاز شيئا من نفاس كتبه له الله معط ما يروم و جابر و ناظمه الكومي يدعى محمدا عليه من الله الكريم ستائر و در آخر نسخه يواقت كه در مصر در سنه ١٢٧٧ مطبوع شده اين تقريرات باين ترتيب مذكورست و قد انشد العالم العلامه الشيخ محمد الكومي يمدح هذا الكتاب

عقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٢٦

يواقيت علم فى عقود عقائد كذا صاغ معناها ففيها جواهر و ما هي الا و هبة الله الذى حباه قد يفهى عنه ما ثار هو العبد للوهاب و تر زمانه بعلم له فى الشرق و الغرب سائر يحق لمحى الدين احيا علومه و ناصره نعم الولى و ناصر فى ربتنا اوفر جزاء لسعيه فمنه بدا علم عظيم و وافر و من حاز شيئا من نفائس كتبه له الله يعطى ما يروم و جابر و ناظمه الكومى يدعى محمدا عليه من الله الكريم ستائر و انشد الشيخ احمد البوصيرى لقد رحم الرحمن عبد الواهب من الخبر و الاحسان هديا مفصلا طلا و جلا كل التفاصيل اجملت فيما احسن التفصيل إذ جاء مجملا بعنى رأيت البدر فى وسط هالة فقل رحم الرحمن عبدا تفضلا وجد بخط مؤلفه يقول مؤلفه عفا الله عنه قد كتب على مسودة هذا الكتاب جماعة من مشايخ الاسلام بمصر و اجازوه و مدحوه و من جمله ما كتبه الشيخ شهاب الدين بن الشلبي الحنفى فى مدح مؤلفه قد اجتمعنا على خلق كثير من اهل الطريق فلم نر احدا منهم حام حول معانى هذا المؤلف و انه يجب على كل مسلم حسن الاعتقاد و ترك التعصب و الانتقاد و نعوذ بالله من حصول حسد يسد باب الانصاف و يمنع من الاعتراف بجميل الاوصاف و ما احسن ما قال بعضهم و من البلية عذل من لا يرعوى عن جهله و خطاب من لا يفهم انتهى و من جملة ما كتبه الشيخ الاسلام الفتوى الحنبلي رضى الله عنه لا يقدح في معانى هذا الكتاب الا معاند مرتاب او جاحد كذاب كما لا يسعى في تحطيم مؤلفه الاكل عار عن علم الكتاب حائد عن طريق الصواب و كما لا تذكر فضل مؤلفه إلا كل غبي حسود أو جاحد معاند جحود او زانع عن السنة مارق ولا جماع ائمتنا خارق انتهى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٢٧

و من جملة ما قاله شيخنا الشیخ شهاب الدین الرّمّلی الشافعی رضی اللّه عنہ بعده کلام طویل و بالجملة فهو کتاب لا ينکر فضله و لا

يختلف اثنان بانه ما ضبط مثله انتهى و من جملة ما قاله الشيخ شهاب الدين عميرة الشافعى رضى الله عنه بعد مدح الكتاب و ما كنا نظن ان الله تعالى يبرز فى هذا الزمان مثل هذا المؤلف العظيم الشأن فجزاه الله عن الملة محمديه خيرا و نفعنا ببركاته و حشرنا فى زمرته انتهى و كان من جملة ما قاله الشيخ ناصر الدين اللقائى المالكى بعد مدح الكتاب و مؤلفه و اعلم ان المعتزلة و غيرهم من الفرق الاسلامية و ان ذمّهم علماءنا فلا يقدح فى حقنا نقل شيء من مذاهبهم فى كتابنا فانهم على كل حال معذودون من اهل القبلة غير محکوم بكفرهم و ان أخطأوا طريق الاستقامة التي عليها أئمة الشريعة الا ترى الى الامام الزمخشري و ان جنح الى مذهب المعتزلة كيف و هو معذود من الأئمة و علماء الأئمة و غالب الكتب مشحونة باقواله من غير نكير فكما لا يخرج المقلد في الفروع لاما من الأئمة خطأ في فهمه من الانساب الى مذهبة كذلك علماء الامة من المعتزلة و غيرهم لا يخرجهم خطؤهم عن كونهم من العلماء وقد تبع جماعة من الأئمة مذاهب اهل الاعتراف كالحليمي وغيره ولم يقدح ذلك في امامته لدقه منازع الفرق و خفائها على غالب الافهام و كذا طريق الصوفية لا يقدح فيها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٢٨

عدم فهم من ليس من اهلها انتهى و من جملة ما قاله الشيخ محمد البرهمنتوشى و نقلته من خطه على نسخة المؤلف بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبىين و على آله و صحبه اجمعين الحمد لله الذى بذكره تتم الصالحات و بتوفيقه تناول الدرجات والصلة و التسلیم على سيد السادات و معدن الكرامات و على آله و صاحبته و التابعين لهم باحسان الى انقراس الساعات و بعد فقد وقف العبد الفقير الى الله تعالى محمد بن محمد البرهمنتوشى الحنفى على الواقع و الجواهر في عقائد الاكابر لسيدنا و مولانا الامام العالم العامل المحقق المدقق الفهامة خاتمة المحققين وارث علوم الانبياء و المرسلين شيخ الحقيقة و الشريعة معدن السلوك و الطريقة من توجيه الله تاج العرفان و رفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام و ابقاءه تعالى لنفع العباد مدى الايام و حرمه بعينه التي لا تنام فإذا هو كتاب جل مقداره و لمعت اسراره و سمح من سحب الفضل امطارة و فاحت في رياض التحقيق ازهاره و لاحت في سماء التدقيق شموسها و اقاماره و تناقت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات القلوب باليقين انواره فأسأل الله الكريم ان يمئ على العباد بطول حياته و المسئول من فضله و احسانه و صدقاته ان لا يخلى العبد من نظره و دعواته و ان يتمتعنا بطول بقائه و حياته آمين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٢٩

و نيز در آخر نسخه يواقت که در مصر مطبوع شده این عبارت مرقومست بسم الله الرحمن الرحيم يقول کثير الالحاد على ربہ فی جبر کسره و انجازا ربہ الفقیر الى فضل الله البین المتین احمد المرصفي الملقبا بشرف الدين حمد المن طبع يواقت نفائس الجواهر في صفحات اخص عباده و شکرا المن اينعت ثمار فضله فجعل في كل قرن ورثة لتأهيل لفائق عباده و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له تنته عن الامثال و اشهد ان سيدنا محمد اعبده و رسوله الواسطة في جزء الاعمال صلى الله عليه و على آله و اصحابه ما ابعتش اشواق الاكابر الى نشر الشريعة و ما يتعلق بصلاح رعایاه و دامت احبار هذه الامة ساعيہ بالخلاص التيہ في بذل همتهم لاجلاله و تحقيق رضاه امين اما بعد فلما كان كتاب يواقت الجواهر من اجل المؤلفات مقدار لو ارفعها لدى الحذاق من العلماء تبيانا و اسرارا كيف لا و قد راقت موارده و رقت معانيه و قد انجزت معاهده كما هي العادة لمولفه في جميع مؤلفاته فانها خصت بالقبول لتهذيب الضبط و كثرة افاداته حيث ان فضائله لا تحصى و اسرار علومه لا تستقصى و هو لذى القلب الربانى مولانا العارف بالله الشيخ عبد الوهاب الشعراي و كان من العالمين بمكانته من كان جلبابه لباس التوفيق و شعاره بين اقرانه من العلماء التراومه بسوء الطريق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٣٠

ذخيرة المحتاجين و كهف المساكين السيد و الملاذ و القدوة الاستاذ العلامه الذي طاب اسمه معناه فطاب بذلك ذكره و مسعاه و لا زال بريئاً عما يشين من سائر المساوى مولانا الشيخ حسن العدوى الحمووى التزم بطبعه لعموم نفعه و قد قلدنى بعد ان مضى من

تصحیح بعض الافاضل ما ینوف عن ثلث كل جزء من اجزاء هذا الكتاب متمیم التصحیح فالترمت و حسب الطاقة بذلت الهمّة و
احتضنت فى المقابلة مع التحرى لهذا التتفییح والا فما اجدر الانسان بالسهو و النسيان إذا لم يعصمه و يحفظه الملك المتنان و ما أبیرئ
نفسى اننى بشر اسهوا و اخطى ما لم يحمنى قدر و مذ تمت محسن طبعه و ان عموم نفعه قال مورخا الحاذق الادیب و الفاصل الليب
الشيخ محمد السمالوطى طبع اليواقیت ازهته جواهره و ازهرت فى ذرى الدنيا ازاهره و اینعت فى الزیما جناته و دنت منها القطوف و
حبى الدین ناصره و طاب فى الملة السمحاء مشربها و قد جرت للملأ تجلو كواثره و ارجت جملة الارجاء نافحه كانما عودها مسک
عناصره الى آخر الایات

وجه بیست و هشتم: استدلال بنقل فناری عبارت «امیر المؤمنین اقرب پرسول الله در عالم هباء»

وجه بست و هشتم آنکه علامه شمس الدین محمد بن حمزه فتاری مقتدای اهل کشف و شهود در کتاب *مصباح الانس من المعقول* و المشهود شرح *مفتاح الجمع* و *الوجود* که نسخه عتیقه ان بعنایت *مفيض الخير* و *الجود* پیش این قاصر موجود در وصل خامس فی ذکر ما یشتمل عليه اللوح من الارواح من الفصل الاول فی *كيفية المرتبة الجامع لجميع التعيينات*

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٣١

من الباب المسمى بباب كشف السر الكلّي و ايضاح الامر الاصلّى بعد بحثي طويل گفته اقول كأنه هو المراد بالهباء الذى قال فى
الفتوحات بده الخلق الهباء و اول موجود فيه الحقيقة المحمدية و قال فيه ايضا لما أراد الله بده العالم على حد ما علمه ان فعل عن
تلك الارادة المقدّسة بضرب تجلٌ من تجلّيات التزير الى الحقيقة الكلّية التي انفعل عنها حقيقة تسمى الهباء و هو اول موجود فى
العالم وقد ذكره على بن أبي طالب و سهل بن عبد الله وغيرهما من اهل التحقيق ثم تجلى سبحانه بنوره الى ذلك الهباء فقبل منه
كل شيء على حسب استعداده فلم يكن اقرب إليه قبولاً الا الحقيقة المحمدية المسماة بالعقل الاول و كان سيد العالم باسره و اول
ظاهر في الوجود و اقرب الناس إليه على بن أبي طالب و سائر الانبياء ثم كلامه و اقول و هذا غير الهباء الذي قال فى الفتوحات بعد
وريقات لما خلق القلم و اللوح و سماهما العقل و الروح و اعطى الروح صفتين علمه و عمله و جعل العقل لهما معلماً خلق جوهرا دون
النفس الذي هو الروح المذكور سماه الهباء قال الله تعالى فكانت هباءً مُبِشًا

سَمِّيَاهْ بْهُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُخْفِي نَمَانَدَ كَهْ دَرْ نَسْخَه حَاضِرَه مَصْبَاحُ الْأَنْسَ بَعْدَ فَقَرَهْ وَ اقْرَبَ النَّاسَ إِلَيْهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَفْظَهْ وَ سَائِرَ الْأَنْيَاءِ مَذْكُورَتَهْ وَ فَقَرَهْ أَمَامَ الْعَالَمِ بَاسِرَه الْجَامِعِ لَاسْرَارِ الْأَنْيَاءِ اجْمَعِينَ سَاقِطَتْ پَسْ فَنَارِي رَا تَابَ وَ يَارَى نَقْلَ كَلامَ

عقارات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٦٣٢

دست نداد ناچار باب تبدیل و تغییر و حذف و تحریف گشاده و بزعم خود داد حمایت اسلاف نا انصاف داده یعنی لفظ امام العالم باسره حذف نموده و بجای لفظ الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین لفظ و سائر الانبیاء تراشیده و آن را معطوف بر لفظ علی بن أبي طالب گردانیده و مع ذلک کله اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور بسوی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بلا شبھه فناری از فتوحات نقل کرده و تسليم و تصدیق آن از کلامش ظاهر و واضح است و آن برای تکذیب و توھین و تھجین و تحجیل ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب نبیل و اثبات افضلیت و احقيقیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان تقدم و تحکم ارباب تھور و تھجّم کافی و وافیست و بالفرض اگر لفظ و سائر الانبیاء بعد لفظ علی بن أبي طالب در فتوحات باشد باز هم بسبب تقديم ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می شود که اقربیت آن حضرت زیاده از اقربیت سائر انبيا عليهم السلام بوده و فيه من مزيد التعظيم والتجليل ما يشفى العليل و بروى العلیل والله یهدی من یشاء الى سواء السبيل و هو الصائن من

وساوس اهل الازلال والتضليل و از ابتدای خلقت حضرت آدم تا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علی جميع الانبياء الصّلواه و السلام چندین هزار انبيای کرام گذشتند در هیچ شریعتی تحکیم مفضول بر فاضل واقع نشده در شریعت مطهره خاتم النبین صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین شرائع است با وصف افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام چگونه تحکیم ثالثه بر آن حضرت روا باشد برای خدا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۳۳

اندک انصاف و حیا و شرم را بخود راه باید داد و سخن سنجیده و فهمیده باید گفت و مجnomانه و مدهوشانه و متحبظانه کلمات خرافت سمات باید گفت واعجبا که مخاطب ما این افادات رؤسای متصوفین اعنی ابن العربي و فناري و شعراني که مثبت حدیث نور و کاسر فقرات ظهور ارباب شر و شورست که اقريت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ان بوجهی که مثبت جميع کمالات و فضائل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای نبوت برای آن حضرت و تقدّم آن حضرت بر جميع انبیا و مرسلين سوای خاتم النبین صلی الله علیه و آله و سلم می باشد ظاهر و باهرست نظری نمی اندازد و بجواب حدیث تشییه از صوفیه بی نام و نشان تخصیص کمالات نبوت بشیخین نقل کرده معاذ الله نفی کمالات نبوت از نفس رسول می خواهد و نمی داند که اگر جمعی از اهل تصوّف و ارباب تصلّف بكمال مکابره و تعسّف و نهایت مجازفه و تحیف و غایت معانده و تحنف و اقصای مباھته و تحرف و منتهای غلظت و تقشف و بعد از تدبیر و تأمل و امعان و انهماک در تهجم تبحس مورث تاسف و تلهف اقدام برين گذب و بهت سراسر تکلف کرده باشند یعنی العیاذ بالله نفی کمالات نبوت از نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند کی لا-یق استناد و احتجاج و کی مقام استشار و افتخار اهل مراء و لجاجست که صوفیه خرافتها می سرایند و واقتها بر پا می نمایند که هیچ مسلمی را تاب سماع آن نیست و باید دانست که کتاب مصباح الانس از مرویات شیخ حسن عجمی و ابراهیم بن حسن کردی کورانیست و این هر دو بزرگ از جمله آن مشایخ سنتی‌اند که والد مخاطب در رساله ارشاد باتصال سند خود بایشان بر خود باليده حمد الهی بجا آورده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۳۴

پس این کتاب داخل کتب اجازه شاه ولی الله و مشایخ اوست و فی ذلك من مزيد القبول و الاعتماد و الاعتبار ما لا يخفى شرفه على اولى الابصار ابراهيم بن حسن الكوراني در كتاب الامم لا يقاظ الهمم گفته مصباح الانس بين المعقول و المشهود في شرح مفتاح الغيب الجمع وجود للشمس محمد بن حمزه الفناري وسائر تصانيفه و مروياته قرأت منه اطرافا على شيخنا الامام احمد قدس سره بسنده الى الحافظ ابن حجر عنه و تاج الدين در كفاية المتطلع که در ان مرویات حسن عجمی وارد کرده گفته شرح مفتاح الغیب المسمی مصباح الانس بين المعقول و المشهود للامام المحقق الشمس محمد بن حمزه الفنرى رحمة الله اخبر بها و بسائر مصنفاته و مروياته عن الشيخ احمد العجل عن البدر محمد بن الرضى الغزى عن الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانى و العلامه محمد بن سليمان الكافاجى كلاهما عن مؤلفهما العلامه شمس الدين محمد بن حمزه الفنرى فذكرهما و علامه فناري مشعل فن تحقیق و تنقید و مقتني ذخائر تدقیق و تسدید و ممدوح بانواع تبجیل و تمجید است علامه محمود بن سليمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل الاستاذ علی الاطلاق و العامل الكامل المشار إلیه بلا شقاق شمس الائمه الاعلام و بدر الاجلة و الباع الواسع و اللسان الجاری مولانا شمس الدين محمد بن حمزه بن محمد الفناري عليه رحمة الله الغفار الباری امام کبیر علامه نحریر عظیم القدر جلیل المحتل جامع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۳۵

بين العلم و العمل اوحدا و انه في العلوم النقلية اصولا و فروعا و اغلب اقرانه في الفنون العقلية و كان يجمعها جموعا شیخ دهره في العلم و الادب و مجتهد عصره في الخلاف و المذهب و كان كثير المشاركه في الفنون الادبية و العربية و له اطلاع على كل العلوم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٦٣٦

عن قوام الدين الكاكي عن حسام الدين الشغنانى عن حافظ الدين الكبير البخارى عن عبد السّtar شمس الائمه الكردی عن صاحب الهدایه عن الصدر الشهید حسام الدين عن الصدر الكبير برهان الدين بن مازه عن شمس الائمه السرخسى عن شمس الائمه الحلولى عن أبي على النسفي عن أبي بكر محمد بن الفضل عن الاستاذ السنديمونى عن أبي عبد الله بن أبي حفص الكبير عن ابيه أبي حفص الكبير عن محمد عن أبي حنيفة رحمهم الله تعالى ثم رجع الى الروم فولى قضاء بروسا وارتفع قدره عند السلطان بايزيد خان بن السلطان مراد خان بن اورخان بن عثمان الغازى و حل محل الاعلى حتى صار فى معنى الوزير فاشتهر ذكره و شاع فضله و كان حسن السمت كثير الفضل والفضال وكان ذا مرؤه و ثروه و مال و له الاسم المشهور و الذكر الموفور فى بطون الاوراق و ظهور الآفاق فرعت به اسماع اهل البدو و الحضر و صكت به آذان سكان الوبى و المدر و له التصانيف التى سارت فى الخافقين فهو شمس الزمان و قد اضاء بنوره المشرقين صنف فصول البدائع فى اصول الشرائع و جمع فيه الكتب الاربعه من الاصول مختصر بن الحاجب و المنوار و البزدوى و المحصول و غير ذلك من الكتب المستحسنة و اقام فى عمله ثلاثين سنة و شرح الرساله الاشيريه المشتهره بين الطلبه بaisagogy و اتمه مع آذان المغرب اليوم الذى افتتح الشرح المذكور غدوة هذا اليوم و كان من اقصر الايام و هو شرح لطيف مقبول لدى العلماء الفخام و قال فى خطبته شرعت فيه غدوة يوم من اقصر الايام

^{٦٣٧} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و ختمته مع آذان المغرب بعون الملك العلام و له تفسير الفاتحة جمع فيها غرائب التفسير و كلمات القوم و لطائف الصوفية و حقائق علم الحقيقة و دقائق الطريق

وجه بیست و نهم: استدلال بعبارات «نیایت انبیاء از رسول الله یعلت تقدم خلقت روح

وجه بست و نهم آنکه محيي الدين بن عربى در فتوحات مكىه در باب عاشر فى معرفة دوره الملك گفته اعلم ايىدك الله انه قد ورد فى الخبر ان النبي صلی الله عليه و سلم قال انا سيد ولد آدم و لا فخر بالراء و فى روایه بالزاء و هو التبّح بالباطل و فى صحيح مسلم انا سيد الناس يوم القيمة و يثبت له السيادة و الشرف على ابناء جنسه من البشر و قال عليه السلام كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين يريده على علم بذلك فاخبره الله بمرتبته و هو روح قبل ايجاده الاجسام الانسانية كما اخذ الميثاق على بنى آدم قبل ايجاده اجسامهم

والحقنا الله تعالى بنبأيه بان جعلنا شهداء على اممهم معهم حين يبعث من كل أمة شهيدا عليهم من انفسهم و هم الرسل فكانت الانبياء عليهم السّلام في العالم نوابه صلى الله عليه وسلم من آدم الى آخر الرسل عليهم السّلام وقد ابان صلى الله عليه وسلم عن هذا المقام بامور منها

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسَعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَبَعَّنِي
وَقَوْلُهُ فِي نَزْوَلِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي آخِرِ الرِّزْمَانِ أَنَّهُ يُؤْمِنُنَا مَنْ أَنَا وَهُوَ يَحْكُمُ فِينَا سَنَةً نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَيُقْتَلُ
الْخَتَزِير

و لو كان محمد صلى الله عليه وسلم قد بعث في زمان آدم إلى زمان وجوده الآن

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٣٨

ل كانت الانبياء و جميع الناس تحت حكم شريعته الى يوم القيمة و لهذا لم يبعث عامة الا هو خاصّة فهو الملك و السّيد و كل رسول
سواء بعث الى قوم مخصوصين فلم يعم رساله احد من الرسل سوى رسالته صلى الله عليه و سلم فمن زمان آدم عليه السلام الى زمان
بعث محمد صلی الله عليه و سلم الى يوم القيمة ملكه و تقدّمه في الآخرة على جميع الرسل و سيادته فمنصوص على ذلك في
الصحيح عنه فروحانيته صلی الله عليه و سلم موجودة و روحانية كلنبي و رسول موجودة فكان الامداد يأتي إليهم من تلك الروح
الظاهرة فيما يظهرون به من الشرائع و العلوم في زمان وجودهم رسل و تشريعهم الشرائع كعلى و معاذ و غيرهما في زمان وجودهم و
وجوده صلی الله عليه و سلم و كإلياس و الخضر عليهمما السّلام و عيسى عليه السّلام في زمان ظهوره في آخر الزّمان حاكما بشرع
محمد صلی الله عليه و سلم في امته لتقرر شرعه في الظاهر لكن لما لم يتقدّم في عالم الحسّ وجود عينه صلی الله عليه و سلم اولا
نسب كل شرع إلى من بعث به و هو في الحقيقة شرع محمد صلی الله عليه و سلم و ان كان مفقود العين من حيث لا يعلم ذلك كما
هو مفقود العين الآن و في زمان نزول عيسى عليه السّلام فالحكم بشرعه و اما نسخ الله بشريعه جميع الشرائع فلا يخرج هذا النسخ ما
تقدّم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد اشهدنا في شرعه الظاهر المتزل به صلی الله عليه و سلم

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٣٩

فى القرآن و فى السّيّنة النسخ مع اجماعنا و اتفاقنا على ان ذلك المنسوخ شرعه الذى بعث به إلينا فنسخ المتأخر المتقدم فكان تنبئها لنا هذا النسخ الموجود فى القرآن و السّيّنة على ان نسخه لجميع الشرائع المتقدمة لا يخرجها عن كونها شرعا و كان نزول عيسى عليه السلام فى آخر الزمان حاكما بغير شرعه او بعضه الذى كان عليه فى زمان رسالته و حكمه بالشرع المحمدى المتقرر اليوم دليلا على انه لا حكم لاحد من الانبياء عليهم السّلام مع وجود ما قرره صلّى الله عليه وسلم فى شرعه و يدخل فى ذلك ما عليه اهل الذمة من اهل الكتاب ماداموا يعطون الجزية عن يد و هم صاغرون فان حكم الشرع على احوال فخرج من هذا المجموع كله انه ملك و سيد على جميع بنى آدم و ان جمیع من تقدّمه كان ملکا و له تبعا و الحاکمون فيه نواب عنه فان قيل فقوله صلّى الله عليه وسلم لا تفصلونني

فِي الْجَوَابِ نَحْنُ مَا فَضَّلْنَا بِلِ اللَّهِ فَضْلَهُ فَإِنْ ذَلِكَ لَيْسُ لَنَا وَإِنْ كَانَ قَدْ وَرَدَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فِيهِمْ افْتَدِهُ
لَمَّا ذُكِرَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَهُوَ صَحِيفٌ فَإِنَّهُ قَالَ فِي بَهْدَاهُمْ افْتَدِهُمْ
الَّذِي ظَهَرَ بِهِ نَوَّابُكُمْ مِّنْ أَقْوَامِ الدِّينِ وَعَدَمِ التَّفْرِقِ فِيهِ وَقَوْلُهُ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ *
وَهُوَ الدِّينُ فَهُوَ مَأْمُورٌ بِاتِّبَاعِ الدِّينِ فَإِنَّ اصْلَحَ الدِّينَ أَنَّمَا هُوَ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْ غَيْرِهِ وَانظُرُوا فِي
قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسَعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَبَعَّنِي

فاضاف

فأتوه بكره فقالوا و أينما لم نلبس ايمانه بظلم فهو لاء الصيحة و هم العرب المذين نزل القرآن بلسانهم ما عرفوا مقصود الحق من الآية و الذى نظروه شائع فى الكلمة غير مسكور فقال لهم النبي صلى الله عليه و سلم ليس الامر كما ظننتم و انما أراد الله بالظلم هنا ما قال

فَوْهَةُ الْكَلْمَةِ تَعْمَلُ كُلَّ ظُلْمٍ وَقَصْدَ الْمُتَكَلِّمِ

^{٦٤١} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

انما هو ظلم معين مخصوص فكذلك ما اوردناه من الاخبار في انّ بنى آدم سوقة و ملك لهذا السيد محمد صلّى الله عليه و سلم هو المقصود من جهة الكشف كما كان الظلم هناك المقصود من المتكلّم به الشرك خاصّة و لذا يتقوى التفاسير في الكلام بقرائن الاحوال فأنّها المميزة للمعنى المقصودة للمتكلّم فكيف من عنده الكشف الالهي و العلم اللّيدنی الرباني فينبغى للعقل المنصف ان يسلم لهؤلاء القوم ما يخبرون به فان صدقوا في ذلك الظن بهم و انتفعوا بالتسليم حيث لم يرد المسلم ما هو حق في نفس الامر و ان لم يصدقوا لم يضر المسلمين بل انتفعوا حيث تركوا الخوض فيما ليس لهم به قطع و رد و اعلم ذلك الى الله تعالى فوفقاً لربوبية حقها و إذا كان ما قاله اولياء الله ممكنا فالتسليم اولى بكل وجه و هذا الذي نزعنا إليه من دوره الملك قال به غيرنا كلاماً أبى القاسم بن قسيٰ في خلعه و هو روايتنا عن ابيه عنه هو من سادات القوم و كان شيخه الذي كشف له على يديه من اكبر شيوخ المغرب يقال له ابن خليل من اهل ليلة فتحن ما نعتمد في كل ما نذكره الا على ما يلقى الله عندنا من ذلك لا على ما يحقله الالفاظ من الوجوه و قد يكون جميع المحتملات في بعض الكلمات مقصودة للمتكلّم في بعض المواضع فنقول بها كلّها قدوره الملك عبارة عما مهد الله من آدم الى زمان محمد صلّى الله عليه و سلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٤٢

من الترتيبات في هذه النشأة الإنسانية بما ظهر من الأحكام الالهية فيها و كانوا خلفاء الخليفة السيد فأول موجود ظهر من الأجسام الإنسانية كان آدم عليه السلام وهو الاب الأول من هذا الجنس و سائر الاباء من الاجناس يأتي بعد هذا الباب ان شاء الله تعالى اذين عبارت ظاهر است كه بحسب دلالت حديث شريف

روح اقدس جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل خلق حضرت آدم موجود بوده و جمیع انبیا و مرسیین امجاد انجاد و امداد در اظهار شرائع و علوم و نشر احکام حی قیوم از آن حضرت می رسید و آن حضرت ملک و سید جمیع انبیا و مرسیین بوده و همه آنها محکوم و تابع و نائب آن حضرت بودند و چون حسب دلالت حدیث نور نور جناب امیر المؤمنین علیہ السلام با نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متعدد بوده ثابت گردید که جمیع انبیای سابقین علیہم السلام از آن حضرت هم مستمد و مستعين و در اظهار شرائع دین مبین مستفیض از فیوض غیر متناهیه جناب امیر المؤمنین علیہ السلام اللہ رب العالمین بودند پس

فضلیت آن جناب از انبیای سابقین و قبح تقدم متغلبین و مترائسین بر آن حضرت کالشمس فی رابعه النهار او الصبح عند الاسفار هویدا و آشکار گردید

وجه سی ام: استدلال بقول شعرانی: روح رسول الله کامل عالم خیر

وجه سی ام آنکه شعرانی در یواقیت در مبحث ثانی و ثلثون گفته فان قلت
قد ورد فی الحديث اوّل ما خلق اللّه نوری و فی روایة اوّل ما خلق اللّه العقل
فما الجمع بینهما فالجواب ان معناهمَا واحد لان حقيقة محمد صلی اللّه تعالیٰ علیه و سلم تارة يعّبر عنها بالعقل الاول و تارة بالنور فان
قلت فما الدليل على كونه

^{٦٤٣} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص :

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَمْدَداً لِلأنبياء السالِقين فِي الظَّهُورِ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ فَالْجَوَابُ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فِيهِمْ أَفْنَدَهُمْ

أى ان هداهم هو هداك الذى سرى إليهم منك فى الباطن فإذا اهتدىت بهداهم فانما ذلك اهتداء بهديك إذ الاولية لك باطنها و الآخرية لك ظاهرا و لو ان المراد بهديهم غير ما قررناه لقال له صلى الله تعالى عليه وسلم فبهم اقتده و تقدم حديث كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين

فكل نبى تقدم على زمن ظهوره فهو نائب عنه فى بعثته بتلك الشريعة و يؤيد ذلك قوله صلى الله تعالى عليه وسلم فى حديث وضع الله تعالى يده بين ثديي

أى كما يليق بخلاله فلعلمت علم الاولين و الآخرين إذ المراد بالاولين هم الانبياء الذين تقدموا فى الظهور عند غيبة جسمه الشريف و اياضاح ذلك انه صلى الله تعالى عليه و سلم اعطى العلم مررتين مررتين قبل خلق آدم و مررتين بعد ظهور رسالته صلى الله تعالى عليه و سلم كما انزل عليه القرآن اولا من غير علم جبرئيل ثم علمه به جبرئيل مررتين اخرى و لذلك قال تعالى و لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضِي
اللَّكَ وَ حُمَّةٌ

أى لا- تعجل بتلاوة ما عندك منه قبل ان تسمعه من جبرئيل و انت منصت إليه كانك ما سمعته قط و قد علمت التلامذة الموفقون بذلك مع أساتذتهم ذكر ذلك الشيخ في باب الثاني عشر من الفتوحات وفي غيره من الابواب قلت و في تصريح الشيخ بن القرآن
انزل علم رسول الله

^{٦٤٤} عقائد الانوار في امامية الانمأة الاطهار، ج ١٧، ص :

صلی اللہ علیہ وسلم قبل جبرئیل نظر و لم اطلع علی ذلك فی حدیث فلیتأمل فان قلت فاذن روح محمد صلی اللہ علیہ وسلم هی روح عالم الخیر کله و هی النفس الناطقة فیه کلہ فالجواب نعم و الامر كذلك كما ذکرہ الشیخ فی الباب السادس والاربعین و ثلاثمائة فحال العالم المذکور قبل ظہوره صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بمنزلة الجسد المستوی و حاله بعد موته صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بمنزلة النائم و حال العالم حيث یبعث يوم القيمة بمنزلة الانتباھ من النوم فالعالم کله نائم من حين مات رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم الى ان یبعث انتهی ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آن حضرت ممد انبیای سابقین عليهم السلام بوده و دلیل این امداد از کلام رب العباد ظاهرست و آن حضرت راعلم او لین و آخرين حاصل بوده و آن حضرت قبل خلق حضرت آدم علیه السلام علم داده شد و روح آن حضرت را عالم خیرست و چون اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم حسب دلالت صریحه حدیث نور در کمال

وضوح و ظهرت پس جناب امير المؤمنين عليه السلام نيز ممدّ انيای سابقين و عالم علوم او لين و آخرين و صاحب علم لدنی قبل خلق حضرت آدم عليه السلام و روح آن حضرت روح تمام عالم خير باشد و با وصف ثبوت اين اوصاف زاهره عظيمه جليله و مناقب باهره فخيمه احدی از اهل ايمان و اسلام و ارباب حيا و انصاف تقديم و تراویس کسی از مخلوقين سوای عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۴۵

جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن جناب نمی تواند کرد

وجه سی و یکم: استدلال فتوحات: رسول الله قبل از خلقت آدم سیادت بر خلق داشت

وجه سی و یکم آنکه محيی الدین بن عربی در فتوحات در باب سابع و ثلثون و ثلاثمائة گفته اعلم ان الله لما جعل منزل محمد صلی الله علیه وسلم السيادة فكان سیدا و من سواه سوقة علمنا انه لا يقاوم فان السوقة لا يقاوم ملوکها فله منزل خاص وللسوقة منزل و لما اعطي هذه المنزلة و آدم بين الماء و الطین علمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس الهی او حکمی و اول ما ظهر من ذلك فی آدم حيث جعله الله خلیفه عن محمد صلی الله علیه وسلم فامدہ بالاسماء کلها من مقام جامع الكلم التي لمحمد صلی الله علیه وسلم الخ این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآلہ وسلم قبل خلق حضرت آدم عليه السلام رتبه سیادت جمیع خلق حاصل بود و جمیع خلق سوقة و رعیت آن حضرت بودند و آن حضرت ممد هر انسانیست که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس برای جناب امير المؤمنین عليه السلام هم سیادت جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآلہ وسلم ثابت و متحقق باشد و جمیع خلق رعیت و تابع و محکوم آن حضرت باشند و آن حضرت ممد هر انسانی باشد که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس قطعا و حکما ثابت شد له ثلاثة از جمله سوقة و رعایا و محکومین و مرءو سین جناب امير المؤمنین عليه السلام بودند و تقدم و تحکم شان مبنی بر محض تغلب و عدوان و تھجم و خسران و تطاول و خذلان و تحامل و طغیان و تعسف و شناآن و تحریر و کفران بوده

وجه سی و دوم: استدلال محمد گیسو دراز: ابوت رسول الله نسبت به آدم مبنی بر حدیث نور

وجه سی و دوم آنکه عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۴۶

سید محمد گیسو دراز در تفسیر در ملتفط بتفسیر آیه ثم أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ الآیه بعد نقل حدیث نور باین الفاظ خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعه آلاف سنہ فركب الله ذلك التور في صلب آدم فلم نزل في شيء واحد حتى افرقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفيه الخلافة گفته و عليه قول الشاعر انى و ان كنت ابن آدم صوره فلى فيه معنی شاهد بابوتی و إليه اشار قول الله تقدس ثم أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حينیاً كنت تتقلب في اصلاب آبائك الانبياء و تتشکل بها تستفيض من فيضهم كل من الانبياء اختص بما لا يفهم غيره بالعقل و الحس اجتمع عندك خصائص مائة الف نبی و اربعين الف و نیف حتى امتلا جناب قلبك باللطائف و الانوار و المشاهدة و الاسرار و لم يبق مساغ الا زدياد و مكان الاستکثار جليناک عن تقدیم الاستخار و اظهرناك عن کتم الاسرار لتنعم مکارم الاخلاق ان النبوة تاج الانبياء

الاختیار و انک درّة التاج یا سید الاحرار انتهی نقا عن نسخه من الدرّ الملتقط ظفر بها العبد القاصر صانه اللہ عن الشّرط ازین عبارت بنهایت وضوح ظاهرست که صاحب در ملتقط قول شاعر را که دلالت می کند بر آنکه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم اگر چه این آدمست از روی صورت لکن در آن جناب معنایست شاهد بابت آن حضرت مبنی و مؤسس بر حدیث نور می داند و قول حق تعالی ُ ثمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۴۷ حنیفًا

را مشیر بحدیث نور می گرداند و در تبیین این مضمون لطائف مشحون می فرماید که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم متقلب می شد در اصلاح آباء کرام خود که انبیاء علیهم السلام بودند و مستفیض می شد بفیض این حضرات و مجتمع شد نزد آن جناب خصائص یک لک و چهل هزار و چند نبی و هر گاه قلب اظهر آن حضرت بلطائف و انوار ممتلى و مشاهده حکم و اسرار منجلی گردید و مساغ ازدیاد و مجال استکثار نماند آن حضرت را از حجب و استار و کتم اسرار بمنصه اظهار تشریف واو تا مکارم اخلاق تمام گردد و نبوت تاج انبیای اختیارت و آن حضرت درّه این تاج عالی مقدار پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز بحکم حدیث نور اگر چه این آدمست از روی صورت لکن در آن جناب معنای شاهد بابت آن حضرت می باشد پس افضلیت آن جناب از حضرت آدم و دیگر انبیا علی نبینا و علیهم السلام قطعا و حتما ثابت گردید و نیز ثابت گردید که در آن حضرت هم خصائص انبیای سابقین علیهم السلام مجتمع بود و قلب انور آن حضرت بلطائف و انوار و مشاهدات و اسرار مشحون و مساغ ازدیاد و مقام استکثار مناقب و فضائل جلیله الفخار در آن حضرت غیر موهوم و غیر مظنون و آن حضرت علیه السلام هم مثل جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم درّه تاج انبیای اختیارت و سید احرار بعد سرور مختار صلی اللہ علیه و آلہ الاطهار بوده پس دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم و عدم جواز تقدم احدی و قبح ریاست و حکومت کسی کائن از کان بر آن حضرت ثابت و متحقق گردید

وجه سی و سوم: استدلال به حدیث نور بر تحقق کمالات انبیاء قبل از رسول الله

وجه سی و سوم آنکه سید محمد گیسوردراز

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۴۸

در کتاب اسمار در سمر چهل و هفتم گفته

حدیث خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق اللہ آدم باربعه آلاف سنه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب

دلیل برین کرد کمالی که در آدم بود در محبه مدت کذلک کمال نوح و موسی کلیم اللہ و خلیل اللہ و روح اللہ در محبه مدت بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد نشد ازین عبارت ظاهرست که سید گیسوردراز بحدیث نور که از ان مخلوق شدن جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور واحد قبل خلق آدم بچهار هزار سال استدلال می نماید بر آنکه هر کمالی که در حضرت آدم موجود بود برای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم حاصل بوده و نیز جمیع کمالات حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آلہ و علیهم السلام در جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم متحققه بوده و خلق حضرت آدم و جمیع عالم محض برای آن حضرت و همه طفیلی آن حضرت اند پس ثابت شد بلا ارتیاب و تشکیک و بلا فصل و تفکیک که جمیع کمالات حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آلہ و علیهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام

متحقق و حاصل بود و شباهات اهل خرافات در افضلیت آن حضرت باطل و تلمیعات ارباب تلفیقات لا طائل مندفع و زائل و لله الحمد الشامل الكامل

وجه سی و چهارم: استدلال بعارات مواهب دینیه «رسول الله اب، اکبر تمام موجودات است

وجه سی و چهارم آنکه قسطلانی در موهاب لدنیه کما سمعت سابقاً گفته لما تعلقت إرادة الحق تعالى بایجاد خلقه و تقدير عبقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٤٩

رُزقَهُ ابْرَزَ الْحَقِيقَةَ الْمُحَمَّدِيَّةَ مِنَ الْأَنوارِ الصَّيْحَةِ فِي الْحَضْرَةِ الْاَحْدِيَّةِ ثُمَّ سَلَخَ مِنْهَا الْعَوَالِمُ كُلُّهَا عَلَوْهَا وَسَفَلُهَا عَلَى صُورَةِ حُكْمِهِ كَمَا
سَبَقَ فِي سَابِقِ ارْادَتِهِ وَعَلَمَهُ ثُمَّ اعْلَمَهُ تَعَالَى بِنَبْوَتِهِ وَبِشَرْهِ بِرْسَالَتِهِ هَذَا وَآدَمَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا كَمَا قَالَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ ثُمَّ ابْنَجَسَتْ مِنْهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَيْنَ الْأَرْوَاحِ فَظَهَرَ لِلْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى وَهُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَجْلِيِّ وَكَانُوا هُمُ الْمُوْرَدُ الْأَحْلَى فَهُوَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
الْجَنْسُ الْعَالَى عَلَى جَمِيعِ الْأَجْنَاسِ وَالْأَبُ الْأَكْبَرُ لِجَمِيعِ الْمُوْجُودَاتِ وَالنَّاسُ أَزِينُ عِبَارَتَ ظَاهِرَتْ كَهْ جَنَابُ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَنْسُ عَالَى جَمِيعِ الْأَجْنَاسِ وَالْأَبُ الْأَكْبَرُ لِجَمِيعِ الْمُوْجُودَاتِ وَنَاسَسَتْ بَيْنَ سَبَبِ كَهْ نُورِ مُنَورٍ آنَ حَضْرَتْ قَبْلَ خَلْقِ جَمِيعِ
عَوَالِمِ عَلَوْيِ وَسَفَلِيِّ خَلْقِ شَدَهُ پَسْ چُونْ نُورِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ نِيزَ هَمَرَاهِ نُورِ مَبَارَكَ آنَ حَضْرَتْ خَلْقِ شَدَهُ آنَ
حَضْرَتْ نِيزَ جَنْسُ عَالَى جَمِيعِ كَائِنَاتِ وَالْأَبُ الْأَكْبَرُ تَمَامِي مُوْجُودَاتِ وَمَخْلوقَاتِ باشَدَ وَتَقْدِيمَ اَحَدِي اَزْ مَخْلوقَاتِ برَانِ حَضْرَتْ جَائزَ
نَگَرَددِ زِيرَا كَهْ جَمِيعِ مُوْجُودَاتِ اَزْ اَتِيَاعِ وَاَشِيَاعِ آنَ حَضْرَتْ هَسْتَنَدَ وَازْ هَمِينَ جَاستَ كَهْ جَنَابُ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ بِخَطَابِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمَوْدَهَ كَهْ
اَنَا وَأَنْتَ يَا عَلِيٌّ أَبُوا هَذِهِ الْأَمَّةِ

ملا رومى در تاج الدره شرح قصیده بردہ در شرح شعر احل امّته فی حرز ملّته کاللیث حلّ مع الاشبال فی الاجم گفته یقول و کیف
لا و قد احلّ و اقرّ رسول اللّه صلی اللّه علیہ امّہ اجابتہ فی حرزه الحریز و حصنہ الحصین من شریعته الحنفیۃ الباقیۃ الی یوم القيمة و
هو ضراغام

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٥٠
غابة غاية الكمال من الرجال و اتباعه كالاولاد لقوله تعالى إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و لقوله صلى الله عليه و سلم انا من الله و المؤمنون
منى و انا و انت يا على ابو هذه الامه
و ناهيك لقوه دين الله دليلا و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سيليا
این عبارت دلالت صريحة دارد بر آنکه حسب دلالت حدیث شریف
انا و انت يا على ابوها هذه الامه

اتباع جناب رسالت مَآب صلی اللَّهُ علیہ و آلِہ و سلم مثل اولاد آن حضرت بودند پس بدلالت صریحه این حدیث شریف و هم حسب استدلال رومی ظریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام متبع این امت و تمام امت اتباع باشند پس حضرات ثلاثة هم مروسین و محاکومین و اتباع باشند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام متبع و مطاع و حاکم و رئیس آن نور باهر الضیاء و الشعاع خواهد بود نه کسی از اتباع و اشیاع و ان كانوا من ارباب الصلاح و النیاهه و الارتفاع فضلا عن الهمج الرعاع المورث اتباعهم لانواع المضض و الالیاع و القائد اطاعتھم الى اقسام العزل و الارتابع

وجه سی و پنجم: استدلال بعبارت بدایه: استفاده فضائل عدیده از حدیث نور

وجه سی و پنجم آنکه ملک العلماء شهاب الدين دولت آبادی در هدایه السعداء بعد ذکر حديث نور گفته حاصله خداوند تعالیٰ مرا و علی را از یک نور آفرید و آن نور را دو منشور بود و ما میانه عرش تسبیح می گفتیم خدا را پیش از آنکه آدم آفریده شود بد و هزار سال چون آدم آفریده شد ساکن شدیم در صلب آدم و از صلب پاک و شکم پاک بیرون آمدیم نبود در میان با حجابی پوشیده تا آمدیم در صلب عبد المطلب و آنجا دو پر کاله شد از یکی من در صلب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۱

عبد الله آمد و علی در صلب ابو طالب آمد و آن هر دو نور باز در شکم فاطمه جمع شدند حسن و حسین نور خداوند اگر چه حضرت مصطفی را غیر از علی ولی نبی اعمام و غیر از فاطمه دختران و مر علی و فاطمه را فرزندان غیر از حسن و حسین بسیار بودند از جمله ایشان حسن و حسین را نور خدا گفت یا آئیها النّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ أَعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْلِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ان تمسکتم به لن تضلوا من بعدی هر که تمسک نور الله کند هر گز بی راه نگردد و این عنایت پروردگارست هر کرا توفیق دهد او بر هدیه الله نوره من یشاء وَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ*

هر که را از در رانده و خوار و زار و ملعون و نابکار در زمرة حرام خوار در آورده هر آئینه در کشتن و میرانیدن این نور الله سعی می نماید و بفف دهن گنده خود اعتراضات پراکنده بر فضائل ایشان می کند يُرِيدُونَ لِيُطْفُؤُنُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِّمُ نُورِهِ وَ لَوْ كَرَةُ الْكَافِرِونَ

چراغی را که ایزد بر فروزد هر انکو فف زند خود را بسوزد

اگر چه در گیتی همه عالم اغیار ایشان باشند و بخواهند که این نور خدا بکشند نتوانند اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هر گز نمیرد نسل ایشان تا قیامت قائم و مریدست ایشان را جز مردم نورانی که در وی نور ایمانست دیگر نشناسد و دیو مردم هر گز تعظیم ایشان نکند نور باید که نور را بیند دیده دیو حور کی بیند جنس باید که جنس را داند غیر کاتب نیشته کی خواند بدانکه ذات ایشان از نورست و لهذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می نمود فی آخر الظہیریۃ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۲

ولها أى لفاظمة كان نورا يضىء من وجهها حتى روى عن عائشة رضى الله عنها قالت اسلك فى سم الخياط فى الليله المظلمه من نور وجه فاطمه ترجمه عائشه گفت رضى الله عنها بارها در شب تاريک از روشنائي روی فاطمه رشته در سوزن کردهام و در درر می گويد حسن و حسین شبی از مصطفی برگشتند نور ایشان را گرد گرفت و قد ذکرناه فی الجلوة الاولی من الهدایة الثامنة تا بدانی که ایشان نور الله اند انتهی ازین عبارت ظاهرست که خلق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و خلق جناب امير المؤمنین علیه السلام از یک نورست و آن نور تسبیح حق تعالی قبل خلق حضرت آدم علیه السلام می کرد و خلق جناب امير المؤمنین علیه السلام از نور و اتحاد نور آن حضرت با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم صفت جلیله خاصه است بجناب امير المؤمنین علیه السلام که برای دیگر بنی اعمام نبوی حاصل نبوده پس این اختصاص فضیلت عالیه جلیله الاخطار بذات قدسی صفات حیدر کرار علیه و آله الاطهار آلاف سلام ما تتابع اللیل و النهار دلیل صریحست بر افضلیت آن حضرت و نیز اختصاص نور خدا بودن بحضرت فاطمه و حسین علیهم السلام و عدم مشارکت دیگر اولاد جناب امير المؤمنین علیه السلام از این عبارت ظاهرست و آن هم دلیل صریحست بر آنکه این فضیلت فضیلیتیست بس عمدہ و فحیمه الشأن که انشعاب فضائل عظیمه از ان متحقق گشته و نیز از ان ظاهرست که چون جناب امير المؤمنین علیه السلام نور خدا بود پس آن حضرت مصدق آیه کریمه یا آئیها النّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا

وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيِّدُ خَلْقِهِمْ فِي رَحْمَةٍ عِبَقَاتُ الانوارِ فِي امامَهُ الائمهُ الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۳
مِنْهُ وَفَضْلٌ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِيمَاً

بوده پس آن جناب برهان پروردگار و نور الهی بوده که مؤمنین را اعتصام باحضورت لازم و واجب و اعتصام باحضورت سبب دخول در رحمت الهی و هدایت بصراط مستقیمت پس بعد ثبوت این خصائص عظیمه زاهره و ماژ فخیمه باهره برای آن حضرت در ثبوت افضلیت و وجوب اطاعت و ظهور قبح تقدم کسی از امت بر آن حضرت شکی و ریبی نماند و نیز ازین افاده ملک العلماء ظاهر می شود که آن حضرت مصدق جمیع آیات کریمه است که در آن ذکر نور واقع شده و چون از ان آیات افضلیت مصدق نور ظاهرست آن همه آیات دلیل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و نیز از افاده ملک العلماء ظاهرست که حدیث ثقلین که آمرست بتمسک اهل بیت علیهم السلام مبني و مؤسسست بر حدیث نور که چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسین علیهم السلام نور خدا بودند تمسک باین حضرات لازم شد پس حدیث نور بنابر کریمه و آن‌تلنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِينَا

الآیه و حدیث ثقلین مفید و جوب اطاعت جناب امیر المؤمنین باشد و تقدم و ریاست احدی فضلا عن الثالثه بر آن حضرت روا نباشد بلکه محض ضلال و خطأ و نیز از قول ملک العلماء هر که تمسک بنور الله کند هرگز بی راه نگردد و اوضحت که تمسک بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که نور الهیست سبب وصول بشاهراه هدایت و نجات از سراسیمگی و ضلالتست و نیز از عبارت او ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام مصدق آیه يَهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ

بوده پس هر که اطاعت آن حضرت کرد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۴

و مهندیست و ناجی و هر که تخلف از طریقه آن حضرت ورزید هالکست و رئیس و غیر راجی و نیز قول بلیغ ملک العلماء هر که از در رانده الى قوله اعترافات پراکنده بر فضائل ایشان می کند يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ الآیه صراحة و اوضحت که کسی که رد بر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و سائر اهل بیت طاهرين می کند خصوصا کسی که حدیث نور را بالخصوص تکذیب می کند و ابطال آن می نماید و اعترافات پراکنده و ایرادات آگنده بران می کند آن کس از در رحمت الهی رانده و تباہ و خوار و پریشان و زار و مرحوم بدکردار و ملعون نابکار و داخل زمرة حرام خوار و محشور در شرذمه اشرار و قطعا و بتا در کشتن و میرانیدن نور الهی سعی می نماید و بتفه دهن گنده اعترافات پراگنده می کند و آیه يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ

در حق او صادق و بحال پر اختلال او مطابقت است که از ان کفرا و صراحة و جهارا هویدا و اشکارست پس چون ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و مخاطب جلیل در پی رد و ابطال و انکار بسیاری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیهم السلام و دیگر اهلیت علیهم السلام افتاده و بیم داد سعی در ابطال و تکذیب حدیث نور بالخصوص داده اند این صفات عالیه که ملک العلماء جزاء الله خیرا بعد اثبات نور در حق منکرین فضائل آن حضرت مطلقا و منکرین حدیث نور خصوصا ثابت کرده بر ذوات این حضرات عالی درجات بی تکلف و بی تجشم مؤنث تبیین و تقریب صادق می آید و نیز می باید که در حق این حضرات اشعار بلاغت شعار که ملک العلماء عالی مقدار خوانده شود و هر چند در توفیق و تطبیق این بیان انيق و تبیان رشيق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۵

ملک اهل التحقیق بر ذات عالی مخاطب افیق نهایت طعن و تشنج آن رئیس ارباب تدقیق و غایت تعییر و ازراء آن عمله اصحاب تعمیق لازم می آید لکن چون حضرت او ضلیع العذار و گسسته مهار در تکذیب حدیث نور و دیگر فضائل وصی سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار رفته به مفاد و ما أَصَابُكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبْتُ أَيْدِيْكُمْ

آنچه بر سر ملازمانش رسیده از دست خود اوست یداک او کتا و فوک نفح و حقیر حسب ارشاد باسداد ملک العلماء النقاد که ممدوح والد ماجد مخاطب والا نزادرست در اظهار امر حق معذورم و برایت ساحت فقیر از انشاء امری خلاف شان مخاطب رفیع المکان در کمال ظهور که آنچه گفته است ملک العلماء گفته و آنچه نوشته ممدوح والد حضرتش نوشته حقیر ناقلم و حاکی نه موجد و مختصر اسأء ادب و بی باکی

وجه سی و ششم: علی همدانی: حدیث نور دال بر اتحاد نور نبوی و علوی

وجه سی و ششم آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسومست بمشارب الاذواق در شرح شعر لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال و کم ییدو إذا مزجت نجم فرمود و شاید مراد ناظم ازین معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین عبارت حقائق نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظہر آفتاب احادیث و دعای حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال و وصال اوست که انا مدینه العلم و علی بابها

و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم است که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۶

و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که انا و انت ابوا هذه الامّة

اشارة بدین معناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهدای و بک یا علی یهتدی المحتدون

و چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکاهه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احوالیست ازین عبارت سراسر بلا غلت مشحون بانواع رشاقت و حاوی اقسام هدایت و حائز صنوف رزانت و متانت واضح و لائحت است که حسب دلالت حدیث نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد تمام با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم داشته و چنانچه هلال غیر بدر نیست همچنین آن حضرت غیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون آن حضرت اتحاد با سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الى یوم التقاد داشته لهذا بامتزاج احکام شرائع نبویه و اعلام حقائق علیه نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا و بدور طوالع اتواق اکابر اصفیا ظاهر شده یعنی جمیع اولیا و اصفیا مستمد و مستعين از فیوض جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشند پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۷

افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد و تجویز تقدم و ریاست احدی بر آن حضرت نهایت شنیع و قبیح و فظیع و فضیح است مثل تجویز تقدم و ریاست احدی بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و علاوه برین بوجوه عدیده دیگر ثبوت کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عدم جواز تقدم و تراویس احدی بر آن حضرت ازین عبارت عالیه المبانی علی همدانی بر هر قاصی و دانی ظاهرست چه از ان واضح است که جناب امیر المؤمنین حسب دلالت حدیث مدینه العلم

ساقی کووس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافي امال بمور و زلال وصال ایزد متعالست پس اگر ثلاثة را داخل زمره متعطشان فیافي امال و طالبان وصال گردانند ایشان نیز تابع و محکوم بباب مدینه العلوم باشند و آن حضرت حاکم و رئیس و امام ایشان باشد و اگر ایشان را از زمره طالبان و متعطشان وصال و کمال خارج سازند پس در بطلان خلافت و ریاست ایشان چه جای ارتیاب و اشتباه است و نیز از آن ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطعاً و حتماً حدیث انا و انت ابوا هذه الائمه

بخاطب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده و آن حضرت بدلالت این حدیث شریف که مؤید و مصدق حدیث نور و کاسر ظهور ارباب کذب و زورست افضل امت و حاکم ان مثل جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده و تقدم و ریاست احدی بر آن حضرت جائز نیست و آن حضرت منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیقت پس کسانی که از فهم کلامه و اباؤهم عاجز و قاصر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۸

واذهان ثاقبهشان در ادراک مسائل سهله پریشان و حائر بوده چگونه بر آن حضرت حاکم و امیر و رئیس با توقیر کردن و نیز از ان ظاهرست که حسب دلالت

حدیث شریف انا المنذر و علی الهدای

که مخاطب عادی قدم مبارک در وادی قدح و جرح آن هم نهاده حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوغ هدایت حضرت ولایت بوده و هست و خواهد بود پس اگر حضرات ثلاثة از اهل کشف و شهود و مهندی و محمود بودند می باید که تابع و مرسوس و مأمور و محکوم جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشند و اگر ایشان را خارج از اهل کشف و شهود و حائزین کمال درجات اسرار ربّ معبود گردانند پس باز هم تقدم و ریاست اینها بر نفس رسول و هادی هر ظلوم و جهول و موصل جمیع خلق بکمال درجات اسرار و مطلع حکم مشرقه الانوار چگونه روا خواهد شد و علاوه برین همه علی همدانی در آخر کلام بالاغت نظام تصریح فرموده بآنکه طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکاهه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احوالیست پس معلوم شد بنهايت صراحت ووضوح که کسی که با وجود جناب امیر المؤمنین علیه السلام متابعت شیوخ ثلاثة کرد آنکس ضال احوال و واصل درک اسفل بوده که با وجود امام هادی اعراض و استنکاف از اقتباس انوار مشکاهه ولایت و اغماض و انحراف از سلوک شاهراه هدایت نموده خود را در بوادی ضلال و هلاک دردی و فیافي خسaran و خذلان و عمي انداخته و تابعان و متبعين همه از حق و صواب روگردان و آبي و معامله ریاست و تسلط ظاهري شان أبي و مرکب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۵۹

تزوير و تعزير و تلميع و تخدیعشان کابی و نار اثارت وساوس شباهات و تعلیلات خابی و محمد علیه و مناقب سنیه و مفاحر باهره و ماژ زاهره سید علی همدانی در مجلد حدیث تشییه و غیر ان بر زبان اساطین قوم شنیدی پاره از ان در این جا باید شنید مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل بتترجمه او گفته آورده‌اند که اجازت ارشاد از سی و سه مشایخ کامل مکمل داشته‌اند و بعد ذکر اسماء‌شان گفته و نوشتند که از ان سی و سه تن اولیاء الكاملين العارفین یکی شیخ سعید چشتی بوده که ایشان از اصحاب رسول‌اند صلی اللہ علیه و سلم و رضی اللہ عنہ که علی ثانی از صحبت ایشان بشرف تابعین رضوان اللہ علیهم اجمعین رسیدند و فروغ دل یافتند و خرقه خلافت در برگرفتند امیر سید محمد طالقانی قدس سره در لقب امیر که بدان سبب علی ثانی لقب افتاده چند و جا نوشته‌اند که موافق افتاده است به امیر مردان رضی اللہ عنہ اول احیاء اموات دوم در حین سیاحت که بزیارت حضرت آدم صفحی علیه صلوات و سلام می‌رفتند در زمین سراندیب اژدهای راه بر ایشان گرفت بی آلت جارحه او را بهلاک رسانیدند و طی ارض داشتند چنانچه سه مرتبه ربع مسکون را طی کردن و طی لسانی داشتند و در علم از فحول علماء بودند بدین

جمله ايشان را على ثانى لقب افتاد و جامع بودند در علوم ظاهري و باطنى و ايشان را در بيان علوم ظاهر و باطن مصنفات مشهور است چون كتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله الحسنى و شرح فصوص الحكم و شرح تائيه فارضيه و ذخيرة الملوک و ديوان اشعار و غير آن رسائل بسيار است در يكى از مصنفات خود که مسمى با سراريه است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۰

بتقربي لختى از احوالات خود نگاشته اند که چون کسب طریقت در صحبت سیدی و سندی قدوة الواصلین حجۃ العارفین شرف الحق و الدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علی روحه الکریم و بخرقه خلافت مشرف گشتم بحکم اشارت غیبی و نیز بحکم شیخ خود در اقصای بلاد عالم گشتم و عمر عزیز را در تردد و ملاقات مشایخ کبار صرف نموده بر شدتهاي بحار و جبال و بار و هر کجا که شخصی در اقصای اماکن و بلاد وصف کردند عزیمت بسته قطع مراحل و منازل کرده سه نوبت ربع مسکون را سیر کردم و هم در مصنفات خود آورده اند که یک هزار و چهارصد اولیا کامل را دریافتیم و از هر یک نصیبی برگرفتم و از آنجمله چهارصد اولیا را در یک مجلس یافتم و هر یک نوازش کردند و هر یک اسمی از اسماء الله که گشايش و فتح کار طریقت ايشان از ان حاصل شده بود باين ضعیف عطا فرمودند و بمداومت آن کثیر البرکات و عظیم الخاصیات و آیات بیانات حضرت صمدیت و احادیث مصطفویه صلی الله علیه و سلم فراوان بهره برگرفتم و فتح کار خود از ان یافتم اما چون از ان فتح الباب دیدم مجموع آن را اوراد فتحیه نام نهادم و در اسراریه که از مصنفات ايشانست نوشته اند که چون بمدینه رسیدم و بمواجه روضه رسول سلام کردم جواب سلام باز یافتم درین ضمن مرا غیبی شد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم دیدم نشسته اند و جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم در ان مجمع حاضرند سلام کردم مرا پیش خواندند و طومار کاغذی بدستم دادند برگشادم اوراد فتحیه بود با ترتیب در ان اثنا دیدم که جمعی مدور حلقة برکشیده بزم زمه و الحان همان اوراد می خوانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روی مبارک بسوی من کرده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۱

فرمودند که بدین ترتیب باید خواند اگر چه ابتداء زان یک هزار چهارصد شیخ کامل مکمل این اوراد عطا بود اما دوباره تصحیح ترتیب آن را از ان سرور کائنات صلی الله علیه و سلم یافتم خفیه بود بجهر خواندن مامور شدم و از ان حضرت صلی الله علیه و سلم فراوان بهره مندی و فتح کار خود یافتم امیر سید محمد طالقانی قدس اسراره که از اعاظم خلفاء علی ثانیست در آخر رساله قیافه نامه خود بعد از بیان حسن و قبح قیافت تصحیح مراتب نموده تعین مرتبه مشایخ می نمایند و بحسب تمثیل ضمناً نقلی نیز از علی ثانی می آرنند تبرکاً از تصحیح مراتب اولیا نگاشته آمد من کلامه القدسی طائفه که ارباب قلوب اند ايشان را درین زمانه اولیاء الله می گویند و ايشان اطوار متفاوت دارند طائفه از طوائف اولیا مشهور باسمی باشند چون اقطاب و افراد و ابدال و اوتداد و ابرار و غیرهم بعضی بظاهر و بعضی بباطن معمور و در شریعت و طریقت و حقیقت مشهوراند و ايشان که اکمل اقطاب و افراد و اوتداد و غیرهم که مقربانند در صورت و سیرت مشابه پیغمبرانند علی نبینا و علیهم الصیلوا و السلام مرشدی و مقتدایی چنین کاملی را می سزد که در شریعت شرعیات متبحر و در جمیع فنون علوم از فحول علماء باشد و در طریقت صحبت اکمل اولیا یافته بریاضت و مجاهدات در مرتبه او قصوری نباشد و در حقیقت صاحب مشرب عمیق گشته بمشاهدات و تجلیات در توحید عالی وارث ثمَّ دَنَا فَتَدَلَّ باشد نه بظاهر خراب و بباطن معمور باشد که از طائفه ابدالان مرشدی و مقتدایی نیاید و انکار ايشان نکنند از بهر آنکه تکالیف شرعی بر ارباب عقول است کسی که مسلوب العقل بود من حيث الشرع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۲

برو تکلیفی نیست و مسلوب العقل بر دو قسم اند بعضی که نور عقل ايشان بانوار شموس تجلیات الهی مسلوب و محجوب گردد و دیگر مجنون باتفاق جمیع علماء مذاهب این هر دو طائفه از تکلیفات شرعی آزادند و اکابر درویشان طائفه ابدال را لا یقتدى بهم و

لا- ينکر عليهم فرموده‌اند یعنی اقتدا بایشان نکنند که از ایشان تربیت متعذرست بلکه مضرت ایشان بمردم مناهی و ملحد بی‌نماز می‌رسد و منفعت نمی‌رسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان بحسب مراتب و مقامات ایشان بر سبیل اجمال از مقامات و احوال قدری معلوم باید نمود بعد از آن بقدر مقامات تعیین مراتب اولیا باید فرمود ولی زنده صحیح بیداردلست از مؤمنان دیندار و صلحاء و علماء چون بر صفت حیات و صفات بیداری و صفات دیگر مثل بینائی و گویائی و دانائی بیفزاید نشان ولایت باشد صاحب آن از مقام ایمان بمقام ولایت ترقی نموده باشد اوّل اهل الله بینا شوند و آن بینائی مراتبی دارد چون مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی بعد بینائی شنوازی شود و آن شنوازی مراتب دارد چون علم اليقین و عین اليقین و حق اليقین هر که ازین مراتب و احوال مذکوره نصیبی دارد ولیست ولی که بینا و گویا نیست طفل طریقتست چون گویا شود از طفویلت عبور نماید و چون بحقائق دانا شود بالغ گردد و بلوغ مردان عبارت ازین مرتبه است اکمل مردان مرد در سرها بمظهر جامعیت که مراتب مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات و اطوار سبعه قلبی و نفسی و سری و روحی و خفی و غیب الغیوبی و حقائق توحید علم اليقین و حق اليقین و عین اليقین کمال یافته باشد که تا وارث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۳

مصطفی و امام الاولیاء و غوث اعظم و قطب عالم و مظہر کل و هادی سبل خوانند چند کلمه در صفت بواطن کمل گفته شد که تفصیل آن در کتب مطول نگنجد از آثار و غلامات ظاهر جزو ازین طائفه تقریر نموده شد که قریب الفهم باشد اما آثار ولایت همه در قدیمت و آثار و علامات ولایت کرامتست یعنی از وی چیزی صادر شود که مقدور عوام اهل اسلام نباشد چون اخبار از غیب بموجب الهام چنانکه بایزید بسطامی قدس الله سره می‌خواست که احرام نماز بند و در جماعت مسافری بود موافقت خواست که احرام نماز بند حضرت شیخ نزد وی رفت و آهسته گفت که چون بآب و آبادانی رسیدی تیم باطل گشت آن عزیز متیم بود متذکر گشت و طهارت ساخت و اگر چه ازین قبل کرامات از اولیا این زمان و در هر زمان صادر شده و می‌شود و لیکن این تمثیل چون در طبقات الاولیاء شیخ عبد الرحمن سلمی قدس الله سره آورده است جهت تیم و تبرک همین تمثیل آورده شد و یا همچون علی ثانی که چون علماء نصاری را در ولایت روم با علماء اهل اسلام برینحدیث نبوی مذاکره افتاد که علماء امّتی کانبیاء بنی اسرائیل

یعنی پیغمبر شما علیه الصیلواه و السیلام گفته است که علماء امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند و عیسی علیه السلام احیاء اموات می‌کرد و اگر پیغمبر شما برین قول که می‌گوئید راسخست مرده را زنده کنید علما اهل اسلام عاجز گشته چهل روز مهلت خواستند که بعد از چهل روز جواب گویند چون مدت رسید بموجب الهام الهی امیر سید علی همدانی بطی ارض در ان مجتمع حاضر شد بعلماء نصاری گفت که آنچه پیغمبر ما گفته حق و صدقست پس فرمود تا مردم را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۴

حاضر آوردنند و بعلماء نصاری کرد و فرمود که چون پیغمبران شما احیاء اموات می‌کردند چه می‌گفتند جواب گفتند پیغمبر ما قم باذن الله گفتی امیر کبیر فرمود اگر من بفرمان الله تعالی قم باذنی بگوییم و این مرده را زنده گردانم بر دین پیغمبر ما ایمان می‌آرید گفتند ایمان آریم پس امیر فرمود من یکی از فروتنین امت پیغمبرم که چون من هزاران هزار امت درین زمان یافت می‌شود پس گفت قم باذنی دست ان مرده گرفت و برداشت چون علماء نصاری آن چنان معاینه دیدند بلا توقف ایمان آوردنند از آن روز باز امیر کبیر را علی ثانی خوانندند نزد علمای اهل سنت کرامات الاولیاء حق مقررست و لیکن لازم نیست که اولیا در جمیع اوقات بر احوال اطلاع نمایند چون اکمل کمل اولیا و انبیا حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلمست

انه قال لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرّة

فرمود یعنی حجاب بشری بر دل حضرت پیغمبر می‌شود و آن حضرت هر روز هفتاد بار طلب مغفرت می‌نمایند یعقوب نبی را

صلوات الله عليه پرسیدند که یوسف را در چاه کنعان با وجود قرب مکان ندیدی و از مصر بوی پیراهن شمیدی نزد عاقل بغايت بدیع می نماید جواب داد که احوال این طائفه متفاوت است یکی پرسید زان گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند ز مصرش بوی پیراهن شمیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی بگفت احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نهانست گهی بر طارم اعلى نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم اگر درویش بر حالی بماند سر دست از دو عالم بر فشاندی یعنی اگر درویش صاحب کمال که مظہر تجلیات جلال و جمال باشد در حال استغراق لی مع الله وقت لا یسعنی فيه ملک مقرب و لا نبی مرسل بماند و از مقام فنا فی الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۵

ولا هوت بمقام بقاء الله و جبروت تنزل نكند و از عالم ملك و ملکوت فارغ البال در استغراق زلال وصال باشد هیچ احدی از وی استفاضه نتوان کرد و ان مظہر تربیت سالکان نتواند فرمود اما کامل مکمل مظہریست که برداشت مقام انبیا کند و در صحو و بقا وطن سازد و به تربیت طالبان لقاء الله پردازد تا از دامن دولت آن مرشدان کامل و واصلان موصل تا دامن قیامت باقی مانند چنانکه مرشد باستحقاق و قطب افق مخدوم علی الاطلاق حضرت خواجه اسحاق قدس سره از حضرت ولایتمآب قطب الاقطاب علی ثانی امیر سید علی همدانی کمال یافت و آن حضرت بعد ممارست فنون علم و ملازمت حضرت مرشد حقانی شیخ محمود مزدقانی بمقام ولایت و ارشاد وصول یافت بعد از اجازت از حضرت شیخ بموجب اشاره غیبی بسفر سه بار آن مقدار که مقدور بشر نباشد عالم را دید و بصحت شریف هزار و چهار صد ولی سید بظاهر و باطن مظہر جامع عبارت از چنین کاملست اما جمعیت معنوی که ذکر کرده شد و مکاشفات و اطوار دل و حقائق مظہر در غیر سلسله علی ثانی سید علی همدانی یافت نشد اما جمعیت صوری آنکه بحبل الله تعالى کبریا ده و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا

امر فرمود یعنی همه چنگ بحبل الله زنید اصح اقاویل معتبر چهارت پیشی فرموده اند که حبل الله علماء شریعت اند که بیان معانی قرآن فرمایند و عالمیان را بسبب قرآن راه نمایند و بعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ طریقت اند چون بحقیقت علماء ربّانی طائفه توانند بود که علم با عمل دارند و الشیخ فی قومه کالتبی فی امته

در احادیث نبی واردست و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول الله است کما
قال علیه السلام ائمّتی تارک فیکم الثقلین کلام الله و عترتی الا فتمسکوا بهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۶

فانهمما حبلان لا ينقطغان الى يوم القيمة

یعنی در میان شما دو چیز بزرگ می گذاریم یکی کتاب خدا و یکی فرزندان خویش و آگاه باشد و چنگ زنید در ان هر دو بدرستی که ان دو رسما نیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون اصح اقاویل اهل تفسیر و تاویل در حبل الله چهارت و آن چهار معنی در ذات شریف حضرت علی ثانی امیر سید علی همدانی موجود بود بی اشتباه آن حضرت حبل الله باشد مر سلسله ویرا و فرق از سلسله اولیا چون مقصود ازین رساله شناختن انسانست در بیان صورت و سیرت انسان نوشته شد زیاده موجب املاک است و نیز در اسراریه علی ثانی فرموده که درین مدت چهل و پنجسال که همیشه در سیاحت بودم هر سال بحج می رسیدم نوبتی در راه کعبه عورتی مرا پیش رسید پرسید که چه نام داری گفتم سید علی مرا تعظیم بسیار کرد پس همیان زری در پیش من بنهاد و گفت این نذر پیغمبرست صلی الله علیه و سلم گفتم تو چون دانستی که من مستحق این نذرم گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا خبر دادند داعیه آن داشتم که این مبلغ را بمدینه در خواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم دیدم که فرمودند که باسم سید علی از فرزندان ماست اینجا خواهد رسید این فتوح را باو رسان بعلاماتی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده بودند ترا شناختم پس آن مبلغ را ستدم و

در راه کعبه صرف زاد مسکینان و مستحقان نمودم و نیز در اسراریه فرموده که چون بمدینه رسیدم بروضه منوره مبارک آن سرور صلی اللہ علیه وسلم سلام کردم جواب سلام باز شنیدم و چون مستقبل روضه منوره در مراقبه رفتم پیغمبر را صلی اللہ علیه وسلم دیدم در پیش گاه روضه نشسته و جمع کثیر از صحابه رضی اللہ عنهم در آنجا حاضر بودند رفتم و بر پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم سلام کردم باز جواب دادند و تلطیف بیاندازه فرمودند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۷

و طومار کاغذی نوشته بدمست دادند بر گشادم همان کلمات بود که در سیاحت از هزار و چهار صد ولی بمن رسیده بود و ترتیب آن را نمی‌دانستم چون ترتیب قراءت آن را معلوم کردم بخاطر رسید که آیا این اوراد را جهريه باید کرد یا خفیه باید خواند درین ضمن دیده شد که جمعی مدور حلقه برکشیده واقف بمقام دو گاه همان اوراد را می‌خوانند ناگاه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم روی مبارک سوی این ضعیف کرده فرموده که باین ترتیب باید خواند از ان روز باز او را در ابر علانية خواندن آغاز کردم و نیز در جامع السلاسل بعد ذکر اشعار عدیده متضمن بعض امتحانات امیر تیمور علی همدانی را و ظهور کرامت او گفته نقلست که چون امیر کبیر یعنی علی ثانی از مجلس میرتیمور بمکان خود تشریف اورد متعاقب کس میرتیمور رسید گفت میرتیمور می‌گوید که از حد ملک ما بیرون آید امیر فرمود که اگر از قلمرو تو بیرون نامده آب آشامم بر من حرام باد همان ساعت از سمرقند برآمده‌اند وقت نماز ظهر کاروانیان بر عقبه کوه هندوکش دیده‌اند و آنجا وقت نماز ظهر شده بود و از آنجا بطی ارض بشمیر آمده نماز عصر آنجا خوانده‌اند و نیز در اسراریه فرموده‌اند که چون بکشمیر رسیدم در مسجدی جای گرفتم چون پاسی از شب گذشت نگاهبان مسجد آمد گفت از مسجد بیرون آی که قفل کنم گفتم مسجد وقف فقرا و خانه غرباست ازینجا بیرون نروم گفت هر که شب درین مسجد مقام گرفته صباح هرگز زنده بیرون نامده هر چند الحاج نمودند صورت نبست پس مسجد را از بیرون مغلق ساخت و برفت چون نصف شب گذشت دروازه مسجد گشاده شد مشعلی ظاهر شد و متعقب ان مشعل عورتی برقع پوشی بیامد چون قریب رسید بصفای باطن دریافتمن که این جنست چون بنظر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۸

خشم سوی وی دیدم در ساعت مثل ارزن دانه پاش شده ناپدید گشت چون آن صباح مردم رو بمسجد آوردن و مرا زنده یافتند بسیار تعجب نمودند و ایشان را فی الجمله اعتقادی به مرسید بعضی از اهل اسلام که آنجا بودند ارادت نمودند اما اکثر مردم کشمیر کافر بودند و اسلام را چندان رواج نبود چون کافران را باسلام خواندم گفتند ما را شخصیست که عالم و فاضل صاحب کراماتست اگر بروی و در مناظره علمی و امور شیخی فائق آیی اسلام آریم نزد وی رفتم و ان گبری بود سر و پا بر همه و خاک بر تمام اعضا مالیده و بنگ بی نهایت خورده بغايت سیاه و چشمها مانند دو طاس پر خون چون پاره در علم مباحه واقع شد و عاجز آمد خواست که بطريق استدرج کرامات نماید گاوی ایستاده بود گفت توانی بگوئی که در رحم این گاو گوساله بچه رنگست و ماده است یا نر گفتم تو بگوئی گفت گوئی نرست چون تامل کردم نر بود گفت سیاه فامست و قدری پیشانی او سپیدست گفتم پیشانی وی سپید نیست بلکه سر دم وی سپیدست دم را حلقه کرده بر پیشانی آورده است فرمود تا گاو را شکافتند همان دم بود که بر پیشانی حلقه کرده بود خواست که حیله دیگر انگیزد آن حالت و استدرج را ازو گرفتم از ان خود ستائی فرو نشست منفعل از جای خود برخاست سر پای من انداخت و اسلام آورد و یکی از واصلان شد چون کافران چنین دیدند اکثر مسلمان شدند از ان روز باز اسلام در ان ولايت در تزايد شد او را این چنین خوارق و کرامات بسیارست اگر تمام آورده شود دفتری عليحده باید بنا کردن اختصار زاد وفات وی در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانين و سبعمائه نزديك بولایت سواد بجور بود از آنجا بختلان نقل کردن تاریخ وفات آن حضرت که مولانا نور الدین جعفر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۶۹

جعفر بن نظم آورده

مرشد سالکان شه همدان کز دمش باغ معرفت بشگفت
مظہر نور حق که رویش بود عاقبت از جهانیان بنھفت
عقل تاریخ سال رحلت او سید ما علی ثانی گفت
ایضا چو شد از گاه احمد خاتم دین ز هجرت هفص و
برفت از عالم فانی بیاقی امیر هر دو عالم آل یاسین

وجه سی و هفتم: نبی اصل در تکوین و ذره او عجین بعلم و هدایت

وجه سى و هفتم آنکه شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردى در عوارف المعارف بعد ذكر بعض احاديث
داله بر فضیلت فقه در دین گفته و اللہ سبحانه و تعالیٰ جعل الفقه صفة القلب فقال لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
فلما فقهوا علموا و لما عملوا عرفوا و لما عرفوا اهتدوا فكّل من كان افقهه كانت نفسه اسرع اجابة و اكثر انقياد العالم
الدین و اوفر حظا من نور اليقين فالعلم جملة موهبة من اللہ تعالى للقلوب و المعرفة تميّز تلك الجملة و الهدی و جدان القلوب ذلك
فالمعنى مثل ما بعثنى اللہ به من الهدی و العلم اخبر انه وجد القلب النبوی الهدی و العلم فكان هادیا مهديا و علمه صلوات اللہ عليه
وراثة معجونة فيه من آدم أبی البشر صلوات اللہ عليه حيث علم الاشياء سمة الاسماء فكرمه اللہ تعالی بالعلم فقال علّم الإنسان ما لم
يعلم

فَادْعُهُمْ إِلَيْنَا مَنْ يَرْجُوا نِعَمَّا
وَإِذَا أَتَاهُمْ أَنَا بِأَنَّمَا أَنْهَا
أَنَّمَا أَنْهَا لِأَنَّمَا أَنْهَا
أَنَّمَا أَنْهَا لِأَنَّمَا أَنْهَا

عقبات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧٠

وَالْمَوْهُوبُ لِهِ خَاصَّةٌ وَقِيلَ لِمَا خَطَبَ اللَّهُ سَبَحَانَهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ يَقُولُ لَهُمَا إِنَّنِي طَوَّعْتُكُمَا أَوْ كَرِهْتُكُمَا قَالَتَا أَئْتَنَا طَائِعَيْنَ نَطَقَ مِنَ الْأَرْضِ وَاجَابَ مَوْضِعُ الْكَعْبَةِ وَمِنَ السَّيْمَاءِ مَا يَحْذِيْهَا وَقَدْ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَصْلُ طَينَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَرَّةِ الْأَرْضِ بِمَكَّةَ فَقَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ هَذَا يَشْعُرُ بِأَنَّمَا اجَابَ مِنَ الْأَرْضِ ذَرَّةُ الْمَصْطَفَى مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنْ مَوْضِعِ الْكَعْبَةِ دَحِيتِ الْأَرْضِ فَصَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الْأَصْلُ فِي التَّكْوِينِ وَالْكَائِنَاتُ تَبَعُ لَهُ وَإِلَيْهِ هَذَا الْاِشْارَةُ

بقوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَنْتْ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ وَفِي رَوَايَةٍ بَيْنَ الرُّوحِ وَالجَسَدِ
وَقِيلَ لِذَلِكَ سَمَّى أَمْيَا لَانَ مَكَّةَ أَمَّ الْقَرَى وَذَرَتْهُ أَمَّ الْخَلِيقَةِ وَتَرْبَةُ الشَّخْصِ مَدْفُونَ فَكَانَ يَقْتَضِيُ أَنْ يَكُونَ مَدْفُونَ بِمَكَّةَ حِيثُ كَانَ
تَرْبَتُهُ مِنْهَا وَلَكِنْ قِيلَ الْمَاءُ لَمَّا تَمَوَّجَ وَرَمِيَ الزِّبَدُ إِلَى النَّوَاحِي وَقَتْ جَوَاهِرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَا يَحَادِي تَرْبَتُهُ بِالْمَدِينَةِ وَ
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّيَا مَدِينَةَ حَنِينَةَ إِلَى مَكَّةَ وَتَرْبَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَالاَشَارَةُ فِيمَا ذُكِرَنَا مِنْ ذَرَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ هُوَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي وَرَدَ فِي
الْحَدِيثِ أَنَّ اللَّهَ مَسَحَ ظَهَرَ آدَمَ وَأَخْرَجَ ذَرِيَّتَهُ مِنْ كَهْيَةِ الدَّرَّ وَاسْتَخْرَجَ الدَّرَّ مِنْ مَسَامِ شَعْرِ آدَمَ فَخَرَجَ الدَّرُّ كَخَرْجِ الْعَرْقِ

و قيل كان المسح من بعض الملائكة فاصف الفعل الى المسبب و قيل معنى القول
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧١

بانه مسح أى احصى كما يحصى الارض بالمساحة و كان ذلك بيطن نعمان و هو واد بجنب عرفة بين مكة و الطائف فلما خاطب الله الذرّة و اجابوا بيلى كتب العهد في رقّ ايض و اشهد عليه الملائكة و القمّه الحجر الاسود و كانت ذرّة رسول الله صلّى الله عليه و سلم هي المحبّة من الارض و العلم و الهدى فيه معجونان ببعث بالعلم و الهدى مورثا له و موهوبا و قيل لما بعث الله تعالى جبرئيل و ميكائيل ليقبضا قبضة من الارض فابت حتى بعث الله عزرايل فقبض قبضة من الارض و كان ابليس قد وطى الارض بقدميه فصار بعض الارض بين قدميه و بعض الارض موضع اقدامه فخلقت النفس مما مس قدم ابليس فصارت مأوى الشر و بعضها لم يصل إليه قدم ابليس فمن تلك الارض تربة اصل الانبياء و الاولياء فكانت ذرّة رسول الله صلّى الله عليه و سلم موضع نظر الله سبحانه و تعالى من قبضة عزرايل لم يمسّها قدم ابليس فلم يصبّه حظّ الجهل بل صار متزوع الجهل موفرًا حظه من العلم و الهدى فبعثه الله تعالى بالهدى و العلم و انتقل من قلبه الى القلوب و من نفسه الى النفوس فوقعت المناسبة في اصل طهارة الطينة و وقع التاليف بالتعرف الاول فكل من كان اقرب منه مناسبة بنسبة طهارة الطينة كان اوفر حظّا من قبول ما جاء به رسول الله صلّى الله عليه و سلم فكانت قلوب الصوفية اقرب منها مناسبة فأخذت من العلم حظاً وافرا و صارت بواسطتهم اخذات فللموا و عملوا كالاخاذ التي

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧٢

يسقى منه و يزرع منه و جمعوا بين فائدة علم الدّراسة و علم الوراثة فائدة باحکام اساس التقوی فلما تزكّت النفوس انجلت مرائى قلوبهم بما صقلها من التقوی و انجلى فيها صور الاشياء على هيئاتها و ماهيتها فبانت لهم الدنيا بقبوحا فرفضوها و ظهرت الآخرة بحسنها فطلبوها فلما زهدوا في الدنيا انصبّت الى بواسطتهم اقسام العلوم انصبابا و انصاف الى علم الدرایة علم الوراثة اذين عبارت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم اصل در تکوین موجوداتست و جميع کائنات تابع آن حضرت اند و قول آن حضرت

کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین

اشاره بان می کند و نیز از ان ظاهرست که ذرّه جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم در وقت اجابت خطاب الهی معجون بود بعلم و هدایت و نیز ذرّه آن حضرت موضع نظر حق تعالی بوده که قدم ابليس آن را مس نکرده و حظّ جهل بآن نرسیده بلکه جهل از ان متزوع گردیده و موفر شده حظّ آن از علم و هدایت و چون ظاهرست که جناب امير المؤمنین علیه السلام را حسب دلالت حدیث نور اتحاد با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم در عالم ذرّهم حاصل بوده طینت شریفه آن حضرت معجون بعلم و هدایت و موضع نظر حق تعالی باشد و جهل را راهی بآن جناب نباشد و حظّ آن حضرت از علم مثل جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم موفر باشد و اعلمیت آن حضرت از جميع خلق و افضلیت آن حضرت در هدایت و اجابت عهد الهی مثل جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم از روی مناسبت بحسب طهارت طینت حظّ او اوفرست در قبول شریعت اقربست بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم از روی مناسبت بحسب طهارت طینت حظّ او اوفرست در قبول شریعت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧٣

آن جناب و زیاده تر از دیگران حظّ وافر از علم بر میدارد و نیز او از دیگران افضل و اعلى و ابهی و استنانت و چون ظاهرست که حسب دلالت حدیث نور جناب امير المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم اقرب بوده حظّ آن حضرت در قبول شریعت مطهّره اوفر و اخذ آن حضرت حظوظ وافر را از علم و هدایت اکثر و اعزز باشد پس افضلیت آن جناب از ثلاثة عالی شأن باین وجوه منیعه البینان ظاهر و عیان گردید

وجه سی و هشتم آنکه ابو نعیم اصفهانی در دلائل النبوة گفته اما بعد فقد سألت عمر الله بالبصائر اطویاتکم و نور فی المسیر الى وفاقة او عیتکم و نیاتکم جمع المنتشر من الروایات فی النبوة و دلائلها و المعجزة و حقائقها و خصائص المبعوث محمد صلی الله علیه و سلم بالسّناء الساطع و الشفاء النافع الّذی استضاء به السعداء و استشفي به الشهداء و استوصل دونه البعداء فاستعنت بالله و استوفقته و به الحول و القوّة و هو القوى العزيز و اعلموا وفتقكم الله انّ الخالق الحكيم انشأ الخلق مختلفی الصور و الجواهر متفاوتی الامزجة و البصائر اجزاءهم فی الطبيعة و القوّة متفاضلة و احلامهم فی النظر و الاعتبار متفاوتة فمن معتدل مزاجه مستغن بصحّته عن الاطباء و العقاقير و متوسط فی الاعتدال يطيه القليل من الابازير و ساقط رذيل لا يقيمه العزيز من العناصیر كذلك الارواح منها صاف زکی بالحكمة مشغوف و الى التعرّف و التبصر ملهوف حريص على ما استبق إلیه السّيّد ع و منها روح کدر بطی عن المعارف و البصائر معطوف و عن الآیات

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۷۴

و العبر مصروف خمیص الى ما استلذه البعداء و منها روح متوسط حطّ به عن کمال الصیفاء و الزکاء و نجی به من هلاک الكدر و العماء فلتفاوت الاشباح و الارواح اختفت الاقوال و الاحوال فالمحبول صافی الارواح یعن جوهره دائمًا الى صفوۃ الروحانية الذين هم سکان العلی من السموات و الممنو بکدر الارواح یمیل جوهره دائمًا الى مماثلة المسخرة و البهائم من الانعام المرکبة من الكدر و الظلمات فاذا اختلفت الابنية و الامزجة فالمحبول على اعدل الترتیب و اصفی الترکیب من لباب البشر و صباب النشر من ارتاح للتأله و الصیلاح و اهتز للتشمر و الفلاح مخصوص بالبشراء و النذاراة مقصود بالنفت و الایحاء من الكرام البررة ممدّ بالموهبة الالهیة و الاثره العلویة و یسعد بالقبول منه المتوسط من المقربین و یحجب بالنفور عنه و التکبر منه العماء من المدبّرین فاولئک المقصودون هم الدّعاء من الاولیاء و السادة من الرسل و الانیاء این عبارت بلیغه نفیسه ناصعه و مقالت فصیحه مليحه بارعه دلالت صریحه دارد بر آنکه چنانچه حق تعالی خلق را باختلاف صور و جواهر و تفاوت امرجه و بصائر آفریده همچنان ارواح مختلفست و چون انیا علیهم السلام مجبول شده‌اند بر اعدل ترتیب و اصفای ترکیب ارتیاح نمودند برای تاله و صلاح و اهتزاز کردند برای تشمّر و فلاح و مخصوص شدند به بشارت و نذارت و مقصود شدند بنفت و ایحاء و امداد کرده شدند بموهبت الهیه و اثره علویه و هر گاه اشرفیت خلقت انیا سبب افضلیت ایشان و اختصاص ایشان بمزایا و فضائل عالیه و سبب حصول شرف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۷۵

نبوت برایشان گردیده اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و تقدم آن در خلق بر حضرت آدم علیه السلام بلا- شبھه دلیل کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حصول جمیع فضائل و مزایا که بالآخر از فضائل و مزایای جمیع انیا علیهم السلام سوای خاتم النبین صلی الله علیه و آله و سلم باشد خواهد گردید و هر گاه افضلیت آن حضرت از جمیع خلق حتى الانیاء السابقین و المرسلین الماضین قبل خاتم النبین صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و محقق شد در قیح تقدم ثلاثة بر آن حضرت و صرف خلافت از ان حضرت بسوی آنها و معاذ الله آن حضرت را محکوم و تابع اینها گردانیدن کدام عاقل دیندار شک و ریب خواهد ورزید و نیز ابو نعیم در دلائل النبوة بعد عبارتی که انفا شنیدی گفته فالنبوة هی سفاره العبد بین الله و بین ذوی الالباب من خلیقه و لهذا یوصف ابدا بالرسالة وبعثة و قیل ان النبوة ازاحة علل ذوی الالباب فيما تقصير عقولهم عنه من مصالح الدارین و لهذا یوصف دائمًا بالحجّة و الهداية لیزیح بها عللهم على سبیل الهدایة و الشقیف و معنی النبیء هو ذو النبیء و الخبر بان یکون مخبرا عن الله بما خصّه به من الوحی و قیل انها مشتقة من النبوة التي هي المكان المرتفع عن الارض و هو ان یخضّ یضرب من الرفعه فجعل سفیرا بین الله و بین خلقه یعنی بذلك وصفه بالشرف و الرفعه و من جعل النبوة من الانیاء التي هي الاخبار لم یفرق بین النبوة و الرسالة و اما معنی الرسول فهو المرسل فعول على لفظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۷۶

مفعل و ارساله امره ایاہ بابلاغ الرساله و الوحی و معنی الوحی ماخوذ من الوحی و هو العجلة فلما کان الرسول متوجلاً لما يفهم قيل لذک التفهم وحی و له مراتب و وجوه فی القرآن وحی الى الرسول و هو ان يخاطبه الملك شفاها او يلقی ذلک فى روعه و ذلک قوله و ما کان ليشرِ أن يكمله الله إلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أُوْيُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ
يريد بذلك خطابا يلقى فهمه في قلبه حتى يعيه ويحفظه وما عداته من غير خطاب فاما هو ابتداء اعلام و الهم و توقيف من غير
كلام ولا خطاب كقوله تعالى وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَيَّ النَّحْلَ
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَمْ مُوسَى

و ما في معناه ثم ان هذه النبوة التي هي السیفارة لا تتم الا بخصائص اربعة يهبها الله لهم كما ان ازاحه علل العقول لا تتم الا بالتبليمه
من افات اربع يعصم منها فالله في السعید بالمواهب الاربع سليم عن الآفات الاربع والعاقل السليم من الآفات الاربع ليس بسعید
بالمواهب الاربع فالمواهب الاربع اولها الفضیلۃ التوییعیة و ثانیها الفضیلۃ الاکرامیة و ثالثها الامداد بالهدایة و رابعها التشییف عند الرزک و
الآفات الاربع التي يعصم منها السیلیم من الایباء او لها الكفر بالله و ثانیها التقول على الله و ثالثها الفسق في اوامر الله و رابعها الجهل
باحكام الله فمعنى الفضیلۃ التوییعیة ان الاحسن في سیر الملوك والاحمد من حکمهم انهم لا يرسلون مبلغا عنهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧٧

الا افضل المستقل باثقال الرساله قد ثقفته خدمته و خرجته ایامه و العقول تشهد ان مثله يكون مقضا مرتدا عند المرسل في الابلاغ
و التادیة عنه فالله الحکیم العزیز لا يختار للرساله الا المتقدم على المبعوث إليهم المزین بكل المناقب و لهذا لم يوجد نبی قط به عاهة
في بدنہ او اختلاط في عقله او دناءة في نسبه او رداءة في خلقه و إليه يرجع قوله تعالى الله أعلم حيث يجعل رسالته
و معنی الفضیلۃ الاکرامیة ان الملوك متى ارسلوا رسولا اختاروه للوفادة ایدوه في حال الارسال بطائف و کرامات و زوائد معاونات
ییسرون الخطب عليه فوق ما كان مکنه منه و خوله في ماضی خدمته فالله الزعوف الرحيم إذا اثر للابلاغ عنه الافضل امده بزوائد
تقوى قلبه و تشحذ قريحته و تمکنه من الاخلاق الحميدة و العزائم القوییة و الحكم المديدة كما اید موسی بحل العقدة من لسانه و
اشراکه لهرون ایاہ في الارسال و هو قوله فَأَرْسَلْنَا مَعِي رَدْءًا يَصَدِّنِي
و إليه يرجع قوله قد اوتیت سُولَکَ يا مُوسَى

و معنی الامداد بالهدایة ان الملوك متى ما اختاروا للابلاغ عنهم من علموا منه الكفاية والاستقلال بما ولوه فلا يخلونه من کتب منهم
إليه تتضمن الرشد و الهدایة علما منهم بانه مجبر على صیغة الادمین ف والله العلی العظیم متى قلد عبدا قلائد الرساله فحكمته تقتضی
ان لا يخلیه من مواد الارشاد لعلمه ان العلوم المكتسبة لا تعالی الا تعريفا و لا تصاب المصالح الكلیة الا توقيفا و إليه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٧٨

يرجع قوله كذلك لثبتت به فوادک ولو لا ان ثبتناک لقد کدت و معنی التشییف عند الرزک ما بعث ملک و افادا يجتلب به الرعیة الى
طاعته فیری طبعه مائلا في حال الابلاغ الا زجره عند ادنی هفوة باللغ مزجرة يتفقه بها صيانة محله و حفظا لحراسته و استقامته علما
منه بان من لم يتبعه على فلتاته او شك ان تالفه و تعتاده فالله اللطیف بعاده الوافى لأولیائه بالنصر و التایید لا يعدم و افاده و صفیه
المرشح لحمل اثقال النبوة التنبیه و التشییف و إليه يرجع قوله تعالى النوح فلا تَشَمَّلْنَ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكُمْ أَنْ تَكُونُ مِنَ
الْجَاهِلِينَ

وقوله لداود فَأَحْكُمْ يَئِنَّا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ
وقوله لسلیمان وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ
وقوله لمحمد صلی الله عليه و سلم وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
و لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ

وقوله وَإِنْ كَانَ كَبَرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ

الآية فهذه الخصائص الاربعة لا تثال الا بالاكتساب والاجتهاد لانها موهبة الهيبة وأثره علوية حكمها معلقة بتديير من له الخلق والامر لا يظهرها الا في اخص الازمنة واحق الامكنته عند امتساس الحاجة الكلية و اطباق الدهماء على الضلال من البرية و محلها اعلى من ان يفوز به العقول الجزوية او تحصلها المساعي الكسبيه وإليه يرجع قوله وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلَعُكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ

و قوله إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ عَلَى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وقوله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۷۹

فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ

ازین عبارت ظاهرست که نبوت که مراد از ان سفارت در میان خدا و در میان ذوی الالبابست تمام نمی شود مگر بخصوص اربعه که ایزد و هاب انبیای انجاب را بآن مخصوص می گرداند و آن خصائص اربعه فضیلت نوعیه و فضیلت اکرامیه و امداد بهداشت و تثیف و حفظ عن الزلّه است و چونکه نبوت انبیا علیهم السلام متسبب از اشرفیت خلقت این حضرات است کما ظهر من البيان السابق و این خصائص اربعه لوازم نبوست پس معلوم شد که این فضائل اربعه بسبب اشرفیت خلقت این حضرات حاصل شده است اگر چه نبوت در ذات قدسی صفات جانب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب ختم نبوت ممتنع شد لکن این خصائص اربعه برای آن حضرت بسبب تحقیق اصل سبب که اشرفیت خلقت در ذات عالی صفات آن حضرت متحقق باشد پس معلوم شد که انحضرت بعد جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متقدّمت بر جمیع امت و مزین بكل مناقب و برای از عاهات خلق و مؤید بلطائف و کرامات و زوائد معاونات و مسدّد بزواهر انعامات که مقوی قلب و مشهد قریحه و ممکن از اخلاق حمیده و عزائم قویه و حکم مدیده است و موصوف بکفايت و استقلال و متحلى بمoward ارشاد و ینبوع علوم لدنتیه که کفايت اصابت صالح کلیه تواند کرد و فائق بر علوم مکتبه می باشد و نیز آن حضرت از ارتکاب مخالفات محفوظ و مصون و از مدانات اقترافات معصوم و محروسست فثبت من ذلک التقریر و التحییر کمال الافضليه والاكرميّه والعصمة والاعلميّه لامير كل امير و فيه ما يغنى كل متامل بصیر و یذر القذی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۸۰

فی عین کل من طرفه عن ادراک الحق حسیر

وجه سی و نهم: خلقت نفوس انبیاء در غایت صفا و باعث تقویض ریاست

وجه سی و نهم آنکه ولی الله والد ماجد مخاطب را شد در ازاله الخفا گفته نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته‌اند و ریاست عالم بایشان مفوّض شده قال الله تعالى اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیاند در امت بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنه اثری قبول می کند که رخای و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت‌اند از نفس قدسیه پیغمبر بوجهی متأثر می شوند که دیگر آن را میسر نمی آید و آنچه از آن حضرت فرا گرفته‌اند بشهادت دل فرا گرفته‌اند گویا دل ایشان ان چیزها اجمالا ادراک کرده و کلام آن حضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل ان معنی اجمالي

نمود و بعد از ایشان جماعت دیگراند پایه بپایه فرودتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین رسید پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدمست در صفا و علو فطرت الامتل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر همدوش ریاست باطن باشد الخ ازین عبارت سراسر متنات بهایت وضوح و ظهور دلالت حدیث نور بر مطلوب سراسر حبور بچند وجه ظاهرست اول آنکه از ان واضحست که خلق نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت مستوجب وحی الهی گشته و بهمین سبب ریاست عالم بایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۸۱

مفهوم شده و آیه کریمه اللہ اَعْلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رسالتَهُ

باين معنى ناظر و مشير و صحت اين مقدمه متينه از ان واضح و مستثير پس هر گاه خلق قلوب انبیا علیهم السلام در نهايت صفا و علو فطرت موجب تفویض ریاست عالم بایشان باشد خلق جناب امير المؤمنین علیه السلام در نهايت صفا و علو فطرت که از حدیث نور ظاهرست قطعا و حتما موجب تفویض ریاست عالم که آن امامت عامه و خلافت تامه و ریاست عباد و حکومت بلا دست باحضورت باشد و ظاهرست که مدلول حدیث نور انست که جناب امير المؤمنین علیه السلام اعلى و افضل از حضرت آدم و سائر انبیا سوای خاتم النبیین صلی اللہ علیه و آله اجمعین در صفا و علو فطرت بوده که نور آن حضرت متحد بود با نور نبوی پس چنانچه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم اعلى و اسنی و ابهی و امثل و افضل بود در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا همچنین جناب امير المؤمنین علیه السلام اعلى و افضل و اجل و امثل در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیهم السلام من رب العالمین خواهد بود پس باولویت قطعیه یقینیه تفویض ریاست عالم بجناب امير المؤمنین علیه السلام واجب و لازم باشد و اعجباه که مخاطب ناقد بر افادات والد ماجد خود که مدح آن بابلغ وجوه در همین باب امامت و لو باخفاء علاقه الابوہ و البنوہ نموده نیز اطلاعی بهم نرسانیده بهمراه تعلیم و تعصّب و تعسّف و غایت تصلب و تصنیف منع دلالت حدیث نور بر امامت فرموده و اظهار غایت صفا و علو فطرت و نهايٰت زکا و طیب سریرت و انهماک ذات عالی صفات در رعایت حقوق و مهاجرت عقوق والد ماجد خود که او را آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی ظاهر نموده می کند و دلالت اول کلام بالاغت نظام شاه ولی اللہ اگر چه بر مقصود و مرام اهل کرام نهايٰت ظاهر و باهرست لکن اللہ الحمد و المنة که دلالت برین مقصود محمود از بقیه کلام منضود آن محقق مجدد و بدلالت اصرح از سابق ظاهرست بچند وجه چنانچه در وجوده آتیه مبین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۸۲

می شود دوم آنکه قول او و از میان امت جمعی هستند الخ صریحست در آنکه خلفای انبیا در امت کسانی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و چون ظاهرست که بمدلول قطعی و فحوای حتمی حدیث نور جوهر نفس نفس رسول قریب بجوهر نفس رسول مقبول صلی اللہ علیه و آله ما هبّ القبول بوده و تعبیر بقرب برای تقریب و تنظیرست و الا پر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور جوهر جناب امير المؤمنین علیه السلام با جوهر نفس نفس جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم متحد بوده پس خلیفه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم آن حضرت باشد نه کسانی که ازین قرب و مدانات و مماثلت و مضاهات بمراحل قاصیه دور و از شرف خلق نور حتما و جزما مهجور سوم آنکه قول او بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنه اثری قبول می کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست ظاهرست که کسانی که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و خلفای انبیا مثال ایشان مثال آئینه آهنه است که از آفتاب اثر تمام قبول می کند و مثال دیگران که باین قرب فائز نیستند مثال خاک و چوب و سنگست و چون پر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور کمال قرب و مدانات و نهايٰت اتصال و مواخات بلکه اقصای اتحاد و عدم انفصال و انفراد از نور سرور انبیای امجاد صلی اللہ علیه و آله شفعاء یوم التناد برای جناب امير المؤمنین علیه آلف سلام رب العباد حاصلست و این قرب برای کسی از انبیا و اوصیا و اصفیا و اولیا هم غیر متحقق چه جا ثلثه غساله مغسوله و

جماعت نقاله معلوله و زمره قوله مدخلوله و شرذمه حماله غير منخوله پس مثال ثلاثة شوخ و سنگ مثال حاک و چوب و سنگ باشد و قطعی و حتمیست که تقديم حاک و چوب و سنگ بر آئينه با صفا و مجلی از زنگ احدی از ارباب هوش و فرهنگ تعجیز نمی کند الا من طبع على قلبه بالاسداد فهو يهیم فی کلّ واد و يظہر بداع الزیغ و العصیۃ و العناد و اللہ ولی التوفیق و الارشاد چهارم آنکه قول او این فریق که خلافی انبیا خلاصه امتاند و مآثر ایشان از نفس قدسیه پیغمبر افضل و اعلى از ماثر دیگرانست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۸۳

و آنچه از آن حضرت فرا گرفته اند بشهادت دل گرفته و ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور این مرتبه رفیعه جلیله و منزلت منیعه جمیله هم باقصی الوجوه و ابلغ الطرق برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام حاصل بوده نه برای اغیار اغمار و متغیین عالی نجار؟؟؟ پس کسی که ادنی تمیز و ادراک داشته باشد بعد تصدیق حدیث نور و ملاحظه کلام این صدر الصدور ربی نمی ورزد در ثبوت خلافت بلا-فصل برای جناب امیر المؤمنین علیه آلاف سلام رب العالمین و بطلان خلافت متغیین متقدیمین و متعنتین متهمین و الحمد لله رب العالمین پنجم آنکه قول او پس خلافت خاصه انسنت الخ که خاتمه کلام و مح مرامست نهایت صریحست در ان که در خلافت خاصه واجب و لازم و ضروری و متحتمست که خلیفه بحسب وضع طبی در صفا و علو فطرت رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر همدوش ریاست باطن باشد و ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحسب وضع طبی در صفا و علو فطرت رئیس جمیع امت بلکه رئیس جمیع خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس ریاست ظاهري جمیع امت هم مخصوص ذات با برکات قدسی صفات آن خلاصه موجودات بعد مفخر کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات ما اتصل العشیات بالغدوات باشد و برای فلان و بهمان و حامی حکم و مروان فضلا عن غیرهم من ایمه الجور و العدوان و المنهمکین فی العسف و الطغيان و المبالغین فی الزیغ والشتان در خلافت خاصه با وجود آن حضرت بهره و حظی و نصیبی و خلافی نباشد و تقديم احدی از مخلوقات اگر چه در غایت مرتبه عظمت و جلالت و نهایت صفا و علو فطرت و نبالت باشد بر ان حضرت نهایت قبیح و شیع و محظور و غایت سماجت و فظاعت آن بر ارباب ادراک و شعور در اقصای ظهور فما ظنک بتقدیم الثالثة الذين صرفوا فی الكفر و الانکار مددہ مدیدہ من الدهور و قرنا طویلا من العصور و اگر بعد این همه دلائل زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۸۴

فاخره هم متعصیین و متعنتین و متهوکین و متنطعین دست از تشکیک رکیک و تمریض مریض و تضعیف سخیف و توہین مهین و تھجین هجین نبردارند و هم قاصره و مساعی خاسره بانکار حق و اصلاح گمارند ناچار در وجه آتی دلالت حدیث نور بر خلافت و امامت صریح ترا از سابق ثابت سازم و آتش کلی در خرمن شباهات و تشکیکات ارباب مکابرات و مجادلات اندازم

وجه چهلم: اقربت روح امیر المؤمنین با رسول الله

وجه چهلم آنکه فاضل جلیل و عارف نبیل حاوی محسن و مکارم عمدة الاجلة و الاعاظم حضرت صدر عالم در کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی که بجد و جهد تمام نسخه آن بواسطت بعض فضلاء اعلام بدست این مستهام آمده می فرماید اخرج ابن اسحاق و ابن حریر و ابن أبي حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم و البیهقی معا فی الدلائل عن علی قال لما نزلت هذه الآیة على رسول الله صلی الله علیه و سلم وَأَنْدِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ دعاني فضقت بذلك ذرعا و عرفت انى مهما أبادئهم بهذا الأمر أرى منهم ما اكره فصمت عليها حتى جاءنى جبرئيل فقال يا محمد

انك ان لم تفعل ما تومر به يعذبك ربك فاصنع لى صاعا من طعام و اجعل عليه رجال شاء و اجعل لنا عسا من لبن ثم اجمع لى بن عبد المطلب حتى اكلهم و ابلغ ما امرت به ففعلت ما امرت لى به ثم دعوتهم له و هم يومئذ اربعون رجلاً. يزيدون او ينقصونه فيهم اعمامهم ابو طالب و حمزة و العباس و ابو لهب فلما اجتمعوا إليه دعاني بالطعام الذى صنعته لهم فجئت به فلما وضعته تناول النبي صلى الله عليه وسلم جذبه من اللحم فشقها باستانه ثم القاها في نواحي الصحفة ثم قال كلوا باسم الله فاكل القوم حتى نهلوا عنه حتى ما نرى الا- آثار اصابعهم والله ان كان الرجل الواحد منهم ليأكل مثل ما قدمت لجميعهم ثم قال اسئ القوم يا على فجئتهم بذلك العس فشربوا منه حتى رووا جميعا و ايهم الله ان كان الرجل منهم ليشرب مثله فلما أراد النبي صلى الله عليه وسلم ان يكلمهم بدره ابو لهب الى الكلام فقال لقد سحركم صاحبكم والله فتفرق القوم ولم يكلمهم النبي

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٨٥

صلى الله عليه وسلم فلما كان الغد قال يا على ان هذا الرجل قد سبقنى الى ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اكلهم فعد لنا بمثل الذى صنعت بالامس من الطعام والشراب ثم اجمعهم لى ففعلت ثم جمعتهم ثم دعاني بالطعام فقربته ففعل كما فعل بالامس فاكلوا وشربوا حتى نهلوا ثم تكلم النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا بنى عبد المطلب انى والله ما اعلم شابا فى العرب جاء قومه بافضل مما جئتكم به انى جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد امرني الله ان ادعوكم إليه فايكم يوازرنى على امرى هذا فقلت وانا احدثهم سنا وارمصمهم عينا واعظمهم بطنا واحمسهم ساقا انا يا نبى الله اكون وزيرك عليه فاخذ برقبتي فقال ان هذا اخى ووصبى و خليفتى فيكم فاسمعوا له واطيعوا فقام القوم يضحكون لابى طالب قد امرك ان تسمع وتصفع لعلى

و اخرج ابن جرير عن على قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم يا بني عبد المطلب أتى قد جئتم بخير الدنيا و الآخرة و قد امرني الله ان ادعو إلية فايّكم يوازرنى على هذا الامر على ان يكون اخي و وصيي و خليفتى فيكم قال فاحجم القوم عنها جمیعا و قلت انا يا نبی الله اكون وزيرك عليه فاخذ برقبتى ثم قال هذا اخي و وصيي و خليفتى فاسمعوا له و اطیعوا و اخرج احمد و ابن حجر و الضیاء عن على انه قيل له كيف ورثت ابن عمك دون عمك فقال جمع رسول الله صلّى الله عليه و سلم بنی عبد المطلب و هم رهط كلهم يأكل الجذعه و يشرب القربة فصنع لهم مدا من طعام و اكلوا حتى شبعوا و بقى الطعام كما هو كانه لم یمس او لم یشرب فقال يا بنی عبد المطلب أتی بعثت إليکم خاصیة و الى الناس عامة و قد رأیتم من هذه الآیة ما رأیتم فأیّکم یایعني على ان يكون اخي و صاحبی و وارثی فلم یقم إليه احد فقدمت إليه و كنت من اصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلث مرات كل ذلك اقوم إليه فيقول لي اجلس

^{٦٨٦} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

حتى كان في الثالث ضرب يده على يدي

قال فلذلك ورثت ابن عمى تفسير خطير ادى إلى الذوق الصيحة اعلم ان الاخوه هى المقارنة الوجودية اولاً والشهودية ثانياً والوصاية هى التتحقق بما تحقق به الموصى علمًا و حالاً و مقاماً و معرفةً و الوزارة تحمل ما تحمله الموزر من الاحمال و الاثقال و الوراثة تحصيل ما حصل له المورث لا على سبيل الكسب بل بالمناسبة الاستعدادية و الاقتصادية و الخلافة هى القيام مقام المستخلف على سبيل البذرية تحقيق انيق اعلم ان للوصاية و الاخوه و غيرهما من الفضائل المذكورة حكمه عامضة و سر عميق في الاصل الوجودي اتضح بالوجودان الصريح و الذوق الصحيح و هو ان حضرة الوجوب و الالوهية لما افاضت بفيضها القدس صورا معلومة في حضرة علمه فما افاض في تلك الحضرة هو العين المحمدى صلى الله عليه وسلم و حقيقته الجامعه لجميع حقائق الممكناات و اعيانها و لها البرزخية الكبرى بين حضرة الوجوب و الامكان ثم استفاض بالثبت العلمى بوساطته صلى الله عليه وسلم مقتربنا به العين العلوى الجامع لحقائق الانبياء و المرسلين و غيرها ثم استفاضت الأعيان الآخر و كذلك لما افاضت هذه الحضرة بفيضها المقدس افاضه وجودية خارجية في الحضرة العياتية كان السايب بالوجود في تلك الحضرة الروح المحمدى و تاليه الروح العلوى ثم لما اوجد

الله الهاي فالله ما ظهرت به حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم وروحه قبل سائر الحقائق والآرواح وكان الروح العلوى أقرب الآرواح إليه صلى الله عليه وسلم فظهرت مقارنا بظهوره ثم استعدت وتوجهت تلك الحقيقة المحمدية والصورة الهايائية لانطلاقة التدلى الأعظم للحق الذى به يهتدى الخلق وإليه يلتجأ وذلك التدلى عبارة عن تجل الهى بحسب جمعيئه اسماء فى الاسم الرحيم الهاي فتجلى الرحيم الهاي باحدية جميع الاسماء فى صورة النور الأعظم وانطبق على

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٨٧

تلک الصورۃ الھبائیۃ فتحقیق و تجوہر بها ثم انبسط ذلک النور علی من هو اقرب به صلی اللہ علیه وسلم فی ذلک الھباء ثم و ثم و
کان اقرب الناس إلیه فی ذلک الھباء علی بن أبي طالب رضی اللہ عنہ و لذا صار جامعاً لحقائق الانبیاء و المرسلین و اسرار الاولیاء
المقدمین و المتأخرین و كان اخا له صلی اللہ علیه وسلم و وصیا و خلیفۃ و وارثا و وزیرا و ولیا للّمومنین و مولی لهم و مدّ الجمیع
الانبیاء و المرسلین و الاولیاء الاولین و الآخرين بمدده صلی اللہ علیه وسلم الناشی من ذلک النور الاعظـم و یؤیـد ما قلنا ما
اخـرجه الـامـام اـحـمـد فـیـ المناـقـب عـنـ سـلـمـانـ الفـارـسـیـ قالـ سـمعـتـ رـسـوـلـ اللـہـ صـلـیـ اللـہـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ يـقـوـلـ كـنـتـ اـنـاـ وـ عـلـیـ نـوـرـاـ بـيـنـ يـدـیـ
الـلـہـ تـعـالـیـ قـبـلـ اـنـ يـخـلـقـ آـدـمـ بـارـبـعـةـ عـشـرـ الفـ عـامـ فـلـمـاـ خـلـقـ اللـہـ قـسـمـ ذـلـکـ جـزـئـینـ فـجزـءـ اـنـاـ وـ جـزـءـ عـلـیـ بـنـ اـبـیـ طـالـبـ
وـ یـؤـیـدـهـ اـیـضاـ

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلَىٰ كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سَرًا وَمَعِي جَهَراً

وقال سيدى و سندى و جدّى المتفرد بالله الصمد الشيخ ابو الرّضا محمد قدس الله سرّه الامجد فى شرح هذا الحديث نعم هو من الاولياء السابقين و هم الذين يتصرف تمثيل روحهم فى العالم قبل ان يتعلّق الروح بالبدن العنصري تعلق التصرف و التدبير فقال و يؤيّده قصّة دشت ارزن و تلك قصّة طويلة لم اذكرها مخافة الاطاله فمن أراد الاطلاع عليها فليطالع الملفوظات القدسية الرضائیة التي الفتها و ربّتها و ايضاً مؤيداً للمذكور ما

روى في كلاماته المأثورة رضي الله عنه انا على و هو على انا بكل شيء علیم انا الذي مفاتيح الغيب عندي لا يعلمها بعد محمد غيري
انا قلب الله انا يد الله انا اللوح المحفوظ انا ذو القرنين انا النوح الاول انا الابراهيم الخليل انا الموسى الكليم انا الاول و
الآخر و الظاهر و الباطن انا روح الاشباح انا خازن النبوة انا وجه الله انا ترجمان وحى الله انتهى
ثم اعلم انه كان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٨٨

منشأ ذلك التحقيق انى رأيت فى مبشرة كأنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلم قدم فى بلدى و توجّه الى الحصن السلطانى فدخل فيه و اصحابه رضى الله عنهم كل واحد منهم نزل فى دار من له معرفة به و موعدة حتى جاء امير المؤمنين على بن أبي طالب رضى الله عنه الى داري و جلس على سقف بيته فصعدت السقف و قمت وراء ظهره لخدمته فلبث رضى الله عنه قليلاً ثم قام و قال لى انظر الى السماء فرأيت فى كبد سماء الحقيقة بدرأ كاملاً تدور به العالم كمال التنور فقال رضى الله عنه هذا البدر تمثال الحقيقة المحمدية فإذا البدر انشق بنصفين نصف بقى على السماء و كمل بدرأ فى آن واحد كأنه ما انشق و انتقل النصف الثانى فدخل فى صدره رضى الله عنه و كدت انظر إذ كمل بدرأ بتدرج قليل فقال رضى الله عنه هذا نسبتى مع رسول الله صلّى الله عليه و سلم ثم قال بالتلطف التام و هكذا نسبتك معى فانظر الى بدرى فرأيت فإذا بدره انشق بشقين قام الشق الواحد فى رضى الله عنه و كمل بدرأ كأنه ما انشق و انتقل الشق الثانى فدخل فى صدرى و قال رضى الله عنه بالعاطفة التامة سيكمل شقك ايضاً بدرأ و لكن بالتدرج مرة بعد اخرى ثم جاء رضى الله عنه و قعد فى حجرى فعانته و شرعت اقول انت سيدى و امامى انت حجتى و برهانى انت اسلامى و ايمانى انت عرفانى و وجданى انت ذاتى و صفاتى انت حقيقى و رسمي انت اخلاقي و اسرارى ثم انكشف على السر الذى حررت فالحمد لله حمداً كثيراً خالدًا مع خلوده و الحمد لله حمداً لا منتهى له دون علمه و الحمد لله حمداً لا منتهى له دون مشيته و الحمد لله حمداً لا اجر يقابله إلا

رضاه وقد صرّح الشيخ الأكابر محيي الدين ابن العربي قدس سره ببعض هذا التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استشهاداً قال الشيخ في الباب السادس من الفتوحات المكية انَّ اللَّهَ تبارك و تعالى لما أراد بداء عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٨٩

ظهور العالم على حدّ ما سبق في علمه انفصل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء و هو بمنزلة طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال و الصور ما شاء و هذا هو اول موجود في العالم ثم انه تعالى تجلى بنوره الى ذلك الهباء و العالم كله فيه بالقوة فقبل منه كل شيء في ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور السيراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتدد ضوءه و قوله و لم يكن احد اقرب إليه قبولا من حقيقة محمد صلى الله عليه و سلم فكان اقرب قبولا من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلى الله عليه و سلم مبدأ ظهور العالم و اول موجود قال الشيخ محى الدين و كان اقرب الناس إليه في ذلك الهباء على بن أبي طالب امام العالم باسره و الجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في اليواقيت و الجواهر نقلًا من الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعا معينا في كشف كل فضيلة و منقبة ماضية و آتية انشاء الله تعالى فانه اصل كل منقبة و الله اعلم ازین عبارت سراسر رشاقت واضح و لائحتك كه صدر عالم در اثبات خلافت و امامت جانب امير المؤمنین عليه السلام سعى جميل نموده حیازت اجر جزيل فرموده که اوّلا از اکابر و ائمه و اساطین و صدور و بدور محدثین قصه نزول آیه آنذر عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَيْنَ

نقل نموده که در آن تصريح است با خوت و وصایت و خلافت و وزارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و امرست جمیع حاضرین را بسمع و اطاعت آن حضرت که دلیل قاطع و برهان ساطع بر امامت آن حضرت است و باز حدیث دیگر متضمن نص بر اخوت و وصایت و امامت آن حضرت از ابن جریر نقل نموده و باز حدیث دال بر اختصاص آن حضرت بوراثت جناب رسالت مآب صلی الله علی آنها

^{٦٩٠} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

و تبیین حقائق اخوت و وصایت و وزارت و خلافت نموده و بعد آن سر اختصاص این فضائل و مراتب و مزايا و مناقب و منائج و مواهب و محامد و رغائب بذات با برکات اسد الله الغالب عليه آلاف سلام الملك الواهب بتقریر متین و توضیح زرین بیان کرده که از ان ظاهرست که سبب اختصاص این فضائل با آنحضرت اقتران ذات مبارک جناب امیر المؤمنین علیه السلام با ذات اقدس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عالم ارواح قبل خلق اشباحست و ذات جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامع حقائق انبیا و مرسلین علیهم السلام و غیر ایشان بوده و در حضرت علمیه بعد استفاضه ذات جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مقترن استفاضه ذات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده استفاضه اعیان آخر متحقق شده و در افاضه وجودیه که در حضرت عیانیه واقع شده نیز سابق بالوجود و زین حضرت روح اقدس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تالی آن حضرت بلا فصل فاصل روح اطهر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در عالم هبا نیز اول اشیاء ظاهره حقیقت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و روح آن حضرت بوده که قبل سائر حقائق و ارواح ظاهر شده و روح جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم هبا هم اقرب ارواح بسوی روح جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده که روح علوی مقارن روح نبوی ظاهر شده و هر گاه حقیقت مقدسه محمدیه و صورت هبائیه متوجه عالم نور اعظم شد انبساط این نور بحسب مراتب قرب واقع شد و اقرب ناس بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در هبا جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بهمین سبب آن حضرت جامع حقائق انبیا و مرسلین و عاوی اسرار اولیاء متقدمین و متاخرین گردیده و بهمین سبب اخ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و وصی و خلیفه آن حضرت و وارث و وزیر آن حضرت و ولی مؤمنین و مولای ایشان و مدد جمعی انبیا و مرسلین و اولیای و آخرين بوده و این امداد ناشی ازین نور اعظم بوده و این بیان شریف را حدیث امام احمد که در مناقب از سلمان روایت کرده مؤید است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۹۱

و ثبوت آن را محقق و مسدد و نيز حديث جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم که از ان ظاهرست که جناب امير المؤمنين عليه السلام با جميع انبیاء عليهم السلام باسرار بوده و با آن جناب جهرا تائید و تصدیق این بیان انيق و اثبات و تحقیق این تقریر رشیق می کند و شیخ ابو الرضا محمد که سید و سند و جد صدر عالمست و متفرد بالله الصمدست تصدیق این حدیث شریف نموده و در شرح آن افاده کرده که جناب امير المؤمنین عليه السلام از اولیای سابقینست که تصرف می کند تمثیل روح ایشان در عالم قبل تعلق روح بین عنصری و نیز ابو الرضا افاده فرموده که این حدیث شریف را قصه دشت ارزن تایید می کند و آن قصه طولیه است که صدر عالم در ملفوظات قدسیه رضائیه ذکر کرده و نیز صدر عالم تایید این تحقیق شریف که در ان ثابت کرده که جناب امير المؤمنین ممد و معین جميع انبیاء سابقین عليهم السلام بوده بكلمات ما ثوره از آن حضرت استدلال کرده که از ان کمال افضلیت آن حضرت بوجهه عدیده ظاهرست و نیز صدر عالم افاده کرده که منشأ این تحقیق روایی مبشره بوده که در ان بزیارت جناب امير المؤمنین علیه السلام مشرف شده و آن حضرت بر بیان کمال قرب و اتصال خود بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم که بعد ان هرگز کسی از خلق در میان جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و آن حضرت حائل و فاضل نمی تواند شد بیان فرموده و نیز صدر عالم کلام ابن العربي که مشتملست بر بعض این تحقیق انيق از فتوحات بواسطه یواقیت شعرانی نقل کرده که از ان کمال افضلیت جناب امير المؤمنین از جميع خلق و بودن آن حضرت امام تمام عالم ظاهرست و صدر عالم بعد نقل فتوحات امر بحفظ این تحقیق شریف نموده و افاده فرموده که آن نافع و معینست در کشف هر فضیلت و منقبت که قبل این تحقیق گذشته و بعد آن می آید پس باین افاده انشعاب جمیع فضائل و مناقب ازین فضیلت عالیه ظاهر ساخته و نیز کمال ثبوت و تحقق جمیع فضائل و مناقب مذکوره در کتاب خود مبین نموده و خاتمه کلام بلاغت نظام برین فقره بلیغه فانه اصل کل منقبة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۹۲

نموده که از ان ظاهرست که اقربیت جناب امير المؤمنین علیه السلام در نور با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم اصل جمیع فضائل و سبب کل مناقبست پس بعد این همه وجوه زاهره کثیره و براهین باهره غزیره که از افادات فاخره صدر عالم ظاهرست در افضلیت آن حضرت و عدم جواز تقدم و ریاست احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بر نفس رسول کسی که استحقاق اطلاق انسانیت داشته ارتیاب می کند فانه قد اشرق نور اليقین و فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وجه چهل و یکم: بعضی شوکت بانور نبوی را دلیل بر امامت نمی دانند یا نقی اختوت امیر المؤمنی با رسول الله نموده

قوله زیرا که شرکت حضرت امير در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمی شود اقوال این تعلیل علیل فرقی ندارد با معلم دخیل سوای اجمال و اختصار اول و قدری اسهاب و تطویل درین تفصیل غیر جمیل و ظاهرست که این نقی محض تلمیع و تسویل و بحث تخدیع و تضليل و عناد صریح البوار غیر قابل التعویل و لداد واضح التبار جالب عذاب و بیل و مکابره فضیح العوار معوج السبیلست زیرا که هر گاه شرکت در نور نبوی و تقدیم نور علوی بر خلقت حضرت آدم و جمیع انبیاء سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت گردید افضلیت آن حضرت از حضرت آدم و جمیع انبیاء عليهم السلام حسب افادات و تحقیقات اکابر احبار ثقات و جهابذه محققین عالی درجات ظاهر و واضح شد پس افضلیت آن حضرت از ثلاثة خوش صفات خود از اجلای بدیهیاتست و آن برای اثبات امامت حقه بلا فصل فاصل و ابطال تقدم شیوخ امثال حسب تنصیصات والد ماجد مخاطب ناقد و تصریحات ابن تیمیه جامع المحامد و دیگر افادات شیوخ و اساطین ذوی المفاخر المحکمة المعاقد کافی و وافی و باید دانست که

مخاطب نحریر مبدی هر وهم رکیک بقصد تخفیف و تفکیک مساوات نور وصی بر حق را با نور نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تعییر بشرکت نموده حال آنکه مدلول روایات کثیره آنست نوری که حق تعالی قبل جمیع اشیاء خلق فرموده نصف ان نور نبویست و نصف دیگر نور علوی و ظاهرست که لفظ نصف صریحت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۹۳

در آنکه نور علوی مساوی نور نبوی بوده پس حمل روایاتی که در ان لفظ نصف وارد نیست بر نصف واجب و لازم باشد و روایاتی که در ان لفظ جزء واردست آبی از حمل بر نصف نیست بلکه متبار از تقسیم یک چیز بدو جزء تساوی می باشد مثلا هر گاه بگویند که يك ذراع جامه را بدو جزء یا دو حصه منقسم بکنید متبار از ان همینست که از جامه دو جزء مساوی باشد و عدم تساوی از ان فهمیده نمی شود و قطع نظر ازین مجرد شرکت ولو فرضنا که نور علوی که از نور نبوی بوده مثبت افضلیت آن حضرتست از کسانی که ازین شرکت محروم بلکه بسمت ظلمت کفر تا زمان دراز موسوم و بوصمت انکار سراسر خسار توحید خداوند قهار و نبوت رسول مختار موصوم بودند قوله و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر ان ننشیند اقول قد اثبّتنا اثباتا لا بطور به ریب و مذل بتوفيق الله ولی الطول و الفضل فى الفصل السابق البين الفصل ان كون نور الوصی مساویا فى التقدم لنور النبی دلیل زاهر على الخلافة بلا فصل و ان الانکار و الرد لا يصدر الا من ارباب الهذر و الهزل و اصحاب السیفه و العناد الرذل و الصارمین لشجرة الحیاء من الاسن و الاصل و المتناولین لاغصان الانصاف بالخرم و القصل الذين لا خلاق لهم فلا يلصح غبار بهذا المطلوب المشرف المنار العلی الاخطار الساطع الانوار العزيز المثار المقبول لدى اولى الايدي و الابصار المجتنین من التحقیق و الامعان نافحة الانهار المفتتین من التدبیر و التأمل ذخائر الاستبصار الفائزین بشرف النقد و الاعتبار و لا ينکره و يجحده و يلظه الا اوغاد الاغمار الذين هم ما جاسوا خلال دیار الاثار و ما تشرفوا قط بملاحظة تصريحات الاساطین الكبار و افادات السابرين لحقائق الاخبار و ما خاصوا في غمار بحار تفحص الاسفار الشائعة في شاسعة الاقطار الدائمة في نائية الامصار المحظوظة بكمال الاشتئار المقرونه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۹۴

بالمباهاة و الافتخار الموصوفة بالاعتماد و الاعتبار الم موضوعة على اعين القبول و الاحتفال من الحذاق الذين لهم جلاله الفخار قوله و دونه خرط الفتاد اقول اثبات خرط الفتاد دون هذا المرام الصريح السداد و المراد الواضح الرشاد لا يصدر الا من خب و اوضع في مهماته العمہ و العناد و اوغل و اهطم في سباب التعته و اللدداد و نکص و جار و زاغ عن الحق الابلج و حاد و اضطرب في مجاهل التعصب و التعسف و في براري التصلب و التصلف ماد و ساق اتباعه و الخافقین للتعال خلفه الى الردی وقاد و انما خرط الفتاد من خط خبط العشواء و رکب متن البعاد عن الانتقاد قوله و در قرب نسب حضرت امیر به آن جناب بحثی نیست اقول مخاطب جلیل الحسب جميل الادب محترز از جلب موجبات ردی و عطب و مجتوی از جذب مورثات شقی و شجب بمزيد حقد و غل و غضب بر فضل امیر عرب چنین فضل عظیم الرتب اعني اتحاد نور علوی با نور نبوی و تقدم بر خلق حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بر محض قرب نسب حمل کرده جميع ارباب حیف و زیغ و مکابرہ و تسویل و عسف و مجادله را غرق عرق خجل و تشویر و معترف بهایت عجز و تقصیر ساخته و گمان نمی برم که احدی از مکابرین متعتین و مجادلین متنطعین تا حال اقدام بر چنین مباھته و مدافعته و مصاومه بداحت و رد و دفع صراحة کرده باشد و معدلک ازین کلام غرابت نظام مخاطب قمقام بصراحت تمام بر ارباب افهام ظاهرست که مدلول حدیث نور محض قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست و خار هیچ بحث و حساب و شک و ارتیاب درین باب بدل مخاطب والا نصاب نمی خلد بلکه آن را قطعا و حتما و یقینا و جزما ثابت و محقق می داند پس بحمد الله صحت حدیث نور و بطلان تکذیب و ابطال آن از افاده مخاطب مختال فخور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و شناخت و فظاعت تعصب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٩٥

ابن الجوزى و ابن روزبهان و كابلی و پانی پتی و خود مخاطب عمدة الأعیان بمرتبه هدایت و عیان رسیده و لا يحیق المکر السیئ إِلَّا
بأهله

و هر چند مخاطب بحاث بسبب مزید عجز و انمیات اقرار و اعتراف بنفی بحث در قرب نسب جناب امیر المؤمنین عليه السلام با
جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می نماید لکن خلیفہ ثانی با آن همه دانی که تو دانی و اتصف بنهایت حق پرستی و
خوف ربانی و رعایت ادب ایمانی و رسوخ در درجات ایقانی بنابر مزعوم جانب ثانی العیاذ بالله جسارت بر نفی قرب نسب جناب
امیر المؤمنین عليه السلام هم نموده یعنی راه انکار بودن آن حضرت اخ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیموده
چنانچه عبد اللہ بن مسلم ابن قتبیه ابو محمد الكاتب الدینوری در کتاب امامت و سیاست در بیان بیعت ابو بکر گفته
ان ابا بکر اخیر بقوم تخلّفو عن بیعته عند علی فبعث إلیهم عمر بن الخطّاب فجاء فنادهم و هم فی دار علی علیه السلام و ایوان
یخرجوا فدعوا عمر بالخطب فقال و الذی نفس عمر بیده لنخرجن او لأحرقتها عليکم علی ما فيها فقيل له يا ابا حفص ان فيها فاطمة
قال و ان فخرجوها و بایعوا الـا علیا فزعم انه قال حلفت الا اخرج ولا اضع ثوبی علی عاتقی حتى اجمع القرآن فوتفت فاطمة علی بابها
قال لا عهد لی بقوم حضروا اسوأ محضر منکم ترکتم جنازه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم
 تستامرونا و لم تروا لنا حقا فاتی عمر ابا بکر فقال له الا تاخذ هذا المتخلف عنک بالیعه فقال ابو بکر يا قنفذ و هو مولی له اذهب
 فادع علیا قال فذهب قنفذ الى علی فقال ما حاجتك قال يدعوك خلیفه رسول الله قال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع
 قنفذ فابلغ الرساله قال فبکی عمر طویلا فقال عمر الثانية الا تضم هذا المتخلف عنک بالیعه فقال ابو بکر لقنفذ عد إلیه فقل امیر

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٩٦

فند فادى ما امر به فرفع على صوته فقال سبحان الله لقد ادعى ما ليس له فرجع فلقد قاتل الرساله قال فبكى ابو بكر طويلا ثم قام عمر فمشى و معه جماعة حتى اتوا باب فاطمه فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت باعلى صوتها باكية يا رسول الله ماذا لقينا بعد أبي من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة فلما سمع القوم صوتها وبكاءها انصرفوا باكين فكادت قلوبهم تتضطر و اكبادهم تنفطر و بقى عمر معه قوم فاخرجوا عليهما و مضوا به الى أبي بكر فقالوا له بائع فقال ان لم افعل فمه قالوا إذا والله الذى لا اله الا هو نصرت عنك قال إذا تقتلون عبد الله و اخاه رسوله قال عمر أمّا عبد الله فنعم و أمّا اخاه رسوله فلا و ابو بكر ساكت لا يتكلّم فقال له عمر الا تامر فيه بأمرك فقال لا اكرهه على شيء ما كانت فاطمة الى جنبه فلتحت على بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح و يبكي و ينادي يا ابن أمّ انّ القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني الخ

پس عجب نبود بنظر تعصی بات فاحشه و مجازفات داهشہ مخاطب رئیس الجماعتہ الناھشہ که بتقلید خلیفه ثانی در قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلام آغاز می نهاد و داد اظهار کمال صدق و تورع خود می داد مگر چون ابواب انکار و احتیال و طرق قیل و قال مسدود یافت ناچار اعتراف بقرب نسب آن حضرت ساخت فالحمد لله علی ظہور کذب الثنای الشانی علی لسان المخاطب الحائر للمناقب المنیعۃ المبانی المبتدع لغرائب المقاصد و عجائب المعانی المختروع لمنکرات المکابرات المحیرة للقاصی و الدانی قوله اما کلام درینست که قرب نسب موجب امامت بلا فصلست یا نی

چند دلیل بر امامت بلا فصل امیر المؤمنین (ع)

اقول لله الحمد والمنة كه استدلال بقرب نسب جناب امير المؤمنین علیه السلام برخلافت آن حضرت نهایت قوى و رزین و باقصای مرتبه موجه و متینست اصلا تشکیک و تمریض ارباب تلمیع و تخدیع پیرامون آن نمی گردد و کلام مخاطب قمقام درین مرام ناشی از فقد تدبیر و استیلای اوهام و عدم عثور بر روایات عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۹۷
و افادات اکابر اعلام و محققوین فخامست و بطلان آن ظاهرست بر ارباب افهام بچند

وجه اول: نسب و افضلیت بنی هاشم در رابطه با امیر المؤمنین

وجه اول آنکه احادیث کثیره و اخبار وفیه دلایل دارد بر آنکه بنی هاشم افضل بودند از غیر ایشان و حق تعالی بنی هاشم را از جمیع خلق اصطفا کرده و برگزیده و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از بنی هاشم بودند بلکه یقیناً و جزماً حسب ادله مسلمه طرفین بعد جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع بنی هاشم افضل بوده پس آن حضرت یقین جازم از ثلاثة غواشم که خارج از بنی هاشم بودند بلا ریب افضل باشد و با وجود افضل بنی هاشم چگونه ثلاثة متقدم و حاکم می توانند شد و احادیث افضلیت بنی هاشم نهایت معروف و مشهورست و در مقام اثبات فضل جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم در اسفار دینیه اکابر صدور مذکور و مسطور مسلم در صحیح خود گفته

حدّثنا محمد بن مهران الرازى و محمد بن عبد الرحمن بن سهم جمیعاً عن الوليد قال ابن مهران نا الوليد بن مسلم قال نا الاوزاعى عن أبي عمّار شداد أنه سمع وائلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول ان الله عز و جل اصطفى كنانة من ولد اسماعيل عليه الصلوة و السلام و اصطفى قريشاً من قريش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم و نووى در شرح این حدیث گفته

قوله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی كنانة الى آخره استدل به اصحابنا على ان غير قريش من العرب ليس بكفو لهم ولا - غير بنی هاشم كفو لهم الا - بنی المطلب فانهم هم و بنو هاشم شيء واحد كما صرّح به في الحديث الصحيح والله اعلم و محمد بن عيسى ترمذی در صحیح خود گفته باب ما جاء في فضل النبي صلی الله علیه و سلم

حدّثنا خلّاد بن اسلم البغدادی نا محمد بن مصعب نا الاوزاعی عن أبي عمار عن وائلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل بنی كنانة و اصطفی من بنی كنانة قريشاً و اصطفی

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۶۹۸

من قريش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم
هذا حدیث صحیح

حدّثنا يوسف بن موسی القطان البغدادی نا عیید الله بن موسی عن اسماعیل بن خالد عن یزید بن أبي زیاد عن عبد الله بن الحارت عن العباس بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله ان قريشاً جلسوا فتقذروا حسابهم بينهم فجعلوا مثل نخلة في كبوة من الأرض فقال النبي صلی الله علیه و سلم ان الله خلق الخلق فجعلنى من خير فرقهم و خير الفریقین ثم خیر القبائل فجعلنى من خیر القبیلہ ثم خیر البيوت فجعلنى من خیر بيوتهم فانا خيرهم نفساً و خيرهم بيتاً

هذا حدیث حسن و عبد الله بن الحارت هو ابن نوفل

حدّثنا محمود بن غیلان نا ابو احمد نا سفیان عن یزید بن أبي زیاد عن عبد الله بن الحارت عن المطلب بن أبي وداعه قال جاء

العباس الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و کانه سمع شيئاً فقام التبی صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول اللہ علیک التسلیم قال انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب ان اللہ خلق الخلق فجعلنى فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنى فی خیرهم فرقہ ثم جعلهم قبائل فجعلنى فی خیرهم قبیله ثم جعلهم بیوتاً فجعلنى فی خیرهم بیتاً و خیرهم نفساً

روى عن سفيان الثوري عن يزيد بن أبي زيد نحو حديث اسماعيل بن أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن عبد المطلب حدثنا محمد بن اسماعيل نا سليمان بن عبد الرحمن الدمشقي نا الوليد بن مسلم نا الاوزاعي نا شداد ابو عمار ثني وائلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل واصطفى قريشا من كنانة واصطفى هاشما من قريش واصطفى من بنى هاشم

هذا حديث حسن غريب صحيح و مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٦٩٩

الجزرى در جامع الاصول در باب ثالث فى فضائل النبى صلی اللہ علیہ و آله و سلم و مناقبہ من کتاب الفضائل و المناقب الذى هو الكتاب الاول من حرف الفاء گفته نوع ثالث

قال ابو هريرة انّ رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن المذى كنت منه اخرجه البخارى وائله بن الاسقع قال سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول انّ الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل و اصطفى اخريشا من كنانة و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم اخرجه مسلم و الترمذى و للترمذى في اخرى انّ الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانة و ذكر الباقي قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فتنذاكروا احسابهم بينهم فجعلوا مثلك كمثل نخلة في كبؤة من الارض فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انّ الله خلق الخلق فجعلنى من خير فرقهم و خير الفريقين ثم خير القبائل فجعلنى في خير قبيلة ثم خير البيوت فجعلنى في خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا و خيرهم ييتا اخرجه الترمذى مطلب بن وداعه قال جاء العباس الى رسول الله صلّى الله عليه و سلم و كانه سمع شيئا فقام النبي صلّى الله عليه و سلم على المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول الله قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب انّ الله خلق الخلق فجعلنى في خيرهم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلنى في خيرهم قبيلة ثم جعلهم بيوتا فجعلنى في خيرهم ييتا و خيرهم نفسا اخرجه الترمذى

وأقدي در فتوح الشام در بيان مكالمه عمرو عاص با قسطنطين گفته قال عمرو فوجدت الى وعظهم السبيل و قلت اعلموا يا معاشر الروم ان الله عز و جل قد قرب عليكم ما تطلبو فان كتمت تريدون بلادكم فادخلوا في ديننا و صدقوا قولنا بمقاله نبينا فان الدين عند الله الاسلام فقولوا لا اله الا الله

عقبات الانوار فى امامه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٠٠
وحده لا- شريك له و ان محمدا عبده و رسوله قال قسطنطين يا عمرو انا لا نفارق ديننا و عليه مات آباءنا و اجدادنا قال عمرو فان
كرهت الاسلام فاعطنا الجزية منك و من قومك و انت صاغرون قال قسطنطين ما اجييك الى ذلك لان الرزوم ما تطاوعني على اداء
الجزية و لقد قال لهم على الجزية أبي من قبل فارادوا قتله فقال عمرو هذا ما عندي من الاعتذار و الانذار و قد حذرتكما ما استطعت و
لم يبق الا السيف بيننا حكما و الله يعلم اى قد دعوتكم الى امر فيه نجاتكم فعصيتم عنه كما عصى ابوكم عيسى على امه فخرج من
الرحم قبل اخيه يعقوب و انتم ترعمون انكم اقرب فى النسب و انا لبراء الى الله عز و جل منكم و من قرابتكم إذ انتم تكفرون
بالرحمن و انت من ولد العيسى بن اسحاق و نحن من ولد اسماعيل عليه السلام و ان الله عز و جل اختار لبنينا الانساب من صلب آدم
الى ان خرج من صلب ايه عبد الله فجعل خير الناس ولد اسماعيل و الهم اسماعيل ان يتكلم بالعربية و ترك اسحاق على لسان ابيه
فولد اسماعيل العرب ثم جعل خير العرب كنانة ثم جعل خير كنانة قريشا ثم جعل خير قريش بنى هاشم ثم جعل خير بنى هاشم بنى

عبد المطلب ثم جعل خيرنى عبد المطلب نبينا صلوات الله وسلامه عليه بعثه رسولا واتخذه نبيا و هبط عليه جبريل بالوحى وقال طفت المشرق والمغرب فلم ار افضل منك يا محمد قال فاقشعرت جلود القوم و خضعت جوار حهم حين ذكرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجفت قلوبهم و دخلت الهيبة قلب قسطنطين حين سمع كلام عمرو و قال له صدقت فى قولك كذلك الانبياء تبعث من كبار بيوت قومها و محمد بن سعد بن منيع الزهرى در طبقات که نسخه مستكتبه آن نزد اين کثير العثرات بعنایت خالق بريات حاضر است گفته

محمد بن مصعب الاوزاعي عن شداد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٠١

أبى عمّار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انَّ الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانة و اصطفى من بنى قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم اخبرنا ابو ضمرة المدينى نا انس بن عياض الليشى نا جعفر بن محمد بن علي عن ابيه محمد بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب انَّ التبى صلّى الله عليه و سلم قال قسم الله الارض نصفين فجعلنى فى خيرهما ثم قسم النصف على ثلاثة فكنت فى خير ثلث منها ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بنى هاشم من قريش ثم عبد المطلب من بنى هاشم ثم اختارنى من بنى عبد المطلب اخبرنا عارم بن الفضل السدوسى و يونس بن محمد المؤدب نا حماد بن زيد عن عمر يعنى ابن دينار عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انَّ الله اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة ثم اختار منهم قريشا ثم اختار منهم بنى هاشم ثم اختارنى من بنى هاشم

خبرنا يعقوب بن اسحاق الحضرمي نا العلاء بن خالد نا عبد الله بن عبيد بن عمير قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله اختار العرب فاختار كنانة من العرب و اختار قريشا من كنانة و اختار بني هاشم من قريش و اختارني من بني هاشم و ابو نعيم در كتاب دلائل النبوة که نسخه عتیقه آن بخط عرب در حدیده وقت رجوع از حج خرید کردم گفته الفصل الثاني فی ذکر فضیلته صلى الله عليه و سلم بطیب مولده و حسبه و نسبه و غیر ذلک حدثنا ابو بکر محمد بن حمید ثنا هارون بن یوسف بن زیادتنا محمد بن أبي عمر ثنا محمد بن جعفر بن محمد قال اشهد على أبي لحدثنى عن ابيه عن جده شعن على ان النبي قال اخرجت من نکاح و لم اخرج من سفاج من لدن آدم الى ان ولدنا أبي و امى لم يصبني

عقبات الانوار في امامه الإمام الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٠٢

من سفاح الجاهليّة شىء

رواه ابو ضمرة عن جعفر عن ابيه مرسلا حَدَّثَنَا ابُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ نَا اسْمَاعِيلَ بْنَ عَيْنَةَ نَا سَعِيدَ بْنَ مُنْصُورَ وَ حَدَّثَنَا ابْرَاهِيمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ اسْحَاقَ نَا مُحَمَّدَ بْنَ اسْحَاقَ التَّقْفِيَ نَا قَتِيْبَةَ انْ سَعِيدَا قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي عُمَرٍ عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ عَنْ أَبِي هَرِيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْثَتْ فِي خَيْرِ قَرْوَنِ بْنَيْ آدَمَ قَرْنَانَا حَتَّى كَنْتَ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كَنْتَ فِيهِ رَوَاهُ ابْنُ وَهَبٍ عَنْ يَحِيَّى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عُمَرٍ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي هَرِيْرَةَ ثَنَا ابُو بَكْرٍ بْنَ خَلَادَ نَا الْحَارِثَ بْنَ أَبِي أَسَمَّةَ نَا مُحَمَّدَ بْنَ بَكَّارَ نَا اسْمَاعِيلَ بْنَ جَعْفَرٍ أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي عُمَرٍ عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ عَنْ أَبِي هَرِيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْثَتْ مِنْ خَيْرِ قَرْوَنِ بْنَيْ آدَمَ قَرْنَانَا حَتَّى بَعْثَتْ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كَنْتَ مِنْهُ ثَنَا سَلِيمَانَ نَا هَارُونَ بْنَ مُوسَى الْأَخْفَشِ الدَّمْشِقِيِّ نَا سَلَامَ بْنَ سَلِيمَانَ الْمَدَائِنِيِّ نَا وَرَقاءَ بْنَ عَمْرٍ عَنْ أَبِي نَجِيْحٍ عَنْ عَطَاءٍ وَمُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَلْتَقِ أَبْوَاءِ قَطٍ عَلَى سَفَاحٍ لَمْ يَزُلْ اللَّهُ يَنْقُلُنِي مِنَ الْاَصْلَابِ الطَّبِيْبَةِ إِلَى الْاَرْاحَمِ الطَّاهِرَةِ مَصْفَى مَهَدَّبَا وَلَا تَنْشَعِبْ شَعْتَانَ الَّذِي كَنْتَ فِيهِ خَبْرَهَا

حدّثنا محمد بن سليمان الهاشمي نا احمد بن محمد بن سعيد المروذى نا محمد بن عبد الله حدثى انس بن محمد نا موسى بن

عيسى نا يزید بن ابی حکیم عن عکرمة عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یلتق ابوی فی سفاح
لم یزل اللہ تعالیٰ ینقلنی من اصلاب طیۃ الى ارحام طاهراً صافیاً مهذباً لا تنشعب شعبتان الا کنت فی خیر هما
حدّثنا محمد بن احمد بن علی بن مخلید نا ابراهیم بن الهیش البلدی نا محمد بن کثیر نا الاویاعی عن شداد ابی عمار عن وائلة بن
الاسقع قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اصطفی کنانة من ولد اسماعیل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٧، ص: ٧٠٣

و اصطفي قريشا من كنانة و اصطفي هاشما من قريش و اصطفيه من بنى هاشم رواه يحيى بن أبي كثير عن الاوزاعي مثله حدثنا ابو بكر بن خلاد نا محمد بن يونس بن موسى نا بهلول بن مورق نا موسى بن عبيدة عن عمرو بن عبد الله حدثى عدى بن كعب عن الزهرى عن أبي سلمة عن عائشة قالت قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لى جبرائيل قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بني اب خيرا من بنى هاشم و قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد عبدا خيرا من محمد رواه عمرو بن علي عن بهلول و رواه بكار بن عبد الله بن عبيدة الربيدي عن عممه موسى بن عبيدة حدثنا نا البغوى نا الحسن بن اسرائيل النهري نا بكاء هو ابن عبد الله بن عبيدة عن موسى بن عمرو بن عبد الله العدوى عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثله حدثنا ابو بحر محمد بن الحسن بن كوثير ثنا محمد بن سليمان بن الحarth ثنا عبيد الله بن موسى ثنا اسماعيل بن أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحarth بن نوفل عن العباس بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فتقروا احسانهم و انسابهم فجعلوا مثل ذلك مثل نخلة نبت في كبوة من الارض قال فغضب النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى حين خلق الخلق جعلني من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلني من خير قبائلهم و حين خلق الانفس جعلني من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت جعلني من خير بيوتهم فانا خيرهم و خيرهم نفسا

ثنا محمد بن احمد بن الحسن نا محمد بن عثمان بن أبي شيبة نا عمى ابو بكر بن أبي شيبة ح و نا سليمان نا عبيد بن غنم ح و نا ابو بكر عبد الله بن محمد ثنا ابو بكر بن أبي عاصم قالا نا ابو بكر بن أبي شيبة نا محمد بن فضيل عن يزيد بن زياد عن عبد الله بن الحرت عن عبد المطلب بن ربيعة ان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٠٤

أنسا من الانصار قالوا للنبي انا نسمع من قومك حتى يقول القائل منهم انما مثل محمد مثل نخلة نبت في كباء قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس من انا قالوا انت رسول الله عليك السلام قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال فما سمعته انتمي قبلها وبعد قط ثم قال الا ان الله تعالى خلق خلقه ثم فرقهم فريقين فجعلني من خيرهم قبيلة فانا خيركم بيتا وخيركم نفسا وحدثنا ابو بكر ثنا ابن أبي عاصم ثنا الحسن بن علي ثنا يعقوب بن ابراهيم نا أبي نا صالح عن الزهرى عن عبيد الله بن عبد الله بن الحرش بن عبد المطلب عن عبد المطلب بن ربيعة بن الحرش و العباس بن عبد المطلب فذكر نحوه حدثنا سليمان بن احمد نا عبد الله بن الحسين المصيصى نا يحيى بن اسحاق السيلحينى نا العلاء بن خالد عن عبد الله بن عبيد بن عمير عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اختار العرب ثم اختار من العرب كنانة و اختار من كنانة قريشا و اختار من قريش بنى هاشم و اختارنى من بنى هاشم

ثنا ابو جعفر محمد بن احمد قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم خير العرب مضر و خير مضر بنو عبد مناف و خير بنى عبد مناف بنو هاشم و خير بنى هاشم بنو عبد المطلب والله ما افترق فرقان مذ خلق الله آدم الا كنت فى خيرهما ثنا ابو بكر بن خلداد ثنا الحرج بن أبيأسامة نا محمد بن كناسة نا الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس فى قوله تعالى لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ

قال ليس من العرب قبيلة إلا ولدت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مضربيها و رباعيها و يمانيتها

و نیز قاضی عیاض در شفا گفته الفصل الاول فی ما ورد من ذکر مکانته

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص : ٧٠٧

عند ربه و الاصطفاء و رفعه الذكر و التفضيل و سيادة ولد آدم و ما خصّه به في الدنيا من مزايا الرتبة و غير كه اسمه الطيب

خبرنا الشيخ ابو محمد عبد الله بن احمد العدل اذا بلغه قال نا ابو الحسين الفرغانى حدثنا أم القسم بنت أبي بكر بن يعقوب عن ابيها نا حاتم و هو ابن عقيل عن يحيى و هو ابن اسماعيل عن يحيى الحمامى ناقيس عن الاعمش عن عباية بن ربى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعلنى من خيرهم قسما فذلك قوله اصحاب اليمين و اصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين و انا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى من خيرها ثلثا و ذلك قوله اصحاب الميمنة و اصحاب المشائمة و الساقطون الساقطون

فَإِنَّمَا مِنَ السَّابِقِينَ وَإِنَّمَا خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ جَعَلَ إِلَّا ثَلَاثَ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهَا قَبِيلَةً وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
الآيَةُ فَإِنَّمَا اتَّقَى وَلَدَ آدَمَ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَلَا فَخْرٌ ثُمَّ جَعَلَ الْقَبَائِلَ بَيْوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتًا وَلَا فَخْرٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
الآيَةُ

عن واثلة بن اسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم واصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل واصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفى من بنى هاشم و محمد بن يوسف كنجي در کفایه الطالب بعد نقل روایت اصطفاء بنی هاشم از ابن عساکر گفته اخبرنا بذلك الحفاظ محمد بن محمود ببغداد و عثمان بن عبد الرحمن وغيره بدمشق و محمد بن أبي جعفر بصرى و محمد بن طلحة بحلب قال ابن أبي جعفر اخبرنا محمد بن على بن صدقة الحرانى بدمشق عبقات الانوار فى امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٠٨

وقال الباقيون أخينا المؤيد بن محمد الطوسي بنيسابور قالا أخبرنا محمد بن الفضل الفراوى أخبرنا ابو الحسين عبد الغافر بن ابراهيم بن سفيان الفقيه قال حدثنا الامام ابو الحسين مسلم بن الحجاج حدثنا محمد بن مهران الرزازى حدثنا الويلد بن مسلم الاوزاعى عن أبي عمار شداد انه سمع وائله بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل واصطفى قريشا من كنانة واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفى من بنى هاشم قلت هذا لفظه في صحيحه وآخرجه الامام الحافظ الترمذى في جامعه أخينا بذلك السيد الامام العلامة شافعى الزمان ابو محمد عبد الله بن أبي الوفا البارزى عن الحافظ عبد العزيز بن الاخضر أخينا ابو الفتح الكروخي و أخينا الخطيب المفتى عبد الكريم بن قاضى القضاة عبد الصمد و ابو غالب المظفر بن أبي بكر محمد و ابو الفتح نصر الله بن محمد الانصاريون قالوا أخينا عبد الجبار المروزى أخينا محمد بن احمد أخينا الحافظ ابو عيسى محمد حدثنا خلاد بن اسلم البغدادى حدثنا محمد بن مصعب حدثنا الاوزاعى عن أبي عمار عن وائله بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل واصطفى من بنى اسماعيل كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفى من بنى هاشم

قال الترمذى هذا حديث صحيح قلت و معنى قوله اصطفى اختار ذكره جماعة من المفسّرين فى قوله عز و جل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمَيْنَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ فثبتت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر و هو الصادق الصدوق عن الله تبارك و تعالى انه اصطفى بنى هاشم على غيرهم من

قائمة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٠٩

قریش و يؤید هذا القول ما

بنى هاشم و الذى بعثنى بالحق لو أخذت بحلقة باب الجنة ما بدأت الا بكم

و لو لم يكن كالشمس ما ادخله في مصنف والده و محب الدين طبرى در ذخائر العقبي گفته ذكر اصطفائهم أى قريش عن وائلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم ان الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم و اتخذه خليلا و اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل ثم اصطفى من ولد اسماعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مصر ثم اصطفى من ولد مصر كنانة ثم اصطفى من ولد كنانة قريشا ثم اصطفى من قريش بنى هاشم ثم اصطفى من بنى هاشم بنى عبد المطلب ثم اصطفانى من بنى عبد المطلب اخر جه بهذا السياق الحافظ ابو القاسم حمزه بن يوسف السهمي فى فضائل العباس و اخرجه مسلم و الترمذى و ابو حاتم مختصراب لفظه ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانة ثم اصطفى هاشما من قريش ثم اصطفانى من هاشم ذكر انهم خير الخل عن العباس بن عبد المطلب قال بلغ النبي صلی الله عليه و سلم ما يقول الناس فصعد المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول الله فقال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنى في خير خلقه و جعلهم فرقتين فجعلنى في خير فرقه و خلق القبائل فجعلنى في خير قبيله و جعلهم بيوتا فجعلنى في خيرهم بيتابا و انا خيركم نفسا اخرجه احمد و البغوى في الفضائل و سيد على همداني در موده القربى گفته الموده الاولى في فضائل

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١٠

سیدنا و صفیانا و مولانا محمد المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

عن مطلب بن وداعه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ بَيْوَاتِنِي فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فَإِنَّا خَيْرُكُمْ بَيْتًا وَخَيْرُكُمْ قَبْيَلًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا

و نیز سید علی همدانی در موده القربی گفته
عن واثله بن اسقع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی کنانه من ولد اسماعیل و اصطفی قریشا من
کنانه و اصطفی من بنی قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم
و یروی ان الله تعالی اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل الى آخر الحديث
و محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمعطین گفته

روى وائلة بن الاسقع رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى كنانة من بنى اسماعيل و اصطفى من بنى كنانة قريشا و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم اخرجه مسلم رحمة الله اخرج ابو نعيم من طرق عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يلتق ابو اي قط على سفاح لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الطيبة الى الارحام الطاهرة مصفى مهذبا لا تنسع شعبان الا كنت في خبرها

و اخرج ابن سعد من طريق الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير العرب مضر و خير مضر بنو عبد مناف و خير بنه عبد مناف بنه هاشم و خير بنه هاشم بنه عبد المطلب و الله ما افتقدت فرقطان منذ خلقه الله آدم الا كنت في

خواه

و اخرج البزار و الطبراني و ابو نعيم من طريق عكرمة عن ابن عباس في قوله وَتَقْلِبُكَ فِي السَّاجِدَيْنَ
قال ما زال النبى صلى الله عليه و سلم يتقلب في اصلاح الانبياء حتى ولدته أمّه
و اخرج البخاري عن أبي هريرة

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١١

انّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْثَتْ مِنْ خَيْرِ قَرْوَنَ بْنَيْ آدَمَ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى كُنْتُ مِنْ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ
وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ وَالْتَّرمِذِيُّ عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْإِسْقَعِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ اسْمَاعِيلَ وَ
اَصْطَفَى مِنْ وَلَدِ اسْمَاعِيلَ بْنِي كَنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كَنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بْنِي هَاشِمَ

و اخرج الترمذى و حسنہ و البیهقی و ابو نعیم عن العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم انَّ اللَّهَ حِنْ خَلْقَنِی
جعلنى من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلنى من خيرهم قبيلة و حين خلق الانفس جعلنى من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت
جعلنى من خير بيوتهم فانا خيرهم بيتأ و خيرهم نفسا

و اخرج البيهقي و الطبراني و ابو نعيم عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فاختار من الخلق بنى آدم و اختار من بنى آدم العرب و اختار من العرب مصر و اختار من مصر قريشا و اختار من قريش بنى هاشم و اختار من بنى هاشم

و اخرج البيهقى و الطبرانى و ابو نعيم عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم ان الله خلق الخلق قسمين فجعلنى فى خيرهما قسما ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى فى خيرها ثالثا ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيلة ثم جعل القبائل بيوتا

فجعلني في خيرها بيتاً فذلك قوله تعالى إنما يريد الله لذاته عنكم الرجس أهل البَيْتِ
الآية

و اخرج البيهقي و ابن عساكر من طريق مالك عن الزهرى عن انس ان النبي صلى الله عليه و سلم قال ما افرق الناس فرقتين الا جعلنى الله في خيرهما فاخرجت من بين ابوى فلم يصبني شيء من عهد الجاهلية و خرجت من نكاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهيت الى أبي و امى فانا خيركم نفسا و خيركم ابا
و اخرج البيهقي

^{٧١٢} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

عن محمد بن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله اختار فالختار العرب ثم اختار منهم كنانة ثم اختار منهم قريشا ثم اختار منهم بنى هاشم ثم اختارنى من بنى هاشم

و اخرج البيهقى و الطبرانى فى الاوسط و ابن عساكر عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لى جبريل قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و لم اجد بنى اب افضل من بنى هاشم

و اخرج ابن عساكر عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم ما ولدتني بغير قط مذ خرجت من صلب آدم و لم تزل تنازعني الامم كابرًا عن كابر حتى خرجت من افضل حيئن من العرب هاشم و زهرة

و اخرج ابن مardonie عن انس قال قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لَقْدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ بفتح الفاء و قال انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبا ليس في آبائى من لدن آدم سفاح كلنا نكافه و ملا عل متق در کت العمال گفته

انما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرّة بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانة بن خزيمة بن مدركة بن الیاس بن نصر بن نزار و ما افترق الناس فرقتين الا جعلني الله في خيرهما فاخرجهت من نبی

لوى فلم يصبني شيء من عهد الجاهلية وخرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهيت الى أبي و امى فانا خيركم نسبا و خيركم

ابا البيهقي في الدلائل عن انس و نيز در كنز العمال گفته قلت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و قلت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بنى هاشم الحاكم في الكني عن عائشة و نيز در كنز العمال گفته ان الله خلق خلقه فجعلهم فريقين فجعلنى في خير الفريقين ثم جعلهم قبائل فجعلنى في خير قبيلة ثم جعلهم بيوتا عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١٣

فجعلنى في خيرهم بيتأ فانا خيركم قبيلة و خيركم بيتأ ك

عن ربعة بن الحارث انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنى في خيرهم فرقتين فجعلنى في خيرهم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلنى في خيرهم قبيلة ثم جعلهم بيوتا فجعلنى في خيرهم بيتأ فانا خيركم بيتأ و خيركم نفسا حم ت عن المطلب بن أبي وداعه و نيز در كنز العمال گفته

ان الله تعالى اصطفى كنانة من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانة و اصطفى من قريش بنى هاشم ت عن وائلة ان الله عز و جل اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من ولد اسماعيل بنى كنانة و اصطفى من كنانة قريشا بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم ت عن وائلة ان الله بعثني رحمة مهداه و بعثني برفع پوشى قوم و خفض آخرين ابن عساكر و نيز در كنز العمال گفته

ان الله تعالى خلق الخلق فجعلنى في خير فرقهم و خير الفرقتين ثم خير القبائل فجعلنى في خير القبيلة ثم خير البيوت فجعلنى في خير بيوتهم فانا خيرهم نسبا و خيرهم بيتأت عن العباس بن عبد المطلب و نيز در كنز العمال گفته

كنت و آدم في الجنة في صلبه و ركب بي السفينه في صلب أبي نوح و قذف بي في النار في صلب ابراهيم لم يلتقي ابواي قط على سفاح و لم ينزل الله ينقلنى من الاصلاب الحسنة الى الارحام الطاهره مصفى مهذبا لا يتشعب شعبتان الا كنت في خيرهما و قد اخذ الله بالنبؤه ميثاقى و بالاسلام عهدي و نشر فى التوريه و الانجيل ذكرى و بين كلنبي صفتى تشرق الارض بنورى و العام لوچى و علمنى كتابه و رقاني فى سمائه و شق لي اسماء فذو العرش محمود و انا محمد و وعدنى ان يحبونى بالحوض و الكوثر و ان يجعلنى اول شافع و امل مشفع ثم اخرجنى من خير قرن لامتى و هم الحمادون يامرون بالمعروف ينهون عن المنكر ابن عساكر عن عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١٤

ابن عباس

و قال غريب جدا لما بلغ ولد معد بن عدنان اربعين رجلا وقعوا على عسكر موسى فانتهبوه فدعوا عليهم موسى قال يا رب هؤلاء ولد معد قد اغار و اعلى عسكري فاوحي الله تعالى إليه يا موسى لا تدع عليهم فان منهم النبي الامى النذير البشير نختى و منهم الامه المرحومة امه محمد الذين يرضون من الله باليسير من الرزق و يرضى منهم بالقليل من العمل فيدخلهم الجنة يقول لا الله الا الله لان فيهم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب المتواضع في هيبيه المجتمع له اللب في سكته ينطق بالحكمة و يستعمل الحكم اخرجه من خير جيل من امته قريش ثم اخرجه من هاشم صفوه قريش فهو خير الى خير يصير و امته الى خير يصيرون طب عن أبي امامه و نيز در كنز العمال گفته

ما ولدتني بغير قط من خرجت من صلب آدم ولم تزل تنازعني الامم كابرًا عن كابر حتى خرجت من افضل حين من العرب هاشم و زهرة ابن عساكر عن أبي هريرة

و نیز در کنز العمال گفته

ان الله عز و جل اختار العرب فاختار كنانة من العرب و اختار قريشا من كنانة و اختار بنى هاشم ابن سعد عن عبد الله بن عمير مرسلا ان الله تعالى اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة و ثم اختار منهم قريشا و اختار من قريش بنى هاشم و اختار من بنى هاشم ابن سعد و حسنه عن محمد بن علي معاذ قال لي جبريل قلب مشارق الارض و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد و قلب مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بنى اب افضل من بنى هاشم الحاكم في الكنى و ابن عساكر عن عائشة و صحة قسم الله عز و جل الارض نصفين فجعلني في خيرهما ثم قسم التصف على ثلاثة فكنت في خير ثالث ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بنى هاشم من قريش ثم اختار بنى عبد المطلب

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۱۵

من بنى هاشم ثم اختارنى من بنى عبد المطلب ابن سعد عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه معاذ و قسطلانی در مواهب لدنیه گفته

روى ابو نعيم عن ابن عباس مرفوعا لم يلتقي ابو اي قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من الاصداب الطيبة الى الارحام الظاهرة لطيفا مهدبا لا تشعب شعبتانا الا كنت في خيرهما

و نیز در مواهب گفته

في الدلائل لابي نعيم عن عائشة رضي الله عنها عنه صلى الله عليه وسلم عن جبريل قال قلب مشارق الارض و مغاربها فلم أر رجلا افضل من محمد ولا بنى اب افضل من بنى هاشم وكذا اخرجه الطبراني في الاوسط قال الحافظ شيخ الاسلام ابن حجر لواحة الصحة ظاهرة على صفحات هذا المتن و

في البخاري عن أبي هريرة عنه صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرقنا حتى كنت من القرن الذي كنت منه وفي مسلم عن واثلة بن الأشع قال صلى الله عليه وسلم إن الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانة و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم و رواه الترمذى و عن العباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله خلق الخلق فجعلنى في خير فرقهم و خير الفريقين ثم تخير القبائل فجعلنى في خير القبيلة ثم تخير البيوت فجعلنى في خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا و خيرهم بيته رواه الترمذى

هكذا منفردا به و قال حديث حسن أي خيرهم روحًا و ذاتا و خيرهم بيته أي اصلا و ابن حجر در شرح مكيه در شرح شعر لم تزل في ضمائر الكون تختار لك الامهات و الآباء گفته أي كما طابت ذاتك بما اوتته من الكمال الاعلى كذلك طاب نسبك فلم يكن في امهاتك من لدن حوا الى امك آمنه و لا في آبائك من لدن آدم الى ايک عبد الله الا من هو مصطفى مختار و شاهد ذلك حديث

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۱۶

البخاري بعثت من خير قرون بنى آدم قرقنا حتى كنت من القرن الذي كنت منه و حديث مسلم ان الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل و اصطفى قريشا من كنانة و اصطفانى من بنى هاشم

و حديث الترمذى بسند حسن ان الله خلق الخلق فجعلنى في خير فرقهم ثم تخير القبائل فجعلنى في خير قبيلة ثم تخير البيوت فجعلنى في خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا أي روحًا و ذاتا و خيرهم بيته أي اصلا

و حديث الطبراني ان الله اختار الخلق فاختار منهم بنى آدم ثم اختار من بنى آدم فاختار منهم العرب ثم اختارنى من العرب فلم ازل خيارا من خيار الا من احب العرب فيحبني احبهم و من ابغض العرب فيبغضني ابغضهم

و اعلم انّ ولد آدم ولدوا من حواً أربعين ولدا في عشرین بطنًا الا شیث وصیه فانه ولد منفرداً كرامهً لكون نبینا محمد صلی الله عليه و سلم من نسله ثم لما توفی وصیه بنیه بوصیه ایبه له ان لا يضع هذا النور أى الذى بجهة آدم ثم انتقل الى شیث الا في المطهرات من النساء و لم تزل هذه الوصیة معمولاً بها في القرون الى ان وصل ذلك النور الى جهة عبد المطلب ثم ولده عبد الله فظهر الله هذا البيت الشريف من سفاح الجاهلية كما ورد في الاحادیث كحدیث

في سن اليهقى ما ولدني من سفاح الجاهلية شيء ما ولدني الا نكاح الاسلام

روى ابن سعد و ابن عساكر عن محمد بن السائب الكلبى عن أبيه قال كتب للنبي صلى الله عليه وسلم مائة أمّ بما وجدت فيهن سفاحاً ولا شيئاً مما كان في أمر الجاهلية و الطبرانى و أبو نعيم و ابن عساكر خرجت من نكاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدنى أبي و أمي و لم يصبني من سفاح أهل الجahلية شيء

و ابو نعيم لم يلتق ابو اي قط على سفاح ولم ينزل الله ينقلني من الاصلاب الطيبة الى الارحام الطاهرة مصفي مهذبا لا ينشعب

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١٧

شعبتان الا كنت في خيرهما

و ابن مرسديه قرأ صلى الله عليه وسلم لقده جاءكم رسول من أنفسكم

أى بفتح الفاء و قال انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبا ليس فى آبائى من لدن آدم سفاح كلنا نكاح

و حسین دیاربکری در خمیس گفته

وفي الصحيح عن واثلة بن اسقون ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل واصطفى من بنى اسماعيل كنانة واصطفى من قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفى من بنى هاشم انفرد باخراجه مسلم وعلى بن ابراهيم الحلبى

در انسان العيون گفته و مما يدل على شرف هذا النسب ايضا ما جاء

عن عمرو بن العاص رضي الله تعالى عنه ان الله اختار العرب على الناس و اختارني على من انا منه من اولئك العرب وما جاء

عن واثلة بن ااسقع رضى الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله اصطفى قريشا من كنانة و اصطفى من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم اقول و

جاء بلفظ آخر عن وائلة بن الاسقع وهو ان الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم عليهما السلام واتخذه خليلا واصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مضر ثم اصطفى من ولد مضر كنانه ثم اصطفى من كنانه قريشا ثم اصطفى من قريشبني هاشم ثم اصطفى من بنى هاشم عبد المطلب ثم اصطفانى من بنى عبد المطلب
و الله اعلم قال و

فی روایة انَّ اللَّهَ اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم

جاء عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اتاني جبرئيل فقال يا محمد ان الله بعثني فطفت شرق الارض و مغربها و سهلها و جبلها فلم اجد حيَا خيرا من مصر ثم امرني

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١٨

فطفت فى كنانة فلم اجد حيَا خيرا من قريش ثم امرنى فطفت فى قريش فلم اجد حيَا خيرا من بنى هاشم ثم امرنى ان اختار فى انفسهم
أى اختار نفسا من انفسهم فلم اجد نفسا خيرا من نفسك انتهى

أى و في الوفاء عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ
قال ليس من العرب قبيلة الا ولدت النبِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرضها و د ساعتها و يمانها

عن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله خلقخلق فاختار من الخلق بنى آدم و اختار من بنى آدم العرب و اختار من العرب مصر و اختار من مصر قريشا و اختار من قريش بنى هاشم و اختار من بنى هاشم فانا خيار من خيار الى خيار انتهى

وقوله و اختار من مصر قريشا

يدل على ان مضر ليس جماع قريش و الا كانت اولاده كلها قريشا و

عن أبي هريرة يرفعه بسند حسن أنه الحافظ العراقي أن الله حين خلق الخلق بعث جبريل فقسم الناس قسمين قسم العرب قسماً و قسم العجم قسماً وكانت خيرية الله في العرب ثم قسم العرب قسمين قسم اليمن قسماً و قسم مصر قسماً وكانت خيرية الله في مصر و قسم مصر قسمين فكانت قريش قسماً و كانت خيرية الله في قريش ثم اخرجنى من اختياري من أنا منه

قال بعضهم و ما جاء في فضل قريش فهو ثابت لبني هاشم والمطلوب لأنهم أخصّ و ما ثبت للعام يثبت للاخصّ و لا عكس و في الشفاء عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم إن الله سبحانه و تعالى قد أقسم بين فجعلني من خيرهم قسماً فذلك قوله تعالى أَصْحَابُ الْيَمِينِ *

فانا من اصحاب اليمين وانا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى في خيرها ثلثا فذلك قوله تعالى أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ *
وَأَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
فانا خير السابقين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧١٩

ثم جعل الا ثلث قبائل فجعلني من خيرها قبيلة و ذلك قوله تعالى وَجَعَلْنَاكُمْ شَعُوبًا وَ قَبَائِلَ

الآية إِنَّمَا فَانِا تَقْيَى وَلَدَ آدَم وَ اكْرَمْهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا فَخْرٌ وَ جَعْلُ الْقَبَائِلَ بِيَوْتَا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتًا وَ لَا فَخْرٌ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسْ أَهْلَ الْيَتِيمِ

هذا كلام الشفاء فليتأمل و نيز در انسان العيون گفته

عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما خير العرب مصر و خير مصر عبد مناف و خير بنى عبد مناف بنو هاشم و خير بنى هاشم بنو عبد المطلب و الله ما افرق فرقتان منذ خلق الله تعالى آدم الا كنت في خيرهما

فی لفظ آخر عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم ان اللہ حین خلقنی جعلنی من خیر خلقہ ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرہم قبیلۃ و حین خلق الانفس جعلنی من خیر انفسہم ثم حین خلق الیوٰت جعلنی من خیر بیوتہم فانا خیرہم بیتا و انا خیرہم نسیما

و في لفظ آخر عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله قسم الخلق قسمين فجعلني في خيرهم قسما ثم جعل القسمين اثلاثا

فجعلنى فى خيرها ثلثا ثم جعل الثالث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيلة ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا وتقىد عن الشفاء مثل ذلك مع زيادة الاستدلال بالآيات وتقىد الامر بالتأمل فى ذلك و الله اعلم وشيخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته از علی بن أبي طالب کرم الله وجهه آمده که آن حضرت فرمود صلی الله عليه و سلم بیرون آمدم از نکاح و بیرون نیامدهام از سفاح از گاه آدم عليه السلام تا آنکه بزائید مرا پدر و مادر من نرسید مرا از سفاح جاهلیت چیزی و در حدیث دیگر آمده که فرمود همیشه بود خدای تعالی که نقل می کرد مرا از اصلاح طیبه بارحام طاهره مصفا و مهذب و منشعب نمی شد دو شعبه مگر آنکه بودم

^{٧٢٠} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص:

از رسول خدا از جرئیل که گفت گشتم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی را فاضل تر از محمد و ندیدم پسران هیچ مردی را فاضل تر از بنی هاشم و در صحیح بخاری از أبي هریره آمده که گفت فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم برانگیخته شده ام من از خیر قرون بنی آدم قرنی بعد از قرنی تا پیدا شدم از قرنی که درو هستم و در صحیح مسلم آمده که فرمود آن حضرت بدرستی که برگزید خدای تعالیٰ کنانه را از اولاد اسماعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم انتهی و قطع نظر ازین احادیث و روایات کثیره حسب افادات علمای عالی درجات نسب شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم افضل انساب لو اشرف احسابست و افضلیت نسب آن حضرت مثبت نهایت افضلیت آن صفوه انبیای انجاب صلی الله علیه و آله الاطیاب ما نفح مسک و طاب ملاطب پس اشرفیت نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم مثبت کمال افضلیت آن حضرت باشد و چون اغیار ازین فضیلت جلیل الفخار مشرقه المنار بمراحل قاصیه دوراند و حرمان شان از مدانات این بکرمت فخیمه و منقبت عظیمه در کمال ظهور پس در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ربی نماند و بعد لحظ اضمام دیگر فضائل و مآثر عالیه و محامد و مناقب سامیه یقین افضلیت آن حضرت باقصای مدارج و اعلای مراتب فائز می گرد و قسطلانی در مواهب للدینیه گفته ثم اعلم انه عليه الصیلوة والسلام لم يشركه في ولادته عن ابويه اخ او اخت لاته صفوتهما إليه و قصور نسبتهما عليه لتكون مختصيّة بنسب جعله الله تعالى للنبيّة غاية و ل تمام الشرف نهاية و انت إذا اخترت حال نسبه الشّريف و علمت طهارة مولده تيقنت انه هو سلاطه آباء كرام فهو صلی الله علیه و سلم النبی العربي الابطحى الحرمی الهاشمی القریشی نخبه بنی هاشم المختار المنتخب من خير بطون العرب و اعرفها في النسب و اشرفها في الحسب و انضرها عودا و اطولها

^{٧٢١} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

عموداً و اطبيها ارومء و اعزّها جرثومة و افصحها لساناً و اوضحها بياناً و ارجحها ميزاناً و اصحها ايماناً و اعزّها نفراً و اكرمها عشراً من قبل ايّه و أمّه و من اكرم بلاد الله عليه و على عباده و سيوطى در مقامات خود گفته المقامه السنديسه لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رعوف رحيم بنى سرى قدره على و برهانه جل خير الخليقة اما و ابا و از كاهم حسناً و نسباً خلق الله لاجله الكونين و اقربه من كل مؤمن العينين و جعله بنى الانبياء و آدم منجل في طينته و كتب اسمه على العرش اعلاماً بمزيته عنده و فضيلته و توسل به آدم فتاب عليه و اخبره أنه لولاه ما خلقه و ناهيك بها مزية لديه بنى خص بالتقديم قدماً و آدم بعد في طين و ماء كريم باللحبا من راحتية يوجد و في المحجا بالحياة و من خصائصه فيما ذكر الغزالى و غيره ان الله ملكه الجنة و اذن له ان يقطع منها من يشاء و اعظم بذلك منه و خصه بطهارة النسب تعظيمها لشانه و حفظ آباءه من الدنس تتميماً لبرهانه و جعل كل اصل من اصوله خير اهل زمانه كما

قال في حديث البخاري الذي تقطع بصدوره من فيه بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه
وقال عليه السلام انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبا لم يزل الله ينقلنى من الاصلاب الطيبة الى الارحام الطاهرة مصفي مهذبا لا تتشعب
شعيتان الا كنت في خيرهما فانا خيركم نفسا و خيركم ابا

و اجدر بقول صاحب البردة ان يكون له في عرصات القيمة عدّة و بدا للوجود منك كريم آباءه كرماء نسب تحسب العلاء
بحلاه قلّدتها نجموها الجوزاء حّذا عقد سود و فخار انت فيه اليتيمة العصماء

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٢٢

و ينظم في سلك هذه الدرر قول حافظ العصر أبي الفضل ابن حجر نبى الهدى المختار من آل هاشم فعن فخرهم فليقصر المتطاولون
تنقل في اصلاح قوم تشرفوا به مثل ما للبدر تلك المنازل و حلبي در انسان العيون گفته و الى شرف هذا النسب يشير صاحب الهمزية
رحمه الله تعالى بقوله و بدا للوجود منك كريم من كريم آباءه كرماء نسب تحسب العلى بحلاه قليدتها نجومها الجوزاء حيذا عقد
سود و فخار انت فيه اليتيمة العصماء أى ظهر لهذا العالم منك كريم أى جامع لكل صفة كمال وهذا على حد قولهم لي من فلان
صديق حميم و ذلك الكريم الذى ظهر وجد من اب كريم سالم من نقص الجاهلية آباءه الشامل لللامهات جميعهم كرماء أى سالمون
من نفائص الجاهلية أى ما يعد في الاسلام نقصا من اوصاف الجاهلية و هذا نسب لا اجل منه و لجلالته إذا تاملته تظن بسبب ما تحلى
به من الكلمات أى معاليها جعلت الجوزاء نجومها التي يقال لها نطاق الجوزاء قلادة لتلك المعالى و هذه القلادة هي قلادة سيادة و
تمدح موصوفة بانك في تلك القلادة الدرة اليتيمة التي لا مشابه لها المحفوظة عن الاعين لجلالتها لا يقال شمول الاباء للامهات لا
يناسب قوله نسب لان النسب الشرعي في الاباء خاصه لانا نقول المراد بالنسبة ما يعم اللغوى و يقال سلامه آباء من النفائص انما هو
من حيث ابوته أى كونه متفرعا عنهم و ذلك يستلزم ان تكون امهاته كذلك و سياتى لم ازل انقل من اصلاح الطاهرين الى ارحام
الطاهرات و سياتى الكلام على ذلك مستوفى وقد قال الماوردي في كتاب اعلام النبوة و إذا اخترت حال نسبه صلى الله عليه وسلم
و عرفت طهارة مولده صلى الله عليه وسلم علمت انه سلامه آباء كرام ليس فيهم مسترذل بل كلهم سادة قادة و شرف النسب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٢٣

و طهارة المولد من شروط النبوة هذا كلام عمّه أبي طالب إذا اجتمعت يوماً قريش لمفخرة عبد مناف سرّها و صميمها و ان حصلت انساب عبد منافها ففي هاشم اشرافها و قد يهمها و ان فخرت يوماً فانّ محمداً هو المصطفى من سرّها و كريمها بالرفع عطاها على المصطفى و سرّ القوم و سطحهم فاشرف القوم قومه و اشرف القبائل قبيلته و اشرف الاخواز فخذل و ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهاني بعد ذكر احاديث فضليت جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم بطيب ولادت و حسب و نسب در دلائل النبوة گفته و وجه الدلاله في هذه الفضيله ان النبوة ملك و سياسه عامه و ذلك قوله تعالى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا

فرعون لموسى أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبَيِّنُ
ليدعوا الناس الى اتباعه ولذلك قال قوم يا شعيب ما نفقه كثيرا مما تقول وانا لنريك فيما ضعيفا ولو لا رهطك لرجمناك الآية وقال
اسرع وإذا كان في الملك وفي توابعه نقيسة نقص عدد اتباعه ورعايته ففي اختيار الله له ان امده بكل ما بالملوك إليه الحاجة
والملك في ذوى الاحساب والاخطر من الناس وكل ما كان خصال فضله اوفر كانت الرعية بالانقياد إليه اسمع و إلى طاعة مطيعه

فدل ذلك على أن الملك لا يجعل إلا في أهل الكمال والمهابة و هاتان الخصلتان لا توجدان في غير ذوي الاحساب فجعل الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم من الحظوظ اوفرها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٢٤

و من السَّيِّهَام او فاها و اكثراها فلذلك قال فانا من خيار الى خيار و جعله ايضا من افضل البقاع مولدا و مسكننا و مخرجا البقعة التي افترض الله على كل الموحدين من المستطعين حجّه فكان لهذا ايضا افضلهم نفسا و حسنا و دارا و ذلك سال هرقا ابا سفين بن

حرب عن حسبة فقال كيف حسبة فيكم فقالوا هو من اوسطنا حسبا فقال له هرقل كذلك الانبياء و سيوطى در خصائص بعد ذكر احاديث سابقه گفته قال ابو نعيم وجه الدلالة على نبوته من هذه الفضيلة ان النبؤة ملك و سياسة عامة و الملك في ذوى الاحساب و الاخطار من الناس لأن ذلك ادعى الى انقياد الرعية له و اسرع الى طاعته و لذلك سال هرقل ابا سفيان كيف نسبة فيكم قالوا هو فينا ذو نسب قال هرقل و كذلك الرسل تبعث في نسب قومها قاضى عياض در شفا گفته الباب الثاني فى تكميل الله تعالى له المحاسن خلقا و خلقا و قرائه جميع الفضائل الدينية و الدنيوية فيه نسقا اعلم ايها المحب لهذا النبي الكريم الباحث عن تفاصيل جمل قدره العظيم ان حصال الجلال و الكمال في البشر نوعان ضروري دينوي اقتضته الجبلة و ضرورة الحياة الدنيا و مكتسب ديني و هو ما يحمد فاعله و يقرب الى الله زلفى ثم هي على فئين ايضا منها ما يتخلص لاحد الوصفين و منها ما يتمازج و يتداخل فاما الضروري الممحض فما ليس للمرء فيه اختيار و لا اكتساب مثل ما كان في جبلته من كمال خلقته و جمال صورته و قوه عقله و صحه فهمه و فصاحه لسانه و قوه حواسه و اعضائه و اعتدال حركاته و شرف نسبة و عزه قومه و كرم ارضه و يلحق به ما تدعوه ضرورة حياته إليه من غذائه و نومه و ملبسه و مسكنه و منكحة و ماله و جاهه و قد تلحق

٧٢٥، ج ١٧، ص: عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار

هذه الخصال الآخرة بالاخرويَّة إذا قصد به التقوى و معونة البدن على سلوك طريقها و كانت على حدود الضرورة و قوانين الشرعيَّة فاما المكتسب الاخرويَّة الاخلاق العلية و الآداب الشرعيَّة من الدين و العلم و الحلم و الصبر و الشكر و العدل و الزهد و التواضع و العفة و العفو و الجود و الشجاعة و الحياة و المرءة و الصيَّمت و التؤدة و الوقار و الرحمة و حسن الادب و المعاشرة و اخواتها و هي التي جماعها حسن الخلق و قد يكون من هذه الاخلاق ما هو في الغريبة و اصل الجبلة لبعض الناس و بعضهم لا تكون فيه فيكتسبها و لكنه لا بد ان يكون من اصولها في اصل الجبلة شعبه كما سنبينه ان شاء الله تعالى و تكون هذه الاخلاق دنيويَّة إذا لم يرد بها وجه الله تعالى و الدار الآخرة و لكنها كلها محسن و فضائل باتفاق اصحاب العقول السليمة و ان اختلقوها في موجب حسنها و تفضيلها فضل إذا كانت خصال الكمال و الجلال ما ذكرناه و وجدنا الواحد منا يشرف بواحده منها او اثنتين ان اتفقت له في كل عصر اما من نسب او جمال او قوَّة او علم او حلم او شجاعة او سماحة حتى يعظم قدره و تضرب باسمه الامثال و يتقرر له بالوصف بذلك في القلوب اثره و عظمته و هو منذ عصور خوال رمم بوال فما ظنك بعظيم قدر من اجتمع في كل هذه الخصال الى ما لا يأخذه عدو لا يعبر عنه مقال ولا ينال بكسب ولا حيلة الا بتخصيص الكبير المتعال من فضيلة النبوة و الرسالة و الخلقة و المحجة و الاصطفاء و الاسراء و الرويَّة و القرب و الدنو و الوحي و الشفاعة و الوسيلة و الفضيلة و الدرجة الرفيعة و المقام المحمود و البراق و المعراج و البُعث الى الاحمر و الاسود و الصلاة بالانسانيَّة و الشهادة بين الانسانيَّة

^{٧٢٦} عقارات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص :

والإمامة و سيادة ولد آدم و لواء الحمد و البشارة و النذارة و المكانة عند ذى العرش و الطاعة ثم و الامانة و الهدایة و رحمة للعالمين و اعطاء الرضى و السؤول و الكوثر و سماع القول و اتمام النعمة و العفو عما تقدم و ما تاخير و شرح الصدر و وضع الوزر و رفع الذكر و عزّة النصر و نزول السكينة و التاييد بالملائكة و ايتاء الكتاب و الحكمة و السبع المثانى و القرآن العظيم و تزكية الأمة و الدعاء الى الله و الملائكة و الحكم بين الناس بما اراه الله تعالى و وضع الاخضر و الاغلال عنهم و القسم باسمه و اجابة دعوته و تكليم الجمادات و العجم و احياء الموتى و اسماع الصمم و نبع الماء من بين اصابعه و تكثير القليل و انشقاق القمر و رد الشمس و قلب الأعيان و النصر بالرعب و الاطلاع على الغيب و ظلّ الغمام و تسبيح الحصا و ابراء الآلام و العصمة من الناس الى ما لا تحويه محفل و لا يحيط بعلمه الا مانحه ذلك و مفضلة لا الله غيره الى ما اعد له في الدار الآخرة من منازل الكرامة و درجات القدس و مراتب السعادة و الحسنى و الزيادة التي تقف دونها العقول و يحار دون دانيها الوهم

وجه دوم: بگفته زید بن ثابت خلیفه رسول بنی هاشمی، بنی هاشمی است

دوم آنکه شاه ولی الله در ازاله الخفا بعد ذکر واقعه وفات جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم گفته بعد از این در ان حالت هوش ربا اعظم اختلافی که پیش آمد اجتماع انصار بود در سقیفه بنی ساعده بقصد بیعت سعد بن عباده و این همان اختلاف است که اگر بتذری حضرت صدیق و فاروق دفع ان نمی شد سل سیف بمبیان می آمد و دین از هم می پاشید و حضرت صدیق و فاروق در سقیفه حاضر شدند و بسیف بیان قطع آن اختلاف نمودند و رواه علم در نقل این بیان قاطع مختلف اند هر یکی چیزی حفظ کرد و چیزی ترک نمود و درین محل روایتی چند برنگارم تا قضیه منقح گردد الی ان قال اما روایه أبي سعید الخدری قال لما توفی رسول الله صلی الله عليه و سلم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۲۷

قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معاشر المهاجرين ان رسول الله صلی الله عليه و سلم كان إذا استعمل رجال منكم قرن معه رجالاً ممنا فنرى ان يلى هذا الامر رجلان احدهما منكم والآخر ممنا قال فتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلی الله عليه و سلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين و نحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلی الله عليه و سلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معاشر الانصار و ثبت قائلکم ثم قال والله لو فعلتم غير ذلك لما صالحتم اخرجه ابن أبي شيبة ازین روایت ظاهرست که زید بن ثابت استدلال کرده بر انحصر خلافت در مهاجرین باین امر که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم از مهاجرین بوده پس باید که خلیفه نیز از مهاجرین باشد پس بمفاد همین تقریر می گوییم که چون جناب رسالت مآب صلی الله عليه و سلم از بنی هاشم بود باید که خلیفه نیز از بنی هاشم باشد و چون بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم افضل بنی هاشم جناب امیر المؤمنین عليه السلام بوده خلافت در انحضرت منحصر باشد پس قرب نسب جناب امیر المؤمنین عليه السلام مثبت امامت بی فاصله آن حضرت باشد

وجه سوم: احتجاج باستدلال ابی بکر بفرضی بودن خلیفه و قریش اوسط العرب اعتراف به اقربیت امیر المؤمنین

سوم آنکه حضرت عتیق در معرض بیان انحصر امر امارت و خلافت در قریش اشرفیت ایشان را از روی نسب و دار ذکر کرده باین حجّت انصار را عاجز و ساكت و خامد و صامت گردانیده و جميع حاضرین از مهاجرین و انصار برد و انکار آن لب نگشودند بلکه بمفاد آن طریق انقیاد و تسليم و بیعت عتیق پیمودند و ظاهرست که اشرفیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از روی نسب و دار بنسبت جميع مهاجرین و انصار ثابت و متحققت پس حسب افاده حضرت عتیق انحصر خلافت در ذات سراپا برکات جناب امیر المؤمنین عليه السلام بكمال اولویت ظاهر و باهر گردید تمّ انه بلغنى ان قائلًا منکم يقول و الله لو مات عمر بايعت فلانا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۲۸

فلا یغترن امراً ان يقول انما كانت بيعة ابی بکر فلتة و تمت الا وانها قد كانت كذلك و لكن الله و قى شرها و ليس فيكم من تقطع الا عنان إلیه مثل ابی بکر من بايع رجالاً من غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو و لا الذي تابعه تغرة ان يقتلوا و انه قد كان من خيرنا حين توفي الله نبيه ان الانصار خالفونا و اجتمعوا باسرهم في سقیفه بنی ساعده و خالف عننا على و الزبیر و من معهم و اجتمع المهاجرون الى ابی بکر رضی الله عنه فقلت لا بی بکر يا ابا بکر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نریدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجالان صالحان فذکرا ما تملاً عليه القوم فقا این تریدون يا معاشر المهاجرين فقلنا نرید اخواننا هؤلاء من الانصار فقا عليکم ان لا تقربوهم اقضوا امرکم فقلت و الله لنأتینهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقیفه بنی ساعده فإذا رجل مزمل بين ظهرينهم

فقلت من هذا قالوا هذا سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا يوعك فلما جلسنا قليلاً تشهد خطيبهم فاثنى على الله بما هو اهل ثم قال اما بعد فتحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم معاشر المهاجرين رهط وقد دفت دافئ من قومكم فاذا هم يريدون ان يختزلونا من اصلنا وان يحضسونا من الامر فلما سكت اردت ان اتكلم و كنت زورت مقالة اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي أبي بكر و كنت اداري منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر على رسرك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر فكان هو احل مني و اوقر والله ما ترك من كلمة اعجبتني في تزويرى الا قال في بيته مثلها او افضل منها حتى سكت فقال ما ذكرتم فيكم من خير فانت لهم اهل ولن يعرف هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم اوسط العرب نسباً و داراً وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۲۹

فباعوا ايهم شتم فأخذ بيدي و بيد أبي عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقى لا يقربنى ذلك من اثم احب الى من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول لي نفسي عند الموت شيئاً لا اجده الا ان فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب مثنا امير يا عشر قريش فكثر اللغط و ارتفعت الاصوات حتى فرقوا من الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابو بكر فبسط يده فباعته و بايعه المهاجرين ثم بايعه الانصار و نزونا على سعد بن عبادة فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال عمرو انا والله ما وجدنا في ما حضرنا من امر اقوى من مبايعة أبي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم تكن بيعه ان يباعوا رجالاً منهم بعدهنا فاما بيعناهم على ما لا نرضى واما نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجالاً على غير مشورة من المسلمين فلا يباع هو ولا الذي تابعه تغرة ان يقتلا و ابن هشام در سيرت خود از عمر نقل نموده که او گفته ثم انه قد بلغنى ان فلانا قال و الله لو قد مات عمر بن الخطاب لقد بايعت فلانا فلا يغرنك امراً ان يقول ان بيعه أبي بكر كانت فلتة فتمت وانها قد كانت كذلك الا ان الله قد وفى شرها و ليس فيكم من تنقطع الاعناق إليه مثل أبي بكر فمن بايع رجالاً عن غير مشورة من المسلمين فإنه لا بيعه له هو ولا الذي بايعه تغرة ان يقتلا انه كان من خيرنا حين توفي الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان الانصار خالفوا فاجتمعوا باشرافهم في سقيفة بنى ساعدة و تخلف عنا على بن أبي طالب و الزبير بن العوام و من معهما و اجتمع المهاجرين الى أبي بكر فقلت لابي بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقا نؤمّهم حتى لقينا منهم رجالاً صالحان فذكرا لنا ما تملاً عليه القوم و قالاً اين تريدون يا عشر المهاجرين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۳۰

قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قالاً فلا عليكم ان لا تقربوهم يا عشر المهاجرين اقضوا امركم قال قلت و الله لنatinهم فانطلقا حتى اتيناهم في سقيفة بنى ساعدة فإذا بين ظهرانيهم رجل مزمل فقلت من هذا قالوا سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا وجع فلما جلسنا تشهد خطيبهم فاثنى على الله بما هو له اهل ثم قال اما بعد فتحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم يا عشر المهاجرين رهط مثنا و قد دفت دافئ من قومكم قال و إذا هم يريدون ان يجتازونا من اصلنا و يغضبونا الامر فلما سكت اردت ان اتكلم و قد زورت في نفسي مقالة قد اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي أبي بكر و كنت اداري منه بعض الحد فقال ابو بكر على رسرك يا عمر فكرهت ان اغضبه فتكلم و هو كان اعلم مثني و اوقر فوالله ما ترك من كلمة اعجبتني من تزويرى الا قال في بيته او مثلها او افضل حتى سكت قال اما ما ذكرتم فيكم من خير فانت لهم اهل ولن تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم اوسط العرب نسباً و داراً وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فباعوا ايهم شتم و اخذ بيدي و بيد أبي عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا و لم اكره شيئاً مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقى لا يقربنى ذلك الى اثم احب الى من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر قال فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب مثنا امير يا عشر قريش قال فكثر اللغط و ارتفعت الاصوات حتى تخوفت الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابو بكر فبسط يده فباعته ثم بايعه المهاجرين ثم بايعه الانصار و نزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قلت سعد بن عبادة قال فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال ابن اسحاق قال الزهرى اخبرنى عروة بن الزبير ان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۳۱

احد الرجلين الذين لقوا من الانصار حين ذهبوا الى السقيفه عويم بن ساعدة و الآخر من بن عدی اخو بن العجلان فاما عويم بن ساعدة فهو الذى بلغنا انه

قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم من الذين قال الله عز وجل لهم فيه رجال يحبون أن يتظاهرون والله يحب المطهرين
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم المرء منهم عويم بن ساعدة

واما معن بن عدی فبلغنا ان الناس بكوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفاه الله عز وجل وقالوا والله لودنا انا متنا قبله انا نخشى ان نفتتن بعده قال معن بن عدی لكنى والله ما احب انى مت قبله حتى اصدقه ميتا كما صدقته حيا فقتل معن يوم اليماء شهيدا في خلافة أبي بكر يوم مسليماء الكذاب و محمد بن جرير طبرى در تاريخ كبير از عمر نقل کرده که او در خطبه خود گفته ثم انه بلغنى ان قاتلا منكم يقول لو قد مات امير المؤمنين بايعت فلا يغرنك امراً ان يقول ان بيته أبي بكر كانت فلتة فقد كانت كذلك غير ان الله وفى شرها وليس منكم من تقطع إليه الاعتقا مثل أبي بكر و انه كان خيراً حين توفى الله نبيه و ان علياً والزبير و من معهما تخلف عنه في بيت فاطمة و تخلفت عنا الانصار باسرها و اجتمع المهاجرون إلى أبي بكر فقتلت لابي بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقتنا نؤمهم فلقينا رجالاً صالحان قد شهدنا بدرًا اباً تريدون يا عشر المهاجرين قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قال فارجعوا فاقضوا امركم بينكم فقتلنا والله لنا تيهم قال فاتيناهم وهم مجتمعون في سقيفه بنى ساعدة قال و إذا بين اظهارهم رجل مزمل قال قلت من هذا قالوا سعد بن عبادة قال قلت ما شانه قالوا وجع فقام رجل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٢

منهم و قال الحمد لله اما بعد فنحن الانصار و كتبة الاسلام و انت يا عشر قريش رهط نبينا و قد دفت إلينا من قومكم دافئاً فلما رأيتم يريدون يختزلونا من اصلنا و يغضبونا الامر و قد كنت زورت في نفسى مقالة اقدمها بين يدي أبي بكر و كنت أدارئ منه بعض الحد و كان اوقر مني و احلم فلما اردت ان اتكلم قال على رسلي و كرهت ان اغضبه فقام فحمد الله و اثنى عليه فما ترك شيئاً كنت زورت في نفسى ان اتكلم به لو قد تكلمت الا جاء به او باحسن منه و قال اما بعد يا عشر الانصار فانكم لا تذکرون منكم فضلاً الال و انت له اهل و ان العرب لن تعرف هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم اوسط دارا و نسبا و اني قد رضيت لكم احد هذين الرجلين فباعوا ايهم شئت و اخذ يدي و يد أبي عبيدة بن الجراح و اني والله ما كرهت من كلامه شيئاً غير هذه الكلمة ان كنت اقدم فتضرب عنقى فيما لا يقربنى الى اثم احب الى من ان او مر على قوم فيهم ابو بكر فلما قاضى ابو بكر كلامه قام منهم رجل فقال انا جذيلها المحك و عذيقها المرجب منا امير و منكم امير يا عشر قريش قال فارتقت الاصوات و كبر اللغط فلما اشفقت الاختلاف قلت لابي بكر ابسط يدك فبایعک فبسط يده فبایعه المهاجرون و بایعه الانصار ثم نزونا على سعد حتى قال قائلهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعدا وانا والله ما وجدنا امراً هو اقوى من مبایعه أبي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم يكن بيته ان يحدثوا بعده فاما نتابعهم على ما لا نرضى او نخالفهم فيكون فساد و على متى در كثر العمال گفته عن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب انه كان من خبرنا حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان الانصار خالفوا و اجتمعوا في سقيفه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٣

بني ساعدة و خالف عننا على و الزبير و من معهما و اجتمع المهاجرون الى أبي بكر فقتلت لابي بكر يا ابا بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقتنا نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجالاً صالحان فذروا ما تملاً عليه القوم فقاً اين تريدون يا عشر المهاجرين فقتلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقاً لا عليكم ان لا تقربوه اقضوا امركم فقتلت و والله لنا تيهم فانطلقتنا حتى اتيناهم في سقيفه بنى ساعدة فإذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقتلت من هذا قالوا سعد بن عبادة فقتلت و ماله قالوا يوغرك فلما جلسنا قليلاً تشهده خطبيهم فاثنى على الله بما هو اهل ثم قال اما بعد فنحن انصار الله و كتبة الاسلام و انت المهاجرون رهط منا و قد دفت دافئاً من قومكم فإذا انت تريدون ان تختزلونا من اصلنا و ان تحضنونا من هذا الامر فاسكت و اردت ان اتكلم و زورت مقالة اعجبتني اريد ان

اقدّمها بین یدی ابی بکر و کنت اداری منه بعض الحدّ فلماً اردت ان اتكلّم قال ابو بکر علی رسّلک فكرهت ان اغضبه فتكلّم ابو بکر و کان هو اعلم مّنی و او قرروا اللّه ما ترك من کلمة اعجبتني في تزویری الا-قال في بدیهته مثلها او افضل منها حتی سکت قال ما ذكرتم من خیر فانتم له اهل و لن يعرف هذا الامر الا لهذا الحی من قریش هم او سط العرب نسبا و دارا وقد رضیت لكم احد هذین الرجلین فبایعوا ایهما شئتم و اخذ بیدی و بید ابی عبیده الجراح و هو جالس بیننا فلم اکره مما قال غیرها کان و اللّه ان اقدم فتضرب عنقی لا یقرّبّنی ذلك من اثم احب الى من ان أتأمّر على قوم فيهم ابو بکر اللّهُم الا ان تسّوّل نفسی عند الموت شيئاً لا اجده الان فقال قائل الانصار انا جذيلها المحکک و عذیقها المرجب مّا امیر و منکم امیر يا معشر قریش و کثر اللّغط و ارتفعت الاصوات

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٤

حتى فرقت من ان يقع اختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فباعته و بايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار و نزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعدا اما والله ما وجدنا فيما حضرنا امرا هو اوفق من مبايعة أبي بكر خشينا ان فارقنا القوم و لم يكن بيعه ان يحدثوا بعدها بيعة فاما ان نتابعهم على ما لا ترضى و اما ان نخالفهم فيكون فيه فساد فمن بايع اميرا من غير مشورة المسلمين فلا بيعه له و لا بيعه للذى بايعه تغرة ان يقتلا حم خ و ابو عبيد فى الغريب هى

وجه چهارم: احتجاج به رفع اقربیت انصار با افوار به اقربیت علی علیه السلام احتجاج جهت انحصار خلافت ب «ولیاء الرسول و عشیرته»

چهارم آنکه ابو بکر انصار را دفع کرده بدیعی اقربیت خود با جناب رسالت مأب صلی اللہ علیہ و آله و سلم و احتجاج باآن نموده
براه حقیت خود بر خلافت پس حسب احتجاج و استدلال أبي بکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بلا-شبھه اقرب از أبي
بکرست اولی و احق بخلافت باشد محب الدین طبری در ریاض نصره گفته و ذکر موسی بن عقبه عن ابن شهاب انّ ابا بکر یوم
السقیفه تشهد و انصت القوم فقال بعضهم بعث اللہ نبیه بالهدی و دین الحق فدعوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم الی الاسلام فاخذ اللہ
بقلوبنا و نواصینا الی ما دعا إلیه فكانتا معاشر المهاجرين اول الناس اسلاما و نحن عشيرته و اقاربه و ذوو رحمه و نحن اهل الخلافة و
اوسط النّاس انسابا في العرب ولدتنا الغرب كلّها فليس منهم قبيلة الا لقريش فيها ولادة و لن تصلح الا لرجل من قريش هم اصبح
الناس وجوها و اسلطهم السنّة و افضلهم قولًا فالناس لقريش تبع فنحن الامراء و انتم الوزراء و انتم يا معاشر الانصار اخواننا في كتاب
الله و شر كاؤنا في دين الله تعالى و التسلیم لفضیلۃ اخوانکم من المهاجرين و احق الناس ان لا تحسدوهم على خیر اتاهم الله ایاه و انا
ادعوكم الى احد رجلین ثم ذكر معنی ما قبله في حدیث

عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٥

ابن عباس ثم قال فقال الانصار والله ما نحسدكم على خير ساقه الله إليكم و ما احد من خلق الله تعالى احب إلينا و لا اعز علينا و لا ارضى عندنا منكم و نحن نشفق من بعد اليوم فلو جعلتم اليوم رجلا منكم فاذا هلك اخترنا رجلا من الانصار فجعلناه مكانه فاذا هلك اخترنا رجلا من المهاجرين فجعلناه مكانه كذلك ابدا كان ذلك اجدر ان يشفق القرشى ان زاغ ان ينقض عليه الانصارى و ان يشفق الانصارى ان زاغ ان ينقض عليه القرشى قال عمر لا ينبغي هذا الامر و لا يصلح الا لرجل من قريش و لن ترضى العرب الا به و لن تعرف الامارة لله و الله ما يخالفنا احد الا قتلناه فقام حباب بن المنذر السلمى فقال منا امير و منكم امير انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب و قد دفت علينا دافئه أرادوا ان يخترلونا من اصلنا و يحضنونا من الامر و ان شئتم اعدناها جذعه قال فكررا القول حتى كاد ان يكون بينهم فى السقيفة حرب و توعد بعضهم بعضا ثم تردد المسلمين و عصم الله لهم فرجعوا بقول حسن فسلموا الامر و أغضبوا الشيطان فوثب عمر و اخذ بيده أبي بكر و قام اسید بن الحضير اخو بنى عبد الاشهل و بشير بن سعد يستبقون ليبايعوا فسبقهما عمر و باياعه معا و وثب اهل السقيفة يتذرون البيعة و سعد بن عبادة مضطجع يوعك فازدحم الناس على بيعة أبي بكر فقال قائل من

الانصار اتقوا سعد بن عبادة و لا تطئه فقال عمر اقتلوه قتله الله و قال عمر ذلك بغضب فلما فرغ ابو بكر من البيعة رجع الى المسجد فقعد على المنبر فباعيه الناس حتى امسى و شغلوا عن دفن رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى كان آخر الليل من ليلة الثلاثاء ثم ذكر حديث دفنه و الصلوة عليه صلى الله عليه وسلم حضرت عتيق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٦

درین تقریر سراسر تحریر شک افزای زعفران زار کشمیر که بسبب آن ثانی تحریر سراپا تزویر اظهار عجز و تقسیر و مفضولیت و تشویر خود فرموده کما يظهر من روایة البخاری و ابن هشام و غيرا؟؟ هر چند داد کمال بلاغت و سلاطت و ذلاقت و رشاقت بیان دادند و حسب ظاهر ابواب افحام و الزام انصار عالی مقام گشادند و ادله زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد فاخره بر اولویت خود و انحصار خلافت در مهاجرین فراروی مجمع سقیفه نهادند لیکن بعد اندک تامل ظاهر می شود که همه آن برای خدام عالی مقام او زهر قاتل و سم هلاهل بود که بسبب هر فقره از ان بنیان غیر مرصوص خلافت او و اخوین جنابش آب رسید و محض نقش بر آب و نمایش سراب گردید که اگر بعد ان مدت عمر اتباع ثلاثة دماغهای خود سوزند و زمین و آسمان دوزند و نالهای زار زار آغازند و صدایهای استغاثه بهر طرف بلند سازند و عرقها ریزند و فتنها انگیزند و اشکها ریزند و حبال انواع تزویر و تلمیع در میان آویزند اصلاً نفعی نرساند و هر گز ایشان را از بلاء ضلال دوae عضال اشکال نرهاند زیرا که ابو بکر بیودن مهاجرین عشیره جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و اقارب آن حضرت و صاحبان رحم آن حضرت بر انحصار خلافت در ایشان احتجاج و استدلال نموده و ردّ انصار باین حجّت کرده و نیز با شرفیت نسب خود و مزید قرب و اتصال قریش بجميع قبائل عرب و بودن قریش اصبح ناس از روی وجوه واسطیت السنّه و افضلیت قول شان در عرب تمسک نموده و ظاهرست که جميع وجوه باولویت تمام در ذات با برکات وصی بر حق علیه آلاف التحیات و التسلیمات متحقق بوده و ابو بکر در همه آن کمتر و مفضول از وصی رسول بود پس تعین خلافت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان خلافت أبي بکر از افاده خودش بكمال ظهور ثابت و متحقق شد و لله الحمد على ذلك و محمد بن جریر طبری در تاريخ خود گفته و اتی عمر الخير و اقبل الى منزل النبي صلی الله علیه فارسل الى أبي بکر و ابو بکر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٧

في الدار وعلى بن أبي طالب في جهاز رسول الله صلى الله عليه فارسل إلى أبي بكر ان اخرج الى فارسل إليه اني مشتغل فارسل إليه انه قد حضر امر لا بدّ لك من حضوره اما علمت ان الانصار قد اجتمعت في سقیفه بنی ساعدة يبايعون سعد بن عبادة و احسنهم مقالة من يقول منها امير و منكم امير فمضينا مسرعين فلقينا ابا عبيدة بن الجراح فتماثلوا إليهم ثلثتهم فلقائهم عاصم بن عدى و عويم بن ساعدة فقا لهم ارجعوا فانه لا يكون ما تريدون فقالوا لا نفعل فجاءوا و هم مجتمعون فقال عمر بن الخطاب اتياهم وقد كنت زورت كلاما اردت ان اقول به فيهم فلما ان وقعت إليهم ذهبت لابتدى النطق فقال لي ابو بكر رويدا حتى اتكلم ثم انطق بعد بما احبت فنطق فقال عمر فما شيء كنت اردت ان اقول الا وقد اتى به او زاد عليه قال عبد الله بن عبد الرحمن فبدأ ابو بكر فحمد الله و اثنى عليه ثم قال ان الله بعث فينا رسولنا شهيدا على امته ليعبدوا الله و يوحّدوه و هم يعبدون من دونه الهة شتى و يزعمون انها لهم عبد الله شافعه و لهم نافعه و انما هي من حجر منحوت و خشب منحور ثم قرأ يعبدون من دون الله ما لا يضرّهم ولا ينفعهم
و هم يَقُولُونَ هُؤُلَاءِ شَفَاعُونَا عِنْدَ اللَّهِ
و قالوا ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى

فعظم على العرب ان يتركوا دين آبائهم فخص الله المهاجرين الاولين من قومه بتصديقه و الايمان به و المواساة له و الصبر معه على شدّه اذى قومهم لهم ولدينهم و كل الناس لهم مخالف زار عليهم فلم يستوحشوا لقله عددهم و شنف الناس لهم و اجماع قومهم عليهم فهم اول من عبد الله في الارض و امن به و بالرسول و هم اولياؤه و عشيرته و احق الناس بهذا الامر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٨

من بعده ولا ينazuهم في ذلك الا ظالم وانت يا معاشر الانصار من لا ينكر فضلهم في الدين ولا سابقتهم العظيمة في الاسلام رضيكم الله انصارا للدينه وجعل إليكم هجرته وفيكم جلية ازواجه واصحابه فليس بعد المهاجرين الاولين عندنا بمترلكم فنحن الامراء وانتم الوزراء لا تفاثون بمشورة ولا تقضى دونكم الامور اذين عبارت ظاهرست كه عتيق افيق در مقام دفع انصار از خلافت وامامت و اولويت مهاجرين بریاست اختصاص مهاجرين بتصديق جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و ایمان بانجناب ومواسات برای آن عالی قباب و صبر بر شدت اذی کفار اقشاب و عدم استیحاش از قلت عدد و بعض ارباب حسد و اجماع کفار اشرار بر مخالفت اختيار ذکر کرده و بعد ان افاده نموده که مهاجرين اول کسانند که عبادت کردند حق تعالی را در ارض و ایمان آوردند باو تعالی شانه و برسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم و مهاجرين اولیا و عشیره آن حضرت‌اند و بعد ذکر این وجوه که خاتمه آن احتجاج بقرب است احقيقت مهاجرين بخلافت صراحة بيان کرده تا معلوم شود که بوجوه مذکوره مهاجرين احق‌اند بخلافت و امامت و حکومت و ریاست و برین هم اکتفا ننموده بصراحت تمام افاده کرده که کسی که منازعه مهاجرين در خلافت کند او ظالم يعني ستمکار و ناهنجار و بدکردار و جفاکارست و چون بدیهی اولاست که وجوهی که حضرت عتيق برای مهاجرين عموما ثابت کرده باولویت تمام در ذات قدسی صفات جناب امير المؤمنین عليه السلام متحقق بوده زیرا که آن حضرت بلا شبھه از جمیع مهاجرين اقربست بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و هم افضلست و اسبق از جمیع مهاجرين در اختصاص بتتصدقیت جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و ایمان باحضورت و مواسات آن جناب و صبر با آنجناب بر شدت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٣٩

اذی کفار و عدم استیحاش از قلت عدد ارباب دیانت و بعض و عداوت ارباب کفر و ضلالت و اجماع معاندین و اضغان حائدين از دین و آنجناب اول کسیست که عبادت کرده حق تعالی را با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم پس حسب ارشاد باسداد عتيق والا نژاد کسی که با وجود آن حضرت متقمص قمیص خلافت و امامت گردید و مسمی شد برئیس و حاکم بلا شبھه معاند ظالم و جائز غاشم بوده و **وَيُحَقُّ اللَّهُ الْحُقْقَ بِكَلِمَاتِهِ**

و اولیت اسلام و ایمان جناب امير المؤمنین عليه السلام از احادیث و اخبار بسیار هویدا و شکارست از آنجمله است حدیثی که آن را ابو یعلی احمد بن علی الموصلى و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و موقق بن احمد المعروف باخطب خوارزم و علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر و ابو الخیر الحاکمی و محمد بن یوسف کنجزی و سید شهاب الدین احمد و ابراهیم بن عبد الله احمد بن عبد الله ابو نعیم الاصبهانی در حلیة الأولیاء فرموده

حدّثنا ابراهیم بن احمد بن محمد بن ابی حصین ثنا محبیه بن عبد الله الحضرمی ثنا خلف بن خالد العبدی البصری ثنا بشر بن ابراهیم الانصاری عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل قال قال النبي صلی الله عليه و سلم یا علی اخصمک بالنبؤة و لانبؤة بعدی و تخصم الناس بسبع لا یجاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقوهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله مزیة

و احتجاج ابی بکر بدعوی اقربیت بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بر احقيت خود بخلافت و دفع انصار آن از دیگر روایات هم ظاهر و واصحت محدث بن جریر طبری در تاریخ خود در قصه سقیفه نقل کرده فقال عمر هیهات لا یجتمع اثنان فی قرن و الله لا ترضی العرب ان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٤٠

یؤمروكم و نبیها غيرکم و لكن العرب لا - تمنع ان تولی امرها من كانت النبوة فیهم و ولی امورهم منهم و لنا بذلك على من ابی من العرب الحجه الظاهره و الشیطان المبین من ذا ينazuنا سلطان محمد و امارته و نحن اولیاؤه و عشیرته الا مدل بباطل او مجائب لاثم او

متورط في هلكة فقام المنذر بن الحباب فقال يا عشر الانصار املكونا على ايديكم ولا تسمعوا مقالة هذا واصحابه فيذهبوا بنصيبيكم من هذا الامر فان ابوا عليكم ما سالتموهم فاجلوهم من هذه البلاد و تولوا عليهم هذه الامور فانتم والله احق بدينه انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب ام والله لئن شئتم لتعيدها جذعه فقال عمر إذا يقتلک الله قال بل اياك يقتل فقال ابو عبيدة يا عشر الانصار انكم اول من نصر و آزر فلا تكونوا اول من بدّل و غير قسام بشير بن سعد بن النعمان بن بشير فقال يا عشر الانصار انا والله لئن كنا اولى فضيله في جهاد المشركين و سابقه في هذا الدين ما اردنا إلا رضى ربنا و طاعة نبينا و الكدح فما ينبغي لنا ان نستطيل على الناس بذلك و لا نبتغي به من الدنيا عرضنا فان الله ولئن الملة علينا بذلك الا ان محمد صلى الله عليه من قريش و هم قومه و هم احق به و اولى و ايم الله لا يراني الله أنازعهم في هذا الامر ابدا فاتقوا الله و لا تخالفوه و لا تنزعوه و ابن خلدون در تاريخ خود گفته لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ارتاع الحاضرون لفقده حتى ظن انه لم يمت و اجتمع الانصار في سقيفة بنى ساعدة يبايعون سعد بن عاصم و عويم بن ساعدة فارادوهم على الرجوع و خفضوا عليهم الشأن فابوا الله ان ياتوهم فاتوهم في مكانهم ذلك فاعجلوهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٤١

عن شانهم و غلبوهم جماحا و موعظة و قال ابو بكر نحن اولياء النبي و عشيرته و احق الناس بأمره و لا ننزع في ذلك و انت لكم حق السابقة و النصرة فتحن الامراء و انتم الوزراء و قال الحباب بن المنذر بن الجموج من امير و منكم امير و ان ابو اجلوهم يا عشر الانصار عن البلاد فباسيفكم دان الناس لهذا الدين و ان شئتم اعدناها جذعه انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب و قال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اوصانا بكم كما تعلمون و لو كنتم امراء لاوصاكم بنا ثم وقعت ملاحاة بين عمر و ابن المنذر و ابو عبيدة يخضها و يقول اتقوا الله يا عشر الانصار انت اول من نصر و آزر فلا تكونوا اول من بدّل و غير قسام بشير بن سعد بن النعمان بن كعب بن الخزرج فقال ان محمدا من قريش و قومه احق و اولى و نحن و ان كنا اول فضل في الجهاد و سابقة في الدين فما اردنا بذلك الا رضى الله و طاعة نبيه فلا نبتغي به من الدنيا عوضا و لا نستطيل به على الناس فقال الحباب بن المنذر نفست و الله عن ابن عمك يا بشير فقال لا والله و لكن كرهت ان أنازع قوما حقهم فاشار ابو بكر الى عمر و أبي عبيدة فامتنعا و بايعا ابو بكر و سبقهما إليه بشير بن سعد ثم تناجي الاوس فيما بينهم و كان فيهم اسيد بن خضير احد النقباء و كرهوا اصارة الخزرج عليهم و ذهبوا الى بيعة أبي بكر فبايعوه و اقبل الناس من كل جانب يبايعون ابا بكر و كادوا يطئون سعد بن عاصم فقال ناس من اصحابه اتقوا سعدا لا تقتلوه فقال عمر اقتلوه قتله الله و تمسكا فقال ابو بكر مهلا يا عمر الرفق هنا ابلغ فاعرض عمر ثم طلب سعدا في البيعة فابي و اشار بشير بن سعد بتركه و قال انما هو رجل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٤٢

واحد فاقام سعد لا يجتمع معهم في الصلوة و لا يفيض معهم في الحديث حتى هلك ابو بكر

وجه پنجم: احتجاج امير المؤمنین باولویت خود

پنجم آنکه جناب امير المؤمنین عليه السلام ابو بكر و اتباع و اشیاع او را که اخذ خلافت از انصار فرمودند و طریق احتجاج بقرابت جناب سرور مختار صلی الله علیه و آلہ الاطهار پیمودند و اعراض و اغماس از اقربیت جناب امير المؤمنین باین حجت قاهره و دلالت زاهره محجوج و مبهوت و مبتلای عجز و سکوت و صمود که ایشان احتجاج بقرابت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آلہ و سلم نمودند و اخذ خلافت و امارت بغضب و عدوان و عسف و طغیان کردند زیرا که گفتند بانصار که ما اولی هستیم

از شما بخلافت بسبب قرب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم و انصار انقیاد ایشان نمودند و تسليم امارت بسوی ایشان کردند پس بمثل همین احتجاج و استدلال حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام اولی بجناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم در حالت حیات و وفات باشد پس اگر ابو بکر و اتباع او حظی از ایمان بحق تعالیٰ و خوف آخرت می داشتند طریق انصاف و تسليم امارت بآنحضرت مسلوک می داشتند و الا می بایست که اقرار بظلم و جور و عدول خود بسوی زیغ و حور می نمودند لکن با این همه الزام و افحام و سطوع حجّت قمر بازع متینه النظام رجوع بانصاف نیاوردند و نه درین وقت اعتراف بظلم و عدوان خود نمودند بلکه فظ غلیظ براه استبداد و اصرار بر اکراه و اجبار شافت و درجات عالیه برای خود و اتباع و متبع خود که رد و انکار بر اصرار و اضرار او نکردند مهیا ساخت و لله الحمد و الملة که کمال متأنث و رزانت احتجاج و الزام جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بحدی واضح و لائح بود که ابو بکر و فظ غلیظ و دیگر اتباع و اشیاعشان بجواب آن حرفی نتوانستند آراست و هیچ خللی در بیان مخصوص آن نتوانستند انداخت علامه عبد اللہ بن مسلم بن قتبیة الدینوری که نبذی از فضائل فاخره و محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۳

باهره او از تاریخ بغداد احمد بن علی الخطیب البغدادی و مختار مختصر تاریخ بغداد از ابو علی یحیی بن عیسیٰ بن جزله و کتاب الانساب ابو سعد عبد الکریم بن محمد السمعانی و جامع الاصول و نهایة اللげ أبي السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و وفیات الأعیان ابن خلکان و سیر النبلاء و میزان الاعتدال و کتاب المغنی ذهبي و مرآۃ الجنان یافعی و حسن المحاضرة و بغیة الوعاء و مزهر سیوطی و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست در کتاب الامامه و السياسه که نسخه عتیقه آن پیش قاصر حاضرست گفته إباءً على بن أبي طالب بيعة أبي بكر ثم انّ علياً اتى به ابو بکر و يقول انا عبد اللہ و اخو رسوله فقيل له بایع ابا بکر فقال انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعة بی اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم عليهم بالقرابة من النبی صلی اللہ علیہ و سلم و تاخذوه منا اهل البيت غصباً لستم زعمتم للانصار انکم اولی بهذا الامر منهم لمکان محمد مید منکم و اعطوكم المقاده و سلموا إليکم الامارة فانا احتج بمثل ما احتججتم على الانصار نحن اولی برسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم حیا و میتا فانصفونا ان کنتم تومنون بالله و تخافون الله و الّا فبوءوا بالظلم و انتم تعلمون قال له عمر انک لست متروکا حتى تبایع فقال له على بن أبي طالب احلب حلبا لك شطره اشده له اليوم يرده عليك غد اثم قال و الله يا عمر لا اقبل قولک و لا ابایعه فقال له ابو بکر فان لم تبایعنى فلا اکرھک فقال ابو عبیده بن الجراح لعلی يا ابن عم انک حدیث السنن و هؤلاء مشیخه قومک لیس لک تجربتهم و معرفتهم بالامور ولا ارجی ابا بکر الا اقوی على هذا الامر منک و اشد احتمالا و استطلاعا فسلم هذا الامر لابی بکر فانک ان تعش و يطل بک بقاء فانت لهذا الامر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۴

خلیق و حقیق فی فضلک و دینک و علمک و فهمک و سبقتك و نسبک و صهرک فقال على يا عشر المهاجرين اللہ اللہ لا تخرجو سلطان محمد فی العرب من داره و قعر بیته الى دورکم و قعور بیوتکم و تدفعون اهله عن مقامه فی الناس و حقه فو اللہ يا عشر المهاجرين لنحن احق الناس به لانا اهل البيت و نحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لكتاب الله الفقيه فی دین الله العالم بسته رسول الله المتصلع بامر الرعیة المدافع عنهم الامور السیئة القاسم بینهم بالسویه و الله انه لفینا و لا تتبعوا الهوى فتضلوا عن سبیل الله و تزدادوا من الحقّ بعدا فقال قيس بن سعد لو کان هذا الكلام سمعته الانصار منک یا على قبل بیعتها ابا بکر ما اختلف عليك اثنان قال و خرج على يحمل فاطمة بنت رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم على دابۃ لیلا على مجالس الانصار یسالهم النصرة فکانوا يقولون يا بنت رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم قد مضت بیعتنا لهذا الرجل ولو ان زوجک و ابن عمک سبق إلينا ابا بکر ما عدلناه به فيقول على أفکنت ادع رسول الله فی بیته لم ادفعه و اخرج أنازع الناس سلطانه فقالت فاطمة ما صنع ابو الحسن الّا ما کان ينبغي له قد صنعوا ما الله حسیبهم و طالبهم

و جمال الدین محدث شیخ اجازه مخاطب والا نصاب در روضه الاحباب گفته جمعی از اهل تواریخ آورده‌اند که چون از مهم بیعت فارغ شدند ابو بکر صدیق از وجود مهاجرین و اعیان انصار مجمعی ساخته فرستاده و علی مرتضی را کرم الله وجهه بان مجلس طلبیده وی اجابت نموده در ان مجلس حاضر شد و در محل لائق خود بنشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست که می‌خواهم که چنانچه سائر اصحاب با ابو بکر بیعت کردند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت می‌گردانم راست گویید که بحضورت

عبدقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۵

رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت کنی گفت اوّل این سخن مرا جوابی بصواب بگوئید بعد از ان از من بیعت جویید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قربت قریبه با سید انام علیه السلام سزاوار حکومت و خلافتی و لیکن چون صحابه بر ابو بکر اتفاق و اجماع نمودند مناسب آنست که تو نیز قدم در دائره وفاق داری علی گفت ای ابو عبیده تو امین امّتی بقول رسول مختار و مقتضای امانت راستیست در گفتار و کردار و موهبتی که حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوّت کرامت فرموده دریند ان مباشد که بجای دیگر نقل کنید مهبط قرآن و وحی و مورد و نهی و منبع فضل و علم و معدن عقل و علم مائیم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزاایم بشیر ابن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه که تو امروز ظاهر می‌کنی پیش ازین معلوم مردم می‌شد هر آئینه با تو مضایقه و منازعه نمی‌کردند و با تو بیعت می‌نمودند و لیکن چون خانه خود نشستی و در اختلاط با مردم بستی ایشان را این گمان شد که تو از خلافت کناره می‌کنی و دفع و ابای این امر را از خود چاره می‌کنی اکنون که جماعت مسلمانان کس دیگر را قبول کرده‌اند به پیشوای از پی درمی‌آئی و خود در طرز دیگر می‌نمایی علی مرتضی فرمود ای بشیر تو روا می‌داری که من جسد اطهر و قالب انور سید عالم را صلی الله علیه و سلم غسل نداده و تجهیز و تکفین ننموده از دفن او فراغت حاصل ناکرده دم از طلب خلافت و حکومت زدمی و با مردم در منازعه و مخاصمت شدی و ابو بکر صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و هر یکی از انها مقابله کلمه بل هزارست از راه رفق و مدارا درآمد فرمود ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا با من درین امر مضایقه نباشد و اگر می‌دانستیم که بعد از بیعت با من تخلف خواهی کرد هرگز قبول نمی‌کردم اکنون که بر من مردم اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمای ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر

عبدقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۶

حالا توقف کنی و خواهی که درین امر تامل نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه شد انتهی

وجه ششم: احتجاج «یوم شورا» به اقربیت رسول الله

ششم آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام یوم شوری باقربیت خود بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم احتجاج بر خلافت خود نموده و کسی از اهل شوری تاب انکار آن نیاورده بلکه همه ایشان تصدیق این مقال و تسليم این استدلال ساختند و علم افتخار باعتراف و اقرار افراختند ابن حجر مکی در ص opaque گفته

خرج الدارقطنی ان علیا یوم الشوری احتج علی اهلها فقال لهم انشدكم بالله هل فيكم احد اقرب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الرّحْمَمْ مِنِّي وَ مِنْ جَعْلِهِ صلی الله علیه و سلم نقشه و ابناءه و نساءه قالوا اللهم لا الحديث و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در برایین قاطعه ترجمه ص opaque گفته دارقطنی روایت کرد که علی رضی الله عنہ در روز شوری حجت باهل شوری گرفته گفت شما را سوگند می‌دهم بخدای تعالی و سؤال می‌کنم که هیچ کدام از شما برسول صلی الله

عليه و سلم در نسب نزديکتر از منست و غير از من کسی ديگر در ميان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله و نساء او نساء رسول الله صلی الله عليه و سلم باشد گفتند نه هیچ کدام از ما اين متزلت ندارد انتهی و ملا مبارک هروی در احسن الاخبار گفته دارقطنی از علی رضی الله عنه روایت کرده گفت که علی رضی الله عنه روز شوری حجت آورد بر اهل شوری و فرمود بایشان که کدام یکی از من قریب تر در رحم بسوی رسول علیه السلامست و رسول علیه السلام ذات کدام یکی را از جمله ذات خود شمرده غير از من و پسران کدام کس را گفت که اینها پسران من اند و زنان کدام یکی را گفت که اینها زنان من اند غير از پسران مرا و زنان مرا همه گفتند که غير از شما هیچ یکی را این قرب و نسبت نیست انتهی ازین روایت ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمقابله اهل شوری بر اثبات حقیقت خلافت خود احتجاج فرموده باقیت خود بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و سلم و اهل شوری همه تسلیم آن کردند و گردن باعتراف آن نهادند و السنّه خود را بتشکیک

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۷

وارتیاب دور از کار یا رد و ابطال و انکار نکشادند و ظاهرست که اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و سلم محض بنسبت اهل شوری نیست بلکه اقربیت احضرت از اول و ثانی هم قطعا و حتما مسلم هر موالف و مخالف شانی هست کسی از مکابرین و مجادلین در ان کلامی و بحثی نتوان کرد پس بحسب استدلال جناب امیر المؤمنین علیه السلام استدلال آن حضرت بر خلافت بی فاصله آن جناب عین حق و صواب و مسئله لا جواب و متنات و رزانت آن روشن مثل آفتاب و رد و انکار آن مورث تبار و تباب و الله الموفق للصواب فی كل باب

وجه هفتم: اعتراف طلحه و زبیر و ... به اولویت قربات و سبقت در اسلام

هفتم آنکه لا علی متقدی در کنز العمال گفته

عن محمد بن الحنفیه قال لما قتل عثمان استخفی علی فی دار لابی عمرو بن حصین الانصاری فاجتمع الناس فدخلوا علیه الدار فتدکوا حلی یده لیبایعوه تداک الابل الهیم علی حیاضها و قالوا نبایعک قال لا حاجه لی فی ذلک عليکم بطلحه و الزبیر قالوا فانطلق معنا فخرج علی و انا معه فی جماعة من الناس حتى اتینا طلحه بن عبید الله فقال له ان الناس قد اجتمعوا لیبایعونی و لا حاجه لی فی بیعتهم فابسط یدک ابایعک علی کتاب الله و سنه رسوله فقال له طلحه انت اولی بذلک منی و احق لسابقتك و قرباتک و قد اجتمع لک من هؤلاء الناس من قد تفرق عنی فقال له علی اخاف ان تنکث بیعتی و تغدر بی قال لا تخافن ذلک فو الله لا ۹۹۹

من قلی ابدا شيئا تکره قال الله عليك بذلك كفیل ثم اتی الزبیر بن العوام و نحن معه فقال له مثل ما قال بطلحه و رد عليه مثل الذى رد عليه طلحه و كان طلحه قد اخذ لقاها لعثمان و مفاتیح و كان الناس اجتمعوا علیه لیبایعوه و لم یفعلوا فضرب الرکبان بخبره الى عایشة و هی بسرف فقالت کانی انظر الى اصبعه تبایع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۸

بخب و غدر

قال ابن الحنفیه لما اجتمع الناس علی علی قالوا له ان هذا الرجل قد قتل ولا بد للناس من امام و لا نجد لهذا الامر احق منك ولا اقدم سابقة و لا اقرب من رسول الله صلی الله علیه و سلم رحمة منك قال لا تفعلوا فانی و زبیرا خیر منی لكم امیرا قالوا والله ما نحن بفاعلين ابدا حتى نبایعک و تداکوا علی یده فلما رای ذلک قال ان بیعتی لا تكون فی خلوة الا فی المسجد ظاهرا و امر منا یا فنادی المسجد فخرج و خرج الناس معه فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال حق و باطل و لكل اهل فلئن کثر الباطل لقديما فعل و لئن قل الحق فلربما و لعل ما ادبر شيء فا قبل و لئن رد إلیکم امرکم لسعدتم فانی اخشی ان تكونوا فی فترة و ما علی الا الجهد

سبق الرجالن و قام الثالث ثلاثة و اثنان ليس معهما سادس ملك مقرب و من اخذ الله ميثاقه و صديق نجا و ساع مجتهد و طالب يرجو هلك من ادعى و خاب من افترى اليمين و الشمال مضلة و الطريق المنهج عليه باقى الكتاب و آثار البُّوَّة و ان الله ادب هذه الائمة بالسوء و السيف ليس لاحد فيما عندنا هوادة فاستروا بيوتكم و اصلاحوا ذات بينكم و تعاطوا الحق فيما بينكم فمن ابرز صفحته معاندا للحق هلك و التوبه من ورائهم و اقول قولى هذا و استغفر الله لي و لكم فهو اول خطبه خطبها بعد ما استخلف اللالكائي بملاظمه اين خبر که لالکائی امام سنه روایت کرده زبان قیل و قال اهل جدال لال و الزام و افحام الد خصم بالغست برمرتبه کمال و از ان ظاهرست که طلحه اولویت جناب امير المؤمنین عليه السلام را به بیعت خلافت معلل ساخته سابقه و قرابت آن حضرت پس حسب افاده

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۴۹

طلحه استدلال بقرب نسب جناب امير المؤمنین عليه السلام بر خلافت بي فصل آن حضرت عین حق و صواب و بعيد از شک و ارتیاب باشد و نیز از ان ظاهرست که زیر هم مثل طلحه با جناب امير المؤمنین عليه السلام کلام کرده يعني او هم اولویت آن حضرت را بخلافت بسبب سابقه و قرابت آن حضرت بیان کرده پس حسب ارشاد زیر بن العوام هم احتجاج و استدلال بقرب نسب جناب خیر الانام صلی الله عليه و آله و سلم محل بحث و کلام نباشد و نیز از ان ظاهرست که کسانی که بعد قتل عثمان در خدمت جناب امير المؤمنین عليه السلام مجتمع شدند بعد ذکر این معنی که کسی احق از ان حضرت بخلافت نیست نفی کسی که اقدم از آن حضرت از روی سابقه و اقرب بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله از روی رحم باشد کردند و ظاهرست که این مجتمعین از صحابه کبار از مهاجرین و انصار بودند پس معلوم شد که نزدیک صحابه اعیان هم قرب نسب جناب سرور انس و جان صلی الله عليه و آله ما اختلف الملوان موجب خلافست

وجه هشتم: احتجاج بذكر رسول قرابت على را در وجوه اولويت

هشتم آنکه علامه جلال الدين سیوطی در تفسیر در منثور گفته
اخراج الطبراني عن ابن عباس رضي الله عنه قال لما اقبل رسول الله صلی الله عليه و سلم من غزوه حنين انزل عليه إذا جاء نصر الله و
الفتح
الى آخر القصيه قال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا علی بن أبي طالب يا فاطمه بنت محمد جاء نصیر الله و الفتح و رأیت الناس
يذخرون في دین الله أفالجا
فسبحان ربی و بحمدہ و استغفرة إنہ کان تواباً

و يا على انه يكون بعدي في المؤمنين الجهاد قال على ما نجاهد المؤمنين الذين يقولون آمنا قال على الاحداث في الدين إذا عملوا
بالرأي ولا رأي في الدين انما الدين من رب امره و نهيه قال على يا رسول الله أرأيت ان عرض لنا امر لم ينزل فيه القرآن ولم
يمض فيه ستة منك قال تجعلونه شوري بين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۵۰

العبدین من المؤمنین و لا تقضونه برای خاصیه فلو كنت مستخلفاً احداً لم يكن احداً حق منك لقدمك في الاسلام و قرابتك من
رسول الله و صهرك و عندك سيدة نساء العالمين و قيل ذلك ما كان من بلاء أبي طالب و نزل القرآن وانا حريص ان اراعي في
ذلك

ازین روایت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم قرابت جناب امير المؤمنین عليه السلام را با آن حضرت در

وجوه اولویت آن حضرت که از نفی احقيقت دیگری با آن ظاهرست ذکر فرموده پس احتجاج بقرب نسب جناب امير المؤمنین عليه السلام بر خلافت بي فصل آن حضرت عين اتباع ارشاد جناب سرور کائنات عليه و آله آلاف التحيات و التسلیمات و از کی التحف و الصلوات و قدح و جرح و رد و ابطال آن از اسمج شبها و اقبح خرافات و افطع خزعبلات و اشنع توهمات و افحش تخیلات و انکر تعصبات و اشنع تھورات و ابشع تھجساتست

وجه نهم: احتجاج بگفته شاه ولی در شرح «رب اشرح لی»

نَهْم آنکه شاه ولی اللَّه در ازالتِ الخفا گفته قال اللَّه تعالى قال رَب اشْرَح لِي صَدْرِي وَيَسِّر لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عَقْدَه مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَابْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَمْ نُسَيْبَحُكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرُكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا

فقیر گوید رب العزت تبارک و تعالیٰ حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و آن حضرت بعض سؤالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعباء رسالت متعدد باشد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله سؤالات سؤالیست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد رب اسْرَخْ لَيْ صَدْرِي

و این از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالت است تا شرح صدر نباشد هر سؤال را جواب با صواب میسر نماید و تا تیسیر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعدا که بادشاهان زمین باشند بوجود نماید و تا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بالبلغ وجوه صورت نگیرد و از جمله آنها

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٥١

سؤالی هست که باعانت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این را به وزارت تعبیر رفته و در جای دیگر به ردءاً یصدقنی تقریر کرده شد باز اینجا سه صفت در باب وزارت طلب کردند یکی مِنْ أَهْلِي

اخی و این صفت از جهت خصوصی حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در ان وقت کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود و شرط وزارت مطلقه بقیرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغست از وزارت و آنچه در وزارت مطلوب می شود مرد صاحب قوت و مروتست که قوم از حل و عقد وی حساب می گرفته باشند و در خلافت زیادت از ان اشتراک با پیغمبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغمبری نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر ان و همین معنی را آن حضرت در خلفای خود جاری ساختند که الائمه من قریش تا موافقت سنته اللہ فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود انتهی ازین عبارت ظاهرست که اشتراک خلیفه با رسول در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست باین جهت که مردم در خلیفه بچشم حقارت ننگرند پس می گوئیم که بعض همین دلیل لازمست که خلیفه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم از بنی هاشم باشد تا مردم در وی بچشم تحقیر ننگرند و لزوم تحقیر بهر وجهی که برای غیر قریش ثابت خواهند کرد بمثل همان وجهه اولی از ان تحقیر غیر بنی هاشم ثابت خواهد شد و هر گاه باین دلیل مبین لازم شد که خلیفه از بنی هاشم باشد تعین خلافت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که افضل بنی هاشم بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم بود کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار گردید و تار و پود خلافت ثلاثة که از بنی هاشم نبودند از هم پاشید و تحقیر و تغیر ایشان در صورت تصدى خلافت حضرت بشیر و نذیر صلی اللہ علیه و آله و سلم اصحاب التطهیر بمنصه ظهور

^{٧٥٢} عبقات الانوار في امامه الإمامية الاطهار، ج ١٧، ص:

بزهـر ناقد بصیر رسید و لا ینبئک مثل خبیر و نیز ازین عبارت ظاهرست که مطلوب آنست که مشیت الهی که در انبیای بنی اسرائیل جاری بود در خلفای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جاری شود پس لازمست که خلفای آن حضرت معصوم باشند و منصوص علیهم و افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و فقدان عصمت از ثلاثة ظاهرست و بفقدان نص خود مخاطب معترفس است و دیگر اسلام هم با آن مصرح می باشدند و بطلان افضليت از حدیث طیر و مدینه العلم و امثال آن واضح و لائح است و خود مخاطب با انصاف اعتراف کرده به آنکه گنجایش بحث در ان بسیارست حيث قال فی باب الامامه من هذا الكتاب بعد ذکر العقيدة الخامسة باید دانست که این هر سه شرط را عصمت امام و منصوصیت و افضليت او امامیه برای آن افزوده اند که نفی امامت خلفاء ثلاثة بزعم خود در عین دعوی سرانجام نمایند و محتاج بجواب اهل سنت نشوند زیرا که خلفاء ثلاثة نزد اهل سنت نه معصوم اند و نه منصوص علیه و در افضليت هم گنجایش بحث بسیارست انتهی

وجه دهم: احتجاج بکفته فخر رازی در منقبت شافعی: «مطلوب الاب، هاشمی الام» فخر رازی او را از آل محمد و افضل مجتهدین میداند

دهم آنکه فخر رازی در رساله مناقب شافعی در قسم اول گفته الباب الاول فی شرح نسبه و ذکر ما يتعلق به اعلم ان الشافعی کان مطلیباً من جهة الاب و هاشمیاً من امهات الاجداد و ازدياً من جهة امه خاصه المقام الاول فی بيان کونه مطلیباً من جهة الاب فنقول ان الشافعی کان یفخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر فنقول انه ابو عبد الله محمد بن ادريس بن العباس بن العثمان بن الشافع بن السائب بن عبید بن عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف و نسبه يتصل بنسب رسول الله صلی الله علیه و سلم عند الانتهاء الى عبد مناف و اعلم ان السائب بن عبید اسر يوم بدر و اسلم و كان یشبه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الصورة و الخلقة وروی ان النبي صلی الله علیه و سلم لما اتى بالسائب وبعده العباس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۵۳

قال للسائل هذا اخي و انا اخوه فالسائل صحابي و عبد الله بن السائب اخو الشافع بن السائب ايضاً صحابي و حکی الخطیب فی تاريخ بغداد عن القاضی أبي الطیب الطبری انه قال شافع بن السائب الذي ینسب إلیه الشافعی لقی النبي صلی الله علیه و سلم و هو متزرع و اما السائب فكان صاحب رایه الهاشمیین و لما أسر فدی نفسه ثم اسلم فقیل له لم لم تسلم قبل اعطاء الفداء فقال ما كنت احرم المؤمنین ما طمعوه فی و طعن الجرجانی و هو فقيه من فقهاء الحنفیة فی هذا النسب وقال ان اصحاب مالک لا یسلمون ان نسب الشافعی من قریش بل یزعمون ان شافعا کان مولی لابی لهب فطلب من عمران يجعله من موالي قریش فامتنع و طلب من عثمان ذلک فعلی هذا التقدير يكون الشافعی من الموالی لا من قریش و الجواب ان الذى ذکره هذا الجاهل المتعصب باطل و یدلّ عليه وجوه الاول انه قد ثبت بالتواتر ان الشافعی کان یفتخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر انه کان رجلاً معتبراً رفیع القدر عالی الدّرجة و ثبت بالتواتر ان اکثر علماء زمانه کانوا یحسدونه لا سیما اصحاب مالک و اصحاب أبي حنيفة بسبب انه طعن فی مذهبهما و بین ضعف اقوالهما فلو کان ما ذکره هذا الجاهل المتعصب صحیحاً لامتنع فی مجاری العادة سکوتهم عند ذکر ذلک الطعن و لو ذکروا ذلک الطعن لاستھر و لوصل الى الكل و حيث لم ینقل عن احد من الذين كانوا معاصرین للشافعی انہم قالوا فيه ذلک علمنا ان هذا الطعن باطل و بهذا الدليل بعینه علمنا ان القرآن لم یعارض و ان شریعة محمد عليه السلام ما نسخت و العجب ان مذهب أبي حنيفة ان خبر الواحد فيما یعّم به البلوى مردود قال لأنّه لو کان صحیحاً لوجب ان یصیر متواترا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۵۴

لاجل ان الدّواعی متوفّرة على نقله و هذا الطعن کان على مذهب أبي حنيفة فکان من حقه ان لا ینسی هذا الاصل فانا بینا ان هذا الطعن لو کان له اصل لکانت الدّواعی فی غایة التوفّر على افشاءه فحیث لم یذکر احد هذا الطعن الا هذا الجاهل علمنا انه کذب و

زور وبهتان الوجه الثاني ان المواقف والمخالف نقلوا في حكاية محن الشافعى انه لما حضر عند الرشيد قد اتهمه بموافقة العلوية والخروج عليه ذكر ان الرجل الذى له طائفه من ابناء الاعمام و طائفه اخرى لكن الطائفه الاولى يستعبدونه ويستخدمونه و طائفه اخرى يكرمونه ولا يخاطبونه الا بخطاب التعظيم فانه يحب الطائفه الثانية اكثر مما يحب الطائفه الاولى ثم قال هذا مثلى معك يا امير المؤمنين و مع العلوية الشافعى لما ادعى هذا النسب بحضوره الرشيد حال كونه في غاية الخوف والعجز دل ذلك على ان ذلك النسب كان في غاية الظهور كالشمس الطالعة الوجه الثالث ان اكابر العلماء شهدوا على صحة هذا النسب قال محمد بن اسماعيل البخارى في التاريخ الكبير عند ذكر الشافعى محمد بن ادريس بن العباس بن السائب الشافعى القرشى وقال مسلم بن الحجاج عبد الله بن السائب والى مكة وهو اخو الشافعى بن السائب جد محمد بن ادريس قلت ولا نزاع ان عبد الله بن السائب كان من بنى المطلب وكان داود بن علي الاصفهانى إذا روى قوله مطليينا الذى علا الناس بنكته وقهرهم بادلته وباينهم بشهامته وظهر عليهم بديانته التقى في دينه التقى في حسب الفاضل في نفسه المتمسك بكتاب ريه المقتدى بسنة رسوله الماحى لآثار اهل البدع الذاهب بخبرهم الطامس لسيرهم حتى اصبحوا كما قال الله تعالى فأصبح هشيمًا تذرُّوه الرياح و حكى الاستاذ ابو منصور البغدادى عن أبي الفرج المالكى و اسماعيل بن اسحاق القاضى و كانوا من اكابر المالكية

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٥٥

انهما صنفان في الرد على الشافعى كتاييف و ذكرها في كتابيهما نسب الشافعى من بنى المطلب فافتخر و أنه مع كونه كذلك من اصحاب مالك و حكى عن محمد بن الحكم و كان من اجل اصحاب مالك انه صنف كتابا في فضائل الشافعى و ذكر فيه نسبة و افتخار مالك به و اعلم ان الجرجانى ائما قدم على هذا البهتان لأن الناس اتفقوا على ان ابا حنيفة كان من الموالى الا انهم اختلفوا في انه كان من موالي العترة او كان من الموالى بالحلف و النصرة و طال كلامهم في هذا الباب فراراً ان يقابل ذلك بمثل هذا البهتان و ما مثله فيه الا كما قال الله تعالى يريدون ليطروا نور الله بافواههم و يابي الله الا ان يتم نوره و لو كره الكافرون المقام الثاني و هو في بيان ان الشافعى كان هاشمياً من جهة امهات اجداده فقد قال الحاكم ابو عبد الله و الحافظ ابو بكر احمد بن الحسين البهقي و الخطيب صاحب تاريخ بغداد ان الشافعى ولده هاشم بن عبد مناف جد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث مرات و كذلك لأن أم السائب هي الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف و أم الشفاء هي خليلة بنت اسد بن هشام بن عبد مناف و أم عبد يزيد الشفاء بنت هاشم بن عبد مناف و ذلك ان المطلب زوج ابنته هاشما للشفاء بنت هاشم بن عبد مناف فولدت له عبد يزيد فالشافعى ابن عم رسول الله و ابن عمته لأن المطلب عم رسول الله صلى الله عليه وسلم و الشفاء بنت هاشم بن عبد مناف اخت عبد المطلب عم رسول الله صلى الله عليه و سلم و ايضاً نقل عن الشافعى رضى الله عنه انه كان يقول على بن أبي طالب ابن عمى و ابن خالتى اما كونه ابن عم له فظاهر و اما ابن خالتى فذلك لانا ذكرنا ان أم السائب بن عبيد جد الشافعى هي الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف و أم هذه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٥٦

المرأة هي خليلة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و أم على فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف فعلى هذا أم على بن أبي طالب خالة أم السائب بن عبد يزيد جد الشافعى فيكون على بن أبي طالب ابن خالة الشافعى يعني ابن خالة أم جده اتهى و اما المقام الثالث و هو بيان نسب الشافعى من جهة الام ففيه قوله الاول و هو قول شاذ رواه الحاكم ابو عبد الله الحافظ و هو ان أم الشافعى هي فاطمة بنت عبد الله بن الحسين بن الحسن بن على بن أبي طالب و الثاني و هو المشهور انها كانت امرأة من الاذد و روى انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الاذد ازد الله

قلت و هذا يدل على مزيد الشرف بسبب هذا الاختصاص كقولنا بيت الله و ناقة الله الفصل الثاني في شرح المناقب الحاصلة بسبب هذا النسب منها ان هذا النسب الذي شرحته يقيد الشرف و المنقبة من وجوه الاول ان عبد مناف جد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان له ابناء اربعة هاشم و هو جد رسول الله صلى الله عليه وسلم و المطلب و هو جد الشافعى و عبد شمس و هو جد عثمان و نوفل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٥٧

مطلب بن عبد مناف فاخذه من أمّه و جاء به الى مكّة و هو مردفه على راحلته فظنوا انه عبد ملكه المطلب فلقبوه به فغلت عليه هذا الاسم ثم ان المطلب عرفهم انه ابن اخيه ثم انه رباه و قام بامرها فثبت ان المطلب جد الشافعى كان ناصرا لهاشم و مرّيا عبد المطلب بلغت تلك التريّة الى حيث اشتهر بكونه عبد المطلب و لا شك انه حق عظيم و درجة عالية في التريّة ثم ان الله تعالى قدّر ان صير الشافعى كالناصر لدين محمد صلى الله عليه وسلم و الذّاب عنه ولذلك لقبوا الشافعى رضى الله عنه في بغداد بناصر الحديث حتى يكون نسّة الاولاد الى الاجداد كنّسّة الاجداد الى الاجداد الوجه الثالث

روى جبير بن مطعم انه لما قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم سهم ذوى القربي من خير على بنى هاشم و بنى المطلب مشيت انا و عثمان بن عفان فقلت يا رسول الله هؤلاء اخوتك بنو هاشم لا ينكر فضلهم لأن الله تعالى جعلك منهم الا انك اعطيت بنى المطلب و تركتنا و انما نحن و هم بمنزل واحد منك فقال عليه السلام انهم لم يفارقونا في جاهلية و لا اسلام و انما بنو هاشم و بنو المطلب شيء واحد هكذا ثم شبّك عليه السلام بين اصابع يديه إحداهما في الآخر

و اعلم

انه صلی اللہ علیہ وسلم انما قال نحن و بنو المطلب شیء واحد

الوجهين أحدهما ما رويانا أن المطلب كان ناصرا لهاشم واما عبد شمس ونوفل فكانا يعاديان هاشما و كان هذا النوع من المواصلة حاصلـا في زمان الجاهليـه بين هاشـم و المطلـب و الثاني أن الله تعالى لما بـعث محمـدا عليه السلام بالرسـالـه آذـاه بنـو عبد شـمس و بنـو نوفـل و اـما بنـو هـاشـم و بنـو المطلـب فقامـوا بـنصرـته و بالذـبـ عنـه فلهـذـين الـوجهـين
قال عليهـ السلام نـحن و بنـو المطلـب شـيء واحد

٦- قيادة الازدحام في إنتاج الأدوية - ٢٠١٣ :

هذا فنقول انه يفرغ على هذا الاصل وجوه من الشرف والمنقبة الاول ان سهم ذوى القربى مصروف الى بنى هاشم وبنى المطلب واما بنو عبد شمس وبنو نوفل فهم محرومون عنه و الشافعى لما كان مطلبيا كان له حق فى سهم ذوى القربى الثاني ان الصدقات كانت محرمءة على بنى المطلب كما كانت محرمءة على بنى هاشم وهذا التحرير انما كان بسبب الاعزار فكان الشافعى داخلا فى هذا الاعزار الثالث ان اخذ سهم ذوى القربى و حرمة اخذ الصدقات لما كان مخصوصا بال محمد صلى الله عليه وسلم ثم ان هذين الحكمين حصلا فى بنى المطلب فوجب القطع بانهم من آل محمد والناس اختلفوا فى تفسير آل محمد فمنهم من فسّره بالنسب ومنهم من فسّره بكل من كان على دينه و شرعه و على كلا التقديرين فالشافعى من آل محمد فكان داخلا فى قولنا اللهم صل على محمد و على آل محمد و لما كان هو من آل محمد و وجوب الصيام على الآل فوجبت عليه و لا شك ان مالكا و ابا حنيفة ليسا كذلك فكان هذا النوع من الشرف حاصلا له و غير حاصل لسائر المجتهدین و ذلك يوجب کمال الفضیلۃ ازین عبارت ظاهرست که فخر رازی بکمال بلاغت بیانی و نهایت امعان در تلخیص معانی و تشیید مبانی فضل شافعی و حیدر و زانی نسب او با آنکه مقدوح و مجري و حست بطنعن فقیه جرجانی در دفع و رفع آن محتاج شده بتجشم مؤنت ایجاد وجوه عدیده که اولين ان مشتمل است پر ذکر طعن

شافعی بر مذهب مالک و ابو حنیفه و در آخر ضبط درد جگر نتوانسته تصریح مکرر بیهتان فقیه جرجان نموده و آیه قرآنی که در حق کفار وابل استدلال کرده است بر حصول مناقب متعدد و فضائل متنوعه برای شافعی و در آخر عبارت بنفی این فضیلت شریفه از مالک و ابو حنیفه مخصوصیت شان و افضلیت شافعی ظاهر کرده و چون ظاهرست که نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمدارج بی حد و احصا افضل و اعلى و ابهی و اسنی از نسب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۵۹

شافعیست و جمیع وجوهی که برای فضل شافعی رازی بیان ساخته بصد اولویت در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحققه بوده و حضرات ثلاثة از آن حظی نداشتند پس در ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خسران ثلاثة عالی شأن حسب افاده رازی عمدۃ الأعیان هیچ مقام ریب و تشکیک و مساغ توهّم رکیک نماند

وجوه جواب (اولویت عباس به امامت امیر المؤمنین)

اشاره

قوله و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم را امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت لكونه عمه و صنو ابیه و العم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا اقول کمال حیرتست که مخاطب عمدۃ الاخبار با آنکه دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت و اکرمیت و اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تقدم احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بر آن حضرت نهایت ظاهر و واضح و متین و لاتحست ادراک آن نتوانسته یا دیده و دانسته پرده تغافل بر چشم بصیرت تنبیه بوجوه شتی بر سر انهماک و مبالغه در منع دلالت رسیده پا بر مصحف کشیده و ماروار بر خود پیچیده نهایت مرتبه درهم و برهم گردیده و بر عاقل خیر مخفی نیست که معارضه بذکر اقربیت عباس مبنی بر محض اختلاط و التباس و ایقاع اشیاه ناس در اشتباه و وسوس و مکابر واهی الاساس و مجادله بعيد از صواب و قیاس است و وهن آن ظاهرست بچند وجه

وجه اول: عباس عمومی پدری و امیر المؤمنین این عم ابوینی

اول آنکه عباس متقرب بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از جانب آب تنهاست و مادرش غیر والده ماجده حضرت عبد الله والد ماجد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم است و حضرت ابو طالب و حضرت عبد الله از یکی بطن اند که والده هر دو فاطمه بنت عمر و مخزومیه است پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن عم پدری و مادریست و عباس عم پدری تنها و اولویت عم پدری تنها از ابن عم پدری و مادری مسلم نیست نه عرفا نه شرعا اما اینکه والده حضرت أبي طالب و حضرت عبد الله فاطمه مخزومیه است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۶۰

والدہ عباس غیر والدہ حضرت عبد الله پس مقام ارتیاب نیست ابن حجر عسقلانی در اصابه گفته ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی عم رسول الله صلی الله علیه و سلم شقيق ایه امهماما فاطمه بنت عمرو بن عائذ المخزومیه الخ و نیز در اصابه گفته العباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی عم رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو الفضل اممه نفیلہ بنت حباب بن كلب الخ و یوسف اعور در رساله خود در وجوه جواب احتجاج بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه

السلام بسبب قرب نسب گفته الثالث ان الحكم لو كان للاقرب لزم للرافضة ان يقولوا ليس لعلى بعد النبي صلى الله عليه وسلم حكم إذ العباس اقرب منه لكونه عما و على ابن عمه و كل من أبي بكر و عمر و عثمان افضل من العباس و نجم الدين خضر بن محمد بن علي الرازي در توضیح ؟؟؟

يجواب آن فرموده و اما الوجه الثالث فلان الحكم آنما هو للاقرب لما ذكرنا و لا يلزم منه ما الزمه بجهله و عناده و خروجه عن طريق الحق و انفراده لأنّ امير المؤمنین علیا عليه السلام ابن عم الرسول صلی الله عليه و آله و سلم من الابوين و العباس عمّه من الاب و ابن العم من الابوين مقدم في الارث على العم من الاب عند الامامية مطلقا فكيف يلزمهم ان يقولوا ليس لعلی عليه السلام بعد النبی صلی الله عليه و سلم حکم يا ابا جهل عوام الناس و تفضیل الجماعة المذكورین على العباس مجرد دعوى بلا نص و لا اساس و تحکم من الناصبی الاعور ذی التلبیس و الوسواس

وجه دوم: احتجاج بکفته «ولي الله» در ازالته الخباء

دوم آنکه ولی الله در ازاله الخفا گفته اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث أبي هند یحیی بن عبد الله بن حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی بالکوفة قال حدثنا عَمِّي مُحَمَّدٌ بْنُ حَمْرَاءَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ قَالَ حَدَثَنِي سَعِيدُ بْنُ عَبْقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الائِمَّةِ الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۶۱

عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار عن أم يحيى عن وائل بن حجر حدثنا طويلا في قضيّة وفوده على النبي صلى الله عليه وسلم ثم رجوعه إلى وطنه ثم اعتزاله الناس في فتنة عثمان ثم قدوته على معاوية فقال له معاوية فما منعك من نصرنا وقد اتخذك عثمان ثقّة وصهرا قلت إنك قاتلت رجلا هو أحق بعثمان منك قال وكيف يكون أحق بعثمان مني وانا أقرب إلى عثمان في النسب قلت إن النبي صلّى الله عليه وسلم كان آخر بين على وعثمان فالآخر أولى من ابن العم ولست اقاتل المهاجرين قال او لسنا مهاجرين قلت او لسنا قد اعتزلنا كما جمّعا وحجّة أخرى حضرت رسول الله صلّى الله عليه وسلم وقد اعتزلنا كما جمّعا

قد رفع راسه نحو المشرق وقد حضره جمع كثير ثم رد إليه بصره فقال اتكم الفتنة كقطع الليل المظلم فشدّداً أمرها و عجله و قبّه فقلت له من بين القوم يا رسول الله وما الفتنة فقال يا وائل إذا اختلف سيفان في الإسلام فاعتزلهما فقال أصبحت شيئاً فقلت لا ولتكن أصبحت ناصحاً للمسلمين فقال معاويه ولو سمعت ذا و علمته ما أقدمتك قلت أو ليس قد رأيت ما صنع محمد بن مسلمة عند مقتل عثمان انتهى بسيفه إلى الصخرة فضربه حتى انكسر فقال أولئك قوم يحملون علينا قلت فكيف نصنع بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحبّ الانصار فتحبي و من أبغض الانصار فبغضي انتهى

ازین روایت ظاهرست که اخوتی که بسبب عقد مواخات حاصل باشد در حکم اخوت نسیئه است که وائل بن حجر بزعم ثبوت عقد مواخات در میان جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عثمان اقربیت آن حضرت بعثمان از معاویه که ابن عم نسبی بوده ثابت کرده و چون بروایات کثیره ظاهرست که در وقت عقد مواخات جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله جناب امیر المؤمنین علیه السلام را اخ خود گردانیده پس

بدلالت روایات مواخات حناب امیر المؤمن علیه السلام اقوب باشد از عیاس، زیرا که اخ اقوب است از عم بلا ششه

و^{هـ} سوم: احتجاج بِغَفْتَهِ مُحَمَّدٌ بْنُ الْمُتَّهِيْدِ، دَرِ استدلالَ يَائِهَ «أَوْلَا الْأَحَامِ» بِخَلَافَتِ الْفَاضِلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سوم آنکه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بان اولو الارحام بعضهم اولی بعض استدلال بر خلافت بی فاصله جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده چنانچه فخر رازی در تفسیر گفته تمسک محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی بن أبي طالب رضی الله عنهم فی كتابه الى أبي جعفر المنصور بهذه الآية فی انّ الامام بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم هو على بن أبي طالب فقال قوله تعالى وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أُولَى بَعْضٍ *

يدل على ثبوت الاولويّة وليس في الآية شيء معين في ثبوت هذه الاولويّة فوجب حمله على الكل الا ما خصه الدليل وح يندرج فيه الامامة و لا يجوز ان يقال ان أبا بكر كان من اولى الارحام لما نقل انه صلى الله عليه وسلم اعطاه سورة براءة ليبلغها الى القوم ثم بعث علينا خلفه و امر بان يكون المبلغ هو على و قال لا يؤدّيها الا رجل متى

و ذلك يدل على ان ابا بكر ما كان منه فهذا هو وجه الاستدلال بهذه الآية و الجواب ان صحت هذه الدلالة كان العباس اولى بالامامة لانه كان اقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من على و بهذا الوجه اجاب ابو جعفر المنصور عنه هر گاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بايه اولى الارحام برخلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام نموده قبول و تسليم دليل و مدلول هر دو سنیه را واجب و لازمست و جوابی که رازی داده و حواله آن بمنصور مدحور نموده و مخاطب هم کاسه‌لیسی آن نموده واجب الرد و القدح و لائق التفات و اصغا نیست زیرا که حضرات سنیه دم افتخار و مباحثات بر تمسک و اتباع اهل بیت می‌زنند و اهل بیت را در حدیث ثقلین و مثل آن عام از ائمه معصومین علیهم السلام می‌گردانند و جميع اولاد این حضرات را

دالخ اهليت مى نمایند کما يظهر صريحا من کلام الكابلي في الصواعق و کلام المخاطب في الباب الرابع و جواب حديث الثقلين و غيرها من المقامات پس بعد اين نازش و افتخار و تعميم اهل بيت از معصومين اطهار صلوٰت الله و سلامه عليهم ما تعاقب الليل و النهار هر گز امكانی ندارد که سر از قبول احتجاج و استدلال محمد بن عبد الله بتابند و الا هلاک و ضلال شان بتخلف از اتباع اهليت درين مقام هم حسب اعترافشان ثابت خواهد شد چنانچه از ديگر اعترافات و تصريحات اسلاف و اخلاق ظاهر و باهرست پس فکر جواب معارضه واهيه رازی ذمه اهل سنت است و اهل حق را توجه آن لازم نیست و سابقا در مجلد حدیث غدیر بیان کردم که ابو العباس محمد بن یزید الاذدي البصري المعروف بالمبред در کتاب کامل که بعنایت رب الارباب یک نسخه عتیقه آن بخط عرب و ديگر نسخه جدید الاستكتاب بنظر خادم الطّلاب رسیده و نسخه مطبوعه آن درين زمان پيش فاصل حاضر می گويد و نحن ذاکرون الرسائل بين امير المؤمنین المنصور و بين محمد بن عبد الله بن الحسن العلوی كما وعدنا في اول الكتاب و نختصر ما یجوز ذكره منه و نمسك الباقي فقد قيل الرواية احد الشاتمين قال لما خرج محمد بن عبد الله على المنصور كتب إليه المنصور وبعد ذكر كتاب منصور گفته فكتب إليه محمد بن عبد الله باسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله محمد المهدی امير المؤمنین الى عبد الله بن محمد اما بعد طسم تلک آيات الكتاب المُمِين

نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَّأِ مُوسَى وَفَرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمَ يُؤْمِنُونَ
 إِنَّ فَرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَيْحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ
 نَمَّنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضْعَفُوا فِي الْأَرْضِ عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي امَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاطَّهَارِ، ج ١٧، ص: ٧٦٤

وَنَجْعَلُهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
وَإِنَّا عَرَضْنَا عَلَيْكَ مِنَ الْإِيمَانِ مِثْلَ الَّذِي أُعْطَيْنَا فَقَدْ تَعْلَمْتَهُمْ دُونَنَا وَنَهَضْتَمْ بِهِ بَشِيعَتَنَا وَخَطَبْتَمْ بِهِ بَفْضَلَنَا وَ
إِنَّ أَبَانَا عَلَيْهَا كَانَ الْوَصِّيُّ وَالْإِمَامُ فَكَيْفَ وَرَثْتَمْهُ دُونَنَا وَنَحْنُ أَحْيَاءٌ وَلَقَدْ عَلَمْتَمْ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ يَمْتَ بِمِثْلِ فَضْلَنَا وَلَا
يَفْتَحِرُ بِمِثْلِ قَدِيمَنَا وَحَدِيثَنَا وَنَسِينَا وَسَيِّنَا وَإِنَّا بَنُو أُمَّ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمْرٍ وَفِي الْجَاهِلِيَّةِ دُونَكُمْ وَبَنُو

فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم في الإسلام من بينكم فانا اوسط بنى هاشم نسبا و خيرهم اما و ابا لم تلدنى العجم ولم تعرق في امهات الاولاد و ان الله تبارك و تعالى الم يزال يختار لنا فولدنى من النبيين افضلهم محمد صلى الله و من الاصحاب اقدمهم اسلاما و اوسعهم علماء و اكثراهم جهادا على بن أبي طالب و من نسائنا افضلهن سيدة نساء الجاهلية خديجة بنت خويلد رضى الله عنها اول من آمن بالله من النساء و صلى الى القبلة و من بناته افضلهن و سيدة نساء اهل الجنة اذين عبارت ظاهرست كه محمد بن عبد الله بن الحسن تصريح كرده به آنکه جناب امير المؤمنين عليه السلام وصى و امام بود و آن حضرت اقدم اصحاب از روی اسلام و اوسع شان از روی علم و اکثر ایشان از روی جهاد بود و فی کل ذلک اثبات امامته و خلافته بلا فصل و ابطال لدعاوی ارباب الزور و الهزل و کتابی که منصور بجواب این کتاب محمد بن عبد الله نوشه دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امير المؤمنین عليه السلام طلب خلافت بحضرت فاطمه عليها السلام بهر وجه نمود و حضرت فاطمه عليها السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۶۵

طلب خلافت بحضرت فاطمه عليها السلام بهر وجه نمود و حضرت فاطمه عليها السلام را برای مخاصمه بیرون آورده قال المبرد فی
الکامل بعد ذکر کتاب محمد بن عبد الله فكتب إلیه المنصور بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله امير المؤمنین الى محمد بن عبد الله امیا بعد فقد اتاني کتابک و بلغنى کلامک الى ان ذکر فی هذا الكتاب و اما ما ذکرت من آنک ابن رسول الله جل و عز ابی
ذلك فقال ما كان محمد أباً أحدي من رجالكم ولکن رسول الله و خاتم النبیین
ولکنکم بنو بنته و انها لقرابة قریبة غير انها مرآة لا تحوز المیراث و لا تؤمّ فكيف تورث الامامة من قبلها و لقد طلب بها ابوک بكل
وجه فاخر جها تخاصم و مرضها سرّا و دفنها ليلا فابی الناس الا تقديم الشیخین هر گاه جناب امير المؤمنین عليه السلام طالب خلافت
و امامت باشد و جد و جهد آن جناب درین باب بمثابه رسیده که باعتراف منصور طلب خلافت بحضرت فاطمه عليها السلام بهر
وجه فرماید و حضرت فاطمه عليها السلام را برای مخاصمه بیرون آرد بعد ازین چگونه مؤمنی نفی خلافت و امامت از آن جناب
نماید و مخفی نماند که خطوط منصور و محمد بن عبد الله را که مبرد در کامل وارد کرده ابن الاثير در تاریخ کامل و ابن خلدون
در کتاب العبر هم ذکر کرده‌اند

وجه چهارم: عباس لیاقت خلافت و امامت ندارد

چهارم آنکه خود عباس اولویت جناب امير المؤمنین عليه السلام بخلافت از سائر ناس و تعین خلافت برای احضارت حتما و جزما ثابت کرده زیرا که بعد وفات جناب سرور کائنات صلی الله عليه و الہ آلاف التحیات بخطاب جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته امدد یدک ابیعک پس معلوم شد که عباس خود را مستحق خلافت نمی‌دانست و خلافت را متعین برای جناب امير المؤمنین عليه السلام می‌دانست و آن حضرت اولای ناس بخلافت و امامت بوده پس توهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۶۶

اولویت عباس بخلافت حسب تصريح خود عباس باطل و از حلیه صحت عاطل باشد و قول عباس بخطاب جناب امير المؤمنین عليه السلام نهایت شائع و مشهور بلکه در مقام احتجاج و استدلال اکابر سنیه مذکور فضل بن روزبهان در کتاب الباطل گفته مذهب اهل السنّة و الجماعة ان الامام بالحق بعد رسول الله صلی الله عليه ابو بکر الصدیق و عند الشیعه علی المرتضی کرم الله وجهه و رضی الله عنه و دلیل اهل السنّة وجهان الاول ان طریق ثبوت الامامة اما النّص او الاجماع بالیعه اما النّص فلم يوجد لاما ذکرنا و لما سند ذکر و نفصل بعد هذا ان شاء الله تعالى اما الاجماع فلم يوجد فی غير ابی بکر اتفاقا من الامّة الوجه الثانی ان الاجماع منعقد على حقیقت امامه احد ثلاثة ابی بکر و عباس و علی ثم انهما لم ينazuعا ابا بکر و لم تكن علی الحق لنزاعه كما نازع علی معاویة لأن العادة تقضی

بالمنازعة في مثل ذلك و لان ترك المنازعة مع الامكان مخل بالعصمة إذ هو معصية كبيرة يوجب اشلام العصمة و انت توجونها في الامام و يجعلونها لصحة امامته فان قيل لا نسلم الامكان أى امكان منازعهما ابا بكر قلنا قد ذهبتم و سلمتم ان عليا كان اشجع الناس من أبي بكر و اصلب منه في الدين و اكثر منه قيلا و اعوانا و اشرف منه نسبا و اتم منه حسبا و النص الذي تدعونه لا شك انه كان بمرأى من الناس و بسمع منه و الانصار لم يكونوا يرجحون ابا بكر على علي و النبي صلى الله عليه و سلم ذكر في آخر عمره على المنبر و

قال ان الانصار كرishi و عيبي و هم كانوا الجنـd الغالـb و العـskr
و كان يـnـgـnـi ان النـbـi صـlـi اللـhـ عليه و سـlـom اوـصـi الانـsـarـ باـمـdaـdـ عـlـiـi فـi
عـbـqـatـ الانـnـoـarـ فـi اـmـaـmـaـ الـaـtـhـeـaـrـ، جـ17ـ، صـ767ـ

قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بالسواط الأعظم
و ناصر الدين بيضاوى در طوالع الانوار گفته قيل الحق كان لعلى رضى الله عنه الا انه اعرض عنه تقىه قلنا كيف و كان هو فى غاية
الشجاعه و الشهامة و كانت فاطمه الزهراء رضى الله عنها
عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٦٨

مع علو شانها زوجة له و اکثر صناديد القریش و ساداتهم معه كالحسن و الحسين و العباس مع منصبه فانه قال امدد يدك لا بابيعك حتى يقول الناس بایع عم رسول الله ابن عمك فلا يختلف عليك اثنان و الزبیر مع شجاعته سل السیف و قال لا ارضی بخلافة أبي بكر و سفیان رئیس مکہ و راس بنی أمیة قال أرضیتم يا بنی عبد مناف ان یلی عليکم تیم و الانصار نازعهم ابو بکر و منعهم الخلافة و كان ابو بکر شیخا ضعیفا خاشعا سلیما عدیم المال قلیل الاعوان و شمس الدین اصفهانی در مطالع الانظار شرح طوال الانوار گفته قیل الامامه کان حقا لعلی الا ان علیا اعرض عن حقه تقیه على نفسه قلنا کیف یتصور التقیه في حق على و كان على في غایة الشجاعة و الشهامة و كانت فاطمه الزهراء مع علو شانها و جلاله قدرها و فضل نسبها زوجة على و اکثر صناديد قریش و ساداتهم كالحسن و الحسين و العباس مع على و العباس مع علو منصبه قال لعلی امدد يدك لا بابيعك حتى يقول الناس بایع عم النبي ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان و الزبیر بن العوام مع غایة شجاعته سل السیف و قال لا ارضی بخلافة أبي بکر و ابو سفیان رئیس مکہ و رأس بنی أمیة قال يا بنی عبد مناف أرضیتم ان یلی عليکم تیم يعني ابا بکر من قبیله تیم بن مرؤ ثم قال ابو سفیان و الله لاملان الوادی خیلا و رجلان و الانصار نازعهم ابو بکر و منعهم الخلافة فانهم طلبوا الامامه و قالوا امیر مّن و امیر منکم و كان ابو بکر رضی الله عنه شیخا کبیرا ضعیفا خاشعا سلیما عدیم المال قلیل الاعوان فعلم ان بیعه على لابی بکر انما كانت عن رضی لأنه كان مقدما على الصحابة في العلوم

و الفضائل و اقرب الناس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٦٩

الى النبى عليه السلام و ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة دينورى در کتاب الامامة و السياسة گفته و كان العباس بن عبد المطلب
لقى على بن أبي طالب فقال له ان النبى صلی الله عليه و سلم يقضى فاسأله فان كان الامر لنا بينه و ان كان بغيرنا اوصى بنا خيرا فلما
قبض رسول الله صلی الله عليه و سلم قال العباس لعلى بن أبي طالب ابسط يدك اباعتك فيقال عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله
و يبايعك اهل بيتك و ان هذا الامر إذا كان لم يؤخر فقال له على و من يطلب هذا الامر غيرنا وقد كان العباس لقى ابا بكر فقال هل
اوصاك رسول الله صلی الله عليه و سلم بشيء فقال لا فلقي العباس عمر فقال له مثله فقال عمر لا فعند ذلك قال العباس لعلى ابسط
يدك اباعتك و يبايعك اهل بيتك

وَهُنَّمُحَمَّدٌ عَمَّا سِرْتُمْ قَوْلُ خَلَافَتِ ابْيَادَ كَرْدَ وَ يَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْ دَادَ

پنجم آنکه سید علی همدانی در مودهٔ القربی گفته
عن أبي حمزة الشمالي رضي الله عنه عن أبي جعفر الباقر عن آبائه عليهم السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم مرضه
الذى قبض فيه كان راسه فى حجر على و العيسى يذب عنه و البيت غاص بالمهاجرين و الانصار فقال عليه السلام يا عم أقبل
وصيتي و تنجز عداتي فقال انا رجل كبير السن و كثير العيال فقال يا على أقبل وصيتي و تنجز عداتي فخت علني العبرة و ما استطاع
ان تجيئه فاعادها عليه فقال على بابي انت و امك نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخى و وصيى و وزيرى و خليفى ثم
قال يا بلال هلّم سيف رسول الله ذا الفقار فجاء به بلال فوضع بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يا بلال هلّم مغفر
رسول الله ذا التجدين فجاء به فوضعه ثم قال يا بلال هلّم درع رسول الله ذات الفصول فجاء بها ثم قال يا بلال هلّم فرس رسول الله
المرتجز فاتى به فاوشه ثم قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٧، ص: ٧٧٠

هَلْمَ ناقَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْعَضِيَّاءُ فَجَاءَ بَهَا فَأَوْتَقَهَا ثُمَّ قَالَ يَا بَلَالَ هَلْمَ بَرْدَهُ رَسُولُ اللَّهِ السَّحَابَهُ فَجَاءَ بَهَا فَوَضَعَهَا ثُمَّ قَالَ يَا بَلَالَ هَلْمَ قَضِيبَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَمْشُوقَ فَجَاءَ بَهَا فَوَضَعَهُ فَلَمْ يَزُلْ يَدْعُو بِشَيْءٍ بَعْدَ شَيْءٍ حَتَّىٰ بِالْعَصَابَهُ التَّىٰ كَانَ يَعْصِبُ بَهَا بَطْنَهُ فِي الْحَرْبِ ثُمَّ نَزَعَ الْخَاتَمَ فَدَفَعَهُ إِلَى عَلَىٰ ثُمَّ قَالَ يَا عَلَىٰ اذْهَبْ بَهَا اجْمَعُ فَاسْتَوْدَعَهَا بَيْتَكَ بِشَهَادَهُ الْمَهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ لَيْسَ لَاهَدْ أَنْ يَنَازِعَكَ فِيهَا بَعْدِي فَانْطَلَقَ

امیر المؤمنین حتی وضعها فی منزله ثم رجع ازین روایت ظاهر شد که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت قرب وفات خود عباس ارشاد فرمود که ای عم آیا وصیت مرا قبول می کنی و وعدهای مرا انجاز خواهی کرد عباس بجواب آن حضرت گفت که من مردی هستم کبیر السن و کثیر العیال یعنی از من انجام این امر جلیل الشأن نمی آید پس خطاب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده ارشاد فرمود که یا علی آیا وصیت مرا قبول می کنی و وعدهای مرا وفا خواهی کرد اول و هله آن حضرت بسبب گلو گرفتگی گریه قادر بر جواب نشد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بار دیگر کلام هدایت التیام خود را اعاده فرمودند آن وقت جناب المیر المؤمنین علیه السلام ف مهد که

یا، انت و ام، نعم

جناب رسالت مَآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمَدَ كَهْ تُو بِرَادَرْ مِنْ هَسْتَى وَوَصَى مِنْ هَسْتَى وَوَزِيرْ مِنْ هَسْتَى وَخَلِيفَهْ مِنْ هَسْتَى بَعْدَ ازْ ان سَلَالِ حَكْمَ فَرَمَدَ تَا كَهْ سِيفْ ذُو الْفَقَارِ وَمَغْفِرَ ذُو النَّجَدَيْنِ وَدَرَعْ ذَاتِ الْفَضُولِ وَفَرِسْ مِنْ تَجْزَ وَنَاقَهْ عَضَبْ اوْ بِرَدَهْ سَحَابَ وَ

قضيب ممشوق و غير ذلك بيارد بلال يکي يکي را بحکم آن جناب می آورد و می گذاشت تا اينکه عصابه که آن جناب شکم خود را با آن می بستند نيز طلب فرمود و بلال آن را حاضر اورد پس آنجناب خاتم خود را از انگشت مبارک برآورده بجناب امير المؤمنين عليه السلام عنایت فرمودند و بعد ان ارشاد نمودند که عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۱

يا على اين همه را ببر و در خانه خود بگذار بشهادت مهاجرين و انصار نمی رسد کسی را که بعد از من با تو درین باب منازعه کند پس بحمد الله بكمال وضوح و ظهور ثابت گردید که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بغرض اظهار عدم استحقاق عباس برای وصایت و خلافت اولا ازو سؤال قبول وصایت فرمود لكن چون عباس خود را قبل آن ندانست استعوا خواست و جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم جناب امير المؤمنين عليه السلام را على روس الاشهاد من المهاجرين و الانصار وصی و وزیر و خلیفه فرمود و بعد این بيان جلی البرهان شکی و ارتیابی در عدم استحقاق عباس امامت را بخاطر کسی از اهل ایمان و ایقان جا نمی گیرد

وجه ششم: امير المؤمنين عليه السلام وارث حضرت رسول است

ششم آنکه ولی الله در ازالة الخفا در مآثر جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته از آنجمله پیش از هجرت صلی الله عليه و سلم با او معامله منظر الخلافة که يکی از لوازم خاصه است بجا اورد
فی كتاب الخصائص عن ربيعة بن ناجد ان رجلا قال لعلی بن أبي طالب رضی الله عنه لم ورثت ابن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلی الله عليه و سلم او قال دعا رسول الله صلی الله عليه و سلم بنی عبد المطلب فصنع لهم مذا من طعام فاكلوا حتى شبعوا و بقى الطعام كما هو كان لم يمس ثم دعا بغمرة فشربوا حتى رووا و بقى الشراب كان لم يمس و لم يشرب فقال يا بنی عبد المطلب ائی بعثت إليکم خاصیة و الى الناس عامیة وقد رأیتم من هذه الآیة ما رأیتم و ایکم بیایعني على ان يكون اخي و صاحبی و وارثی فلم يقم إليه احد فقامت إليه و كنت اصغر القوم قال ثلث مرات كل ذلك اقوم إليه فيقول اجلس حتى كان في الثالثة ضرب يده على يدی ثم قال فبذلك ورثت ابن عئی دون عئی

ازین عبارت ظاهرست که جناب امير المؤمنين عليه السلام وارث جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۲

بوده و عباس حظی از وراثت آن حضرت نداشت پس تجویز خلافت برای او بزعم اقربیت او در کمال وهن و بطلان باشد

وجه هفتم: اجماع طرفین بر عدم امامت و خلافت عباس

هفتم آنکه اجماع شیعه و سنی متحقیق یست بر عدم امامت و خلافت عباس پس احتمال اولویت عباس بخلافت و امامت قطعی البطلانست و خروج آن از اولویت اقرب بامامت و خلافت قادر دلالت اقربیت نسب بر اولویت سید العرب بخلافت و امامت نمی تواند شد چنانچه خروج بعض مستحبیات مثل خلق شریک و اتخاذ ولد و غير ذلك قادر در دلالت آیه إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*

بر عموم قدرت او تعالى شأنه بر جميع ممکنات نیست

وجه هشتم: عباس اولی بخلافت نبود

هشتم آنکه از لوازم خلافت آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و ظاهرست که عباس از مهاجرین اولین نبوده زیرا که او مهاجرت قبل فتح بفالله یسیره نموده اما اینکه مهاجرت عباس بفالله یسیره قبل از فتح بوده پس بر متبعین کتب سیر صحابه مخفی نیست ابن حجر عسقلانی در اصابه فی تمیز الصحابة بتترجمه عباس گفته و کان إلیه فی الجاهلیة السقاية و العمارة و حضر بيعة العقبة مع الانصار قبل ان یسلم و شهد بدرًا مع المشرکین کرها فاسر فافتدى نفسه و افتدى ابن اخيه عقيل بن أبي طالب فرجع الى مکه فیقال انه اسلم و کتم من قومه ذلك و صار يكتب الى النبی صلی الله عليه وسلم بالاخبار ثم هاجر قبل الفتح بقليل و شهد الفتح و ثبت يوم حین و امّا اینکه بودن خلیفه از مهاجرین او لین از لوازم خلافت پس شاه ولی الله در ازاله الخفا گفته از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین او لین باشد و از حاضرین حدیثیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضرین دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و تبوك که در شرع تنویه شان آن مشاهد و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض شده اما آنکه از مهاجرین او لین باشد از ان جهت مطلوبست که خدای تعالی در شان مهاجرین او لین می فرماید

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۳

اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا

بعد از ان فرمود الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حقِ

بعد از ان فرمود الذین إن مکنناهم فی الأرض أقاموا الصلاة و آتوا الزكاة و أمرموا بالمعروف و نهوا عن المنكر

حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده باشد تعليق می فرماید که اگر ایشان را تمکن فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلاة کنند و ایتاء زکاء نمایند و امر بمعرف و نهی منکر بعمل آرند و نهی منکر متناول است جهاد را زیرا که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال و متناول است اقامت حدود و رفع مظالم را و امر بمعرف متناول است احياء علوم دینیه را پس بمقتضای این تعليق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین او لین که متمكن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعد الهی خلف نیست پس خلیفه اگر از مهاجرین او لین باشد امن حاصل شود بروی و اطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتیست که برای انبیا علیهم السلام ثابتست و نیز می فرماید فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اودوا فی سبیل و قاتلوا و قتلوا لاما کفرن عههم سیئاتهم و لاذخنهم جنات تبری می تختها الأنها رثوابا من عند الله

و نیز می فرماید و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آوا و نصروا أولیک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة و رزق كریم

و نیز می فرماید الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بآموالهم و أنفسهم أعظم درجه عند الله

وجه نهم: احتجاج بر عدم لیاقت عباس بر خلافت بوجوه

نهم آنکه از عبارت ازاله الخفا واصحست که بودن خلیفه از حاضران حدیثیه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و غير آن از لوازم خلافت و نیز در ازاله الخفا در مقام تفصیل این لازم بعد عبارت سابقه گفته و اما آنکه از حاضران حدیثیه باشد از آنجهت مطلوب شد که خدای تعالی می فرماید محمد رسول الله و الذین معه أشداء عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۴

علی الکفار رحماءٰ یئنهم

و بر اثر وی می فرماید ذلک مثاہم فی التوراء و مثاہم فی الإنجیل کَرَزْعُ أَخْرَجَ شَطَّاهَ فَازَرَهُ

حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعتی که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم درین واقعه مبارک حاضر بودند اظهار دین و اعلاء کلمة الله واقع خواهد شد پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این فریق مقرر شد قال الله تعالى لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ

و در حدیث آمده

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لن یلچ النار احد شهد بدرها و الحدیبیة

و عنه قال رسول الله علیه و سلم لا یدخل النار احد من بایع تحت الشجرة

و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از آنجهت مطلوب شد که خدای تعالی می فرماید وَعَدَ اللَّهُ الدِّينَ آمُنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيَمْكُنَنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ

لفظ منکم راجع است بحاضرين نه بمسلمين قاطبه زیرا که اگر جميع مسلمين مراد می بودند بذکر لفظ منکم با کلمه الذين امنوا و عملوا الصالحات تکرار لازم می آمد پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعیست از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بر وفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از حاضران مشاهد بدر باشد از آنجهت است که اهل بدر افضل صحابه‌اند

خرج البخاری عن معاذ بن رافع الزرقی عن ابیه و کان ابوه من اهل بدر قال جاء جبرئیل الى النبی صلی الله علیه و سلم فقال ما تعدون اهل بدر فیکم فقال من افضل المسلمين او کلمه نحوها قال و كذلك من شهد بدرها من الملائكة و درshan ایشان صحیح شده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۵

لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد وجبت لكم الجنة

و در حاضران تبوک نازل شده لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ

انتهی و ظاهرست که عباس از حاضران بدر و حدیبیه و حاضران نزول سوره نور نبوده زیرا که غزوه بدر در سنه ثانیه از هجرت بوده حسين دیاربکری در خمیس گفته الموطن الثانی فی حوادث السنۃ الثانية من الهجرة من صوم عاشوراء و تزوج علی بفاطمة و غزوة ودان و هی الابوء و غزوہ بواسطہ و غزوہ العشیرة و تکنیة علی بابی تراب و سریه عبد الله بن جحش الى بطن نخلة و تحويل القبلة و تجدید بناء مسجد قباء و نزول فرض رمضان و غزوہ بدر الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوہ بدر در سنه ثانیه واقع شده و از عبارت اصابه ابن حجر عسقلانی که در وجه سابق مذکور شد و اضحت که مهاجرت عباس قبل از فتح بزمان یسیر است و فتح مکه در سنه ثامنه است چنانچه دیاربکری در خمیس گفته الموطن الثامن فی وقائع السنۃ الثامنة من الهجرة من اسلام خالد بن الولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحه و تزوج فاطمة بنت الصّحّاک و سریه غالب بن عبد الله الليثی إلى بنی الملوح و سریه غالب بن عبد الله الى مصاب اصحاب بشر بن سعد بفده و اتخاذ المنبر و القصاص و سریه شجاع بن وهب الى بنی عامر بالسیء و سریه کعب بن عمیر الغفاری الى ذات اصلاح و سریه موته و سریه عمرو بن العاص الى ذات السیلاسل و سریه أبي عبیده بن الجراح الى سيف البحر و سریه أبي قتادة الى خضراء و سریه أبي قتادة الى بطن اضم و سریه عبد الله بن أبي حدرد الى الغابة و غزوہ فتح مکه الخ پس عباس از حاضرين بدر نبوده بلکه از افادات قوم ظاهرست که او

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۶

در مشرکین بوده و در زمرة ایشان اسیر هم شده چنانچه از عبارت ابن حجر ظاهر شد اما اینکه عباس از حاضران غزوه حدبیه نبود پس بیانش آنست که غزوه حدبیه در سنہ سادسه واقع شده حسین دیاربکری در خمیس گفته الموطن السادس فيما وقع فی السنة السادس من الهجرة من سریه محمد بن مسلمہ الى القرطا بالضریه و قصّه ثمامه و کسوف الشمس الى ان قال و غزوہ الحدبیه الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه حدبیه در سنہ سادسه واقع شده پس عباس درین مشهد عظیم هم شریک نباشد که اسلام او متاخر است از ان اما اینکه عباس از حاضران نزول سوره نور نبوده پس آن هم در کمال ظهورست زیرا که سوره نور نزد حضرات سنیه در قصّه افک عائشه واقع شده و این قصّه در سنہ خامسہ واقع شده حسین دیاربکری در خمیس گفته الموطن الخامس فی وقایع السنه الخامسة من الهجرة من فک سلمان عن الرّق و غزوہ دومه الجنل و وفاه أم سعد و خسوف القمر و شدّه قریش و وفد بلال بن الحارث المزنی و قدم ضمام بن ثعلبة و غزوہ المریسیع و تنازع جهجاه و قدم مقيس بن حبابة و نزول آیه التیم و ترّوج جویریه و افک عائشه رضی الله عنها الخ ازین عبارت واضح شد که قصه افک از حوادث سنہ خامسہ است اما اینکه نزول سوره نور در قصه افکست پس آن هم از عبارت خمیس ظاهرست حیث قال فيه و

فی روایة ابشری یا حمیراء فقد انزل الله براءتك قلت بحمد الله لا بحمدك قالت فقالت لى امى قومی الى رسول الله فقلت لا والله لا اقوم إلیه ولا احمد الا الله فانزل الله عز و جل إِنَّ الَّذِينَ جاؤْ بِالْأُفْكِ عُصْبَةً مِنْكُمْ

العاشر الایات کذا فی الصحيحین

وجه دهم: ابطال توهی اولویت حسینین بر حضرت امیر المؤمنین در امامت

دهم آنکه خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد و عباس طلیق بوده بیان امر اول آنکه در ازاله الخفا بعد عبارتی که متنضم‌نمی‌ست لزوم بودن خلیفه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۷

از حاضران مشاهد خیر و آنها گذشته می‌گوید و مبنی بر همین اصل‌ست کلامی که ابن عمر مهیا کرده بود که با معاویه بن أبي سفیان بگوید احقّ بهذا الامر منک من قاتلک و قاتل اباک علی الاسلام اخرجه البخاری و کلام عبد الرحمن بن عنم اشعری فقیه شام چون ابو هریره و ابو الدرداء از تزدیک حضرت مرتضی برگشتند و ایشان میانجی بودند میان معاویه و حضرت مرتضی و معاویه طلب می‌کرد خلافت را که بگذارد و شوری گرداند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجبنا منکما کیف جاز علیکما ما جتنما به تدعیان علیا ان یجعلها شوری و قد علمتما انه قد بایعه المهاجرون و الانصار و اهل الحجاز و العراق و ان من رضیه خیر ممن کره و من بایعه خیر ممکن لم یبایعه و ای مدخل لمعاویه فی الشوری و هو من الطلقاء الّذین لا یجوز لهم الخلافة و هو و ابوه روس الاحزاب فندهما على مسیرهما و تابا بین يديه اخرجه ابو عمرو فی الاستیعاب انتھی ازین کلام بلاعث نظام عبد الرحمن اشعری فقیه شام که در مقام توبیخ و تعییر ابو هریره و ابو الدرداء فرموده ظاهرست که خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد اما اینکه عباس طلیق بوده پس از عبارت اصابه عسقلانی که در وجه هشتم گذشته و دیاربکری در خمیس در ذکر غزوه بدر بعد نقل اسماء اسرای بدر از ابن اسحاق گفته اقول و من جمله اسرای بدر عباس بن عبد المطلب و لم یذكر فيما ذکره قوله و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله و ابو طالب و دیگر پسران او را نصیبی نرسید اقول این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه قرب نسب امیریست و رای شرکت در نور نبوی پس حیرانم که با وصف علم این معنی چرا دیده و دانسته و سنجیده و فهمیده اعراض از امر واضح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۸

ورزیده قبل این بحث را بسوی محض قرب نسب کشیده قوله گوییم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نورست پس حسین اولی و احق باشدن بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت اما قوت پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شده و حصه پیغمبر به پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم رسید از همان حصه انشعاب حسین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند نه در حصه پیغمبر و پر روشنت که حصه پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم از نور اقواست از حصه غیر او و امّا کثرت پس از آنجهت که حسین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعاً اقول مخاطب عظیم الجور و العسف بغرض ابراز و کشف نصب و حيف صریح الكسف و اعلان بغض و شناس مورث استحقاق غرق و خسف و اجهار حقد و عدوان معقب صلم و رجف و ابداء تعصّب و تصلب واضح الخسف و اظهار مکابرہ و مجادله بعيد از تدبیر و نصف و رشف اخلاف خلاف حق متین الرّاصف بعد آن همه کاوکاو و کلکل قابل ازراء و اذراء و نسف و تزویر و تقریر لائق اسقاط و حذف و تلفیق و تزویق مستوجب القاء و قذف خاتمه خرافات و مقطع جزافات و پسین مهملات و آخرين مزخرفات اين الزام بدیع النظام قرار داده و در تبیین ان انواع غفلات و عثرات و مخالفت اولیات و بدبیهیات آغاز نهاده و نهایت بطلان و هوان آن واضح و عیانست بوجوه عدیده اول آنکه مدار امامت بر افضلیت و چون افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث نور بوجوه بسیار ثابت کردیم حالاً- این تشکیک رکیک ناصواب لائق التفات و قابل جواب نیست دوّم آنکه هر گاه انشعاب حسین علیهم السلام از حصه نور نبوی واقع شده پس پر ظاهرست که بحسین علیهم السلام جمیع نور جناب رسالت‌ماَب صلی اللہ علیه و آله و سلم نرسیده زیراً که اگر جمیع نور جناب رسالت‌ماَب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۷۹

صلی اللہ علیه و آله و سلم منتقل می شد لازم می آمد خلوّ ذات عالی صفات جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات از نور و بطلانه من القطعیات و البدبیهیات الاولیات پس هر گاه جمیع نور جناب رسالت‌ماَب صلی اللہ علیه و آله و سلم بحسین علیهم السلام نرسیده باشد اقوی بودن نور حسین علیهم السلام از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم نیاید و هو ظاهر جداً و الملترم لخلافه و المقتحم فی انکاره یجیء شيئاً اداً سوم آنکه اگر بفرض غیر واقع جمیع نور جناب رسالت‌ماَب صلی اللہ علیه و آله و سلم بحسین علیهم السلام رسیده و تمام آن نور منقسم و منشعب گردیده پس پر ظاهرست که جمیع آن نور در حسین علیهم السلام منقسم شد و نه آنکه جمیع آن نور مرّة بامام حسن و مرّة اخري بامام حسین علیهم السلام واصل شده پس نصف نور نبوی يا چیزی زائد بامام حسن علیه السلام و نصف يا چیزی کم بامام حسین علیه السلام رسیده و ظاهرست که در ذات با برکات جناب امیر المؤمنین علیه السلام نصف اصل نور که مساوی حصه نور نبوی بوده متحقق بود و حصه هر یک از حسین علیهم السلام ربع اصل نور باشد يا حصه امام حسین علیه السلام قدری زائد از ربع بقدر نقص از حصه امام حسین علیه السلام خواهد بود و الرّبع وحده او مع شیء زائد علیه و التّاقص من الرابع اقل قطعاً من النصف بهر حال حصه حسین علیهم السلام کم از حصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود پس مساوات نور هر یک از حسین علیهم السلام با نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت نشود تا باقی بودن چه رسد چهارم آنکه از قول او پر روشنت که حصه پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم از نور اقواست از حصه غیر او انتهی پر روشنت که کسی که افضل باشد نور او اقواست و اقوی بودن نور لازم افضلیت پس اگر نور حسین علیهم السلام اقوی باشد افضلیت حسین علیهم السلام از جناب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۰

امیر المؤمنین علیه السلام لازم آید و آن باطلست باجماع اهل اسلام و احادیث صحیحه صریحه جناب سرور انام صلی اللہ علیه و آله ما تلاً- النور و انقشع الظلام پس این شبھه واهیه از مزید و هن على طرف الشام و بغايت نامربوط و نهایت ناتمام و اللہ هو الحافظ الصیّدائن من خلل الافهام و زلل الاقدام پنجم آنکه هر گاه بزعم مخاطب وحید نور حسین علیهم السلام اقواست از نور جناب امیر

المؤمنین علیه السلام پس بنا بر این تو هم نور حضرت فاطمه علیها السلام که بواسطه آن حضرت نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بحسین رسیده بالاولی اقوى خواهد بود پس می بایست که قبل این الزام الزام اولویت حضرت فاطمه علیها السلام بامامت ذکر می کرد و اگر بگوید که فقد ذکوریت مانع امامت است لهذا آن را ذکر ننمودم پس چرا مفوضیت حسین علیهم السلام که باجماع شیعه و سنی ثابت است مانع از ذکر اولویت حسین علیهم السلام بامامت نگردانید ششم آنکه از دلائل سابقه ظاهر است که تقدم نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم سبب افضلیت آن حضرت بر جمیع انبیا و مرسلین و جمیع خلق است و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متعدد بود این اتحاد و ارتباط و کمال اقترب و اتصال موجب افضلیت آن حضرت از جمیع خلق که حسین علیهم السلام هم در ان داخل اند خواهد بود پس اقوى بودن نور حسین علیهم السلام هم در ان داخل اند خواهد بود پس اقوى بودن نور حسین از نور جناب امیر المؤمنین علیهم السلام امکانی ندارد هفتم آنکه قول او اما قوت پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصہ پیغمبر به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید از همان حصہ انشعاب حسین هم شد دلالت صریحه دارد بر آنکه انشعاب حسین علیهم السلام از حصه نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده پس هر گاه حسین علیهم السلام از نور نبوی باشد چرا مخاطب حتماً و جزماً کمال ولا و صفا و نهایت ایمان و اسلام خود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۱

بتکذیب خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور ظاهر می فرماید و عالم را بظلمت جور و حیف مملو می نماید چه قول به آنکه حسین علیهم السلام از نور نبوی بودند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام معاذ الله مخلوق از نور نبود خلاف اجماع شیعه و سنیست پس خلق حسین علیهم السلام از نور نبوی برهان باهر و دلیل زاهر خواهد بود بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از نور الهی مخلوق شده و الا لازم آید تفصیل حسین علیهم السلام بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بطلان آن از قطعیات و خلاف اجماع اهل اسلام است و اگر بسر آید که ذکر انشعاب حسین علیهم السلام از حصه نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بنابر الزام اهل حقست پس قطع نظر از آنکه حسب افاده او در باب قول جناب امیر المؤمنین علیه السلام بایعني القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر

حمل کلام بر الزام باطل و ناجائز است مدفووع است بآنکه بنا بر این می بایست که روایتی از روایات اهل حق متضمن انشعاب حسین علیهم السلام از حصه رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که بر آن توهمن قوت نور حسین علیهم السلام متفرع می شد و لو بحسب بادی الرای نقل می کرد حال آنکه روایات اهل حق که درین باب وارد است و بعض آن سابقاً منقول شد صراحةً دلالت دارد بر آنکه حسین علیهم السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مفضول و هرگز نور حسین علیهم السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مفضول و هرگز نور حسین علیهم السلام قوی تر از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام نبوده هشتم آنکه مراد از اکثریت نور اگر زیادت ان در کمیت و کیفیت پس آن عین قوت تست تفرقی درین هر دو امر وجهی ندارد حال آنکه کلام مخاطب عالی مقام دلالت واضحه دارد بر آنکه قوت و کثرة نور دو امر متغائر است و پر ظاهر است که کثرة نور عین قوت است و معنون واحدست گو عنوان مختلف باشد زیرا که هر گاه اکثر خواهد بود اقوى هم خواهد بود و همچنین هر گاه اقوى باشد اکثر خواهد بود و انفکاک درین هر دو امر معقول نمی شود و اگر غرض از کثرة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۲

محض این معناست که در جناب امیر المؤمنین علیه السلام محض یک نور بود که آن نور علوی بود و در حسین دو نور یکی نور مصطفوی و یکی نور علوی گو این هر دو نور در کمیت و کیفیت کم باشند از اصل نور علوی پس این کثرة در حقیقت کثرة نیست و چنین کثرة را هیچ عاقلی مدار احقيقت و افضلیت نمی گرداند و این کثرة اعتباریست مثل کثرة اجزا به نسبت کل مثلا

اگر يك کل مرکب از بست جز باشد پس ظاهرست که عدد ده یا پانزده جز اکثرست از عدد کل که يكست لکن این کثرت را کسی از عقلاً موجب حقیقت و اولویت از کل نمی گرداند نهم آنکه اگر این توهمند واهی مخاطب نبیل واهی سمتی از صحت داشته باشد لازم آید که نور حسین علیهم السلام معاذ الله اکثر باشد از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چه حسب تقریر مخاطب نحریر توان گفت که حسین علیهم السلام جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی پس نور ایشان اکثر باشد از نور مصطفوی زیرا که هر گاه انقسام نور واقع شد حصہ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باآنجناب رسید و حصہ حضرت امیر المؤمنین باآنحضرت رسید و چون حصہ جناب امیر المؤمنین علیه السلام مختص باآنحضرت بوده و چیزی از ان در ذات قدسی صفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله آلاف التحیات بوده و حسین علیهم السلام نور علوی هم حاصل بوده پس معاذ الله نور حسین علیهم السلام اکثر باشد از نور جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم و لا يقول بذلك احد من اهل الاسلام و ان كان يلتزم به المخاطب القمقام لابطال دليل اهل الحق الكرام دهم آنکه جامع بودن حسین علیهم السلام در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی از کجا ثابت کرده اگر اثبات آن بدلیل تحقیقیست باز همان بلای تکذیب او و اسلاف او در تکذیب حدیث نور بصراحت تمام بر سر او و مقتدايانش می رسد و اگر بدلیل الزاماً محضست پس پر ظاهرست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۳

که روایات اهل حق صریحست در آنکه نور حسین علیهم السلام کم از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده پس نور هر واحد از حسین علیهم السلام مساوی نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم نباشد چه جای آنکه اکثر از ان باشد و روایات اهل سنت همه دلایل صریحه دارد بر مفوضیت حسین علیهم السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور سابقاً شنیدی که ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم نظری شیخ سمعانی در کتاب خصائص علویه گفته

خبرنی علی بن ابراهیم القاضی بفرات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی جدی قال حدثنا حجاج بن رؤیه عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال لمیا خلق الله عز وجل آدم و نفح فیه من روحه عطس فالهمه الله الحمد لله رب العالمین فقال له ربی یرحمک ربک فلما سجد له الملائكة تداخله العجب فقال يا رب خلقت خلقا هو احب إليک منی فلم يجب ثم قال الثاني فلم يجب ثم قال الثالثة فلم يجب ثم قال الرابعة فقال الله عز وجل له نعم و لولاهما ما خلقتک فقال يا رب ارنيهم فاوحي الله عز وجل الى ملائكة الحجب ان ارفعوا الحجب فلما رفعت إذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش فقال يا رب من هؤلاء قال يا آدم هذا نبی و هذا على امیر المؤمنین ابن عم النبی و هذه فاطمة بنت نبی و هذان الحسن و الحسین ابنا علی و ولدا نبی ثم قال يا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اقترف الخطیئة قال يا رب اسئلک بمحمد و على و فاطمة و الحسن و الحسین لما غرفت لی فغفر الله له فهذا الذي قال الله عز و جل فتلقی آدم می ربک کلمات فتاب علیه

فلما اهبط الى الارض صاغ خاتما فنقش عليه محمد رسول الله و يکی آدم بابی محمد

ازین روایت ظاهرست که حسین علیهم السلام در عالم نور مفوضول از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند و آنجناب افضل بود که حق تعالی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۴

ذکر حسین علیهم السلام بعد ذکر حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر آن حضرت بعد ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و ملاـ معین در معراج النبؤه در بیان بشاراتی که تعلق دارد بملائکه و انبیاء از فصل دوم باب اول از رکن دوم گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفیست علیه السلام امام جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم می ربک کلمات

می فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی غیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام فرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور درجات جنت سیر دهد و جبرئیل دست آدم گرفته بمتری آورد که

بنای خشته از زرد خشته از نقره بود و کنگرهای از زمرد اخضر و درین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنگاشته بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته و در ان قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سروی نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی درآورده و قلاuded نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت در دندان حیرت گفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش ساخته پرسید بادب ما هذه الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه زهراست دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن تاج نور که بر سر او نمودارست پدر اوست علیه الصلوة و السلام و آن قلاuded نور در گردن او شوهر عالی مقدار اوست یعنی علی کرم الله وجهه و ان دو گوشواره چون لآلی زاهره کنایت از دو فرزندان ارجمند فرمانبرداران او رضوان الله علیهم اجمعین بعد از ان بر بالای سر نظر کرد پنج در دید گشاده و بر کتابت هر یک کلمه از نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که

انا المحمود و هذا محمد

و بر فرق در دیگر رقمزده بود که

انا العلی الاعلی و هذا علی

و بر کتابه منظر سوم این کتابت کرده بود که

انا الفاطر و هذه فاطمة

و بر عصابه روزن دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که

انا المحسن و هذا الحسن

و بر ایوان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۵

منقد پنجم نوشته بود این ترکیب که

منی الاحسان و هذا الحسين

جبرئیل عليه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسمی گرامی را بخاطر می دار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی باز آن کلمات مستسعد گشت تا گفت

يا محمود يا على الاعلی و يا فاطر و يا محسن و يا منك الاحسان بحق محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين ان تغفر لى و تقبل توبتى بالغور

از جانب قدس خداوندی جل و علا وحی آمد که ای آدم اگر مجرمان تمامی ذریت خود را درخواست می کردى ببرکت این پنج نفر همه را مغفور می ساختم فذلک قوله تعالى فَتَلَقَّى آدُمْ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ

این روایت هم مثل روایت اولی دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسینی علیهم السلام از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ
هُلْ تَرَى مِنْ فُطُورِ

پس قوت و کثرت نور حسینی علیهم السلام به نسبت نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مخاطب المعنی بقوت فکر و کثرت علم خود ایجاد و اختراع آن نموده محض توهم بی اصل و واهی و تهجم و تهجم مورث انواع تباہیست فالحمد لله علی ما مزقا شمل الباطل کل ممزق و فرقنا جماع الاثم کل مفرق و قصمنا ظهور المبطلين و فصمنا عرى تشکیکات المدعیین و اوھنا تمویهات المسؤولین و دمّرنا علی تزویقات المتوجلین فی کتمان الحق و اليقین و ابترنا مجادلات المعنادین و عفونا آثار الخائنین عن الدين و

اطفاننا نارهم فاظلمنا نهارهم و کوئنا شموسهم و عیننا نفوسهم و هشمنا اسواقهم و کسدنا اعلاهم و شددنا ارهاقهم و جزمنا اوهاقهم و هتکنا جتنهم و علّنا عللهم

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۷، ص: ۷۸۶

و ضیقنا مساریهم و سددنا مهاربهم و جبنا سنامهم و بددنا نظامهم و ارغمنا آنافهم و شوّهنا سفسافهم و عجلنا حتوفهم و کلّنا سیوفهم و قطعنا اسبابهم و اغلقنا ابوابهم و اخبرنا دورهم و هدمنا قصورهم و اظهرنا حصورهم و عوضنا بالمذل سرورهم و بدّلنا بالملل حبورهم و زعزعنا حصونهم و غیرنا شؤونهم و ابدینا بحونهم و کشفنا السهم و جونهم و هصرنا اغصانهم و فونهم و کسرنا نبالهم و ابطلنا جدالهم و لبّدنا زعازعهم و سکنا قعاقعهم و هزمنا اعونهم و انصارهم و احضرنا هلاکهم و بوارهم و استاصلنا شافتهم و بددنا زرافتهم و زیفنا نافقهم و قبحنا رائقهم فانمحٰت مراسم مموهاتهم و تسويلاتهم بنقوشها و اصبحت بیوت تلقیقاتهم و هی خاویة علی عروشها

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبد و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه : يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَإِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رسالتَه؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آلہ وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشدونی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آلہ وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافعان راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سرہ، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعیه، با اجازات مراجع عظام تقليد، هدایا، نذرورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئت مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com-www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی

الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سپیا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:
تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبات های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندهای کان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن ، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالیه ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشن های غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه ، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه .
تولید کلیپها ، طراحی بروشورها و پوسترها ، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم) ، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های

علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شباهات منتشره در جامعه، شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه‌ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه‌ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی‌های زیبا، بیان قصه‌های غدیر و اهدای بسته‌های فرهنگی، از جمله فعالیت‌های این مرکز می‌باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره‌های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسن‌الاطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه‌ای زیبا در خیابان‌ها و میادین شهر در سال‌های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسن‌الاطعام و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می‌باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره مانندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده‌اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت‌های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستاد‌ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته‌اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت‌های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت‌های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتواهای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشن‌های بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد فعالیتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت
تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی
تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه‌های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام
ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین
برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر
هماهنگی اجرای ماكت‌های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghadirestan.ir
www.Ghadirestan.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

